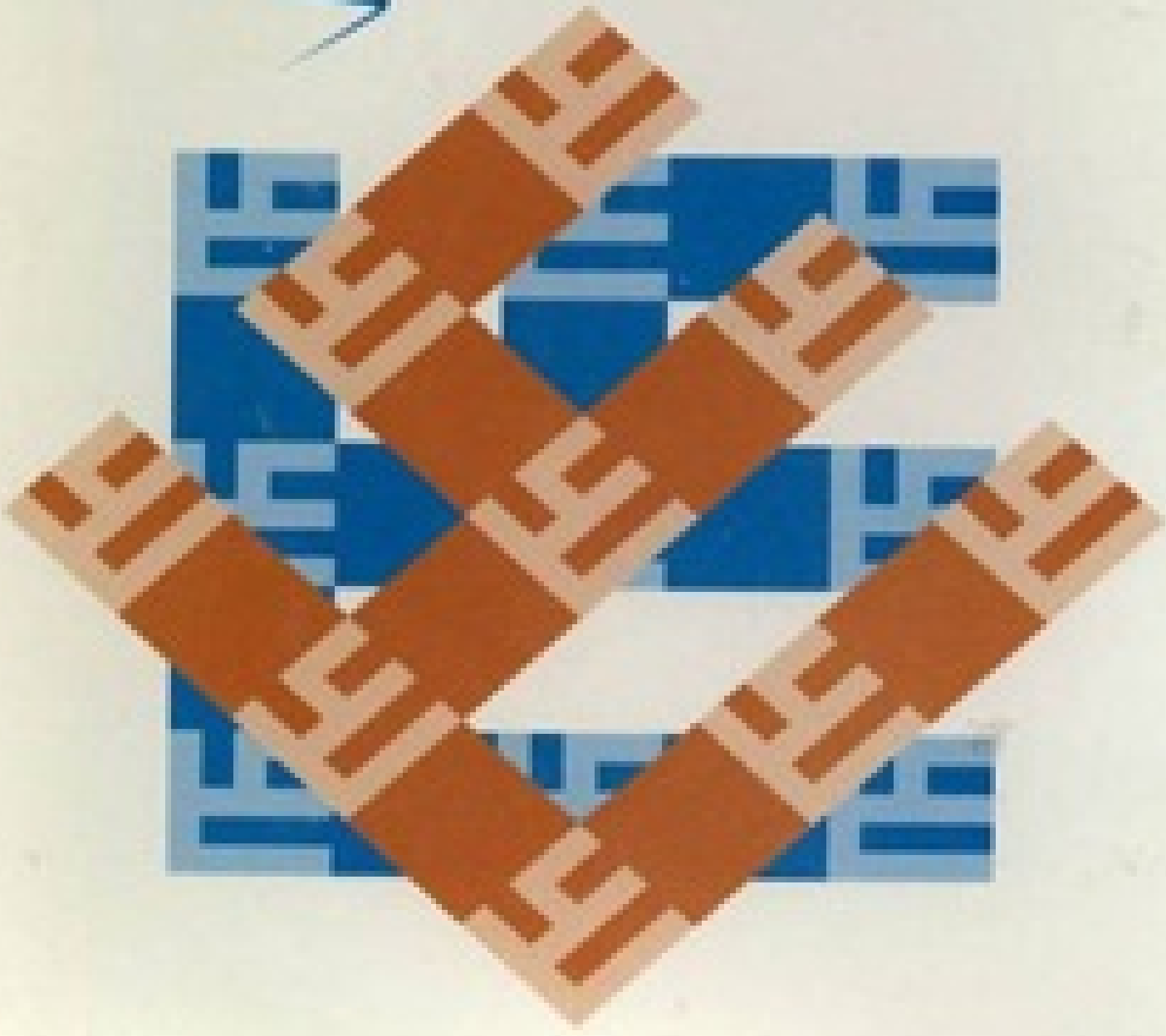
ترجمه

کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین ع

گردآوری: حسن ابن یوسف ابن مطهر حلی

ترجمه: حمیدرضا آژیر

تحقیق: حسین درگاهی





www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

ترجمه کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین

مشخصات کتاب

سرشناسه : علامه حلی، حسن‌بن یوسف، ق۷۲۶ - ۶۴۸
عنوان قراردادی : [کشف الیقین. فارسی]
عنوان و نام پدیدآور : ترجمه کشف الیقین فی فضائل امیرالمومنین/ نگارش حسن‌بن یوسف‌بن مطهر حلی؛ تحقیق حسین درگاهی؛ ترجمه حمیدرضا آژیر
مشخصات نشر : تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۹.
مشخصات ظاهری : ۴۹۶ ص.نمونه
فروست : (معارف اسلامی)
شابک : 964-422-101- ۲۲۰۰۰ریال ؛ 964-422-101- ۲۲۰۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
عنوان دیگر : کشف الیقین. فارسی
موضوع : علی‌بن ابی‌طالب(ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ق ۴۰
شناسه افزوده : درگاهی، حسین، ۱۳۳۱ - ، محقق
شناسه افزوده : آژیر، حمیدرضا، ۱۳۳۷ - ، مترجم
شناسه افزوده : ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات
رده بندی کنگره : BP۳۷/۳۴/ع۸ک۴۱ ۵۰ ۱۳۷۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۱
شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۳۷۴۲

پیشگفتار

اشاره

سپاس از آن اللَّه، پرونده جهانیان و درود خدا بر آقای ما محمّد و خاندان پاکش، به ویژه بر ذخیره خدا، و نفرین الهی بر تمامی دشمنان ایشان.
1- اندیشه درست برای پایایی دین و دور کردن تحریف از آن و استواری امّت و به کنار داشتن انحراف از آن، اقتضا دارد خلیفه‌ای گمارده شود و جانشینی قرار داده گردد که در علم و عمل، از گناه و لغزش، پاک باشد، و اگر این عصمت و پاکی در میان نباشد آن جانشین یا خلیفه، ستم پیشه خواهد بود، چرا که خداوند می‌فرماید: وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ، «1»- لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ «2»-.
بر این اساس از قرآن استفاده می‌شود که امامت، پیمانی خدایی است که خداوند کسی را که این پیمان بر دوش او نهاده می‌شود به پیامبر معرفی می‌کند، چونان دیگر اوامر و احکام که به آگاهی پیامبر می‌رساند و این چنان است که مکتب اهل بیت بدان باور دارد.
خداوند تبارک و تعالی در حقّ پیامبرش می‌فرماید: وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی، «3»- و در حق اهل بیت می‌فرماید: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً «4»-.
عبد اللَّه بن جعفر بن ابی طالب در روایتی می‌گوید: «چون پیامبر اکرم (ص) فرود آمدن آیه را نزدیک دید، فرمود: «بخوانید به سوی من، بخوانید به سوی من»، صفیّه عرض

_____

(1) بقره/ 229؛ ستمکاران از حدود خدا تجاوز می‌کنند.
(2) همان/ 124؛ پیمان من ستمکاران را در بر نگیرد.
(3) نجم/ 3 و 4؛ و سخن از روی هوی نمی‌گوید. نیست این سخن جز آن چه بدو وحی می‌شود.
(4) احزاب/ 33؛ همانا خداوند می‌خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند.
ترجمه کشف الیقین ،ص:4
کرد: چه کسی را یا رسول اللَّه؟ حضرت (ص) فرمود: «اهل بیتم: علی، فاطمه، حسن و حسین را.» آن‌ها آورده شدند و پیامبر اکرم (ص) کسای خویش بر آن‌ها افکند و سپس دست به آسمان برد و فرمود: «بار خدایا! اینان خاندان من هستند، پس بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست»، و خداوند این آیه را نازل فرمود: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً. «1»-
در روایت دیگری امّ سلمه می‌گوید: عرض کردم: یا رسول اللَّه! آیا من از

اهل بیت نیستم؟ حضرت (ص) فرمود: «تو بر خیر و خوبی هستی، تو از همسران پیامبری». «2»- پس آشکار می‌شود که خداوند تبارک، پیامبر و اهل بیت او را از هر گونه پلیدی بر کنار داشته و پاک، پاکشان گردانیده است.
2- پیامبر اکرم (ص)، جانشین و وصیّ پس از خود را تعیین کرد و این در نخستین روزی بود که پس از نزول آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ «3»- نزدیکان خود را به اسلام دعوت کرد.
طبری و جز او همین خبر را از علی بن ابی طالب (ع) چنین نقل می‌کنند: علی (ع) می‌فرماید: «چون این آیه بر پیامبر (ص) نازل شد: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ، مرا بخواند و فرمود: ای علی! خداوند به من دستور داده است به خویشان نزدیک خود هشدار دهم و این کار بر من گران است و می‌دانم هر گاه این مهمّ را بیاغازم آن بینم که ناخوش می‌دارم، لذا در بیان آن خاموشی گزیدم تا آن که جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمّد! اگر آن چه را مأمور آنی به جای نیاوری خدایت تو را به عذاب خواهد کشید. پیامبر (ص) فرمود: برای ما یک صاع طعام فراهم آور و در آن پاچه‌ای قرار ده و قدحی شیر آر پیش آر و

---

(1) احزاب/ 33؛ همانا خداوند می‌خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند.
مستدرک الصحیحین 3/ 147، و روایت دیگری در صحیح ترمذی 13/ 248، و مسند احمد 6/ 306، و اسد الغابه 4/ 29 و ج 2/ 297، و تهذیب التهذیب 2/ 297، و جز آن، چنان که به تفصیل در معالم المدرستین 1/ 198- 199 نیز آمده است.
(2) تفسیر سیوطی 5/ 198 و 199.
(3) شعراء/ 214؛ خویشاوندان نزدیکت را بترسان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:5
سپس فرزندان عبد المطلب را گرد آور تا با ایشان سخن گویم و آن چه را مأمورم بدیشان برسانم. من نیز آن چه را پیامبر (ص) به من دستور داد به جای آوردم و آن‌ها را نزد پیامبر (ص) خواندم. آنان در این هنگام، چهل مرد بودند، یکی بیش یا کم، در میان ایشان بودند عموهای او: ابو طالب، همزه، عبّاس و ابو لهب. پس چون نزد او گرد آمدند به من فرمود: خوراکی را که برای ایشان ساخته بودم بیاورم که من نیز آن را حاضر کردم. چون خوراک را بنهادم پیامبر (ص) قطعه‌ای از گوشت را برگرفت و با دندان‌هایش آن را تکّه کرد و آن را در گوشه بشقاب [دیس] نهاد و سپس فرمود: با نام خدا بخورید و حاضران آن قدر خوردند که گرسنگی‌شان برطرف شد و من تنها نشان دست آن‌ها را بر ظرف خوراک می‌دیدم. سوگند به خدایی که جان

علی در دست اوست همه آن‌ها خوراکی را خوردند که برای یک مرد بود. سپس پیامبر فرمود: جماعت را سیراب کن و من قدح شیر را آوردم تا همگی از آن نوشیدند و سیراب شدند و به خدا سوگند هر یک از آن‌ها به قدر دیگری از آن شیر بنوشید. پس هنگامی که پیامبر (ص) خواست با آن‌ها سخن بگوید ابو لهب پیشدستی کرد و گفت: یارتان چه شگفت افسونتان کرد! پس جماعت پراکنده شدند و پیامبر (ص) با آن‌ها سخنی نگفت و فرمود: ای علی! فردا را دریاب که این مرد با آن چه از او شنیدی بر من پیشدستی کرد و جماعت پیش از آن که با ایشان سخنی بگویم پراکنده شدند. برای فردا نیز همان طعامی را برای ما آماده کن که امروز آماده کردی و سپس آن‌ها را نزد من گرد آور. علی (ع) می‌فرماید: چنین کردم و آن‌ها را گرد آوردم، سپس پیامبر از من خواست طعام آورم و من هم طعام، نزد ایشان بردم، و حضرت (ص) چنان کرد که در روز قبل. پس آن قدر خوردند که دیگر میلی به طعام نداشتند. حضرت (ص) سپس فرمود: سیرابشان کن. من نیز آن ظرف را آوردم و آن‌ها به قدری از آن نوشیدند که همگی سیراب شدند. سپس پیامبر (ص) سخن گفت و فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! به خدا سوگند من در میان عرب جوانی را نمی‌شناسم که برای قومش ارمغانی بهتر از آن چه من برای شما آوردم آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما به ارمغان آورده‌ام و خداوند سبحان به من دستور داده است شما را به سوی آن فراخوانم. کدام یک از شما مرا در این امر یاری می‌رساند تا هم برادر من باشد و هم وصیّ و جانشین من؟ علی (ع) می‌فرماید: همه جماعت از دادن پاسخ خودداری کردند و

ترجمه کشف الیقین ،ص:6

من زبان به سخن گشودم در حالی که جوان‌ترین آنان بودم که چشمم بیش از دیگران ریمناک بود و شکمم سترگ‌تر و ساق پایم باریک‌تر. ای پیامبر خدا! من یار تو در این مهم خواهم بود. پس حضرت (ص) گردن مرا گرفت و فرمود: این برادر، وصیّ و جانشین من در میان شماست، پس سخنش را بشنوید و از او فرمان برید. علی (ع) می‌گوید: جماعت در حالی برخاستند که می‌خندیدند و به ابو طالب می‌گفتند: به تو دستور می‌دهد که سخن پسرت را بشنوی و از او فرمان بری». «1»-

مسأله امامت پس از پیامبر اکرم (ص) از امور مهمّی بود که پیامبر (ص) بدان می‌اندیشید و از آغاز تبلیغ تا اندکی پیش از مرگش بدان می‌پرداخت- آن گونه که پیش از این نیز یادآور شدیم- ابن عبّاس در روایتی می‌گوید: «چون پیامبر (ص) در بستر مرگ افتاد در خانه مردانی بودند از جمله عمر بن خطّاب. حضرت (ص) فرمود: «بیایید برای شما نگاشته‌ای نگارم که پس از آن هرگز گمراه نگردید.» عمر گفت: درد بر پیامبر چیره شده است، و

الّا قرآن که در میان شماست و کتاب خدا هم که ما را بسنده است. حاضران در خانه به اختلاف کشیده شدند و برخی سخن عمر را می‌گفتند، پس چون هیاهو و اختلاف افزون کردند حضرت (ص) فرمود: «از من دور شوید که نزد من، کشمکش نه کاری است سزامند». «2»-
در روایتی نیز آمده است: «ابن عبّاس آن قدر گریست که اشکش ریگ‌ها را خیساند.
پس گفت: درد پیامبر (ص) فزونی یافت و فرمود: «برای من صفحه‌ای آورید تا بر آن نگاشته‌ای نگارم که پس از آن هرگز گمراه نگردید»، پس جماعت به کشمکش پرداختند و حال آنکه کشمکش، نزد پیامبر (ص) کاری شایسته نیست. آن‌ها می‌گفتند: پیامبر هذیان

_____

(1) تاریخ طبری، چاپ اروپا 1/ 1171- 1172، و تاریخ ابن اثیر 2/ 222، و شرح ابن ابی الحدید 3/ 263، و سیره حلبیه 1/ 285، و تفسیر طبری 19/ 72- 75، و البدایة و النهایة 3/ 39- 40، و مسند احمد 2/ 352، ح 1371، و الدّر المنثور سیوطی 5/ 97، و النور المشتعل حافظ ابو نعیم اصبهانی/ 155- 160، و خصائص وحی المبین ابن بطریق/ 89- 90 و کنز العمّال 6/ 397.
(2) بخاری/ 1، کتاب العلم/ 22، و طبقات ابن سعد 2/ 244، و مسند احمد، حدیث 2992.
ترجمه کشف الیقین ،ص:7
می‌گوید.» «1»-
در روایتی ابن عباس می‌گوید: «اوج مصیبت، اختلاف و هیاهویی بود که مانع از آن شد پیامبر (ص) نگاشته‌ای برای آن‌ها بنگارد.» «2»-
3- به علاوه آن چه بیان داشتیم که چگونه جماعت، از سخن گفتن پیامبر (ص) جلوگیری کردند و در خانه حضرت (ص) از پذیرش دعوت او خودداری ورزیدند و نگذاشتند حضرت (ص) در واپسین لحظات زندگی نگاشته‌ای بنگارد:
1- 3- آن‌ها کوشیدند پس از رحلت پیامبر (ص)، احادیث ایشان نیز نوشته نشود و چنان که از برخی احادیث پیداست در زمان تندرستی پیامبر (ص) نیز چنین بوده است، سبحان اللّه.
عبد اللّه بن عمرو بن عاص می‌گوید: «من هر چه را از پیامبر (ص) می‌شنیدم می‌نگاشتم، ولی قرشیان مرا از این کار بازداشتند و گفتند: آیا تو هر چیزی را که از پیامبر (ص) می‌شنوی می‌نویسی و حال آن که پیامبر نیز انسانی است که هم به گاه شادی سخن می‌گوید و هم به گاه خشم؟ و من از نوشتن دست کشیدم و آن را به عرض پیامبر رسانیدم. پس با انگشت به دهانش اشاره کرد و فرمود: «بنویس که سوگند به آن که جان

من در ید قدرت اوست از این دهان جز حق بیرون نیاید.» «3»-

_____

(1) بخاری/ 2، کتاب جهاد، باب جوائز الوفد/ 120، و کتاب جزیه، باب اخراج الیهود من جزیرة العرب/ 136، و صحیح مسلم 5، کتاب الوصیه، باب ترک الوصیه/ 75، و مسند احمد، حدیث 1935، و طبقات ابن سعد 2/ 244، و تاریخ طبری 3/ 193.

(2) بخاری/ 4، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب کراهیة الخلاف/ 180 و کتاب المرضی، باب «قول المریض قوموا عنّی»/ 5، و جلد 3 کتاب المغازی، باب مرض النبی/ 62، و صحیح مسلم 5، کتاب الوصیه، آخر باب ترک الوصیه/ 76 و مسند احمد، حدیث 3111، و تاریخ ابن کثیر 5/ 227- 228، و تیسیر الوصول 4/ 194، و تاریخ الذهبی 1/ 311، و تاریخ الخمیس 1/ 182، و البدء و التاریخ 5/ 95، و تاریخ ابی الفداء 1/ 151.

(3) سنن الدّارمی/ 1، باب «من رخص فی الکتابة من المقدّمة/ 125، و سنن ابی داود/ 2، باب کتابة العلم/ 146، و مسند احمد 2/ 162 و 207 و 216، و مستدرک الحاکم 1/ 105- 106، و جامع بیان العلم و فضله از ابن عبد البر 1/ 85، چاپ دوم، چاپ العاصمه در قاهره، سال 1388.

ترجمه کشف الیقین ،ص:8

ذهبی روایت می‌کند که ابو بکر پس از وفات پیامبر (ص)، مردم را گرد آورد و گفت:

«شما احادیثی از پیامبر (ص) را نقل می‌کنید که در آن اختلاف دارید و مردمان پس از شما اختلافی بیش‌تر خواهند داشت، پس حدیثی از پیامبر نقل نکنید و هر که از شما پرسشی کرد بگویید میان ما و شما کتاب خداست، پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمارید.» «1»-

از قرظة بن کعب روایت است که گفت: «هنگامی که عمر ما را به عراق برد تا صرار همراهی‌مان کرد و سپس گفت: آیا می‌دانید چرا شما را همراهی کردم؟ گفتیم: خواست ما را مشایعت کنی و گرامی داری. گفت: از این کار هدفی داشتم. شما به سوی روستایی می‌روید که در قرآن آوازه‌ای دارند بسیار، پس آن‌ها را با احادیث پیامبر از قرآن باز ندارید و من در این کار شریک شمایم. قرظه می‌گوید: دیگر پس از آن از پیامبر (ص) حدیثی نگفتم.»

در روایت دیگری آمده است: چون قرظة بن کعب آمد گفتند: ما را حدیث کن. پس او گفت عمر ما را از این کار بازداشته است. «2»- امّا عثمان این کار را تقریر کرد، چه، بر منبر گفت: «بر هیچ کس روا نیست حدیثی را روایت کند که در زمان ابو بکر یا عمر شنیده نشده است.» «3»-

2- 3- این جلوگیری همچنان ادامه یافت تا عمر بن عبد العزیز اموی به حکومت رسید.

او به مردم مدینه نوشت: «به حدیث پیامبر بنگرید و آن را بنویسید که من بیم آن را دارم

_____

(1) تذکرة الحافظ بترجمه ابی بکر 1/ 2- 3.
(2) همان 1/ 4- 5، و جامع بیان العلم و فضله 2، باب «ذکر من ذمّ الاکثار من الحدیث دون التفهّم له»/ 147.
(3) منتخب الکنز با حاشیه مسند احمد 4/ 64، بنگرید به «تفصیل منع کتابة الحدیث علی عهد الخلفاء الثلاثة:
طبقات ابن سعد 5/ 140، تذکرة الحفّاظ 1/ 7، کنز العمّال، چاپ اوّل 5/ 239، و منتخب کنز العمّال با حاشیه مسند احمد 4/ 61، تاریخ ابن کثیر 8/ 107.

دانش پوسیدگی یابد و اهل آن از میان بروند.»
ابن شهاب زهری نخستین کسی بود که در سال صد هجری به دستور عمر بن عبد العزیز حدیث نگاشت و پس از آن کار تدوین و تصنیف فزونی گرفت. «1»
3- 3- در راه جلوگیری از این کار، نفس بسیاری از ناقلان حدیث و صحابه و تابعان را گرفتند؛ کسانی همچون ابو ذر که روزی در جمره وسطی نشسته بود و مردم گرد آمده بودند و از او نظر می‌خواستند. پس مردی کنار او ایستاد و گفت: آیا از نظر دادن و فتوا صادر کردن بازداشته نشده‌ای؟ ابو ذر سرش را بلند کرد و گفت: آیا تو مرا زیر نظر داری؟! اگر شمشیر بر این جا نهید- و به پشتش اشاره کرد- و من بر آن باشم تا پیش از اجازه شما سخنی را بر زبان آورم که از پیامبر (ص) شنیده‌ام هر آینه آن سخن را بر زبان خواهم آورد. «2»-
ابو ذر به سبب مخالفت با دستورهای حکومت از شهری به شهر دیگر تبعید می‌شد تا آن که در ربذه تنها و رانده، مرگ را در آغوش کشید. حجر بن عدی و یاران او با شکنجه کشته شدند «3»- و رشید هجری «4»- و میثم تمّار «5»- به قتل رسیدند و به صلیب کشیده شدند.
4- 3- در هنگامی باب خواندن احادیث رسول اللّه (ص) بر مسلمانان بسته شد باب جعل حدیث گشوده گشت و احادیث بسیاری در بزرگداشت و تکریم آن‌ها انتشار یافت که از جمله آن‌ها سخن پیامبر (ص) است پیرامون وصیّ و جانشین خود «6»-. آن‌ها این احادیث را در مجموعه‌های روایی خود با عنوان فضایل، جای دادند و در کنار احادیث صحیح پیامبر (ص) در فضایل جانشین پیامبر، علی بن ابی طالب (ع) و ویژگی‌های او گذاشتند و اگر چه مسائل وابسته بدان بسیار فراوان بود امّا آن‌ها مقدّمات، لوازم و نتایج

(1) فتح الباری/ 1، باب کتابة العلم/ 218.
(2) سنن الدّارمی 1/ 132، و طبقات ابن سعد 2/ 354.
(3) عبد اللّه بن سبأ 2/ فصل «حقیقة ابن سبأ و السبئیة.»
(4) رجال کشی/ 131.
(5) همان/ 134.
(6) الغدیر 5/ 297- 378، و اضواء علی السنة المحمّدیة/ 118.
ترجمه کشف الیقین ،ص:10
عقلی آن را بیان نکردند و تنها به ذکر «کرّم اللّه وجهه» بسنده کردند تا جایی که برخی از آن‌ها می‌گفتند: «سپاس خدایی را که در کمال بی‌همتاست ... و به اقتضای تکلیف مفضول را بر افضل مقدّم داشت.» «1»-
5- 3- او جانشین پیامبر (ص)، بل خود پیامبر بود و این چنان است که آیه مباهله بدان دلالت دارد: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ. «2»- مفسّرانی همچون زمخشری، طبری، ثعلبی، فخر الدین رازی، بیضاوی، نسفی، سیوطی و ... همگی همداستانند که مراد از «أبناءنا» حسن و حسین (ع) و مراد از «نساءنا» فاطمه (س) و مقصود از «انفسنا» علی بن ابی طالب (ع) است که خداوند تبارک او را نفس پیامبر (ص) قرار داده است. «3»-
زمخشری می‌گوید: «روایت شده است هنگامی که آن‌ها را به مباهله دعوت کردند گفتند: برگردیم و در کار خود بیندیشیم، پس نزد پیامبر (ص) آمدند. پس حضرت (ص) به راه افتاد در حالی که حسین را در آغوش داشت و دست حسن را گرفته بود و فاطمه پشت او حرکت می‌کرد و علی پشت سر فاطمه و پیامبر (ص) می‌گفت: هنگامی که من دعا کردم شما آمین بگویید. اسقف نجران گفت: ای گروه مسیحیان! من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را برای این چهره‌ها زیر و زبر کند خواهد کرد، پس با آن‌ها مباهله نکنید که هلاک شوید، به گونه‌ای که تا روز رستخیز دیگر یک مسیحی بر زمین باقی نخواهد ماند.» «4»- بگذریم از این که خود پیامبر (ص) نیز تصریح دارد که علی (ع)، جان او «5»-

(1) شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید 1/ 3.
(2) آل عمران/ 61؛ از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای هر کس که در باره او با تو مجادله کند بگو بیایید تا حاضر آوریم ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود. آن گاه دعا و تضرّع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.

(3) مراجعه کنید به: احقاق الحق 3/ 46- 61.
(4) کشّاف 1/ 434.
(5) بنگرید به: احقاق الحق 6/ 449- 458، و ج 17/ 15- 20.
ترجمه کشف الیقین ،ص:11
و همسنگ و همسان و برادر اوست. «1»-
6- 3- از همین جا روشن می‌شود که چرا پیامبر اکرم (ص) علی را با پیامبران و رسولان (ع) قیاس کرده است چنان که می‌فرماید: «هر که می‌خواهد دانش آدم و فقه نوح را ببیند به علی بن ابی طالب نظر کند»، «2»- و «ای علی! تو در میان این امّت همچون عیسی بن مریمی.» «3»- نیز از همین جا آشکار می‌شود که چرا پیامبر (ص)، علی را به یکی از مردم، مانند نمی‌کند، چه، در حدیث ازدواج زهرا (س) می‌فرماید: «شوهر تو با هیچ یک از مردم به سنجه درنمی‌آید. «4»- همچنین می‌فرماید: «هیچ یک از آحاد این امّت با خاندان محمّد قیاس نمی‌شود». «5»-.
4- فضایل علی (ع) بسیار است و فراوان تا جایی که ابن ابی الحدید می‌گوید: «چه بگویم در باره مردی که دشمنان و ستیهندگان او هم به فضلش اعتراف دارند و نمی‌توانند بزرگواری‌های او را انکار کنند و بر فضایلش پرده نهند. همه می‌دانیم که بنی امیه حکومت اسلام را در شرق و غرب زمین به دست گرفتند و با هر نیرنگی کوشیدند نور وجود او را به خاموشی کشانند و مردم را علیه او تحریک کنند و برای او عیب و نقص بتراشند و بر همه منبرها بر او لعن می‌فرستادند و ستایشگران او را تهدید می‌کردند و آن‌ها را به زندان می‌انداختند و می‌کشتند و مانع از نقل حدیثی می‌شدند که فضیلتی را برای او بازگو می‌کرد یا آوازه‌اش را فزونی می‌بخشید، حتّی مانع از آن می‌شدند که کسی نام او را ببرد، ولی تمامی این‌ها جز والایی و منزلت بر علی نیفزود، و او چونان مشکی بود که هر چه پنهانش می‌کردند باز بوی خوشش انتشار می‌یافت و هر چه پرده بر او می‌نهادند باز بوی مشام‌نواز او فضا را در بر می‌گرفت. او به خورشیدی مانند بود که با

---

(1) بنگرید به همان 6/ 458- 486.
(2) مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی/ 212، و احقاق الحق 4/ 392- 405.
(3) احقاق الحق 7/ 292.
(4) همان 7/ 3.
(5) نهج البلاغه/ 47، خطبه 2.
ترجمه کشف الیقین ،ص:12

کف دست نمی‌توان آن را پوشاند و همچون پرتو روز بود که اگر یک چشم آن را نبیند چشمهای بسیاری آن را خواهند یافت». «1»-

[اوصاف آن حضرت از لسان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در کتب عامه]

1- 4- اکنون در این زمینه بخشی از ستایشها و اوصافی را پیش روی می‌نهیم که پیامبر (ص) در حق آن حضرت (ع) در کتب عامّه بدان تصریح کرده است: «2»- 1- علی، آقای مسلمانان.
2- علی، پیشوای پرهیزگاران 3- علی، جلودار سپید چهرگان حجله‌نشین 4- علی، رئیس مؤمنان 5- علی، دوست پرهیزگاران 6- علی، رئیس دین 7- علی، امیر المؤمنین «امیر همه مؤمنان» 8- علی، آقای فرزندان آدم «جز پیامبران» 9- علی، نگین انگشتری در میان اوصیا 10- علی، نخستین کسی که به روز رستخیز پیامبر را خواهد دید 11- علی، نخستین کسی که در قیامت با پیامبر مصافحه خواهد کرد 12- علی، صدّیق اکبر 13- علی، جداکننده حق و باطل در میان امّت 14- علی، آن که میان حق و باطل تفاوت می‌نهد 15- علی، نخستین کسی که پیامبر را تصدیق کرد «به پیامبر ایمان آورد» 16- علی، نخستین کسی که به خدا ایمان آورد 17- علی، جلودار مسلمانان 18- علی، جانشین رسول اللَّه «پس از پیامبر در میان امّت» 19- علی، رئیس قریش 20- علی، بهترین کسی که پیامبر خدا او را به یادگار نهاده است 21- علی، آقای عرب 22- علی، سرور دنیا و آخرت 23- علی، سرور مؤمنان 24- علی، وزیر پیامبر خدا 25- علی، همراه پیامبر خدا 26- علی، نخستین کسی که با پیامبر،

---

(1) همان 1/ 16- 17.
(2) اگر جایگاه هر یک از این‌ها را طالبید بنگرید به: احقاق الحق 4/ 3- 389.

خدا را یکتا دانست 27- علی، برآورنده پیمان پیامبر خدا 28- علی، جایگاه سرّ پیامبر خدا 29- علی، بهترین کسی که پیامبر، پس از خود به ارمغان نهاد 30- علی، داور دین رسول اللَّه 31- علی، برادر پیامبر خدا «در دنیا و آخرت» 32- علی، ظرف علم رسول اللَّه.
33- علی، دری که پیامبر از آن می‌آید 34- علی، وصیّ رسول اللَّه 35- علی، پردازنده به امر پیامبر 36- علی، امام امّت رسول اللَّه «امام الامّه» 37- علی، جانشین خدا در زمین «پس از پیامبر» 38- علی، امام مردمان خدا «برية» 39- علی، سرور مردم 40- علی، وارث علم پیامبر 41- علی، پدر نسل پیامبر «فرزندان پیامبر» 42- علی، بازوی پیامبر «یاری رساننده» 43- علی، امین پیامبر در وحی‌اش 44- علی، سرور هر که پیامبر سرور اوست 45- علی، پرچمدار پیامبر به روز رستخیز 46- علی، داور دشمنان

پیامبر 47- علی، حامی حریم پیامبر 48- علی، پدر این امّت 49- علی، صاحب حریم پیامبر 50- علی، کشنده پیمان‌شکنان، ستم پیشگان و بیرون رفتگان از دین 51- علی، یار مؤمنان «هر مؤمنی» پس از پیامبر 52- علی، برگزیده پیامبر 53- علی، دوست پیامبر 54- علی، آقای اوصیا 55- علی، برترین اوصیا 56- علی، نگین انگشتری در میان اوصیا 57- علی، بهترین اوصیا 58- علی، پیشوای پرهیزگاران 59- علی، وارث پیامبر 60- علی، شمشیر خدا 61- علی، هدایتگر 62- علی، پدر امامان پاک 63- علی، با پیشینه‌ترین مردم در اسلام 64- علی، وزیر پیامبر «در آسمان و زمین» 65- علی، محبوب‌ترین اوصیا نزد خدا 66- علی، شریف‌ترین «بزرگترین» مردم

ترجمه کشف الیقین ،ص:14

در پاک گوهری 67- علی، گرامی‌ترین مردم در مقام 68- علی، مهربان‌ترین مردم نسبت به زیردست 69- علی، دادگرترین مردم نسبت به زیردستان 70- علی، بیناترین مردم در امور 71- علی، یار خدا 72- علی، همراه پیامبر خدا «در دنیا و آخرت» 73- علی، یار مؤمنان پس از پیامبر 74- علی، پردازنده از سوی پیامبر 75- علی، پیشوای هر زن و مرد مؤمن 76- علی، یار هر زن و مرد مؤمن 77- علی، فراستان سنّت پیامبر 78- علی، مدافع آیین رسول اللّه 79- علی، شایسته‌ترین مردم پس از پیامبر 80- علی، نخستین مردم «مؤمنان» در ایمان 81- علی، برآورنده‌ترین مردم «مؤمنان» در پیمان الهی 82- علی، ایستاترین مردم در پیمان خدایی 83- علی، به عدالت قسمت‌کننده‌ترین مردم «مؤمنان» 84- علی، مهرورزترین مردم «مؤمنان» نسبت به زیردستان 85- علی، عادل‌ترین مردم نسبت به دیگران 86- علی، سرّ نگهدارترین مردم 87- علی، با مزیّت‌ترین مردم نزد خدا 88- علی، سرور اوّلین و آخرین جز پیامبران 89- علی، قبله عارفان 90- علی، نخستین مسلمانی «صحابی» که اسلام آورده است.

91- علی، قدیمی‌ترین امّت در پذیرش اسلام «ایمان» 92- علی، داناترین امّت 93- علی، شکیباترین «بافضیلت‌ترین» فرد امّت و برخوردارترین آن‌ها در صبر 94- علی، خوش‌اخلاق‌ترین مردم 95- علی، آگاه‌ترین مردم به خدا 96- علی، نخستین کسی که به کوثر درآید.

97- علی، پایاترین مردم به پیامبر 98- علی، نخستین دیدارکننده پیامبر 99- علی، پردل‌ترین مردم 100- علی، گشاده‌دست‌ترین مردم 101- علی، قسمت‌کننده بهشت و دوزخ 102- علی، سالم‌ترین مردم در دین

ترجمه کشف الیقین ،ص:15

103- علی، برترین مردم در یقین 104- علی، کامل‌ترین مردم در شکیبایی 105- علی، درفش هدایت 106- علی، نشان ایمان 107- علی، امام

اولیای خدا 108- علی، پرتو هر که فرمان خدای برد 109- علی، پرچمدار رسول اللّه به روز رستخیز 110- علی، امین پیامبر «مورد اعتماد رسول اللّه» در کلید گنجینه‌های رحمت الهی 111- علی، بزرگ مردم 112- علی، نور اولیاء اللّه 113- علی، پیشوای هر که اطاعت خدا کند 114- علی، امین رسول اللّه در روز قیامت 115- علی، حریم دار پیامبر 116- علی، دوست قلب رسول اللّه 117- علی، جایگاه میراث پیامبران 118- علی، امین خدا بر زمین او 119- علی، حجّت خدا بر مردم 120- علی، پایه ایمان 121- علی، رکن اسلام 122- علی، چراغ تاریکی‌زدا 123- علی، نشان هدایت 124- علی، پرچم برافراشته مردم دنیا 125- علی، راه روشن 126- علی، صراط مستقیم 127- علی، کلمه‌ای که خداوند پرهیزگاران را بدان ملزم داشته است 128- علی، داناترین مردم به ایّام اللّه 129- علی، پرمصیبت‌ترین مؤمنان 130- علی، غسل دهنده رسول اللّه 131- علی، به خاک سپرنده پیامبر 132- علی، پیشگام در همه شداید و امور ناخوش 133- علی، ایستاترین مردم در امور الهی 134- علی، مردم‌نواز 135- علی، آه در سینه 136- علی، شکیبا 137- علی، با منزلت‌ترین مردم 138- علی، نزدیک‌ترین مردم در خویشاوندی 139- علی، بی‌نیازترین مردم 140- علی، حجّت پیامبر خدا 141- علی، در خدا 142- علی، دوست خدا 143- علی، دوست رسول اللّه 144- علی، شمشیر پیامبر خدا 145- علی، راه به سوی خدا

ترجمه کشف الیقین ،ص:16

146- علی، نبأ عظیم [مهمترین خبر] 147- علی، الگوی والا 148- علی، امام مسلمانان 149- علی، سرور صدّیقان 150- علی، راهبر مسلمانان به بهشت 151- علی، پرهیزگارترین مردم 152- علی، برترین مردم «این امّت» 153- علی، داناترین مردم 154- علی، شایسته مؤمنان 155- علی، آگاه مردم 156- علی، راهنما 157- علی، عابد 158- علی، هادی 159- علی، مهدی 160- علی، جوانمرد 161- علی، برگزیده امامت 162- علی، یاور رسول اللّه در جایگاه پسندیده 163- علی، سلطان آخرت 164- علی، رازدار رسول اللّه 165- علی، امین اهل زمین 166- علی، امین آسمانیان 167- علی، زنده‌کننده سنّت پیامبر 168- علی، دیدارکننده خدا از نزدیک 169- علی، به یقین رسیده‌ترین امّت 170- علی، برپاکننده حجّت 171- علی، حجّت پیامبر بر امّت به روز داوری 172- علی، بزرگ مهاجران و انصار 173- علی، گوشت و خون و موی پیامبر 174- علی، پدر دو سبط 175- علی، پدر دو ریحانه 176- علی، غمگشای پیامبر 177- علی، شیر خدا در زمین 178- علی، شمشیر خدا «بر دشمنان» 179- علی، دوست خدا 180- علی، در دست دارنده پرچم رسول اللّه 181- علی، پرچمدار حمد و سپاس 182- علی، نخستین کسی که به بهشت درآید.

183- علی، اوّلین کسی که در فردوس بکوبد 184- علی، ناخدای این امّت 185- علی، حسابرس عرب 186- علی، حسابرس امّت 187- علی، کاردار بهشت 188- علی، برتر اصحاب رسول اللّٰه 189- علی، امیر نیکوکاران 190- علی، کشنده تبهکاران 191- علی، کشنده کافران 192- علی ناسازگارترین، خشن‌ترین و
ترجمه کشف الیقین ،ص:17
بیمناک‌ترین در امور خدایی 193- علی، داماد پیامبر 194- علی، بهترین بشر 195- علی، بهترین مردم 196- علی، بهترین مردان 197- علی، بهترین این امّت پس از پیامبر 198- علی، بهترین خلایق 199- علی، بهترین انسانی که خورشید بر او تابیده و از او غروب کرده است «پس از پیامبر» 200- علی، همراه پیامبر در بهشت 201- علی، پدر امّت 202- علی، امیر آیات قرآن 203- علی، صاحب لوای رسول اللّٰه در این سرا و آن سرا 204- علی، پیشوای نیکوکاران 205- علی، دوست پیامبر در بهشت 206- علی، دوست‌ترین مردم نزد خدا و رسول 207- علی، در دانش 208- علی، محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر 209- علی، نزدیک‌ترین مردم به رسول اللّٰه 210- علی، بخشنده‌ترین مردم 211- علی، تلاشگرترین مردم نزد خدا 212- علی، نفوذ ناپذیرترین مردم نزد خدا 213- علی، جلودار مردم به سوی بهشت 214- علی، حجّت خدا بر مردم پس از پیامبر 215- علی، امین رسول اللّٰه 216- علی، نکوکار 217- علی، گواه 218- علی، نزدیک‌ترین مردم به بهشت 219- علی، جلودار مؤمنان به سوی بهشت 220- علی، رهیاب 221- علی، پدر یتیمان و بینوایان 222- علی، همسر بیوه زنان [بسان همسر بیوه زنان در همدردی] 223- علی، پناهگاه هر ضعیف 224- علی، امنگاه هر هراسان 225- علی، ریسمان استوار خدا 226- علی، گره سخت 227- علی، کلمه تقوا 228- علی، چشم خدا 229- علی، زبان راستگوی خدا 230- علی، رسنده به خدا 231- علی، دست گشاده خدا در مغفرت
ترجمه کشف الیقین ،ص:18
و رحمت نسبت به بندگانش 232- علی، باب حطّه 223- علی، نخستین کسی که پیامبر خدا را تصدیق کرد 234- علی، اولین کسی که خدا را یکتا دانست 235- علی، در دانش رسول اللّٰه 236- علی، در شهر علم 237- علی، پدر خاندان پاک هدایتگر 238- علی، وارث دانش پیامبران 239- علی، داورترین مردم 240- علی، حجّت خدا در زمین، پس از پیامبر 241- علی، امین رسول اللّٰه در کوثر 242- علی، سرور هر مرد و زن مؤمن «مسلمان» 243- علی، سرور هر که پیامبر سرور اوست 244- علی، جانشین خدا بر بندگانش 245- علی، رساننده پیام خدا و رسول 246- علی، درهم شکننده دشمنان پیامبر خدا 247- علی، یار دمساز رسول اللّٰه

2- 4- بر پژوهشگر پی‌گیر است که علّت فراوانی احادیث را در فضایل علی (ع) باز شناسد و از آن‌ها حکم الهی را نتیجه گیرد. با کم‌ترین درنگ بر او آشکار خواهد شد که دلیل این امر، عنایت فراوان پیامبر اکرم (ص) به ابلاغ دین و تکمیل و اتمام آن و آگاهی آن حضرت (ص) به این نکته بوده است که پس از رحلت او امّت، اختلاف خواهد یافت و این چنین است که ابن حجر هیثمی از پاره‌ای متأخران از ذریّه اهل بیت نبوی نقل می‌کند که نصّ آن چنین است: «دلیلش- و خدا آگاه‌تر است- این است که خداوند تبارک، مشکلات علی و اختلاف‌های برخاسته از امر خلافت را که پس از رحلت حضرتش (ص) ظهور می‌کرد به آگاهی پیامبر رساند. این، خود، اقتضای آن را داشت که پیامبر (ص)، علی (ع) را به این فضایل مشهور گرداند تا بدین ترتیب هر که خبر این فضایل بدو رسد و به حضرتش (ع) توسّل جوید نجات یابد. سپس هنگامی که این اختلاف ظهور کرد و بر حضرتش (ع) خروج کردند هر یک از صحابه که این فضایل را شنیده بود برای خیرخواهی امّت خبر آن را انتشار داد و پراکند. در پی آن هنگامی که مشکل بالا گرفت و گروهی از بنی امیه بر منبرها به کاستن از مقام آن حضرت (ع) و دادن دشنام به او پرداختند و خوارج نیز با ایشان همراهی کردند و حتّی قائل به کفر حضرت (ع) شدند حافظان دانشور اهل سنّت به پراکندن فضایل حضرتش (ع) روی آوردند تا جایی که این فضایل در مسیر خیر خواهی امّت و یاری رساندن به حق، فزونی گرفت.» «1»
5- امّا جماعت، احادیث مربوط به فضایل علی (ع) را روایت می‌کردند و در کتاب‌هایشان می‌آوردند ولی مفهوم این احادیث و لوازم عقلی و نتایج عرفی آن را عرضه نمی‌داشتند و در این که هر صفتی- فضیلت باشد یا رذیلت- یک ویژگی از ویژگی‌های صاحب آن و نشانی در شناخت دارنده آن می‌باشد خود را به تجاهل و تغافل می‌زدند و حتّی می‌کوشیدند معانی صفاتی را که پیامبر (ص) در حقّ آن حضرت (ع) تصریح فرموده بود تحریف و احتمالا آن‌ها را پوشیده بدارند یا از شمار بیرون افکنند. یکی از این نمونه‌ها مناقشه آن‌هاست در واژه «مولی» در حدیث غدیر، «2»- و پوشاندن مفهوم «وصیّ» و

_____
(1) الصواعق المحرقه/ 121.
(2) بنگرید به: الغدیر 1/ 350.

«جانشین» در حق امام علی (ع) و تبدیل مفهوم آن به ... «1»- شایان گفتن است که آن‌ها به تحریف و سرپوش نهادن بسنده نکردند، بلکه شیعه را مورد یورش قرار دادند و در کتاب‌هایشان می‌کوشیدند آن‌ها را

خراب کنند، «در نیمه نخست سده سوم کتاب «عثمانیه» جاحظ رخ نمود که در آن شیعه را مورد تهاجم قرار داد و ضروریّات را انکار کرد و از بدیهیّات روی برتافت، چنان که کوشید بر دلاوری امیر المؤمنین (ع) سرپوش نهد. «2»-
این یورش‌ها در گستره همه سده‌ها تا زمان ما همچنان ادامه یافت تا جایی که علّامه سیّد عبد العزیز طباطبایی می‌گوید: تمام فرو گرفتن این نکته چندین جلد را به خود اختصاص می‌دهد و چه بسا آن چه به سده ما اختصاص دارد به تنهایی مجموعه‌ای را از آن خود سازد، چه، اخیرا تنها در پاکستان نزدیک به دویست جلد کتاب انتشار یافته که شیعه را مورد تهاجم قرار داده است، و ما شکایت نزد خدا بریم.» «3»-
آن چه در این زمینه برای ما اهمیت دارد این است که بدانیم بیش‌تر این حملات متوجّه نتیجه‌گیری‌های عقلی و فطری از احادیث مربوط به فضایلی است که علمای مکتب اهل البیت (ع) در امامت علی و فرزندان معصوم او و وصایای ایشان بدان استدلال کرده‌اند. فتأمّل.
6- موضع امامیه در این میان، همان موضع دفاع و جلوگیری از حمله‌ها و برپاداشتن امامت بلا فصل علی (ع) پس از پیامبر (ص) و پراکندن فضیلت‌های او و محسّنات خیره‌کننده اخلاقی حضرتش (ع) بوده است و در پی آن ظهور کتاب‌های ارزشمندی از دانشوران شیعه می‌باشد که در آن به ردّ مهاجمان می‌پردازند و روایت‌های صحیحی را عرضه می‌دارند و امامت خاندان پیامبر (ص) را از آن‌ها نتیجه می‌گیرند و از حقّ آن‌ها و موجودیت مکتبشان به دفاع برمی‌خیزند، خداوند به آن‌ها پاداش نیک دهاد.
اینک نمونه‌هایی از علما و تصانیف ایشان در این زمینه:

_____

(1) بنگرید به: معالم المدرستین 1/ 243- 290.
(2) تراثنا، شماره اوّل، سال دوم/ 34
(3) همان/ 36.
ترجمه کشف الیقین ،ص:21
سید هاشم بن اسماعیل بن عبد الجواد توبلی کتکانی بحرانی، در گذشته به سال 1107، در دائرة المعارف شگفت خود «غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاصّ و العام».
علّامه تهرانی می‌گوید: در این کتاب احادیث هر دو فرقه در فضایل امیر المؤمنین و امامان معصوم (ع) و امامت ایشان وجود دارد که در نزدیک به هشتاد هزار بیت در دو مقصد ترتیب یافته است. مقصد اوّل در تعیین امام و تصریح بر اوست و در آن شصت و هفت باب است و مقصد دوم در توصیف امام است به نص که در آن دویست و چهل و شش باب به چشم می‌خورد و در پایان آن فصلی است در فضایل امیر المؤمنین (ع) از دو

طریق در یک صد و چهل و چهار باب». «1»-
سید میر حامد حسین بن سیّد محمّد قلی موسوی هندی کهنوی، در گذشته به سال 1306 ه، در کتاب بزرگش «عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار.»
این نویسنده- رضی اللَّه عنه- کتابش را به دو شیوه نگاشته است:
«نخست: آیاتی که امامت بلا فصل امیر المؤمنین علی (ع) را پس از پیامبر اکرم (ص) به اثبات می‌رساند. وی در اثبات این مطلب به کتب جماعت و تفاسیر ایشان تکیه کرده است.
دوم: احادیثی که در اثبات امامت امیر المؤمنین علی (ع) دلالتی آشکار دارند و از سندی متواتر برخوردارند. شمار این احادیث دوازده است» «2»- قاضی سید سعید نور اللّه حسینی مرعشی شوشتری، به شهادت رسیده در سال 1019 ه در کتاب ماندگارش «احقاق الحق و ازهاق الباطل.»
«او در این کتاب سخنان قاضی فضل بن روزبهان در کتابش با نام «ابطال نهج الباطل» را که در ردّ کتاب علّامه حلّی «نهج الحق» نوشته تخطئه می‌کند و سخن درست را آشکار ساخته و به بزرگترین پاداش و اجر رسیده است.» «3»-

_____

(1) الذریعه/ 16- 21.
(2) مقدّمه «العبقات»، سید علی حسینی میلانی/ 16- 17.
(3) الذریعه 1/ 290.
ترجمه کشف الیقین ،ص:22
آیة اللّه العظمی سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی- قدّس سرّه- بر این کتاب حواشی ارزشمندی زده است که در چند جلد قطور به همراه این کتاب به چاپ رسیده است- سعی جمیل او مشکور درگاه کبریایی باد-.
علّامه شیخ عبد الحسین امینی، درگذشته به سال 1390 ه. ق در دائرة المعارف ارزشمندش: «الغدیر فی الکتاب و السنّة و الادب» به بحث پیرامون حدیث غدیر در قرآن و سنّت و ادبیّات می‌پردازد. او در این کتاب، شاعران و نویسندگانی را یادآور می‌شود که «غدیر» را در گستره سده‌های پیاپی از صدر اسلام تا هم اینک در شعر و نثر خود آورده‌اند. علّامه امینی به این مهم هم بسنده نکرده است و در دائرة المعارف خود پژوهشهای علمی، دینی و تاریخی را پیرامون فضایل علی (ع) و امامت بلا فصل او مورد تحقیق قرار داده است، و هر پژوهشگری که در جستجوی یافتن حقیقت ناب است از آگاهی و بررسی این دائرة المعارف بی‌نیاز نیست.
از نویسندگان دیگر، یکی نیز مؤلّف همین کتاب، درگذشته به سال 726 ه. ق است که در قرن خود و بلکه در همه قرون از اعلام علمای شیعه به

شمار است. او در کتابی که اینک پیش روی شماست: «کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین (ع)» فضایل علی (ع) را از منابع عامّه به ارمغان نهاده است.
7- مؤلّف «کشف الیقین»، همان گونه که بیان شد حسن بن یوسف بن مطهّر حلی (648 ق- 726 ق) است. علّام العلوم، سید محمّد مهدی بحر العلوم- رحمه اللّه- در رجالش او را «علّامه جهان و افتخار بنی بشر و بزرگ‌ترین علما در شأن و برترین ایشان در برهان و ابر باران‌خیز فضیلت و دریای علمی می‌نامد که کرانه‌ای ندارد و علومی را که در میان مردم پراکنده بوده گرد آورده است و به فنونی احاطه یافته که به سنجه در نمی‌آید. او در سده هفتم، ترویج دهنده شریعت و رئیس علمای شیعه بوده است بی‌هیچ نزاعی. او در هر علمی کتاب‌ها نگاشته و خداوند در هر پدیده‌ای سرچشمه‌ای بدو بخشیده است.
او سامان بخشنده فقه تلقّی می‌شود که در دریای آن ژرفکاوی کرده است ... و برای دریافت مفاهیم اصولی و رجالی همگان به سوی او کوچ می‌کنند و آرزوها نزد او برند و او را باید صاحب فن و لگام دار این علوم دانست، و در منطق و کلام هم که شیخ الرئیس و
ترجمه کشف الیقین ،ص:23
جلودار این دو علم به شمار می‌آید.» «1»-
8- شرح حال نگاران در کتاب‌های خود احوال و آثاری برای او ذکر کرده‌اند چنین:
1- 8- همین مؤلف، خلاصة الاقوال/ 45- 49، تحقیق سید محمّد صادق بحر العلوم، افست، انتشارات رضی، قم.
2- 8- شیخ عبّاس قمی، هدیة الاحباب/ 201، مکتبة الصدوق، تهران.
3- 8- عبد الرحیم ربّانی شیرازی، مقدّمه بحار الانوار، مولی محمّد باقر مجلسی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
4- 8- سیّد محمّد صادق بحر العلوم، مقدّمه خلاصة الاقوال 4- 40، افست، انتشارات رضی، قم.
5- 8- ابن داود، رجال/ 78، تحقیق سیّد محمّد صادق بحر العلوم، افست، انتشارات رضی، قم.
6- 8- عبد اللّه مامقانی، تنقیح المقال 1/ 314، انتشارات جهان، تهران.
7- 8- تفرشی، نقد الرجال/ 99، چاپ عبد الغفّار، تهران.
8- 8- محمّد باقر خوانساری، روضات الجنّات 2/ 269- 286، افست، دار المعرفه، بیروت.
9- 8- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان 6/ 319، مؤسسه اعلمی، بیروت.
10- 8- ابن حجر عسقلانی، الدرر الکامنة 2/ 158، تحقیق محمّد سیّد جاد الحقّ، دار الکتب الحدیثة، مصر، قاهره.

11- 8- عبد اللّه افندى اصفهانى، رياض العلماء 1/ 358- 390، تحقيق سيّد احمد حسينى، كتاب خانه آية اللّه نجفى مرعشى.
12- 8- شيخ يوسف بحرانى، لؤلؤة البحرين/ 201، مؤسسه آل البيت، قم.
13- 8- قاضى نور اللّه شوشترى، مجالس المؤمنين 1/ 570- 578، المكتبة الاسلامية، تهران.
14- 8- ابو على محمّد بن اسماعيل حائرى، منتهى المقال/ 105.

_____

(1) رجال سيد بحر العلوم 2/ 257.
ترجمه كشف اليقين ،ص:24
15- 8- مرجع دين، سيّد شهاب الدين مرعشى نجفى، مقدّمه احقاق الحق 1/ 35- 70، انتشارات كتاب خانه آية اللّه العظمى مرعشى نجفى، قم.
16- 8- همين مؤلّف، اجوبة المسائل المهنائية/ 138- 139، خيّام، قم.
17- 8- شيخ حرّ عاملى، أمل الآمل 2/ 81- 85، تحقيق سيد احمد حسينى، مكتبة الاندلس، بغداد.
18- 8- محمّد رضا حكيمى، تاريخ العلماء/ 159- 164، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت.
19- 8- سيّد محسن امين، اعيان الشيعه 5/ 396- 408، تحقيق حسن الامين، دار التعارف، بيروت.
20- 8- عمر رضا كحاله، معجم المؤلّفين 3/ 303، المكتبة العربية، دمشق.
21- 8- زركلى، اعلام 2/ 244، چاپ دوم.
22- 8- دكتر ابو الفتح حكيميان، فهرست مشاهير ايران/ 246، انتشارات دانشگاه ملّى ايران.
23- 8- مولى محمّد باقر مجلسى، الوجيز/ 150، كه بعدا با «خلاصة الاقوال علّامه حلّى» چاپ شد، ايران.
24- 8- محمّد على مدرّسى، ريحانة الادب 4/ 167- 179، خيّام، تبريز.
25- 8- شيخ آقا بزرگ تهرانى، طبقات اعلام الشيعه 5/ 52، تحقيق على نقى منزوى، دار الكتاب العربى، بيروت.
26- 8- سيد محمّد مهدى بحر العلوم، الفوائد الرجاليه 2/ 257- 317، تحقيق محمّد صادق بحر العلوم و حسين بحر العلوم، افست، دار الزهرا، بيروت.
27- 8- يوسف اتابكى، النجوم الزاهرة 9/ 267، افست، وزارة الثقافة و الارشاد القومى، مصر.
28- 8- محمد بن على اردبيلى، جامع الرواة 1/ 230، افست، كتاب خانه آية اللّه مرعشى نجفى، قم.
29- 8- شيخ عبّاس قمّى، سفينة البحار 2/ 228، مكتبة سنائى، تهران.
30- 8- ميرزا حسين نورى، مستدرک الوسائل 3/ 459، افست

اسماعیلیان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:25
31- 8- شیخ عبّاس قمّی، الکنی و الالقاب 2/ 477- 480، منشورات مکتبة الصدر، طهران.
32- 8- الیافعی، مرآة الجنان 4/ 476، افست، مؤسسة الاعلمی، بیروت.
33- 8- سید احمد حسینی و شیخ هادی یوسفی، مقدمة نهج المسترشدین فی اصول الدین/ 5، مجمع الذخائر الاسلامیة، قم.
34- 8- اسماعیل پاشا بغدادی، هدیة العارفین 5/ 284، افست، مکتبة الاسلامیة و الجعفریة، طهران.
35- 8- علّامه سید عبد العزیز طباطبایی، مکتبة العلّامة الحلّی، خطی.
36- 8- شیخ آغا بزرگ طهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعه، دار الاضواء، بیروت.
37- 8- میرزا محمّد استرآبادی، منهج المقال/ 109.
38- 8- صلاح الدین خلیل صفدی، الوافی بالوفیات 13/ 85، جمعیة المستشرقین الألمانیّة.
39- 8- ابو الفداء ابن کثیر، البدایة و النهایة 14/ 125، مکتبة المعارف، بیروت.
40- 8- شیخ فخر الدّین طریحی، مجمع البحرین 6/ 124، المکتبة المرتضویه، طهران.
41- 8- شیخ فارس حسّون، مقدّمة ارشاد الاذهان للعلّامة الحلّی 23- 210، جماعة المدرّسین، قم.
42- 8- سید احمد حسینی خوانساری، کشف الاستار عن وجه الکتب و الاسفار، 1/ 342- 343، مؤسسة آل البیت.
43- 8- محمد علی البقّال، عبد الحسین، مقدّمة الرسالة السعدیة/ 11- 19، مکتبة آیة اللّه العظمی المرعشی النجفی العامّة، قم.
44- 8- افندی الاصفهانی، المیرزا عبد اللّه، تعلیقة أمل الآمل، تدوین و تحقیق السیّد احمد الحسینی 123/ 131، مکتبة آیة اللّه العظمی المرعشی النجفی العامّة، قم.
9- آثار مؤلّف کتاب، علّامه «1»-:

---

(1) اگر فهرست تفصیلی آثار او را طالبید بنگرید به: مقدّمه شیخ فارس حسّون بر کتاب ارشاد الاذهان الی احکام الایمان 1/ 66- 126، که در آن جا نیکو سخن گفته و بر منابع بسیاری از جمله «مکتبة العلامة الحلّی» علّامه سید عبد العزیز طباطبایی، نسخه خطی اعتماد کرده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:26
سید بحر العلوم پس از بیان تألیفات علّامه می‌گوید: «هر گاه در نگارش

این کتاب‌ها در همه علوم معقول و منقول و فروع و اصول آن به قلم علّامه درنگ کنیم که در میان آن‌ها کتاب‌های بزرگی است که دقّت نظرهایی را در بردارد درمی‌یابیم که این مرد از سوی خدا تأیید شده است و باید او را آیتی از آیات خدا دانست. گفته شده است، آثار او به روزهای عمرش- از ولادت تا وفات- تقسیم شده است و هر روز، جزوه‌ای را از آن خود کرده است.» «1»-
از آثار شگفت علّامه- چنان که گفته آمد- یکی کشف الیقین است که در آن احادیث به فصول بدیعی ترتیب یافته‌اند که شرح آن چنین است:
فصل اوّل: پیرامون فضایلی که پیش از تولّد حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است.
فصل دوم: پیرامون فضایلی که در حال خلقت و تولّد حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است.
فصل سوم: پیرامون فضایلی که در حال کمال و بلوغ حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است.
فصل چهارم: پیرامون فضایلی که پس از وفات حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است.
این کتاب از منابع علّامه مجلسی- رحمه اللَّه- در بحار الانوار است، چه، خود او می‌گوید: «کتاب کشف الیقین که گاهی از آن به کتاب الیقین تعبیر می‌کنیم.» «2»-
باید بدانیم که این کتاب دو بار چاپ شده است:
اوّل: سال 1298 ق در تبریز با چاپ سنگی.
دوم: سال 1371 ق در نجف با چاپ غیر سنگی.
برخی از علما آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند و برخی از نسخه‌های خطی آن در

_____
(1) رجال سیّد بحر العلوم 2/ 288.
(2) بحار 1/ 17.
ترجمه کشف الیقین ،ص:27
پاره‌ای از کتاب خانه‌ها یافت می‌شود که از آن جمله است:
1- محمّد اسماعیل بن محمّد باقر مجد الادباء خراسانی که این کتاب را در دوران قاجار (ق 13) ترجمه کرده آن را «رشف المعین» نامیده است. نسخه‌ای از آن در کتاب خانه ملّی، تهران، شماره 971/ ف، مذکور در فهرست 2/ 520 یافت می‌شود.
2- ترجمه دیگری از آن در دست است که از مترجمی ناشناخته که در همین کتاب خانه با شماره 732/ ف، مذکور در فهرست 2/ 255 یافت می‌شود. آغاز و پایان این نسخه کاستی دارد. به نظر می‌رسد این نسخه

نیز در سده سیزدهم ترجمه شده است.
10- در پایان، سخنی داریم پیرامون معرفی نسخه‌ها و شیوه تحقیق:
در تحقیق این کتاب و تصحیح متن آن به پنج نسخه تکیه کرده‌ایم که عبارتند از:
1- نسخه ارزشمند موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران با شماره 1796. این نسخه با خطّ محمّد جبعیّ (جدّ اعلای شیخ بهاء الدین محمّد عاملی) است. وی در سه شنبه 21 شعبان سال 852 از استنساخ این نسخه فراغت حاصل کرده است. این نسخه با نسخه نوشته شده به خطّ خود علّامه- قدّس سرّه- مقابله شده است. ما این نسخه را با نماد «ج» آورده‌ایم.
2- نسخه موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران. کتاب نخست این مجموعه با شماره 503 تاریخ و نویسنده‌ای ناشناخته دارد و در حاشیه پایان آن این جمله به چشم می‌خورد: «بلغ القبال بعون اللّه الملک المتعال و صلّی اللّه علی محمّد و آله خیر آل.» این نسخه را با نماد «د» آورده‌ایم.
3- نسخه موجود در کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران با شماره 1627.
استنساخ آن در نیمه ربیع الآخر سال 1232 پایان پذیرفته است. ما این نسخه را با نماد «أ» آورده‌ایم.
4- نسخه موجود در کتاب خانه عمومی آیة اللّه مرعشی نجفی، کتاب دوم از مجموعه شماره 980 که نگارش آن روز دوشنبه 11 جمادی الثانیه سال 1086 پایان گرفته است.
ما این نسخه را با نماد «ش» آورده‌ایم.
5- نسخه چاپ سنگی که کاملا مقابله شده است. استنساخ این نسخه در روز سه شنبه، ماه ربیع الاوّل سال 1298 پایان یافته است. ما این نسخه را با نماد «م» آورده‌ایم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:28
ما همه متون حدیثی را با همه تاب و توان خود از منابع اصیل آن استخراج کرده‌ایم و هر آن چه را که علّامه مجلسی در بحار الانوار از او نقل کرده است برشمرده‌ایم و جایگاه آن را در حاشیه یادآورشده‌ایم و به اختلافات مهمّ لفظی اشاره کرده‌ایم و سخنان علما را و بهره‌بری‌های عقلی ایشان را از احادیث در حاشیه آورده‌ایم و لذا شایسته است که آن را «کشف الدلائل عن احادیث الفضائل» بنامیم.
در پایان، سپاس فراوان دارم از برادران گرامی و فاضلی که مرا در سامان دادن به این طرح یاری رساندند. این گروه عبارتند از: جناب آقای حسن قمی و آقایان: صباح صالح الهنداوی، عبد الحسین و عبد الحسن طالعی و علی رضا حبیب اللّهی که خداوند توفیقشان دهد اخبار ائمّه اطهار را بازگو کنند. از صمیم دل به کوتاهی خود اعتراف دارم و کمال و کبریا از

آن خداوند است و در آغاز و انجام، حمد از برای خداست.
حسین درگاهی
ترجمه کشف الیقین ،ص:39

مقدمه

(1) سپاس خدایی را که قدیم است و چیره، بزرگ و توانا، شکیبا و بخشاینده، کریم و پوشنده، آغاز و انجام، نهان و آشکار، دانای اسرار پوشیده، آگاه به نهاده‌های درون، آفریننده جنس آفریده‌ها بی‌هیچ حاجتی به شریک و یار، هستی بخش گونه‌های ممکن بی‌هیچ نیازی به یاور و پشتیبان.
ستایش می‌کنم او را بر نعمت بخشی فراوانش و سپاسش می‌گزارم بر فضل افزون و موج خیزش، و درود بر سرور پیشینیان و پسینیان محمّد مصطفی و خاندان سرفراز و بزرگوار او که از هر گونه صغیره و کبیره‌ای در امانند و از سرچشمه‌ها و ذخایر، نیرو همی گیرند.
امّا بعد، دستور سلطان بزرگ، اختیار دار امّت‌ها، سلطان سلاطین اقوام عرب و عجم، شاهنشاه والامقام، رحم‌گیرنده به بندگان و لطف الهی در سرزمین‌ها، رحمت خدای تعالی بر جهانیان و سایه خدا بر همه بندگان، زنده‌کننده سنت‌های پیامبران، گستراننده و پراکننده دادگری و میراننده و نابودکننده ستم، یاری شده از سوی خداوند تبارک به عنایات ربّانی که الطاف الهی به سوی او دامن کشیده است، صاحب نفس قدسی و ریاستمدار بنی بشر که در پرتو اندیشه تابناکش به والاترین مراتب دست یافته و با خرد صائبش به بلندای اختران درخشنده رسیده است، همو که در پرتو قریحه نیکو و صدق گفتارش از همه مردمان جدا گشته «اولجایتو خدابنده» محمّد، سلطان زمین که خداوند حکومتش را تا روز رستخیز مانا گرداند و پیوسته درفش پیروزی و فیروزی‌اش بر فراز باشد و دولتش تا روز حشر و نشر از دستبرد دیگران در امان، فرمانی صادر کرده است تا رساله‌ای فراهم آید فراگیر فضایل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)- که برترین درودها و سلام‌ها بر او باد- من نیز دستور او را گردن نهادم و به اجرای امر او شتافتم (2) و کتابی را با
ترجمه کشف الیقین ،ص:40
نام «کشف الیقین» در فضایل امیر المؤمنین (ع) فراپیش نهادم که چکیده است و کوتاه بی‌هیچ درازگویی و زیاده پردازی. گشودن این در، خستگی در پی دارد، چرا که فضایل حضرتش (ع) را شماری نیست و این چنان است که اخطب خوارزم «1»- به نقل از ابن عبّاس- رضی اللّه عنه- روایت کرده است که گفت: پیامبر (ص) فرموده است: «اگر [درخت] باغ‌ها قلم گردند و دریاها مرکّب و جنّیان حسابگر و آدمیان نویسنده، نخواهند توانست فضایل علی بن ابی طالب (ع) را شماره کنند.» «2»
آن که پیامبر (ص) چنین توصیفش کند چگونه می‌توان به بیان فضایلش پرداخت؟! یکی از سخن‌سرایان که در ترک ستایش علی مورد نکوهش

قرار گرفته بود گفت:

_____

(1) مناقب خوارزمی/ 2 که نظیر آن در صفحه 235 از ابن عبّاس نیز رسیده است.

(2) شیخ ابو علی فضل بن حسن طبرسی در اعلام الوری/ 184- 185 می‌گوید: «آگاه باشید که فضایل امیر المؤمنین (ع) و اخلاق والا و ویژگی‌های او آن چنان فراوان است که هیچ کتابی گنجایش آن ندارد و به سخن در نیاید و در این میان اگر چه شیعیان، بسیاری از آن‌ها را باز گفته‌اند ولی نقل آن اختصاص بدیشان ندارد. عامّه و مخالفان نیز آن قدر ذکر فضایل حضرتش را کرده‌اند که به شماره در نمی‌آید و پایان نمی‌پذیرد. دانشمند اجلّ مرتضی علم الهدی- قدّس اللّه روحه- می‌گوید: از شیخ پیشگامی که در شمار اصحاب حدیث است و ابو حفص عمر بن شاهین نامیده می‌شود شنیدم که می‌گفت: من تنها در فضایل علی (ع) هزار بخش گرد آورده‌ام.

امّا آن چه اصحاب ما در این زمینه روایت کرده‌اند آن قدر است که نمی‌توان دامنه‌های آن را فراچید و دانسته نیست به چند هزار رسد و من از این میان تنها به جان مایه‌ها و نگین انگشترها و هسته مرکزی آن‌ها بسنده کرده‌ام و در این کار، راه منصور فقیه را در پیش روی گرفته‌ام که می‌گوید:

قالوا: خذ العین من کلّ فقلت لهم:فی العین فضل و لکن ناظر العین

حرفین من ألف طومار مسوّدةو ربّما لم تجد فی الألف ألفین.» علّامه نور الدّین بیاضی عاملی در «صراط مستقیم» 2/ 56 می‌گوید: «احادیث دو فرقه و کتاب‌های دو گروه به امامت علی (ع) تصریحی دارند نه به تضمین یا التزام، و این همه، قطره‌ای است از دریای متلاطم او و نور شمعی است در روشنایی روز که فرهیختگان در آن شعرهای گونه گون سروده‌اند.» نیز بنگرید به: الطرائف/ 137- 139 و بحار الانوار 38/ 166.

ترجمه کشف الیقین ،ص:41

مرا در ترک ستایش علی نکوهش مکن که من بدین امر از تو آگاه‌تر و داننده‌ترم آسمانیان و زمینیان در ناتوانی از برشمردن اوصاف قنبر یکسانند (1) از یکی از فضلا پیرامون علی (ع) پرسش کردند و او در پاسخ گفت: چه گویم از شخصیّتی که دشمنانش از روی حسد و دوستانش از روی هراس و احتیاط پرده بر فضایل او نهادند و باز فضایلی که در این میان رخ نمود خاور و باختر را پوشاند.

ما در این فشرده سخن از برای فرمانبری سلطان به اندکی از فضایل حضرت (ع) و روایت اخطب خوارزم اشاره‌ای داریم. «1»-

او می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «به برادرم علی فضایلی داده

شده است که از فراوانی به شماره در نمی‌آید. پس هر که فضیلتی از فضایل او را یاد آورد در حالی که بدان اعتراف دارد خداوند گناهان گذشته و آینده او را ببخشاید، و هر که فضیلتی از فضایل او را بنگارد مادامی که نشانی از این نگارش باقی است فرشتگان برای او طلب غفران کنند، و هر کس به فضیلتی از فضایل او گوش سپارد خداوند بر گناهان شنیداری او پرده عفو کشد، و هر که به نگاشته‌ای در فضایل او نظر بیفکند خداوند از گناهان چشم او درگذرد.
پیامبر (ص) سپس فرمود: «نظر کردن به برادرم علی بن ابی طالب، عبادت و ذکر او پرستش است و خداوند ایمان بنده‌ای را نپذیرد مگر به ولایت علی و دوری از دشمنانش.»
من این رساله را در چهار فصل، ترتیب بندی کرده‌ام:

_____
(1) مناقب خوارزمی/ 2.
ترجمه کشف الیقین ،ص:43

فصل اوّل پیرامون فضایلی که پیش از تولّد حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است

اشاره

ترجمه کشف الیقین ،ص:45
شمار این فضایل پنج است:

نخست: این که نام حضرت (ع) در تورات آمده است:

(1) خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم فرمود: «امّا اسماعیل، پس دعای تو را در باره او شنیدم و بدو برکت بخشیدم و بزودی پرثمرش گردانم و بر فرزندانش همی بیفزایم و در پشت او دوازده فرزند شریف قرار دهم که زاده شوند و او را حزبی بزرگ گردانم»، و تردیدی نیست که علی (ع) یکی از این دوازده تن می‌باشد و این فضیلتی است که هیچ کس بدان دست نیافته است. «1»

(2) اخطب خوارزم «2»- از عبد اللَّه بن مسعود روایت کرده است که: پیامبر (ص) فرمود:
ای عبد اللّه! فرشته‌ای بر من نازل شد و گفت: ای محمّد! از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس بر چه چیز برانگیخته شدند؟ [فرمود: گفتم: بر چه چیز برانگیخته

---

(1) ابن شهرآشوب در «مناقب آل ابی طالب» 2/ 257 می‌گوید:
«این خبر در کتاب‌های گذشتگان آمده است؛ خبری که تنها برای اولیای برگزیده است و نباید امور دنیوی را مقصود آن دانست. بنا بر این همه امور دینی برای علی ثابت می‌شود و این چیزی است که جز برای پیامبر یا امام ثابت نمی‌شود و از آن جا که او پیامبر نیست پس ناگزیر امام خواهد بود.» علّامه مجلسی همین سخن را در «بحار الانوار» 38/ 50 از ابن شهرآشوب نقل می‌کند.
(2) مناقب خوارزمی/ 221.
ترجمه کشف الیقین ،ص:46
شدند؟] گفت: برای ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب (ع) «1»

---

(1) شیخ محمّد حسن مظفّر در «دلائل الصدق» می‌گوید:
«دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین روشن است: زیرا برانگیختن پیامبران و گرفتن پیمان ولایت علی از آن‌ها در روزگاران قدیم و پرداختن فراوان به این ولایت در رأس دو اصل دین یعنی ربوبیّت و نبوّت، معنایی ندارد جز آن که مقصود از آن امامت کسی است که همچون برتری محمّد (ص) بر آن‌ها برتری دارد.» وی سپس می‌گوید: «آیه شریفه، شهادت به نبوّت و ولایت را ذکر نکرده، چرا که به بیان اصل بسنده کرده است که همان برانگیختن برای گواهی دادن به وحدانیت است، همان گونه که برخی از روایتهای آمده به پیامبری پیامبر و امامت ولیّ ما بسنده کرده‌اند، چه، این دو با در نظر گرفتن برانگیخته‌شدنشان برای شهادت به وحدانیت مقتضی پرسش و تقدیر هستند، زیرا که اصل، همان شهادت به وحدانیت است که آیه هم آن را ذکر کرده است.» نگاه کنید به: «دلائل الصدق» 2/ 167- 170.
یحیی بن حسن بن بطریق در «العمده»/ 353 می‌گوید: «وقتی خداوند تبارک و تعالی پیامبران پیش از محمّد (ص) را بر پایه ولایت علی بن ابی طالب (ع) برانگیخته است، پس چگونه امّت محمّد (ص) را مکلّف به ولایت

علی بن ابی طالب (ع) نکند؟! و این خود برای هر مقصودی کافی است و جانشینی است برای هر گمشده‌ای.» نیز نگاه کنید به کتاب دیگر او «الخصائص»/ 156.
علّامه سیّد حامد حسین در «عبقات الانوار» پس از بیان سخنان سرشناسان اهل سنّت پیرامون این آیه شریفه می‌گوید:
«از سخنان بزرگان اهل سنّت و جلو داران و حافظان نامور ایشان دانسته شد که گرفتن پیمان پیامبری سرور پیامبران (ص) از همه پیامبران و رسولان (ع) از آشکارترین و کامل‌ترین دلایل است بر برتری و تقدّم حضرتش بر آن‌ها. از آنجا که این مفهوم، متفرّع است بر پیشی داشتن حضرت بر آن‌ها در آفرینش و این پیشی داشتن در آفرینش برای علی (ع) نیز ثابت است، پس او نیز بعد از خاتم پیامبران (ص) برترین مردمان به شمار است. و هموست امام و جانشین پیامبر و پیشی گرفتن احدی بر او روا نیست.
به علاوه احادیث بسیاری در کتاب‌های ایشان بدین مضمون آمده است که از پیامبران و جز پیامبران همچنان که پیمان پیامبری محمّد (ص) گرفته شده پیمان ولایت و امامت علی نیز گرفته شده است.
... پس هر آن چه علمای بزرگ در فضیلت پیامبر (ص) در پرتو احادیث مربوط به گرفتن پیمان و جز آن آورده‌اند برای علی (ع) نیز ثابت است.»
بنگرید به «خلاصة عبقات الانوار» 5/ 269- 276.
ترجمه کشف الیقین ،ص:47

سوم: این که اسم او بر عرش نگاشته شده است:

(1) اخطب خوارزم «1»- از عبد اللَّه بن مسعود روایت می‌کند که: پیامبر (ص) فرمود: چون خداوند تبارک و تعالی آدم را بیافرید و از روح خود در او دمید آدم عطسه کرد و در پی آن گفت: ستایش از آن خداست. پس خدا بدو وحی کرد که: بنده‌ام مرا ستودی، به عزّت و جلالم سوگند اگر نمی‌بود دو بنده‌ای که می‌خواهم در دنیا بیافرینمشان تو را نمی‌آفریدم.
عرض کرد: بار خدایا! آیا آن دو از من خواهند بود؟ فرمود: آری، ای آدم، سرت را بالا گیر و ببین. آدم سر خویش بالا گرفت که ناگه بر عرش چنین نگاشته یافت: نیست خدایی مگر اللَّه، محمّد پیامبر رحمت و علی برپاکننده حجّت است و هر که حقّ علی را بشناسد پاک و پاکیزه گردد و آن که حقّش را انکار کند ملعون خواهد بود و زیانکار. به عزّتم سوگند خوردم هر آن کس را که از او فرمان برد به فردوسش درآورم گرچه مرا عصیان کند، و به عزّتم سوگند خوردم هر که از فرمان او سر برتابد به دوزخش کشم گرچه از من فرمان برد. «2»

_____

(1) مناقب خوارزمی/ 227.
(2) مصنّف این حدیث را در «نهج الحق»/ 232 آورده و شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» 2/ 503- 504 چنین توضیحی را پیرامون این خبر بر آن افزوده است:
«تردیدی نیست که اقرار به خدا و پیامبری محمّد (ص) شرط ایمان می‌باشد و چنین است اقرار به امامت علی (ع) بر این اساس که امامت او بنا به نصّ خدا و رسول است و همچون نبوّت اصلی به شمار می‌آید از اصول دین، ولی اقرار به امامت فرع اقرار به خدا و رسول است و هر که بدان اقرار کند ایمانش کمال یابد و هر که اقرار نکند ایمانش ناقص خواهد بود حتّی اگر به خدا و رسول اقرار کند. حال که این را دانستی دریافتی هر که علی را فرمان برد در حالی که به حقّ او آگاه است- چنان که مقصود از حدیث همین می‌باشد- مؤمنی خواهد بود که با فرمانبری از علی (ع) فرمانبر خدا و رسول است، زیرا فرمانبری از حضرت (ع) به اعتبار آن که امامی است از سوی خداوند تبارک و تعالی مستلزم ایمان و فرمانبری از خدا و رسول می‌باشد، و از این رو شایسته ورود به بهشت خواهد بود اگر چه در پاره‌ای احکام از فرمان الهی سربرتابد و در این احکام از علی نیز فرمان نبرد، زیرا سربرتافتن او در این هنگام سربرتافتن مؤمنی است سزاوار بخشش، همان گونه که اگر کسی با انکار امامت از علی سربرتابد از خدا و رسولش سربرتافته است و به دوزخ درخواهد آمد حتّی اگر ظاهرا

از خدا و رسول فرمان برده باشد، زیرا فرمانبری چنین کسی از خدا و رسول، فرمانبری انسانی مؤمن نیست تا پذیرفته افتد، چنان که خدا را در ظاهر فرمان برد و همچون اهل کتاب با انکار رسالت پیامبر از فرمان او سر برتابد. مفهوم این سخن الهی که در حدیث آمده است: «سوگند خورده‌ام هر آن کس را که از علی فرمان برد حتّی اگر مرا عصیان کند به بهشت درآورم و هر که از فرمان او روی برتابد حتّی اگر از من فرمان برد به دوزخش کشم» آشکار است، یعنی در ظاهر چنین است، چنان که صحیح خواهد بود اگر گفته شود: هر که از علی فرمان برد اهل رهایی و بهشت خواهد بود حتی اگر از پیامبر (ص) فرمان نبرد، و هر که از علی فرمان نبرد اهل دوزخ خواهد بود حتّی اگر در ظاهر از پیامبر خدا فرمان برد. این همه منافاتی ندارد که محمّد (ص) از علی (ع) شریف‌تر باشد- چنان که آشکار است.
گواه آن که در این حدیث، مراد امامت علی است توصیف خداست از علی در عرش نوشته که او برپاکننده حجّت الهی است، به ویژه آن که چنین صفتی همردیف با وحدانیت خدا و نبوّت محمّد آورده شده است. این خود از آشکارترین دلایل امامت علی است، به علاوه آن که خداوند تصریح کرده است محمّد و علی علّت خلق آدمند و این دلیل برتری آن‌هاست بر آدم چه رسد به امّت. پس ناگزیر علی باید آقا و امام امّت و حتّی علّت آفرینش آن‌ها- بر اساس اولویت- باشد، چنان که خود حضرت (ع) در نامه‌اش به معاویه می‌نویسد: «ما دست پرورده‌های الهی هستیم و مردم دست پرورده‌های ما.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:48
(1) در کتاب «مناقب» «1»- از جابر بن عبد اللَّه انصاری آمده است که: پیامبر خدا (ص) فرمود:
بر در بهشت نگاشته شده است: [نیست خدایی جز اللَّه]، محمّد پیامبر خداست و علی بن ابی طالب برادر رسول خدا (ص) بوده است از دو هزار سال پیش‌تر از آن که خداوند،

---

(1) مناقب خوارزمی/ 88.
ترجمه کشف الیقین ،ص:49
آسمان‌ها و زمین را بیافریند.
(1) در مناقب آمده است که راوی (جابر) می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد در حالی که دو بالش را گسترده بود، بر یکی از دو بال چنین نوشته شده بود:
نیست خدایی جز اللَّه، محمّد پیامبر است، و بر بال دیگر نوشته شده بود: نیست خدایی جز اللَّه، علی است وصیّ.

(2) در مسند احمد از جابر روایت شده است که: پیامبر خدا (ص) فرمود: بر در بهشت نوشته شده است: محمّد، پیامبر خداست و علی برادر رسول خدا بوده است از دو هزار سال پیش‌تر از آن که آسمان‌ها آفریده شود. «1»

چهارم: این که روایت شده است پیامبر خدا (ص) فرمود: من و علی بن ابی طالب از یک نور هستیم.

(3) صاحب مناقب از سلمان «2»- روایت کرده است که: از حبیب خود مصطفی (ص) شنیدم که فرمود: «چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی نوری بودیم در محضر خداوند- عزّ و جلّ- [نوری پراکنده که خداوند را تسبیح و تقدیس می‌کرد]. پس

---

(1) علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 53 پس از بیان اخباری با این مضمون می‌گوید:
«این اخبار گواه است بر فضیلت عظیم حضرتش چرا که نام او در آغاز آفرینش بر عرش نوشته آمده و چنین توصیف شده است که خداوند تعالی او را پشتیبان پیامبر (ص) قرار داده است و دلالت بر آن دارد که حضرت (ع) بیش از همه مسلمانان پیامبر (ص) را پشتیبانی کرده و یاری رسانده است، زیرا بدین امر اختصاص داده شده است، و این همه منافات دارد با این که در امامت دیگری بر او مقدّم داشته شود، چنان که پوشیده نیست بر هر آن کس که پوشش تعصّب و نابخردی را از چشمان خود فرو گیرد.»
علّامه سید حامد حسین در «عبقات الانوار» می‌گوید:
«احادیث بسیاری در دست است که همگی صراحت دارند در این که نام علی (ع) همراه با نام پیامبر (ص) بر عرش نوشته آمده است و بدین ترتیب پس از پیامبر برتری او آشکار می‌شود، و این که او بعد از رسول خدا (ص) در میان همه مردم خواه پیامبران یا جز ایشان نزد خدا بزرگترین منزلت را دارند.» بنگرید به: «خلاصة عبقات الانوار» 5/ 243- 256.
(2) مناقب خوارزمی/ 88.
ترجمه کشف الیقین ،ص:50
چون خداوند تبارک آدم را بیافرید این نور را در پشت او تعبیه کرد و ما پیوسته در یک جا بودیم تا آن که در پشت عبد المطّلب از یک دیگر جدا شدیم. بخشی من شدم و بخشی علی.»
(1) در همین جا آمده است: پیامبر خدا (ص) فرمود: «من و علی نوری بودیم در محضر خداوند- عزّ و جلّ- چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند، پس چون خداوند پدرم آدم را بیافرید این نور را در پشت او جای داد، همچنان خداوند این نور را از پشتی به پشتی منتقل می‌ساخت تا این که آن را در پشت عبد المطّلب جای داد. [سپس آن را از پشت عبد المطّلب خارج ساخت] و به دو بخش تقسیم کرد: بخشی را در پشت عبد اللّه قرار داد و بخشی را در پشت ابو طالب. پس علی از من و من از اویم. گوشت او گوشت من و خون او خون من است. هر که او را

دوست بدارد مرا دوست داشته است که من هم او را دوست می‌دارم و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است که من هم او را دشمن خواهم داشت «1».»

_____

(1) علّامه سیّد حامد حسین در «عبقات الانوار»، در دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین وجوهی را یاد آوری کرده است که چکیده، آن‌ها را بیان می‌داریم:
«1- تصریح به خلافت علی (ع) همان گونه که در بخشی از احادیث روایت شده از سوی گروهی از اهل سنت رسیده با این الفاظ است: «نبوّت در من است و خلافت در علی»، یا نظایر آن.
2- تصریح به وصایت علی (ع)، همان گونه که در حدیث با این الفاظ آمده است: «مرا نبی و پیامبر قرار داده است و علی را وصیّ.» 3- فرشتگان و دیگران تسبیح را از این نور فرا گرفتند، زیرا هر تقدیس و تسبیحی از آدم و انبیا و آدمیان دیگر به پیروی از پیامبر و علی و در پرتو عمل به سنّت آن دو صورت پذیرفته است و دلیل آن این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «هر که سنّت حسنه‌ای بنهد، پاداش این سنّت را به همراه پاداش کسانی که تا روز رستخیز بدان عمل کنند برای خود خواهد داشت.» و این دو همان کسانی هستند که این سنّت حسنه را در جهان بنهادند، و از همین رو علی (ع) پاداشی را به دست خواهد آورد که پیامبر (ص) و این خود، فضیلتی است سترگ که خرد از دریافت عظمت آن ناتوان است.
تصریح به این که فرشتگان، تسبیح خداوند عزّ و جلّ را از این نور آموخته‌اند در پاره‌ای احادیث وارد شده است، و با چنین فضیلتی که برای علی (ع) حاصل است دیگر چگونه می‌توان کسی را بر او پیشی داد که نه تنها این فضیلت بدو نسبت داده نمی‌شود که پیش از پذیرش اسلام، پیشینه کفر دارد؟! 4- اگر پنج تن نبودند خداوند آدم را نمی‌آفرید.
در حدیث اشباح- به روایت حموینی- این سخن خداوند به آدم آمده است که: «این پنج تن از فرزندان تو هستند که اگر آن‌ها نمی‌بودند تو را خلق نمی‌کردم»، و حال که این جایگاه از آن علی (ع) است چگونه کسی بر او پیشی داده می‌شود؟! 5- حدیث نور، حاکی از آن است که نور پیامبر و علی- علیهما السّلام- تفاوت زمانی بسیاری با آفرینش آدم دارد، و بر این اساس، علی جز خاتم الأنبیاء (ص) بر آدم و سایر پیامبران برتری دارد. او امام پس از پیامبر است و دیگر پس از این، نه سخنی برای طالب می‌ماند و نه نوری برای آن که خواهان فرا گرفتن نور است و نه دلیل دیگری که به کار آید و نه دانشی که فزونی گیرد، و خداوند نور او را پیش از دیگران نیافریده مگر به سبب برتری او بر همه آفریده‌ها. نیز این حدیث دلالت بر آن دارد که همه کمالات موجود در پیامبر اکرم (ص) در امیر المؤمنین علی

(ع) نیز یافت می‌شود.
این بابی است که برای خردمندان هزار باب دیگر می‌گشاید و البتّه کافی است برای اثبات قبح تقدّم دیگری بر حضرت (ع).
6- تقدّم پیامبری محمّد (ص) دلیل برتری اوست و روشن است که این خود، فرعی است بر تقدّم نور او که گواه اولویت حضرت (ص) است.
از آن جا که علی (ع) از همان نوری آفریده شده که پیامبر از آن وجود یافته است، بنا بر این علی (ع) جز رسول اکرم از همه آفریده‌ها برتر خواهد بود، و بر این اساس دیگر وجهی ندارد کسی را بر او پیشی داد، خواه پیامبر باشد یا صحابی.
7- یگانگی نور علی (ع) و نور پیامبر (ص) و آفریده شدن این نور پیش از آفرینش آدم، گواه آن است که امام، فضیلتی عظیم دارد که گرفتن پیمان، شاخه آن به شمار می‌آید. بنا بر این تردیدی نیست که او بر همه پیامبران و رسولان برتر است و تنها او و نه جز او برای جانشینی پیامبر (ص) تعیّن یافته است.
از پاره‌ای احادیث چنین پیداست که اقرار به وصایت علی (ع) همچون اقرار به پیامبری محمّد (ص) و یگانگی خدای سبحان، رکن است و هر که از آن روی برتابد کفر در پیش گرفته است.
سخن را چنین ادامه می‌دهیم:
ابن عربی در این جا سخنی دارد که در باب ششم فتوحات مکیّه بیان داشته است و در آنجا تصریح دارد که در عالم هباء- جهان نور- هیچ کس از پیامبر اکرم (ص) به خدا نزدیکتر نبوده است و نزدیکترین مردم هم به رسول اللّه (ص) علی بن ابی طالب بوده است «که امام تمامی جهانیان و جامع اسرار همه انبیاست»، و این سخن اوست:
«... در این جهان نور، نزدیکترین حقیقت پذیرفته برای خدا، حقیقت محمّد بوده است که همان عقل اوّل نامیده می‌شود و او سرور همه جهانیان است و نخستین ظاهر، در عرصه وجود، که ظهور او از همین نور الهی و از جهان نور و از حقیقت کلیه برخاسته است. در این جهان نور، عین حضرت و عین عالم که از تجلّی اوست وجود داشته است و نزدیکترین مردم به حضرت (ص) علی بن ابی طالب، امام همه جهانیان و جامع اسرار همه پیامبران می‌باشد.» این سخن را بسیاری از بزرگان صوفیه از ابن عربی نقل کرده‌اند و آن را دلیلی گرفته‌اند بر افضلیت علی (ع)، (رجوع کنید به: خلاصة العبقات، 5/ 207- 322). فتوحات مکیه چهار جلدی قطع رحلی (نشر دار صادر بیروت) ج 1، ص 119.
ابن بطریق در عمده/ 91 می‌گوید:
«این که علی (ع) به همراه پیامبر (ص) نوری بوده است در برابر خداوند سبحان چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند، آدم را بیافریند و این که

هر دو تسبیح گوی خدای بوده‌اند به هیچ کس اجازه نمی‌دهد همسنگی برای او ادّعا کند یا به مسأله خدشه‌ای وارد سازد و چه دور است که دست کسی ستاره ثریا را دریابد.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:52

پنجم: توسّل آدم به حضرت (ع) در توبه.

(1) خوارزمی «1»- با اسناد خود از ابن عبّاس روایت می‌کند: از پیامبر (ص) پیرامون کلماتی

_____

(1) ابن مغازلی در مناقب خود/ 63، ح 89. علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 17 آن را از ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی نقل می‌کند و سپس می‌گوید: «علامه در کشف الیقین نظیر آن را می‌گوید.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:53
پرسش کردند که آدم از خداوند دریافت و خداوند توبه او را پذیرفت. حضرت فرمود: از خداوند خواست تا به حق محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه‌اش را بپذیرد و خداوند نیز توبه او را پذیرفت. «1»

_____

(1) شیخ محمّد حسن مظفّر در دلائل الصدق 2/ 138- 139 می‌گوید:
«دلالت این آیه با تفسیر آن در پرتو این احادیث در امامت امیر المؤمنین (ع) روشن‌تر از آن است که به سخنی نیاز داشته باشد، زیرا توسّل شیخ پیامبران به محمّد و خاندان او در تعلیم خداوند سبحان، در حالی که محمّد و خاندان او [به نسبت حضرت آدم] در آخر زمان می‌زیسته‌اند و این که حضرت آدم از پیامبران بزرگی چشم فرو بسته که نزدیکی زمانی بیش‌تری به او داشته‌اند، خود بزرگترین دلیل است در برتری ایشان بر همه جهانیان و دوری آن‌ها از هر گونه لغزشی، اگر چه مکروهی بوده باشد، چه، آدم با ارتکاب امر مکروهی عصیان کرد. صحیح نیست در توبه از هر ارتکابی به این خاندان توسّل جست مگر آن که آن‌ها نه گناهی مرتکب شده باشند و نه تنها به مکروهی دامن آلوده باشند، پس ناگزیر باید خلافت در خاندان پیامبر باشد، چرا که آن‌ها بر پیامبران فضیلت دارند و در میان دیگر آحاد امّت پیامبر (ص) از عصمت برخوردارند، و چگونه کسی می‌تواند از هر لغزشی در امان باشد که مأموم دیگر مردمان است، به ویژه کسی که بیش‌تر عمرش را به شرک و بت‌پرستی سر کرده باقیمانده عمرش را با گریز از جنگ و طغیان سپری کرده باشد.
نیز بنگرید به: خصائص ابن بطریق/ 113.
ترجمه کشف الیقین ،ص:55

ترجمه کشف الیقین ،ص:57
(1) امیر المؤمنین (ع) در روز جمعه، سیزدهم ماه رجب سال سی پس از عام الفیل در کعبه زاده شد در حالی که هیچ کس نه پس و نه پیش از او در کعبه زاده نشده است. «1»- صاحب کتاب «بشائر المصطفی» «2»- به نقل از یزید بن قعنب «3»- روایت کرده است که: با عباس بن عبد المطلب و گروهی از بنی عبد العزّی، روبروی بیت اللَّه الحرام نشسته بودم که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین (ع) در حالی که نه ماهه حامله بود با درد زایمان بدان سوی آمد. پس گفت: بارخدایا! من به تو و کتاب‌هایی که فرو فرستاده‌ای و پیامبرانی که

---

(1) علّامه مجلسی عبارت گذشته را در بحار الانوار 35/ 16- 17 به نقل از ارشاد مفید و اعلام الوری طبرسی با پاره‌ای تفاوت و افزایش نقل می‌کند و می‌گوید: «می‌گویم: نظیر این سخن را علّامه در کشف الیقین بیان کرده است».
(2) صحیح آن «بشارة المصطفی لشیعة المرتضی» از شیخ عماد الدین ابی جعفر محمّد بن ابی القاسم علی بن محمّد بن علی بن رستم بن مرزبان طبری آملی کحی از دانشمندان بزرگ سده ششم است. علّامه جستجو گر شیخ آقا بزرگ تهرانی در «الذریعة الی تصانیف الشیعه» 3/ 118 پس از ذکر این کتاب می‌گوید: نزد شیخ ما علّامه نوری نسخه‌ای بوده که اینک نزد شیخ محمّد سماوی است، ولی در آن خطبه‌ای که پیامبر اکرم (ص) در آخر شعبان ایراد کرده است یافت نمی‌شود، در حالی که سیّد علی بن طاوس در آغاز اعمال ماه رمضان در کتاب خود «الاقبال» این خطبه را از کتاب «بشارة المصطفی» نقل کرده است، و به نظر می‌رسد آن چه در دست می‌باشد تمامی کتاب نیست.
(3) م: قعنب
ترجمه کشف الیقین ،ص:58
برانگیخته‌ای ایمان دارم و سخن جدّم ابراهیم خلیل (ع) را تصدیق می‌کنم، همو که خانه کهن تو را بر پا داشت. پس به حقّ آن که این خانه را برپا داشت و به حقّ طفلی که در شکمم دارم این زایمان را بر من آسان گردان.
(1) یزید بن قعنب «1»- می‌گوید: پس دیدم که خانه خدا از میان شکافته شد و فاطمه بدان داخل شد و از دیدگان ما پنهان گشت و دوباره خانه، به وضع نخست خود بازگشت. ما آهنگ آن کردیم تا قفل در را بگشاییم ولی

گشوده نگشت. پس دانستیم که این، خواست خداست. فاطمه در روز چهارم در حالی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را در دست داشت از خانه خدا بیرون آمد. فاطمه گفت: من بر زنان پیش از خود فضیلت داده شده‌ام، زیرا آسیه دختر مزاحم خدا را پنهانی در جایی پرستش می‌کرد که خداوند دوست نداشت مگر به هنگام ناچاری در آن جا پرستش شود و مریم، دختر عمران با دستش نخل خشکیده را تکان داد تا آن که توانست از آن خرمای تازه بخورد، در حالی که من به خانه خدا وارد شدم و از میوه‌ها و روزی‌های بهشتی خوردم، و چون خواستم از آن بیرون آیم سروشی غیبی در گوشم نجوا کرد که ای فاطمه! او را علی نام کن که او علی است و مقامی والا دارد و خداوند علیّ اعلی می‌گوید: من نام او را از نام خود گرفتم و به ادب خود تأدیبش کردم و بر دانش پیچیده خود آگاهش گردانیدم. اوست که بت‌ها را در خانه من می‌شکند و بر پشت بام خانه من اذان می‌گوید و مرا تقدیس می‌کند و بزرگم می‌دارد، پس خوشا به حال کسی که او را دوست دارد و فرمانش برد و وای بر کسی که او را دشمن دارد و از او سرپیچد.
[فاطمه می‌گوید: علی را زاییدم در حالی که از عمر پیامبر اکرم (ص) سی سال می‌گذشت و پیامبر او را به شدّت دوست می‌داشت «2» و به من می‌فرمود: گهواره او را

---

(1) همان.
(2) سید بن طاوس در «الطرائف»/ 154- 155 می‌گوید: «پس چون نگریستم محبّت علی به پیامبر را بسی عظیم دیدم و اسباب و علل آن را قدیم یافتم و به دست آوردم که این امری الهی است با رمز و رازی خدایی و یگانگی میان پیامبر و علی امری است کهن که پیوسته نونو می‌شود و خاستگاه حدیث نور و حدیث خیبر همین است. علی، خدا و رسولش را دوست می‌داشت و خدا و رسول هم او را دوست می‌داشتند، در حالی که گریزنده از جنگ خیبر چنین نمی‌شود، چه، خبر این واقعه در دسترس است و از همین دست است حدیث طائر و این که علی محبوب‌ترین بندگان نزد خدا و دوست‌ترین آن‌ها نزد پیامبر اکرم (ص) است».
ترجمه کشف الیقین ،ص:59
نزدیک بستر من قرار ده. (1) پیامبر (ص)، بیش‌تر تربیت علی را عهده‌دار بود و به هنگام شستشو علی را پاکیزه می‌گرداند و هنگام آشامیدن شیر، آن را جرعه جرعه در کام علی می‌ریخت و به گاه خواب گهواره‌اش را آرام تکان می‌داد و در بیداری با او کودکانه سخن می‌گفت و بر سینه حملش می‌کرد «1» و می‌فرمود: این برادر، ولیّ، یار، برگزیده، اندوخته،

(1) شیخ محمّد بن شهرآشوب در «المناقب» 2/ 180 می‌گوید:
«او در جایگاه وحی رشد کرد و در خانه قرآن تربیت یافت و در زمان زندگی پیامبر (ص) او را تا دم مرگ همراه بود. او با دیگر مردمان در سنجه نمی‌آید، چرا که گرامی‌ترین آن‌ها بود و در تبار و پاکترینشان در رستنگاه، و رگ و ریشه اصیل می‌بالد، و اختر پاره درخشان نور می‌افشاند و آموزش پیامبر هم که تا جان ریشه می‌دواند. پیامبر اکرم (ص) عهده‌دار تأدیب علی نمی‌شد و سرپرستی او را نمی‌پذیرفت و مسئولیت آموزش نیکوی او را به جان نمی‌خرید مگر از دو رو: یا بر پایه تیزهوشی خود و یا بر بنیاد وحی الهی. اگر بر پایه تیزهوشی بوده باشد که هرگز خطا نمی‌کند و گمانش بطلان نمی‌پذیرد، و اگر هم بر بنیاد وحی الهی بوده باشد دیگر منزلتی والاتر از آن یافت نمی‌شود و از آن دلیلی گویاتر بر فضیلت و امامت حضرت (ع) به چنگ در نمی‌آید».
ابن میثم بحرانی در «قواعد المرام»/ 183 می‌گوید:
«کشمکشی در این حقیقت نیست که علی در نهایت تیزهوشی و استعداد علمی بوده است، و پیامبر اکرم (ص) فرزانه‌ترین فرهیختگان، و علی (ع) از آغازینه‌های کودکی خود تا گاه درگذشت پیامبر (ص) در خدمت حضرتش (ص) بوده است و شب و روز در رکاب آن حضرت (ص) به سر می‌برد. در هر زمان بر پیامبر وارد می‌شد، و این برای هیچ یک از صحابه رخ نداده است، و روشن است که اگر شاگرد از چنین تیزهوشی و آزمندی بر کسب دانش برخوردار باشد و استاد هم در نهایت فرزانگی و آزمندی در راهنمایی و آموزش شاگرد و پیوند میان آن دو در همه اوقات حاصل باشد، این شاگرد می‌تواند در کسب دانش به جایگاهی بس سترگ دست یابد».
چه نیکو گفته است ابن شهرآشوب در «المناقب» 2/ 35:
«آیا او داناترین مردم نبوده است در حالی که در خانه و مسجد در کنار پیامبر (ص) به سر می‌برده وحی و مسائل پیامبر را می‌نگاشته است و فتواهای پیامبر (ص) را می‌نیوشیده و آن چه می‌خواسته از حضرتش (ص) پرسش می‌کرده است؟».
ترجمه کشف الیقین ،ص:60
پناهگاه، خویش، وارث، همسر دختر من، امین من در وصیّتم و جانشین من است. پیامبر پیوسته او را در آغوش خود داشت و او را در کوه‌ها و درّه‌های کوچک و بزرگ مکّه می‌گرداند.]
ترجمه کشف الیقین ،ص:61

فصل سوم پیرامون فضایلی که در حال کمال و بلوغ حضرتش (ع) برای ایشان ثابت است

اشاره

ترجمه کشف الیقین ،ص:63
(1) فضایل می‌تواند یا به اعتبار افعال و آثار شخص برای او حاصل باشد یا نه تنها به این اعتبار که با عوامل بیرونی برای او فرا آمده باشد.
در این جا دو باب در پیش روی ماست:

باب اوّل: فضایل به دست آمده از فعل و اثر. این فضایل یا نفسانی هستند یا جسمی.

اشاره

در این جا دو مطلب هست:

مطلب اوّل: در فضایل نفسانی: «1»

اشاره

ما این فضایل را به مبحث‌های مختلف تقسیم کرده‌ایم:

(2) هیچ فضیلتی همسان این فضیلت نیست، زیرا به اعتبار آن است که نعمت جاودان و رهایی از عذاب همیشگی به دست می‌آید، چنان که خداوند می‌فرماید:
إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ «2»- همه مسلمانان در این نکته

---

(1) مصنّف در کشف المراد/ 421- 422 سخنانی دارد که چکیده آن چنین است:
«علی (ع) در کمالات نفسانی به نهایت رسیده است تا جایی که هیچ کس در هیچ یک از این کمالات نمی‌تواند با او برابری کند. از جمله فضایل او (ع) نسب شریف اوست که هیچ کس در نزدیکی به پیامبر اکرم (ص) و از نظر پدر و مادر و همسر و فرزندان، همسنگ او نیست، و هیچ یک از مسلمانان، در شرف و کمال، فرزندانی همچون او نداشته‌اند. ذریّه او، علم و فضیلت و زهد و ترک دنیا را آن قدر گستراندند که برای هیچ یک از صحابه چنین توفیقی حاصل نشد. پس علی (ع) افضل همه آن‌هاست».
(2) نساء/ 48؛ هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند نمی‌آمرزد و گناهان دیگر را برای هر که بخواهد می‌آمرزد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:64
همداستانند که امیر المؤمنین (ع) پیش از هر کسی به اسلام گرویده است و چشم به هم زدنی به خدا شرک نورزیده در برابر بتی به سجده نیفتاده است، بل او همان کسی است که با رفتن بر شانه پیامبر (ص)، عهده‌دار شکستن بتها شد.
(1) احمد بن حنبل در مسند خود «1»- به نقل از ابو مریم به نقل از علی (ع) روایت می‌کند که فرمود: من و پیامبر (ص) به راه افتادیم تا به کعبه رسیدیم. پیامبر (ص) به من فرمود:
بنشین. من هم نشستم و پیامبر بر دوش من نشست، خواستم برخیزم که نتوانستم.
پیامبر (ص) ناتوانی مرا دید و فرود آمد و نشست و به من فرمود: بر دوشم بنشین. من هم بر دوش او نشستم. علی (ع) می‌گوید: پیامبر (ص) برخاست. علی (ع) می‌گوید: در این هنگام چنان به نظرم می‌رسید که اگر بخواهم به افق آسمان دست می‌یازم تا آن که بر بیت اللّه الحرام بالا رفتم و در آن جا تندیسی بود از برنج یا مس. پس آن را از چپ و راست و جلو و عقب در بر گرفتم تا جایی که آن را کامل در اختیار داشتم. پیامبر (ص)

فرمود: آن را به زمین بیفکن و من هم آن را به زمین افکندم و آن تندیس بشکست چونان که جامی شیشه‌ای می‌شکند. سپس فرود آمدم و به همراه پیامبر (ص) به سرعت پشت خانه‌ها پنهان شدیم تا مبادا کسی از مردم، ما را ببیند.
(2) طبری صاحب «خصائص» «2»- به نقل از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود: «فرشتگان بر من و علی هفت سال درود می‌فرستادند و این از آن رو بود که شهادت لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ جز از من و علی به آسمان نمی‌رفت.
در کتاب «الیواقیت» ابو عمر زاهد به نقل از لیلی غفّاریه به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است که فرمود: علی بن ابی طالب نخستین کسی است که ایمان آورد و اوّلین مردمان

_____

(1) مسند احمد بن حنبل 1/ 84.
(2) ما بر این سخن دست نیافتیم، ولی در «احقاق الحق» 7/ 363- 364 به نقل از «مناقب» خوارزمی/ 19 و به نقل از «مناقب» ابن مغازلی/ 14 و میزان الاعتدال و لسان المیزان و ینابیع المودّة نقل شده است. نیز در «الاصابة» بخش اوّل 8/ 183 می‌توان به این سخن دست یافت.
ترجمه کشف الیقین ،ص:65
خواهد بود که در روز رستخیز مرا دیدار کند و به هنگام مرگ، بیش از همه مردم پیمان مرا خواهد داشت.
(1) در کتاب مسند احمد «1»- به نقل از ابن عبّاس آمده است که گفت: نخستین کسی که پس از خدیجه با پیامبر نماز گزارد، علی (ع) بود. ابو المؤیّد «2»- از سلمان روایت می‌کند که گفت:
از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: نخستین کسی که در روز رستخیز بر سر حوض کوثر بر من وارد شود و نخستین کس از امّت من که اسلام آورده است علی بن ابی طالب است.
(2) در کتاب مسند احمد بن حنبل «3»- به نقل از عمرو بن میمون آمده است که گفت: نزد ابن عبّاس نشسته بودم که نه نفر نزد او آمدند و گفتند: ای ابن عبّاس! یا با ما می‌آیی یا این مکان را از حضور دوستانت خلوت می‌کنی.
راوی می‌گوید: ابن عبّاس گفت با شما می‌آیم. راوی می‌گوید: او در این هنگام بینا بود و هنوز نابینا نگشته بود. راوی می‌گوید: آن‌ها رفتند در حالی که سخن می‌گفتند و ما نمی‌دانستیم پیرامون چه سخن می‌گویند.
راوی می‌گوید: ابن عبّاس بازگشت در حالی که جامه‌اش را می‌تکاند و زیر لب شکوه می‌کرد [می‌گفت] آن‌ها در باره مردی به تکاپو افتاده‌اند که پیامبر (ص) به او گفته است:
مردی را برخواهم انگیخت که خداوند هرگزش خوار نسازد، خدا و رسول او

را دوست دارد [و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند]. «4» پس هر کس انتظار داشت آن شخص او

---

(1) مسند احمد بن حنبل/ 373.
(2) مناقب خوارزمی/ 17.
(3) مسند احمد بن حنبل 1/ 330- 331.
(4) علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 34 با اشاره به آیه فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ (مائده/ 54) می‌گوید: «دلالت این آیه بر بالایی شأن و والایی منزلت علی و توصیف او به عنوان دوستدار و محبوب خدا و مجاهد در راه او یقینا بر کسی پوشیده نیست، آن گونه که حضرت (ع) هرگز از نکوهش نکوهش گران نهراسید و رحمتش فراگیر مؤمنان و هیبتش پیوسته بر کافران بود و پی‌گفت همه این‌ها این سخن خداوند است که: «ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ»، تا بزرگداشتی باشد از این ویژگی‌ها و احترامی بر همه آن‌ها. پس چنین کسی چگونه می‌تواند سزامند خلافت و امامت نباشد. چه کسی این صفات را در بر دارد؟ آیا کسی شایسته امامت و خلافت است که ضدّ این ویژگی‌ها را با خود دارد؟ و این چنین است که در «کتاب الفتن» آن را توضیح داده‌ایم. نیز بنگرید به «خصائص» ابن بطریق/ 191- 192. تفصیل سخن در باره این آیه در کتاب «دلائل الصدق» 2/ 186- 189 آمده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:67
باشد.
(1) پیامبر (ص) فرمود: علی کجاست؟ گفتند: در آسیاب مشغول آرد کردن است.
حضرت (ص) فرمود: هیچ یک از شما نبود که جای او آرد کند؟ راوی می‌گوید: علی (ع) آمد در حالی که چشمش آماس کرده بود و تقریبا چیزی نمی‌دید پس حضرت (ص) قدری از آب دهانش را در چشمان او ریخت. سپس سه بار پرچم را تکان داد و آن را به علی سپرد. در پی آن صفیّه دختر حیی را آورد. راوی می‌گوید: او فلانی را فرستاد تا سوره توبه را تبلیغ کند، و علی را در پس او فرستاد و او سوره را از آن مرد بگرفت.
حضرت (ص) فرمود: این سوره را نبرد مگر کسی که از من است و من از او.
راوی می‌گوید: پیامبر به پسر عموهایش فرمود: کدام یک از شما در دنیا و آخرت مددکار من خواهد بود؟ راوی می‌گوید: علی نیز در میان آن‌ها نشسته بود. همه از پاسخ خودداری کردند. علی گفت: من در دنیا و آخرت به تو مدد می‌رسانم. حضرت (ص) فرمود: تو مددکار من در دنیا و آخرتی.
راوی می‌گوید: او نخستین کس از مردم بود که پس از خدیجه اسلام آورد.

راوی می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) جامه خود را برگرفت و آن را بر علی، فاطمه، حسن و حسین قرار داد و فرمود: إِنَّما «1»- يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. «2»

_____

(1)- احزاب/ 33.

(2) ابن بطریق در «خصائص الوحی المبین» 79- 80 می‌گوید: «عصمت اهل بیت در پرتو وحی گرامی که خاص و عام در نقل آن همداستانند ثابت شده است، و آن چه چنین باشد توسّل بدان صحیح خواهد بود و استدلال، این نکته را روشن می‌سازد».

توضیح و بیان این مطلب، سخن احمد بن فارس لغوی در کتاب «المجمل فی اللغة» است که می‌گوید:

«طهر، متضاد ناپاکی و پلشتی است و تطهیر، پاکی از گناه و هر گونه زشتی می‌باشد، و این همان مفهوم عصمت است، زیرا معصوم کسی است که با گناه و زشتی در نمی‌آمیزد و این شدنی نیست مگر با تطهیر الهی برای شخص معصوم، و دور کردن پلیدی و پلشتی از او آن هم تنها با اراده خدایی نه با خواست دیگری، و آن که پاکی‌اش در پرتو وحی گرامی- که به هیچ روی باطلی بدان راه ندارد و فرو فرستاده‌ای است از جانب خدای حکیم ستوده- و نیز اخبار صحیحی به ثبوت رسیده باشد که مورد اجماع شیعه و سنّی است، عصمت او نیز ثابت خواهد بود و کسی که در آینده نزدیک یا دور از ارتکاب خطا در امان باشد و هیچ گاه از او اشتباهی سر نزند باید از او پیروی کرد نه از کسی که از خطا در امن نباشد و پلیدی بدو راه یابد و به مشیّت الهی تطهیر به او تعلّق نگرفته باشد. کسی که وضعش چنین [به دور از خطا] باشد ثابت است که به سوی حق هدایت خواهد کرد، زیرا او از ارتکاب اعمال ناپسند دیگران در امان است، چه خداوند می‌فرماید: أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ. [يونس/ 35؛] پس خداوند سبحان واجب گردانیده است پیروی از کسی را که چنین وضعی دارد و این را حکم خویش قرار داده است و کسی را که بدان تن ندهد نکوهیده است. کسی که بدان تن ندهد مشمول این آیه کریمه است: وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْكافِرُونَ [مائدة/ 50؛].

خانه‌ای که تخیّل را هم بدان راهی نیست خانه‌ای برتر از ستاره فرقدان و ستاره قدر اوّل خانه‌ای که به هنگام بام و شام کانون وحی و شرافت‌های بس والاست شیخ طوسی در «تلخیص الشافی» 2/ 253 می‌گوید:

«اگر گفته شود: این سخن وضع اهل بیت را اثبات می‌کند ولی گواه آن نیست که دیگران چنین نیستند.

می‌گوییم: راه نفی این مقام از دیگران روشن است، زیرا تردیدی نیست

که عصمت، برای دیگران رقم زده نشده است و اگر امامت آن‌ها به اثبات رسید، دیگر نمی‌تواند در دیگران باشد، چرا که محال است در یک زمان دو نفر به امامت اختصاص یابند، و کسی نمی‌تواند بگوید: آیه دلالت بر آن دارد که جایز است به اهل بیت توسّل جست، ولی گواه آن نیست که توسّل به دیگران، امری نارواست، از آن رو که اگر دلالت امامت بر عصمت اهل بیت ثابت شد، اجماع بر این خواهد بود که: مخالفت با ایشان امری نارواست و مخالف آن‌ها بر باطل؛ و با این سخن دیگر نمی‌توان حق را هم در سمت و سوی آن‌ها دانست هم در سمت و سوی دیگران».

شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» 2/ 119 می‌گوید:

«هر گاه ثابت شد که این آیه در شأن پنج تن نازل شده است و گواه است بر عصمت آن‌ها از گناه، امامت امیر المؤمنین (ع) بر خلفای پیش از خود ثابت می‌گردد، زیرا پیش‌تر گفتیم که عصمت، شرط امامت است و بنا به اجماع و ضرورت جز علی کسی معصوم نبوده است و از آن جا که امیر المؤمنین (ع) امامت را که حق او بود برای خویش ادّعا کرد- اگر چه نتوانست به ستیز با پیشینیان خود بپردازد- پس انسانی صادق است.

چرا که دروغ به ویژه در ادّعای امامت از بزرگ‌ترین آلایش‌هاست».

سیّد شرف الدین در «الکلمة الغرّاء»/ 217 می‌گوید:

«دو ملاحظه: اوّل این که آیه گواه عصمت پنج تن است، زیرا رجس در این آیه چنان که در کشّاف و تفاسیر دیگر آمده عبارت است از ارتکاب گناه. این آیه با ادات حصر یعنی «انّما» آغاز شده است و حاکی از آن است که اراده الهی در باره ایشان، منحصر است به دور کردن گناه از آن‌ها و پاک کردنشان از آلودگی که البتّه این خود، نهاد و حقیقت عصمت است.

دوم این که آیه دلالت التزامی دارد به امامت امیر المؤمنین (ع)، زیرا او خلافت را برای خویش ادّعا کرد و حسنین و فاطمه نیز آن را ادّعا کردند و آن‌ها دروغگو نبوده‌اند، چرا که دروغ آلایشی است که خداوند آن را از ایشان دور کرده است و پاک، پاکشان گردانیده است».

بحث را با سخن راغب اصفهانی در «مفردات» ذیل مادّه «طهارت» در بیان طهارت نفسانی به پایان می‌بریم:

لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ- یعنی به حقایق معرفت آن دست نمی‌یابد مگر کسی که نفسش پاک گردانیده شده از ناپاکی فساد و تباهی رهیده باشد».

بر این اساس می‌گوییم مفهوم «مطهّر» در آیه تطهیر، آشکار می‌سازد که جز اهل بیت رسول اللّه (ص) کسی به حقایق شناخت قرآنی دست نمی‌یابد و این خود، دلیل دیگری است بر امامت آن‌ها.

پیرامون آنچه از این آیه به دست می‌آید می‌توانید به این منابع نیز مراجعه کنید:

1- تلخیص الشّافی 2/ 250- 253.

2- الخصائص، ابن بطریق/ 113- 116.
3- العمدة، ابن بطریق/ 45- 46، 53، 59- 60.
4- الفوائد الطوسیة، شیخ حرّ عاملی/ 238- 240.
5- بحار الانوار 35/ 225، 233- 236.
6- حقّ الیقین، علّامه شبّر 1/ 267- 268.
7- اقطاب الدوائر فی تفسیر آیة التطهیر، شیخ عبد الحسین بن مصطفی، از برجستگان سده دوازدهم.
8- دلائل الصّدق 2/ 103، 114، 117- 119.
9- الفصول المهمّة، سیّد شرف الدین/ 203.
10- معالم المدرستین، سیّد مرتضی عسکری 1/ 132- 133.
11- آیة التطهیر، سید علی موحّد ابطحی. این کتاب به آیه مورد نظر اختصاص دارد. نویسنده در جلد نخست، متن روایت‌هایی را می‌آورد که بر اساس آن‌ها آیه مورد بحث در باره پنج تن نازل شده است. ترتیب این روایات، سخنان معصومان و سپس صحابه است. در جلد دوم این کتاب بحث‌هایی مطرح شده است پیرامون این آیه و واژه‌های آن (اراده، ذهاب، رجس، اهل بیت، تطهیر) و نیز حدیث نزول آیه در شأن پنج تن. این کتاب دو جلد می‌باشد که تاکنون به چاپ نرسیده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:69
(1) راوی می‌گوید: علی، جان خویش را بفروخت و جامه پیامبر (ص) بر تن کرد و در بستر او بخفت.
راوی می‌گوید: مشرکان آهنگ پیامبر (ص) کردند. پس ابو بکر آمد در حالی که علی خوابیده بود. راوی می‌گوید: ابو بکر گمان برد که او پیامبر است. [راوی می‌گوید: ابو بکر گفت: یا رسول اللّه!] پس علی گفت: پیامبر خدا به سوی چاه میمون رفته است، او را
ترجمه کشف الیقین ،ص:70
دریاب. راوی می‌گوید: ابو بکر به راه افتاد و به همراه پیامبر وارد غار شد.
راوی می‌گوید:
علی مورد سنگسار قرار گرفت چنان که پیامبر، در حالی که از درد به خود می‌پیچید و سرش را با جامه‌ای پوشانده بود و تا هنگام صبح سر از جامه بیرون نیاورد. صبحگاهان که سر از جامه به در آورد، مشرکان گفتند: هنگامی که یارت را سنگسار می‌کردیم از درد به خود نمی‌پیچید و تو می‌پیچیدی و این بی‌تابی را ما از او انتظار نداشتیم.
راوی می‌گوید: پیامبر در جنگ تبوک به عرصه درآمد. پس علی به او عرض کرد: من هم با تو به صحنه آیم. پیامبر به او فرمود: خیر. پس علی گریست. پیامبر به او فرمود: آیا نمی‌خواهی برای من همچون هارون باشی برای موسی با این تفاوت که پیامبری پس از من نیست؟ زیبنده نیست من

بروم مگر آن که تو جانشین من باشی.
(1) راوی می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: تو پس از من سرور هر مؤمنی هستی. پس درهای مسجد را بستند مگر در علی، و علی (ع) در حال جنابت ناگزیر از در متعلق به خودش وارد مسجد می‌شد. پیامبر فرمود: هر که من سرور اویم علی نیز سرور اوست. خداوند عزّ و جلّ [در قرآن] به ما خبر داده است که از اصحاب الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ «1»- خشنود است، آیا کسی به ما گفته است از این پس خداوند بر ایشان خشم گرفته است؟ (2) از مسند احمد «2»- به نقل از عفیف کندیّ آمده است که گفت: بازرگان بودم، آهنگ حج کردم. پس نزد عبّاس بن عبد المطلب که او نیز تاجر بود رفتم تا کالایی خریداری کنم. به خدا سوگند من نزد او در منی بودم که مردی از خیمه‌ای نزدیک او خارج شد و چون خورشید را اندکی خمیده یافت به نماز ایستاد. وی می‌گوید: سپس از همین چادری که این مرد بیرون آمده بود زنی بیرون آمد و پشت سر او به نماز ایستاد. سپس نوجوانی از آن خیمه برون شد و به همراه او به نماز ایستاد. کندیّ می‌گوید: به عبّاس گفتم: عبّاس! این کیست؟ گفت: این محمّد بن عبد اللّه پسر برادر من است. گفتم: این زن کیست؟ گفت:
این زن، خدیجه دختر خویلد است. گفتم: این نوجوان کیست؟ گفت: این علی بن ابی طالب، پسر عموی محمّد است. گفتم: او چه کار می‌کند؟ گفت: نماز می‌گزارد و گمان

_____
(1) فتح/ 18؛ پس می‌داند در قلبهایشان چیست.
(2) مسند احمد بن حنبل 1/ 290.
ترجمه کشف الیقین ،ص:71
می‌برد که پیامبر است و هیچ کس از او پیروی نمی‌کند مگر همسر و پسر عمویش که این نوجوان است. او گمان می‌برد که گنجینه‌های کسری و قیصر بر او گشوده خواهد شد. او می‌گوید: عفیف، پسر عموی اشعث بعدا که اسلام آورده بود می‌گفت: اگر خداوند اسلام را در آن روز، بهره من می‌کرد سومین نفری بودم که به همراه علی اسلام می‌آوردم.
(1) در کتاب مناقب «1»- به نقل از زید بن ارقم آمده است که گفت: نخستین کسی که با پیامبر (ص) نماز گزارد علی بن ابی طالب (ع) بود.
(2) در مسند احمد «2»- آمده است که: پیامبر (ص) به فاطمه (س) فرمود: آیا خشنود نیستی از این که تو را به ازدواج مردی درآوردم که پیش از همه اسلام آورده است و علمش از همه بیش‌تر و شکیبش از همه فزون‌تر است. «3»
(3) ثعلبی «4»- در تفسیر این آیه کریمه: وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصار «5»- همه علما همداستانند که نخستین مردی که پس

از خدَیجَه به پیامبر (ص) ایمان آورد علی بن ابی طالب (ع) بود. «6»

_____

(1) مناقب احمد بن حنبل/ 25 و در همین جا/ 18.
(2) مسند احمد بن حنبل 5/ 26.
(3) علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» 2/ 10 می‌گوید: «در [الوسیله] نقل شده است که علی صبورترین و داناترین مسلمانان است، و اگر در میان مسلمانان آگاه‌تر از علی می‌بود لازم می‌آمد علی از جرگه مسلمانان خارج شود».
(4) مجمع البیان 5/ 65، به نقل از تفسیر ثعلبی.
(5) توبه/ 100؛ و پیشینیان نخست از مهاجران و انصار.
(6) شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» 2/ 271 می‌گوید:
«از آن جا که علی (ع)، سابق و صدّیق این امّت است پس به امامت، بهترین و شایسته‌ترین ایشان می‌باشد».
ابن شهرآشوب در «المناقب» 2/ 65- 66 می‌گوید: «امّت، همه از یک سنخ هستند و کتاب و سنت نیز با آن‌ها موافق که خدا در میان مردمش برگزیدگانی دارد و برگزیدگان او از مردمش پرهیزگارانند، چرا که خداوند می‌فرماید: إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ [نساء/ 95؛] و برگزیدگان او در میان پرهیزگاران، مجاهدان هستند، بر اساس این آیه کریمه که: فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً [نساء/ 95؛] و برگزیدگان او در میان مجاهدان، پیشینیان در جهادند: لا یَسْتَوی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ [حدید/ 10؛] و برگزیدگان او در میان مجاهدان، کسانی هستند که در جهاد، بیش‌تر کوشیده‌اند.
همه امّت همداستانند که پیشینیان ایشان در جهاد، رزمندگان بدر هستند و برگزیده رزمندگان بدر، علی است، قرآن هم که به اجماع ایشان هر بخشی بخش دیگر را تصدیق می‌کند تا آنکه دلیل آوردند که علی، پس از پیامبر، برگزیده این امّت است».
ترجمه کشف الیقین ،ص:72
(1) در کتاب «خصائص» طبری «1»- به نقل از ابو ذر و سلمان آمده است که گفته‌اند: پیامبر دست علی را گرفت و فرمود: این نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و اوست که «فاروق» «2» این امّت است. و این است یعسوب «3» مؤمنان و نخستین کسی که به روز

_____

(1) احقاق الحق 4/ 34، به نقل از «ارجح المطالب»/ 447. وی سپس می‌گوید: طبری و دیلمی آن را نقل کرده‌اند.
(2) علّامه مجلسی در بحار الانوار 39/ 345 می‌گوید:
«علی (ع) «فاروق» نامیده شد، زیرا حق و باطل را از هم جدا می‌کرد، یا

بدین معنی که او نخستین کسی است که اسلام آورده و ایمان و کفر را از هم جدا کرد». مفهوم اوّل برگرفته است از حدیث نبوی که در بحار 38/ 213 و 215 روایت شده است. ابن شهرآشوب در «المناقب» همان سخنان بحار 38/ 217 را نقل می‌کند: «علی، «فاروق» نامیده شد چرا که دوزخ و بهشت را از یک دیگر جدا می‌کند، و گفته شده است: از این رو که بردن نام او و دوستداران و دشمنانش را از هم جدا می‌سازد».
بنگرید به: بحار الانوار 38/ 208، 211- 217، 227، 230، 260.
شیخ امینی در «الغدیر» 3/ 186 پس از نقل اخبار مؤیّد این معنی می‌گوید:
«پس از این همه و به حکم این حدیث منقول، دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند که امیر المؤمنین (ع) سنجه ایمان و ترازوی هدایت است پس از پیامبر اکرم (ص)، و این ویژگی، خاصّ علی است، و این، امامت مطلقه را از او دور نمی‌سازد، چرا که قطعا هیچ یک از مؤمنان به چنین کرامتی دست نیافته است، و اطلاق این سخن به همراه تخصیص آن به امیر المؤمنین (ع) تنها و تنها ویژگی امامت است ...».
بنگرید به: الغدیر 2/ 312- 314 و 3/ 181- 188.
علّامه طریحی در «مجمع البحرین» 5/ 226 می‌گوید: «فاروق، اسمی است که علی (ع) بدان نامیده شده و شاید دیگری نیز این نام را سرقت کرده باشد، و شاید مراد از آن، کسی است که میان حق و باطل و حلال و حرام تفاوت می‌نهد».
شیخ علی نمازی از این حدیث کمک گرفته است تا ثابت کند فرقه ناجیه، همان شیعه است و بس.
بنگرید به: مستدرک سفینة البحار 8/ 186- 187.
(3) شیخ طریحی در «مجمع البحرین» 2/ 121 در ذیل ماده «عسب» می‌گوید: «یعسوب به امیر و بزرگ و سرور زنبوران عسل گویند و بدان مثل‌ها زده می‌شود، زیرا هنگامی که از کندو خارج می‌شود همه زنبوران در پی او به راه می‌افتند، و مفهوم آن این است که به من پناهنده می‌شوند آن گونه که زنبورهای عسل به یعسوبشان که همان بزرگ و سرور ایشان است پناه می‌برند و به همین سبب به امیر المؤمنین «امیر النّحل» می‌گویند».
در بحار 35/ 56 به نقل از نهایه ابن اثیر آمده است که: «یعسوب، سرور و رئیس و جلودار است و اصل آن به زنبور نر گفته می‌شود».
ترجمه کشف الیقین ،ص:74
رستخیز با من مصافحه کند و این است صدّیق اکبر. «1»

---

(1) ابن بطریق در «العمده/ 222- 223 و در «الخصائص»/ 194 می‌گوید:

«بدان که صدق، خلاف کذب است و صدّیق، ملازم پیوسته صدق، و صدّیق، کسی است که کارش با سخنش همخوانی داشته باشد. این نکته را احمد بن فارس لغوی در کتاب «المجمل فی اللغة» آورده است و ابو نصر اسماعیل بن حماد جوهری در کتاب «صحاح» آن را یادآور شده است».
حال که مفهوم صدّیق چنین شد، پس این واژه به سه گونه خواهد بود: صدّیقی که پیامبر است، صدّیقی که امام است و صدّیقی که بنده شایسته است و نه پیامبر است و نه امام. امّا آیه ای که دلالت بر گونه نخست دارد چنین است: وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا (مریم/ 56؛) پس هر پیامبری صدّیق است ولی نه هر صدّیقی پیامبر، و نیز این آیه قرآن کریم: یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ (یوسف/ 46؛).
امّا آیه‌ای که دلیل است بر امام بودن صدّیق: فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً (نساء/ 69؛). آیه، پیامبران را ذکر کرده است و در پی آن صدّیقان را، زیرا پس از پیامبران نمی‌توان کسی را اخص از پیامبران بیان کرد.
اخبار رسیده نیز دلالت بر آن دارند که صدّیقان سه نفرند: حبیب و حزقیل و علی که علی افضل آن‌هاست. پس چون علی با این دو همراه شده در لفظ صدّیق با آن‌ها مشترک گشته است در حالی که آن دو نه پیامبرند نه امام، پس پیامبر (ص) خواسته است که علی در یک امر جدای از آن دو آورده شود و آن امر چیزی نیست مگر امامت. پیامبر (ص) فرموده است: علی بر آن‌ها برتری دارد. میان آن‌ها در واژه صدّیق هیچ تفاوتی نیست، زیرا پیامبر (ص) فرمود: صدّیقان سه نفرند، پس آن‌ها در واژه یکسانند، و حضرت (ص) خواست تفاوت آن‌ها را در معنا روشن سازد و این چیزی نیست مگر شایستگی امامت، و لذا فرمود: برترین ایشان. تا مخاطبان را بیاگاهاند که علی صدّیق و امام است و این است مفهوم وجه دوم. اگر صدّیق ملازم پیوسته صدق می‌باشد و کسی است که عملش سخنش را تصدیق کند، پس شایسته است این واژه به امیر المؤمنین (ع) اختصاص داشته باشد، زیرا او از ابتدای عمرش خدا را عصیان نکرده شریکی برای خدا قائل نشده است و پیوسته ملازم صدق بوده است و عملش سخنش را تصدیق می‌کند. پس صحیح خواهد بود این واژه تنها به او اختصاص یابد و بس.
اگر زیور، سر سینه را می‌آراید سر سینه تو زیوری است برای آن آرایش
علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» 1/ 282- 283 می‌گوید:
«جوهری و فارسی تصریح دارند بر این که صدّیق، ملازم پیوسته صدق است، کسی که عملش سخنش را تصدیق می‌کند و صدّیقان شامل پیامبران است و دیگران و صالحان هم صدّیق هستند هم جز ایشان، پس هر پیامبری صدّیق است ولی عکس آن صادق نمی‌باشد و هر صدّیقی

صالح است بی‌آنکه عکسش صادق باشد. مقصود ما از صادق نبودن عکس، عدم شمول است نه آن چه منطقی‌ها اصطلاح کرده‌اند. عکس در این جا نزد منطقی‌ها صادق است، زیرا عکس موجبه کلیّه، موجبه جزئیه است. پس عکس این قضیه که «هر پیامبری صدّیق است» در منطق «برخی از صدّیقان پیامبر هستند» می‌باشد که سخن درستی است. پس دانسته آمد که رتبه صدّیق میانه رتبه پیامبر و مطلق صالح است. بر این اساس صدّیق بر سه گونه تقسیم می‌شود: پیامبر: «یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ»، امام: «کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ»، که بیان این مطلب اندکی پیش گذشت. و کسی که هیچ یک از آن دو نیست همچون حبیب و حزقیل و نظایر ایشان. سخن پیامبر، حاکی از آن است که لفظ صدّیق برتر از حبیب و حزقیل می‌باشد و اختصاصا به امامت دلالت دارد».

او در این کتاب/ 328 می‌گوید:

«بدین ترتیب این سخن آن‌ها ردّ می‌شود که: ابو بکر، صدّیق بود، چه، نخستین کسی بود که پیامبر را تصدیق کرد، چرا که علی و خدیجه و ورقه و دیگران پیش از او پیامبر را تصدیق کرده بودند».

شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» 2/ 127- 129 می‌گوید:

«به نظر من تردیدی نیست که هر مؤمنی صدّیق نیست، زیرا صدّیق به کسی گفته می‌شود که بسیار تصدیق کند و کامل، نه آن که شاهد است و ظاهر، پس ناگزیر باید خصوص، مورد نظر باشد. از اخبار دانسته‌ایم که در میان این امت جز علی (ع)، کسی صدّیق نبوده است، پس ناگزیر باید تنها علی مورد نظر آیه باشد.

هر گاه ثابت شود که تصدیق علی، کاملترین است در میان امت باید حضرت (ع)، برترین آن‌ها باشد، به ویژه آن که او برترین شخص است در میان صدّیقان امّت انبیا و برترین، همان امام است، ولی جماعت، این نام را به سرقت بردند و آن را به ابو بکر نسبت دادند و او را صدّیق نامیدند و چون خدای این را از ایشان بدانست دلیلی روشن بر دروغ آن‌ها پیش آورد و این همان است که وصفی از وصف شهدا را همراه این ویژگی ساخت. این سرقت از آن‌ها کاری شگفت نیست، زیرا آن‌ها وصف «فاروق» را هم از امیر المؤمنین (ع) سرقت کردند و به عمر نسبت دادند. حدیث پیش گفته و احادیث دیگر تصریح دارند به این که تنها علی، فاروق است».

بنگرید به: مجمع البحرین 5/ 199 و بحار الانوار 38/ 214، 226، 239، 268 و منابعی که تحت عنوان «فاروق» بیان داشته‌ایم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:75

(1) در این کتاب «1»- آمده است: عبّاس بن عبد المطلب نقل می‌کند که: از عمر بن خطّاب

---

(1) کنز العمال 6/ 395.
ترجمه کشف الیقین ،ص:76
شنیدم که می‌گفت: از علی بن ابی طالب دست بدارید که خود از پیامبر شنیدم که سه خصلت برای علی قائل شد که دوست داشتم یکی از آن‌ها را برای من قائل می‌شد. یکی از آن سه خصلت، نزد من محبوب‌تر است از آن چه آفتاب بر آن می‌تابد. من به همراه ابو بکر و ابو عبیده جرّاح و گروهی از اصحاب بودم که پیامبر (ص) بر شانه علی بن ابی طالب (ع) زد و فرمود: ای علی! تو نخستین مسلمانی هستی که اسلام آورده و اوّلین مؤمنی که ایمان آورده است، و تو برای من همچون هارون هستی برای موسی. دروغ گفته است ای علی! آن که گمان می‌برد مرا دوست دارد در حالی که تو را دشمن می‌انگارد. «1»-
هنگامی که این آیه کریمه: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ «2»- بر پیامبر (ص) نازل شد، حضرت (ص)، فرزندان عبد المطلب را در خانه ابو طالب گرد آورد در حالی که ایشان چهل مرد بودند. پیامبر (ص) به علی دستور داد برای آن‌ها ران گوسفندی را با یک مدّ گندم، خوراک سازد و یک صاع شیر برایشان فراهم آورد. هر یک از این مردها می‌توانست در یک وعده غذا سر و دست گوسپندی را به همراه مشکی نوشیدنی بخورد. آن‌ها همگی از این غذای اندک بخوردند تا همه را کفایت کرد و این خود، نشان دادن معجزه پیامبر (ص) بود.
پیامبر (ص) سپس به آن‌ها فرمود: ای فرزندان عبد المطلب، خداوند مرا برای همه خلایق برانگیخته به طور عام و برای شما به طور خاص، و سپس فرمود: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ، و من شما را به دو کلمه می‌خوانم که بر زبان سبک و در ترازوی رستخیز بسی گران خواهد بود و شما با این دو کلمه خواهید توانست بر تازی و غیر تازی چیره شوید و همه ملّت‌ها فرمانتان می‌برند. با این دو کلمه به بهشت درخواهید آمد و از آتش رهایی خواهید یافت: «شهادت به این که نیست خدایی مگر اللَّه و این که من پیامبر خدایم». هر که مرا در این امر یاری رساند و در پرداختن بدان مددم کند برادر من خواهد بود و جانشین من و وزیر و وارث من و خلیفه پس از من. هیچ کس پاسخ پیامبر را نداد.

_____

(1) همان.
(2) شعراء/ 214؛ خویشان نزدیک خود را هراس ده.
ترجمه کشف الیقین ،ص:78
(1) امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: در برابر پیامبر برخاستم در حالی که جوانترین آن جماعت بودم و به پیامبر عرض کردم: ای پیامبر! من تو را در این امر یاری خواهم رساند. پیامبر (ص) فرمود: بنشین.

رسول اکرم بار دیگر سخن خود را تکرار کرد و همگی سکوت کردند و من برخاستم و سخن نخست خود را باز گفتم، و باز پیامبر (ص) فرمود: بنشین، و سخن خویش را برای بار سوم از سر گرفت و هیچ کس واژه‌ای بر زبان نیاورد، و من برخاستم و گفتم: یا رسول اللّه! من تو را در این امر یاری می‌رسانم. پیامبر فرمود: بنشین که تو برادر، وصیّ، وزیر و وارث منی و خلیفه پس از من هستی.
جماعت برخاستند در حالی که به ابو طالب می‌گفتند: خجسته باد بر تو که اگر امروز به دین برادرزاده‌ات درآیی او پسرت را فرمانده تو قرار دهد.
«1»- اخبار در این پیرامون آن قدر زیاد است که به شماره در نمی‌آید.
«2»
(2)

(3) همه مردم اجماع دارند در این که علی بن ابی طالب (ع) داناترین فرد زمان خویش بوده است و مردم در علوم عقلی و نقلی از او بهره می‌برده‌اند «3» و این امر

---

(1) بنگرید به: تاریخ طبری 2/ 62، کنز العمال 6/ 392، خصائص نسائی/ 86، مسند احمد بن حنبل 1/ 195 و کفایة الطالب/ 206.
(2) ابن بطریق در خصائص/ 98 در ذیل این آیه مبارکه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ می‌گوید: «بدان که این فصل، دو اصل موجب را در ولای امّت پس از پیامبر (ص) با هم گرد آورده است که عبارتند از: وصیت و خلافت. وصی، عقلا و شرعا احقّ است به مقام موصی، و خلیفه، عقلا و شرعا احقّ است به مقام مستخلف.
(3) اسکافی در «المعیار و الموازنه» 262 می‌گوید:
«علم توحید که منزلت آن والاتر از همه علوم و مرتبت آن برتر از همه آن‌هاست و علما قبلا پیرامون آن سخن گفته بودند و خطبا در باره آن داد سخن داده بودند با علی (ع) به منصّه ظهور رسید و حضرت (ع) این علم را نشانه متعلّمان و حجّت منکران قرار داد. این است ویژگی مختصر و مفصّل حضرت (ع) در ایمان، و آیا کسی توانسته است این ویژگی را چنین گرد آورد و به اوجش دست یازد؟!» شارح معتزلی چنان که در بحار 40/ 88 از او نقل شده است می‌گوید:
«به طور کلّی جایگاه او در علم آن قدر بالاست که هیچ کس نه به او می‌رسد و نه به او نزدیک می‌شود و سزاوار است خود را معدن علم و سرچشمه حکمت بداند و هیچ کس پس از پیامبر (ص) شایسته‌تر از او به خلافت نیست».
ابن شهرآشوب در «المناقب» 2/ 39 می‌گوید:
«حال که ثابت شد در علم، همسنگی ندارد، صحیح است که به امامت شایسته‌تر است».
سیّد علی بن طاوس در «الطرائف»/ 136- 137 پس از نقل سخن غزالی پیرامون علم حضرت (ع) می‌گوید:
«سخن من این است که آیا چنین جایگاهی برای هیچ یک از صحابه یا خویشان میسّر بود یا هیچ یک از علمای اسلام توانست بدان حدّ رسد، پس اگر نمی‌بود جهل جاهلان و خطای قائلان، چگونه در عقل و فهم می‌گنجید ابو بکر و عمر و عثمان بر علی (ع) پیشی داده شوند؟».
علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» 2/ 11 می‌گوید: «علم به آن چه

هستی می‌یابد نیست مگر برای پیامبر، چرا که خداوند می‌فرماید: فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ [جن/ 27؛]، و پیامبر، امام را از این علم آگاه می‌گرداند تا در استحقاق خود به این مقام بدان استشهاد کند».
علّامه طوسی در تجرید الاعتقاد در بیان دلایل امامت حضرت (ع) می‌گوید:
«زیرا علی (ع) آگاه‌تر بود به سبب قوّت در حدس و فراوانی ملازمت رکاب پیامبر (ص) و بهره گرفتن بسیار از ایشان. صحابه در بیش‌تر رویدادها پس از خطا نزد حضرت (ع) می‌آمدند. پیامبر (ص) فرموده است: داورترین شما علی است. فضلا در همه علوم به او استناد می‌جویند و او خود از این امر خبر داده بود».
بنگرید به: کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد/ 409- 411.
آقای صدر در کتاب ارزشمندش «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام» تقدّم شیعه را در همه علوم همچون ادب و قرآن و حدیث و سیره و کلام و فقه و اخلاق به اثبات رسانده است، و روشن است که همه علوم شیعه به امامانشان و پدر امامانشان امیر المؤمنین (ع) استناد دارد.
چه نیکو گفته است سیبویه نحوی به هنگام پرسش از علم حضرت (ع):
«نیاز همگام به او و بی‌نیازی او از همگان، خود، گواه آن است که اوست امام همگان».
ترجمه کشف الیقین ،ص:79
دلایلی نیز دارد: (1) اوّل: علی بن ابی طالب در نهایت تیزهوشی و ذکاوت بود و در تعلّم و فراگیری بسیار آزمند. از کوچکی تا هنگام جدایی، شب و روز ملازمت بسیاری با پیامبر که در علم و فضل کامل‌ترین آدمیان بود داشت.
بالضروره روشن است که چنین شاگردی ملازم با چنین معلّمی کامل که در آموزش دادن بسی آزمند است و از شاگرد در فراگرفتن؛ شاگردی در نهایت کمال و اوج فضل و دانش، خود برهانی قطعی و لمّی است که در آن اختلافی به چشم نمی‌خورد.
(2) دوم: خداوند در حقّ او می‌فرماید: وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ. «1»- ثعلبی «2»- در تفسیر این آیه می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: از خداوند عزّ و جلّ خواستم آن را گوش تو قرار دهد ای علی.
ابو نعیم حافظ شافعی «3»- به اسناد خود می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای علی! خداوند عزّ و جلّ به من دستور داده است تا تو را به خود نزدیک کنم و دانشت آموزم، پس این آیه نازل شد: وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ، «4» پس تو گوشهای شنوای علم من هستی.
(3) سوم: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: داورترین شما علی «5»- است و داوری و قضا

_____
(1) حاقّه/ 12؛ و گوشهایی شنوا آن را می‌نیوشند.
(2) تفسیر ثعلبی، نسخه خطی، ص 202.
(3) حلیة الاولیاء 1/ 67.
(4) ابن میثم بحرانی در قواعد المرام/ 183 می‌گوید:
«بیش‌تر مفسّران پذیرفته‌اند که این آیه کریمه: وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ در حقّ علی (ع) نازل شده است و اختصاص حضرت (ع) به فزونی درک مستلزم اختصاص ایشان است به فزونی علم.
بنگرید به سخن ابن طلحه شافعی که اربلی آن را در کشف الغمّه 1/ 119- 120 نقل کرده است.
(5) مجمع الزوائد 9/ 14 + الاستیعاب فی هامش الاصابة 3/ 38 + حلیة الأولیاء 1/ 65- 66.
ترجمه کشف الیقین ،ص:80
مستلزم علم و دین است، پس اگر داورتر از دیگران باشد باید عالم‌تر از دیگران نیز باشد. «1»

_____
(1) ابن میثم بحرانی در قواعد المرام/ 183 می‌گوید:
«تفصیل این سخن، وجوهی دارد:
یکی این فرمایش پیامبر (ص) است که: «اقضاکم علی» و قضا نیازمند همه انواع علوم است، پس چون پیامبر او را در قضا بر همگان برتری داده گویی در همه علوم بر همگان ترجیحش داده است. امّا دیگر صحابه، گاهی یکی از آن‌ها تنها در یک علم به دیگران ترجیح داده شده است، چنان که پیامبر (ص) می‌فرماید: «افرضکم زید» یا «اقرأکم ابی».
ابن بطریق در العمدة/ 259- 260 می‌گوید:
بدان که قضا و حکومت از منزلت‌های پیامبران (ع) و پس از ایشان از مراتب امامان است و جایز نیست کسی در زمان پیامبری از پیامبران، در قضیه‌ای حکم کند مگر دو نفر: یا نایب پیامبر باشد که در این صورت پیامبر، برتری او را در این امر بیان داشته است و با نام، در میان امت از او یاد کرده است تا پس از رحلت پیامبر مرجع امّت گردد و این خود، دلیل آن است که پس از درگذشت پیامبر در مقام و جایگاه او قرار می‌گیرد، زیرا با حکومت بر مردم، حقوق پرداخته می‌شود و اموال حفظ می‌گردد و خون‌ها پاس داشته می‌شود و هر چیز در جایگاه خویش قرار می‌گیرد و در پرتو این حکومت، حدود برپا می‌شود و این نهایت چیزی است که از پیامبران (ع) انتظار می‌رود، و ممکن نیست کسی در زمان پیامبری از پیامبران این امر را عهده‌دار شود مگر کسی که پس از رحلت پیامبر به جایگاه او درآید. و کسی که آگاه‌ترین و قاضی‌ترین فرد امّت باشد به نیابت پیامبر شایسته‌تر

است از دیگران، چرا که در پرتو علم و اجتهاد و آگاهانیدن امّت به آن چه نمی‌داند و با قرار دادن امور در جایگاه خود و بر پا داشتن حدود الهی بر پایه واجبات و فرایض خدایی، حقوق دیگران را می‌پردازد و این نهایت چیزی است که پیامبر، امّت را بدان رهنمون می‌شود تا پس از رحلت او به چیزی ولاء یابند که شایسته است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:81

این همان چیزی است که در زمان حیات پیامبر (ص) برای امیر المؤمنین (ع) پیش آمد و پیامبر (ص)، این مقام را برای او مقرّر فرمود و در آن چه حضرت (ع) بدان حکم کرد هرگز چیزی را به بازی نگرفت و همین سنّتی گشت که پس از رحلت پیامبر (ص) همچنان ادامه یافت و پس از آن که خلافت را پس از پیامبر عهده‌دار شد به حکومت نبوی بازگشت، و این گواه آن بود که علی (ع) داورترین امّت بود بنا بر آنچه در صحاح ثبت شده است و بنا به سخن عمر که پیش‌تر گفتیم: قاضی‌ترین ما علی (ع) است، و از آن جا که عمر در حکومت خود به علی مراجعه می‌کرد و عثمان نیز در دوران حکومتش به حضرت (ع) توسّل می‌جست، در حالی که عمر هرگز شهادت نداده است که کسی از او دلاورتر یا آگاه‌تر است و هرگز به حکم هیچ یک از آنان که یاد کردیم یا جماعت فراوانی که از آن‌ها یادی به میان نیاوردیم و در کتاب‌های دیگر بدان‌ها اشاره شده رجوع نکرده، و ما تنها به بیان اموری پرداختیم که ممکن نیست در آن کشمکشی صورت گیرد، چرا که از اخبار صحیح است. پس استحقاق علی (ع) در ولاء امت نسبت به ایشان خواه در زمان پیامبر یا پس از رحلت ایشان ثابت شد و دلیل آن هم امتیاز ضروری علی (ع) می‌باشد و نیز به دلیل این سخن پروردگار که:
إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ [مائدة/ 55؛]. این آیه، آیه استحقاق ولاء خاصّ امّت به حضرت (ع) می‌باشد که آن با استشهاد به صحاح، بیان شد و نمی‌توان از آن روی برتافت و آن چه پیامبر در حال حیات بدان هشدار داده است که حکومت به علی بازگردانده شود از این روی بوده است که خداوند در این آیه، علی را مستحق ولاء امّت دانسته است. در این سخن باید ژرف‌اندیشی شود که در آن برای ژرف‌اندیشان، بیانی است.
دوم: یکی دیگر از دو نفری که این باب را برای آن دو سامان دادیم کسی است که: در زمان حیات پیامبر (ص)، حکمت بدو داده شده باشد و مقصود از آن، این نیست که حضرت علی (ع) پس از پیامبر (ص) نیابت داشته باشد، بلکه این هشدار و دلیلی است بر استحقاق حاکم نبوت در این مقام. از این دست است سخن خداوند که می‌فرماید: وَ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ إِذْ يَحْكُمان فِی الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْم وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شاهِدِينَ

فَفَهَّمْناهَا سُلَيْمانَ [انبیاءَ/ 79؛].
پس تفهیم سلیمان برای این حکومت، دلیل نبوّت و استحقاق حکومت اوست در زمان حیات پدر وی و پس از رحلت او. پس حکومت دلیلی است بر استحقاق نبوّت و امامت.
نام بردن امیر المؤمنین (ع) برای امامت بدون اشاره به نبوّت به دلیل این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «مگر آن که پس از من پیامبری نیست».
ابن ابی جمهور احسائی در کتاب «معین المعین» چنان که به نقل از او در حاشیه صفحه 282 کتاب «اللوامع الالهیة» آمده است چنین می‌گوید:
«این حدیث، به منطوق و تخصیص این مفهوم اعتراف دارد که انواع و اقسام علوم تنها برای علی گرد آمده است و بس. هر فضیلتی که به گروهی از صحابه اختصاص داده شده است به دست آوردن آن برای دیگران متوقّف نیست، در حالی که علم قضا چنین نیست و آن را با صیغه «افضل» برای علی قرار داده‌اند که مقتضی اصل وصف و فزونی آن بر دیگران است و شخص موصوف به آن باید خردی کامل و قدرت تشخیصی صحیح و با ذکاوت و به دور از سهو و غفلت باشد و به هنگام دشواری حکم با تیزهوشی خود به ژرفای آن دست یابد، از عدالتی برخوردار باشد، زبانی راستگو و امانتداری آشکاری داشته باشد. ترجمه کشف الیقین ،ص:82

داشته باشد که او را از دنیا دور دارد، زبانی راستگو و امانتداری آشکاری داشته باشد.
مضمون این خبر برای صحابه و تابعان و به ویژه برای اولاد پاکش پنهان نبوده است و به یقین می‌دانسته‌اند که علی (ع) پس از رسول اکرم (ص) حاکم دین است، و این حقیقت را نپوشانده‌اند مگر صحابه منافقی به دلیل نفاقشان و نیز به دلیل این که بعضی‌شان طمع در ریاست داشته‌اند».
علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» 1/ 80- 82 می‌گوید:
«تعیین قاضی با گزینش به اتّفاق، صحیح نیست و به طریق اولی گزینش امامت عظمی از طریق گزینش التزاما صحیح نخواهد بود و اگر امامت با بیعت جایز است قضا به طریق اولی جایز خواهد بود، و از آن جا که امام، خلیفه خدا و خلیفه رسول اوست پس چگونه به وسیله بیعت مردم با او ثابت می‌شود در حالی که نصّ برای او ترک می‌گردد، و نیز جایز نیست پیش از نظر به کتابی که «تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ» است گزینش صورت پذیرد و آن را از کتاب بازستانند.
پس چون امّت را یافتیم که به دو عقیده مختلف شهرت یافتند: گروهی معتقد شدند که علی، امام است بنا به نصّ پیامبر و گروه دیگر معتقد شدند که امام، ابو بکر است بنا به گزینش امّت، و هر دو گروه در این

همداستانند که خلیفه نمی‌تواند در کار امّت سستی ورزد پس:
اینک گوییم: آیا خدا برگزیده‌ای دارد که او را بر خلقش مقدّم دارد؟ این دو گروه گویند: آری، زیرا خداوند می‌فرماید: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ [قصص/ 68؛].
و ما می‌گوییم: برگزیدگان خدا چه کسانی هستند؟ این دو گروه اجماع دارند در این که برگزیدگان خدا پرهیزگارانند، به دلیل آیه: إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ [حجرات/ 13؛].
و ما می‌گوییم: آیا در میان پرهیزگاران برگزیدگانی هستند؟ این هر دو گروه اجماع دارند که این عدّه، همان مجاهدانند به دلیل آیه: وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ [نساء/ 4؛].
و ما می‌گوییم: آیا در میان مجاهدان، برگزیدگانی هستند؟ هر دو گروه اجماع دارند که ایشان، همان پیش‌کسوتان هستند به دلیل آیه «لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ» [حدیث/ 10].
و ما می‌گوییم: آیا در میان پیش کسوتان، برگزیدگانی هستند؟ این هر دو گروه اجماع دارند در این که این برگزیدگان، کسانی هستند که در برابر دشمنان دین خدا دشمنی بیش‌تری دارند به دلیل آیه: فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ [زلزال/ 7؛]. ترجمه کشف الیقین ،ص:83

ما می‌گوییم: چه کسی جهادگرتر بوده است: ابو بکر یا علی؟ همه اتّفاق دارند که علی.
ما می‌گوییم: از قرآن و اجماع دانسته‌ایم که علی، افضل است، پس حقّ بیش‌تری خواهد داشت و بر این اساس، مقدّم داشتن ابو بکر، محال خواهد بود، زیرا باید آن را برخاسته از خیال دانست، چرا که عقل و خیال پردازی در مقدّمات دلیل با یک دیگر یکسانند، ولی همین که نتیجه آشکار شد خیال، پس می‌نشیند و عقل، چیرگی می‌یابد.
در این جا هر دو گروه، در مقدّمات با هم یکسانند و همین که به تقدّم علی رسیدند منحرفان به خیال خود پناه می‌برند که موجب گمراهی آن‌هاست و محقّقان، اندیشه خود را داور می‌سازند که بار گران از دوششان برمی‌دارد.
نیز به دو گروه می‌گوییم: پرهیزگاران چه کسانی هستند؟ همه اجماع دارند که پرهیزگاران، همان خاشعانند.
اینک می‌گوییم: خاشعان چه کسانی هستند؟ همه آن‌ها می‌گویند عالمان، همان خاشعان هستند به دلیل آیه إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ [فاطر/ 28؛].
ما می‌گوییم: عالمان چه کسانی هستند؟ همه آن‌ها پاسخ می‌دهند، حکم‌کننده‌ترین آن‌ها به عدالت، به دلیل آیه یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ [مائده/ 98؛].

ما می‌گوییم: حکم‌کننده‌ترین به عدالت چه کسانیَ هستند؟ هَمه آن‌ها پاسخ می‌دهند ره یافته‌ترین آن‌ها به حق، به دلیل آیه أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ [یونس/ 35؛].
ما می‌گوییم: پس علی، شایسته‌تر است برای پیروی، زیرا که بر اساس سخن پیامبر (ص) ره یافته‌تر به حق است: «داورترین شما علی است»، و نیز بر اساس این که خلفا به هنگام خطا و اشکال به احکام علی رجوع می‌کردند، پس او داناتر، ترساتر و پرهیزگارتر است. پس اینک که کتاب خدا که هر چیزی را روشن می‌سازد بر فضیلت علی گواهی می‌دهد، دیگر عدول به غیر، حرام است و سرنوشتی جز این نیست که به سوی او رویم».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 40/ 317 در پایان باب قضایای علی (ع) و رهنمودهای آن حضرت در مشکلات مسلمانان در منافعشان می‌گوید: «کتاب‌های اخبار ما به ویژه اصول اربعه‌مان، آکنده است از قضایای حضرت (ع) و احکام شگفت ایشان که در این جا نمی‌خواهیم با بیان آن‌ها سخن، طولانی گردانیم و بسیاری از آن‌ها در ابواب فروع و احکام خواهد آمد. آن چه بیان کرده‌ایم برای آن که پست‌ترین غریزه را دارد کافی است تا علی را بر پیشینیان او که ناآگاهانی بوده‌اند که حلال را از حرام و شرک را از اسلام نمی‌شناخته‌اند برتری دهد».
نیز بنگرید به: تلخیص الشافی 3/ 21، المناقب 2/ 33، الصراط المستقیم 2/ 9.
ترجمه کشف الیقین ،ص:84
(1) بیهقی به نقل از علی (ع) روایت می‌کند که فرمود: «1»- پیامبر اکرم (ص) مرا به یمن فرستاد. عرض کردم: مرا می‌فرستی در حالی که جوانم و باید میان آن‌ها داوری کنم در حالی که نمی‌دانم داوری چیست؟ پیامبر (ص) به سینه‌ام زد و فرمود: بار خدایا! دلش را هدایت کن و زبانش را ثابت گردان. حضرت (ع) می‌فرماید: سوگند به آن که دل دانه را می‌شکافد پس از آن دیگر در حکم کردن میان دو نفر تردید نیافتم. نسائی در صحیح

---

(1) در سنن بیهقی حدیثی با این نصّ نیافتیم، ولی در صفحه 86 سه حدیث با این معنا دیده می‌شود که می‌توانید به آن مراجعه کنید.
ترجمه کشف الیقین ،ص:85
خود «1»- و احمد بن حنبل در مسند خود «2»- روایت کرده می‌گویند: علی (ع) فرمود: پیامبر اکرم (ص) مرا به یمن فرستاد در حالی که جوان بودم. علی (ع) می‌فرماید: عرض کردم: یا رسول اللّه! مرا به سوی مردمی می‌فرستی که ماجراها دارند و من از قضا آگاهی ندارم.

پیامبر (ص) فرمود: خداوند قلبت را هدایت می‌کند و زبانت را ثابت می‌گرداند. علی (ع) می‌فرماید: پس از این سخن دیگر در حکم میان دو نفر تردید نکردم.
(1) چهارم: سلمان فارسی «3»- روایت کرده می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: «آگاه‌ترین فرد امّت، پس از من علی بن ابی طالب است.» «4»

_____

(1) نیز در کتاب خصائص 129/ 1 و/ 69 و 11.
(2) مسند احمد بن حنبل 1/ 83 و 84 و 11 و 136 و 149+ صحیح ابن ماجه، باب ذکر القضا/ 168+ حلیة الاولیاء 4/ 381.
(3) مناقب خوارزمی/ 40.
(4) علّامه بیاضی در الصراط المستقیم 2/ 10 می‌گوید:
«در «الوسیله» حدیث امّ سلمه را نقل کرده که در آن گفته است: «علی، ظرف علم من است»، پس اگر او عالمتر از دیگران نباشد، برخی از صحابه عالمتر از پیامبر (ص) می‌بودند».
علّامه امینی در الغدیر 7/ 198- 199 با اشاره به حدیث «مدینة العلم» می‌گوید:
«پیامبر (ص) می‌خواست تنها راه برای بهره‌وری از علوم نبوّت جانشین او و سرور ما امیر المؤمنین (ع) باشد، چنان که می‌بایست تنها ورودی شهر علم در آن باشد. این مفهومی همراه با کنایه است که برای رساندن سخن ما آورده شده است ... آن که آهنگ این شهر دارد تا از دانش یا ثروت یا هر گونه سود مادّی و معنوی دیگر آن بهره برد جز با ورود از در آن به چیزی نخواهد رسید ... روشن است که مقصود از تعبیر به باب، تنها ورود و خروج نیست بلکه بهره دهی و ستادن نیز هست، و این به دست نمی‌آید مگر آن که نزد علی (ع) علم نبوّتی باشد که پیامبر (ص) می‌خواسته امّت را به سوی آن سوق دهد و تنها آوردن این راه برای آن که از این در، راه را در می‌نوردد تأکیدی است برای حصر و سپس با این سخن به تأکید خود می‌افزاید: و هر که این شهر را بخواهد باید از در، درآید.
پس علی امیر المؤمنین همان دری است که همه مردم با آن سر و کار دارند و او همان کسی است که همه دانش نبوّت و هر آن چه آدمی بدان نیازمند است اعمّ از فقه و اندرز و اخلاق یا حکومت و حکمت یا سیاست و دوراندیشی و تصمیم‌گیری را در اختیار دارد و بدین ترتیب ناگزیر حضرتش (ع) داناترین مردم است».
ترجمه کشف الیقین ،ص:87
(1) پنجم: اخطب خوارزم «1»- از عبد اللَّه بن مسعود روایت کرده می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: حکمت به ده بخش تقسیم شده که نه بخش آن به علی داده شده است و یک بخش باقیمانده به مردم.

(2) ششم: ترمذی «2»- در صحیح خود نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است.
بغوی «3»- در صحاح می‌گوید: پیامبر (ص) فرموده است: من سرای حکمتم و علی، در آن است.
(3) از ابن عبّاس «4»- آمده است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: من شهر علمم و علی، در آن است، پس هر که خواهان علم است باید از در، درآید.
خوارزمی «5»- از ابن عبّاس نقل می‌کند که گفت: پیامبر (ص) فرمود: من شهر حکمت هستم و علی، در آن است. پس هر که خواهان حکمت است باید از در، درآید. «6»

---

(1) مناقب خوارزمی/ 40.
(2) سنن ترمذی، ج 5، باب 87، ص 301.
(3) ما نتوانستیم به صحاح بغوی دست یابیم، ولی این سخن در صحیح ترمذی 2/ 299+ حلیة الاولیاء 1/ 64+ تاریخ بغداد 11/ 204 به نقل از مجاهد و ابن عبّاس آمده است.
(4) بنگرید به: تاریخ بغداد 4/ 348 و 7/ 172+ اسد الغابة 4/ 22+ تهذیب التهذیب 6/ 320 و 7/ 427+ الصواعق المحرقة/ 73. ترجمه کشف الیقین
87 مبحث دوم: علم: ..... ص : 78
(5) نیز ابن مغازلی در مناقب خود/ 86/ ج 128، و آن چه در مناقب خوارزمی آمده چنین است: من شهر علم هستم و علی، در آن است، پس هر که خواهان علم باشد باید از در، درآید.
(6) ابن شهرآشوب در «المناقب» 2/ 34 می‌گوید:
«این سخن اقتضای وجوب رجوع به امیر المؤمنین دارد، زیرا پیامبر خود را به شهر مکنّی کرده است و خبر داده که رسیدن به علم او از جانب علی، راه خاصی است، زیرا او علی را همچون دروازه شهری قرار داده است که جز از این دروازه نمی‌توان بدان شهر درآمد. پیامبر (ص) سپس این امر را واجب گردانیده فرموده است: «باید از در، درآیند»، که در این سخن دلیلی نهفته است در معصوم بودن علی، زیرا کسی که معصوم نباشد سر زدن عمل قبیح از او صحیح است و اگر چنین شد پیروی از او نیز قبیح خواهد بود و نتیجه آن چنین خواهد شد که حضرت به امر قبیحی دستور داده است که امری نارواست.
این سخن، گواه آن نیز هست که علی (ع)، اعلم امّت است. این سخن را تأیید می‌کند آگاهی ما از اختلاف‌های مردم با یک دیگر و رجوع هر یک به دیگری در حالی که حضرت (ع) از همه بی‌نیاز است، پس روشن شد که علی (ع) ولایت و امامت دارد و صحیح نیست علم و حکمت را در زمان حیات و پس از رحلت حضرت (ع)، از غیر ایشان گرفت و روایت کردن

علی از پیامبر (ص) چونان است که خداوند می‌فرماید: وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها، [بقره/ 189؛].
علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» 2/ 19 می‌گوید:
«از جمله سخن پیامبر است که فرمود: «من شهر علم هستم و علی، دروازه آن است، پس هر که این شهر را خواهد باید از در آن، درآید، پس وجود شریف خود را این شهر قرار داد و اجازه نداد کسی جز از در، بدین شهر وارد شود. پس هر که از این در، درآید در برابر گناه، سپری نگاهدارنده و به سوی هدایت، ثروتی کافی در اختیار خواهد داشت، چه، وجوب رجوع همیشگی به آن حضرت مستلزم عصمت او و لازمه عصمت وی استحقاق آن بزرگوار به امامت است.
وی در همین کتاب/ 20 می‌گوید:
فائدة: در این سخن پیامبر (ص): «هر که طالب این شهر است باید از در آن درآید» هیچ گونه تخییری نیست و آن چه هست ایجاب است و تهدید، همچون این سخن خداوند که می‌فرماید: فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ [کهف/ 18؛]، و دلیل ایجاب آن هم این است که پس از پیامبر اکرم (ص)، پیامبر دیگری نیست که فرد مکلّف، مخیّر باشد میان آن پیامبر و علی (ع)، و هر که علمی را جز از درش گیرد دزدی است غاصب».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 439- 441 می‌گوید:
«مفهوم این که حضرت (ع) دروازه شهر علم پیامبر (ص) می‌باشد این است که حضرتش (ع) واسطه‌ای است برای مردم در رسیدن ایشان به علم پیامبر (ص)، پس واسطه دیگری جز علی (ع) در کار نیست و کسی که از غیر علی علمی را بگیرد به دزد می‌ماند. پس گرفتن علم از حضرت ایشان، واجب و از دیگری حرام است. تنها او امام است، زیرا امامت شخص و حرمت علم برگرفتن از او و پیروی از آنچه او بدان حکم می‌کند در یک جا گرد نیاید، چنان که وجوب ستاندن از حضرت (ع) برای رسیدن به علم پیامبر (ص) جز به عصمت آن حضرت (ع)، صورت نپذیرد، پس امامت، تعیّن می‌یابد و این که حضرتش (ع) دروازه‌ای می‌گردد برای علم پیامبر، دلیل آن است که حضرت (ع)، به هر آن چه از پیامبر (ص) صادر شده احاطه دارد و این است شأن امام ... حتّی اگر این حدیث، دلالت نداشته باشد بر انحصار راه رسیدن به علم پیامبر از طریق علی (ع)، بدون اشکال بر اعلمیّت علی دلالت دارد زیرا قبیح است مفضول علیه، مقدّم گردد: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.
بنگرید به سخن مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 27- 31 در این که امام، افضل از رعیّت است.
نیز بنگرید به حدیث مدینة العلم، تلخیص الشافی 3/ 21، الغدیر 6/ 65

(کلام کنجی شافعی)، خلاصه عبقات الانوار، ج 10 (جلد حدیث مدینة العلم) و آن چه در آغاز از کتاب الغدیر 7/ 198- 199 نقل کردیم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:88
(1) هفتم: بغوی در صحاح «1»- به نقل از ابو الحمراء نقل می‌کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: هر که می‌خواهد به علم آدم و فهم نوح و زهد یحیی بن زکریّا و هیبت موسی بن عمران بنگرد به علی بن ابی طالب نظر کند.
(2) بیهقی «2»- به اسناد خود از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که فرموده است: هر که می‌خواهد به علم آدم و تقوای نوح و شکیبایی ابراهیم و هیبت موسی و عبادت پیشگی

_____
(1) به نسخه‌ای از این کتاب دست نیافتیم، ولی این سخن در میزان الاعتدال 4/ 94 و مناقب ابن مغازلی/ 212 و ذخائر العقبی/ 93 یافت می‌شود.
(2) در «فضائل الصحابه» بیهقی، چنان که در احقاق الحق 4/ 394، ج 3 بدان اشاره می‌کند.
ترجمه کشف الیقین ،ص:89
عیسی بنگرد به علی بن ابی طالب نظر کند. «1»
(1) در کتاب مناقب «2»- به نقل از حارث [اعور، پرچمدار علی بن ابی طالب] آمده است که گفت: به ما خبر رسید که پیامبر (ص) در میان گروهی از اصحاب خود فرموده است: علم آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را نشانتان می‌دهم، پس زمانی نگذشت که علی بن ابی طالب رخ نمود. ابو بکر گفت: ای پیامبر! آیا یک فرد را با سه پیامبر می‌سنجی؟ زهی و آفرین بر این فرد، او کیست ای پیامبر؟ پیامبر (ص) فرمود: ای ابو بکر! آیا او را نمی‌شناسی؟ گفت: خدا و پیامبرش آگاه‌تر است. پیامبر فرمود: او ابو الحسن علی بن ابی طالب است. ابو بکر گفت: زهی و آفرین بر تو ای ابو الحسن و کجاست همانند تو؟
همو به نقل از علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کند که فرموده است: به خدا سوگند آیه‌ای

_____
(1) شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 520 می‌گوید: «در دلالت این حدیث نسبت به برتری امیر المؤمنین (ع) بر امت و امامت حضرت (ع) برایشان، تردیدی نیست، چه، این حدیث دلالت دارد بر برتری حضرت به پیامبران بزرگ، چه رسد به افراد عادی ملّت‌ها؟ این از آن روست که تصریح شده است علی (ع)، ویژگی‌هایی را گرد آورده است که در میان پیامبران بزرگ پراکنده شده است، پیامبرانی که هر یک از آن‌ها بزرگترین فرد در نوع خود

به شمار می‌آمدند. در آیه مباهله و جز آن روشن کردیم که علی جز از پسر عمویش سرور پیامبران (ص) از همه پیامبران برتر است».
شیخ احمد آشتیانی در لوامع الحقائق/ 11 می‌گوید:
«و از آن جمله است سخن پیامبر (ص) در حق علی (ع): هر که می‌خواهد به علم آدم و تقوای نوح و شکیبایی ابراهیم و هیبت موسی و عبادت پیشگی عیسی بنگرد به علی بن ابی طالب (ع) نظر کند. مقتضای این سخن آن است که علی (ع) از همه پیامبران گذشته برتر است، زیرا حضرت (ع) هر یک از فضایل و کمالات را که مخصوص هر یک از این پیامبران بزرگ بوده است محقّق گردانیده و گرد آورده است و ضرورتا پس از پیامبر اکرم (ص) برترین مردم خواهد بود».
بنگرید به سخن علّامه حلّی در کشف المراد/ 418:
نیز بنگرید به احتجاج حرّه دختر حلیمه سعدیه با حجّاج پیرامون برتری امیر المؤمنین بر همه پیامبران جز پیامبر ما (ص) با استدلال به قرآن در عوالم العلوم 18/ 186- 190 و بحار 46/ 134- 136.
(2) مناقب خوارزمی/ 45.
ترجمه کشف الیقین ،ص:90
نازل نشده مگر آن که می‌دانم در باره چه و کجا نازل شده است، (1) و همانا خدایم قلبی به من بخشیده آکنده از درک و زبانی پرسان. همو «1»- به نقل از ابو عبد الرحمن سلمی آورده که گفته است: به خدا سوگند مردی از قریش را ندیده‌ام که کتاب خدا را بیش از علی بخواند. همو «2»- به نقل از بختریّ نقل می‌کند که گفته است: علی را دیدم که در کوفه بر منبر بالا رفت در حالی که زره رسول اللّه را بر تن داشت و شمشیر او را بر میان و عمامه حضرتش (ص) را بر سر و انگشتری حضرت ایشان (ص) را در انگشت. پس بر منبر بنشست و شکم خویش هویدا ساخت و فرمود: پیش از آن که مرا از کف دهید هر چه خواهید بپرسید که در سینه من دانش فراوان جای گرفته و این است ظرف دانش. این خیو پیامبر است و حقایقی است که حضرتش (ص) چونان بر من القا کرده که پرنده، خوراک به دهان جوجه خویش می‌نهد و البتّه بی‌هیچ وحیی که بر من نازل کرده باشد. به خدا سوگند اگر بالشی را تا کنند و من بر آن بنشینم تا برای توراتیان به توراتشان و برای انجیلیان به انجیلشان [و برای زبوریان به زبورشان] فتوا دهم چنان فتوا دهم که خداوند تورات و انجیل [و زبور] را به این سخن در آورد که: راست گفت علی، او چنان فتواتان داد که خداوند در من نازل کرده بود در حالی که شما این کتاب را می‌خوانید، آیا نمی‌اندیشید؟ «3» و روزی فرمود: پیش از آن که مرا از دست دهید هر چه می‌خواهید از من بپرسید، «4» از

---

(1) این سخن را در مناقب خوارزمی نیافتیم، ولی می‌توان آن را در استیعاب 2/ 334 یافت.
(2) مناقب خوارزمی/ 47.
(3) شیخ طوسی در تلخیص الشّافی 3/ 22- 23 در باره این خبر می‌گوید:
«مراد حضرت (ع) از این سخن آن است که من با کتاب خود آن‌ها با ایشان دادخواهی خواهم کرد که در آن بشارت به پیامبر ما (ص) و درستی شریعت او آمده است و لذا بر پایه آن چه کتابشان در این شریعت و احکام قرآنی اقتضا دارد بر آن‌ها حکومت خواهم داشت، و این خود از بهترین، بزرگترین و سترگ‌ترین اهداف است».
(4) علّامه بیاضی در الصراط المستقیم 1/ 218 می‌گوید:
«اگر خداوند قدیم، هر چیز را در قرآن عظیم نهاده است و فرموده: وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ [انعام/ 59] و روشن است که مقصود از آن نه تنها ظاهر که باطنش نیز هست، امیر المؤمنین نیز می‌فرماید: «بپرسید از من»، و نظایر آن و هیچ یک از صحابه و تابعان پاسخی به حضرت نداده‌اند. این همان است که مقصود خداوند از این سخن می‌باشد: وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ فِی إِمامٍ مُبِینٍ [یس/ 12؛]. پس او در پرتو امامتش شایسته‌تر است که از جانب خداوند باشد، زیرا در حکمت الهی، مقدّم داشتن مفضول قبح دارد و علما و حکما و پیشگویان به فضل او اعتراف دارند و از امواج کوه پیکر اقیانوس وجودش، اندوخته‌ها برگرفته‌اند».
شیخ طوسی در تلخیص الشافی 3/ 22 می‌گوید:
«آن چه از حضرتش روایت شده که فرموده است: «پیش از آن که مرا از دست دهید هر چه خواهید بپرسید که در سینه من دانشی سترگ گرد آمده است»، سخنی است که کسی به گفتن آن اقدام نمی‌کند مگر آن که به خود اطمینان دارد که به هر چه از او پرسیده شود آگاه است و الّا خویش را در معرض جهل قرار داده است که این به حضرتش (ع) زیبنده نیست».
ابن بطریق با این حدیث استدلال می‌کند که حضرتش (ع) از فتنه‌ها آگاهی داشته است و از کشتن اصحابی که در صفّین از فرمان او سر باز زدند و نیز امور دیگر چشم پوشیده است.
بنگرید به: العمدة/ 336- 337.
ترجمه کشف الیقین ،ص:91
از راه‌های آسمانی از من بپرسید که آن‌ها را از راه‌های زمینی بهتر می‌شناسم.
(1) در مسند احمد بن حنبل «1»- آمده است که: پیامبر اکرم (ص) به فاطمه فرمود: آیا خشنود نیستی که تو را به ازدواج کسی در می‌آورم که در میان امّت من پیش از همه اسلام آورد و بیش از همه دانش دارد و شکیبش فزونتر از دیگران است.

(2) از ابن عبّاس «2»- روایت شده که گفته است: نه دهم علم به علی بن ابی طالب داده شده است و سوگند به خدا که در یک دهم باقیمانده نیز با دیگران شریک است.

_____

(1) مسند احمد بن حنبل 5/ 26.
(2) الاستیعاب 3/ 1104 با اختلاف اندکی + کفایة الطالب/ 197.
ترجمه کشف الیقین ،ص:92
(1) از عایشه «1»- آمده است که گفت: علی (ع) آگاه‌ترین مردم به سنّت است.
در مناقب ابو المؤیّد «2»- به نقلی از ابن عبّاس آمده است که گفت: عمر بر ما خطبه خواند و گفت: علی، قاضی‌ترین ماست.
هشتم: اصول علوم به آن حضرت استناد دارد. (2) ایشان بود که قواعد دین را سامان داد و احکام شریعت را روشن کرد و مطالب علوم عقلی و نقلی را مقرّر داشت. «3»- در فقه نیز همه فقها به حضرتش (ع) رجوع می‌کنند.
انتساب امامیه هم که به حضرت ایشان (ع) روشن است. امامیه، علوم خود را از ایشان می‌گیرند و همه احکامشان به آن حضرت و فرزندان معصومش (ع) استناد دارد.
امّا در باره حنفیّه باید گفت که اصحاب ابو حنیفه همچون ابو یوسف و محمّد و زفر همگی علوم خود را از ابو حنیفه گرفته‌اند که او نیز شاگرد امام صادق (ع) بوده است و امام صادق شاگرد امام باقر و باقر شاگرد زین العابدین و زین العابدین هم که نزد حسین (ع) درس خوانده بود که حسین (ع) هم نزد پدرش امیر المؤمنین (ع) شاگردی کرده بود.
شافعیّه هم که علوم خود را از شافعی گرفته‌اند که او هم شاگرد محمّد بن حسن یعنی شاگرد ابو حنیفه و نیز شاگرد مالک بوده است و فقه او به این دو باز می‌گردد. مالک هم شاگرد ربیعة الرّأی و ربیعه شاگرد عکرمه و عکرمه شاگرد عبد اللّه بن عبّاس و عبد اللّه بن عبّاس هم شاگرد علی (ع) بوده است.
خوارج هم که بزرگان و جلودارانشان از شاگردان حضرت بوده‌اند. پایه گذار نحو هم که کسی جز حضرتش (ع) نبوده است. حضرت به ابو الاسود دؤلی می‌فرماید: کلام جز سه چیز نیست: اسم و فعل و حرف. حضرت (ع) وجوه اعراب را نیز برای ابو الاسود تبیین می‌فرماید.
علم تفسیر هم به حضرت استناد دارد، زیرا ابن عبّاس در تفسیر شاگرد علی (ع) بوده است. وی می‌گوید: امیر المؤمنین (ع) تنها در تفسیر «باء» «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ» از آغاز

_____

(1) همان، در ضمن همین حدیث.
(2) مناقب خوارزمی/ 47.
(3) همان 1/ 17- 20.
ترجمه کشف الیقین ،ص:93
تا پایان شب برای من سخن گفت.
(1) قواعد علم کلام را نیز حضرت (ع) مقرّر داشت و براهین آن را روشن کرد و همه مردم از خطبه‌های ایشان بهره برده‌اند و بازگشتگاه همه آن‌ها به حضرت ایشان (ع) است.
کارگردانان علم کلام چهار گروهند: معتزله، اشاعره، شیعه و خوارج.
انتساب شیعه که به حضرت ایشان روشن است.
معتزله هم به واصل بن عطا منتسب‌اند که بزرگ ایشان است. واصل، شاگرد ابو هاشم عبد اللّه بن محمّد بن حنفیه بوده و ابو هاشم نیز شاگرد پدرش و پدرش شاگرد پدر خود یعنی علی بن ابی طالب بوده است.
اشاعره هم شاگرد ابو الحسن علی بن ابی بشر اشعری بوده‌اند که او نیز شاگرد ابو علی جبّائی است که از مشایخ معتزله به شمار می‌آید.
در علم طریقت نیز همه صوفیه، خرقه را به حضرت ایشان (ع) نسبت می‌دهند، «1» و اصحاب فتوّت و جوانمردی به حضرتش (ع) رجوع می‌کنند، زیرا به روز احد، جبرئیل از آسمان فرود آمد در حالی که ندا در می‌داد:
نیست شمشیری مگر ذو الفقار و نیست

_____
(1) مصنّف- اعلی اللّه مقامه الشریف- نزدیک به همین معنی را در کتاب دیگر خود «کشف الحق و نهج الصدق» آورده است. شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 527- 528 در تبیین کلام مصنّف سخنانی دارد که چکیده آن چنین است:
«دانستیم که مفهوم رجوع به حضرت (ع)، آن است که ایشان اصل آن‌ها و پایه امورشان است، و این به معنای همسویی در همه امور نیست. طرفداران نحله‌های گوناگون، همگی به پیامبرانشان انتساب دارند اگر چه گمراهی بر آن‌ها غلبه یافته و آیین آن پیامبران را دگرگون کرده‌اند. چنین است فرقه‌های مختلف مسلمانان که به دین پیامبر اکرم (ص) منتسب هستند، ولی بیش‌ترشان فرقه‌هایی گمراهند که از جمله ایشان است فرقه صوفیه ... که نادانانشان گمان می‌برند صوفیه، همان خرقه‌ای است که گذشتگانشان از اهل بیت و امیر المؤمنین (ع) ستانده‌اند ... روشن شد که مقصود مصنّف- رحمه اللّه- از بیان خرقه، استشهاد به آن است در رجوع همگان به حضرت (ع)، نه این که نسبت دادن خرقه به حضرت (ع) ذاتا موجب ستاندن علم از حضرتش (ع) باشد».
ترجمه کشف الیقین ،ص:94

جوانمردی مگر علی. «1»-
(1) روزی پیامبر اکرم (ص)، شاد و خوشحال از خانه برون شد در حالی که می‌فرمود: منم جوانمرد، پسر جوانمرد و برادر جوانمرد.
این که خود پیامبر جوانمرد است زیرا که سرور عرب می‌باشد و این که پسر جوانمرد است از آن رو که پسر ابراهیم، خلیل الرحمن است که در حقّش این آیه نازل شده است:
فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ، «2»- و این که برادر جوانمرد است از آن روست که حضرت (ص) برادر علی (ع) است که جبرئیل در حقّ او گفته است: جوانمردی نیست مگر علی.
در باره علم فصاحت هم باید گفت که حضرت (ع)، خاستگاه و اصل این علم است که در آن به اوج رسیده است و از قلّه آن پا را فراتر نهاده است، تا جایی که پیرامون سخنش گفته‌اند: زبر سخن آفریده و زیر سخن آفریننده است، و همه خطباء از او آموخته‌اند. «3»-
نهم: این که همه صحابه در احکام به حضرت ایشان (ع) رجوع می‌کردند، «4» و فتاوا را از

_____

(1) مناقب ابن غزالی/ 197+ میزان الاعتدال 2/ 317+ کفایة الطالب/ 277+ ذخائر العقبی/ 74.
(2) انبیاء/ 60.
(3) بنگرید به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 1/ 24.
(4) علّامه بیاضی در الصراط المستقیم 1/ 79 می‌گوید:
«این که حضرت (ع) فرموده است: «بهترین شما نیستم»، اگر در این سخن صادق باشد فرد بهتر از او شایسته‌تر از او خواهد بود و اگر دروغ گفته باشد که دیگر امامت، شایسته انسان دروغگو نیست، زیرا اعتمادی به او در میان نمی‌باشد.
اگر بگویند: حضرت (ع) این سخن را از روی خشوع و کرامت مدح خویشتن بر زبان آورده است.
گوییم: پیامبر در این مورد از او شایسته‌تر بوده و نفرموده: «من به سوی شما فرستاده شدم در حالی که بهترین شما نیستم»، بل فرموده است: «من سرور فرزندان آدمم».
ابن شهرآشوب در المناقب 2/ 29- 30 می‌گوید:
«علم حضرتش (ع) تا آنجا بر صحابه آشکار شد که به دانشش اعتراف کرده‌اند و به بیعت با او اقدام ورزیدند.
جاحظ می‌گوید: همه امّت همداستانند که صحابه، علم را از چهار تن می‌ستاندند: علی، ابن عبّاس، ابن مسعود و زید بن ثابت. وی می‌گوید: گروهی عمر بن خطاب را نیز به این جمع افزودند، ولی بعد همگی اجماع

کردند که چهار تن، کتاب خدا را بیش‌تر از عمر می‌خواندند. حضرت (ع) فرمود: قرآن‌خوان‌ترین مردم، جلودار ایشان است و لذا عمر از این شمار، کنار گذاشته شد.
جماعت سپس اجماع کردند که پیامبر (ص) فرموده است: امامان باید از قریش باشند و لذا ابن مسعود و زید از شمار افکنده شدند و علی ماند و ابن عبّاس که هر دو عالم و فقیه و قرشی بودند که از میان این دو علی هم سنّ بیش‌تری داشت و هم در هجرت قدیمی‌تر بود، پس ابن عبّاس هم از سیاهه نام‌ها کنار گذاشته شد و به اجماع، علی باقی ماند که به امامت حقّانیت بیش‌تری داشت».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 527- 530 می‌گوید:
«تردیدی نیست که همگان به حضرتش (ع) رجوع می‌کرده‌اند و از او فتوا می‌جسته‌اند، به ویژه در مسائل پیچیده‌ای که بدان ره نمی‌یافته‌اند و کسی را نمی‌شناخته‌اند که در این مسائل، راه حلّی پیش نهد، و این نبوده است مگر آن که فضل حضرتش (ع) برایشان ظهور یافته بود و شخص افضل، حقّانیت بیش‌تری به امامت دارد ... و پیش‌تر روشن شد که امام منزلتش بزرگ‌تر و شأنش والاتر از آن است که به علم عوام نیازی داشته باشد».
بنگرید به: الغدیر 7/ 106- 109 و قواعد المرام/ 184.
از نکات ظریف در این باب سخنی است که در شرح حال علّامه محمّد بن اسعد جلال الدین دوانی آمده است. او از نواده‌گان ابو بکر بود و از همین رو «صدّیقی» نامیده می‌شد. او به هنگام نگارش حاشیه‌اش بر کتاب شرح تجرید با خود اندیشید که اگر جدّش صدّیق زنده بود بسیاری از دقایق فلسفی این متن و حاشیه را درک نمی‌کرد و همین موجب گشت که وی به تشیّع گرود.
بنگرید به: الرسائل المختارة از علّامه دوانی، ص 24.
ترجمه کشف الیقین ،ص:95
او می‌آموختند و در حل مشکلات به حضرت (ع) پناه می‌بردند.
علی (ع) بسیاری از داوری‌های عمر را نمی‌پذیرفت. یک بار عمر دستور سنگسار کردن زنی حامله را که زنا کرده بود صادر کرد، ولی علی (ع) او را از این کار بازداشت و
ترجمه کشف الیقین ،ص:96
فرمود: اگر تو بر این زن تسلّطی دارد بر آن چه در شکم دارد اختیاری نداری، بگذار تا بار خود را بنهد و طفلش را شیر دهد. عمر پذیرفت و گفت: اگر علی نمی‌بود هر آینه عمر هلاک شده بود. «1»-
(1) زنی را نزد عمر آوردند که شش ماه بود وضع حمل کرده بود و عمر دستور سنگسار او را داد، ولی علی (ع) او را از این کار بازداشت. عمر، سببِ را جویا شد. علی فرمود: خداوند می‌فرماید: وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ

شَهْراً. سپس می‌فرماید: وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ، پس باقی ماند شش ماه مدّت حاملگی. پس عمر دست از آن زن بداشت و گفت: اگر علی نمی‌بود هر آینه عمر هلاک می‌شد. «2» زن دیوانه‌ای را نزد عمر آوردند که زنا کرده بود و حامله گشته بود و عمر دستور سنگسار او را صادر کرد. علی به او فرمود: آیا نشنیده‌ای آن چه را که پیامبر فرموده؟ عمر گفت: چه فرموده است؟ علی گفت: پیامبر فرموده است: قلم محاسبه الهی از سه کس برگرفته شده است: از دیوانه تا به هوش آید، از نوجوان تا به درک رسد، از خواب تا بیدار شود.
راوی می‌گوید: عمر دست از آن زن برداشت «3»- [و گفت: اگر علی نمی‌بود هر آینه عمر هلاک می‌شد.]
(3) روزی عمر خطبه خواند و گفت: هر که در کابین دخترش دست بالا بگیرد او را در بیت المال قرار داده است. زنی برخاست و به او گفت: چگونه ما را باز می‌داری از امری که خداوند تبارک و تعالی در کتابش آن را به ما ارمغان کرده است: وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً «4»-؟ کسی گفت: همه مردم حتّی زنان پرده‌نشین از عمر فقیه‌ترند. «5»-
(4) روزی زنی را نزد عمر آوردند که به زنا نسبت داده شده بود. عمر دستور داد آن زن را سنگسار کنند. پس علی به آن زن برخورد و پرسید: داستان این زن چیست؟ گفتند:

_____

(1) ذخائر العقبی/ 18.
(2) مناقب خوارزمی/ 57.
(3) همان/ 48.
(4) نساء/ 20؛ و اگر او را قنطاری مال داده‌اید نباید چیزی از او بازستانید.
(5) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 1/ 61+ التفسیر الکبیر 10+ 13+ الدر المنثور 2/ 133.
ترجمه کشف الیقین ،ص:97
دستور داده شده سنگسار شود علی (ع) او را بازستاند و به عمر فرمود: دستور سنگسار او را داده‌ای؟ عمر گفت: آری، زیرا نزد من به تبهکاری اعتراف کرده است.
حضرت فرمود: شاید به سرش داد کشیده‌ای یا ترسانده‌ایش [یا تهدیدش کرده‌ای؟].
عمر گفت: چنین بوده است. حضرت (ع) فرمود: آیا نشنیده‌ای که پیامبر (ص) می‌فرمود:
«اگر کسی پس از اعمال ناگواری اعتراف کند حدّی بر او نیست»؟ پس اقراری نیست برای کسی که به بندش کشیده‌ای یا به زندانش افکنده‌ای یا

تهدیدش کرده‌ای. پس عمر راه را بر آن زن بگشود و سپس گفت: ناتوانند زنان از اینکه همچون علی بن ابی طالب را بزایند، اگر علی نمی‌بود هر آینه عمر هلاک می‌شد. «1»- (1) در مناقب ابو المؤید آمده است: «2»- عمر بر مردم خطبه خواند و گفت: اگر شما را از آن چه خوب می‌دانید به آن چه بد می‌شمارید روی آور کنیم چه خواهید کرد؟ همه خاموش ماندند. او این سخن را سه بار بگفت: پس علی (ع) به او فرمود: در این هنگام از تو می‌خواهیم توبه کنی، اگر توبه کردی توبه‌ات را می‌پذیریم. عمر گفت: و اگر توبه نکنم؟ حضرت (ع) فرمود: در این صورت سر از تنت جدا می‌کنیم. عمر گفت: سپاس مر خدای را که در میان این امّت کسی را قرار داد که هر گاه به کژی رفتیم کژی‌مان را راست گرداند.
(2) سعید بن مسیّب می‌گوید: از عمر شنیدم که می‌گفت: بار خدایا! در حالی که علی زنده نیست مرا با مشکلی تنها مگذار. «3»-
(3) جابر گوید: عمر می‌گفت: اصحاب محمّد (ص) هجده ویژگی داشتند که سیزده تای آن به علی اختصاص داشت و ما در پنج تای باقیمانده شریک بودیم. «4»-
(4) [ابن عبّاس] می‌گوید: علم، شش ششم (6/ 6) است که پنج ششم (5/ 6) از آن علی [بن ابی طالب] است و یک ششم (1/ 6) باقیمانده، از آن همه مردم و در یک ششم باقیمانده نیز

---

(1) مناقب خوارزمی/ 38.
(2) همان/ 52.
(3) همان/ 51.
(4) همان/ 52، و نظیر همین سخن در صفحه 238 آمده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:98
با ما شریک است که در همین قسمت هم او از ما داناتر می‌باشد «1»- و اخبار در این مورد بیش از آن است که شماره شود.
(1) دهم: اینکه حضرت (ع) پس از رحلت پیامبر (ص)، پیش از هر کس دیگر به گردآوری قرآن پرداخت.
(2) ابو المؤید «2»- به اسناد خود که به علی (ع) می‌رسد گفته است که حضرت (ع) فرمود:
چون پیامبر اکرم (ص) رحلت کرد سوگند خوردم ردا از دوش بر ننهم تا زمانی که قرآن را گرد آورم، پس ردا از دوش برننهادم تا آن هنگام که قرآن را جمع آوری کردم. حضرت (ع) تفسیر قرآن را به مردم آموخت و در این میان ابن عبّاس از دیگر مردم بیش‌تر بهره داشت.
(3) یازدهم: مسائل شگفت آن حضرت (ع) که گواه کمال دانش او و فضل سرشار حضرت ایشان (ع) است: (4) از آن جمله می‌باشد که: روزی دو

نفر نزد ایشان آمدند و اظهار داشتند که در راهی می‌رفته‌اند. با یکی از آن‌ها پنج گرده نان و با دیگری سه گرده نان بوده است. همین که به خوردن مشغول شدند شخص سومی به آن‌ها پیوسته و با آن‌ها به خوردن پرداخت، پس چون از خوردن فارغ شدند آن مرد سوم در عوض هم خوراک شدن با آن دو، هشت درهم به ایشان داده است، آن که گرده نان بیش‌تر داشته پنج درهم طلب کرده، ولی آن که گرده نان کمتر داشته این تقسیم را نپذیرفته است.
دعوا نزد علی (ع) بردند. حضرت (ع) به آن که صاحب گرده نان کمتر بود فرمود:
دوستت به انصاف سخن گفته است. آن مرد گفت: من جز حقّم را که بیش از سه درهم است نمی‌ستانم و من خواهان تلخی حقّم. حضرت (ع) فرمود: اگر چنین است به تو یک درهم می‌رسد، زیرا هر یک از شما دو گرده و یک سوم گرده نان خورده است، پس آن چه از نان تو باقی می‌ماند یک سوم گرده است که آن مرد سوم آن را خورده است، در حالی که همان مرد از نان دوست تو دو نان و یک سوم نان خورده است، پس برای هر سه یک از گرده نان، یک درهم تعلّق می‌گیرد. «3»-

---

(1) همان/ 48. در همین صفحه، حدیث مشابه دیگری نیز یافت می‌شود.
(2) همان/ 49.
(3) الاستیعاب 2/ 462.
ترجمه کشف الیقین ،ص:99
(1) نیز از آن جمله است که زنی بر زن دیگر سوار شد و زن سومی نیشتری بر زن زیرین زد که در نتیجه آن، زن سوار بیفتاد و بمرد. حضرت (ع) حکم کرد دو سوم دیه را زن نیشتر زننده و زن زیرین بپردازند، زیرا این دو موجب مرگ آن زن شده بودند و یک سوم باقیمانده را هم به سبب آن که زن مرده بیهوده سوار زن دیگر شده بود حذف کرد. این داوری حضرت (ع) را پیامبر (ص) تصویب کرد. «1»-
(2) نیز از آن جمله است که کنیزی میان دو نفر مشترک بود و این دو در یک طهر با آن کنیز نزدیکی کردند و او حامله گشت و وضع، مشکل شد و دعوا نزد حضرتش آوردند.
حضرت (ع) به قرعه حکم کرد و پیامبر (ص) نظر حضرتش (ع) را صائب دانست و فرمود: سپاس خدایی را که در میان ما اهل بیت کسی را قرار داد که بر پایه سنّتهای داود (ع) حکم می‌کند. مقصود حضرت (ص) از این سخن قضاوت، در پرتو الهام بود. «2»-
(3) نیز از آن جمله است که: گاوی درازگوشی را بکشت و صاحبان آن دو دعوا نزد ابو بکر بردند. وی گفت: چهارپایی چهارپای دیگری را کشته است

و بر صاحب آن چیزی تعلّق نمی‌گیرد. آن دو سپس نزد عمر رفتند و او نیز همچون ابو بکر حکم کرد، و بدین ترتیب دعوا نزد علی (ع) بردند. حضرت (ع) فرمود: اگر گاو به هنگام خواب درازگوش بر او وارد شده باشد باید صاحب گاو بهای درازگوش را به صاحب آن بپردازد و اگر درازگوش به هنگام خواب گاو بر او وارد شده باشد و گاو هم او را کشته باشد غرامتی بر صاحب گاو نیست. پیامبر اکرم (ص) به آن دو فرمود: علی بن ابی طالب به حکم خداوند عزّ و جلّ میانتان داوری کرده است. «3» «4»

---

(1) این حدیث را در «قضاء امیر المؤمنین» از شوشتری/ 33 به نقل از ارشاد مفید- رحمه اللّه- و التهذیب و الفقیه و در «احقاق الحق» 8/ 86 به نقل از سنن الکبری و جز آن روایت کرده است.
(2) مسند احمد بن حنبل 4/ 373، احقاق الحق 8/ 49 و «قضاء امیر المؤمنین» از شوشتری/ 165، که در آن‌ها کنیز میان سه نفر مشترک بوده نه دو نفر.
(3) ینابیع المودّة/ 76. نویسنده، آغاز حدیث را خلاصه کرده است.
(4) علامه بیاضی در ذیل این خبر در صراط المستقیم 2/ 13 می‌گوید:
«ببینید فراوانی علم حضرت (ع) و جهل آن دو را و این که چگونه پیامبر از این دو خصم می‌خواهد از علی پرسش کنند چنان که به جهل ابو بکر و عمر نیز هشدار می‌دهد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:100
(1) از آن جمله است که: دو زن نزد حضرتش آمدند که کودکی همراه خود داشتند و هر یک آن کودک را برای خود ادّعا می‌کرد. حضرت (ع) آن دو را اندرز داد ولی هیچ یک از آن دو از ادّعای خود باز نگشت. حضرت فرمود: ای قنبر! شمشیر را بیاور. آن دو گفتند:
تو را با شمشیر چه کار؟ حضرت فرمود: کودک را دو نیم می‌کنم و هر نیم را به هر یک از شما دو نفر می‌دهم. یکی از آن دو خشنود شد، ولی دیگری فریاد زد و گفت: ای امیر المؤمنین! اگر ناگزیر باید چنین کنی پس کودک را به این زن ده. حضرت (ع) دانست که این کودک فرزند اوست و آن زن دیگر را که خشنود شده بود حقّی در آن نیست و کودک را تسلیم زن دوم کرد. پس آن زن دیگر بازگشت در حالی که باطل خود را حق ادّعا می‌کرد. «1»-
(2) از آن جمله است که: خانه‌ای بر سر جماعتی ویران شد و از این خانه دو کودک جان سالم به در بردند که هر یک ادّعا می‌کرد مالک دیگری است. حضرت دستور داد سر آن دو را از روزنه‌ای بیرون آورند. سپس گفت: ای قنبر! شمشیر را برهنه کن، و به او اشاره کرد مادامی که دستور نداده است حرکتی نکند. سپس گفت: ای قنبر! گردن برده را بزن.

پس یکی از آن دو گریخت و دیگری باقی ماند، و بدین ترتیب گریزنده به حق بازگشت و اعتراف کرد که او برده است.
(3) از آن جمله است که: مردی را که میگساری کرده بود نزد ابو بکر بردند و ابو بکر تصمیم گرفت بر او حدّ جاری کند. آن مرد گفت: من شراب نوشیده‌ام، ولی از حرمت آن آگاهی نداشته‌ام، زیرا در میان قومی بزرگ شده‌ام که آشامیدن شراب را روا می‌شمارند.
پس مسأله بر ابو بکر دشوار شد و ندانست چگونه داوری کند، لذا حکم آن را از علی (ع) جویا شد. حضرت (ع) فرمود: دو مسلمان مورد اعتماد را گسیل دار تا در مجالس مهاجران و انصار بگردند و در میان آن‌ها ندا دهند که آیا در میان آن‌ها کسی هست که دو

_____

(1) این حدیث در «قضاء امیر المؤمنین»/ 13 به نقل از ارشاد روایت می‌شود.
ترجمه کشف الیقین ،ص:101
مسلمان معتمد آیه تحریم را بر آن‌ها خوانده باشند یا آن را به اطّلاع رسول اللَّه (ص) رسانده باشند؟ اگر دو مرد از میان آن‌ها گواهی دادند بر او حدّ جاری کن و اگر کسی بدان گواهی نداد به توبه‌اش وادار و راه بر او بگشای. ابو بکر چنین کرد و هیچ یک از مهاجران و انصار گواهی نداد که آیه تحریم [شراب] را بر او خوانده است یا این مطلب را به آگاهی رسول اللَّه (ص) رسانده است، پس ابو بکر او را به توبه واداشت و راه بر او گشود.
(1) از آن جمله است که: از ابو بکر در باره آیه وَ فاکِهَةً وَ أَبًّا پرسش کردند و از مفهوم کلمه «أبّ» از او پرسیدند. او گفت: کدام آسمان بر من سایه افکند و کدام زمین مرا بر خود حمل کند اگر چیزی را در کتاب خدا بگویم که از آن آگاهی ندارم. مفهوم فاکهه را می‌دانیم، امّا در مفهوم کلمه «أبّ» خدا آگاه‌تر است. این سخن به امیر المؤمنین (ع) رسید.
حضرت فرمود: سبحان اللَّه! آیا نمی‌داند که «أبّ» همان علف و چراگاه است و خداوند آن را بیان کرده تا نعمت‌هایی را که به بندگانش داده به ایشان بشناساند؛ نعمتهایی که خود را با آن احیا می‌کنند و وجودشان وابسته بدان است. «1»-
(2) از آن جمله است که: از ابو بکر پیرامون مفهوم «کلاله» پرسش شد. ابو بکر گفت: من در این باره رأی خودم را خواهم گفت، اگر به صواب رفتم که از خداست و اگر خطا کردم از شیطان. خبر به امیر المؤمنین (ع) رسید و فرمود: چه چیز او را در این جا از نظر شخصی بی‌نیاز کرده است. آیا نمی‌داند که «کلاله» همان برادران و خواهران هستند از یک پدر و مادر یا تنها از پدر و یا تنها «2»- از مادر «3»؟

_____

(1) این خبر در «قضاء امیر المؤمنین»/ 115 به نقل از ارشاد مفید/ 107 روایت شده است.
(2) این خبر را در «قضاء امیر المؤمنین»/ 115 به نقل از ارشاد مفید روایت کرده است.
(3) شیخ طوسی در تلخیص الشافی 3/ 187 می‌گوید:
«از خدشه‌هایی که بدو وارد شده است این است که گفته‌اند: او [ابو بکر] از احکام شریعت آگاهی زیادی نداشت تا جایی که نمی‌دانست شیوه زبان کدام است و در احکام، نظر شخصی می‌داد و دلیل گواه بطلان آن است، [تلخیص الشافی 1/ 114- 118].
«همه این‌ها گواه آن است که او شایستگی امامتی را ندارد که- چنان که گفتیم- آگاهی از همه احکام شرع از شرایط آن است»، [تلخیص الشافی 1/ 243]. آن چه از اشاره به اعتراف او نقل شد فراوان است، همچون این سخن که: از او در باره «کلاله» پرسیدند-: «در باره آن نظر شخصی خودم را می‌گویم ...» [تلخیص الشافی 2/ 9].
نیز بنگرید به: خلاصه عبقات الانوار 3/ 189- 190.
ترجمه کشف الیقین ،ص:102
(1) از آن جمله است که: مردی از دانشمندان یهود نزد ابو بکر آمد و به او گفت: تو جانشین پیامبر این امّتی؟ گفت: آری. گفت: ما در تورات خوانده‌ایم که جانشینان انبیا آگاه‌ترین فرد ملّتهای ایشان هستند. پس به آگاهی من برسان که خدا کجاست؟ در آسمان یا در زمین؟
ابو بکر گفت: او در آسمان و بر عرش است. یهودی گفت: کدام سرزمین از وجود او تهی است، زیرا بر اساس این سخن او باید در مکانی باشد و در مکانی نباشد. ابو بکر به او گفت: این سخن زندیقان است. از من دور شو که در غیر این صورت تو را خواهم کشت. آن دانشمند یهودی در حالی که اسلام را مسخره می‌کرد برفت. امیر المؤمنین (ع) با او برخورد کرد و فرمود: بر آنچه از او پرسیدی و نیز پاسخی که به تو داد آگاهی یافتم.
ما می‌گوییم: خداوند سبحان، کجایی را در هر جا که خواهد نهد، پس جایی برای او نیست و اجلّ از آن است که مکانی او را در بر گیرد، در حالی که او در هر مکانی حضور دارد آن هم بی‌هیچ تماس و مجاورتی. بر هر چه در زمین می‌گذرد آگاهی دارد و هیچ چیز در آن از تدبیر الهی بیرون نیست. اینک به تو می‌گویم آن چه را که در کتاب‌های شما آمده است و سخنان مرا تأیید می‌کند. اگر دانستی بدان ایمان می‌آوری؟ یهودی گفت: آری.
حضرت (ع) فرمود: در برخی از کتاب‌های شما آمده است که روزی موسی بن عمران (ع) نشسته بود که فرشته‌ای از مشرق بیامد و موسی (ع) بدو گفت: از کجا می‌آیی؟ گفت: از نزد خداوند عزّ و جلّ. سپس فرشته‌ای از مغرب نزد او بیامد. موسی از او پرسید: از کجا می‌آیی؟ او پاسخ داد: از

نزد خداوند عزّ و جلّ. سپس فرشته دیگری آمد [موسی گفت: از کجا می‌آیی؟] [گفت: از آسمان هفتم نزد تو می‌آیم، از نزد خداوند تبارک و تعالی و سپس فرشته دیگری نزد او آمد] و گفت: من از زمین زیرین هفتم از بارگاه خداوند نزد تو
ترجمه کشف الیقین ،ص:103
می‌آیم. پس موسی گفت: پاک است خدایی که هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ جایی نزدیکتر از جایی قرار ندارد.
یهودی گفت: گواهی می‌دهم که این همان حق است و تو در مقام پیامبرت حقّانیت بیش‌تری از آن کسی داری که بر آن چیرگی یافته است. «1»-
(1) از آن جمله است که: قدامة بن مظعون شراب نوشید و عمر تصمیم گرفت بر او حدّ جاری کند. قدامه به او گفت: حدّ بر من واجب نیست زیرا خداوند می‌فرماید: لَیْسَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِیما طَعِمُوا [إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ] «2»-.
پس عمر از جاری کردن حدّ بر او چشم پوشید. این خبر به امیر المؤمنین (ع) رسید، پس نزد عمر رفت و چشم پوشی از جاری کردن حدّ را بر او ناپسند دانست و عمر هم با آوردن این آیه عذر آورد.
امیر المؤمنین (ع) فرمود: قدامه از مصادیق این آیه نیست. کسانی که ایمان آورده‌اند و شایسته عمل کرده‌اند حرام را حلال نمی‌شمارند، پس او را باز گردان و از آن چه گفته به توبه‌اش وادار. اگر توبه کرد حدّ بر او جاری کن و اگر توبه نکرد او را بکش که از اسلام خارج شده است. عمر از غفلت بیرون آمد ولی نمی‌دانست حدّ او چه قدر است. پس به امیر المؤمنین (ع) گفت: به من بگو حدّ او چه قدر است؟ حضرت (ع) فرمود: آشامنده شراب هر گاه آن را بیاشامد مست می‌شود و هر گاه مست شد بیهوده سخن می‌گوید و هر گاه بیهوده سخن بگوید دروغ می‌بندد. عمر حدّ او را هشتاد تازیانه معلوم کرد. «3»-
(2) از آن جمله است که: عمر زنی را احضار کرد که با مردان نزد خود سخن می‌گفت پس چون پیک عمر بدو رسید بترسید و به هراس افتاد و بچّه‌اش را سقط کرد و جنینش در آغاز کار بر زمین افتاد. عمر، صحابه را گرد آورد و در باره حکم این مسأله از ایشان پرسش کرد. آن‌ها گفتند: به نظر ما تو قصد تأدیب داشته‌ای و بر تو چیزی نیست. پس به امیر المؤمنین (ع) گفت: نظر تو چیست ای ابا الحسن؟ حضرت (ع) فرمود: اگر این

---

(1) ارشاد مفید/ 108.
(2) مائده/ 93، بر آنان که ایمان آورده‌اند و عمل صالح کرده‌اند در آنچه می‌چشند گناهی نیست.
(3) ارشاد مفید/ 109.

جماعت از نزدیکان تو بوده‌اند که نیرنگ کرده‌اند و اگر در آن اندیشیده‌اند کوتاهی کرده‌اند و دیه بر عاقله توست، زیرا کشتن کودک خطایی بوده است که به تو مربوط می‌شود. عمر گفت: به خدا سوگند از میان آن‌ها تو برای من خیرخواهی کردی. به خدا نمی‌روم مگر آن که مقدار دیه را بر بنی عدی معلوم کنی. امیر المؤمنین هم چنین کرد. «1»-
(1) از آن جمله است که: پیرمردی در زمان خلافت عثمان زنی را به عقد خود درآورد.
پیرمرد گمان برد که با زن پیوندی برقرار نکرده است و لذا بارداری او را انکار کرد. مسأله بر عثمان مشتبه شد و از زن پرسید آیا پیرمرد او را ازاله بکارت کرده است و آیا او باکره بوده است؟ زن پاسخ داد خیر. عثمان دستور داد بر آن زن حدّ جاری کنند.
امیر المؤمنین (ع) این کار را ناشایست شمرد و گفت: شاید پیرمرد از آن زن بهره‌ای برده و منی خویش را بدون آن که ازاله بکارت کند در فرج زن ریخته است. پس از پیرمرد بپرسید. پیرمرد پاسخ داد: مرداب خویش را بی‌آنکه ازاله بکارت کنم و با او بیامیزم در فرجش می‌ریختم. امیر المؤمنین (ع) فرمود: زن از او حامله شده و فرزند هم فرزند اوست و من کیفر او را نابجا می‌دانم. «2»-
(2) از آن جمله است که: زنی کودکی را زایید که بر یک ران، دو سر داشت و دو بدن. مسأله بر آن‌ها مشتبه شد و به امیر المؤمنین (ع) پناه بردند. حضرت (ع) فرمود: او را به هنگام خواب زیر نظر گیرید و در این زمان یکی از دو بدن و دو سر را از خواب بیدار کنید. اگر هر دو سر و هر دو بدن با هم بیدار شدند، این هر دو یک نفر است و اگر یکی از آن دو بیدار شد و دیگری خواب باقی ماند، این دو، دو نفر هستند و حقّ آن‌ها از ارث، حقّ دو نفر است. «3»-
(3) از آن جمله است که: حضرت حکم زاویه منفرجه را با شمارش اضلاع روشن کرد، «4»- (4) و از آن جمله است احکام تبهکاران. شافعی می‌گوید: ما احکام مشرکان را از پیامبر (ص)

_____
(1) همان/ 110.
(2) همان/ 113.
(3) همان/ 114.
(4) همان/ 115.

آموختیم و احکام تبهکاران را از علی بن ابی طالب (ع). مسائل شگفت این زمینه از شماره بیرون است. «1»-

(1) دوازدهم: این که حضرت (ع) با علمای زمان خویش به رقابت پرداخته به آن‌ها دستور داده است هر چه می‌خواهند از حضرتش پرسش کنند، و بارها فرموده است: بپرسید از من پیش از آن که از دستم دهید. «2»-
(2) حضرت (ع) در حالی که آه می‌کشید به کمیل بن زیاد فرمود: در این جا علمی فراوان نهفته است- و با دست به سینه‌اش اشاره کرد-، اگر برای این علم حاملانی بیابم. آری، زمین از قائم خدا که حجّت بر بندگان است خالی نمی‌ماند و این قائم یا ظاهر و آشکار است یا هراسان و پوشیده، تا بدینسان حجّت‌ها و دلایل الهی بطلان نپذیرد. «3»-
(3) حضرت (ع) در یکی از خطبه‌های خود می‌فرماید: ای مردم! بر شما باد پیروی و شناخت کسی که به ناشناختن او معذور نخواهید بود. پس علم همان است که آدم و همه پیامبران برتر تا محمّد خاتم الأنبیاء، فرود آورده‌اند. پس کجا سرگردان و حیرانید و به کجا می‌روید؟

(4) از دیگر فضایل نفسانی علی (ع) خبر دادن ایشان از امور غیبی بود و این برای هیچ یک از امّت محمّد (ص) میسّر نشده است.
(5) از آن جمله است که روزی علی (ع) خطبه می‌خواند و در خطبه خود فرمود: بپرسید از من پیش از آن که از دستم دهید، به خدا سوگند از امروز تا روز رستخیز از من نخواهید پرسید در باره صد کس که گمراه می‌کنند و صد کس که هدایت می‌کنند مگر آن که من به آگاهی شما می‌رسانم کیست خواننده و راننده آن.
پس مردی برخاست و گفت:
به من بگو در سر و ریش من چند رشته موی است؟
حضرت (ع) فرمود: به خدا سوگند حبیب من رسول اکرم (ص) پیرامون پرسش تو با

_____

(1) کتاب الامّ 4/ 233، باب الخلاف فی قتال اهل البغی.
(2) نهج البلاغة/ 280، خطبه 189.
(3) همان/ 497، و از سخنان حضرت به کمیل بن زیاد نخعی با شماره 147.
ترجمه کشف الیقین ،ص:106
من سخن گفته است. بر سر هر رشته‌ای از موی سر تو فرشته‌ای است که بر تو لعن می‌فرستد و بر سر هر رشته‌ای از موی ریش تو شیطانی است که تو را برمی‌انگیزد و تحریک می‌کند، و این که در خانه خود بزی داری که فرزند رسول خدا (ص) را خواهد کشت، و اگر- چه آن چه پرسیدی برهانی دشوار دارد ولی باز هم به تو خبر می‌دادم و دلیل آن هم، چیزی بود که در باره خود تو و بزت پیشگویی کردم. فرزند او در آن هنگام کودک خردی بود، و چون بر حسین آن گذشت که گذشت فرزند او کشتن حسین را بر عهده گرفت. «1»-
(1) و از آن جمله است سخن طلحه و زبیر هنگامی که از حضرت (ع) اجازه خواستند تا به عمره روند و حضرت (ع) فرمود: [به خدا سوگند آن دو آهنگ عمره ندارند] و می‌خواهند راه بصره را در پیش گیرند و خداوند تبارک مکر آن دو را باز خواهد گرداند و مرا به وسیله این دو به پیروزی خواهد رساند، «2»- و مسأله همان گونه شد که حضرت (ع) فرموده بود.
(2) و از آن جمله است سخن حضرت (ع) در حالی که برای گرفتن بیعت جلوس کرده بود: از سوی کوفه هزار مرد به سوی شما بیایند که نه یکی کم باشند و نه یکی فزون که تا دم مرگ با من بیعت خواهند داشت.

ابن عبّاس می‌گوید: هراس مرا فرا گرفت که مبادا شمار جماعت، کم یا بیش‌تر از این عدد باشد و همچنان در خود فرو رفته بودم و آن‌ها را می‌شمردم، پس شماره به نهصد و نود و نه نفر رسید و دیگر آمدن جماعت قطع شد و من در اندیشه بودم که ناگاه شخصی را دیدم که به سوی ما می‌آید. آری، او اویس قرنی بود که با آمدنش عدد، کامل شد. «3»-
(3) و از آن جمله است پیشگویی کشته شدن ذو الثدیه از خوارج. پس هنگامی که خوارج کشته شدند حضرت (ع) جنازه او را در میان کشتگان جستجو می‌کرد و می‌فرمود: به خدا سوگند نه دروغ گفته‌ام و نه به من دروغ گفته‌اند تا آن که جنازه او را در میان کشتگان بیافت

_____

(1) ارشاد مفید/ 174 + شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 10/ 14.
(2) همان/ 131 + تذکرة الخواص ابن جوزی/ 62.
(3) همان/ 166.
ترجمه کشف الیقین ،ص:107
و پیراهنش را بدرید و در کتفش غدّه‌ای یافت همچون سینه زنان که بر روی آن موی روییده بود، اگر این غدّه را می‌کشیدند کتف هم با او کشیده می‌شد و اگر آن را رها می‌کردند غدّه هم با آن رها می‌شد.
(1) و از آن جمله است آن چه جندب بن عبید اللّه ازدیّ روایت کرده می‌گوید: سواری نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: جماعت از نهر گذشته‌اند. حضرت (ع) فرمود: هرگز آن‌ها از نهر عبور نکرده‌اند. آن مرد گفت: چنین است، به خدا سوگند آن‌ها از نهر گذشته‌اند. حضرت فرمود: خیر، آن‌ها از نهر نگذشته‌اند. مرد دیگری آمد و خبر از عبور آن‌ها از نهر داد و گفت: پیش از آن که بیایم در این سوی نهر پرچم‌ها و تجهیزات آن‌ها را دیدم. حضرت (ع) فرمود: به خدا سوگند آن‌ها چنین نکرده‌اند و آن جا کشتارگاه ایشان خواهد بود. جندب می‌گوید: با خود گفتم اگر امر چنان باشد که این جماعت می‌گویند نخستین کسی خواهم بود که با علی به ستیز برمی‌خیزد و اگر چنان باشد که علی گوید در جنگ در کنار او باقی خواهم ماند. سپس به همراه حضرت (ع) به سوی ستون‌های نظامی رفتیم و دیدیم وضع چنان است که حضرت (ع) فرموده بود. «1»-
(2) و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) نسبت به کشته شدن خویش. حضرت فرمود: به خدا سوگند این از این خونرنگ خواهد شد و با دست اشاره به سر و ریشش کرد. «2»-
(3) و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) نسبت به بر صلیب کشاندن جویریة بن مسهّر پس از قطع دو دست و دو پایش. پس زیاد در روزگار معاویه دو دست و دو پای او را قطع کرد و او را بر صلیب کشید. «3»-

(4) و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) نسبت به مصلوب شدن میثم تمّار و مجروح کردن او با سر نیزه در حالی که دهمین نفر خواهد بود و بر سر در عمرو بن حریث

_____

(1) این حدیث را در احقاق الحق 8/ 88 و 92 به نقل از کامل ابن اثیر 3/ 174 و الفخری طقطقی/ 79 روایت کرده است. نیز همین حدیث در مروج الذهب 2/ 405- 406 یافت می‌شود.
(2) ارشاد مفید/ 168 + مقاتل الطالبیین/ 31 + اسد الغابة 4/ 35.
(3) همان/ 170 + شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2/ 291.
ترجمه کشف الیقین ،ص:108
قرار دارد. پس حضرت (ع) درخت نخلی را که میثم بر تنه آن به صلیب کشیده شد به میثم نشان داد و میثم نزد آن نخل می‌آمد و در کنار آن نماز می‌گزارد و به عمرو بن حریث می‌گفت: من همسایه تو هستم پس نیکو همسایه داری کن. «1»- و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) به این که دو دست و دو پای رشید هجری قطع می‌گردد و بر صلیب کشیده می‌شود که چنین هم شد. «2»- مدّتی بعد عبید اللّه بن زیاد او را در همین موضع بر صلیب کشید و با سر نیزه مجروحش ساخت.
(1) و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) به این که حجّاج کمیل بن زیاد را خواهد کشت و همان شد که حضرت (ع) فرموده بود. «3»-
و از آن جمله است پیشگویی این که حجّاج قنبر را خواهد کشت. روزی حجّاج گفت:
دوست دارم به مردی از اصحاب ابو تراب دست یابم و با ریختن خون او به خدا تقرّب جویم. به او گفته شد: ما کسی را جز قنبر غلام علی نمی‌شناسیم که با او همراهی بیش‌تری داشته باشد. حجّاج قنبر را حاضر کرد و گفت: از دینش تبرّی بجوی. قنبر گفت:
اگر من از دین او تبرّی جستم تو مرا به دین دیگری بهتر از دین او راهبر می‌شوی؟ حجّاج گفت: من کشنده تو هستم. کدام گونه کشته شدن نزد تو محبوب‌تر است؟ قنبر گفت: آن را به اختیار تو گذاردم. حجّاج گفت: چرا؟ قنبر گفت: زیرا تو مرا نمی‌کشی مگر به شیوه‌ای که خود تو بدان شیوه کشته خواهی شد و امیر المؤمنین (ع) به من پیش‌تر خبر داده است که مرگ من به شیوه ذبح خواهد بود ستمگرانه و به دور از هر حقّی. حجّاج دستور داد او را ذبح کنند. «4»-
(2) از آن جمله است که مردی نزد امیر المؤمنین (ع) آمد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! من از وادی القری گذر می‌کردم که دیدم خالد بن عرفطه در آن جا مرده است. برای او طلب آمرزش کن. امیر المؤمنین (ع) فرمود: او نمرده و نخواهد مرد تا آن که لشکر گمراهی

(1) همان/ 170+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2/ 292.
(2) همان/ 171+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 2/ 294.
(3) همان/ 172+ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 17/ 149.
(4) همان/ 173+ احقاق الحق+ 8/ 162، به اختصار از مناقب مرتضوی/ 251.

ترجمه کشف الیقین ،ص:109

را فرماندهی کند در حالی که حبیب بن حمار پرچمدار اوست. «1»- مردی از پای منبر برخاست و گفت: ای امیر المؤمنین! من شیعه و دوستدار تو هستم. حضرت (ع) فرمود: تو کیستی؟ گفت: من حبیب بن حمارم. حضرت (ع) فرمود: مباد که بر او حمله کنی، ولی بر او حمله خواهی کرد و از این در وارد خواهی شد و با دست به «باب الفیل» اشاره کرد.

چون امیر المؤمنین (ع) و به دنبال او امام حسن (ع) دار فانی را وداع گفتند و کار حسین (ع) آن شد که شد ابن زیاد، عمر بن سعد- نفرینشان باد- را به سوی حسین (ع) فرستاد و خالد بن عرفطه را فرمانده و حبیب بن حمار را پرچمدار قرار داد، پس به سوی او شتافت تا آن که از «باب الفیل» وارد مسجد شد. «2»-

(1) و از آن جمله است سخن امیر المؤمنین (ع) به براء بن عازب که: فرزندم حسین کشته می‌شود در حالی که تو زنده‌ای و یاری‌اش نمی‌رسانی. چون حسین (ع) کشته شد براء گفت: به خدا سوگند علی بن ابی طالب (ع) از مرگ حسین (ع) با من سخن گفت و فرمود که من به او یاری نمی‌رسانم، و به دنبال آن حسرت و پشیمانی وجود او را فرا گرفت. «3»-

(2) و از آن جمله است روایت جویریة بن مسهّر عبدیّ که می‌گوید، هنگامی که با امیر المؤمنین (ع) آهنگ صفّین کردیم به حومه کربلا رسیدیم، پس حضرت (ع) در ناحیه‌ای از لشکر بایستاد و سپس به چپ و راست نظر کرد و گریست و فرمود: به خدا، این اقامتگاه سواران ایشان و کشتارگاه آن‌هاست. به ایشان عرض شد: یا امیر المؤمنین! این چه محلّی است؟ حضرت (ع) فرمود: این کربلاست که جماعتی در آن به قتل می‌رسند که بی‌حساب به بهشت درآیند، و سپس به راه خود ادامه داد و مردم تأویل این سخن را نمی‌دانستند تا کار حسین بدان جا رسید که رسید. «4»-

(3) و از آن جمله است پیشگویی حضرت (ع) نسبت به آبادانی بغداد و سلطنت بنی عبّاس و بیان اوضاع ایشان و گرفته شدن سلطنت ایشان به دست مغول‌ها. پدرم

(1) نهج الحق/ 243.

(2) ارشاد مفید/ 173 + شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/ 287.
(3) همان/ 174 + شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 10/ 15.
(4) همان/ 175 + بحار الانوار 41/ 286.
ترجمه کشف الیقین ،ص:110
- رحمه اللّه تعالی- آن را روایت کرده است. همین امر موجب شد مردم حلّه و کوفه و مشهدین شریفین از کشتار در امان بمانند، زیرا هنگامی که سلطان هلاکو به بغداد رسید و پیش از آن که این شهر را فتح کند بیش‌تر مردم حلّه جز اندکی به بطائح گریختند. از جمله این مردم اندک یکی نیز پدر من- رحمه اللّه- و دیگر سید مجد الدّین بن طاوس و فقیه بن ابی العزّ بودند. آن‌ها همداستان شدند تا نامه‌ای به سلطان بنویسند به این که فرمانبر دارند و در کنف امنیّت، داخل. آن‌ها این پیام را به شخصی اعجمی سپردند و سلطان به وسیله دو شخص به آن‌ها دو پیغام فرستاد. یکی از آن‌ها «تکلم» و دیگری «علاء الدّین» خوانده می‌شد. سلطان به آن دو گفت: اگر دلهاشان چنان است که در نامه‌شان آمده است نزد ما آیند. آن دو امیر آمدند و جماعت می‌ترسیدند زیرا شناختی از آن‌ها نداشتند و نمی‌دانستند کارشان به کجا می‌انجامد. پدرم- رحمه اللّه- گفت: اگر من به تنهایی بیایم کافی است؟ آن دو گفتند: آری. پس با آن دو سوار بر اسب شد و در پیشگاه سلطان حاضر گشت و این پیش از فتح بغداد و کشته شدن خلیفه بغداد بود. سلطان گفت: چگونه به مکاتبه با من و حضور نزد من آن هم پیش از آن که بدانید سرانجام کار من چه می‌شود و کار خلیفه‌تان به کجا می‌انجامد اقدام کردید و چگونه در این امر احساس امنیت می‌کنید که شاید من با او مصالحه کردم و از او درگذشتم و راه خویش در پیش گرفتم.
پدرم گفت: ما به این کار اقدام کردیم، زیرا روایتی را از اماممان علی بن ابی طالب (ع) نقل می‌کنیم که در یکی از خطبه‌های خود فرموده است: زوراء، و تو چه دانی زوراء چیست؟ سرزمینی است دارای درخت گز، که ساختمان در آن استوار گردد و ساکنانش رو به فزونی نهند، در این شهر پیشکارها خواهند بود و خزانه‌دارها. فرزندان عبّاس این سرزمین را موطن خویش گیرند و برای گنجینه‌هاشان مسکن گزینند. این سرزمین برای آن‌ها محل لهو و لعب خواهد بود. در این سرزمین، ستم ستمکار و ترس ترساننده همی خواهد بود به همراه جلوداران تبهکاران و خوانندگان فاسق و وزرای خیانت پیشه که مردم ایران و روم خدمتشان کنند. هر گاه کار نیکی را دیدند بدان امر نکنند و هر گاه کار زشتی را زشت شمردند از آن باز ندارند. مردان به مردان بسنده می‌کنند و زنان به زنان.
در این هنگام است غم ریشه‌دار و گریه دامنه‌دار و فریاد و ناله مردم زوراء از سلطه ترک‌ها و حال آن که این‌ها ترک نیستند، مردمی هستند با

چشمانی ریز و با چهره‌هایی همچون
ترجمه کشف الیقین ،ص:111
سپرهای کوبیده شده. لباسشان از آهن است. بی‌مو هستند و کوسج. آن‌ها را سلطانی می‌آورد که از قلمرو سلطنت خویش روان شده است. صدایی بلند دارد و هیبتی نیرومند، همّتی بالا دارد. به شهری نمی‌گذرد مگر آن که آن را می‌گشاید و درفشی برای او برافراشته نمی‌شود مگر آن که او آن را سرنگون می‌سازد. وای و وای بر حال کسی که با او به مخالفت برخیزد. پیوسته چنین است تا به پیروزی رسد. پس چون امام ما چنین توصیفاتی کرده است و ما این ویژگی‌ها را در شما یافتیم امیدمان به تو رفت و آهنگ تو کردیم.
بر این اساس قلبشان آرام گرفت و هلاکو برای مردم حلّه و اطراف آن فرمانی نوشت به نام پدر من- رحمه اللَّه- که در آن خیال مردم حلّه و اطراف آن را راحت کرده بود، و اخبار رسیده در این باره بسیار است. «1»

مبحث چهارم: در شجاعت:

(1) امّت اختلافی در این ندارند که علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) شجاع‌ترین مردم و بلاکش‌ترین آن‌ها در جنگ‌ها بوده است و فرشتگان آسمان از یورشهای آن حضرت (ع) در شگفت بوده‌اند تا جایی که (2) پیامبر اکرم (ص) را واداشت

---

(1) ابن شهرآشوب در مناقب 2/ 279 می‌گوید:
«تمام این‌ها پیشگویی امور غیبی است که پیامبر بر اساس آگاهی الهی آن را به سرّ نزد علی نهاده است، چنان که خداوند می‌فرماید: عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً* إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً* لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ أَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً*، و پیامبر در این مورد بر وصیّ خود خسّت نورزیده است، چنان که خداوند می‌فرماید: وَ ما هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ و علی نیز بر فرزندان امام خود (ع) خسّتی نورزید. نیز جایز نیست کسی چنین اخباری را پیشگویی کند مگر کسی که پیامبر پس از خود او را به مقام خود منصوب کرده باشد».
این سخن در بحار 41/ 327 از او نقل شده است.
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 533- 534 پاسخی به ابن روزبهان داده است: «ای کاش می‌دانستم کدام پاسخ را می‌توان در فضیلت امیر المؤمنین (ع) بر دیگران بر پایه پیشگویی‌ها داد که خود، داور امتیاز و برتری او بر دیگران و امامت اوست بر سایر افراد».
نیز بنگرید به: کشف المراد/ 416 و الغدیر 5/ 52- 65.
ترجمه کشف الیقین ،ص:112
در حق او بگوید: این که حضرت (ع) عمرو بن عبد ودّ عامری را بکشت برتر از عبادت جن و انس است. (1) جبرئیل در روز احد فرود آمد در حالی که می‌گفت و همه مسلمانان آن را می‌شنیدند که: شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نیست مگر علی.
(2) احمد بن حنبل در مسندش نقل می‌کند که: حسن (ع) خطبه خواند و فرمود: دیروز مردی از شما جدا شد که نه پیشینیان در علم به او پیشی گرفتند و نه پسینیان بدو رسند.
پیامبر اکرم (ص) او را با پرچم می‌فرستاد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ حضرت (ع) قرار داشت و باز نمی‌گشت مگر با فتحی.
(3) خوارزمی در روایتی می‌گوید: «1»- عبید اللَّه بن عائشه به نقل از

پدرش روایت کرده است که گفته است: هنگامی که مشرکان در جنگ علی را می‌دیدند به یک دیگر وصیّت می‌کردند.
جایگاه حضرت (ع) در جنگ‌ها شهره است و در پرتو شمشیر او بود که دین راست گشت و اعتدال پذیرفت و کفر از میان رفت و ملغی شد و در باب جهاد، گزیده‌ای از جنگ‌های پیامبر اکرم (ص) بیان خواهد شد. «2»

_____

(1) بلکه ابن مغازلی در مناقب خود/ 72، 106.
(2) ابن شهر آشوب در مناقب 2/ 253 در ذیل خبر جنگ حضرت (ع) با شیطان و سپاهیان او می‌گوید:
«این از شگفتی‌های آن حضرت (ع) است، زیرا مردمان از شیطان و سپاهیان او می‌هراسند و از او پناه می‌گیرند و هم ایشان از علی بن ابی طالب می‌هراسند و او را دوست می‌دارند و به سبب علوّ شأن و جایگاه والای او بدو توسّل می‌جویند».
اربلی در کشف الغمة 1/ 270 می‌گوید:
«اگر مسأله چنان باشد که ما توصیف کردیم سخن ما ثابت می‌شود که حضرت (ع) تنها آیه درخشان و معجزه آشکار و خرق عادت بوده است که البتّه این در پرتو رهنمودهای الهی صورت پذیرفته و در پرتو ادای واجبات خدایی از آن پرده برگرفته شده است و به همین سبب خداوند او را برای همه مردمان هویدا ساخته است».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 535- 536 می‌گوید:
«پیش‌تر گفته شد که شجاعت در امام شرط است. پس اگر شجاع‌تر بودن امیر المؤمنین (ع) ثابت شد به امامت شایسته‌تر خواهد بود».
نیز بنگرید به کشف المراد/ 396- 397 و کشف الغمّه 1/ 226، 268- 269، 245 و الغدیر 7/ 208- 212.
ترجمه کشف الیقین ،ص:113

مبحث پنجم: در پارسایی و زهد:

(1) همه مردم همداستانند که علی (ع) پس از پیامبر اکرم (ص) زاهدترین مردم [در دنیا] و رویگردان‌ترین آن‌هاست از دنیا که آن را سه طلاقه کرد.
(2) خوارزمی «1»- در مناقب خود به نقل از عمّار بن یاسر روایت کرده که گفته است: از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمود: ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته است که هیچ یک از بندگان به زیوری محبوب‌تر از آن نزد خدا آراسته نیست؛ خداوند تو را در دنیا زاهد گردانیده و آن را در چشم تو ناپسند قرار داده است و تهیدستان را برای تو دوست داشتنی کرده و تو آنان را بسان پیروان خود برگزیدی و آن‌ها به وجود تو همچون یک امام خشنودند. ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و تصدیقت کند و وای بر کسی که بر تو کینه توزد و تکذیبت کند. امّا آنان که تو را دوست می‌دارند و تصدیقت می‌کنند. برادران دینی تو هستند و انبازان تو در بهشت و امّا آنان که بر تو کینه‌توزند و تکذیبت کنند پس خدا را سزد که آن‌ها را در روز رستخیز در جایگاه کذّابان مقیم سازد.
(3) عبد اللّه بن ابی الهذیل می‌گوید: علی را دیدم که پیراهنی بر تن داشت که اگر آن را می‌کشید به ناخنها می‌رسید و هر گاه رهایش می‌کرد به نیمه بازو.
(4) عمر بن عبد العزیز می‌گوید: «2»- ما در میان این امّت پس از پیامبر اکرم (ص) کسی را زاهدتر از علی بن ابی طالب نشناخته‌ایم.
(5) قبیصة بن جابر می‌گوید: «3»- من در دنیا زاهدتر از علی بن ابی طالب ندیده‌ام.

_____

(1) مناقب خوارزمی/ 66.
(2) همان/ 67.
(3) همان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:114
(1) سوید بن غفلة می‌گوید: «1»- بر علی بن ابی طالب (ع) وارد شدم و او را نشسته یافتم در حالی که در برابرش یک دوری شیر قرار داشت که از شدّت ترشیدگی بویش به مشام من هم می‌رسید و در دست، گرده نانی داشت که پوسته‌های جو بر آن آشکار بود. علی آن نان را می‌شکست و هر گاه از شکستن آن ناتوان می‌شد نان را با زانو می‌شکست و در شیر می‌ریخت. پس فرمود: نزدیک شو و از خوراک ما بخور. عرض کردم: من روزه دارم.
حضرت (ع) فرمود: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: «هر که روزه، او

را از خوردن خوراکی باز دارد که مایل به خوردن آن است بر خداوند حق است که خوراک بهشت بدو خوراند و از نوشیدنی فردوس سیرابش سازد».
من به کنیز او که [در نزدیکی حضرت] ایستاده بود گفتم: وای بر تو ای فضه آیا در باره این پیرمرد از خدا نمی‌هراسی، آیا خوراک او را غربال نکرده‌ای؟ من در خوراک او سبوس می‌بینم. فضّه گفت: به ما دستور داده است خوراک او را غربال نکنیم. حضرت به من فرمود: به کنیز چه گفتی؟ و من گفتگویم را با فضّه به عرضش رساندم.
حضرت (ع) فرمود: پدر و مادرم فدای کسی باد که طعام او غربال نشد و سه روز از نان گندم سیر نگشت تا آن که خداوند، جان او بستاند «2»- (پیامبر اکرم (ص)).
(2) روزی حضرت (ع) از بازار می‌گذشت. پیراهنی خرید به سه درهم. این پیراهن تا میان زانو و مچ حضرت (ع) را می‌پوشاند. حضرت (ع) هنگام پوشیدن آن فرمود: خدای را سپاس که پر پرندگان را به من روزی کرد تا با آن خود را در میان مردم زیبا کنم. «3»-
(3) علی (ع) می‌فرماید: ای زر! دیگری را بفریب، ای سیم! دیگری را بفریب. «4»-
(4) حضرت (ع) روزی به بازار رفت در حالی که شمشیر خویش را به همراه داشت تا آن را به فروش رساند. پس فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می‌خرد؟ سوگند به خدایی که هسته را شکافت با این شمشیر چه بسیار اندوه از چهره پیامبر خدا (ص) زدودم، و اگر

---

(1) همان/ 71.
(2) کشف الغمّه 1/ 163. در ذیل این خبر سخن آملی است.
(3) همان/ 70.
(4) مناقب احمد بن حنبل، ج 7.
ترجمه کشف الیقین ،ص:115
جامه‌ای داشتم آن را نمی‌فروختم. «1»-
(1) علی (ع) روزی بیرون آمد در حالی که جامه‌اش وصله داشت، پس نکوهشش کردند.
حضرت (ع) فرمود: با پوشیدن این جامه، قلب خضوع می‌یابد و مؤمن، هر گاه آن را بر تن من بیند از من پیروی می‌کند. «2»-
(2) روزی حضرت (ع) دو جامه خشن خرید و قنبر را مخیّر کرد تا یکی از آن دو را برگزیند و قنبر یکی را برگرفت و حضرت (ع) دیگری را پوشید و چنین یافت که آستین آن از انگشتانش بلندتر است و لذا آن را کوتاه کرد. «3»-

(3) حضرت (ع) روزی به مردی از ثقیف که وی را به امارت عکبر برگزیده بود فرمود:
فردا پس از نماز ظهر به دیدن من بیا.
آن مرد می‌گوید: نزد حضرت رفتم و هیچ دربانی را ندیدم که مانع از ورود من شود.
علی (ع) را دیدم در حالی که نشسته بود و نزدش پیاله‌ای بود و کوزه آبی. حضرت (ع) دستور داد ظرف سر به مهری را آوردند. با خود گفتم. مرا امین شمرده تا جواهراتش را به من نشان دهد. مهر از ظرف برگرفت و آن را گشود. ناگاه دیدم که در آن قدری آرد نرم است، پس مشتی از آن بیرون آورد و در پیاله ریخت و اندکی آب بر آن افزود. خود از آن آشامید و مرا نیز آشاماند. دیگر صبر نکردم و گفتم: یا امیر المؤمنین! آیا در عراق که خود می‌بینی طعام فراوان است چنین می‌کنی؟! حضرت (ع) فرمود: به خدا سوگند از روی بخل بر آن مهر ننهادم، ولی آن قدر خرید می‌کنم که مرا بسنده باشد و چنین می‌کنم زیرا که می‌ترسم کسی در آن را بگشاید و در آن طعامی نهد جز آن که نهاده‌ام و من ناخوش می‌دارم خوراکی در شکم خود ریزم که ناپاک باشد و به همین سبب چنان که می‌بینی پرهیز می‌کنم و بر حذر باش از این که مبادا خوراکی خوری که از حلال بودن آن آگاهی نداری. «4»- اخبار در این زمینه بیش از آن است

---

(1) همان، ج 20.
(2) همان، ج 16.
(3) اسد الغابة 4/ 24.
(4) کتاب الورع، از احمد بن حنبل/ 43 + حلیة الأولیاء 1/ 82.
ترجمه کشف الیقین ،ص:117
که به شماره درآید. «1»

مبحث ششم: در بخشش و کرم:

(1) اختلافی در این نیست که امیر المؤمنین (ع) پس از پیامبر اکرم، بخشنده‌ترین، با کرم ترین و شریف‌ترین مردم است که جان خود را با آرمیدن در بستر پیامبر (ص) ایثار کرد. (2) ابن اثیر می‌گوید: «2»- این آیه کریمه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ «3» «4» در حق علی (ع) نازل شده است. زیرا هنگامی که پیامبر (ص)

---

(1) مصنّف- رحمة اللَّه علیه- پاره‌ای از این اخبار را در کتاب دیگر خود «نهج الحق و کشف الصّدق» آورده است.
شیخ مظفّر در «دلائل الصّدق» 2/ 536- 538 توضیحی دارد برای سخن مصنّف و پاسخی برای سخن روزبهان:
«هدف، بیان زهد امیر المؤمنین (ع) نیست، زیرا زهد ایشان آشکارتر از آن است که بیان شود، بلکه غرض این است که حضرت ایشان پرهیزگارترین مردم است که کاشف از برتری ذاتی ایشان نسبت به دیگران و نزدیکی بسیار حضرتش به خداوند تبارک و تعالی می‌باشد. اگر جماعت به این نکته اعتراف کردند که چه بهتر و الّا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ. ستایش همروزگاران حضرت (ع) حقیقت ندارد، زیرا آن‌ها بزرگترین فضیلت و جامع‌ترین امتیاز را که همان خلافت است بنا به نصّ پیامبر (ص) انکار کردند و از پذیرفتن عصمت حضرت (ع) و برتری ایشان نسبت به دیگران که از آشکارترین ضروریات است روی برتافتند».
نیز بنگرید به: المعیار و الموازنة/ 238- 239 و 241 و کشف المراد/ 412 و کشف الغمّه 1/ 176- 177.
(2) اسد الغابة، از ابن اثیر با تفاوت در کلمات + تذکرة الخواص/ 41.
(3) بقره/ 207.
(4) ابن شهرآشوب در مناقب 2/ 58 می‌گوید: چه بسیار است تفاوت میان: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ/ و لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا [توبه/ 40؛]. پیامبر با او قلبش را تقویت می‌کرد در حالی که با علی نبود و هیچ دردی هم به او نرسیده بود در حالی که علی را با سنگ می‌زدند ولی او (ابو بکر) در غار پنهان بود و علی در برابر دیدگان کفّار، ظاهر. پیامبر علی را برای بازگرداندن نهاده‌ها جانشین خویش قرار داد زیرا که امین بود. پس چون حضرت (ع)، نهاده‌ها را به صاحبانش رد کرد پیامبر بر بام کعبه رفت و با صدایی بلند ندا درداد: ای مردمان! آیا صاحب امانتی هست؟ آیا صاحب وصیّتی هست؟ آیا کسی هست که پیش از پیامبر (ص) ساز و برگی داشته است؟ این که هیچ کس ادّعای حقّی را از پیامبر (ص)

نکرد خود دلالت بر خلافت، امانتداری و شجاعت علی (ع) دارد».
این خبر در بحار الانوار 38/ 289 از او نقل شده است.
ابن بطریق در خصائص/ 98 در ذیل این آیه و این سخن پروردگار: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ می‌گوید:
«بدان که این فصل دو اصل را گرد آورده که موجب ولاء امّت پس از پیامبر (ص) به این دو اصل یعنی وصیّت و خلافت شده است. به شخص وصیّ، بر اساس عقل و شرع به مقام وصیّت‌کننده شایسته‌تر است و خلیفه و جانشین عقلا و شرعا به مقام برگزیننده جانشین حقّانیت بیش‌تری دارد».
ابن شهرآشوب در مناقب چنان که در بحار 39/ 85 از او نقل شده می‌گوید:
«پیامبر (ص) علی (ع) را در شبی که در بستر پیمبر خفت و نیز به روز تبوک، برای حفظ اولیا و ترساندن دشمنان به جانشینی خود برگزید و جمله «تو به من همچون هارونی به موسی» دلالت بر امامت حضرت (ع) دارد. پیامبر در روز او را به مقام خود برگماشت و در شب در خوابگاه خود بخواباند و در برادری و مسأله مباهله و غدیر و جز آن با جملاتی همچون «هر که من مولا و سرور اویم، علی مولا و سرور اوست» مقدّمش بداشت. شیخ مفید در «الفصول المختاره» چنان که در بحار 36/ 48- 49 از او نقل شده است در بیان تشابه میان سختی امیر المؤمنین و سختی اسماعیل- علیهما السّلام- می‌گوید:
«از آن جا که سختی امیر المؤمنین (ع) در پرتو آن چه کشف کرده‌ایم بیش‌تر از سختی‌هایی بوده که اسماعیل تحمّل کرده است لذا ثابت می‌شود که فضیلت امیر المؤمنین (ع) بر همه فضایل صحابه و اهل بیت (ع) فزونی دارد و دیگر باطل است سخن سنّی‌ها یا معتزلیانی که می‌خواهند میان علی (ع) و ابو بکر سنجه برقرار کنند، زیرا حضرت (ع) به فضیلتی دست یافته است که بر فضل همه انبیاء (ع) زیادت دارد».
مجلسی- رحمه اللّه- در بحار 36/ 45 می‌گوید:
«سپس او در پرتو این نکته به امامت علی (ع) استدلال می‌جوید، زیرا این خوی پسندیده فضیلتی است بس سترگ که هیچ فضیلتی همسنگ آن نیست، زیرا ایثار جان در راه رضای خدا بالاترین درجات کمال است و خداوند ذبیح خود را که با دست خلیلش (ع) به دامن مرگ سپرده شد ستوده است و این علی است که خود را در اختیار صد شمشیر از شمشیر دشمنان می‌نهد و مرگ را در آغوش می‌گیرد و چنین فضیلتی برای دیگر صحابه، حاصل نیست، پس او برای امامت شایسته‌تر است، زیرا مقدّم داشتن مفضول عقلا قبیح است. نیز دلالت بر آن دارد این سخن جبرئیل: «کیست همانند تو؟» این سخن گواه آن است که یافت همچو اویی در

جهان یا دست کم در میان اصحاب پیامبر (ص)، نشدنی است. پس اینک که فضیلت حضرت (ع) بر ایشان ثابت شد امامت او نیز بنا بر آن چه بیان شده است ثابت می‌شود».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 127 (پس از بحث پیرامون نزول آیه) می‌گوید:
«دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین (ع) از آن روست که نزول آن کاشف افضلیت و برتری حضرت (ع) است در معرفت و اخلاص، زیرا بسیاری از مسلمانان دیگر جان خود را در جهاد و حفظ پیامبر (ص) و نشر دعوت الهی ایثار کردند ولی به آن چه امیر المؤمنین (ع) دست یافت دست نیافتند؛ امیر المؤمنینی که خداوند شهادت می‌دهد جان خود را در راه رضای الهی بفروخت تا جایی که سروران فرشتگان خدا بدان می‌بالند و حضرتش (ع) را برادر سرور انبیا (ص) می‌خوانند و جبرئیل جمله: «کیست همچون تو؟» را بر زبان می‌آورد که همه این‌ها گواه آن است که همسنگی برای او یافت نشود و شخص افضل، همان امام است».
نیز بنگرید به: اعلام الوری/ 191 و الطرائف/ 33 و العمدة/ 240- 242 و دلائل الصدق 2/ 538- 539.
ترجمه کشف الیقین ،ص:118
هجرت کرد و علی را در مکّه و در خانه خود بنهاد و به او دستور داد تا در بستر او بخوابد تا به هنگام صبح، سپرده‌های مردم را بدیشان باز گرداند خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل و میکائیل فرمود: من میان شما دو، برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما را بیش از دیگری مقرّر کردم. پس کدام یک از شما برادرش را ترجیح می‌دهد؟ هر یک از آن دو زندگی را برگزیدند. پس خداوند به آن دو وحی کرد: آیا شما همچون علی نیستید که میان او و محمّد برادری برقرار کردم و علی در بستر محمّد بخفت تا جان خویش فدای او کند و زندگی‌اش را در راه او ایثار کند؟ پس به سوی او فرود آیید و از دشمن پاسش دارید. آن دو نیز فرود آمدند و پاسش داشتند در حالی که جبرئیل در نزدیکی سر
ترجمه کشف الیقین ،ص:119
حضرت (ع) قرار داشت و میکائیل در نزدیکی پای او، و جبرئیل می‌گفت: به به تو ای فرزند ابو طالب. چه کسی همچون توست که خدا به تو در میان فرشتگانش ببالد.
(1) تنها دارایی امیر المؤمنین (ع) چهار درهم بود و بس. پس درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را پنهان و درهمی را آشکارا صدقه داد و در پس آن این آیه نازل شد:
الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ «1» «2» (2) از تفسیر ثعلبی و دیگر

مفسّران استَ که: «3»- حسن و حسین (ع) بیمار شدند و جدّشان پیامبر خدا (ص) به عیادت آن دو رفت [در حالی که ابو بکر و عمر با ایشان (ص) بودند] و

_____

(1) بقره/ 274؛ آنان که اموالشان را در شب و روز و در آشکار و نهان انفاق می‌کنند اجرشان نزد خدایشان است و هراسی بر آنان نیست و غمگین نگردند.
(2) علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 63 می‌گوید:
«این آیه دلالت دارد بر برتری علی (ع) در کرمی که از والاترین مکارم اخلاقی است و خداوند این کرم را به بهترین شکل از او پذیرفته و این آیه را در حقّ او نازل کرده است و او را چنین توصیف کرده که از کسانی است که در روز رستخیز در امان خواهند بود و در روز قیامت هیچ هراسی و غمی بدو نرسد و این خود از ویژگی‌های اولیا و برگزیدگان است و به سبب همین و دیگر ویژگی‌هاست که علی (ع) استحقاق برتری بر سایر صحابه را می‌یابد و قبیح است دیگران را به او پیشی داد، زیرا آن‌ها از چنین فضایلی به دور هستند و اگر فرض شود برخی از این فضایل را در بر داشته باشند، تردیدی نیست که تمامی این فضایل در حضرتش (ع) گرد آمده است».
شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 199- 200 می‌گوید:
«وجه دلالت بر مطلوب آن است که خداوند سبحان این صدقه خاص را ذکر کرده و بشارت الهی برای این صدقه با وجود اندکی مقدار آن و فراوانی صدقه دهندگان به همان اندازه یا چندین برابر آن قوی‌ترین دلیل است بر برتری علی بر دیگران در معرفت و اخلاص و لذا پرهیزگارترین مردم است و نیز برترین و شایسته‌ترین آن‌ها به امامت.
نیز بنگرید به: کشف المراد/ 411 و خصائص/ 196- 197.
(3) تفسیر ثعلبی، نسخه خطی، ص 220.
ترجمه کشف الیقین ،ص:120
عموم عرب‌ها به دیدار آن دو رفتند.
پس گفتند: یا ابا الحسن! خوب است برای بهبود دو فرزندت نذری کنی و هر نذری هم که تحقّق نمی‌یابد تا بر آن چیزی تعلّق گیرد.
علی (ع) فرمود: اگر دو فرزندم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می‌گیرم.
فاطمه (س) نیز فرمود: اگر دو فرزندم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می‌گیرم.
کنیز آن دو فضّه نیز گفت: اگر دو سرورم از بیماری بهبود یابند برای شکرگزاری سه روز در راه خدا روزه می‌گیرم.

این دو کودک جامه عافیت بر تن کردند در حالی که نزد خاندان محمّد (ص) نه کمی در کار بود و نه زیادی. پس امیر المؤمنین (ع) نزد شمعون [بن حابا] ی خیبری [که یهودی بود] رفت و از او سه صاع جو قرض گرفت. «1»- پس فاطمه (س) یک صاع از آن را آرد کرد و از آن پنج گرده نان، برای هر کس گرده نانی، فرآورد.
امیر المؤمنین (ع) نماز مغرب را [با پیامبر اکرم (ص)] گزارد و سپس به خانه آمد و طعام در پیش رویش نهاده شد که ناگاه مسکینی [از مساکین مسلمان] بیامد و بر در بایستاد و گفت: سلام بر شما ای اهل بیت محمّد! مسکینی هستم از مساکین مسلمان. مرا طعام دهید که خداوند از مائده‌های بهشتی طعامتان دهد. علی (ع) صدای او را شنید [و فرمود: سهم مرا بدو دهید. فاطمه (س) و دیگران نیز همین را گفتند.] «2»- پس طعام را بدو

_____
(1) در این مأخذ نکته‌ای نیز فزونی آمده است: در حدیث مزنی به نقل از ابن مهران باهلی آمده است که علی نزد همسایه یهودی خود رفت که پشم می‌ریسید. او شمعون بن حابی خوانده می‌شد. پس فرمود: آیا به من قدری پشم می‌دهی که دختر محمّد (ص) آن را برای تو بریسد و در برابر، سه صاع جو به من دهی.
گفت: آری، و قدری پشم به حضرت داد و حضرت (ع) با پشم و جو بازگشت و موضوع را به آگاهی فاطمه (س) رساند و فاطمه (س) نیز پذیرفت و فرمان برد.
(2) در مأخذ، این جمله نیست و در عوض، حضرت، این شعر را می‌سراید:
ای فاطمه! که از شوکت و ایمان برخورداری* ای دختر بهترین همه مردم آیا این فرد بیچاره و درمانده را نمی‌بینی* که بر کنار در ناله می‌کند به سوی خدا گله می‌برد و اظهار فروتنی می‌کند* شکوه به سوی ما می‌آورد در حالی که گرسنه و غمگین است هر کس در گرو چیزی است که به دست می‌آورد* و انجام دهنده امور خیر شناخته می‌شود وعده‌گاه او بهشت علیّین است* بهشتی که خداوند آن را برای انسان بخیل حرام کرده است و شخص بخیل، مقامی پست دارد* و خداوند او را به سجّیل در می‌فکند و نوشیدنی او آتش دوزخ و عرق و چرک و خونابه دوزخیان است
و فاطمه این گونه سرود:
دستور تو ای پسر عمو به دیده منّت* من از پستی و بی‌بهرگی دور هستم صبح کردم با نانی از یک صاع گندم* آن را اینک خوراک دیگری می‌کنم و با کم نیست امید آن دارم که هر گاه گرسنه‌ای را سیر کردم* به نیکان و جماعت بپیوندم و در حالی به بهشت وارد شوم که حق شفاعت دارم

دادند و روز و شبشان را صبر کردند بی‌آنکه جز آب زلال، خوراکی بچشند.
پس چون روز دوم رسید [فاطمه (س) یک صاع جو را آرد کرد و از آن نان ساخت و امیر المؤمنین (ع) به همراه پیامبر از نماز مغرب بازگشت] و طعام در پیش روی او نهاده شد که یتیمی به آن‌ها وارد شد و عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت محمّد! یتیمی هستم از فرزندان مهاجران. پدرم در روز عقبه به شهادت رسید. مرا اطعام کنید که خداوند از مائده‌های بهشتی اطعامتان کند. علی حرف او را شنید [و نیز فاطمه (س) و دیگران] «1»-. پس طعام را به او دادند و دو روز و دو شب جز آب زلال هیچ نچشیدند.

_____

(1) در مأخذ به جای این سخن، این سروده آمده است:
ای فاطمه! دختر سرور بزرگوار* دختر پیامبری که فرومایه نیست خداوند این یتیم را به سوی ما فرستاده است* و هر که امروز رحم کند خداوند هم رحیم است می‌گوید وعده او در بهشت راحت* در حالی که فردوس جاودان را بر انسان فرو مایه حرام کرده است و انسان فرومایه در دوزخ در آتش است* و نوشیدنی او چرک زخم و آب کثافت است و فاطمه چنین سرود:
من به او می‌بخشم و ابایی ندارم* و خدا را بر خانواده خویش ترجیح می‌دهم آن‌ها شب را گرسنه سپری کرده‌اند در حالی که بچه شیران منند* که کوچکترین آن‌ها در کارزار به قتل می‌رسد در کربلا غفلتا کشته خواهد شد* و پریشانی و انجام وخیم از آن قاتل است آتش، او را به ژرفای خود کشد* در حالی که با زنجیر دست‌هایش بسته شده است گویی زنجیرهایش بر هم فزون شده است
ترجمه کشف الیقین ،ص:122
چون روز سوم فرا رسید فاطمه برخاست تا یک صاع جو باقیمانده را آرد کند و نان پزد. علی (ع) به همراه پیامبر نماز مغرب گزارد و به منزل آمد و طعام در پیش روی حضرت نهاده شد که ناگاه اسیری بیامد و بر در بایستاد و عرض کرد: سلام بر شما ای اهل بیت محمّد! ما را به اسارت می‌کشانید و اطعام‌مان نمی‌کنید. به من طعامی دهید که من برای محمّد اسیر شدم. خداوند به شما از مائده‌های بهشتی طعام دهد. علی سخن او را شنید «1»-، و او را بر خود برگزید و دیگران نیز چنین کردند و سه روز و سه شب صبر

_____

(1) در این جا در مأخذ مورد نظر افزایشی هست و آن این که حضرت (ع) چنین سرود:
ای فاطمه! ای دختر احمد پیامبر* دختر پیامبری که اربابی است رئیس و

آقا گشته این اسیری است از پیامبر راهنما* که دست و پا بسته در زنجیری دست و پا گیر بوده است به ما گله می‌کند که گرسنگی‌اش ادامه یافته است* و کسی که امروز او را اطعام کند فردا روز آن را می‌یابد از خداوند بزرگ یکی و یکتاست* که زارع هر چه بکارد به زودی آن را می‌درود پس او را بی‌آن که تکدّی کند اطعام کن* تا به چیزی پاداش داده شوی که پایان ندارد و فاطمه چنین سرود:
از گندم بیش از یک صاعی که آورده‌ام* دستم تا بازو خونالود شده است به خدا دو فرزندانم از گرسنگانند* و پدرشان انجام دهنده خیر و نیکی او انجام کار خیر را اختراع می‌کند* در حالی که در این امر بسی کارآمد است بر سر پوشش ندارم* مگر پوششی که باد شمال آن را بافته است
ترجمه کشف الیقین ،ص:124
کردند بی‌آن که جز آب زلال خوراکی بچشند.
چون روز چهارم فرا رسید و آن‌ها نذر خود را ادا کردند علی (ع)، حسن را با دست راست و حسین را با دست چپ بگرفت و به سوی پیامبر به راه افتاد در حالی که از شدّت گرسنگی همچون جوجه می‌لرزیدند. چون پیامبر آن‌ها را بدید فرمود: ای ابو الحسن! چه سخت و ناگوار است آن چه را بر شما می‌بینم. می‌روم دخترم فاطمه را ببینم. پس به سوی او به راه افتادند و او را در محرابش یافتند که از فرط گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده و دو چشمش فرو رفته بود. چون پیامبر فاطمه (س) را بدید فرمود: وا ویلاه، یا اللّه، اهل بیت محمّد از گرسنگی می‌میرند. پس جبرئیل (ع) فرود آمد و گفت: ای محمّد! آن را بگیر که خداوند آن را در میان اهل بیتت گوارا گرداند. حضرت (ص) فرمود: چه بگیریم ای جبرئیل؟ پس این را برای حضرت (ع) قرائت کرد: هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ «1» «2»

---

(1) انسان/ 1.
(2) ابن بطریق در خصائص/ 166 می‌گوید:
«بدان که این فصل، نکته‌هایی را گرد آورده در عدم امکان یافتن همانندی برای سرور ما امیر المؤمنین (ع).
از آن جمله است این که خود حضرت و دو فرزند و همسرش (ع) از نیکان بوده‌اند و پاداش آن‌ها بهشت و حریر و همه انواع نعمت‌هاست و این‌ها همه در حقّ آن‌ها با وحیی راست در پاسخ به اندکی صدقه آمده است، در حالی که اگر دیگران مال فراوانی را هم انفاق می‌کردند در حقّشان یک آیه هم نازل نمی‌شد. بر این اساس ثابت می‌شود که مهم صدقه دهنده است نه صدقه و در این باره هم همانندی برای آن‌ها نیست».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 255- 256 می‌گوید:
«پس از آن که دانستیم بنا به اجماع مفسّران و محدّثان، این سوره در حقّ

اصحاب کساء نازل شده است اینک بر ما هویداست که هیچ خردمند فرزانه‌ای تردید روا نمی‌دارد که چنین ایثاری جز از امامان نیک برای کسی میسّر نیست. و این که این سوره به همراه مائده بر ایشان نازل شد دلالت دارد بر شکوه و والایی و ارجمندی ایشان نزد خداوند سبحان و این که اختصاص داشتن آن‌ها به این ارجمندی به همراه ارجمندی‌های دیگری که تنها از آن ایشان بوده است موجب قبح مقدّم داشتن دیگران است به آن‌ها که به هنگام مباهات حتّی یک فخر هم برای اظهار ندارند».
فاضل محقّق میرزا محمّد شیروانی در رساله مختصرش در تفسیر سوره هل اتی (که نسخه‌ای خطی است در کتابخانه دانشگاه تهران به شماره 7008 می‌گوید:
«این خود گواه آن است که آن‌ها از گناه و معصیت و ناهمسویی با امر و نهی الهی مبرّا بوده‌اند، و این بدان سبب است که این آیه دلالت بر آن دارد که خداوند سبحان همه آن‌ها را به روز رستخیز از هر کیفری حفظ خواهد کرد و هر کیفری هم که برای شرّ وضع شده است. خداوند این آیه را نازل کرد تا بر ایشان تلاوت شود. خداوند به آگاهی آن‌ها رسانده است که به روز رستخیز از کیفر محفوظ و در امان خواهند بود و این جایز نیست مگر به سبب عصمت آن‌ها از گناهان و لغزش‌ها».
سیّد شبّر در حق الیقین 1/ 273 در این سوره می‌گوید:
«این فضیلتی است که هیچ کس را در آن با آن‌ها اشتراکی نیست، و خداوند در حقّ آن‌ها قرآنی فرو- فرستاده است که شب و روز تلاوت می‌شود پس چگونه می‌شود دیگران به امامت از آن‌ها شایسته‌تر باشند؟».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 175- 177 می‌گوید:
«این داستان، گواه آن است که فضیلت حسن و حسین و معرفت آن دو به نهایت درجه رسیده است، زیرا این معرفت در حال کودکی از آن دو صادر شده است تا جایی که سزاوار آنند که خداوند در کتاب مجید خود آن‌ها را بستاید و شهادت دهد که آن دو در راه خدا اطعام کرده‌اند و از خداوند می‌هراسیده‌اند و تردیدی نیست در این که اگر چنین امر سترگی از کودکی صادر شود بزرگ‌تر است از مرد سالمندی که در بیش‌تر سالهای عمرش خدای را نشناخته و در کارهای بزرگ همچون گریز از جنگ از او سرپیچی کرده است، پس حسن و حسین برتر از پیران صحابه بوده‌اند و تردیدی هم نیست که امیر المؤمنین بنا به نص و اجماع برتر از حسن و حسین بوده است و لذا از همه صحابه برتر است پس او همان امام است».
سید شرف الدّین در سخن تابنده‌ای که با «الفصول المهمّه/ 239» چاپ شده است می‌گوید:
«این سوره مبارکه همان گونه که به این نیکان بشارت می‌دهد، دشمنان ستمکار و کافر را نیز از غل و زنجیر و عذاب دردناک و آتش فروزنده که

برایشان آماده شده می‌ترساند. پس اگر در آن دقّت نظر به کار بندید این نکته را آشکارا در هر دو سوی آن می‌بینید، چنان که این امر بر ژرف کاروان کتاب کریم الهی پوشیده نیست؛ کسانی که هر سرّی از اسرار بزرگ را می‌کاوند و در موضع کلمات تدبّر می‌کنند و در حکمت الهی استقصا می‌کنند و می‌جویند و اندیشه به کار می‌زنند، کسانی که هر گاه قرآن می‌خوانند گوش می‌دهند و از صمیم دل آن را می‌نیوشند و همه اعضاشان از هیبت آن خشوع می‌یابد و از معانی و مقاصد آن پند گیرند و در برابر بایدها و نبایدهای آن خضوع می‌یابند. خداوند ما را از کسانی قرار دهد که این چنین بر آن‌ها منّت نهاده که او ارحم الراحمین است».
ترجمه کشف الیقین ،ص:125
(1) در تفسیر ثعلبی به نقل از غبایة بن ربعی «1»- آمده است که گفت: در حالی که عبد اللّه بن عبّاس در کنار چشمه زمزم نشسته بود و «قال رسول اللّه» می‌گفت که ناگاه مردی عمامه‌دار آمد. آمدن او موجب شد که دیگر ابن عبّاس نگوید: «قال رسول اللّه» [تا این که آن مرد عمامه دار گفت: «قال رسول اللّه»].
ابن عبّاس گفت: تو را به خدا سوگند [نقاب از چهره برگیر.] آن مرد عمامه از چهره‌اش برگرفت و گفت: ای جماعت! هر که مرا می‌شناسد که می‌شناسد و هر که مرا نمی‌شناسد من خویش را معرفی می‌کنم. جندب بن جناده بدری، ابو ذر غفاری هستم و از پیامبر خدا با همین دو گوش خود شنیدم که اگر دروغ گویم کر شوند و با همین دو چشم خود دیدم که اگر دروغ گویم کور شوند که علی رهبر نیکوکاران و کشنده کافران است.
یاری خواهد شد هر که او را یاری کند و به کسی که ترک یاری‌اش کند یاری نخواهد شد.

---

(1) در نسخه «د» و «م» عباية آمده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:126
روزی نماز ظهر را با پیامبر اکرم گزاردم. گدایی در مسجد چیزی خواست و کسی به او چیزی نداد. پس آن مسکین دست به آسمان برد و گفت: بار خدایا! گواه باش که من در مسجد رسول اللّه سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد. علی (ع) در حال رکوع بود.
حضرت (ع) با انگشت کوچک دست راست که انگشتری در آن بود اشاره کرد. پس آن سائل جلو آمد تا انگشتر را از انگشت حضرت بگیرد و این در برابر دیدگان پیامبر (ص) بود. حضرت (ص) چون از نماز فارغ شد سر به آسمان بلند کرد و فرمود: بار خدایا! موسی از تو تقاضایی کرد و گفت: رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی

«1»-. و تو قَرآن ناطِق را برای او فرو فرستادَی کهَ: سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما بِآیاتِنا «2»-. و اینک این منم محمّد، پیامبر و برگزیده تو. خداوندا! سینه مرا فراخ گردان و امر مرا آسان کن و وزیری از خاندان من برایم قرار ده که همان علی، برادر من است و با او پشت مرا استوار گردان. «3»

_____

(1) طه/ 32؛ ای پروردگار من! سینه مرا برای من گشاده گردان و کار مرا آسان ساز و گره از زبان من بگشای تا گفتار مرا بفهمند و یاوری از خاندان من برای من قرار ده، برادرم هارون را، پشت مرا بدو محکم کن و در کار من شریکش گردان.

(2) قصص/ 35؛ تو را به برادرت قویدست خواهیم کرد و برایتان حجّتی قرار می‌دهیم. به سبب نشانه‌هایی که شما را داده‌ایم به شما دست نخواهند یافت.

(3) ابن بطریق در بیان آن چه با وحی ارجمند نازل شده است اموری را یادآور می‌شود که بر اساس همه آن‌ها امکان ندارد نظیر و همسنگی برای امیر المؤمنین (ع) یافت شود. در خصائص/ 253 چنین آمده است:

«از آن جمله است این سخن پروردگار که: وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی، و پیامبر همین را چنان که موسی برای هارون خواسته بود برای علی (ع) تقاضا کرد تا این سخن گواه آن باشد که حضرت (ع) سزاوار آن است که به منزلت‌هایی دست یابد که هارون از موسی دست یافته بود. هارون، برادر موسی بود از یک پدر و مادر، چنان که پیامبر نیز بود و جانشین او بود به دلیل آیه: وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی.

امیر المؤمنین، برادر پیامبر از یک مادر و پدر نبود بلکه برادر دینی یا برادر خوانده او بود و این چنین روشن است که نیازی به دلیل ندارد. نبوّت نیز از منزلت‌های هارون بود و هارون، پیش از موسی مرد در حالی که پیامبر می‌دانست علی پس از او زندگی خواهد کرد و لذا در چند جا، نبوّت را با این سخن استثنا کرد: «تو به من همچون هارونی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست»، زیرا اگر نبوّت را استثنا نمی‌کرد پیامبری جزء منزلت‌های علی توهّم می‌شد. نسبت صریح میان علی (ع) و پیامبر، مستثنای به عرف است و نبوّت مستثنای به لفظ پیامبر (ص) و آن چه برای حضرت (ص) باقی می‌ماند این است که وحی ارجمند را بر زبان جاری سازد به نحوی که داخل در استثنای عرف نسبی و نه استثنای عرف لفظی در نیاید و آن عبارت است از خلافتی که بدون تردید حق حضرت (ع) است، یعنی همان خلافتی که پیامبر (ص) سخنش را بر آن استوار کرد و بدان اشاره نمود».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 342- 343 می‌گوید:

«امّا دلالت آن بر امامت امیر المؤمنین (ع) به سبب آن است که ثبوت ویژگی‌های هارون برای حضرت (ع) افاده می‌گردد. پس حضرت (ع) نیز در داشتن علوم و ضرورت فرمانبری امّت و پذیرش ریاست همچون هارون است، چرا که هارون در خلافت موسی شریک اوست، پس علی (ع) همچون اوست به نسبت پیامبر اکرم (ص) جز آن که علی (ع) پیامبر نبود، چنان که حدیث منزلت نبوّت را استثنا کرد و قرآن مجید گواه آن است که محمّد (ص) خاتم پیامبران است. بر این اساس اخبار آمده حاکی از آن است که علی شریک پیامبر است جز در نبوّت. پس ثابت می‌شود که علی (ع) حتّی در دوران حیات پیامبر (ص) بر امّت، امامت و ریاست عامّه داشته است، ولی چنان که در آیه نخست (ج 2، ص 78- 80) گفته آمد در زمان حیات پیامبر (ص) جز در موارد محدودی حضرت (ع) سکوت در پیش گرفت.
نیز بنگرید به معالم المدرستین 1/ 175.
ترجمه کشف الیقین ،ص:129
ابو ذر گفت: همین که پیامبر (ص) سخنش را تمام کرد جبرئیل از نزد خدا سوی او آمد و گفت: ای محمّد! بخوان. حضرت (ص) فرمود: چه بخوانم؟ جبرئیل گفت: بخوان: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ «1» «2»

---

(1) طه/ 55.
(2) مصنّف در کتاب خود کشف المراد/ 394- 395 می‌گوید:
«این آیه کریمه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ دلیل دیگری است بر امامت علی (ع)، و استدلال به این آیه موکول به مقدّماتی است:
اوّل، این که واژه إِنَّما برای حصر به کار می‌رود و منقول و معقول بدان دلالت دارند. امّا دلیل منقول، اجماع اهل زبان عربی است بر آن، و امّا دلیل معقول آن این است که واژه «انّ» برای اثبات است و «ما» پیش از ترکیب مفید نفی است و نیز پس از ترکیب، استصحاب جاری می‌شود و این دلالت، اجماعی تلقّی می‌گردد و صحیح نخواهد بود هر دو واژه به یک معنی به کار روند، چنان که صحیح نخواهد بود غیر مذکور، اثبات گردد و مذکور بنا به اجماع نفی شود. پس آن چه باقی می‌ماند عکس این شکل است که عبارت باشد از این که کلام منعطف شود به اثبات مذکور و نفی جز آن، که همین، مفهوم حصر است.
دوم، این که کلمه «ولی» دلالت بر کسی دارد که برای دخالت، شایسته‌تر است و گواه آن نقل اهل زبان و کاربرد ایشان است همچون این جمله که «السلطان ولیّ من لا ولیّ له» یا همچون ترکیباتی مثل: «ولیّ دم» یا

«ولیّ میّت» یا این جمله امام (ع) که: «ایّما امرأة نکحت بغیر اذن ولیّها فنکاحها باطل».
سوم، این که مراد از آن بعضی از مؤمنان باشد، چرا که خداوند تبارک و تعالی آن‌ها را به ویژگی‌هایی توصیف کرده که مختص است، زیرا که اگر چنین نبود لازم می‌آمد اتّحاد ولیّ و مولّی علیه و اینک که این مقدّمات هموار شد می‌گوییم که مقصود از این آیات علی (ع) است بنا به اجماعی که حاصل آمده از این نکته است که هر یک از مؤمنان از ویژگی‌هایی مختصّ برخوردارند. راوی می‌گوید: مقصود از دارنده این ویژگی‌ها علی (ع) است و منصرف کردن آن به دیگران خرق اجماع است و از آن روی که حضرت (ع) بنا به اجماع، یا همه مراد از این ویژگی‌ها است یا بخشی از آن و ما عدم عمومیت آن را بیان کردیم، بنا بر این حضرت (ع)، همه مراد از آن است و به سبب این که مفسّران همداستانند در این که مقصود از این آیه علی (ع) است به سبب آن که این آیه زمانی نازل شد که حضرت (ع) در حال رکوع انگشتری خود را صدقه داد و در این اختلافی نیست».
بنگرید به نکات نزدیک به این مضمون در:
اعلام الوری/ 168- 169 و اللوامع الالهیه/ 276- 277.
ابن بطریق در عمده/ 124 [و به گونه دیگری در خصائص/ 66] می‌گوید:
«بدان که خداوند سبحان در این آیه ضرورت فرمانبری مردم از خدا، و سپس رسول اکرم (ص) را آورده و در مرحله سوم بدون فاصله ضرورت ولایت امیر المؤمنین (ع) را بیان کرده است. و این نصّی است صریح در ضرورت فرمانبری از حضرت (ع)».
تفصیل این سخن در خصائص/ 50- 52 آمده است:
علّامه بیاضی این سخن را با بیانی دیگر در الصراط المستقیم 1/ 265 می‌گوید: «حال که این امور به علی (ع) انحصار یافت ولایت آن حضرت (ع) با عطف به ولایت رسول اکرم که آن نیز معطوف به ولایت خداوند سبحان است اثبات می‌گردد و اینک که ولایت آن حضرت (ع) ثابت شد، با حصول عصمت آن حضرت (ع) حکم می‌شود به ضرورت مطلق فرمانبری از جانشینش، و اگر از او فعل قبیحی صادر شود گویی خداوند آن را بر خلیفه‌اش لازم گردانده است».
شیخ طوسی در تلخیص الشّافی 2/ 10 می‌گوید:
«امّا قوی‌ترین نصّ قرآنی که دلالت بر امامت حضرت (ع) دارد این آیه کریمه است: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ.
وجه دلالت آیه عبارت است از این که ثابت شده است مراد از واژه «ولیّکم» که در آیه آمده کسی است که اداره شما را تحقّق می‌بخشد و به امورتان می‌پردازد و پر شماست تا از او فرمان برید، و نیز ثابت شده

است که مقصود از «الّذین آمنوا» امیر المؤمنین (ع) است و در ثبوت این دو وصف، دلالتی است در این که علی (ع) امام ماست».
شیخ ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ 127 می‌گوید:
«خداوند سبحان اخبار کرده است که بر پا دارنده نماز و پردازنده زکات در حال رکوع، بر حسب آن چه در صدر آیه برای خدا و رسول، لازم گشته از خود مردم بدیشان اولاست و این حکم جز برای امیر المؤمنین (ع) برای هیچ کس دیگر ثابت نگشته است، پس او باید امام مردمان و از خود ایشان بدیشان اولی باشد».
علّامه امینی در الغدیر 3/ 163- 167 بیست آیه از قرآن آورده است که در آن‌ها لفظ جمع به کار رفته ولی مقصود از آن یک نفر است.
سید شرف الدین در مراجعات/ 235 در حکمت این سخن نکته ظریفی را یادآور شده است و می‌گوید:
«گاهی عبارت جمع می‌آید و نه مفرد، زیرا که خداوند می‌خواهد آن واژه، بسیاری از مردم را حفظ کند، چه، مخالفان و دشمنان بنی هاشم و دیگر منافقان و حسودان و رقیبان تاب تحمّل این را ندارند که این واژگان را به صیغه مفرد بشنوند، زیرا با کاربرد جمع واژه دیگر آن‌ها طمعی در مشوّه کردن یا دلیلی برای گمراه کردن- به سبب نومیدی‌شان- نمی‌یافتند که انجامش برای اسلام هراسناک بود، و از همین رو آیه با صیغه جمع آمده است با آن که مقصود از آن مفرد است تا با این کار از عیوب آن‌ها امان حاصل آید، ولی نصوص پس از آن به عبارت‌های مختلف و جایگاه‌های متعدّد، پی در پی می‌آید و مسأله ولایت، اندک اندک در آن‌ها پراکنده می‌گردد تا جایی که خداوند، دین را کامل گردانید و نعمت را تمام کرد، و این همسویی پیامبر اکرم (ص) است با عادت حکما در رساندن امور ناخوشایند به مردم، در حالی که اگر آیه با عبارت مختصّ و مفرد آورده می‌شد مشرکان سر انگشت خویش در گوش می‌نهادند و از خشم جامه‌شان را به سوی دیگر می‌گرداندند و بر استکبار خویش پا می‌فشردند. این حکمت- چنان که پوشیده نیست در همه جای قرآن، در آیات مربوط به فضیلت امیر المؤمنین (ع) و اهل بیت طاهرین (ع) به کار زده شده است».
بنگرید به: بحار الانوار 35/ 203- 206 و کشف الغمّه 1/ 62 و دلائل الصّدق 2/ 73- 83 و 92- 102 و مراجعات/ 226- 238 و معالم المدرستین 1/ 156 و تلخیص الشافی 2/ 44- 45 و العمدة/ 228- 229.
ترجمه کشف الیقین ،ص:130
در تفسیر ثعلبی «1» «2» و نیز در «الجمع بین الصّحاح السّتّة» نظیر این سخن نقل شده است.

---

(1) تفسیر ثعلبی، نسخه خطّی، ص 254.

(2) ثعلبی، اندکی پس از این داستان می‌گوید: «از ابو منصور حمشادی شنیدم که می‌گفت: از محمّد بن عبد اللّه حافظ شنیدم که می‌گفت: از ابو الحسن علی بن الحسین شنیدم که می‌گفت: از ابو حامد محمّد بن هارون حضرمی شنیدم که می‌گفت: از محمّد بن منصور طوسی شنیدم که می‌گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: فضایلی که به علی رسیده است به هیچ یک از اصحاب پیامبر اکرم- صلی اللّه علیه و آله و رضی عنهم- نرسیده است».
ابن طلحه شافعی پس از نقل این خبر از ثعلبی می‌گوید:
«درآوردن سخن احمد اندکی پس از این داستان، اشاره‌ای نهفته است در این که چنین اخلاق والایی یعنی جمع میان این دو عبادت بزرگ جسمی و مالی در یک زمان تا جایی که قرآن کریم آن دو را بستاید و به سوی آن دو ره بپوید به علی (ع) اختصاص دارد و شرافت آن به شخص علی می‌رسد بدون آن که کسی از صحابه پیش یا پس از او در این فضیلت، شریک حضرت شمرده شود».
مراجعه کنید به: کشف الغمّة 1/ 167.
ترجمه کشف الیقین ،ص:131
(1) مجاهد می‌گوید: خداوند نهی کرده است از این که جز با پرداختن صدقه کسی با پیامبر (ص) نجوا کند. کسی هم با پیامبر (ص) نجوا نکرد مگر علی بن ابی طالب (ع) که دیناری پرداخت و پیامبر هم آن را صدقه داد و سپس اجازه داده شد.
امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: در کتاب خداوند عزّ و جلّ آیه‌ای هست که هیچ کس پیش از من یا پس از من بدان عمل نکرده و نمی‌کند: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً «1»-.
امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: خداوند متعال به واسطه من [سنگینی این آیه را] در میان امّت سبک گرداند. این آیه پیش از من بر کسی نازل نشده بود و پس از من هم بر کسی نازل نمی‌شود. (2) ابن عمر می‌گوید: علی بن ابی طالب سه ویژگی داشت که اگر من یکی از آن سه را می‌داشتم از یک گله شتر خوش‌تر می‌داشتم: همسری او با فاطمه (س)، پرچمداری روز خیبر و آیه نجوی «2».

_____

(1) مجادله/ 13، ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خواهید که با پیامبر نجوا کنید پیش از نجوا کردنتان صدقه بدهید.
(2) علّامه بیاضی در الصراط المستقیم 1/ 181 به نقل از کشّاف زمخشری می‌گوید:
«در این جا خداوند تبارک همه امّت را با این سخن نکوهیده است: فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ [مجادله/ 13؛]، و این بدان سبب است که خداوند،

صدقه را به کم یا زیاد مقیّد نساخته است و تهیدستان را در ناتوانی‌شان عذری نیست. این بدان سبب بود تا علی (ع) از دیگران ممتاز شود و فضیلتش در میان آن‌ها آشکار گردد، چرا که خداوند پیش از گزینش آن‌ها از عملکرد یا خودداری آن‌ها آگاه بوده است و از همین رو خواسته است از این راه شرف حضرت را به دلیل فرمانبری از خدا و شایستگی خلیفگی او آشکار کند».

علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 383- 384 می‌گوید:

«پوشیده نماند اختصاص حضرت (ع) به این فضیلت که نشان دهنده نهایت محبّت ایشان است نسبت به پیامبر (ص) و گواه زهد ایشان است در دنیا و برگزیدن آخرت و شتاب داشتن در اعمال خیر و طاعات، دلالت دارد به برتری ایشان نسبت به دیگر صحابه که مستلزم حقّانیت بیش‌تر ایشان است به امامت و قبح مقدّم داشتن دیگران به ایشان و نیز دلالت دارد بر کاستی فراوان و جرم بزرگ کسی که در خلافت از ایشان پیشی گیرد، زیرا در امر پیش پا افتاده‌ای کوتاهی کرده‌اند که با پرداخت کمتر از یک درهم برایشان مقدور بود و با این کار از پیامبر (ص) جدایی گزیدند و از همراهی ارزشمند او چشم پوشیدند. کوتاهی کردن آن‌ها در این مورد به طریق اولی دلالت دارد بر کوتاهی آن‌ها در طاعات مهم و امور سترگ. چقدر تفاوت است میان کسی که جان خویش را در راه خشنودی پیامبر می‌بخشد و کسی که حاضر نیست برای دست یافتن به سعادت نجوای پیامبر (ص)، درهمی بپردازد! حتّی می‌توان گفت ترک انفاق آن‌ها دلالت دارد بر نفاق آن‌ها، چنان که بیضاوی در آغاز امر بدان اعتراف دارد آن جا که می‌گوید: «جداکننده میان مؤمن مخلص و منافق»، و دیگر پوشیده نیست دوری و مخالفت او با کسانی که ادّعا می‌کنند اموال هنگفتی را در راه خدا بخشیده‌اند، زیرا چگونه می‌شود کسی که چنین اموال هنگفتی را بذل کرده است نتواند در طول ده روز، کمتر از یک درهم یا حتی نیمی خرما انفاق کند».

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 162- 164 می‌گوید:

«تردیدی نیست که این آیه شریفه به امامت امیر المؤمنین (ع) دلالت دارد نه صحابه دیگری همچون خلفای سه‌گانه که می‌توانستند صدقه دهند، چه، این آیه گواه است بر برتری حضرت (ع) بر ایشان و معصیت آن‌ها که مقتضی عدم صلاحیت آن‌هاست برای امامت، و این در صورتی است که حتّی عصمت را در امام شرط ندانیم ... روشن است که معصیت با خودداری از دادن صدقه‌ای اندک که مصلحتی بزرگ در آن نهفته است که از مناجات پیامبر (ص) حاصل آمده، بزرگ‌ترین دلیل بخل و خسّت است و لذا خداوند سبحان تعبیر به اشفاق و ترحّم کرده است، و انسان بخیل به ویژه با چنین بخلی صلاحیت امامت را ندارد.

بنگرید به: العمدة/ 187 و بحار الانوار 39/ 153 و دلائل الصّدق 2/ 385 و معالم المدرستین 1/ 170.
ترجمه کشف الیقین ،ص:132
(1) حضرت (ص) با دست شریف خود باغی را آبادان گردانید و آن را صدقه داد به
ترجمه کشف الیقین ،ص:133
گونه‌ای که حتّی درهم و دیناری از آن برای خویش کنار ننهاد.

(1)، تردیدی در این نیست که امیر المؤمنین (ع) به غایت پاکدامن و به شدّت دیندار بوده است و ایمان در قلبش نفوذ یافته بود و به سبب دینداری و پاکدامنی، مستجاب الدعوة نیز بود. پیامبر اکرم (ص) در «مباهله» به حضرت (ع) توسّل جست، در صورتی که اگر یکی از صحابه منزلتی نزدیک به حضرت داشت پیامبر او را نیز با خود می‌برد، زیرا وقت نیاز به دعا و یاری گرفتن از کسی بود که دعایش مستجاب می‌شد.
(2) پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای قرشیان! یا دست برمی‌دارید یا خداوند مردی را بر شما برمی‌انگیزد که خداوند قلبش را با ایمان آزموده «1» و او گردن شما را در راه دینداری خواهد زد.
عرض شد: یا رسول اللّه! آیا این شخص ابو بکر است؟ حضرت (ص) فرمود: خیر.
عرض شد: عمر است؟ فرمود: خیر. او کسی است که کفش‌هایی را پینه کرده که در اتاق است. «2»-
(3) در کتاب مناقب آمده است: «3»- پیامبر اکرم (ص) در روز فتح خیبر به علی فرمود:
اگر چه گروهی از امّت من در باره تو نگفته‌اند آن چه را که مسیحیان در حق عیسی بن مریم گفته‌اند، امروز در حقّ تو سخنی خواهم گفت که با وجود این سخن بر گروهی از

_____
(1) ابن بطریق در خصائص/ 252- 253 می‌گوید:
«علی همان کسی است که خدا و رسولش او را برای تمام گرفتن حق الهی از کافران برانگیختند. او همان کسی است که در تأویل قرآن ستیز کرد چنان که پیامبر اکرم (ص) بر تنزیل آن ستیزید و این دو ستیز همسانند، زیرا منکر تنزیل، از پذیرش آن هم سرباز خواهد زد و منکر تأویل عمل بدان را نخواهد پذیرفت.
این منزلتی است که پس از پیامبر هیچ کس استحقاق آن را ندارد مگر کسی که سزاوار خلافت پس از اوست، چرا که تمام گرفتن حقوق الهی از معاندان و منکران و کافران تنها به دست رسول خدا یا کسی است که در ضرورت پیروی و دنباله روی در جایگاه پیامبر قرار دارد».
(2) تذکرة الخواص/ 45.
(3) مناقب ابن مغازلی/ 237.
ترجمه کشف الیقین ،ص:134
مسلمانان نگذری مگر آن که خاک کفش تو را توتیای چشم کنند و به

باقیمانده آب پاکشویی تو شفا بجویند «1»، و همین بس که تو از منی و من از تو و تو از من ارث می‌بری و من از تو، و تو برای من همچون هارونی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست.
تو به جای من دین مرا می‌پردازی و در راه سنّت من می‌ستیزی و در روز رستاخیز نزدیک‌ترین مردم به من هستی و تو در فردا روز بر سر حوض کوثر جانشین منی که در برابر منافقان از آن دفاع می‌کنی، و نخستین کسی خواهی بود که بر سر حوض کوثر بر من وارد می‌شود. تو اوّلین نفر از امّت من هستی که به بهشت در می‌آید، و پیروان تو بر منابری از نور خالص و خوش منظر هستند که همگی سیرابند. چهره‌های آن‌ها در اطراف من سفید و روشن است. من شفاعت آن‌ها را خواهم کرد و فردا در بهشت همسایگان من خواهند بود و دشمنان تو فردا تشنگانی خواهند بود در غایت تشنگی و چهره‌هایی سیاه و مکدّر خواهند داشت. جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است [و نهان تو

---

(1) علّامه بیاضی در «الصراط المستقیم» 2/ 61- 62 می‌گوید:
«معقول است که حضرت (ع)، خبر از امور غیبی دهد و در جسم و جانش کراماتی ظهور کند که امر بر دیگران مشتبه شود و بسیاری به سبب کوتاهی اندیشه، اختلاف یابند و نصیریه او را خدایی بپندارند که می‌دهد و می‌ستاند و گروهی نیز با او به دشمنی و ستیز برخیزند و نصوصی را که در حقّ حضرتش (ع) رسیده است پنهان دارند و حضرت را دشنام دهند و جای شگفتی نیست اگر که بیش‌تر مخالفان امت به گمراهی روند که در میان ملّت‌های گذشته نیز، سنّت چنین بوده است. ببینیم وضع بنی اسرائیل را هنگامی که گفتند: اجْعَلْ لَنا إِلهاً کَما لَهُمْ آلِهَةٌ [اعراف/ 138].
میانه روان، حضرت (ع) را از قعر کاهندگان ارزش او بالا آوردند و از جایگاه خدای جهانیان به زیر کشاندند و او را امامی دانستند در میانه خالق و مخلوق و به حق الیقین دست یافتند، زیرا از بلندای غلوّ مشابهت حضرت (ع) به خدا به زیر آمدند و از مغاک مقایسه، اوج گرفتند و در روز رستاخیز هم ندامتی به ایشان نرسد، بلکه در میان سرگین و خون، شیری خالص و گوارا برای خود پیش می‌فرستند. همین اختلاف امّت در امامت علی یا الوهیّت او و در خلافت ابو بکر یا رعیّت بودن او نشانگر ناسازگاری و ناهمسویی سترگی است که هر گونه اشتباهی را از میان می‌زداید و بر هر گونه مانندگی و سنجشی خط بطلان می‌کشد».
نیز بنگرید به: سخن طبرسی در اعلام الوری/ 189 و سخن مجلسی در بحار الانوار 36/ 179.

نهان من است] و آشکار تو آشکار من و دل نهفته‌های تو دل نهفته‌های من

است «1». تو در شهر علم منی، و فرزندان تو فرزندان من هستند. گوشت تو گوشت من و خون تو خون من است و حق با تو و در زبان تو و در قلب تو و در میان چشمان توست. ایمان با گوشت و خون تو درهم آمیخته است چنان که با گوشت و خون من. خداوند تبارک و تعالی به من دستور داده است تو و خانواده‌ات را به بهشت مژده دهم و دشمنت را به آتش. هرگز ستیهنده تو بر سر حوض کوثر بر من وارد نیاید، چنان که هرگز دوستدار تو حوض کوثر را از کف ننهد.
علی (ع) می‌گوید: در پیشگاه خدا به کمال سجده کردم و او را بر نعمت‌هایی که از اسلام و قرآن به من ارزانی داشته است و محبّت خاتم الأنبیاء (ص) را در دلم افکنده ستودم.
(1) در کتاب مناقب «2»- به نقل از زمخشری آمده است که گفته: دو مرد نزد عمر آمدند و به او گفتند: نظر تو در باره طلاق دادن کنیز چیست؟ او به سوی حلقه‌ای از مردان رفت که در میان آن‌ها مردی طاس بود. پس به او گفت: نظرت در باره طلاق دادن کنیز چیست؟ گفت:

---

(1) سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار 5/ 283- 284 در ذیل این خبر می‌گوید: «این خود دلیل روشنی است بر این که آفرینش امیر المؤمنین همچون آفرینش رسول خدا بوده است و این همان مفهوم حدیث نور است و از اخباری است که این حدیث شریف را تأیید می‌کند.
با این جمله از حدیث عصمت امیر المؤمنین (ع) و برتری او بر همه خلایق حتّی فرشتگان و پیامبران و دیگر اولیا و اوصیا نیز به اثبات می‌رسد، چه، نهان و آشکار و دل نهفته‌های علی همچون نهان و آشکار و دل نهفته‌های پیامبر اکرم (ص) است، و آن چه نزد همگان تردیدی در آن نیست آن است که نهان و آشکار و دل نهفته‌های پیامبر از هر گونه خطایی مصون است و از همه خلایق، برتر. پس نهان و آشکار و دل نهفته‌های حضرت (ع) نیز چنین است.
این اقتضای آن را دارد که امامت و خلافت پیامبر اکرم (ص) از بدیهیّات اولیه باشد و دلالت دارد بر ناپسندی مقدّم داشتن دیگران بر او و بطلان خلافت و امامت آن‌ها.
این حدیث- چنان که پنهان نیست- از ابعاد دیگری نیز دلالت بر برتری حضرت (ع) دارد».
(2) ریاض النضرة/ 2/ 226.

دو کنیز. عمر به آن دو روی کرد و گفت: دو کنیز. یکی از آن دو گفت: ما به نزد تو که امیر المؤمنین هستی آمده‌ایم تا پیرامون طلاق دادن کنیز بپرسیم و اینک تو به سوی مرد دیگری می‌روی تا از او بپرسی. به خدا سوگند دیگر

با تو سخن نمی‌گویم.
عمر گفت: وای بر تو، آیا می‌دانی او کیست؟ او علی بن ابی طالب است. از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمود: اگر آسمان‌ها و زمین در کفّه‌ای نهاده شوند و با ایمان علی سنجیده آیند، ایمان علی فزونی خواهد داشت.
(1) در کتاب مناقب «1»- به نقل از امّ سلمه آمده است که گفته: پیامبر (ص) نزد من بود که جبرئیل بیامد و بدو ندایی داد. پس پیامبر تبسّمی کرد و خنده‌ای زد. پس چون از نزد او برفت عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول اللّه! چه چیز تو را به خنده واداشت؟
حضرت (ص) فرمود: جبرئیل به من گفت: از نزدیکی علی گذر می‌کرده در حالی که او رمه‌ای از شتران را می‌چرانده و خواب او را ربوده بوده و برخی از اعضای او دیده می‌شده است. جبرئیل گفت: جامه او را به رویش انداختم که خنکای ایمان او به قلب من هم راه یافت.
(2) امیر المؤمنین علی (ع) گروهی از مسلمانان را در این سخن پیامبر: «هر که من سرور اویم علی نیز سرور اوست» به گواهی طلبید و همگی گواهی دادند جز انس بن مالک که حاضر بود و گواهی نداد.
امیر المؤمنین فرمود: چه چیزی مانع از گواهی توست؟ تو نیز آن چه را دیگران شنیدند شنیدی.
عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من پیر شده‌ام و فراموش کرده‌ام.
امیر المؤمنین فرمود: خدایا! اگر دروغ می‌گوید سپیدیی در چشم او پدید آر که عمامه آن را نپوشاند. طلحة بن عمر می‌گوید: خدا را گواه می‌گیرم سپیدیی در چشمان او دیدم. «2»-

---

(1) مناقب خوارزمی/ 76- 77.
(2) حلیة الاولیاء 5/ 26+ کنز العمال 6/ 403+ ارشاد المفید/ 185. نیز بنگرید به: احقاق الحق 8/ 741- 746 به نقل از منابع فراوان و نیز بنگرید به: الغدیر 1/ 191- 195.
ترجمه کشف الیقین ،ص:137
علی، عیزار «1»- را که متهم بود اخبار حضرت را نزد معاویه می‌برد نفرین کرد. او انکار کرد و سوگند خورد. حضرت (ع) فرمود: اگر دروغ می‌گویی خداوند، نور از چشمانت بستاند و هنوز جمعه نرسیده بود که کور شد و کسی راه به او می‌نمود و دیدن از چشمانش برفت. «2»- (1) حضرت (ع) روزی بر منبر خطبه می‌خواند و فرمود: من بنده خدا و برادر پیامبر اویم. من وارث پیامبر رحمت هستم و بانوی زنان بهشتی را به همسری دارم.
من سرور مؤمنانم و واپسین وصیّ پیامبران. جز من کسی این ادّعا را نکند مگر آن که خداوند او را به بدی گرفتار آورد.
مردی از عبس که در میان جماعت نشسته بود گفت: چه کسی است که

نتواند ادّعا کند من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم. وی همچنان در جای خود ماند تا شیطان زده شد و پایش را گرفته تا به در مسجد کشاندند «3».
حضرت (ع) دو بار دعا کرد و خورشید را باز گرداند. یکی از این دو بار در زمان رسول اکرم (ص) بود که آن را (2) اسماء دختر عمیس و امّ سلمه و جابر بن عبد اللّه انصاری و ابو سعید خدری و گروهی از صحابه نقل کرده‌اند: یک روز پیامبر (ص) در منزلش بود و علی (ع) نزد ایشان بود که جبرئیل بر حضرت (ص) نازل شد و از سوی خدا به نجوای با او پرداخت. همین که وحی حضرت (ص) را در برگرفت، حضرت ران علی (ع) را بالش خویش برگزید و سر خویش برنداشت تا آن که خورشید غروب کرد، لذا امیر المؤمنین (ع) مجبور شد نماز عصر را نشسته برگزار کند و رکوع و سجودش را با اشاره به جای آرد. چون پیامبر به هوش آمد به امیر المؤمنین (ع) فرمود: آیا نماز عصر را از دست دادی؟ حضرت (ع) عرض کرد به سبب آن که شما سر خویش بر ران من نهاده بودید و نیز به سبب وضع خاص شما در نیوشیدن وحی نتوانستم نماز را ایستاده بخوانم.

_____

(1) نهج الحق/ 246.
(2) این خبر در احقاق الحق 8/ 739 به نقل از ارجح/ 681 و آن به نقل از مطالب السؤول و در بحار الانوار 41/ 198- 199 به نقل از الخرائج و الارشاد آمده است.
(3) این حدیث در بحار الانوار 41/ 205 به نقل از ارشاد نقل شده است و در پایان آن زیادتی چنین است: از قومش پرسیدیم آیا پیش از این عارضه‌ای از او سراغ داشتید؟ گفتند: خیر.
ترجمه کشف الیقین ،ص:138
حضرت (ص) به او فرمود: به پیشگاه خدا دعا کن تا خورشید را برای تو برگرداند و تو آن را در وقتش- به همان شکل که از دست داده‌ای- ایستاده برگزار کنی و خداوند به سبب فرمانبری تو از خدا و رسول، دعایت را اجابت می‌کند.
امیر المؤمنین (ع) از خداوند عزّ و جلّ خواست که خورشید را باز گرداند، و خورشید برای او بازگردانده شد و در محل خود در آسمان به هنگام نماز عصر قرار گرفت و امیر المؤمنین (ع) نماز عصر را در هنگامش گزارد و سپس خورشید غروب کرد.
(1) بار دوم پس از پیامبر (ص) بود. هنگامی که حضرت (ع) می‌خواست در بابل از فرات بگذرد. بسیاری از صحابه به گذراندن چهارپایان و بارهای خود اشتغال داشتند.
حضرت (ع) با گروهی از اطرافیان خود نماز عصر بگزارد، ولی مردم از

امور مربوط به عبور و مرور فارغ نشدند تا آن که خورشید غروب کرد و نماز بسیاری از آن‌ها از دست رفت و مردم فضل نماز جماعت با حضرت (ع) را از دست دادند و لذا در این باره با حضرت (ع) سخن گفتند. چون حضرت (ع) سخن ایشان را در این باره شنید از خداوند خواست خورشید را برای او باز گرداند تا همه اصحابش بتوانند به جماعت نماز عصر را در هنگامش برگزار کنند و خداوند دعای حضرت را اجابت کرد، [و در این حال خورشید در افقی قرار گرفت چنان که به هنگام عصر قرار می‌گیرد و همین که جماعت سلام نماز را دادند خورشید ناپدید شد و صدای فرو ریزش بلندی از آن شنیده شد]. این صدا خود، مردم را هراساند و آن‌ها تسبیح، تقدیس و تهلیل و استغفار خود را فزونی دادند «1» «2».

_____

(1) ارشاد مفید/ 182 + المناقب + خوارزمی/ 217 + مناقب ابن مغازلی/ 96- 99 + تذکرة الخواص/ 53.

(2) سبط بن جوزی در تذکرة الخواص/ 54- 55 می‌گوید:

«این معجزه پیامبر اکرم (ص) و کرامت علی (ع) است و این امر اجماعا تنها از آن یوشع بوده است و جز این نیست که چنین امری یا معجزه‌ای است برای موسی یا کرامتی برای یوشع. اگر برای موسی است که پیامبر ما افضل از اوست و اگر برای یوشع است که علی هم افضل از او می‌باشد. پیامبر اکرم (ص) فرموده است: علمای امّت من همچون پیامبران بنی اسرائیل هستند، و این سخن در حق علمای معمولی است چه رسد به علی (ع)».

در الغدیر 3/ 130 همین سخن از او نقل شده است.

شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 464 می‌گوید:

«امّا دلالت این سخن بر امامت امیر المؤمنین (ع) آشکارتر از خورشید است، زیرا از بزرگ‌ترین دلایل است در اهتمام به امور حضرت و فضل او بر همه اصحاب تا جایی که هیچ یک از آن‌ها خواب رسیدن به چنین مقامی را هم نمی‌بیند».

بنگرید به: الغدیر 3/ 126- 141.

ترجمه کشف الیقین ،ص:139

(1) هنگامی که آب در کوفه فزونی گرفت و مردم آن از غرق شدن هراسیدند به امیر المؤمنین (ع) پناه بردند. حضرت (ع) بر استر پیامبر (ص) سوار شد و مردم به همراه ایشان خارج شدند تا آن که به ساحل فرات رسیدند و حضرت (ع) در آنجا فرود آمد و وضویی شاداب بساخت و در حالی که مردم او را می‌دیدند به تنهایی نماز بگزارد و در پی آن دعاهایی به پیشگاه خدا کرد که بیش‌تر آن‌ها شنیدند. سپس به سوی فرات پیش آمد و بر شاخه‌ای که بر دست داشت تکیه داد و با آن به روی آب زد و گفت به

اذن [و مشیت] الهی کم شود. در پی این دعا آب چنان فرو رفت که ماهی‌های ته فرات پدیدار شدند.
بسیاری از این ماهی‌ها به عنوان داشتن خلافت بر مؤمنان بر حضرتش درود فرستادند و گروه‌هایی از ماهی‌ها سخنی نگفتند که از آن جمله بودند: و مار ماهی و ماهی اسبیلی «1».
مردم شگفت‌زده شدند و از حضرت پیرامون سخن گفتن برخی از ماهی‌ها و سکوت برخی دیگر پرسش کردند. حضرت فرمود: خداوند ماهی‌هایی را برای من به سخن گفتن درآورد که پاک بودند و ماهی‌های حرام و نجس را به سکوت واداشت و آن‌ها را دور داشت. «2» «3»

---

(1) ماهی رودخانه‌ای از تیره سلوریهای بی‌فلس که در رودها و دریاچه‌های مشرق زمین بسیار یافت می‌شود- م.
(2) ارشاد مفید/ 183.
(3) ابن شهر آشوب در مناقب 2/ 282 می‌گوید:
«این صحیح است که خداوند تبارک و تعالی او را دوست می‌دارند و این سخن برای دیگری صحیح نیست به گونه‌ای که پیروی از او لازم گردد و کسی که خبر طائر به او نسبت داده شود امامت بدو منحصر گردد».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 541 می‌گوید:
«استجابت دعا در چنین امور خارق العاده‌ای صورت نمی‌پذیرد جز برای پیامبر و وصیّ پیامبر، زیرا که معجزه در بر دارد و نظیر این امر جز برای امیر المؤمنین (ع) واقع نمی‌گردد، پس تنها او امام است.» همین سخن را ابن شهر آشوب در مناقب 2/ 287 دارد.
نیز بنگرید به: کشف المراد/ 417.
ترجمه کشف الیقین ،ص:140

مبحث هشتم: در اخلاق خوش حضرت (ع):

(1) عقلا با هم اختلافی در این ندارند که امیر المؤمنین (ع) خوش اخلاق‌ترین مردم بوده است تا جایی که حضرت (ع) به سبب خوش اخلاقی به مطایبه گویی و حسن رفتار با اطرافیانش نسبت داده شده است.
(2) روایت شده است که حضرت (ع) بر زن بیچاره‌ای گذر کرد که کودکان خردی داشت که از گرسنگی می‌گریستند و مادرشان آن‌ها را مشغول می‌داشت و با ایشان به بازی می‌پرداخت تا بخوابند. این مادر آتشی برافروخته بود و بر آن دیگی نهاده بود که در آن دیگ تنها آب بود و بس و برای کودکانش چنین وانمود می‌کرد که در این دیگ خوراکی است که برای آن‌ها می‌پزد. امیر المؤمنین (ع) وضع را دریافت. حضرت (ع) به همراه قنبر به منزل رفت و ظرف خرمایی با کیسه آردی و مقداری دنبه و برنج و نان با خود برداشت و بر شانه شریفش نهاد. قنبر تقاضا کرد که او این کالاها را حمل کند ولی حضرت (ع) اجازه نداد. چون به در خانه آن زن رسید اذن ورود خواست. زن نیز اذن دخول داد.
حضرت قدری برنج [در دیگ] ریخت و قدری نیز چربی در دیگ جای داد. پس چون از پختن آن فارغ شد خوراک را برای کودکان کشید و از آن‌ها خواست به خوردن مشغول شوند. چون کودکان سیر شدند حضرت (ع) در خانه می‌گشت و کودکانه و مضحک سخن می‌گفت و کودکان نیز می‌خندیدند.
هنگامی که حضرت (ع) از آن خانه خارج شد قنبر به او گفت: سرورم! امشب چیز
ترجمه کشف الیقین ،ص:141
عجیبی دیدم که دلیل بعضی از آن‌ها را می‌دانم و آن این که تو توشه‌ای را برای ثواب به این خانه آوردی، ولی ندانستم چرا با دو دست و دو پا در خانه از این سو به آن سو می رفتی و همچون کودکان سخن می‌گفتی؟
حضرت (ع) فرمود: ای قنبر! من در حالی بر این کودکان وارد شدم که از فرط گرسنگی می‌گریستند. من خواستم گریه را از آن‌ها دور کنم و کاری انجام دهم که با حالت سیری بخندند و راهی جز آن چه انجام دادم نیافتم.
-«1»
(1) ضرار بن ضمرة می‌گوید: «2»- پس از سوء قصد به امیر المؤمنین (ع) بر معاویه وارد شدم.
معاویه گفت: علی را برای من توصیف کن. گفتم: مرا از این کار معاف دار. معاویه گفت:
باید او را توصیف کنی. گفتم: اگر گریزی از این کار نیست به خدا سوگند

او دور اندیش بود و نیرومند. سخن انجامین را می‌گفت و به داد داوری می‌کرد. دانش از همه جای او فیضان داشت و حکمت از کناره‌های او به زبان در می‌آمد. از دنیا و فریبندگی‌های آن هراس داشت و با شب و دلتنگی آن، دمساز بود. فراوان اشک می‌ریخت و بسیار می‌اندیشید [ژرف‌اندیشی می‌کرد و خویش را مخاطب قرار می‌داد و با خدایش به نجوا می‌پرداخت،] جامه و خوراکی او را خوش می‌آمد که خشن باشد و بد مزه. او در میان ما همچون یکی از ما بود و هر گاه از او می‌پرسیدیم پاسخ می‌داد و هر گاه از او دعوت می‌کردیم می‌آمد، و به خدا سوگند با وجود نزدیکی او به ما و نزدیکی ما به او از هیبتش با او اندک سخن می‌گفتیم. او دینداران را بزرگ می‌داشت و مساکین را به خود نزدیک می‌ساخت. انسان قوی را در راه باطلش به طمع نمی‌افکند و ضعیف را در عدالتش مأیوس نمی‌کرد. یک بار او را در موضع و جایگاه خود یافتم در حالی که شب پرده خویش افکنده بود و اخترانش به دل آسمان فرو رفته بودند [در حالی که حضرت در

---

(1) مصنّف در کشف المراد/ 413 می‌گوید: در این هنگام حضرت (ع)، افضل از دیگری است، زیرا میان اخلاق خوش و خوشرویی و شجاعت فراوان و هیبت بسیار و داشتن شخصیتی جنگی که همگی با هم در تضاد هستند آمیزه‌ای به هم درآورده است.
(2) ارشاد دیلمی 2/ 218. این خبر را احقاق الحق 8/ 598 از منابع فراوان آورده است و در بحار الانوار 41/ 14- 15 به نقل از امالی صدوق/ 371 نقل شده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:142
محرابش ایستاده بود] و ریش خود را در دست داشت و همچون مارگزیده‌ای به خود می‌پیچید و چونان غمگینی می‌گریست و می‌گفت: ای دنیا! دیگری را بفریب، آیا خود را به من عرضه می‌کنی یا به من شوق یافته‌ای. هیهات هیهات که من تو را سه طلاقه کرده‌ام که دیگر بازگشتی در آن نیست. عمر تو کوتاه است و خطر تو فراوان و زندگی تو ناچیز. آه از کم‌توشه‌گی و دوری سفر و هراس راه.
معاویه گریست و گفت: خداوند ابو الحسن را رحمت کند. به خدا سوگند که چنین بود. غم تو بر او چگونه است از ضرار؟ ضرار گفت: غم کسی که فرزندش را در دامانش سر برند. اشکش پیوسته ریزد و حزنش آرام نگیرد.

مبحث نهم: در شکیبایی:

(1) اختلافی در این نیست که علی (ع) شکیباترین مردم بوده است. اگر چه حقّ حضرت گرفته شد و با اجبار رو به رو گشت و از مقام و مرتبه‌اش کنار گذاشته شد، ولی حضرت (ع) شکیب ورزید و خشم خویش فرو خورد و صبر پیشه کرد.
(2) صاحب مناقب به نقل از ابو ایّوب انصاری روایت می‌کند که روزی پیامبر اکرم (ص) به شدّت بیمار شد «1»-. فاطمه (س) به دیدار پیامبر رفت و چون ضعف و سستی پیامبر را دید آن قدر گریست که اشک بر گونه‌هایش جاری شد. پیامبر اکرم (ص) به او فرمود: ای فاطمه! در عزّت و شرافتی که خدا بر تو نهاده است همین بس که شخصیّتی را به ازدواج تو درآورد که پیش از دیگران اسلام آورد، دانشش بیش از همگان است و شکیباتر از دیگران می‌باشد. خداوند تبارک و تعالی زمینیان را به دقّت نظاره کرد و از میان آن‌ها مرا برگزید و مرا به عنوان نبیّ رسول برانگیخت و بار دیگر زمینیان را نظاره کرد و از میان آن‌ها شوهر تو را برگزید و به من وحی کرد که او را به ازدواج تو درآورم و وصیّ [و برادر] خود گیرمش.

مطلب دوم: پیرامون برتری‌های جسمی حضرت:

اشاره

این مطلب را در مباحثی سامان بخشیده‌ایم:

(3) نزد هر کس دانسته است که علی (ع) عبادت پیشه‌ترین فرد روزگار خود بود و مردم، نماز شب و دعاهای به جا مانده در باره این نماز و مناجات و

---

(1) مناقب خوارزمی/ 63.
ترجمه کشف الیقین ،ص:143
ادعیه اوقات و اماکن شریف و مقدّس را از او آموختند.
عبادت پیشگی او بدان جا رسیده بود که هر گاه [در نماز] روی به سوی خدای می‌کرد با تمامی وجود و با قطع نظر از دنیا روی به سوی حق تعالی می‌آورد [تا جایی که او] دردی را احساس نمی‌کرد، زیرا آن گاه که خواستند تیر از پیکرش برون آورند رهایش کردند تا هنگام نماز رسد، پس چون به نماز پرداخت و روی به سوی خداوند آورد آهنی را از پیکرش برون آوردند «1».
(1) سرور ما زین العابدین- صلوات اللَّه علیه و سلامه- در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می‌گزارد و با صحیفه امیر المؤمنین (ع) دعا می‌خواند و سپس چونان انسانی که جام صبرش لبریز شده باشد آن را به کناری می‌نهاد و می‌گفت: عبادت من کجا و عبادت علی کجا «2». «3»

---

(1) این خبر در احقاق الحق 8/ 602 به نقل از مناقب مرتضویه/ 364 نقل شده است.
(2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 1/ 27+ ینابیع المودّة/ 150.
(3) ابن ابی الحدید در مقدّمه شرح نهج البلاغه، پیرامون عبادت علی (ع) می‌گوید:
«هنگامی که ما در دعاها و مناجاتهای حضرت (ع) ژرف‌اندیشی کنیم و بزرگداشت و تجلیل مقام کبریایی از سوی حضرت (ع) را که در بردارنده هیبت الهی و خشوع در برابر عزّت او و پیروی از خداوند سبحان است از نظر بگذرانیم اخلاص نهفته در وجود حضرت (ع) را در می‌یابیم و فهم می‌کنیم که این ادعیه از کدام قلب بیرون می‌آید و بر کدام زبان جاری می‌شود».
وی در جای دیگری از مقدّمه خود می‌گوید:
«ضرورتا چنین پدیده‌ای ظهور نخواهد یافت مگر از روی کمال نفسانی و صفای درونی و علم و شناخت کاملی که نقطه امتیاز اوست بر کسی که در بیش‌تر مدّت عمر خود، پستی و بی‌ارزشی سنگ را در نیافته و در

باقیمانده ایّام عمرش به پایین‌ترین مراتب این عبادت موصوف نگشته است».
بخاری در باب «اندیشه فرد در نماز» پیش از ابواب «سهو» در باره عمر می‌گوید: «من لشکریانم را در حال گزاردن نماز تجهیز می‌کنم».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 542- 547 پس از آوردن این دو سخن از ابن ابی الحدید می‌گوید:
«چگونه می‌شود صاحب چنین عبادت و شناختی را با دیگران سنجه کرد؟ و آیا بر اساس آیین عقل، پسندیده است که چنین کسی رئیس دین و امام مذهب باشد و آن شخصیّت مأموم؟ داوری عدالت و برهان قاطع چنین حکمی ندارد».
ترجمه کشف الیقین ،ص:144
حضرت (ع) رکوع و سجودی طولانی داشت و در آن خضوع و زاری فراوان می‌کرد.
(1) از سرور ما موسی بن جعفر الکاظم (ع) روایت شده است که آیه مبارکه «1»- تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِیماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ «2»- در باره امیر المؤمنین علی (ع) نازل شده است. «3»
(2) [ابن عبّاس می‌گوید که این آیه شریفه: وَ یَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا «4»- در حقّ علی (ع) نازل شده است.]

_____

(1) فتح/ 29؛ آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند.
نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره آن‌هاست.
(2) این خبر در احقاق الحق 3/ 416 و 14/ 345 به نقل از منابع عمومی آمده است.
(3) علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 188 می‌گوید:
«پوشیده نیست که توصیف حضرت (ع) از سوی خدا با چنین اوصاف شریفی فضیلتی است بزرگ که اگر فضایل دیگر حضرت (ع) نیز در نظر گرفته شود مانع از آن می‌شود که دیگری را بر حضرت (ع) پیشی داد».
ترجمه کشف الیقین 144 مبحث اول: در عبادت: ..... ص : 142
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 285 می‌گوید:
«این آیه دلالت دارد بر امامت امیر المؤمنین (ع)، چرا که حضرت (ع) را به صیغه جمع: الّذین معه» آورده است که اشاره دارد به این که علی (ع) به منزله همه کسانی است که با پیامبر (ص) هستند، زیرا که اوست جانمایه همه آن‌ها. پس برتری حضرت (ع) بر ایشان در جهاد و تقوا و همه صفات کمال برای حضرت (ع) ثابت است به ویژه با پیوست این خبر که: «محمّد

و الّذین معه» اعمّ از اوصاف بزرگی که همه آن‌ها برای بیش‌تر صحابه و یا حتّی برای یکی از آن‌ها به گونه‌ای کامل به ثبوت نمی‌رسد و کامل این اوصاف برای پیامبر (ص) ثابت است و برای علی (ع) که همسنگ و جان پیامبر (ص) است».
(4) نور/ 47؛ و می‌گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و فرمان بردیم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:145
(1) از امام باقر (ع) رسیده است که این آیه مبارکه: وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ «1»- در حق حضرت محمّد (ص) نازل شده است و وَ صَدَّقَ بِهِ در حقّ علی (ع).
(2) مجاهد آورده است که این آیه مبارکه: وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ «2»- در حقّ علی (ع) نازل شده است. «3»

---

(1) زمر/ 33؛ و کسی که سخن راست آورد و تصدیقش کرد.
(2) کفایة الطالب/ 233+ مناقب ابن مغازلی/ 269. نیز بنگرید به: احقاق الحق 14/ 242- 246، 3/ 177- 178 به نقل از منابع عمومی.
(3) ابن بطریق در خصائص/ 180 می‌گوید:
«اگر پیامبر (ص) همان کسی است که صدق به ارمغان آورد و علی همان مصدّق است، پس آن دو، در درجه تصدیق با هم برابرند، زیرا آن که صدق به ارمغان آورده است بدون تردید مصدّق نیز هست و آن که پس از اقامه حجّت از سوی آورنده صدق او را تصدیق کرده است در مقام تصدیق با او شریک است. پس آن‌ها در تصدیق یکسانند و تفاوت میان آن دو از نظر رسالت است. این یکی فضیلت ارسال دارد و آن دیگری امتیاز پیروی. پس باید از هر دو- چنان که گفتیم- به یک میزان پیروی کرد، چه همان گونه که باید از تابع فرمان برد متبوع را نیز باید اطاعت کرد، چه، آن هر دو در وحی شریف تخصیص داده شده‌اند».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 413- 415، 417 می‌گوید:
«در اخبار فراوان رسیده است که اوست همان صدّیق به معنای کثیر الصّدق در کردار و سخن و کثیر التصدیق است در آن چه پیامبران می‌آورند، و این همه در امیر المؤمنین (ع) کامل بوده است. پس او به امامت شایسته‌تر است از کسی که پایین از اوست به سبب ناپسندی مقدّم داشتن مفضول».
«آشکار است که ولایت علی (ع) از بزرگ‌ترین اموری است که پیامبر اکرم (ص) به صداقت، از نزد خداوند تبارک و تعالی آورده است و تکذیب آن از بزرگ‌ترین ستم‌هاست، زیرا آن رکن عمده ایمان است و امری سامان نمی‌پذیرد مگر بدان. پس احتمال دارد آیه در باره او نازل شده باشد و سپس در باره هر کسی جریان یافته است که نکته‌ای از فرو فرستاده‌های

خدا را تکذیب کند».
و آن گاه بدان که اختصاص حضرت (ع) به چنین کرامتی که گواه فضل او در ایمان و تصدیقی است که هر دو ملاک شرف و برتری به دیگر صحابه می‌باشد دلالت دارد بر این که او- چنان که بارها بیان شد- به امامت شایسته‌تر است».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 179- 180 می‌گوید:
«اگر مقصود از تعبیر «صدّق به» امیر المؤمنین است این خود دلالت دارد بر امامت حضرت (ع)، زیرا با وجود فراوانی مصدّقان، موصوف شدن حضرت (ع) به تصدیق، گواه آن است که او در تصدیق، کامل است و اوست صدّیق اکبر و تردیدی نیست که کامل در تصدیق- در برابر دیگران- همان افضل است و افضل، به امامت شایسته‌تر است، به ویژه آن که کامل در تصدیق در امر مصدّق رعایت‌کننده‌تر و در پاسداری از دین و تصرّف امین‌تر است، با آن که خداوند تبارک و تعالی به طور کلّی به تقوای مصدّق و مصدّق گواهی داده و در تتمّه آیه فرموده است: أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و این خود اقتضای عصمت را دارد و به اجماع جز علی (ع) هیچ معصومی با پیامبر (ص) نبوده است. پس اوست امام با شرط بودن عصمت برای امام- چنان که بیان شد-».
ترجمه کشف الیقین ،ص:146
(1) از ابن عبّاس «1»- رسیده است که آیه مبارکه وَ ارْکَعُوا مَعَ الرَّاکِعِینَ به ویژه در حقّ پیامبر اکرم و علی (ع) نازل شده است، و این دو نخستین کسانی بوده‌اند که به نماز ایستادند و به رکوع رفتند. حضرت (ع) حتّی در شب «هریر» نماز شب را ترک نکرد. «2»- علی (ع) روزی در جنگ صفّین به جنگ و کارزار اشتغال داشت و با این حال در چنین روزی آفتاب را زیر نظر داشت. ابن عبّاس به او عرض کرد: یا امیر المؤمنین! این چه کاری است؟
حضرت (ع) فرمود: بنگر خورشید کی غروب می‌کند تا نماز بگزاریم. ابن عبّاس به ایشان عرض کرد: آیا این وقت نماز است؟ جنگ، ما را [از نماز] باز می‌دارد. علی (ع) فرمود: ما برای چه با آن‌ها می‌جنگیم؟ ما برای نماز است که با آن‌ها به ستیز برخاسته‌ایم «3».

(2) در میان همه مسلمانان اختلافی در این نیست که در پرتو

_____

(1) بحار الانوار 36/ 120 به نقل از کشف الغمّه.
(2) این خبر در بحار الانوار 41/ 17 به نقل از مناقب ابن شهر آشوب نقل شده که او نیز آن را از مسند ابو یعلی و احقاق الحق 3/ 300- 14/ 276- 277 به نقل از گروهی از برجستگان اهل سنت نقل کرده است.
(3) این خبر در نهج الحق و کشف الصّدق 247- 248 به نقل از ارشاد دیلمی بدون ذکر شماره صفحه آمده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:147
شمشیر سرور ما امیر المؤمنین (ع) بود که شالوده‌های دین سامان یافت و پایه‌هایش سر برافراشت و در این امر، نه گذشته‌ای به او پیشی گرفته و نه آینده‌ای به او خواهد پیوست. حضرت (ع)، خوددار، با هیبت و شمشیر خدا بود و غم را از چهره رسول اللّه می‌زدود و فرشتگان از یورش‌های او به مشرکان دچار شگفتی می‌شدند. حضرت (ع) گرفتار جهاد با کافران و از دین خارجان و ستمکاران و بیعت‌شکنان بود.
(1) احمد بن حنبل در مسند خود آورده است که: «1»- حسن بن علی (ع) خطبه‌ای خواند و گفت: دیروز مردی از شما جدا شد که پیشینیان در علم او پیشی نگرفتند و دیگران بدو نرسند. پیامبر اکرم (ص) او را با پرچم می‌فرستاد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار داشتند و حضرت (ع) باز نمی‌گشت مگر با فتح و پیروزی.
(2) واحدی «2»- نقل کرده می‌گوید: علی و عبّاس و طلحه افتخارات خود را برمی‌شمردند.
طلحه گفت: من صاحب کعبه هستم و کلید آن در دست من است. عبّاس گفت: من میراب هستم. علی (ع) فرمود: شما هر قدر که بگویید. من شش ماه پیش از مردم نماز می‌گزاردم و منم صاحب جهاد. پس خداوند این آیات را فرو فرستاد: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* الَّذِينَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ «3»-، تا جایی که می‌فرماید: أَجْرٌ عَظِيمٌ «4».

_____

(1) مسند احمد بن حنبل 1/ 199.
(2) اسباب النزول/ 139.

(3) توبه/ 19 و 20؛ آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجد الحرام را با ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا برابر می‌دانید؟ نه، نزد خدا برابر نیستند و خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند. آنان که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا به مال و جان خویش جهاد کردند، در نزد خدا از درجه‌ای عظیمتر برخوردارند و کام یافتگانند.
(4) علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 40 می‌گوید:
«گواه این که ملاک فضل و فخر، ایمان و جهاد است و بدون تردید علی (ع) در آن بر دیگر صحابه پیشی داشته است ... و به امامت و خلافت شایسته‌تر می‌باشد به جهت قبح پیشی داشتن مفضول همان است که اندیشه اندیشوران بدان شهادت می‌دهند».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 160 می‌گوید:
«دلالت این آیه بر نکته مورد نظر با پیوست این روایت، کمال می‌یابد، زیرا امیر المؤمنین (ع) خود را با فضیلتی به آن دو برتری می‌دهد که اقتضا دارد با آن بر همه امّت برتری یابد، چه، می‌فرماید: من نخستین مردمم که ایمان آورده‌ام و بیش از همه جهاد کرده‌ام و خداوند سبحان او را در ادّعای چنین فضیلتی تأیید می‌کند و کسی را که برای حضرت این فضیلت را قائل نیست انکار می‌کند. پس حضرت (ع) برترین فرد امّت و شایسته‌ترین آن‌ها به امامت است، با در نظر گرفتن این که آیات نیز در بردارنده مژده است برای حضرت (ع) در برخورداری از رحمت و خشنودی خدا و بهشت جاودان و به خواست خدا در آیه سی و دوم خواهیم داشت که اقتضای بشارت به شخص حضرت (ع) و مژده بهشت به ایشان معصومیت ایشان و نزدیک بودن حضرت (ع) است به پیامبر (ص) که بر این اساس از سه خلیفه دیگر به امامت شایسته‌تر می‌باشد».
بنگرید به: الخصائص 133/ 134 و العمدة/ 194- 197.
ترجمه کشف الیقین ،ص:148
خداوند، ادّعای علی را تصدیق کرد و به ایمان و هجرت و جهاد او گواهی داد. «1»
(1) جنگ‌های حضرت (ع) مشهور است. ابو الیقظان در باره جنگ بدر می‌گوید: بدر

---

(1) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 200- 201 در ذیل آیه: يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ [فتح/ 29].
نزول این آیه در حقّ امیر المؤمنین (ع) می‌گوید:
«بدون تردید کسی که به برآشفته کردن کافران ممتاز باشد ناگزیر باید مصمّم‌ترین و سرسخت‌ترین و برهانی‌ترین و مؤثرترین و داناترین و دانشمندترین مسلمانان باشد و چنین نیست مگر پیامبر و امام».

وی در همین کتاب/ 246- 247 در بیان بند «فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ» در این آیه می‌گوید:
«این دلالت دارد بر جهاد سترگ امیر المؤمنین در برابر دیگران، و آن که جهادش فراوان باشد و بر دیگران فزونی گیرد تا جایی که اسلام را با شمشیر خود اعتدال بخشد نزد خدا به سبب فضلش، شایسته‌تر و محقّ‌تر است برای امامت و از آن جا که چون نخست، اسلام با شمشیر او اعتدال یافت در پایان نیز برای دریافت یاری خدا شایسته‌تر است، و اصول و فروع را بیش‌تر رعایت خواهد کرد».
نیز بنگرید به: الخصائص/ 253 و معالم المدرستین 1/ 137 و دلائل الصّدق 2/ 552- 563.
ترجمه کشف الیقین ،ص:149
مردی بود از غفار، همان قبیله ابو ذر غفاری. شعبی می‌گوید: «بدر» نام چاهی بوده است به اسم فردی به نام همین جنگ، (1) همان مصیبت بزرگ بود و نخستین جنگ بود برای امتحان، چه، خداوند می‌فرماید: كَما أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكارِهُونَ* يُجادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ ما تَبَيَّنَ كَأَنَّما يُساقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ «1»-. این جنگ، درست هشت ماه پس از آمدن پیامبر به مدینه پیش آمد و این در حالی بود که عمر علی (ع) هفده سال «2»- بود. در این جنگ مشرکان به سبب شمار فراوان خود و شمار اندک مسلمانان بر جنگ اصرار داشتند. بعضی از آن‌ها با ناخشنودی به میدان می‌آمدند و قرشیان آن‌ها را به مبارزه می‌خواندند و آن‌ها خواهان همسنگان خود بودند و پیامبر (ص) اجازه نمی‌داد بعضی از مسلمانان به میدان آیند و می‌فرمود: این قوم می‌خواهند با همسنگان خود مبارزه کنند.
پیامبر (ص) سپس به علی (ع) فرمان داد به مبارزه آن‌ها رود. ولید بن عتبه، که مردی شجاع و جسور بود حضرت (ع) را به مبارزه دعوت کرد و علی (ع) او را کشت، و سپس عاص بن سعید بن عاص را از پای درآورد و این پس از زمانی بود که همه از مبارزه با او خودداری می‌کردند، زیرا اندامی ترسناک و سترگ داشت. سپس حنظلة بن ابی سفیان به مبارزه حضرت (ع) آمد که او هم به دست مبارکش به قتل رسید. حضرت (ع) در این جنگ ابن عدیّ و سپس نوفل بن خویلد را که از بدانديشان قریش بود زخمی کرد.
قرشیان پیشاپیش نوفل حرکت می‌کردند و او را بزرگ می‌داشتند و فرمانش می‌بردند. او پیش از هجرت به مکّه روزی ابو بکر و طلحه را با ریسمانی محکم به هم بسته شکنجه‌شان کرده بود تا جایی که در باره آن دو مورد پرسش قرار گرفت.
پیامبر اکرم (ص) هنگامی که از حضور نوفل در بدر آگاهی یافت فرمود:

خدایا ما را از نوفل کفایت کن.

_____

(1) انفال 5 و 6؛ آن چنان بود که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق بیرون آورد حال آن که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند. با آن که حقیقت بر آن‌ها آشکار شده در باره آن با تو مجادله می‌کنند، چنان قدم برمی‌دارند که گویی می‌بینند آن‌ها را به سوی مرگ می‌برند.

(2) در نسخه «ج» و «أ» بیست و هفت سال آمده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:150

هنگامی که امیر المؤمنین (ع) او را به قتل رساند پیامبر اکرم (ص) فرمود: چه کسی از نوفل خبر دارد؟ علی (ع) عرض کرد: یا رسول اللّه! من او را کشتم. پیامبر اکرم (ص) تکبیری زد و فرمود: سپاس خدایی را که نفرین مرا در باره او استجابت کرد.

حضرت (ع) همچنان یکی پس از دیگری را به قتل می‌رساند تا جایی که شمار کشته‌شدگان به دست مبارکش به نیمی از نابودشدگان در این جنگ رسید، و این در حالی بود که همه مسلمانان و سه هزار فرشته‌ای که مأموریت شرکت در این جنگ را داشتند توانستند نیمه دیگر دشمنان را به قتل رسانند. پیامبر (ص) سپس مشتی ریگ بیفکند و فرمود: روسیاه باشید! و بدین ترتیب همه دشمنان شکست خوردند. «1»-

(1) در جنگ احد که در ماه شوال رخ داد، عمر امیر المؤمنین (ع) هنوز به نوزده سال نرسیده بود. دلیل این جنگ آن بود که به هنگام شکست قرشیان در بدر و کشته شدن سرانشان، اموال فراوانی را به کار زدند تا مگر مؤمنان را ریشه کن کنند، عهده دار این امر هم ابو سفیان بود. آن‌ها با این کار، آهنگ پیامبر (ص) و مؤمنان را در مدینه داشتند.

پیامبر (ص) با گروهی از مسلمانان خارج شدند و با نزدیک به یک سوم به مدینه بازگشتند و علی (ع) به همراه هفتصد مسلمان باقی ماند. خداوند می‌فرماید: وَ إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِینَ مَقاعِدَ لِلْقِتالِ .. «2»-

پیامبر اکرم (ص)، مسلمانان را در صفی طولانی مرتّب کرده بود و بر شعب، پنجاه مرد از انصار را گمارده فردی را به فرماندهی آن‌ها منصوب کرده بود که عبد اللّه بن عمر بن خرم نامیده می‌شد. حضرت (ص) به ایشان فرمود: حتّی اگر همه ما تا آخرین نفر کشته شدیم شما مکان خود را ترک نگویید، که ما از این موضع شما مورد حمله قرار می‌گیریم.

حضرت (ص) پرچم این جنگ را به امیر المؤمنین (ع) سپرد و پرچم کافران در دست طلحة بن ابی طلحه بود. او را «دژکوب» می‌نامیدند. علی (ع) ضربه‌ای به او زد و او یکی از دو چشم خویش را از دست داد و فریادی بلند کشید و پرچم از دستش به زمین افتاد.

_____

(1) تاریخ طبری 2/ 131 + مناقب ابن شهرآشوب 1/ 187.
(2) آل عمران/ 121؛ و بامدادان از میان کسان خویش بیرون آمدی تا مؤمنان را در آن جای‌ها که می‌بایست بجنگند بگماری.
ترجمه کشف الیقین ،ص:151
(1) پرچم را برادر او مصعب برگرفت ولی عاصم بن ثابت او را با تیر، نشانه رفت و جانش بگرفت. این پرچم را برده‌ای از آن‌ها برداشت که صواب خوانده می‌شد. او از سرسخت‌ترین مشرکان بود، امیر المؤمنین (ع) دست راست او را قطع کرد، امّا او با دست چپ پرچم را بلند کرد که حضرت (ع) دست چپ او را نیز از بدنش جدا کرد، ولی او این بار پرچم را با سینه خود برگرفت و باقیمانده دو دست قطع‌شده خود را روی سینه‌اش جمع کرد که در این هنگام امیر المؤمنین (ع) بر فرق سر او نواخت که نقش بر زمین شد و جماعتش به شکست کشانده شدند.
مسلمانان روی به سوی غنائم آوردند و نگاهبانان شعب، مردم را دیدند که غنیمت برمی‌گیرند و از آن ترسیدند که مباد غنیمتی به دست نیاورند و لذا از فرمانده خود عبد اللّه بن عمر بن خرم اجازه خواستند به جمع کردن غنیمت بپردازند. عبد اللّه گفت:
پیامبر (ص) به من فرمان داده است موضع خود را ترک نگویم. آن‌ها گفتند: پیامبر این سخن را در حالی گفته است که نمی‌دانسته چنین موفقیّتی به دست می‌آید، و بدین ترتیب به سوی جمع کردن غنایم رفتند و موضع را ترک گفتند. خالد بن ولید بر عبد اللّه بن عمر بن خرم یورش برد و او را بکشت و از پشت پیامبر (ص) بیامد در حالی که به کسان خود می‌گفت: در پیش روی شماست کسی که او را جستجو می‌کردید. پس همچون یک فرد [در کمال اتّحاد و هماهنگی] بر حضرتش (ص) حمله آوردند و در این میان هم شمشیر می‌زدند، هم نیزه به کار می‌بستند، هم تیر می‌انداختند و هم سنگ می‌افکندند.
اصحاب پیامبر (ص) چنان به دفاع از حضرتش برخاستند که هفتاد نفر از ایشان کشته شد و امیر المؤمنین (ع) با پایداری از حضرتش (ص) دفاع می‌کرد. پیامبر (ص) در حالی که بیهوش بود دیده گشاد و به علی نظر کرد و فرمود: ای علی! جماعت چه کردند؟ علی (ع) عرض کرد: پیمان شکستند و پشت کردند. پیامبر (ص) فرمود: مرا از کسانی که آهنگ آمدن به سوی من دارند بسنده کن.
علی (ع) به آن‌ها یورش برد و آن‌ها را بپراکند و به سوی حضرتش (ص) بازگشت که از زاویه دیگری آهنگ او کرده بودند. حضرت (ع) آن‌ها را نیز بپراکند و از شکست- خوردگان چهارده تن بازگشتند و دیگران از کوه بالا رفتند و کسی در مدینه فریاد زد:
پیامبر (ص) کشته شد، و با این خبر، دل‌ها بریخت.

(1) هند، دختر عتبه، وحشی را مأمور کرده بود یا پیامبر را بکشد یا علی را و یا حمزه را.
وحشی گفت: برای کشتن محمّد که راهی نیست، زیرا یارانش او را در برمی‌گیرند و احاطه می‌کنند. علی نیز به هنگام جنگ از گرگ محتاطتر است و امّا طمع من در باره حمزه است، زیرا او به هنگام خشم، جلوی خویش را نمی‌بیند. وحشی، حمزه را بکشت و هند بر جنازه او حاضر شد و دستور داد شکم او را بدرند و جگرش را بیرون آورند و مثله‌اش کنند پس بینی و گوش او را بریدند.
جبرئیل گفت: شمشیری نیست مگر ذو الفقار و جوانمردی نه مگر علی.
همه مردم این ندا را شنیدند.
جبرئیل گفت: یا رسول اللّه! ملائکه از جانفشانی علی در حق تو دچار شگفتی شده‌اند. پیامبر (ص) فرمود: چرا نباید چنین باشد زیرا که او از من و من از اویم. «1»

---

(1) ابن بطریق در العمدة/ 206 پس از بیان معانی از «من» می‌گوید:
«این سخن پیامبر: «منّی» به مفهوم آن است که علی همچون من است در تبلیغ و انجام وظیفه و وجوب فرمانبری از او، زیرا چنان که خداوند به ابراهیم فرموده است پیامبر، هم نبی است و هم امام: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ [بقره/ 124]، و این در حالی است که ایشان پیامبر اولو العزم است. پس استحقاق امامت برای علی (ع) همچون استحقاق نبوّت است برای پیامبر (ص)، زیرا راه استحقاق از یک جنس است و آن هم خواستن ابراهیم (ع) است، چه، او امامت را برای نسل خود درخواست کرد و خداوند به او فرمود:
لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ، ابراهیم عرض کرد: ظالم و ستمگر چه کسی است؟ و پاسخ آمد: کسی که بت‌ها را بپرستد، زیرا خداوند می‌فرماید: إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ [لقمان/ 13]، پس ابراهیم در این هنگام از پذیرش این ستم برای خود و نسلش عذر خواست و گفت: وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ [ابراهیم/ 35]. در این باره، سخن به کفایت گفته‌ایم و دیگر وجهی برای بازگفت آن نیست.
پیامبر (ص) هنگامی بزرگداشت موقعیّت علی (ع) را فزونی می‌دهد که می‌فرماید: «و انا منه»، زیرا اگر تنها می‌فرمود: «علیّ منّی» و به همین بسنده می‌کرد وجوهی را در تأویل در برداشت و لذا این سخن: «و انا منه» گواه بزرگداشت این ماجراست. مقصود پیامبر (ص) آن نبوده که جنس، شایسته امامت بوده است ... و امّا ذکر اداء در خبر به سبب این فرمایش خداوندی است در استرجاع سوره برائت که: «کسی آن را ادا

نمی‌کند مگر تو یا کسی که از توست و لذا او را به این امر اختصاص داد و اداء را از او استرجاع کرد و آن را بدو سپرد و حضرت هم آن را بهنگام ادا کرد. سخن در این باره و اختصاص آن به حضرت قبلا به کفایت مورد بحث قرار گرفته است. پس این دلالت بر آن دارد که جنسیت در این خبر، همان جنسیت اداء و ولایت است و این دو گرد نمی‌آید مگر برای کسی که شایسته امامت است. این سخن پیامبر که: «علیّ منّی» از پیش خود پیامبر نبوده بلکه پیشینه وحی دارد، چنان که خداوند می‌فرماید: أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ [هود/ 17]، و کسی که بر دلیل روشن خدای خویش است پیامبر است و گواهی که نزد او قرآن را تلاوت می‌کند یعنی علی بن ابی طالب (ع)».
علّامه بیاضی در الصراط المستقیم 2/ 57- 58 نزدیک به همین مضمون را آورده می‌گوید:
«در توصیف صریح پیامبر (ص) و سخن ایشان، دلیل آشکاری است بر این که حضرت (ع) به این مقام، حقّانیت بیش‌تری دارد، چه، اختصاص ایشان به این سخن در میان دیگر آحاد امّت، دلیل فضیلتی است که موجب استحقاق این منزلت برای حضرتش (ع) می‌گردد».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 422- 423 پس از وارد کردن این خبر با الفاظ گوناگون می‌گوید:
«دلالت همه این‌ها بر امامت امیر المؤمنین (ع) روشن است، زیرا شمردن پیامبر (ص) و علی (ع)، چنان بخشی از هم دلیل این است که آن دو در برخورداری از مزایا و فضیلت و امامت، یکسانند، چنان که گواه آن است پیشینه عملکرد علی (ع) در برگزیدن کنیز از میان اسرا، آن گونه که در روایت عمران و بریده گذشت. به این ترتیب دانسته می‌شود که مقصود حضرت از جمله: «او ولیّ هر مؤمن است» اراده امامت می‌باشد، زیرا اراده جز امامت در این مقام، شایسته نیست. به طور کلّی این روایات دلالت دارد بر صحّت گزیده شدن کنیز از سوی امیر المؤمنین (ع) و صحّت عملکرد گذشته حضرت (ع)، زیرا او از پیامبر است و پیامبر از او. پس فهمیده می‌شود که علی (ع) عملا امام است و حتّی از این سخن پیامبر: «او از من است و من از اویم» فهمیده می‌شود که علی (ع) عملا به منزلت پیامبر است و عملا امام می‌باشد و قید «بعدیّت» در پاره‌ای اخبار یاد شده منافاتی با آن ندارد، زیرا مقصود از آن تأخّر در رتبه، و اشاره است به این که علی (ع) پس از پیامبر (ص) به همه امور امامت خواهد پرداخت و تحقیق این سخن در آیه نخست از آیاتی که مصنّف (ره) بر امامت، بدان استدلال کرد [ص 73- 83] پیش‌تر بیان شد».
سیّد مرتضی عسکری در «معالم المدرستین» 1/ 164- 165 در بیان مفهوم لفظ «از من» در احادیث پیامبر (ص) می‌گوید:

«لفظ «از من» در حدیث «تو نسبت به من همچون هارونی به موسی» مفهوم این لفظ را در دیگر احادیث پیامبر توضیح می‌دهد، و آن چنین است که چون هارون در نبوّت شریک موسی و وزیر تبلیغات او بوده و نسبت علی (ع) به خاتم انبیا (ص) همچون هارون بوده است به موسی به استثنای نبوّت پس آن چه برای علی (ع) باقی می‌ماند وزارت در تبلیغات است و بر این اساس پیامبر (ص) لفظ «از من» را در این احادیث با وضوح و روشنی کامل چنین تفسیر می‌کند که مقصود از آن این است که علی از اوست در مقام ابلاغ بدون واسطه از سوی خدا به اشخاص مکلّف. این چنین مفهوم «از من» در احادیث دیگر پیامبر در حقّ امام علی و نیز در اخباری که این لفظ به صورت تفسیر ناشده آمده است روشنی می‌یابد.
نظیر این خبر در روایت بریده در خبر شکوی آمده است که پیامبر (ص) فرموده است: «به علی ناسزا مگو که او از من است ...» و روایت عمران بن حصین که: «همانا علی از من است ...».
مقصود پیامبر (ص) از همه این روایات آن است که علی و فرزندان امام او در به دوش کشیدن سنگینی‌های امر تبلیغ بدون واسطه به مکلّفان، از پیامبر هستند چنان که گفته می‌شود: «انگشتری از نقره»، و بر این اساس امامان از پیامبرند و پیامبر از امامان. آن‌ها در امر تبلیغ با پیامبر مشترکند و وجه اختلافشان آن است که پیامبر، احکامی را که ابلاغ می‌کند از طریق وحی دریافت می‌کند و امامان، این احکام را از پیامبر می‌گیرند. پس آن‌ها مبلّغانی هستند از سوی پیامبر به امّت و این در حالی است که پیامبر و خدا آن‌ها را برای تحمّل سنگینی امر تبلیغ آماده کرده‌اند، بدین ترتیب که خداوند آن‌ها را از هر گونه پلشتی حفظ کرده و کاملا پاکشان گردانیده است- چنان که خداوند در آیه تطهیر از این امر خبر داده است- به ویژه آن که پیامبر (ص)، افاضات خاصّی را به علی (ع) ارزانی می‌داشت که خداوند به او وحی می‌کرد و سپس امامان یکی پس از دیگری آن را از پدر خود امام علی (ع) به ارث می‌بردند».
بنگرید به: کشف الغمه 1/ 96 و مراجعات/ 244- 245.
ترجمه کشف الیقین ،ص:154
همه کشته‌شدگان جنگ احد با شمشیر امیر المؤمنین (ع) بود که جان خود را از دست دادند و پیروزی و بازگشت مردم به سوی پیامبر (ص) با پایداری امیر المؤمنین (ع) صورت
ترجمه کشف الیقین ،ص:155
گرفت. «1»-
(1) در جنگ خندق، هنگامی که پیامبر (ص) از کندن خندق آسوده شد. قریش و پیروان آن از کنانه و اهل تهامه در شمار ده هزار تن روی آوردند و نیز غطفان و توابع آن از اهل نجد بیامدند و مسلمانان را از بالا و پست

در برگرفتند و این چنان است که خداوند می‌فرماید: إِذْ جاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ «2»- پیامبر (ص) نزد مسلمانان که شمار آن‌ها سه هزار بود بیامد و آن‌ها در خندق جای گرفتند. مشرکان با یهود، همداستان شدند و کار بر مسلمانان گران شد. سواران قریش از جمله عمرو بن عبد ودّ و عکرمة بن ابی جهل بر مرکب نشستند. عمرو گفت: چه کسی با من مبارزه می‌کند؟ علی فرمود: من.
پیامبر (ص) فرمود: او عمرو است. پس علی ساکت شد. عمرو بار دیگر گفت: آیا مبارزی هست؟ کجاست بهشتی که گمان می‌کنید هر که کشته شود بدان درآید؟ آیا مردی با من مبارزه نمی‌کند؟ علی (ع) عرض کرد: یا رسول اللّه! من برای او مناسبم.
پیامبر (ص) فرمود: او عمرو است. پس علی خاموش شد. عمرو برای بار سوم ندا درداد، و علی (ع) به پیامبر عرض کرد: من برای او مناسبم یا رسول اللّه! پیامبر (ص) فرمود: او عمرو است. علی (ع) عرض کرد: حتّی اگر عمرو باشد. پیامبر (ص) به حضرت (ع) اجازه داد و فرمود: همه اسلام به مصاف همه شرک رفت. «3»

_____

(1) تاریخ طبری 2/ 187+ ارشاد مفید/ 43+ مناقب ابن شهرآشوب 1/ 191.
(2) احزاب/ 10.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 402 می‌گوید:
«به نظر من این که پیامبر (ص) علی را تمام پیکره ایمان قرار داد گواه آن است که او را باید جان مایه اسلام و ایمان دانست و این که ایمان و تأثیر او از همه مؤمنان بیش‌تر است، چرا که اگر او نمی‌بود ایمانی برای آن‌ها تحقق نمی‌یافت و افضل، به امامت حقانیت بیش‌تری دارد. گواه مؤثّرتر بودن حضرت (ع) از دیگران این سخن پیامبر است که: «یک ضربت علی بهتر است از عبادت جنّ و انس» یا «مبارزه علی با عمرو برتر است از اعمال امّت من تا روز رستاخیز». حضرت (ع) موجب بقا و پایندگی ایمان است و اوست عامل تن دادن مؤمنان به عبادتشان تا روز قیامت، ولی این همه در پرتو وجود پیامبر ستوده و دعوت و جهاد او در دین به دست آمد، و علی (ع) حسنه‌ای بود از حسنات ایشان و هیچ کس برتر از سیّد وصیّین نیست مگر سیّد مرسلین. بیفزاید خداوند بر شرافت آن دو و درود فرستد بر ایشان و خاندان پاکشان».
بنگرید به: المعیار و الموازنة/ 91.
ترجمه کشف الیقین ،ص:156
حضرت (ع) به سوی او روانه شد و فرمود: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته‌ای که فردی از قریش تو را به دو سرشت نخواند مگر آن که یکی از

آن دو را برستانی. عمرو گفت: آری. علی (ع) فرمود: من تو را به سوی خدا و پیامبر و اسلام می‌خوانم. عمرو گفت: مرا نیازی بدان نیست. حضرت (ع) فرمود: بدین ترتیب تو را به مبارزه می‌خوانم.
عمرو گفت: ای برادرزاده! به خدا سوگند من دوست نمی‌دارم تو را بکشم و حال آن که انسان با کرامتی هستی و پدرت همنشین من بوده است. علی (ع) به او گفت: ولی به خدا سوگند من دوست دارم تو را بکشم. عمرو موضع گرفت و از اسب خویش به زیر آمد و ساعتی را به زد و خورد سپری کردند و علی (ع) او را بزد و بکشت و فرزند او را نیز از پای درآورد و عکرمة بن ابی جهل و دیگر مشرکان شکست خوردند و خداوند آن‌ها را عقب زد بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً [وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتالَ.] «1»-
عمر بن خطّاب به علی (ع) گفت: آیا جوشن او را برنستاندی؟ چه، هیچ کس جوشنی چون او ندارد. علی (ع) فرمود: شرمم آمد از شرمگاه پسر عمویم پرده برگیرم.
(1) ابن مسعود چنین می‌خواند: «وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ [بعلیّ] وَ كانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزاً «2»-.
(2) ربیعه سعدی می‌گوید: نزد حذیفة بن یمان آمدم و گفتم: ای ابو عبد اللّه! ما از علی و مناقب او سخن می‌گوییم و مردم بصره به ما می‌گویند: شما در حقّ علی زیاده روی می‌کنید. آیا تو در باره او حدیثی به ما می‌گویی؟
حذیفه گفت: ای ربیعه! در باره علی (ع) چه از من می‌پرسی! سوگند به خدایی که جان من در ید قدرت اوست اگر از هنگام برانگیختن محمّد تا روز رستاخیز همه اعمال یاران

_____

(1) احزاب/ 25؛ خدا کافران کینه‌توز را باز پس زد. اینان به هیچ غنیمتی دست نیافتند و در کارزار مؤمنان خدا بسنده است.
(2) همان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:157
محمّد (ص) را در کفّه‌ای از ترازو نهند و عمل علی (ع) را در کفّه دیگر، عمل علی بر همه اعمال آن‌ها برتری دارد. ربیعه گفت: این سخنی است که کسی بهایی بر آن ننهد و بر علی حملش نکند. حذیفه گفت: ای نادان چگونه بر علی حمل نمی‌شود! کجا بودند ابو بکر و عمرو و حذیفه و همه اصحاب محمّد روزی که عمرو بن عبد ودّ به مبارزه می‌طلبید و همه مردم جز علی از مبارزه با او خودداری کردند و تنها علی به مبارزه با او برخاست و از پایش درآورد. سوگند به خدایی که جان حذیفه در دست قدرت اوست این کار او در آن روز پاداشی سترگ‌تر دارد از همه اعمال اصحاب محمّد تا روز رستاخیز. «1»-

(1) چون گروه‌ها به شکست کشانده شدند، پیامبر (ص) آهنگ بنی قریظه کرد و علی را به همراه سی تن از خزرجیان بدان جا فرستاد و فرمود: ببین آیا بنی قریظه به دژهاشان فرود آمده‌اند؟ حضرت (ع) چون بدیشان نزدیک شد از آنان سخنان ناهنجار شنید، پس نزد پیامبر (ص) بازگشت و به او خبر داد. علی رفت تا به محدوده منطقه آن‌ها رسید، پس کسی از آن‌ها او را بدید و ندا درداد که: قاتل عمرو سوی شما می‌آید و دیگری نیز چنین گفت و بدین ترتیب به شکست کشانده شدند و امیر المؤمنین (ع) پرچم را در دل دژ بر زمین نشاند و آن‌ها در حالی از علی (ع) استقبال می‌کردند که به پیامبر (ص) دشنام می‌دادند. پیامبر (ص) به آن‌ها ندا داد که: ای همانندان میمون و خوک! اگر ما به عرصه جماعتی درآییم ناگوار بامدادی خواهند داشت هشداردهنده‌گان. گفتند: یا ابو القاسم! تو نه نادان بودی نه اهل دشنام. پس پیامبر (ص) شرم کرد و بازگشت و آن‌ها را بیست و پنج شب محاصره کرد تا آن که از او خواستند به حکم سعد بن معاذ تن دهد و سعد حکم به کشتن مردان و به اسارت گرفتن کودکان و زنان و تقسیم اموال صادر کرد. پیامبر دستور داد مردان را که شمار آن‌ها نهصد تن بود به مدینه در بعضی از خانه‌های بنی النّجار فرود آورند و خود از راهی خارج شد و دستور داد آن‌ها را نیز خارج کنند و به امیر المؤمنین فرمان داد آن‌ها را در خندق بکشد و علی (ع) نیز فرمان را به اجرا درآورد. «2»-
(2) در جنگ بنی المصطلق پیروزی از آن حضرت (ع) شد و امیر المؤمنین مالک و پسرش

---

(1) ارشاد مفید/ 53+ شرح النهج معتزلی 19/ 60- 61.
(2) همان 2/ 233- 245+ ارشاد مفید/ 57+ مناقب ابن شهر آشوب 1/ 197.

ترجمه کشف الیقین ،ص:158
را به قتل رساند و جویریه دختر حارث بن ضرار را به اسارت درآورد که پیامبر (ص) او را برای خویش برگزید.
پس از این ماجرا پدر جویریه نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر! دختر من زنی کریمه است به اسارت درنمی‌آید. حضرت (ص) به پدر او فرمود برو و دخترش را مخیّر ساخت و به او فرمود: احسان در پیش گرفتی و نیکویی کردی. پس آن دختر خدا و رسول او را برگزید و پیامبر او را آزاد کرد و در شمار همسرانش درآورد. «1»-
(1) در جنگ حدیبیّه، امیر المؤمنین (ع) همان کسی بود که میان پیامبر و سهیل عمرو صلحنامه نگاشت، زیرا وی دریافته بود قضایا به نفع مسلمانان پیش می‌رود. علی (ع) در این جنگ از دو فضیلت برخوردار بود:
اوّل: چون پیامبر به قصد جنگ حدیبیه خارج شد به جحفه درآمد و در آن جا

آبی نیافت، پس سعید بن مالک را با مشک در پی آب فرستاد و او اندکی دورتر رفت و بازگشت و اظهار داشت از هراس جماعت نتوانسته دورتر رود. پیامبر کس دیگری را فرستاد و او نیز چنین کرد. پیامبر (ص)، علی را با مشکهای آب بفرستاد و او به آب درآمد و آب برگرفت و نزد پیامبر آورد و پیامبر (ص) او را دعای خیر فرمود.
دوم: سهیل بن عمرو نزد پیامبر آمد و گفت: ای محمّد! بردگان ما به شما پیوسته‌اند.
آن‌ها را به ما بازگردان. پیامبر (ص) چنان خشمگین شد که نشانه‌های خشم بر چهره‌اش پدیدار گشت و سپس فرمود: ای گروه قریش! یا سخن به پایان می‌برید یا خداوند فردی را بر شما برمی‌گمارد که دلش را در ایمان آزموده است و او در راه پاسداری از دین سر از تنتان جدا خواهد کرد. یکی از حاضران گفت: یا رسول اللّه! او کیست؟ حضرت (ص) فرمود: آن که در اتاق کفش وصله می‌کند. حاضران به سوی اتاق شتافتند تا ببینند او کیست که ناگاه دیدند امیر المؤمنین (ع) در آن جاست. بند کفش پیامبر (ص) پاره شده بود و حضرت (ص) آن را به علی (ع) سپرده بود تا تعمیرش کند و پیامبر، خود به قدر یک تیررس با یک لنگه کفش ره پیموده بود. پیامبر (ص) سپس به اصحاب خود روی کرد و فرمود: در میان شما کسانی هستند که بر سر تأویل قرآن خواهند جنگید چنان که من بر

---

(1) تاریخ طبری 2/ 260 + مناقب شهرآشوب 1/ 201.
ترجمه کشف الیقین ،ص:159
سر تنزیل آن جنگیدم. «1»

---

(1) اربلی در کشف الغمّه 1/ 126 می‌گوید:
«اینک که به حقیقت جنگ بر سر تنزیل و جنگ بر سر تأویل قرآن آگاهی یافتید بر شما روشن می‌شود که میان پیامبر (ص) و علی (ع) حلقه پیوند و برادری و همبستگی وجود داشته؛ حلقه‌ای که برای دیگری وجود نداشته است، و این چنین است که در نصوص پیشگفته پیامبر (ص) آمده است: علی از من است و من از علی. یا این سخن پیامبر (ص) که: تو از منی و من از تو. یا این سخن ایشان که: تو برای من همچون هارونی برای موسی. این نصوص اشاره دارد به رابطه‌ای خصوصی میان پیامبر (ص) و علی (ع)، و همین رابطه خصوصی اقتضا کرد تا پیامبر (ص)، علی را بیاگاهاند که به جنگ با خوارج همچون جنگ با کافران مبتلا خواهد شد و در دوران امامت خویش همان گونه که پیامبر (ص) در دوران نبوّتش با سختی‌ها روبرو بود با دشواری‌های فراوانی روبرو خواهد شد.
شافعی می‌گوید: مسلمانان در جنگ با مشرکان، سیره را از پیامبر (ص)

ستاندند و در جنگ با ستمگران، سیره را از علی (ع). پس پیرامون این جایگاه بیندیشید و فضیلت حضرتش (ع) را دریابید».
و این سخن را در همین کتاب/ 130 می‌گوید:
«این احادیث دلالت دارند بر ریشه‌یابی ما پیرامون تأویل، همچون ریشه‌یابی ما پیرامون رزم‌های پیامبر (ص) بر سر تنزیل و پیروی علی (ع) از ایشان و پرداختن به امر حضرتش (ص) و نیابت از پیامبر (ص) در امر مهمّی که نظام دین با آن حفظ می‌شود و بدان استواری می‌یابد و دشمنی خوارج از دین برگشته جلو گرفته می‌شود و کسانی که باید، از آنان کشته می‌گردند و آن عدّه که از موضع خویش بازگشتند زنده باقی می‌مانند، چنان که نسبت به مشرکان نیز دقیقا بر همین اصل تکیه داشت».
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 63 می‌گوید:
«در این حدیث دلیلی است آشکار و نصّی خدشه ناپذیر از سوی خداوند سبحان و پیامبر او مبنی بر آن که علی (ع) امام است، چه، پیامبری که از روی هوای و هوس سخن نمی‌گوید می‌فرماید: «یا خداوند، کسی را بر شما بگمارد ...»، و در این سخن پیامبر که «گردن شما را می‌زند» اشاره دیگری نهفته است، زیرا زدن گردن، اختیاری است از آن رئیس در حقّ مرءوس، و در همانندی میان جنگ بر سر تأویل با جنگ بر سر تنزیل اشاره دیگری به چشم می‌خورد، زیرا همانندی کاری که جز از پیامبر (ص) صادر نمی‌شود تنها باید با امامی باشد که همانند پیامبر است، چه، منکر عمل به تأویل همچون منکر عمل است به تنزیل و بازگشت ستیز میان این دو فرقه نیست مگر به پیامبر یا امام و مقصود پیامبر از این سخن تنها امامت است و بس».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 430- 433 می‌گوید:
«روشن است که جنگ بر سر هر یک از دلایل سه‌گانه [که در این مأخذ آمده است] مسأله جانشین پیامبر و رهبر امّت است و بدین ترتیب امامت امیر المؤمنین (ع) ثابت می‌گردد و از آن جا که پیامبر (ص) آن [امامت] را با وجود پرداختن شیخین به جنگ از ایشان نفی کرده است دانسته می‌شود که آن دو امام نیستند، و ای کاش می‌دانستیم اگر جنگ آن دو بر اساس قرآن و یا برای عمل بدان نبوده است پس چگونه فرماندهی جنگ و ریاست امّت به عهده ایشان نهاده شده و مردم آن‌ها را به عنوان امام برگزیدند! از این که پیامبر (ص) علی (ع) را مردی توصیف می‌کند که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده و بر سر دین گردن مخالفان را می‌زند. پس از موافقت دو شیخ قریش- چنین به دست می‌آید که مقصود پیامبر آن بوده است که با تعریض بفهماند شیخین این ویژگی را نداشته‌اند و ضرورتا کسی که چنین نباشد و به رویارویی در زمان حیات پیامبر (ص) در راه او و کتاب و حکمت خدا اهمیتی ندهد احقّ و اولاست به نپرداختن به

احکام الهی و دین او و امور مربوط به پیامبر پس از وفات ایشان، و لذا شایستگی امامت را نخواهد داشت و کسی شایسته امامت خواهد بود که چنین توصیف زیبا و سترگی برای او ثابت شده باشد.
با این حال، پیامبر در کنار قلمداد کردن علی از او یا قرار دادن علی همچون خودش به عصمت او نیز اشاره می‌کند چنان که در روایت «الجمع بین الصحاح» و کتب دیگر که در آیه مذکور بیانش گذشت آمده است و بدین ترتیب امامت برای حضرتش (ع) تعیّن می‌یابد».
ترجمه کشف الیقین ،ص:160
ابو بکر گفت: من هستم یا رسول اللَّه؟ پیامبر (ص) فرمود: خیر. عمر گفت: پس من هستم؟ پیامبر (ص) فرمود: چنین نیست. آن‌ها از سخن گفتن دست کشیدند و به یک دیگر می‌نگریستند. پیامبر (ص) فرمود: او کسی است که مشغول پینه کردن کفش «1» است- و به

_____
(1) ابن بطریق در عمده/ 226 می‌گوید:
«بدان که پیامبر (ص) این سخن را گفت تا یادی کند از امیر المؤمنین (ع) و نصّی داشته باشد برای او در چند امر:
یکی آن که علی پس از پیامبر (ص) ولیّ و سرپرست امّت است، زیرا پس از این سخن: «خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است» فرمود: گردن شما را بر سر پاسداری از دین می‌زند، و این برانگیختن را از خدا دانست نه از پیش خود، و این نصّی است از سوی پیامبر و از سوی خداوند تبارک در این که امیر المؤمنین استحقاق آن را دارد که حقوق الهی را از کافران و مشرکان بستاند، و این چیزی است که پس از پیامبر جز امام (ع) هیچ کس استحقاق آن را ندارد».
بنگرید به سخن ابن بطریق در عمده/ 226- 229 که کشف الغمّة نیز در 1/ 336- 337 از آن نقل کرده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:161
علی (ع) اشاره کرد- او به هنگامی که سنّت من ترک گردد و به کناری نهاده شود و کتاب خدا تحریف گردد و کسی پیرامون دین سخن گوید که اهل این کار نیست بر سر تأویل خواهد جنگید و در راه احیاء دین خدا با آن‌ها به نبرد خواهد پرداخت. «1»-
(1) در جنگ خیبر که به سال هفتم هجری رخ داد پیروزی آن از امیر المؤمنین (ع) بود.
آن‌ها پیامبر را بیست و چند شب محاصره کرده بودند تا آن که روزی دروازه را گشودند در حالی که گرد خویش خندقی کنده بودند و مرحب با یارانش بیرون آمدند تا به جنگ بپردازند. پیامبر (ص) ابو بکر را فرا خواند و پرچم را در میان گروهی از مهاجران بدو سپرد ولی ابو بکر شکست خورد.

فردای آن روز پیامبر پرچم را به عمر داد و عمر نیز هنوز مسیر چندانی نپیموده بود که شکست خورد.
پیامبر (ص) فرمود: علی را نزد من آورید. به عرض رسید که چشم او درد می‌کند.
پیامبر (ص) فرمود: او را می‌آورم و شما مردی را خواهید دید که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند. حمله‌کننده‌ای است که هرگز نگریزد «2» و حقّ این جنگ را خواهد گرفت.

_____

(1) ارشاد مفید/ 63.
(2) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 1 می‌گوید:
«پیامبر با این سخن «هرگز نگریزد» تعریضی دارد به گریزندگان و ستایشش را با این سخن تصریح می‌کند: «حمله‌کننده» در محبّت خدا و رسول، همان نهفته می‌باشد که عبارت است از فراوانی ثواب که مستلزم افضلیتی است که مقتضی امامت و ثبوت امامت و محبّت الهی می‌باشد، اگر چه این برای هر فرمانبری حاصل است ولی درجات متفاوت دارد، و خداوند علی را به سبب قطع تعلّقات و پاکسازی درون از پیوند با پلشتی‌های دنیا و کشف غطا از احوال دیگران، مقامی فزون‌تر داده است».
ترجمه کشف الیقین ،ص:162
(1) علی را در حالی که دستش را گرفته بودند آوردند. حضرت (ص) فرمود: ای علی از چه می‌نالی؟ عرض کرد: چشم دردی که قدرت دیدن را از من ستانده است به علاوه آن که سرم نیز درد می‌کند. حضرت (ص) فرمود: بنشین و سرت را بر ران من بگذار و سپس آب دهانش را در دست ریخت و با آن چشم و سر علی را بسود و برایش دعا کرد.
پس دو چشم علی باز شد و سر دردش آرام گرفت. پیامبر پرچمی را که سفید بود بدو سپرد و فرمود: آن را ببر که جبرئیل با توست و پیروزی در انتظارت و ترس در سینه آن جماعت پراکنده گشته است، و بدان ای علی! آن‌ها در کتاب خود خوانده‌اند کسی که ویرانشان خواهد کرد مردی است با نام «الیا» «1»-، پس چون آن‌ها را دیدی بگو: من علی بن ابی طالب هستم، و بدین ترتیب به خواست خدا به خذلان و بی‌یاوری گرفتار خواهند آمد.
علی (ع) رفت تا به دژ رسید و مرحب بیرون آمد در حالی که زرهی پوشیده بود و کلاهخودی و سنگی بیضوی که سوراخش کرده بر سر نهاده بود. هر یک دو ضربه‌ای زدند و علی (ع) [با ضربتی هاشمی] پیشدستی کرد و سنگ را با کلاهخود و سر چنان شکافت که شمشیر تا دندانهای او رخنه کرد و او بیهوش بر زمین افتاد.

دانشمندی از آن‌ها گفت: همین که امیر المؤمنین اظهار داشت: «من علی بن ابی طالب هستم» هراسی سهمگین وجود آن‌ها را دربرگرفت و هر که مرحب را پیروی می‌کرد به شکست کشانده شد و دروازه دژ را بستند، ولی امیر المؤمنین آن قدر با دروازه چالید که سرانجام بازش کرد و دروازه را برداشته همچون پلی روی خندق نهاد تا مسلمانان از آن

---

(1) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 36 می‌گوید: «نام علی همچون نام پیامبر در کتب پیشین آمده است، چنان که خداوند بزرگ می‌فرماید: «یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ» [اعراف/ 157]».
ترجمه کشف الیقین ،ص:163
بگذرند. مسلمانان دژ را گرفتند و غنایم بسیاری به چنگ آوردند و چون بازگشتند حضرت (ع) دروازه را با دست راست تا چند ذراع پرت کرد. این در را بیست مرد می‌بستند و هنگامی که مسلمانان خواستند آن را حمل کنند هفتاد مرد به دوشش کشیدند.
علی (ع) می‌فرماید: به خدا سوگند من دروازه خیبر را نه با نیروی جسمانی که با قدرت ربّانی «1»- از جای کندم. «2»
(1) در جنگ فتح که خداوند به پیامبرش وعده پیروزی داده فرموده بود: إِذا جاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ «3»- پرچم با علی (ع) بود. «4»

---

(1) ارشاد مفید/ 66.
(2) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 6 می‌گوید:
«این همه خرق عادت است که جز برای پیامبر یا جانشین پیامبر رخ نمی‌دهد و از آن جا که علی بالاتّفاق پیامبر نبوده است پس التزاما جانشین پیامبر خواهد بود».
اربلی در کشف الغمّه 1/ 230 می‌گوید:
«فضیلت امیر المؤمنین در این جنگ، و پیروزی به دست آمده در پرتو زحمات آن حضرت و اظهار منزلت او از سوی پیامبر (ص) و این که تنها برای او غنیمتی اختصاصی رواست؛ و نیز آن چه از محبّت پیامبر برای او ظهور یافت و جلوگیری پیامبر از بغض‌ورزیدن نسبت به او و شناساندن فضیلت او برای کسی که آن را نمی‌شناخت و تشویق بریده در دوست داشتن او و این سخن پیامبر که: «او بهترین مردم است برای تو و مردمت و بهترین کسی است که پس از خود برای امت به جای می‌گذارم» همگی تعریض که نه، به خدا سوگند تصریحی است بر خلافت و امامت حضرت و آگاهانیدن جایگاه و منزلت او و این که علی محقّ‌ترین آن‌هاست در به دست گرفتن این مقام پس از پیامبر و ویژه‌ترین آن‌ها و برگزیده‌ترین آن‌هاست نزد پیامبر که هیچ کس را نمی‌توان در آن، انباز او گرفت و هیچ

کس به یافتن این مقام نزدیکی نتواند یافت و اگر کسی چنین قصدی داشته باشد از کجا می‌تواند به قدر و قیمت او دست یابد و حال آن که خصلتهای شریفی آن چنان در او گرد آمده است. درود خدا بر او و فرزندان و خاندان و کسانش».
(3) نصر/ 1؛
(4) مورّخان گفته‌اند در روز فتح مکّه پرچم به دست سعد بن عباده بوده و او ندای انتقام از اهل مکّه را سر داده است و پیامبر به علی فرموده است که: او را درباب و پرچم را از او بگیر. (رجوع کنید به بحار الانوار، 21/ 105 و 130).
طبرسی در اعلام الوری/ 198 اشاره‌ای به این موضوع دارد و می‌گوید:
«پیامبر فرمود: ای علی! سعد را درباب و پرچم را از او بگیر و تو کسی باش که به مکّه درمی‌آیی. بدین ترتیب پیامبر، سوء تدبیری را که با اقدام سعد در حقّ اهل مکّه صورت می‌پذیرفت جبران کرد و دانست که انصار راضی نمی‌شوند کسی از مردم، پرچم را از سرورشان سعد بگیرد و او را از جایگاهش کنار زند مگر کسی که مقامی والا و جایگاهی پرشکوه همچون پیامبر داشته باشد».
اربلی نظیر همین سخن را در کشف الغمّة 1/ 218 می‌آورد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:164
پیمان پیامبر (ص) آن بود که مسلمانان در مکّه با کسی نستیزند مگر کسی که با آن‌ها ستیزیده بود به علاوه چند نفری که حضرتش (ص) را آزار می‌رساندند. امیر المؤمنین، حارث بن نفیل بن کعب را کشت که پیامبر (ص) را در مکّه می‌آزرد. هنگامی که پیامبر به مکّه درآمد وارد مسجد الحرام شد و در آن سیصد و شصت بت یافت که همگی با سرب به یک دیگر بسته شده بودند. پیامبر فرمود: ای علی! مشتی ریگ به من بده و علی مشتی ریگ به حضرت داد و حضرت آن‌ها را به روی بت‌ها پاشید در حالی که می‌گفت: قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ، إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً «1»-، و دیگر هیچ بتی باقی نماند مگر آن که به چهره بر زمین افتاده بود. بت‌ها از مسجد خارج و شکسته شدند. «2»-
(1) در جنگ حنین به فراوانی مسلمانان، پشتگرم بود. پس این فراوانی ابو بکر را به شگفت واداشت تا جایی که اظهار داشت: امروز از مشرکان شکست نخواهیم خورد، چه، عملکردی اندک دارند. پس چون دو لشکر به هم رسیدند همه مسلمانان شکست خوردند و مسلمانی با پیامبر باقی نماند مگر نه تن از بنی هاشم که دهمین آن‌ها ایمن بن امّ ایمن بود که کشته شد و نه تن باقی ماندند و خداوند این آیات را نازل کرد: ثُمَّ وَلَّيْتُمْ

---

(1) اسراء/ 81؛ بگو حق آمد و باطل از میان رفت، همانا باطل از میان

رونده است.
(2) ارشاد مفید/ 72.
ترجمه کشف الیقین ،ص:165
مُدْبِرِینَ، ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ «1»-، که مقصود علی (ع) و کسانی بود که پایداری ورزیدند، و این در حالی بود که علی (ع) شمشیر به دست در برابر حضرت (ص) و عبّاس در سمت راست ایشان و فضل بن عبّاس در سمت چپ ایشان ایستاده بودند و ابو سفیان بن حارث زین اسبش را به دست داشت و نوفل و ربیعه دو پسر حارث و عبد اللّه بن زبیر بن عبد المطّلب و عتبه و معتب دو پسر ابو لهب پیرامون حضرتش (ص) قرار داشتند. پیامبر به عبّاس که صدایی رسا داشت فرمود: در میان مردم ندا درده و پیمانشان را به یادشان آر. او نیز چنین ندا داد: ای بیعتیان شجره! ای اصحاب سوره بقره! به کجا می‌گریزید؟ پیمانی را به خاطر آورید که با پیامبر خدا بستید. این در حالی بود که جماعت گریخته بودند و شب، تاریک بود و پیامبر (ص) در وادی قرار داشت و مشرکان از دره‌های وادی با شمشیرهاشان به سوی حضرت (ص) می‌آمدند.
پیامبر با بخشی از چهره خود که پنداری ماهی بود درخشان بدیشان نگریست و سپس ندا در داد: کجاست پیمانی که با خدا بستید. پس اوّلین و آخرین آن‌ها این صدا را بشنید و هیچ کس این ندا را به گوش نگرفت مگر آن که خویش را بر زمین انداخت. پس جماعت از دره‌ها فرو آمدند تا به دشمن پیوستند. مردی از هوازن با پرچمی سیاه بیامد که ابو جزول نامیده می‌شد و امیر المؤمنین (ع) او را از پای درآورد. شکست مشرکان با کشتن ابو جزول به دست آمد و امیر المؤمنین (ع) پس از آن چهل مرد را بکشت تا شکست آن‌ها کامل شد و اسارت آن‌ها تحقّق یافت. «2»-
(1) در جنگ تبوک خداوند به پیامبرش (ص) وحی کرد که او نیازی به جنگیدن ندارد و او را مأمور کرد تا خودش به راه افتد و مردم را بسیج کند و با خود همراه سازد. پیامبر نیز آن‌ها را برای رفتن به سرزمین روم آماده کرد و این زمانی بود که میوه‌های آن‌ها رسیده و گرما شدّت یافته بود. پس بیش‌تر آن‌ها به سبب حرص زنده ماندن و ترس از گرما و رویارویی با دشمن از فرمان حضرتش (ص) سرپیچیدند و برخی از آن‌ها شورش کردند.

---

(1) توبه/ 25 و 26؛ سپس پشت کردید در حالی که می‌گریختید و در پی آن خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و مؤمنین فرو فرستاد.
(2) تاریخ طبری 2/ 344+ ارشاد مفید/ 74+ مناقب ابن شهرآشوب 1/ 210.
ترجمه کشف الیقین ،ص:166

پیامبر (ص)، امیر المؤمنین را به جانشینی خود بر مدینه و مردم آن و حریم خود گماشت و فرمود: مدینه جز به حضور من یا تو سامان نیابد، زیرا پیامبر با اخلاق بادیه‌نشینانی که در حومه مکّه می‌زیستند و با آن‌ها جنگیده بود و خونشان را ریخته بود آشنایی داشت و لذا ترسید اگر از این شهر دور شود آن‌ها به مدینه یورش آورند و اگر همسنگ حضرتش (ص) در آن اقامت نداشته باشد تباهی بدان راه یابد. چون منافقان آگاهی یافتند پیامبر (ص) علی (ع) را جانشین خود قرار داده است بر او حسد ورزیدند و دانستند شهر با وجود علی حفظ خواهد شد و دیگر دشمنان، دندان طمع را از آن کشیدند و بر آرامش اهل شهر غبطه خوردند و لذا شایعه پراکندند و گفتند: پیامبر علی را از روی بزرگداشت و تجلیل به جانشینی خود برنگزیده است، بل او را بدین سبب به جانشینی گمارده که وجودش را ناچیز شمرده و او را باری بر دوش خود دانسته است و این در حالی بود که می‌دانستند علی محبوب‌ترین خلایق نزد پیامبر است.
علی خود را به پیامبر رساند و عرض کرد: منافقان گمان می‌کنند تو مرا بدین سبب جانشین خود کردی که باری بوده‌ام بر دوش تو. پیامبر (ص) فرمود: برادرم! به جای خود باز گرد که مدینه جز به وجود من یا تو سامان نگیرد. تو جانشین منی در میان خانواده‌ام و دیار هجرتم و مردمم. آیا خشنود نیستی که برای من همچون هارون باشی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست. چون پیامبر از تبوک به مدینه بازگشت، «1» عمرو بن

_____

(1) اسکافی در المعیار و الموازنه/ 219 می‌گوید:
«بیندیشید در این سخن پیامبر (ص) در جنگ تبوک: «تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست». منزلت‌های هارون نزد موسی شناخته است: اول این که شریک موسی بود در نبوّت. دوم، برادر نسبی او بود. سوم، او در میان همه بنی بشر، نزد موسی از همه مقدّم‌تر بود و این همان چیزی است که برای علی ضرور گشته بود یعنی همان منزلت علی نزد پیامبر».
بنگرید به نظیر این سخن در: کشف الغمّه 1/ 63 و 228.
ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ 147- 148 می‌گوید:
«پیامبر در خبر تبوک بیان می‌دارد که علی (ع) برای او همچون هارون است برای موسی جز نبوّتی که در این حال از این منزلت استثناء شده است، چه، ثبوت آن برای علی وارد نشده است و این اقتضا دارد منزلتی جز نبوّت از منزلت‌های هارون پس از وفات پیامبر برای علی (ع) ثابت باشد و این سخن به چند دلیل گواه آن است که علی (ع) جانشین پیامبر می‌باشد:

یکی این که از جمله منزلت‌های هارون (ع) آن است که او جانشین موسی بوده است در میان بنی اسرائیل و خداوند آن را در قرآن بیان داشته است: وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ [اعراف/ 142؛] و مسلمانان بر آن اجماع دارند، پس باید علی نیز نسبت به پیامبر چنین باشد، زیرا تفاوتی نیست در این که بگوید: «تو جانشین پس از من هستی» و این که بفرماید: «تو برای من همچون هارونی برای موسی» با آگاهی مخاطب در این که هارون جانشین موسی بوده است، چنان که تفاوتی نیست اگر سلطان فرزانه‌ای به کسی که می‌خواهد به وزارت برگماردش بگوید: «تو وزیر من هستی» یا بگوید: «تو برای من همچون فلانی هستی نسبت به فلانی» با علم به این که فرد مورد نظر، وزیر بوده است.
دیگر آن که از جمله منزلت‌های هارون آن بود که فرمانبری از وی در میان همه بنی اسرائیل امری واجب بوده است، پس علی نیز باید چنین باشد و این امامت او را ضرور می‌گرداند، چه، تفاوتی نیست در این که پیامبر بگوید: «تو پس از من جانشین هستی» یا «امام امّت من هستی» یا «فرمانبری از تو بر ایشان واجب است» یا این که بگوید: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی» با آگاهی شنونده و بیننده در این که فرمان هارون در میان بنی اسرائیل واجب الطاعه بوده است. ترجمه کشف الیقین ،ص:167

دیگر آن که از جمله منزلت‌های هارون این بود که او به اتّفاق شایسته مقام موسی بود، پس علی نیز باید چنین باشد، چه، تفاوتی نیست در این که پیامبر بفرماید: «تو شایسته مقام من هستی» یا این که بفرماید: «تو برای من همچون هارون هستی» که شایستگی او برای داشتن مقام موسی (ع) معلوم است».
وی در همین کتاب/ 151 می‌گوید:
«هیچ کس نمی‌تواند بگوید: اگر مقصود پیامبر خلافت بود باید علی را به یوشع تشبیه می‌کرد. زیرا دلالت این خبر را بر خلافت با تشبیه حضرت به هارون روشن کردیم و همین اقتضا دارد پرسش مذکور، از شمار، بیرون فکنده شود، زیرا در ادلّه، پیشنهاد باطل است. اگر چه سرباز زدن پیامبر از تشبیه علی به یوشع و روی آوردن به همانندی ایشان به هارون از دو رو بوده است:
اوّل، این که خلافت هارون در قرآن بیان شده است و همه بر آن اجماع دارند، در حالی که خلافت یوشع تنها بر اساس ادّعای یهود می‌باشد که از حجّت تهی است. دوم، این که قصد پیامبر (ص) از تصریح به امامت علی (ع)، صحّه گذاشتن بر دیگر منزلت‌های هارون نزد موسی بوده است،

منزلت‌هایی همچون یاری رساندن و تقویت و محبّت و یک رنگی در نصیحت و برآوردن نیازها، در حالی که اگر پیامبر (ص) علی را به یوشع تشبیه می‌کرد جز خلافت از آن فهمیده نمی‌شد و لذا ترجیح داد حضرت (ع) را به هارون (ع) تشبیه کند».
شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 235 می‌گوید:
«از آن چه دلالت بر امامت علی (ع) دارد یکی جانشینی او بود از سوی پیامبر هنگامی که حضرت (ص) راهی جنگ تبوک شد و هیچ سخنی یا دلیلی از پیامبر برکناری علی (ع) را از این فرماندهی به ثبوت نمی‌رساند، و بر این اساس حضرت (ع) باید پس از رحلت پیامبر (ص)، امام باشد، چه، وضعش از فرماندهی تغییری نیافته است». ترجمه کشف الیقین ،ص:168

فاضل سیوری نظیر همین سخن را در اللوامع الالهیة/ 280 می‌آورد.
شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 236 می‌گوید:
«اینک که ثابت شد امام (ع) پس از پیامبر (ص)، باید فرمانش برده می‌شد و به جانشینی از پیامبر (ص) عهده‌دار امر و نهی در میان گروهی از امّت بوده است ناگزیر باید امام همه باشد، زیرا هیچ یک از آحاد امّت در داشتن وظیفه نسبت به علی (ع) در چنین وضعی، اختصاص حضرت (ع) را نیافته است و هر کس این منزلت را اثبات کند، امامت را به طور کلّی اثبات کرده است و همین اجماع مانع از طرح چنین پرسشی است».
علّامه حلّی در کشف المراد/ 396 نزدیک به همین سخن را دارد.
علّامه سیّد مرتضی عسکری در معالم المدرستین 1/ 143 می‌گوید:
«بدین ترتیب پیامبر (ص) در جنگ‌هایش حتّی برای چند روز هم از مدینه غافل نمی‌شده بی‌آنکه کسی را برای اهل آن به عنوان جانشین بگمارد تا در مدّت عدم حضورش در مدینه بدو رجوع کنند، تا جایی که می‌توان گفت چنین نبوده که پیامبر مدّت یک روز یا کمتر از آن را بدون گماردن جانشین از مدینه غفلت ورزد، چنان که در جنگ احد نیز همین گونه عمل کرد و اگر چه کوه احد تنها یک میل از مدینه فاصله داشت، ولی با این حال پیامبر اکرم (ص) در مدّت عدم حضورش در شهر جانشینی برای آن گماشت و در جنگ خندق نیز که در مدینه می‌جنگید و در برابر خندق، موضع گرفت به سبب نپرداختن آن‌ها به دلیل وقوع جنگ، مرجعی را برای اهل مدینه برگماشت. اگر عادت پیامبر (ص) چنین بوده است که حتّی به سبب غیبتش برای کمتر از یک روز و حتّی نپرداختن به مردم مدینه به دلیل وقوع جنگ، داخل مدینه، برای مردم آن مرجعی برمی‌گماشته است، پس دیگر عملکردش برای امّتش در دوران پس از مرگ خود چگونه خواهد بود؟ و این در حالی است که برای همیشه آن‌ها را ترک خواهد کرد. آیا آن‌ها را به حال خود رها می‌کرد و برای دوران پس از مرگ خود مرجعی

برنمی‌گماشت؟». ترجمه کشف الیقین ،ص:169

علّامه امینی در الغدیر 3/ 199 می‌گوید:
«این سخن پیامبر که: «آیا نمی‌خواهی برای من همچون هارون باشی نسبت به موسی» همه امتیازات پیامبر (ص) را اعم از رتبه، عمل، مقام، اقدام، حکومت، امارت و سیادت را جز نبوّت که استثنا شده است برای امیر المؤمنین (ع) اثبات می‌کند، چنان که هارون برای موسی چنین بود. این سخن به مفهوم خلافت و جانشینی پیامبر (ص) است و چنان است که پیامبر (ص)، علی را در جایگاه خود نشانده است آن هم نه فقط برای کارگزاری- چنان که برخی پنداشته‌اند- چه، پیامبر پیش از این نیز مردمی را به کارگزاری شهرها و دیگرانی را به کارگزاری مدینه برگماشته بود و مردانی را در جنگ‌ها فرماندهی داده بود که برای هیچ یک چنین سخنی را بر زبان نیاورده بود و این فضیلتی است که تنها از آن امیر المؤمنین است و بس».
در همین مأخذ/ 201 این سخن امام ابو البسطام شعبة بن حجاج آمده است که می‌گوید: «هارون، برترین فرد در میان امّت موسی (ع) بود و این اقتضای آن را دارد که علی (ع) برترین فرد امّت محمّد (ص) باشد تا بدین ترتیب از این نصّ صحیح و صریح موسی به برادرش هارون: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ» پاسداری شده باشد.
سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 208 می‌گوید:
«نباید بر ما پوشیده بماند که این حدیث، سخن مجملی است از سوی پیامبر (ص) که از چیزی جان نمی‌گیرد مگر از بلاغ قرآنی و توصیه خداوندی در بیان منزلت ولیّ عهد پیامبر (ص) و قائم مقام او پس از رحلتش و نمی‌تواند تنها به جنگ تبوک اختصاص داشته باشد».
سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود/ 45 در اخبار مربوط به جریان پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) می‌گوید: «علی (ع) پیش از آن که بیعت شود در حالی که ریسمانی در گردن داشت ندا در داد که: ای مادر زاده! این جماعت مرا به ضعف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند». چنان که در صفحه 20- 21 این کتاب روایت شده است که پیامبر (ص) به علی فرمود: ای علی! تو از همداستانی قریش علیه خود و ستمشان نسبت به تو، دشواری‌ها خواهی دید، پس اگر یارانی در میان آن‌ها یافتی با دشمنان بستیز و با همراهان خود مخالفانت را سرکوب کن، و اگر یاری نیافتی شکیبایی ورز و دست نگه دار و با دست خود، خویش را به نابودی میفکن. تو نسبت به من همچون هارونی برای موسی و هارون برای تو الگویی است نیکو، چه، او به برادرش موسی گفت: «جماعت مرا به ضعف کشاندند و نزدیک بود مرا بکشند».

نیز بنگرید به صفحه 92 همین مأخذ و سخن هارون در سوره اعراف، آیه 150.
ترجمه کشف الیقین ،ص:170
معدی کرب زبیدی بر ایشان وارد شد و پیامبر (ص) او را اندرز داد و او به همراه قومش اسلام آوردند. پس عمرو به ابن عثعث خثعمی نظر کرد و گریبان او را بگرفت و نزد پیامبرش آورد و گفت: این پدر مرا کشته است. پیامبر (ص) فرمود: اسلام آن چه را که در جاهلیت بوده است بی‌اثر می‌سازد. عمرو از اسلام بازگشت و پیامبر (ص)، امیر المؤمنین (ع) را سوی بنی زبید فرستاد. پس چون او را دیدند به عمرو گفتند: ای ابو ثور! چگونه خواهی بود اگر این جوان قرشی تو را دیدار کند و از تو خراج ستاند. عمرو گفت: اگر مرا دیدار کند خواهد دانست که این منم. عمرو بیرون آمد و گفت: چه کسی با من مبارزه می‌کند؟ پس علی به سویش رفت و او را خواند و عمرو شکست خورد و حضرت (ع) برادر و برادرزاده او را بکشت و زنش را بگرفت و از ایشان زنان بسیاری را به اسارت درآورد. امیر المؤمنین (ع) بازگشت و خالد بن سعید را به جانشینی بر بنی زبید گماشت تا صدقاتشان را بستاند و هر که را اسلام آورد امان دهد. عمرو بن معدی کرب
ترجمه کشف الیقین ،ص:171
نزد خالد بازگشت و اسلام آورد و در باره زن و فرزندانش با او سخن گفت و خالد نیز همه آن‌ها را بدو بخشید.
امیر المؤمنین (ع) از میان زنان اسیر، کنیزی را برای خویش برگزیده بود. خالد بن ولید، بریده اسلمی را پیش از ورود لشکریان، سوی پیامبر فرستاد و او را از این گزینش آگاه کرد.
هنگامی که بریده به در خانه پیامبر (ص) رسید عمر بن خطّاب او را دید و او جریان را به آگاهی عمر رساند. عمر به او گفت: برای انجام کارت نزد پیامبر برو که پیامبر به سبب آن که دخترش همسر علی است از این کار خشمگین خواهد شد.
بریده، نامه خالد بن ولید را نزد پیامبر برد. هنگامی که بریده، نامه را می‌خواند چهره پیامبر دگرگون می‌شد. بریده به پیامبر عرض کرد: یا رسول اللّه! اگر چنین مواردی را برای مردم روا شماری در میان دیگران نیز راه یابد.
پیامبر (ص) به او فرمود: وای بر تو ای بریده، نفاق، پی افکندی، علی بن ابی طالب [هر فیء که برای من حلال و رواست برای او نیز حلال و رواست، همانا علی بن ابی طالب] بهترین مردم است برای تو و قوم تو و بهترین کسی است که پس از خود برای همه امّتم به جانشینی خواهم نهاد. ای بریده! بپرهیز از این که علی را دشمن داری که در این صورت، خدا تو

را دشمن خواهد داشت. پس بریده طلب آمرزش کرد. «1»-
(1) در جنگ سلسله، بادیه‌نشینی نزد پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: گروهی از بادیه‌نشینان وادی الرّمل همداستان شده‌اند تا در مدینه بر تو شبیخون زنند. پیامبر (ص) به اصحابش فرمود: چه کسی به ستیز این گروه می‌روند؟ جماعتی از اهل صفّه بپا خاستند و گفتند: اگر خواستی کار آن‌ها را به ما واگذار. پیامبر میان آن‌ها قرعه زد و قرعه به نام هشتاد تن از اهل صفه و دیگران درآمد. پیامبر به ابو بکر دستور داد پرچم را بگیرد و به سوی بنی سلیم رود که در دل این وادی سکونت داشتند. پس آن‌ها این عدّه را شکست دادند و شمار فراوانی از مسلمانان را بکشتند و ابو بکر شکست خورد. پس پیامبر گروهی را برای عمر سامان داد و فرستاد که آن‌ها نیز شکست خوردند. پیامبر، این رخداد را

---

(1) ارشاد مفید/ 81.
ترجمه کشف الیقین ،ص:172
ناخوش داشت.
(1) عمرو بن عاص گفت: ای پیامبر! مرا بفرست. پیامبر او را فرستاد، پس او را نیز شکست دادند و گروهی از اصحابش را بکشتند و پیامبر (ص) چند روز به آن‌ها نفرین می‌کرد. سپس امیر المؤمنین (ع) را خواند و او را به سوی ایشان گسیل داشت و برای او دعا فرمود و تا مسجد الاحزاب او را همراهی کرد و گروهی را به همراه او فرستاد که از آن جمله بودند ابو بکر و عمر و عمرو بن عاص. پس شب را ره سپردند و در روز کمین کردند تا آن که از دهانه دره وارد شدند. عمرو بن عاص تردیدی نداشت که پیروزی از آن دشمنان خواهد بود و به ابو بکر چنین گفت: این سرزمین، کفتارخیز و گرگ‌پرور است و خطر آن‌ها برای ما بیش از بنی سلیم می‌باشد و صلاح آن است که به بالای درّه رویم و می‌خواست وضع را به خرابی کشاند و به او دستور داد این نظر را به آگاهی امیر المؤمنین (ع) برساند. ابو بکر هم به امیر المؤمنین (ع) عرض کرد، ولی حضرت (ع) حتی کلمه‌ای پاسخ او را نداد. ابو بکر نزد عمرو بن عاص بازگشت و گفت: به خدا سوگند حتّی یک حرف پاسخ مرا نداد. عمرو بن عاص به عمر بن خطّاب گفت: تو برو و با او سخن گو. او چنین کرد و امیر المؤمنین (ع) هیچ پاسخی بدو نداد. پس چون پگاه برآمد بر دشمن یورش برد.
جبرئیل در حلف با لشکریان خود بر پیامبر نازل شد و گفت: وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً «1»-، و به پیامبر (ص) مژده داد و به استقبال علی (ع) رفت، [هنگامی که علی رسید] پیامبر به او فرمود: اگر نمی‌هراسیدم از این که گروه‌های امّت من در باره تو، آن بگویند که نصاری در باره مسیح، امروز در حقّ تو سخنی بر زبان می‌آوردم که مردم بر تو نگذرند مگر آن که خاک

قدمت را توتیای چشم کنند، سوار شو که خدا و رسول او از تو خشنودند. «2»-
پس از رحلت پیامبر (ص)، امام، بیش‌تر عمر خود را به جنگ مشغول بود. (2) در جنگ جمل، طلحه و زبیر بیعت خود را با امیر المؤمنین (ع) شکستند و عایشه مردم مدینه را به قتل عثمان تشویق می‌کرد و می‌گفت: بکشید این نره کفتار را، خداوند این نره کفتار را بکشد. او سنّت پیامبر را به فرسودگی کشانده است در حالی که هنوز جامه حضرت به

---

(1) عادیات/ 1؛ سوگند به اسبان دونده‌ای که نفس نفس می‌زنند.
(2) ارشاد مفید/ 86.
ترجمه کشف الیقین ،ص:173
فرسودگی کشانده نشده است. «1»- عایشه به سوی مکّه رفت و عثمان کشته شد. عایشه مقداری از راه را که سپرد خبر کشته شدن عثمان و بیعت با علی را شنید. پس بازگشت و گفت: انتقام خون او را خواهم طلبید.
طلحه و زبیر از مدینه خارج شدند و چنین وانمود می‌کردند که آهنگ عمره دارند و از امیر المؤمنین (ع) اجازه خواستند. حضرت (ع) فرمود: به خدا سوگند شما نه آهنگ عمره که اندیشه نیرنگ دارید. «2»- پس چون آن دو به مکّه رسیدند عایشه آن‌ها را به بصره فرستاد.
امیر المؤمنین (ع) در جستجوی آن‌ها راهی شد و نامه‌ای به آن دو و عایشه نگاشت و از آن‌ها خواست دست از آن چه خدا را ناخوش می‌آید بدارند و به پیمانشان با خدا بازگردند، ولی آن‌ها از این کار خودداری ورزیدند.
حضرت (ع) دو دستش را به آسمان برد و فرمود: بار خدایا! طلحة بن عبید اللّه به دست راست خویش با من بیعتی از روی فرمان بست و سپس بیعت مرا شکست. خدایا در کار او شتاب کن و بدو فرصت مده، و زبیر بن عوّام خویشی از من گسست و پیمانم بشکست و دشمنم را پشتیبانی کرد و علم جنگ در برابر من برافراشت، در حالی که خود می‌دانست ستم پیشه است. خدایا! خود، او را کفایت کن هر گونه و هر گاه که می‌خواهی.
سپس غرق اسلحه به صف ایستادند و به یک دیگر نزدیک شدند، در حالی که امیر المؤمنین (ع)، جامه و ردایی بر تن داشت و بر سر، عمامه‌ای سیاه نهاده بود. پس چون دید گریزی از جنگ نیست با رساترین صدا فریاد زد: کجاست زبیر بن عوّام تا به سوی من آید؟ زبیر به سوی امام آمد و به ایشان نزدیک شد. حضرت (ع) به او فرمود: ای ابو عبد اللّه! چه چیز تو را به این کار واداشت. وی پاسخ داد: خونخواهی عثمان. امام (ع) فرمود: تو و یارانت او را کشتید، و تو باید جانت را در این راه دهی، امّا اینک تو را به خدایی سوگند می‌دهم که جز او خدایی نیست آیا به خاطر نمی‌آوری روزی

را که پیامبر به تو فرمود: ای زبیر! آیا علی را دوست داری؟ و تو پاسخ دادی: چرا دوستش نداشته

---

(1) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 6/ 215 + تذکرة الخواص/ 64 و 66.
(2) ارشاد مفید/ 86.
ترجمه کشف الیقین ،ص:174
باشم در حالی که او پسر دایی من است، و حضرت (ص) فرمود: امّا آگاه باش که تو روزی بر او خروج می‌کنی در حالی که ستمکاری. زبیر پاسخ داد: آه خدایا آری، چنین بوده است. حضرت (ع) فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا به خاطر نمی‌آوری روزی را که پیامبر خدا از نزد عبد الرحمن بن عوف بیامد و تو با او بودی و او دست تو را گرفته بود و من با او رو به رو شدم و بر او سلام کردم، پس به من خندید و من هم به او خندیدم و تو گفتی پسر ابو طالب هرگز دست از تکبّرش نمی‌شوید و پیامبر به تو فرمود: اندکی آرام ای زبیر، علی تکبّری ندارد و روزی تو بر او خروج می‌کنی در حالی که ظالمی.
زبیر گفت: آه خدایا آری، ولی من فراموش کرده بودم، و حال که تو آن را به خاطر من آوردی از تو دست باز می‌دارم و اگر آن را قبلا به یاد من می‌آوردی دیگر خروج نمی‌کردم. او سپس نزد عایشه بازگشت. پسر زبیر به او گفت: چه چیز تو را باز گرداند؟
زبیر پاسخ داد: سخنی از پیامبر (ص) را در حقّ خودش به یاد من آورد که فراموش کرده بودم. پسرش گفت: این بدان معناست که از شمشیر علی بن ابی طالب هراسیدی. زبیر با خشم برای جنگ به صفّ علی یورش برد. امیر المؤمنین فرمود: راه را بر او بگشایید که او ناگزیر به این کار شده است. زبیر به ستون لشکریان علی وارد و سپس خارج شد و به پسرش گفت: دیدی چه کردم! اگر من می‌ترسیدم هرگز به چنین کاری نمی‌پرداختم.
سپس صفها را شکافت و از میان آن‌ها خارج شد و بر قومی از بنی تمیم وارد گشت.
عمرو بن جرموز مجاشعی که در میهمانی زبیر بود به سوی او رفت و در خواب وی را به قتل رساند. و بدین ترتیب دعوت امیر المؤمنین (ع) تا جان زبیر رسوخ کرد.
امّا طلحه که در جنگ ایستاده بود در پی برخورد تیری کشته شد. سپس جنگ درگرفت و مردی به نام عبد اللّه از جبهه جمل میان صفوف جولان می‌داد و می‌گفت:
کجاست ابو الحسن؟ پس علی به سوی او رفت و وضع را بر او تنگ کرد و با ضربه شمشیری گردنش را قطع کرد و او مرده بر زمین افتاد. سپس

مرد دیگری بیامد و در برابر علی قرار گرفت. علی (ع) به سوی او رفت و ضربه‌ای به چهره او وارد کرد که نصف کاسه سرش بر زمین افتاد. سپس ابن ابی خلف خزاعی سوی علی (ع) آمد و گفت: آیا می‌خواهی با من مبارزه کنی؟ علی (ع) فرمود: از این کار، رویگردان نیستم، ولی وای بر تو ای ابن ابی خلف چه راحت به استقبال مرگ می‌روی در حالی که می‌دانی من کیستم؟
ترجمه کشف الیقین ،ص:175
ابن ابی خلف گفت: ای پسر ابی طالب! از غرورت دست بدار و به من نزدیک شو تا بدانی کدام یک از ما دیگری را به قتل می‌رساند.
علی (ع) عنان اسب خویش را به سوی او بگرداند و ابن ابی خلف به زدن ضربه‌ای به حضرت (ع) پیشدستی جست که امیر المؤمنین (ع) آن را- در جحفه- دفع کرد و سپس به سوی او گردید و دست راستش را قطع کرد و با یک چرخش، کاسه سر او را به پرواز درآورد. آتش جنگ، شعله‌ور شد تا جایی که جمل، پی زده ساقط شد. شمار لشکریان جمل که در این جنگ کشته شدند شانزده هزار و ششصد و نه نفر از کلّ سی هزار نفر بود و شهدای اصحاب امیر المؤمنین، هزار و هفتاد نفر بودند از کلّ بیست هزار نفر. «1»-
(1) در جنگ صفّین، معاویة المخراق بن عبد الرحمن از اردوی معاویه بیرون آمد و مبارز طلبید و از اردوی علی (ع) مؤمّل بن عبید اللّه مرادی برای مبارزه با او بیرون آمد که مرد شامی او را بکشت. جوان دیگری از ازد به سوی او رفت که مرد شامی او را نیز از پای درآورد. امیر المؤمنین (ع) با تغییر قیافه به مبارزه مرد شامی که هنوز مبارز می‌طلبید رفت و او را نابود کرد. سپس سواری بیرون آمد که حضرت او را نیز کشت تا شمار آن‌ها به هفت رسید، جماعت از مبارزه با او خودداری می‌کردند در حالی که او را نمی‌شناختند.
معاویه به برده‌ای که حرب نامیده می‌شد و شجاعتی داشت گفت: به سوی این سوار برو و کارش را بساز. برده گفت: می‌دانم که او مرا خواهد کشت. اگر خواهی به سوی او می‌روم و اگر تمایل داری مرا نگه دار و دیگری را برای مبارزه با او بفرست. معاویه گفت:
همین جا بمان.
سپس امیر المؤمنین (ع) به اردوی خود بازگشت؛ اردویی که هیچ کس جسارت رفتن به سوی آن را نیافته بود. مردی از قهرمانان شام با نام کریب بن صباح مبارز می‌طلبید.
مبرقع جولانی به سوی او رفت و مرد شامی او را بکشت و مرد دیگری برای مبارزه با او رفت که او نیز به دست مرد شامی کشته شد. پس علی (ع) به سوی او رفت و فرمود: از خدا بپرهیز و جانت را پاس دار. مرد

شامی گفت: تو کیستی؟ حضرت (ع) فرمود: من علی بن ابی طالب هستم. مرد شامی گفت: نزدیک شو. حضرت (ع) به سوی او رفت و دو

---

(1) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید 6/ 215 + ارشاد مفید/ 131 + تذکرة الخواص/ 66.

ضربه ردّ و بدل شد که حضرت (ع) پیشدستی کرد و او را از پای درآورد. مرد دیگری به سوی حضرت (ع) آمد و حضرت (ع) او را نیز بکشت تا جایی که چهار نفر از قهرمانان آن‌ها را به خاک و خون کشید و سپس فرمود: ای معاویه! برای مبارزه با من بیرون آی و عربها را برای خود و من به کشتن نده. معاویه گفت: من نیازی بدین کار ندارم «1»- پس عروة بن داود بیرون آمد و گفت: ای علی! اگر معاویه، مبارزه با تو را ناخوش می‌دارد پس اینک به مبارزه من بیا. حضرت (ع) با یک ضربه او را کشته بر زمین افکند. «2»-

شب شد و روز دیگر امیر المؤمنین با لباس مبدّل به میدان شد و مبارز طلبید. عمرو بن عاص به سوی او آمد در حالی که نمی‌دانست این شخص، علی (ع) است، ولی علی (ع) او را شناخت. حضرت (ع) همچنان در برابر او گریز می‌زد تا وی را از اردوگاه خویش دور سازد. عمرو نیز او را تعقیب می‌کرد تا آن که او را شناخت و پیاده پا به فرار گذاشت، ولی علی (ع) به او رسید و او را زخمی کرد و نیزه در سوراخ‌های جوشن او فرو- شد و عمرو بر زمین افتاد و از ترس این که مبادا علی او را بکشد دو پای خود را بالا داد تا شرمگاهش پدیدار گشت و لذا امیر المؤمنین، روی از او باز گرداند «3»- و به اردوگاهش بازگشت.

عمرو نزد معاویه آمد و معاویه او را به تمسخر گرفت. عمرو گفت: برای چه می‌خندی؟ به خدا سوگند اگر آن چه از من بر علی هویدا شد از تو بر او هویدا می‌شد مخچه‌ات را به درد می‌آورد و کودکانت را یتیم می‌کرد و مالت را به غنیمت می‌گرفت.

معاویه گفت: ولی رسوایی ابدی برای تو تحقّق یافت.

بسر بن ارطاة از یاران معاویه بود که از شرورترین مردم و پیشینه‌دارترین آن‌ها در گنه‌پیشگی به شمار می‌آمد. او چون شنید که علی (ع) معاویه را به مبارزه می‌خواند گفت:

من به مبارزه با او می‌روم. چون به سوی حضرت (ع) رفت، علی بر او یورش برد و بسر به پشت از اسبش بیفتاد و دو پایش را بالا برد به گونه‌ای که شرمگاهش پدیدار گشت «4»- و

---

(1) وقعة الصفین/ 316.

(2) همان/ 458.
(3) همان/ 407.
(4) همان/ 461.
ترجمه کشف الیقین ،ص:177
امیر المؤمنین (ع) از کشتن او منصرف شد و معاویه او را به تمسخر گرفت. جوانی از اهل کوفه فریاد زد: وای بر شما ای شامیان! آیا شرم نمی‌کنید ابن عاص آشکار کردن شرمگاه را به شما آموخت.
(1) در جنگ هریر، حضرت (ع) خود به جنگ می‌پرداخت و هر گاه کشته‌ای را بر زمین می‌افکند تکبیر می‌زد. تکبیرهای او شماره شد و تعداد آن‌ها به پانصد و بیست و سه رسید و در صبح آن شب از کشته‌شدگان دو گروه آمار گرفته شد و شمار همه آن‌ها به سی و شش هزار کشته رسید. در این هنگام یاران امیر المؤمنین (ع) به پیروزی دست- یافتند و مالک اشتر به ایشان یورش برد تا جایی که آن‌ها را مجبور کرد به اردوگاهشان پناه برند.
عمرو بن عاص چون وضعیت را دید به معاویه گفت: قرآن‌ها را بالا می‌بریم و آن‌ها را به کتاب خدا دعوت می‌کنیم. معاویه گفت: نیکو گفتی، و قرآن‌ها را بالا بردند و قاریان قرآن، دست از جنگ شستند. امیر المؤمنین (ع) فرمود: این نیرنگ عمرو بن عاص است.
آن‌ها از طرفداران قرآن نیستند. اصحاب علی نپذیرفتند و گفتند: باید مالک اشتر را بازگردانی و الّا تو را می‌کشیم یا به آن‌ها تسلیمت می‌کنیم. پس علی کسی را در طلب اشتر فرستاد و گفت: نزدیک بود به پیروزی دست یازی و این هنگام آن نیست که من از تو تقاضای بازگشت کنم. حضرت (ع) اختلال در میان اصحاب را به آگاهی او رساند و فرمود که اگر باز نگردد یا او را خواهند کشت یا به معاویه تسلیمش خواهند کرد. او بازگشت و قاریان قرآن را سخت نکوهش کرد و بر چهره ستوران ایشان زد که دیگر بازنگشتند و جنگ به سردی گرایید. علی (ع) فرمود: چرا قرآن‌ها را بالا بردید؟ گفتند:
برای فراخوان نسبت به عمل کردن به مضمون آن و این که ما حکمی برفرازیم و شما حکمی برفرازید تا در این امر بنگرند و حقّ را در جایگاهش بنشانند. امیر المؤمنین، نیرنگی را که این تقاضای آن‌ها در برداشت به آگاهی آن‌ها رساند، ولی آن‌ها به سخنان حضرت (ع) گوش نکردند و او را به پذیرش حکمیّت واداشتند. معاویه، عمرو بن عاص و امیر المؤمنین (ع)، عبد اللّه بن عبّاس را تعیین کردند، ولی آن‌ها به موافقت نرسیدند.
حضرت (ع)، ابو الاسود را پیشنهاد کرد امّا آن‌ها نپذیرفتند و ابو موسی اشعری را برگزیدند. حضرت (ع) فرمود: ابو موسی ضعیف و ناتوان است و به دیگران گرایش دارد.

(1) گفتند: باید او انتخاب شود و او را به حکمیت برگزیدند. عمرو بن عاص، ابو موسی را فریفت و او را واداشت تا امیر المؤمنین را بر کنار کند و در برابر، او نیز معاویه را خلع کند.
و از ابو موسی تقاضا کرد از آن جا که سنّ بیش‌تری دارد در این کار پیشقدم شود.
ابو موسی نیز چنین کرد و سپس از عمرو خواست تا او نیز چنین کند. عمرو برخاست و خلافت را به معاویه داد و ابو موسی او را نکوهید و یک دیگر را نفرین کردند.
در این جنگ ابو الیقظان عمّار بن یاسر کشته شد. (2) پیامبر (ص) در باره او فرموده بود:
عمّار در برابر دیدگان من، دلیر و شکیباست و گروه ستمگر و سرکش او را می‌کشند.
ابو عادیه مزنی او را بکشت. او با نیزه خود عمّار یاسر را زخمی کرد و پس از آن که وی بر زمین افتاد ابن جونی سکسکی، سر او را ببرید. عمّار در آن روز نود و چهار ساله بود.
(3) ابو سعید خدری می‌گوید: ما مشغول ساختن مسجد بودیم و هر یک، یک آجر حمل می‌کردیم در حالی که عمّار دو تا دو تا آجر می‌آورد. پیامبر (ص) او را دید و خاک از سر و صورت عمّار زدود و فرمود: ای عمّار! آیا همچون دوستانت نمی‌خواهی یک آجر حمل کنی؟ عمّار گفت: من پاداش آن را از خداوند تعالی می‌خواهم. حضرت (ص) غبار از پیکر او زدود و فرمود: افسوس بر تو ای عمّار که گروهی ستمگر تو را خواهند کشت، تو آن‌ها را به بهشت فرا می‌خوانی و آن‌ها تو را به دوزخ. «1»
(4) علقمه و اسود می‌گویند: نزد ابو ایّوب انصاری آمدیم و گفتیم: ای ابو ایّوب! خداوند با پیامبرش تو را بزرگ داشت، چه، به شتر او وحی کرد تا بر در خانه تو بنشیند و پیامبر به

---

(1) ابن بطریق در عمده/ 325 می‌گوید:
«این اخبار صحیح- را که نمی‌توان آن‌ها را مخدوش کرد چرا که اگر چنین چیزی ممکن باشد اخبار صحیح دیگر را می‌شود خدشه دار کرد و این موجب می‌شود دیگر اخبار باطل گردد و این، امری است که هیچ خردمندی بدان باور ندارد و هیچ صاحب بصیرتی بدان حکم نکند- گواهی می‌دهد گروهی که عمّار بدان می‌خواند اهل بهشت هستند و گروهی که با عمّار می‌جنگیدند یا او را کشتند همان گروه ستمگر می‌باشند و گروه جهنّمی، و بدون هیچ اختلافی در میان امّت، معاویه و دار و دسته او، قاتلان عمّار در جنگ صفّین هستند و عمّار از گروه امیر المؤمنین (ع) بود».

بنگرید به سخن اسکافی در المعیار و الموازنة/ 136.
ترجمه کشف الیقین ،ص:179
سبب فضیلتی که خداوند تو را بدان ارج نهاد میهمان تو گشت. با ما سخن بگو پیرامون آمدنت با علی (ع). او گفت: من برای شما دو نفر سوگند می‌خورم که پیامبر (ص) در همین خانه‌ای بود که شما دو نفر هستید. در خانه، تنها پیامبر بود و علی در سمت راست او نشسته بود و من در سمت چپ او قرار داشتم و انس در برابر او ایستاده بود که ناگاه در تکان خورد. [پیامبر (ص) فرمود: ببین چه کسی پشت در است.] انس به سوی در رفت و گفت: این عمّار بن یاسر است. حضرت (ص) به انس فرمود: بگشای در را برای عمّار پاک و پاکیزه.
انس در را برای عمّار گشود و عمّار وارد شد و به پیامبر (ص) سلام کرد. پیامبر به او خوشامد گفت و فرمود: پس از من در میان امّتم، مصیبتی پیش خواهد آمد تا جایی که چکاچک شمشیر آن‌ها به گوش خواهد رسید و یک دیگر را خواهند کشت و هر یک از دیگری کناره خواهد گرفت. پس هر گاه وضع را چنین دیدی بر تو باد به سوی این طاس علی بن ابی طالب بروی که اینک در سمت راست من نشسته است. اگر همه مردم به یک وادی روند و علی به یک وادی، به وادی علی برو و از مردم کناره بگیر. همانا علی تو را از هدایت باز نگرداند و به نابودی رهنمونت نشود. ای عمّار! فرمانبری از علی فرمانبری از من است و فرمانبری از من، فرمانبری از خداست. «1»-
(1) امّا خوارج همچون تیر از کمان از دین خارج شدند. هنگامی که امیر المؤمنین (ع) از صفّین «2» و گماشتن حکمین به کوفه بازگشت در حالی به سر می‌برد که منتظر بود مدّت

---

(1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید 2/ 206 و 4/ 13 و پس از آن+ تذکرة الخواص/ 80.
(2) اسکافی پس از بیان باقی ماندن هارون در میان بنی اسرائیل پس از موسی (ع) و مبتلا شدن او به فتنه سامری و همانندی گرفتاری او با علی بن ابی طالب (ع) می‌گوید: «گرفتاری حضرت (ع) در روز صفّین چونان گرفتاری هارون است با بنی اسرائیل».
همین سخن کوتاه، شما را بس است تا بدانید حضرت (ع) آن شایستگی را داشته است تا منزلتش نزد پیامبر (ص) در اسم و معنی چونان منزلت هارون باشد نزد موسای مصطفی (ع).
پس درنگ کنید در مناقب امیر المؤمنین (ع) که ما مسلمانان آن را توصیف می‌کنیم تا بر برتری او بر جهانیان آگاهی یابید و بدانید که او از همه صدّیقان بالاتر بوده است و بر تمامی مجاهدان فضیلت دارد.

بنگرید به: المعیار و الموازنه/ 187.
ترجمه کشف الیقین ،ص:180
میان او و معاویه به سر رسد تا باز گردد و به جنگ پردازد. چهار هزار تن از سواران او که عابد هم بودند گوشه‌گیری برگزیدند و از کوفه بیرون رفتند و با علی (ع) به مخالفت پرداختند و گفتند: حکم نیست مگر از آن خدا و نباید از کسی که خدا را نافرمانی کرده است فرمان برد. بیش از هشت هزار نفر به آن‌ها گرایش یافتند و همگی ره سپردند تا به بحر وراء رسیدند و عبد اللّه بن کوّاء را به امارت خویش برگزیدند. علی (ع)، عبد اللّه بن عبّاس را به سوی ایشان فرستاد تا از گناهشان باز دارد ولی آن‌ها باز نگشتند. پس علی (ع) بر مرکب سوار شد و به سوی آن‌ها رفت و ابن کوّاء نیز با گروهی از آن‌ها بر مرکب سوار شدند. علی (ع) به او گفت: ای پسر کوّاء! از میان کسانت خود را به من بنما تا با تو سخن گویم.
کوّاء گفت: آیا از شمشیر تو در امانم؟ حضرت فرمود: آری. پس او در میان ده تن از یارانش نزد حضرت (ع) رفت.
علی (ع) به او گفت: آیا به شما نگفتم مردم شام با بالا بردن قرآن‌ها و فرمان حکمین شما را خواهند فریفت و این که جنگ آن‌ها را گزیده است، و گفتم بگذارید با آن‌ها نبرد کنم ولی شما سرباز زدید، آیا من نخواستم پسر عمویم را حکم گردانم و گفتم او فریب نمی‌خورد و شما نپذیرفتید مگر ابو موسی را و گفتید: ما به حکمیت او خشنودیم، و من هم از روی اجبار به خواست شما گردن نهادم در حالی که اگر در آن هنگام یارانی جز شما می‌یافتم به خواستتان گردن نمی‌نهادم، و آیا در حضور شما بر حکمین شرط نکردم که به قرآن خدا از فاتحة الکتاب گرفته تا پایان آن و سنّت جامعه حکم کنند و در غیر این صورت از آن دو فرمان خواهم برد؟
ابن کوّاء پاسخ داد: راست گفتی، پس چرا به جنگ با این قوم باز نگشتی؟ حضرت (ع) فرمود: تا مدّت میان ما و آن‌ها به سر رسد.
ابن کوّاء با ده نفر همراه خود گفتند: تو عزم این کار داری؟ حضرت (ع) فرمود: آری و
ترجمه کشف الیقین ،ص:181
چاره‌ای جز آن برای من باقی نمانده است.
(1) ابن کوّاء به همراه ده نفری که با او بودند به یاران علی پیوستند و از دین خوارج بازگشتند. تفرقه به میان دیگران راه یافت در حالی که می‌گفتند: حکم نیست مگر از آن خدا [و از کسی که خدا را سرکشی کرده است فرمان نباید برد]. آن‌ها عبد اللّه بن وهب بن راسبی و حرقوص بن زهیر بجلّی، معروف به ذو الثدیه را به فرماندهی خود برگزیدند و در نهروان اردو زدند. امیر المؤمنین (ع) به سوی آن‌ها رفت تا به دو فرسنگی آن‌ها رسید.

پس با آن‌ها مکاتبه کرد ولی آن‌ها نپذیرفتند. حضرت (ع) ابن عبّاس را به سوی ایشان فرستاد و گفت: از آن‌ها بپرس چرا کینه‌توزی می‌کنند و هیچ مهراس که من پشت سر تو حرکت می‌کنم. گفتند: کینه چند چیز را به دل داریم. علی (ع) گفت: ای مردم! من علی بن ابی طالب هستم، این چند چیز کدامند؟ گفتند: نخست این که ما به همراه تو در بصره جنگیدیم و تو تنها غنیمت گرفتن اموال را روا شمردی نه غنیمت گرفتن زنان و کودکان را؟ حضرت (ع) فرمود: آن‌ها جنگ با ما را آغازیدند پس چون بر آن‌ها پیروزی یافتید به تقسیم اموال کسانی پرداختید که با شما به جنگ پرداختند در حالی که زنان با شما نجنگیدند و کودکان هم که بر فطرت خویش زاده شده‌اند و نه پیمانی شکسته‌اند و نه گناهی از ایشان سر زده است. من پیامبر (ص) را دیدم که بر مشرکان نیکی کرد. پس شگفت مکنید اگر من بر مسلمانان نیکی کنم.
گفتند: ما از روز صفّین ناخشنودیم که تو نام خود را از فرماندهی مؤمنان زدودی.
حضرت (ع) فرمود: من به پیامبر خدا (ص) اقتدا کردم هنگامی که با سهیل بن عمر مصالحه کرد و راضی نشد تا هنگامی که رسول بودن خود را زدود.
گفتند: ما از این سخن تو به حکمین ناخشنودیم که: به کتاب خدا بنگرید، و اگر من برتر از معاویه بودم پس در خلافت باقی‌ام گذارید، و این سخن، همان شک و تردید ما بود. حضرت (ع) فرمود: این سخن، شک نیست بلکه انصاف است، چنان که خداوند می‌فرماید: فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ «1»- در حالی که اگر در قرآن «علیکم» گفته می‌شد آن‌ها بدان تن نمی‌دادند.

_____

(1) آل عمران/ 60، و لعنت خدای را بر دروغگویان قرار دهیم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:182
(1) گفتند: ما از آن ناخرسندیم که تو در امری حکمیّت را پذیرفتی که حقّ تو بود.
حضرت (ع) فرمود: پیامبر را الگو قرار دادم، زیرا او در بنی قریظه، سعد بن معاذ را به حکمیت پذیرفت و اگر می‌خواست چنین نمی‌کرد. آیا مطلب دیگری باقی مانده است؟
همگی خاموش شدند و از هر گوشه‌ای جماعتی فریاد می‌زد: توبه، توبه. هشت هزار نفر از حضرت (ع) امان خواستند و چهار هزار تن بر ستیز با او باقی ماندند.
عبد اللّه بن وهب و ذو الثدیه پیش آمدند و گفتند: ما با تو جنگ نمی‌کنیم مگر در راه خدا و برای آن سرای. حضرت (ع) فرمود: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا «1»-. سپس جنگ درگرفت و اخفش طائی که در صفّین،

همراه اَمیر المؤمنین (ع) بود صفوف را شکافت و علی را طلب کرد، ولی علی (ع) پیشدستی ورزیده او را به قتل رساند، سپس ذو الثدیه یورش آورد تا حضرت (ع) را بکشد ولی حضرت (ع) بر او پیشی جست و ضربه‌ای به او زد که کلاهخود و سرش را بشکافت [و اسبش جنازه او را برد] و او را در پایان میدان نبرد در گودالی افکند که به رود نهروان کشیده می‌شد. در این هنگام مالک بن وضّاح، پسر عموی ذو الثدیه به صحنه درآمد و بر علی (ع) حمله آورد و علی او را کشت.
عبد اللّه بن وهب راسبی پیش آمد و فریاد زد: ای پسر ابی طالب! به خدا صحنه این جنگ را ترک نمی‌کنیم مگر آن که یا تو ما را بکشی یا ما تو را بکشیم، پس مردم را به کناری نه و به سوی من آی و من به سوی تو می‌آیم.
چون علی (ع) صدای او را شنید [لبخندی زد و] گفت: خدا او را بکشد چه بی‌شرم است! آیا او نمی‌داند که من همسوگند شمشیر و یار دمساز نیزه‌ام، لیکن از زندگی نومید شده است و آزی دروغین در دل دارد. او بر علی (ع) حمله برد و علی (ع) او را از پای درآورد و ساعتی باقی نمانده بود که همگی آن‌ها به قتل رسیدند مگر نه تن که دو نفر به سیستان گریختند و نسل آن دو در آنجا هستند و دو نفر [به کرمان گریختند] و دو نفر به عمان که نسل آن دو در آنجا هستند و [دو نفر به یمن که نسل آن دو نیز در آنجا حضور دارند] و ایشان همان اباضیه هستند و دو نفر هم به بوازیج فرار کردند و یکی هم راهی تلّ موزن شد.

_____

(1) کهف/ 103؛ بگو آیا زیانکارترین افراد را به شما معرفی کنم؟
ترجمه کشف الیقین ،ص:183
(1) از یاران علی (ع) نه تن کشته شدند و این به شمار کسانی از خوارج بود که اسلام آورده بودند. حضرت (ع) فرموده بود: آن‌ها را می‌کشیم در حالی که ده تن از ما کشته نمی‌شود و ده تن از آن‌ها اسلام نمی‌آورند. با وجود فراوانی جنگ‌های حضرت (ع) و گرفتاری‌های شدید در جهاد و شکافتن صفوف مشرکان هرگز زخمی بر حضرت وارد نشد که زشتش کند و معیوبش سازد- صلّی اللّه علیه و آله- و هرگز پشت به دشمن نکرد و شکست نخورد و از جای خویش تکان نخورد و از هیچ یک از همسنگانش نهراسید. «1»

(2) ابن مغازلی شافعی فقیه در مناقب «2»- خود به نقل از ابن عبّاس در باره این آیه مبارکه: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ «3»- می‌گوید: اینان همان نخستینیانند. او می‌گوید: یوشع بن نون بر موسی و صاحب (آل یاسین) بر عیسی و علی (بن ابی طالب) بر محمّد بن عبد اللَّه- صلّی اللَّه علیه و آله و علیهم اجمعین- پیشی جستند.
(3) در کتاب مسند بن احمد «4»- به نقل از عبد اللَّه بن عبّاس آمده است که می‌گوید: از علی بن ابی طالب شنیدم که گفت: منم بنده خدا و برادر رسول او و صدّیق اکبر. این سخن را هیچ کس جز من نگوید مگر دروغگوی تهمت زن. من هفت سال پیش از دیگر مردمان نماز گزارده‌ام. «5»

_____

(1) شرح نهج البلاغه معتزلی 2/ 206 و پس از آن+ تذکرة الخواص/ 95+ تاریخ طبری 4/ 62.
(2) مناقب ابن مغازلی/ 320، ح 365.
(3) واقعه/ 10.
(4) بلکه در مناقب احمد بن حنبل/ 17.
(5) مصنف در کشف المراد/ 414 می‌گوید:
«ابو حنیفه، اسلام آوردن کودک را صحیح می‌داند، و اگر چنین باشد بر کمال آن کودک دلالت دارد.
اوّل: به سبب این که نهاد کودکان بر محبّت پدر و مادر و گرایش به آن دو سرشته شده است و روی گرداندن کودک از آن دو و رویکرد به خداوند تعالی دلیل قوّت کمال اوست.
دوم: به سبب این که طبیعت کودکان ناهمسازی دارد با آن که به امور عقلی و تکالیف الهی توجّه کند و بیش‌تر با بازی و سرگرمی هماهنگی دارد و روی گرداندن کودکی از آن چه با طبیعت او هماهنگی دارد و روی آوردن به امور ناهمساز با طبیعت او دلالت دارد بر منزلت سترگ او در کمال، و بدین ترتیب ثابت می‌شود که علی (ع) پیش‌ترین آن‌ها بوده است در ایمان و برترین آن‌ها به دلیل این گفته پروردگار:
وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ.
ابن شهرآشوب در مناقب 2/ 11 می‌گوید:
«ابن البیع در شناخت اصول حدیث می‌گوید: در میان تاریخنگاران اختلافی را سراغ ندارم در این که علی بن ابی طالب نخستین کسی بود که اسلام آورد و اختلاف در این است که آیا حضرت در آن هنگام به بلوغ رسیده بوده است یا خیر.

به نظر من این خدشه‌ای است از سوی این عدّه به پیامبر اکرم (ص)، چرا که پیامبر (ص)، علی را به اسلام فراخواند و علی هم آن را پذیرفت و اسلام آوردن علی به گمان آن‌ها نه پذیرفته است و نه بر او واجب بوده است، ولی در حقیقت ایمان آوردن حضرت (ع) در کودکی از فضایل او به شمار است و وضع او همچون عیسی است که کودکی یک ساعته بود که در گهواره فرمود: إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ [مریم/ 30؛] یا همچون یحیی: وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا [مریم/ 12؛] و حکم یک درجه پس از اسلام است».
شیخ مفید نیز نظیر همین سخن را در «الفصول المختاره» که در بحار الانوار 38/ 287 از او نقل شده است می‌گوید.
شیخ مفید در این مأخذ می‌افزاید: «خردسالی با کمال عقل ناهمسازی ندارد و دلیل وجوب تکلیف، رسیدن به بلوغ نیست تا در این جا مراعات گردد. همه اهل عقل و نظر در این نکته همداستانند. رسیدن به بلوغ در احکام شرعی مراعات می‌شود نه در احکام عقلی. اگر چه عقول چنین چیزی را در همه کس و در همه حال امری نشدنی می‌دانند.
همه مفسّران جز استثنائاتی از ایشان، اجماع دارند که در این سخن پروردگار: وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها، [یوسف/ 26 و 27؛] او کودکی خرد بوده است که خداوند او را به سخن آورد تا یوسف را از فحشایی مبرّا سازد و تهمتی را از او دور دارد».
بنگرید به: بحار الانوار 38/ 281- 282. ترجمه کشف الیقین ،ص:184

علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 239- 240 می‌گوید:
«اسلام آوردن حضرت در کودکی، کرامتی است برای ایشان ... پس تقوا که مستلزم کرامت است برای کسی که در اسلام پیشی گرفته و بیش‌تر سالهای عمرش را در کفر نگذرانده است ثابت است، و چگونه می‌شود که اسلام او با استدلال همراه نباشد، در حالی که پیامبر (ص) در مناقب علی به فاطمه می‌فرماید: آیا خشنود نیستی که من تو را به ازدواج کسی در می‌آورم که پیش از همه اسلام آورده است؟».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 38/ 253 می‌گوید:
«کسی که معتقد باشد ایمان آوردن حضرت در کودکی اعتباری ندارد در حقیقت، جهل را به سرور پیامبران نسبت داده است، زیرا حضرت (ص) چنین امری را بر او تکلیف کرده و در همه جا آن را ستوده است و برتری او را بر جهانیان در پرتو همین امر، آشکار ساخته است. آن که ایمان علی را در خردسالی معتبر نداند جهل را به اشرف الوصیّین نسبت داده است چرا که او در همایش‌های مسلمانان و در میان صحابه و تابعان، به آن فخر کرده و بدان بالیده و در پرتو آن احتجاج کرده است و اگر چه بیش‌تر آن‌ها از منافقان و معاندان بوده‌اند ولی با این حال هیچ کس این فضیلت او را

انکار نکرده است».
علّامه امینی در الغدیر 3/ 239 به نقل از جمهور علما آورده است که علی در حالی که مادرش او را حامله بود مانع از آن می‌شد که در برابر بت به خاک افتد. او سپس می‌گوید:
«آیا امامی که در جهان جنین چنین بوده است می‌تواند در جهان تکلیف به آلایش کفر آلوده گردد! حضرت (ع) چه در دوران جنینی یا شیرخوارگی یا از شیر ستاندگی یا نوجوانی یا جوانی یا میانسالی یا دوران خلیفگی، مؤمن بوده است».
چنان که در عقد الفرید/ 236- 237 آمده است مأمون در پرتو همین موضوع به احتجاج با علمای اهل سنّت می‌پردازد:
«مأمون در حدیث احتجاج خود به چهل فقیه و مناظره خود با ایشان در این که امیر المؤمنین شایسته‌ترین مردم به خلافت است می‌گوید، ای اسحاق! در روزی که خداوند پیامبرش را برانگیخت کدام کار بهتر بوده است؟ گفتم: اخلاص به شهادت. گفت: آیا پیشی گرفتن به اسلام نبوده است؟ گفتم: آری. گفت:
این را در کتاب خدا بخوان که فرمود: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ، جز این نیست که مقصود از این آیه کسی است که در آوردن اسلام به دیگران سبقت جسته است، آیا کسی را می‌شناسی که در گرویدن به اسلام بر علی پیشی گرفته باشد؟ گفتم: یا امیر المؤمنین! علی در حالی اسلام آورد که نوجوان بود و روا نبود بر او حکم شود و ابو بکر اسلام آورد در حالی که به کمال رسیده بود و حکم بر او روا بود. مأمون گفت:
به من بگو کدام یک پیش‌تر اسلام آوردند تا پس از آن پیرامون جوانی و کمال با تو به بحث بنشینم. گفتم:
بر این اساس علی پیش از ابو بکر اسلام آورده است. مأمون گفت: پس به من در باره اسلام علی بگو هنگامی که آن را پذیرفت، آیا جز این نبود که پیامبر اکرم (ص) او را به اسلام خواند یا این که الهامی از سوی خدای بود. اسحاق می‌گوید: در این هنگام دیده بر زمین دوختم، مأمون به من گفت: ای اسحاق! نگو از روی الهام بود تا او را بر پیامبر (ص) تقدّم نداده باشی، زیرا پیامبر نمی‌دانست اسلام چیست تا جبرئیل نزد او آمد. ترجمه کشف الیقین ،ص:185

گفتم: آری، پیامبر او را به اسلام فراخواند. مأمون گفت: ای اسحاق! آیا جز این بوده است که پیام دعوت او به اسلام را به فرمان الهی انجام داده یا این کار را به تصنّع بر خویش بسته است؟ اسحاق می‌گوید: باز من دیده بر زمین دوختم. مأمون گفت: ای اسحاق! کار تصنّعی را به پیامبر نسبت

مده که می‌فرمود: من از کسانی نیستم که کاری را از روی تصنّع انجام دهم.
گفتم: آری، یا امیر المؤمنین! او را به دستور الهی به اسلام فرا خواند.
مأمون گفت: آیا از اوصاف خداوند جبّار- جلّ ذکره- آن است که پیامبران خود را تکلیف کند کسی را به اسلام فرا خوانند که روا نیست بر او حکم کنند؟ گفتم: پناه بر خدا. پس گفت: ای اسحاق! آیا در این قیاست که علی در کودکی و در حالی اسلام آورد که روا نبود بر او حکم شود این نهفته نیست که پیامبر کودکان را به چیزی فرا می‌خواند که نمی‌توانند آن را برتابند؟ آیا آن‌ها را در این ساعت به چیزی می‌خواند تا پس از ساعتی از آن باز گردند و در ارتدادشان هم چیزی بر آن‌ها واجب نگردد و حکم رسول (ص) در باره آن‌ها جایز نباشد؟ آیا این نزد تو رواست که چنین چیزی را به پیامبر اکرم (ص) نسبت دهی؟! گفتم: پناه بر خدا. الحدیث.
شیخ مفید در «الفصول المختارة» همان گونه که بحار الانوار 38/ 287 از او نقل می‌کند می‌گوید: ترجمه کشف الیقین ،ص:186

«مسأله دیگر این است که پیامبر (ص) در حالی که علی را به اسلام فرا خواند که دین خود را پوشیده و امرش را پنهان می‌داشت که مبادا در میان دشمنش پراکنده گردد. پس جز این نبوده که به امیر المؤمنین اطمینان داشته است که سرّ او را می‌پوشاند و توصیه‌اش را پاس می‌دارد و فرمانش می‌برد و آن چه از دین بر دوش او نهاده شد حمل کرد. آیا پیامبر به این امر اطمینان نداشت، و به او اطمینان نداشته مگر به سبب آن که علی در نهایت کمال عقل و اوج امانتداری و پاکی ضمیر و عصمت و حکمت و حسن تدبیر بوده است، زیرا اطمینان به آن چه ما توصیف کردیم دلیل است بر هر آن چیزی که توصیفش را پیش‌تر شرح دادیم و اگر به امیر المؤمنین اطمینان نداشت که سرّ او را پاس دارد و از تباه کردن آن و پراکندن امور مهمّش ناامن بود پس این خود دلیل آن تواند باشد کسی که این اسرار را نزد او نهاده است از جهل و کاستی بیش‌تری برخوردار است و دوراندیشی و حکمت و تدبیر ندارد. دور است پیامبر از چنین چیزی و از هر صفت نقص دیگری و حال آن که خداوند رتبه او را بالا برده است و دروغگوترین انسان‌ها کسی است که چنین چیزی را در خصوص حضرتش (ص) ادّعا کند. اینک که مسأله چنان است که از آن‌ها لایه برگرفتیم دیگر قصد ناصبه جز آن نخواهد بود که با مخدوش کردن ایمان امیر المؤمنین (ع) بر پیامبر عیب وارد سازند و کارهای او را بنکوهند و بیهوده کار و مقصّری توصیفش کنند که اشیاء را در غیر موضع آن می‌نهد و تدبیرهای او را کوچک شمارند. بزرگان این قوم و کسانی که این آیین آن‌ها را در پیش گرفته‌اند نیستند مگر آن چه پیش‌تر گفتیم:

وَ اللّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ.
بنگرید به سخن اسکافی که در الغدیر 3/ 237- 238 آورده شده است.
در بیان تربیت علی به دست پیامبر اکرم در خردسالی، ابن ابی الحدید سخنی دارد که در بحار الانوار 38/ 254- 255 نیز نقل شده است:
«علی از شش سالگی در دامان پیامبر بود و مهربانی و احسان و نیکی و حسن تربیتی که پیامبر برای علی به کار می‌بست به منزله جبران و تلافی نیکوکاری‌های ابو طالب نسبت به پیامبر بود آن گاه که عبد المطّلب خرقه تهی کرد و پیامبر را در دامان ابو طالب نهاد، و این مطابق است با سخنان حضرت (ع):
«خدا را می‌پرستیدم هفت سال پیش از آن که احدی از این امّت او را بپرستد»، و این سخن او که: «هفت سال صدا را می‌شنیدم و پرتو را می‌دیدم»، و پیامبر در آن هنگام، خاموش بود و هنوز اجازه انذار و تبلیغ به او داده نشده بود، و این از آن روست که اگر در روز اظهار دعوت سیزده ساله بوده است و هنگام سپرده شدن او از سوی پدرش به پیامبر، شش ساله، پس صحیح خواهد بود که هفت سال پیش از همه مردم خدا را پرستیده است، و کودک شش ساله اگر از تمیز برخوردار باشد عبادتش صحیح خواهد بود، با در نظر گرفتن این که عبادت همچو اویی اگر چیزی از جلال الهی و آیات درخشان او را مشاهده کند با تعظیم و تجلیل و خشوع قلب و فروتنی جوارح همراه خواهد بود که این ویژگی در کودکان موجود هست».
ترجمه کشف الیقین ،ص:188
(1) در مسند احمد «1»- به نقل از ابن ابی لیلی آمده است که گفته: پیامبر اکرم (ص) فرموده است: صدّیقان سه نفرند: حبیب نجّار، مؤمن آل یاسین که گفت: یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ «2»- و حزقیل، مؤمن آل فرعون که گفت: أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللَّهُ «3»-، و علی بن ابی طالب که افضل آن‌هاست.
(2) از امام رضا (ع) نقل است که فرمود: «4»- پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای علی! در روز رستاخیز، سواره‌ای جز ما نیست که چهار نفر خواهیم بود. [مردی از انصار برخاست و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد، تو و چه کسی؟
فرمود:] من بر براق و برادرم صالح بر ناقه‌ای که پی زده شد و عمویم حمزه بر شتر من عضباء و برادرم علی بن ابی طالب (ع) بر شتری از شتران بهشت در حالی که پرچم حمد در دست دارد [و در عرش می‌گوید]: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ.
حضرت می‌فرماید: انسان‌ها می‌گویند: این نیست مگر فرشته‌ای مقرّب یا پیامبری مرسل یا حامل عرش [ربّ العالمین. حضرت می‌فرماید:] پس

فرشته‌ای از خدم و حشم عرش بدیشان پاسخ می‌دهد: ای گروه انسان‌ها! این نه فرشته‌ای مقرّب است و نه

---

(1) همان/ 39.
(2) یس/ 20، ای قوم! پیامبران را پیروی کنید.
(3) غافر/ 28؛ آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید خدای من اللَّه است؟
(4) مناقب خوارزمی/ 209.
ترجمه کشف الیقین ،ص:189
پیامبری مرسل و نه حامل عرش [بلکه همان صدّیق اکبر] علی بن ابی طالب (ع) است «1».

---

(1) مصنّف در کشف المراد/ 414 در بیان دلیل پیشینگی حضرت (ع) در ایمان می‌گوید:
«زیرا او در منزل پیامبر اکرم (ص) جزء خواصّ بسیار نزدیک بود که به شدّت از دستورهای پیامبر فرمان می‌برد و هرگز با او مخالفت نمی‌کرد، در حالی که ابو بکر از پیامبر دور بود و به کنار از حضرت (ص) زندگی می‌کرد و دور است اسلام پیش از آن که به ویژه به علی عرضه شود به او عرضه شده باشد».
مصنّف در همین مأخذ/ 397 اشاره‌ای دارد به کفر کسانی جز علی (ع) که امامت را برای خودشان ادّعا کرده‌اند:
«این دلیل دیگری است بر امامت علی (ع) می‌باشد، و آن چنان است که اگر هر کس همچون عبّاس و ابو بکر امامت را برای خود ادّعا کنند از آن جا که پیش از ظهور پیامبر (ص) کافر بوده‌اند لذا شایستگی امامت را ندارند، چرا که خداوند می‌فرماید: لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ، و مراد از عهد در این جا عهد امامت است، زیرا پاسخ دعاء ابراهیم (ع) است».
مصنّف در همین مأخذ/ 420 سخنی تقریبا به همین مضمون دارد.
ابن ابی الحدید همچنان که در بحار الانوار 38/ 260 از او نقل شده است می‌گوید: «بدان که امیر المؤمنین (ع) پیوسته این را برای خود ادّعا می‌کرد و بدان می‌بالید و آن را دلیل برتری خود می‌دانست و بدان تصریح داشت و بارها فرموده بود: من صدّیق اکبر و فاروق اوّل هستم، پیش از ابو بکر اسلام آوردم و قبل از او نماز گزاردم. عین همین سخن را ابو محمّد بن قتیبه در کتاب «معارف» که بر اندیشه‌اش اتهامی وارد نیست می‌آورد.
شعری که در این زمینه از او نقل شده است آغازی این چنین دارد:
محمّد پیامبر برادر و همزاد من است* و حمزه سیّد الشهداء عموی من و
از جمله این شعر است که:
من از همه شما به اسلام پیشی گرفتم* در حالی که نوجوانی بودم و هنوز

بالغ نگشته بودم علّامه بیاضی این بیت را در صراط المستقیم 1/ 239 به گونه دیگری می‌آورد:
من از همه شما به اسلام پیشی گرفتم* که آن بر اساس درک و دانش من بود و نماز گزاردم در حالی که کودکی بودم* خرد و هنوز به گاه بلوغ نرسیده بودم ابن بطریق در عمده/ 68- 66 سخنی دارد که خلاصه آن چنین است:
«اسلام علی (ع)، اسلام تصدیقی بود نه اسلام مسبوق به کفر- چونان اسلام افراد پیش‌تر از او-.
خداوند سبحان از اسلام پاره‌ای پیامبران خبر داده است که از جمله آن‌هاست نقل اسلام ابراهیم که گفت:
أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ [اعراف/ 143؛] یا چنان که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش محمّد (ص) دستور داد و فرمود: فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ [آل عمران/ 20؛].
روشن است که چنین اسلامی مسبوق به کفر نبوده است و اسلام سرور ما امیر المؤمنین (ع) نیز همین گونه بوده است».
بنگرید به همانند این سخن در صراط المستقیم 2/ 53 و سخن مقریزی که در الغدیر 3/ 239- 238 از او نقل شده است و نیز کلام شیخ امینی در همان مأخذ/ 239.
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 234- 233 می‌گوید:
ابن جریر طبری در کتاب مناقب در روایتی که سند آن را به پیامبر (ص) می‌رساند می‌گوید:
«خداوند قلب ابو بکر را در شکیبایی آزمود و آن را شکیبا نیافت و در شجاعت سنجید و آن را ترسو یافت و در سبقت ایمان آزموده و آن را شتابنده نیافت»، و این از بزرگ‌ترین ویژگی‌های امامت است که هر کس موصوف به خلاف آن باشد موصوف به خلاف شایستگی آن هم خواهد بود».
نیز بنگرید به: المعیار و الموازنه/ 72 و 88.
ترجمه کشف الیقین ،ص:190

مبحث چهارم: در بردن سوره برائت به مکّه:

(1) پیامبر اکرم (ص) ابو بکر را با سوره برائت به مکّه فرستاد و پیغام داد که: پس از این سال هیچ مشرکی حج نمی‌گزارد، و برهنه‌ای خانه خدا را طواف نمی‌کند و جز انسان مسلمان کسی به بهشت وارد نمی‌شود و کسی که میان او و پیامبر مدّتی است فرصت او همان مدّت خواهد بود و خدا و رسولش از مشرکان بیزارند. ابو بکر سه روز این پیام را می‌برد تا این که جبرئیل (ع) نازل شد و گفت:
خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: این پیغام را کسی از سوی تو نرساند مگر تو یا کسی از تو. پس پیامبر (ص) علی (ع) را احضار کرد و به او فرمود: مرکب من عضباء را سوار شو و خود را به ابو بکر برسان و سوره برائت را از او بگیر و آن را به مکّه ببر و پیمان مشرکان را به سوی خودشان بیفکن و ابو بکر را مخیّر کن که یا در رکاب تو ره سپارد یا
ترجمه کشف الیقین ،ص:191
باز گردد.
امیر المؤمنین (ع) بر عضباء شتر پیامبر (ص) سوار شد و رفت تا جایی که خود را به ابو بکر رساند. چون ابو بکر او را دید از آمدنش ناخشنود گشت و او را استقبال کرد و پرسید: یا ابو الحسن چرا آمده‌ای؟ برای این که با من بیایی یا برای کار دیگری آمده‌ای؟
امیر المؤمنین (ع) فرمود: پیامبر اکرم (ص) به من دستور داده است به تو بپیوندم و آیات سوره برائت را از تو بگیرم و با آن پیمان مشرکان را به سوی خودشان بیفکنم، و به من دستور داده است که تو را مخیّر کنم که همراه من باشی یا بازگردی. ابو بکر گفت: به سوی پیامبر بازمی‌گردم. ابو بکر نزد پیامبر بازگشت و چون بر حضرت وارد شد عرض کرد: یا رسول اللّه! تو مرا در امری شایسته شمردی که در آن، همه چشمها به من دوخته شده بود و چون روانه آن کار شدم مرا از آن بازگردانیدی، آیا در باره من آیه‌ای قرآنی نازل شده است؟
پیامبر (ص) فرمود: چنین نیست، ولی جبرئیل امین از سوی خداوند نزد من فرود آمد و گفت که این پیام را از سوی تو کسی نرساند مگر خود تو یا کسی از تو و علی از من است و پیام مرا نرساند مگر علی. «1»-
(1) زبیر بن بکّار بن زبیر بن عوّام که از بنی امیه بود در حدیثی از ابن عبّاس می‌گوید: روزی با عمر بن خطّاب در کوچه‌های مدینه راه می‌رفتیم که به من گفت: ای ابن عبّاس! تنها گمان من آن است که دوست تو مورد ستم قرار گرفته است. گفتم: این ستم را از او دور کن. پس او دست خود را از دست من کشید و رفت و در حالی که مدّتی زیر لب لند لند می‌کرد

بایستاد و من خود را به او رساندم. پس گفت: ای ابن عبّاس گمان می‌کنم این ستم را از او باز نمی‌دارند مگر به سبب آن که او را کوچک می‌شمارند. گفتم: به خدا سوگند، خداوند او را کوچک نشمرد هنگامی که دستور داد سوره برائت «2» را از دوست تو بستاند.

---

(1) ارشاد مفید/ 37 + تذکرة الخواص/ 42، و نیز بنگرید به فضائل خمسه که آن را از منابع مختلف نقل می‌کند.
(2) ابن بطریق در عمده/ 166 می‌گوید:
«این ولایتی است از پیامبر اکرم، همراه با حسن انتخاب و آن، ولایتی از سوی خداوند تبارک، همراه با حسن گزینش. خداوند می‌فرماید: وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ [قصص/ 68؛]. متنبّی می‌گوید:
بگذار بگویم این صبح، شب است* آیا آگاهان از دیدن نور کور می‌شوند».
شیخ طوسی در تلخیص الشافی 3/ 187 می‌گوید:
«اگر گفته شود: چه فایده‌ای نهفته است در این که سوره به ابو بکر سپرده شود در حالی که پیامبر نمی‌خواهد آن را بدو بسپرد و سپس آن را از او پس گیرد، و چرا از آغاز، سوره را به امیر المؤمنین نسپرد؟ در پاسخ می‌گوییم: فایده این کار ظهور فضیلت و مزیت امیر المؤمنین است و این که فردی که سوره از او ستانده شد فاقد شایستگی آن چیزی است که علی برای آن شایستگی دارد، و این هدف کاملا قانع‌کننده‌ای است در آن چه پیش آمد».
همانند این سخن در دلائل الصدق 2/ 384، 550، 563 و لوامع الالهیه/ 281 آمده است.
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 7 این سخن را به تفصیل روشن کرده است:
«با این کار روشن شد که ابو بکر از پیامبر (ص) نیست و این که علی با وفا از پیامبر امّی است، پس خردمند باید به این کار آسمانی و سرّ الهی نظر کند که چگونه پیامبر آشکارا در جحفه ابو بکر را عزل و پس از آن علی را به عنوان امیر برمی‌گزیند، و چون پیامبر در حجّة الوداع به این موضع باز می‌گردد بر ولایت علی تصریح می‌کند همان گونه که در میان مردمان، شیوع یافته بود و نیز خداوند لطیف خبیر پیامبرش را از این برکناری و به کار گماشتن آگاه کرده بود و اساس آن هم چنین بود که هر کس که شایستگی نداشته باشد به شهری فرستاده شود نمی‌تواند بر هر کسی حکم کند و در مثل آمده است که عزل برای مردان حکم طلاق را دارد.
در کتاب «فاضح» آمده است که گروهی به او گفتند: تو برکناری و از سوی خدا و پیامبرش حتّی از ادای یک امانت و از گرفتن پرچم خیبر و لشکر

عادیات و سکونت در مسجد و نماز، کنار نهاده شدی، پس چگونه در امور عامّ و خاصّ ولایت می‌یابی و حال آن که هر کس خداوند او را در آسمان و پیامبرش در زمین، عزل کرده باشد ولایتی بر امّت نخواهد داشت و خداوند، ما و مؤمنان را در شمار خردمندان قرار دهد و ما و ایشان را از سرگشتگی غافلان بیرون آورد».
علّامه مجلسی نیز در بحار الانوار 35/ 309- 313 این سخن را با تفصیل بیش‌تری روشن کرده است که می‌توانید بدان مراجعه کنید.
سپس علّامه بیاضی در همین مأخذ/ 8 در بیان برتری علی بر موسی (ع) می‌گوید:
«موسی از کشتن یک نفر از قبطیان هراسید- چنان که قرآن از او نقل می‌کند- در حالی که علی از اشتیاق اهل موسم بر کشتن حضرتش (ع) نهراسید چرا که امام، نزدیکان و امامان آن‌ها را کشته بود و این فضیلتی است بر موسی (ع)، چه رسد به کسی که در اسلام از امتحان نیز سربلند بیرون آمده است».
سیّد بن طاوس نظیر همین سخن را در اقبال الاعمال/ 456 آورده است.
علّامه بیاضی در همین مأخذ/ 9 می‌گوید:
«این سخن جبرئیل (مگر کسی از تو) به معنای پیروی از آیین تو می‌باشد و لذا جبرئیل گفت: «و من از شما دو نفر هستم»، و این هنگامی بود که گفت: «این همان همیاری است، پیامبر اکرم (ص) فرمود: او از من است و من از او»، و ابراهیم گفت: فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی [ابراهیم/ 36] و این گواه عادلی است در این که ابو بکر به این معنی از پیامبر نبوده است».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 23/ 149- 148 در مفهوم «عترت» سخنی را از ابن اعرابی می‌آورد و سپس کلامی را از صدوق نقل می‌کند:
«اگر ابو بکر بدون تفسیر ابن اعرابی نسبا داخل در عترت بود و آهنگ مکّه می‌کرد محال بود سوره برائت از او گرفته به علی (ع) سپرده شود».
سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار 5/ 358 از تفسیر رازی سخنی را از محمد بن عبد اللّه بن حسن امام مجتبی (ع) در بیان این فرموده خداوند وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ [انفال/ 75؛] می‌آورد:
«جایز نیست گفته شود: ابو بکر از اولوِ الارحام بوده و دلیل آن هم این است که نقل شده پیامبر (ص) سوره برائت را به او سپرد تا به قوم رساند، ولی علی را در پی او فرستاد و دستور داد که او رساننده سوره به مردم باشد و فرمود: آن سوره را نمی‌رساند مگر کسی از من و این دلیل آن است که ابو بکر از او نبوده است».
سید مرتضی عسکری در معالم المدرستین 1/ 163- 161 «تبلیغ» را به دو گونه تقسیم کرده است:
1- آن چه لفظ و معنایش به پیامبر وحی شده که همان قرآن کریم است.

2- آن چه تنها معنایش به رسول وحی شده نه لفظش، مثل تبلیغ احکام به مکلّفان.
او سپس می‌گوید: تبلیغ، صفت ممیّزه پیامبر است و هر گاه پیامبر در باره شخصی بگوید: «او از من است»، به این مفهوم است که: او در امر تبلیغ از من است، همان گونه که در داستان تبلیغ آیات برائت چنین بود.
او پس از آوردن این داستان می‌گوید:
«قراین حالیه و مقالیه در این مقام، ما را بدین سمت هدایت می‌کند که منظور از تبلیغ در این روایات و نظایر آن، تبلیغ احکامی است که خداوند در آغاز برای مکلّفان آن به پیامبر وحی کرده است و این همان است که جز پیامبر یا کسی از پیامبر بدان نپردازد.
در برابر این تبلیغ، تبلیغی است که مکلّفان به این احکام پس از دریافت آن از سوی پیامبر یا کسی از پیامبر بدان می‌پردازند و آن‌ها در این هنگام باید به رساندن این احکام به دیگران همّت گمارند.
جواز و رجحان این گونه تبلیغ، همچنان با هر که این حکم بدو رسد تا ابد ادامه و استمرار می‌یابد، و روشن است که مقصود پیامبر از این سخن: «جز من یا کسی از من آن را نمی‌رساند» تبلیغ از نوع اوّل می‌باشد.
بحث را با سخن علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 59 به پایان می‌بریم که می‌گوید: این است کتاب‌های مردم که میان آن‌ها صادق می‌باشد و گویای ولایت علی (ع) است، زیرا قراردادن او همچون سر نسبت به بدن دلیل پیشی داشتن اوست به دیگران.
اگر گفته شود: این سخن: «جز او کسی از سوی من، این آیات را نمی‌رساند» مفید منتفی دانستن امامت است از فرزندان او در حالی که این در مذهب شما نیست، می‌گوییم: چنین نیست، چه، حکم و امر همه آن‌ها یکی است، زیرا آن چه علی رساند فرزندانش یکی پس از دیگری از او می‌گیرند و رساننده به سوی مردم، همو خواهد بود و لو با واسطه، و از آن جا که پیامبر می‌دانست مردم بر امور او تسلّط خواهند یافت لذا امر رساندن را از ایشان نفی کرد نه از فرزندان علی، و چگونه چنین چیزی شدنی است در حالی که حضرت (ص) بارها آن را آشکارا گفته است و در بخشی از تصریحات حضرت خواهد آمد و از همین رو امر رساندن از دیگران نفی می‌شود تا تناقضی در سخن پیش نیاید».
ترجمه کشف الیقین ،ص:195
ابن عبّاس می‌گوید: در پی این سخن او به من پشت کرد.

مبحث پنجم: در گرد آوردن ویژگی‌های متضاد:

(1) همگان اختلافی در این ندارند که امیر المؤمنین (ع) پارساترین فرد زمان خویش به شمار می‌آمد که دنیا را سه طلاقه کرده بود و روز را روزه و شب را به عبادت می‌گذراند و با جو کوبیده‌شده بدون چربی افطار می‌کرد و برای آن که حسن و حسین آن را با پی یا روغن چرب نکنند بر آن مهر می‌نهاد [در ظرف خوراک را می‌بست]. کسی که چنین وضعی داشته باشد غالبا کم نیرو خواهد بود و امیر المؤمنین (ع) نیرومندترین مردم بود. او در خیبر را کند که هفتاد نفر مسلمان از انجام آن ناتوان بودند و آن را چندین ذرع پرتاب کرد و سپس به جایگاه خود بازگرداند و آن را پلی کرد بر روی گودال. علی بیش‌تر وقتش را به کشت و کشتار در جنگ‌ها می‌پرداخت و کسی که چنین باشد سنگدل و دژم خواهد بود در حالی که امیر المؤمنین شخصی بود مهربان با دلی نازک و به همین سبب منافقان به سبب نیکویی اخلاق حضرت به شوخ مسلکی نسبتش می‌دادند.

(2) امام (ع) پیشوای فصیحان و جلودار بلیغان بود، تا جایی که گفته شده سخن او بالاتر از سخن مخلوق و پایین‌تر از سخن مخلوق است، و خطیبان، سخن از او آموختند. «1»

---

(1) اربلی در کشف الغمّه 1/ 102 پس از آوردن خطبه همّام می‌گوید: «این از سخنان زیبا و بدیع است و چگونه چنین نباشد در حالی که خاستگاه آن دریای علوم و رستنگاه آن، همان چیده علی و مشک خوشبوی عرب‌ها و امیر ایشان و وصی و وزیر رسالت است».
سیّد رضی در نهج البلاغه/ 511 ذیل این سخن حضرت «سنگ غصبی در سراگروی ویرانی آن سراست» (کلمات قصار، شماره 240) می‌گوید: این سخن از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است و جای شگفتی ندارد که این دو سخن همانند یک دیگر باشند، زیرا آن دو آب از یک چاه کشیده از یک دلو ریخته شده است.
بنگرید به: اختیار مصباح السالکین ابن میثم/ 634.
نیز بنگرید به: کشف المراد/ 415- 414.
ترجمه کشف الیقین ،ص:196
(1) علی (ع) می‌فرماید: خدای رحمتتان کند از گذرگاهتان برای قرارگاهتان (توشه) برگیرید و نزد کسی که رازهای شما را می‌داند پرده‌های خود را مدرید و دلهایتان را از دنیا خارج ننمایید پیش از آن که بدنهاتان را از آن بیرون برند. پس شما برای آن سرای آفریده شده‌اید و در این سرای محبوس هستید. هنگامی که آدمی قالب تهی کرد فرشتگان گویند: چه پیش فرستاده است؟ و مردم گویند: چه پس فرستاده است؟ خدا شما را بیامرزد قسمتی را پیش بفرستید که سود شما در آن است و همه را باز مگذارید که بر زیان شماست.
دنیا چونان شرنگی است که اگر کسی آن را نشناسد سرکشد.
(2) نیز می‌فرماید: ای مردم! موجهای فتنه‌ها را به کشتی‌های نجات و رستگاری شکافته از آن‌ها عبور کنید و تاجهای مفاخرت و بزرگی را از سر به زمین گذارید و از راه مخالفت، منحرف گردیده قدم بیرون نهید. رستگار می‌شود کسی که با پر و بال قیام کند یا راحت و آسوده است آن که تسلیم شده در گوشه‌ای منزوی گردد، این مانند آب متعفّن بدبویی است و لقمه‌ای است که در گلوی خورنده آن گرفته می‌شود، و آن که میوه را در غیر وقت رسیدن بچیند مانند کسی است که در زمین غیر زراعت کند. پس اگر سخنی بگویم می‌گویند برای حرص به امارت و پادشاهی است و اگر

خاموش نشسته سخنی نگویم می‌گویند از مرگ و کشته شدن می‌هراسد. هیهات پس از این همه پیشامدهای سهمگین و پی در پی سزاوار نبود، چنین گمانی در باره من برده شود و حال آن که سوگند به خدا انس پسر ابو طالب به مرگ بیش‌تر است از انس نوزاد به پستان مادرش، بلکه سکوت من برای
ترجمه کشف الیقین ،ص:197
آن است که فرو رفته‌ام در علمی که پنهان است و اگر ظاهر و هویدا نمایم آن چه را که می‌دانم هر آینه شما مضطرب و لرزان می‌شوید مانند لرزیدن ریسمان در چاه ژرف.
(1) نیز می‌فرماید: زندگی جز به دین نیست و مرگ جز به انکار یقین. پس از آب گوارا بنوشید تا از خواب بیدار شوید و دور باشید از شرنگ‌های مرگبار.
(2) نیز حضرت (ع) به هنگام شنیدن سخنان مردی که دنیا را نکوهش می‌کرد فرمود:
محقّقا دنیا سرای راستی است برای کسی که آن را باور دارد و سرای ایمنی است برای کسی که فهمید و آن چه را که خبر داد دریافت و سرای توانگری است برای کسی که از آن توشه بردارد، جای عبادت پیامبران خداست و جای فرود آمدن وحی خدا و جای نماز گزاردن فرشتگان خدا و جای بازرگانی دوستداران خداست که در آن رحمت و فضل به دست آورده و سودشان بهشت بود. پس کیست دنیا را نکوهش می‌کند در حالی که (مردم را) به دوری خود (از آن‌ها) آگاه ساخت و به جدایی خویش ندا داد و خود و اهلش را به فناء و نیست شدن خبر داد و آنان را با شادی خویش به شادی (آخرت) آرزومند گردانید و برای ایشان با گرفتاری خود گرفتاری (آخرت) را نشان داد برای ترس و بیم و بر حذر بودن و برای ترغیب و خواستاری. ای نکوهنده دنیا که به نیرنگ او فریفته‌شده‌ای، چه هنگام دنیا تو را فریفت؟ آیا به جاهای بر خاک افتادن پدرانت و پوسیده شدن آن‌ها یا به خوابگاه‌های مادرانت زیر خاک؟ چه بسیار با دست‌های خود یاری نمودی و چه بسیار با دسته‌هایت پرستاری کردی؟ برای آنان بهبودی طلبیدی و از اطبّا، فایده دارو پرسیدی و بر ایشان دوا خواستی، ولی با خواست خود آن‌ها را سود نرساندی و با همراهی خود برای آن‌ها بهبودی به ارمغان نیاوردی. دنیا فرو افتادن و خفتن ایشان را برای تو سرمشق قرار داد، زیرا گریه‌ات برای تو سودی نخواهد داشت و دوستانت تو را بی‌نیاز نخواهند کرد.
(3) نیز می‌فرماید: البتّه هیچ یک از شما نباید امید برد مگر خدایش را و البتّه نباید بهراسد مگر از گناهش، و البتّه نباید یک دانشمند به هنگام سؤال از آن چه نمی‌داند نباید شرم کند از این که بگوید: خدا داناتر است.

شکیبایی در ایمان همچون سر است برای پیکر، و کسی که شکیبایی ندارد ایمان ندارد.
(4) هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد بیهوده است و هر سکوتی که در آن اندیشه نباشد
ترجمه کشف الیقین ،ص:198
سهو است و هر نگاهی که در آن عبرت آموزی نباشد لهو است.
(1) آن کس که با فروش نفس خویش آن را آزاد کرد همچون کسی نیست که آن را فروخت و هلاکش کرد.
(2) نیکویی ادب، به جای حسب و نسب است. (3) زاهد در دنیا هر چه آراستگی‌اش فزونی یابد بیش‌تر به دنیا پشت می‌کند. (4) دوستی پیچ در پیچ‌ترین انساب و علم، شریف‌ترین حسب‌هاست. (5) کسی که دوستدار فضایل باشد از کارهای حرام کناره می‌گیرد. (6) نهایت بخشش آن است که تمام نیروی خود را عطا کنی. (7) جهل انسان نسبت به معایبش از بزرگ‌ترین گناهان اوست. (8) عفاف کامل، خشنودی است به کفاف.
(9) به هنگام یورش دشمنت لغزش دوستت را نادیده بگیر.
(10) اعتراف نیکو، ارتکاب به گناه را از میان می‌برد.
(11) بدترین توشه برای رستاخیز، جمع کردن ستم بندگان است.
(12) روزگار دو گونه است: روزی با تو و روزی بر تو. اگر با تو بود سرمست مشو و اگر بر تو بود شکیب ورز.
(13) اگر اجل دانسته آید آرزو کوتاه گردد. چه بسا ارجمندی که خویش او را به خواری کشانده و چه بسا خواری که خویش او را ارجمند ساخته است.
(14) ارزش هر کس به آن چیزی است که نیکو می‌گرداند.
(15) مردم، فرزندان آن چه که نیکو می‌پندارند هستند.
(16) آن که با خردمندان رایزنی کند به راه درست راهنمایی شود.
(17) هر که به اندک قانع شود از بسیاری امور بی‌نیاز گردد و هر که از بسیاری امور بی‌نیاز نگردد به امور پست نیازمند افتد.
(18) کارها رام و پیرو احکام قضا و قدر است به طوری که (گاهی) تباهی در تدبیر و عاقبت اندیشی می‌باشد. (19) مؤمن از خویش در رنج است و مردم از او در آسایش.
(20) بهترین عبادت شکیبایی است و خاموشی و انتظار فرج.
(21) حلم، وزیر مؤمن، علم، دوست او، مهربانی، برادر او، نیکی پدرش و صبر فرمانده لشکریان اوست.
(22) سه چیز از گنجینه‌های بهشت است: پنهان داشتن صدقه، و پنهان داشتن مصیبت، و
ترجمه کشف الیقین ،ص:199

پنهان داشتن بیماری.
(1) به هر که خواهی نیازمند شود تا اسیرش گردی و از هر که خواهی بی‌نیاز شود تا همسنگش گردی و به هر که خواهی تفضّل کن تا امیرش باشی.
(2) با تبهکاری بی‌نیازی نیست و حسود راحتی و ملول دوستی ندارد.
(3) بخشندگی از کرم طبیعت است و منّت نهادن موجب تباه شدن نیکوکاری و ترک پیمان دوست موجب گسستن پیوند.
(4) دعای چهار کس رد نمی‌شود: دعای امام عادل برای رعیّت، دعای پدر نیکوکار برای فرزندش، دعای فرزند نیکوکار برای پدرش و دعای شخص ستمدیده که خداوند می‌فرماید: سوگند به عزّت و جلالم اگر چه پس از اندکی هر آینه به تو یاری خواهم رساند.
(5) خندان معترف به گناهش بهتر است از گریانی که بر خدایش جرأت یابد.
(6) هر که انسانی را امیدوار سازد این انسان او را بزرگ خواهد داشت و هر که به شناخت چیزی نایل نیاید آن را معیوب شمارد.
(7) نیز می‌فرماید: شگفت‌ترین عضو انسان قلب اوست که برای آن اوصاف پسندیده و صفات ناپسندیده‌ای است. اگر امید و آرزو بدان روی کند طمع و آز خوارش می‌گرداند و اگر طمع در آن به جوش آید حرص تباهش سازد و اگر نومیدی به آن دست یابد حسرت و اندوه می‌کشدش و اگر غضب و تندخویی برای آن پیش آید خشم به آن سخت گیرد و اگر رضا و خشنودی آن را همراه شود خودداری را فراموش نماید و اگر ناگهان ترسی به آن رسد دوری جستن (از کار) مشغولش سازد و اگر نعمتی پی در پی بدو رسد سرفرازی او را در بر گیرد و اگر به آن مصیبت و اندوه رو کند بی‌تابی رسوایش نماید و اگر مالی بیابد توانگری یاغی‌اش گرداند و اگر بی‌چیزی آن را بیازارد؛ بلا و سختی گرفتارش کند، و اگر گرسنگی بر آن سخت گیرد ناتوانی از پا درآوردش و اگر سیری‌اش بسیار گشته از حد بگذرد شکمپری به رنج اندازدش. پس هر کوتاهی از حد به آن زیان رساند و هر بیشی از حدّ آن را تباه گرداند.
(8) نیز می‌فرماید: کار نیکو موجب پیشگیری از خرابی و مهربانی موجب برکنار ماندن از لغزش است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:200
(1) نیز حضرت (ع) به کمیل بن زیاد می‌فرماید: ای کمیل! این دل‌ها ظرف‌ها هستند و بهترین آن دل‌ها نگاهدارنده‌ترین آن‌هاست، پس از من نگاه دار و به یاد داشته باش آن چه به تو می‌گویم:
مردم سه دسته‌اند: عالم ربّانی و طالب علم و آموزنده‌ای که بر راه نجات و رهایی یافتن است و مگسان کوچک و ناتوانند که هر آوازکننده‌ای را

پیروند و با هر بادی می‌روند. از نور دانش روشنی نطلبیده‌اند و به پایه استواری پناه نبرده‌اند.
ای کمیل! محبّت عالم دینی است که بدان پاداش داده می‌شود و عالم در پرتو آن اطاعت از خدایش را در زمان حیات به دست می‌آورد و پس از مرگ پسندیده گویی‌ها به دست می‌آورد. ای کمیل بن زیاد! علم بهتر از مال است، علم تو را پاس می‌دارد و تو مال را پاس می‌داری. ای کمیل بن زیاد! علم بهتر از مال است، علم تو را پاس می‌دارد و تو مال را پاس می‌داری. مال با خرج کردن کم می‌شود در حالی که علم با انفاق فزونی می‌یابد.
علم، فرمانروا و مال، فرمانبر و مغلوب است. ای کمیل! گردآوردندگان دارایی‌ها تباه شده‌اند در حالی که زنده هستند (اگر چه زنده‌اند ولی غرور و طغیان هلاکشان خواهد کرد) و علما تا روزگار پایدار است پایدار خواهند بود. وجودشان گم شده است و صورت‌هایشان در دل‌ها برقرار است. آگاه باش این جا علم فراوانی نهفته است- و به دست مبارک به سینه خود اشاره فرمود- کاش برای آن یادگیرندگانی می‌یافتم، آری البته می‌یابم ولی تیزفهمی است که از او مطمئن نیستم (زیرا) دست افزار دین را برای دنیا به کار می‌برد و با حجّت‌های خدا بر اولیای او و با نعمت‌هایش بر بندگان او برتری می‌جوید، یا می‌یابم فرمانبری را برای ارباب دانش که او را در گوشه و کنار خود بینایی نیست، به نخستین شبهه‌ای که روی دهد شک و گمان خلاف در دل او آتش می‌افروزد.
بدان که نه این اهل می‌باشد و نه آن. یا می‌یابم کسی را که در لذّت و خوشی زیاده روی کرده به آسانی پیرو شهوت و خواهش نفس می‌شود یا کسی را که شیفته گرد آوردن و انباشتن است. این دو هم از نگهدارندگان دین نیستند. نزدیک‌ترین مانند به این دو چهار پایان چرنده می‌باشند. در چنین روزگاری علم به مرگ حاملان و نگاهدارندگان می‌میرد. بار خدایا آری زمین خالی و تهی نمی‌ماند از کسی که به حجّت و دلیل خدا دین خدا را برای مردم بر پا دارد (و آن کس) یا آشکار و مشهور است یا ترسان و پنهان تا حجّتها و دلیل‌های روشن خدا از بین نرود، و ایشان کجایند. به خدا سوگند در شمار
ترجمه کشف الیقین ،ص:201
بسیار اندک هستند و در منزلت و بزرگی نزد خدا بسیار بزرگوارند. خداوند در پرتو ایشان حجّت‌ها و دلیل‌های روشن خود را حفظ می‌کند تا آن‌ها را به مانندانشان سپرده در دل‌هاشان کشت نمایند. علم و دانش با حقیقت ایمان به ایشان یکباره روی آورده و با آسودگی و خوشی یقین و باور به کار بسته‌اند و سختی و دشواری اشخاص به ناز و نعمت پرورده را سهل و آسان یافته‌اند و به آن چه نادانان دوری گزینند انس و خو گرفته‌اند و با

بدن‌هایی که روحهای آن‌ها به جای بسیار بلند آویخته در دنیا زندگی می‌کنند. آنانند در زمین امینان و حجّت‌های خدا بر بندگان او. حضرت سپس آهی دردآلود کشید و فرمود: آه، چه اشتیاقی به دیدن آن‌ها دارم و سپس دستش را از دست کمیل کشید و به او فرمود: اگر می‌خواهی برگرد.
(1) نیز می‌فرماید: ذمه من گرو سخنانی است که می‌گویم و تمام آن‌ها را ضمانت می‌کنم.
[همه خیر در کسی است که قدر آن را شناسد] و در جهل انسان همین بس که قدر خود را نشناسد.
نیز می‌فرماید: دشمنترین خلایق نزد خدا دو مردند: مردی که خداوند او را به خود واگذاشته پس از راه راست منحرف گردیده و به سخن بدعت آور و دعوت مردم به ضلالت و گمراهی، دل داده است، پس این مرد سبب فتنه و فساد است برای کسی که به واسطه او در فتنه واقع شده و گمراه است از راه کسی که پیش از او به راه راست رفته و گمراه‌کننده است کسانی را که در زنده بودن و بعد از مردنش از او پیروی می‌کنند. بار گناهان غیر خود را حمل کرده و در گرو گناه خویش هم می‌باشد. و مردی که نادانی‌ها را در خود جمع کرده مردم نادان را گمراه می‌کند. در تاریکی‌های فتنه و فساد فرو رفته است، از دیدن هدایت کور است. عوام او را دانا می‌نامند و حال آنکه نادان است، صبح کرد هر روز و در پی زیاد کردن چیزی بود که کم آن بهتر از بسیار است تا این که به آن رسید و سیراب گردید از آب متعفّن گندیده و پر شد از مطالب بیهوده. میان مردم برای حکم دادن نشسته و به آن چه که بر غیر او اشتباه است خود را دانا می‌داند. اگر به او یکی از مسائل مشکله عرضه شود در پاسخ آن سخنان بی‌معنی بیهوده از رأی خود تهیه نموده و به درستی آن چه در جواب گفته یقین دارد. او در خلط نمودن شبهات مانند تنیدن تار عنکبوت است. نمی‌داند آیا درست حکم کرده یا به خطا رفته است. باور نمی‌کند که
ترجمه کشف الیقین ،ص:202
بر خلاف آن چه گفته دیگری را دانشی است. اگر چیزی را با چیزی بسنجد رأی خود را تکذیب نمی‌کند و اگر مسأله‌ای برای او مبهم ماند آن را به سبب آگاهی خود از جهل خویش پوشیده می‌دارد تا نگویند فلانی ناآگاه است و لذا بدون آگاهی اقدام می‌کند. او به راهی درمی‌آید که پیش راه خود را نمی‌بیند و بر مرکب شهوت سوار است. در نادانی‌ها بسیار اشتباه می‌کند از آن چه نمی‌داند پوزش نمی‌خواهد تا سالم بماند و در علم، جواب دندان‌شکنی نمی‌دهد تا سود برد. روایات را به باد می‌دهد مانند بادی که گیاه خشک و بی‌فایده را پراکنده می‌کند. میراث‌ها از او به آواز بلند می‌گریند (که به صاحبانش نرسیده) و خون‌ها (به زبان حال) از او در فغانند. او با داوری خود نوامیس حرام را حلال و حلال را حرام کرده و از

صادر کردن آن چه به او رسد سالم نمی‌ماند و از کوتاهی خود هم پشیمان نمی‌شود.
ای مردم! بر شما باد طاعت و شناخت کسی که به جهالت نسبت به او معذور نخواهید بود. پس علم همان است که آدم و همه پیامبران افضل تا محمّد خاتم الأنبیاء در خاندان پیامبرتان محمّد (ص) فرود آورد. پس کجا سرگردانید و به کجا روانید؟ ای کسانی که از پشت اصحاب کشتی نوح نجات یافتید این چونان همان کشتی است در میان شما، پس بدان درآیید. همان گونه که در آن نجات یافت هر که نجات یافت در این نیز هر که بدان درآید نجات یابد. من سوگند حق می‌خورم که در گرو سخن خویشم و من از روی بی‌میلی به کاری نپردازم. وای به حال کسی که از سوار شدن به این کشتی باز ماند و وای بر کسی که از سوار شدن به این کشتی باز ماند. آیا سخن پیامبرتان در باره آن‌ها به شما نرسیده هنگامی که در حجّة الوداع فرمود: من در میان شما دو شیء گرانبها می‌نهم که تا هنگامی که به آن دو چنگ در زنید گمراه نگردید: کتاب خدا و خاندان من (اهل بیتم)، این دو از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید چگونه در آن دو از پی من می‌آیید. این است همان آب نوشیدنی و گوارا و این آب نمکین و شور که باید از آن کناره گیرید.
(1) نیز می‌فرماید: مسأله‌ای از احکام دین از یکی از علما پرسیده می‌شود. او به رأی خود راجع به آن فتوا می‌دهد. همان مسأله از قاضی دیگری سؤال می‌شود، فتوای او بر خلاف قاضی اوّلی است، آن گاه ایشان با حکمهای خلاف یک دیگر نزد پیشوایی گرد می‌آیند که
ترجمه کشف الیقین ،ص:203
آن‌ها را قاضی قرار داده است، قاضی القضاة رأی همه آن‌ها را درست می‌داند در صورتی که خدای ایشان یکی و پیغمبر آن‌ها یکی و کتابشان یکی است. آیا خداوند سبحان ایشان را امر فرموده است که مخالف یک دیگر فتوا بدهند آنان هم فرمان او را پیروی کرده‌اند؟ یا این که آنان را از اختلاف نهی نموده است و آن‌ها معصیت و نافرمانی کرده‌اند، یا این که خدای متعال دین ناقصی فرستاده و برای اتمام آن از ایشان کمک و یاری خواسته است؟
یا این که خود را شریک خداوند می‌دانند و حکمی می‌دهند که او هم راضی است؟ یا این که خداوند دین کاملی فرستاده است و حال آن که خداوند می‌فرماید: «هیچ چیز را در قرآن فروگذار نکرده‌ایم» «1» و «در آن هر چیزی بیان شده است»، و ذکر فرموده است که بعضی از قرآن، بعضی دیگر را تصدیق می‌کند و اختلافی در آن نیست و لذا فرموده است: «اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود هر آینه در آن اختلاف بسیار می‌یافتند»، و این که قرآن ظاهرش زیبا و باطن آن ژرف و بی‌پایان است و عجایب و

غرایب و تاریکی‌ها از میان نمی‌رود مگر در پرتو آن.
(1) نیز حضرت (ع) می‌فرماید: ای آدمیزاده! چنین نباشد که بیش‌تر همّ تو روزی از تو باشد که اگر از دستت رود از اجل تو به شمار نیاید. هر روزی که بیاید که تو در آن حضور داشته باشی خداوند روزی تو را خواهد داد، (2) و بدان که هرگز نخواهی توانست چیزی بیش از نیرویت به دست آوری مگر آن که برای دیگری ذخیره کنی. به وسیله آن بهره تو در دنیا فزونی می‌گیرد و وارث تو از آن برخوردار می‌گردد و با آن در روز رستاخیز

---

(1) سید شبّر در حق الیقین 1/ 254 می‌گوید:
«آیات پی در پی و اخبار متواتر، گواه آن است که خداوند تبارک در کتاب خود هر چیز را گفته حکم آن را آورده است مانند این آیه قرآنی: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ [انعام/ 38؛] و نیز نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ [نحل/ 89؛] و نیز «وَ کُلَّ شَیْءٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِیلًا [اسراء/ 12؛] و نیز وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ [انعام/ 59؛]. به علاوه برهان وجدانا نیز روشن است که اندیشه مردم به این حد نمی‌رسد و ناگزیر خداوند باید کسی را قرار دهد که همه این امور را بداند و مردم بدو رجوع کنند، و نیز اگر ثابت شد که همه چیز در قرآن روشن شده است چگونه می‌تواند امامت که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین امور است مورد غفلت قرار گیرد».
ترجمه کشف الیقین ،ص:204
حساب تو طولانی می‌گردد، پس از آن چه در زندگی داری برخوردار شود و برای رستاخیزت توشه‌ای پیش فرست که جلوی روی تو باشد، چرا که راه دور است و قرارگاه، قیامت و جای وارد شدن بهشت و دوزخ.
سخنان و پندها و حکمت‌های حضرت (ع) بیش از آن است که به شماره درآید و ما برای جلوگیری از بی‌حوصلگی آن را طولانی نمی‌گردانیم، زیرا آن، موضوع کتاب دیگری است.

باب دوم: فضایل به دست آمده از خارج:

اشاره

که مباحثی را در بر دارد:

مبحث اوّل: در نسب حضرت (ع):

(1) بدون تردید خویشی و نزدیکی با پیامبر (ص) مزیّت و فضیلتی است بر دیگری و به همین سبب خداوند متعال آن‌ها را به بهره خویشاوندی مشرّف گردانیده فرموده است: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ «1»-، و نیز فرموده است: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ «2»-، و برای بزرگداشت و تجلیل آن‌ها صدقه را بر ایشان حرام کرده است، و هر که به پیامبر نزدیک‌تر باشد مقامی والاتر دارد. (2) امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده «3»- نمی‌شود. «4»

_____

(1) شعراء/ 214.
(2) زخرف/ 44.
(3) نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 2+ احقاق الحق 7/ 3، به نقل از روضة الاحباب/ 214+ علل الشرائع/ 177.
(4) شیخ مفید در اختصاص 13- 12 و صدوق در معانی الاخبار باب 155 به نقل از راوی می‌آورد که گفته است:
«به ابو عبد اللّه عرض کردم: آیا پیامبر اکرم در باره ابو ذر فرموده است: آسمان سایه نیفکنده و زمین حمل نکرده کسی را که راستگوتر از ابو ذر باشد»؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس پیامبر اکرم و امیر المؤمنین و حسن و حسین (ع) چه؟ گفت: پس به من فرمود: سال شما چند ماه است؟ عرض کردم: دوازده ماه. فرمود:
چند ماه حرام است؟ عرض کردم: چهار ماه. فرمود: رمضان هم از آن‌هاست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: در ماه رمضان یک شب است که عمل در آن شب از هزار ماه بهتر است. هیچ کس با ما اهل بیت سنجیده نمی‌شود».
ترجمه کشف الیقین ،ص:205
جاحظ- که دشمن امیر المؤمنین (ع) است- می‌گوید: راست گفت علی (ع)، چگونه کسی با قومی سنجیده شود که از ایشان است پیامبر اکرم و اطیبان؛ علی و فاطمه، و سبطان؛ حسن و حسین، و شهیدان؛ حمزه اسد اللّه و جعفر ذو الجناحین؛ و سید وادی؛ عبد المطلب، و ساقی حاجیان؛ عبّاس، و حکیم بطحاء و نجده، ابو طالب، و خیر در میان آنان است و انصار، انصار ایشان است و مهاجر، کسی است که به سوی آن‌ها و با آن‌ها هجرت کند، و صدّیق، کسی است که آن‌ها را تصدیق کند، و فاروق، کسی است که در باره آن‌ها میان حق و باطل تفاوت نهد، و حواریون حقیقی حواریون آن‌هاست و ذو شهادتین از آن روست که به آن‌ها شهادت داده

است. خیری نیست مگر در میان آن‌ها و برای آن‌ها و از آن‌ها و با آن‌ها؟
پیامبر اکرم (ص) اهل بیت خود را با این سخن مشخّص می‌سازد: (1) من در میان شما دو جانشین می‌نهم که یکی بزرگ‌تر از دیگری است؛ کتاب خدا، ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین و عترت من که همان اهل بیت منند. خداوند لطیف خبیر مرا آگاهانده است که این دو هرگز از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد آیند «1».
اگر آن‌ها چون دیگران بودند. (2) عمر به هنگام تقاضای دامادی علی (ع) نمی‌گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: «در روز رستاخیز هر سبب و نسبی گسسته است جز سبب و نسب من». «2»
اگر در باره آیات شریفه مربوط به علی (ع) و مقامات والای او [و فضایل درخشنده‌اش] کتابی مستقل بنگاریم باید طومارهای بسیاری را به نگارش، سیاه کنیم.
ریشه‌اش درست، خاستگاهش والا، شأنش بزرگ، کارش سترگ، دانشش فراوان، بیانش شگفت، زبانش سخنور، سینه‌اش گشاده، خویشِ چونان ریشه‌اش و سخنش گواه قدمتش. این سخن دشمن اوست. صلّی اللّه علیه و آله.
مادرش: فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است. پیامبر اکرم (ص) در دامان او پرورش یافت و مادر پیامبر به شمار می‌آمد. فاطمه در آوردن ایمان، سبقت داشت و با

_____
(1) صحیح ترمذی 2/ 308.
(2) مستدرک حاکم 3/ 158 + حلیة الاولیاء 7/ 314 + مناقب ابن مغازلی/ 108.
ترجمه کشف الیقین ،ص:206
پیامبر به مدینه هجرت کرد (1) و چون درگذشت پیامبر کارهای او را عهده‌دار شد و با پیراهن خود تکفینش کرد و چون گودی قبر به لحد رسید پیامبر (ص) با دست خود آن را کند و خاک آن را با دستش خارج کرد و در گورش بخفت. سپس فرمود: خداست که زنده می‌کند و می‌میراند در حالی که خود او زنده‌ای است نامی را. خدایا مادرم فاطمه دختر اسد را بیامرز و حجّتش را بدو تلقین کن و گور و جایگاه واردشدنش را بر او فراخ گردان به حق پیامبرت محمّد و پیامبران پیش از من که تو رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان هستی.
پیامبر او را تلقین داد و از حضرتش شنیده می‌شد که می‌فرمود: پسرت پسرت، نه جعفر و نه عقیل. به حضرت (ص) گفته شد: یا رسول اللّه! دیدیم با مادر علی آن کردی که با هیچ کس جز او چنین نکرده بودی. او را با پیراهن خود تکفین کردی و سرش را در گور نهادی و به او گفتی: پسرت

پسرت، نه جعفر و نه عقیل. دلیل آن چه بود؟
حضرت (ص) فرمود: روزی به او یاد آور شدم که در رستاخیز همه مردم، عریان و پابرهنه برانگیخته شوند. او گفت: «وای چه زشت خواهد بود آن گاه». گفتم: تو را با پیراهن خود کفن می‌کنم تا در آن روز تو را بپوشاند. چنین کردم و در گورش نهادم تا از فشار قبر در امان باشد. دو فرشته بر او فرود آمدند و گفتند: خدایت کیست؟ گفت: اللّه خدای من است. به او گفتند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمّد پیامبر من است. گفتند: امام تو کیست؟
او به لرزه افتاد. بدو گفتم: پسرت پسرت، نه جعفر و نه عقیل. او نخستین هاشمی است که از سوی پدر و مادر به هاشم می‌رسد.
پدرش ابو طالب، عبد مناف بن عبد المطّلب- شیبة الحمد که نسب او و نسب پیامبر (ص) در او به یک دیگر می‌رسد- بن هاشم بن عبد مناف بن قصیّ بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معدّ بن عدنان بن مبدع بن منیع بن ادد بن کعب بن یشجب بن یعرب بن همیسع بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل (ع) است.
او پسر عموی تنی پیامبر اکرم (ص) است و دو عمویش حمزه و عبّاس می‌باشند و برادرانش جعفر و عقیل و دو پسرش حسن و حسین و همسرش سرور بانوان جهان است. او واسطة العقد کمال است که نزد خدا به افضال و کمال مخصوص گردیده است.

مبحث دوم: در ازدواج با فاطمه علیها السلام:

ترجمه کشف الیقین ،ص:207
(1) ابن عبّاس می‌گوید: نام فاطمه دختر پیامبر اکرم (ص) برده می‌شد و کسی نام او را نزد پیامبر نمی‌برد مگر آن که پیامبر از او روی بر می‌تافت و می‌فرمود: چشم انتظار آنم که تکلیف این کار از آسمان روشن شود، زیرا تکلیف او در اختیار پروردگار است.
(2) سعد بن معاذ انصاری به علی بن ابی طالب (ع) گفت: به خدا سوگند به نظر من پیامبر برای فاطمه جز تو را نمی‌خواهد.
علی (ع) فرمود: من چیزی ندارم اگر از من طلبی کند و حضرتش (ص) می‌داند که نه سیمی دارم نه زری. سعد به او گفت: تو را سوگند می‌دهم که حتما چنین کن. علی گفت:
چه بگویم؟ سعد گفت: بگو نزد تو آمده‌ام تا فاطمه را از خدا و پیامبر خواستگاری کنم.
علی نزد پیامبر رفت و به حضورش رسید. پیامبر (ص) فرمود: گویی نیازی داری؟ گفت:
آری. پیامبر فرمود: نیازت چیست؟ عرض کرد: آمده‌ام تا فاطمه دختر محمّد را از خدا و پیامبرش خواستگاری کنم. پیامبر (ص) فرمود: خوش آمدی و درودت باد. علی (ع) این خبر را به آگاهی سعد رساند. سعد گفت: دختر پیامبر را منکوحه تو می‌دانم، زیرا او نه خلف وعده می‌کند و نه دروغ می‌گوید. پیامبر در آن شب بلال را خواند و گفت: دخترم فاطمه را به ازدواج پسر عمویم درآوردم و دوست دارم اخلاق امّت من آن باشد که به هنگام ازدواج طعام دهند. ای بلال به میان گله برو و یک گوسفند و پنج مدّ جو بیاور تا سفره‌ای پهن کنم و مهاجران و انصار را بر آن گرد آورم. بلال چنین کرد و سپس مردم را دعوت کرد و همگی بخوردند. سپس فرمود: ای بلال! این خوراک‌ها را نزد مادرانت (همسران پیامبر) ببر و به آن‌ها بگو بخورید و از آن اطعام هم بکنید. بلال هم چنین کرد.
سپس پیامبر (ص) بر زنان وارد شد و فرمود: من دخترم را به ازدواج پسر عمویم درآوردم و او را به علی سپردم پس فاطمه را بپایید.
آن‌ها به سوی فاطمه برخاستند و زیور آلات خود را به او آویختند و زیبایش کردند و در خانه او فرشی انداختند که لایه آن لیف خرما بود و نیز یک پشتی و کسایی خیبری و طشت و چند کوزه و ظرفی برای وضوگیری و پوشش پشمی نازکی در خانه‌اش نهادند.
علی (ع) نیز سلمان و بلال را فرستاد تا تمام ما یحتاج او را بخرند. پس چون وسایل در برابر علی (ع) نهاده شد گریست و اشک‌هایش روان شد و

سپس سر بر آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! برکت بده به قومی که بیش‌ترین ظروف آن‌ها سفالی است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:208
(1) زنان، امّ ایمن را برای پذیرایی کنار در نهادند. سپس پیامبر (ص) فاطمه را خواند.
فاطمه چون پیامبر را به همراه همسرش دید گریه کرد. پس پیامبر دست فاطمه و علی را گرفت و چون خواست دست آن‌ها را به یک دیگر دهد گریست.
پیامبر (ص) فرمود: من تو را از نزد خود به ازدواج درنیاوردم بلکه خداوند در آسمان، عهده‌دار ازدواج تو بود و جبرئیل، خواستگاری‌کننده و خداوند عهده‌دار آن بوده است، و پروردگار به درخت طوبی دستور داده است تا پر از زیور و آذین و درّ و یاقوت گردد و سپس این‌ها را پراکند و سپس به حور عین دستور داد آن‌ها را جمع کنند و بردارند تا روز قیامت به یک دیگر هدیه دهند و بگویند. این، افشانده فاطمه است. من تو را به ازدواج بهترین خویش خود درآوردم، من تو را به ازدواج کسی درآوردم که در دنیا سرور و در آخرت نیز سروری است از نیکان.
پیامبر (ص) دست‌های علی را در دست فاطمه نهاد و به آن دو فرمود: به خانه خود بروید. خداوند شما را با یک دیگر گرد آورد و خاطرتان را آسوده سازد. و با یک دیگر کاری نداشته باشید تا من نزدتان آیم.
آن دو اطاعت کردند و در جای خود نشستند و نزدشان امّهات مؤمنین (امّ المؤمنین‌ها) بودند و میان آن‌ها و علی پرده‌ای بود و فاطمه در میان زنان قرار داشت.
سپس پیامبر (ص) سر رسید و داخل شد و زنان جز اسماء بنت عمیس به شتاب گریختند.
اسماء هنگام رحلت خدیجه حضور داشت و در آن هنگام دیده بود که خدیجه می‌گریست. اسماء به او گفت: آیا می‌گریی در حالی که خانم زنان جهان هستی و همسر پیامبر اکرم (ص) که با زبان خود تو را به بهشت مژده داده است؟ خدیجه به او گفت: از این نمی‌گریم، ولی یک دختر در شب زفاف باید زنی را در خدمت داشته باشد که سرّش را نزد او نهد و در برآوردن نیازهایش از او یاری جوید و فاطمه نوجوان است و می‌ترسم در آن هنگام کسی نباشد تا امور او را بر عهده گیرد. گفتم: خانم! نزد تو با خدا پیمان می‌بندم که اگر تا آن هنگام زنده ماندم جای تو را در ادای این مهم پر کنم.
چون آن شب رسید پیامبر دستور داد همه زنان خارج شوند. همه زنان خارج شدند مگر اسماء. پس همین که پیامبر خواست بیرون رود سایه مرا دید و پرسید. تو که هستی؟
عرض کردم: اسماء بنت عمیس. پیامبر (ص) فرمود: به تو دستور ندادم

بیرون شو؟ گفتم:
ترجمه کشف الیقین ،ص:209
آری، یا رسول اللّه و نمی‌خواهم خلاف دستور شما عمل کنم ولی به خدیجه- رضی اللّه عنها- قول داده‌ام. من با پیامبر صحبت کردم و او گریست. و در حق من گفت از خدا می‌خواهم تو را از بالا و پایین و روبرو و پشت و راست و چپ از شر شیطان رجیم حفظ کند. طشت را به من بده و آن را پر از آب کن. اسماء آن را پر از آب کرد. حضرت (ص) آب در دهان خود کرد و سپس آن را از دهان بیرون ریخت و فرمود: خدایا! این دو از من هستند و من از این دو. خدایا همان گونه که پلشتی را از من دور کردی و مرا کاملا پاک کردی، از آن‌ها نیز پلشتی را دور ساز و کاملا پاکشان گردان.
پیامبر (ص) سپس فاطمه را خواند و کف دستش را میان دو دست او زد و بار دیگر به میان دو شانه‌اش و بار سوم به فرق سرش و سپس بر پوست و گونه فاطمه دمید و او را بغل کرد و فرمود: بارخدایا! این دو از من‌اند و من از این دو. خدایا! همان گونه که پلشتی را از من دور کردی و کاملا پاکم گردانیدی آن دو را نیز پاک گردان. سپس پیامبر از فاطمه خواست از آب آن طشت بنوشد و آبی از آن را مضممضه و استنشاق کند و وضو سازد و دستور داد طشت دیگری آوردند و همان کرد که در طشت اوّل. سپس در را به روی آن دو بست و رفت و پیوسته برای آن دو دعا می‌کرد تا به اتاقش رفت و ناپدید شد و در دعایش هیچ کس را شریک علی و فاطمه نساخت. «1»-
(1) ابن عباس می‌گوید: چون شب ازدواج علی و فاطمه رسید پیامبر در جلوی فاطمه و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او و هفتاد هزار فرشته پشت سر او بودند که تا پگاه، خدای را تسبیح می‌گفتند و به پاکی یادش می‌کردند. «2»-
اخبار پیرامون آن و نظایرش، بسی منتشر است که خود از بزرگ‌ترین فضایل می‌باشد [سپاس خدای را بر ولایت اهل بیت (ع)]. «3»

---

(1) کشف الغمّه 1/ 350.
(2) همان 1/ 353.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 451- 448 پس از اشاره به رویگردانی پیامبر از ازدواج فاطمه با اولی و دومی می‌گوید: «رویگردانی پیامبر از آن دو دلیل عدم شایستگی آن دو برای فاطمه است و این که آن دو از کسانی هستند که پیامبر از آن‌ها خشمگین بوده است، زیرا چیزی می‌خواسته‌اند که لیاقت آن را نداشته‌اند و به همین سبب به هنگام مرگ فاطمه ابو بکر واژه «مرد» را به کار بِست». شیخ مظفّر سپس می‌گوید:

«نیست این مگر به سبب بزرگی شأن و کرامت فاطمه نزد خدا، و از همین رو او را تنها به ازدواج کسی درآورد که لیاقت فاطمه را داشته باشد و از شایستگی جایگاه والای او برخوردار باشد و لذا در آسمان او را به ازدواج سرور اولیای خود درآورد و این خود بزرگ‌ترین دلیل است در برتری حضرت (ع) بر شیخین نزد خداوند عزّ و جلّ و پیامبر او و افضل، شایستگی بیش‌تری برای امامت دارد».
سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 304 می‌گوید:
«پس از این زمان هر گاه برای سرور زنان جهان امری ناخشنود پیش می‌آمد رسول اللّه این نعمت خدا و پیامبرش را به او یادآور می‌شد که ایشان را به ازدواج با بهترین امّتش درآورد تا این تسلّی و آرامشی باشد برای فاطمه (س) در برابر ناگواری‌های روزگار که بدو رسیده است».
ترجمه کشف الیقین 210 مبحث سوم: در برادری علی(ع) با پیامبر(ص):
..... ص : 210
ترجمه کشف الیقین ،ص:210

مبحث سوم: در برادری علی (ع) با پیامبر (ص):

(1) در کتاب مسند احمد بن حنبل «1»- به نقل از زید بن ابی آدمیّ آمده است که گفته: بر پیامبر (ص) وارد شدم- پس علی (ع) داستان برادری با پیامبر (ص) را در میان صحابه باز گفت. راوی می‌گوید: علی (ع) گفت: روحم برفت و پشتم بشکست آن گاه که دیدم تو با اصحاب خود چنان می‌کنی که کردی. اگر این از خشم تو بر من بود که خشنودی و کرامت از آن توست. پیامبر (ص) فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برگزید من تو را برنگزیدم مگر برای خود. پس تو برای من همچون هارون هستی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث من هستی. «2»

_____

(1) شاید مناقب احمد بن حنبل/ 42 مورد نظر بوده است.

(2) عسقلانی در کتاب خود «فتح الباری در شرح صحیح بخاری» همان گونه که در الغدیر 3/ 174 از او نقل شده است می‌گوید:

«برادری کرد بالاتر با پایین‌تر تا پایین‌تر از بالاتر سود برد و بالاتر از پایین‌تر یاری گیرد و به همین سبب در برادری پیامبر (ص) با علی دقّتی در کار است چرا که پیامبر (ص) از کودکی علی (ع) یعنی پیش از بعثت پیوسته عهده‌دار او بوده است و این همچنان ادامه یافته است».

محبّ الدّین طبری شافعی در «الریاض النضرة» همچنان که در الغدیر 3/ 113 از او نقل شده است می‌گوید:

بزرگ‌ترین دلیل در والایی جایگاه علی (ع) نزد پیامبر اکرم (ص)، عملکرد پیامبر (ص) است در برادری با علی (ع)، چه، صورتی را به صورتی می‌پیوست و آن دو را با یک دیگر گرد می‌آورد تا آن جا که میان ابو بکر و عمر برادری برقرار کرد و علی را برای خویش ذخیره نمود و به خود اختصاصش داد. وه از این سربلندی و فضیلت».

راوی همین سخن را در همین مأخذ/ 114 به نقل از کفایة الطالب کنجی شافعی نقل می‌کند.

اسکافی نیز همین سخن را با بیان دیگری در المعیار و الموازنه/ 208 می‌آورد:

«سپس بیندیشید در حدیث برادری و دلالت آشکار آن، چه، هر یک از آن‌ها را متناسب با منزلت او جدا کرد و سپس بر اساس ترجیح‌ها میانشان برادری برقرار کرد، و هیچ کس در میان آن‌ها از علی به پیامبر همانندتر و به برادری با او شایسته‌تر نبود و لذا به سبب ترجیحش بر همه شایسته برادری پیامبر گشت.

برادری علی برتر از برادری دیگری بوده است چرا که خود او بر دیگران برتری داشته است» نیز بنگرید به:
کشف المراد/ 418.
ابن شهرآشوب در مناقب 2/ 189 می‌گوید:
«این دو محقّقا برادر نسبی نبوده‌اند و پیامبر این را گفته است تا منزلت و برتری و امامت او را در میان مسلمانان آشکار ساخته باشد تا هیچ یک از آن‌ها پیش نیفتد و بر او تحکّم نکند، و این پس از زمانی بود که پیامبر همه آن‌ها را با گزینش همسنگ‌هایی با هم برادر کرد و برای خود نیز همسنگی برگزید. عرب‌ها چیزی را برادر چیزی می‌خوانند هر گاه با اولی شبیه یا نزدیک بوده یا با مفهوم آن همسانی داشته باشد، و از همین است سخن پروردگار که: إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً [ص/ 23] که جبرئیل و میکائیل بودند، و این سخن پروردگار که: یا أُخْتَ هارُونَ [مریم/ 28]، پس از آن جا که علی، وصیّ پیامبر است در میان امت، پس جایگاه او شبیه‌ترین جایگاه‌هاست به پیامبر و برادری موجب چنین چیزی نمی‌گردد، زیرا چه بسا گاهی یک مؤمن برادر کافر و منافق باشد و بدین ترتیب امامت علی (ع) به اثبات می‌رسد». ترجمه کشف الیقین ،ص:211

نظیر این سخن در صراط المستقیم 2/ 25- 24 آمده است.
سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 209 می‌گوید:
«روز برادری دوم، پنج ماه پس از هجرت در مدینه بود که پیامبر (ص) میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد و در هر دو بار، پیامبر از میان آن‌ها علی را برای خود برمی‌گزیند و از میان آن‌ها او را برادر خود می‌گیرد تا با این کار او را بر دیگران برتری داده باشد».
شریف مرتضی در شافی همان گونه که در بحار الانوار 38/ 332- 331 از او نقل شده است می‌گوید:
«نصّ پیامبر (ص) دو گونه است: یکی با لفظ و صراحت دلالت بر امامت دارد و یکی در عمل و سخن به گونه‌ای پشت سر هم و همراه با نرمی، و پیش‌تر روشن کردیم که هر سخن یا عمل پیامبر دلالت دارد بر جدا کردن امیر المؤمنین (ع) از جماعت و اختصاص دادن او به رتبه‌ها و جایگاه‌های والایی که برای دیگران در کار نبود و این بنا به نصّ، گواه امامت علی است از آن نظر که گواه است بر عظمت جایگاه و برتری محرز او، و امامت پس از نبوّت، در دین بالاترین جایگاه است و کسی که در دین، برتر باشد و در قدر و منزلت، بزرگ‌تر و در صدق، پایدارتر باشد به امامت شایستگی بیش‌تری دارد و کسی که وضعش گواه چنین اموری باشد، خود گواه امامت او خواهد بود. روشنگر این امر آن است که اگر سلطانی پیوسته در طول عمر و فرماندهی‌اش سخنان و اعمالی را از خود نشان

دهد که دلالت داشته باشد بر برتری محرز و اختصاص مؤکّد و دوستی نزدیک و یاری رساندن کسی از اطرافیانش، او با چنین کارهایی در نزد اهلش، نامزد بالاترین جایگاه پس از فرمانده خواهد بود، و همین گواه شایستگی اوست در به دست آوردن بهترین مقام‌ها و چه بسا دلالت این گونه اعمال قوی‌تر باشد از دلالت سخن، زیرا در سخن گاهی مجاز راه می‌یابد در حالی که مجاز در اعمال وارد نمی‌شود و قبلا روشن کردیم که امام باید شخص افضل باشد و شخص مفضول نمی‌تواند امام گردد، و برادری از جمله همین اعمال است که دلالت دارد بر نهایت فضل و اختصاص.
وی پس از ردّ اعتراضاتی که در این زمینه وارد شده است می‌گوید: از جمله اموری که دلالت دارد بر این که این برادری اقتضای برتری و بزرگداشت دارد و صرفا برای یاری رساندن و همکاری نبوده است. ترجمه کشف الیقین ،ص:212

ظاهر خبری است از امیر المؤمنین (ع) در جاهای مختلف که با افتخار و سربلندی می‌گفت: «من بنده خدا و برادر پیامبر خدا هستم و هر که پس از من این سخن را بگوید دروغگویی است اهل افترا». اگر در برادری برتری محرزی نهفته نبود دیگر علی بدان نمی‌بالید و دشمنانش بدین سخن چنگ در نمی‌افکند که این برادری افتخاری ندارد و نیز این گواه آن است که این برادری وسیله‌ای است نیرومند در امامت و رکنی است استوار در استحقاق امامت، چه، حضرت (ع) در روز شورا هنگامی که فضایل و مناقب و عوامل شایستگی امامت را در خود بر می‌شمرد و فرمود: «آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر میان خود و او برادری برقرار کرده باشد؟».
علامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 25 می‌گوید:
«ببینید مرتبه علی را که خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد در میان صحابه با او برادری برقرار سازد و در میان ایشان جز علی کسی را نیافت که شایستگی برادری او را داشته باشد، زیرا علی همانند پیامبر بود در نسب و خلوص در نسب و در آیه تطهیر که عصمتش بیان شده است و در آیه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که امامتش روشن گشته است و این که حضرت (ع) در سوره برائت و رساندن آن، نفس خود پیامبر (ص) به شماره آمده است، و نیز در این سخن پروردگار که: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ در روز مباهله و گذر کردن از درون مسجد در حال جنابت و باز ماندن در او. ترجمه کشف الیقین ،ص:213

علی (ع) در این سخن بدان می‌بالد و می‌فرماید:

و از هنگامی که میان حاضران برادری برقرار کرد.
مرا خواند و با خود برادر کرد و فضل مرا آشکار ساخت هر خردمندی می‌داند اگر کسی بر علی پیشی جوید بر نظر او یعنی پیامبر (ص) پیشی جسته است.
ابن بطریق در عمده/ 175- 172 هنگام برشمردن شباهت‌های میان این دو در نسب و عصمت و ولایت و تبلیغ و همانندی و گشوده شدن در و شایستگی امامت، مسأله را به تفصیل آشکار می‌سازد و سپس می‌گوید:
«پس همسانی و همانندی و همشکلی او به پیامبر (ص) به اثبات می‌رسد جز در آنچه که پیامبر استثنا کرده است یعنی نبوّتی که کسی در آن نظیر پیامبر نیست، چه، پیامبر فرمود: جز آن که پس از من پیامبری نیست. از این رو صحیح است پیامبر (ص) بر اساس همانندی و همسانی در این گونه منزلت‌ها و مشارکت با علی در بیان جایگاهش در بهشت با مفادی که در اخبار پیشگفته آمده است او را در دنیا و آخرت برادر خویش گیرد، امامی که پیامبر (ص) در باره او می‌فرماید:
اگر یاری شما با دست، به من نرسد یاری شما با زبان را از دست نخواهم داد».
همین سخن را ابن بطریق در کشف الغمّه 1/ 330- 329 نقل کرده است.
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 419- 418 می‌گوید:
«برادری پیامبر (ص) با علی برای بهره‌مند شدن از غنای آن هنگام علی (ع) که با غنایم و جز آن به دست آمده یا رسیدن به منزلتی نبوده است که باید آن را منّکی به علی دانست بی‌آن که علی به چیزی منّکی باشد بلکه مقصود پیامبر از برادری با علی، شناساندن منزلت او و بیان برتری‌اش بر دیگران بوده است، چرا که پیامبر (ص) هر کس را با برادرش برادر می‌کرد- چنان که برخی از اخبار گواه آن است- زیرا این به همیاری و همکاری نزدیک‌تر است و برای تألیف قلوب ضروری‌تر و لذا امیر المؤمنین (ع) همسنگ پیامبر خدا (ص) می‌باشد، چنان که آیه مباهله، علی را خود پیامبر معرفی می‌کند و این خود، نماد امامت حضرت است و به همین سبب در روز شورا امیر المؤمنین بدان احتجاج کرد و این همان گونه است که پیامبر اکرم در بسیاری از احادیث به این سخن اشاره می‌کند».
نیز بنگرید به: قواعد المرام 186، صراط المستقیم 2/ 28- 27.
ترجمه کشف الیقین ،ص:214
راوی می‌گوید: علی گفت: یا رسول اللَّه! ولی من از تو ارثی نمی‌برم.
پیامبر فرمود: پیامبران پیش از من ارثی نگذاشته‌اند.
علی عرض کرد: پیامبران پیش از تو چه به ارث نهاده‌اند؟
پیامبر فرمود: کتاب خدا و سنّتشان «1»، و تو به همراه فاطمه در بهشت در کوشک من

(1) ابن بطریق در عمده/ 235 در بیان مقصود از ارث پیامبر (ص) می‌گوید:
«کتاب و سنّت دو دلیل هستند در صحّت ادّعای پیامبر و ثبوت نبوّت او و این دو را امام بر اساس فرض الهی و اعتبار آن به عنوان حقّی واجب، پس از پیامبر به ارث برد و لذا امامتش ثابت گشت و پیروی از او به شیوه‌ای وجوب یافت که هیچ یک از بنی بشر نمی‌تواند در این امامت با او شرکت جوید، زیرا وارث شریعت، آگاه‌ترین مردم است به آن، و وارث کتاب نیز داناترین مردم است به آن، و هر یک از مردم که داناترین مردم به این دو باشد باید پیشاپیش امتی قرار گیرد که علمی نسبت به این دو ندارند، و از آن جا که این دو، وسیله تصدیق ادّعای پیامبری هستند پس دو وسیله تصدیق امامت نیز خواهند بود، و بدین ترتیب امامت علی (ع) به همان شیوه‌ای که نبوّت پیامبر (ص) به اثبات رسید به اثبات می‌رسد و آن چه شیوه‌اش اخصّ باشد وجوب آن الزم خواهد بود.
استحقاق دوستی علی بر اساس همین خبر به وجه دیگری لزوم می‌یابد و آن چنان است که حضرت (ع)، با سببی صحیح از سوی خدا وارث کتاب خدا و سنّت پیامبر است و هر که وارث کتاب و سنّت پیامبر باشد به آن دو آگاه‌تر خواهد بود. علم پیامبر نیز بیرون از کتاب و سنّت نیست که این دو به دلیل خبر رسیده از قول خود پیامبر برای علی (ع) حاصل است و لذا ثابت می‌شود علی برای پیروی از دیگران شایستگی بیش‌تری دارد».
بنگرید به: عمده/ 237- 234، چنان که کشف الغمّه 1/ 339 از او نقل کرده است.
سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 300- 298 می‌گوید:
«بدون تردید پیامبر (ص) علم و حکمتی را برای علی به ارث نهاد که پیامبران برای اوصیای خویش.
... نصّ پیامبر (ص) در حدیث بریده حاکی از آن است که علی بن ابی طالب وارث اوست.
اسماعیل بن اسحاق قاضی می‌گوید: یک وارث یا بر اساس نسب، ارث می‌نهد یا دوستی، و اختلافی میان اهل علم نیست در این که پسر عمو در زمان حیات عمو ارث نمی‌برد و این مسأله اجماعی است که تنها علی، علم پیامبر را به ارث برده است».
ترجمه کشف الیقین ،ص:216
خواهی بود در حالی که برادر و دوست من هستی.
پیامبر سپس آیه إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ را تلاوت کرد که یک دیگر را در راه خدا دوست دارند و به یک دیگر می‌نگرند «1».

(1) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 222- 220 می‌گوید:
«این بنا به چند وجه گواه امامت امیر المؤمنین (ع) است و بخشی از آیه دلالت بر آن دارد.
اوّل: برادری پیامبر با علی که گواه برتری اوست بر دیگر صحابه بر اساس نسبت با پیامبر و این که شخص افضل، همان امام است.
دوم: این سخن پیامبر که فرمود: «تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست»، و این روشنترین دلیل است بر امامت علی همان گونه که به خواست خدا خواهی دانست.
سوم: او میراث انبیا برای جانشینان و اوصیای خود را که همان کتاب و سنت است به ارث برد.
چهارم: این که پیامبر خبر داد این دو در یک کوشک خواهند بود و این خود، دلیل برتری و امتیاز اوست بر دیگر آحاد امّت.
پنجم: این که پیامبر (ص) خبر داده است علی (ع) بهشتی است و نزول آیه در باره او و خود را روشن ساخته است و بدون تردید صحیح نیست کسی خود خبر از بهشتی بودن فردی مشخص دهد مگر با علم به عصمتش، و یا این که از ملکه‌ای برخوردار باشد که برای بزرگداشت خداوند سبحان او را از ارتکاب گناه باز دارد حتّی اگر خداوند او را از آتش دوزخ امان دهد یا به ندرت از روی خطا گناهی مرتکب شود و یا عمدا گناهی کند و در پی آن به توبه توسّل جوید، و در غیر این صورت، خبر دادن به این که او بهشتی است نقض غرض است که همان دوری از محرّمات می‌باشد و تشویقی خواهد بود از او برای انجام کار حرام، زیرا هر گاه امان از کیفر را به دست آورد مانعی او را از گناه باز نمی‌دارد و بدین ترتیب دروغ حدیثی دانسته می‌شود که بنا به روایت قوم ده نفر را به بهشت بشارت داده است».
او در پایان بحث می‌گوید:
«به هر حال اگر بشارت آیه و روایت امیر المؤمنین (ع) دلیل عصمت یا ثبوت این ملکه در او باشد.
حضرت (ع)، افضل و امام خواهد بود، چه، نخستین سه خلیفه که بزرگ‌ترین‌شان به شمار می‌آید چنین نبوده چه رسد به دو خلیفه دیگر و خلیفه اوّل این را در خطبه خود در باره خویش گفته است: (مادام که من از خدا و رسول فرمان بردم فرمانم برید و اگر از دستور خدا و رسول سرکشی کردم دیگر طاعتی بر شما از من نیست. بدانید که من نیز شیطانی دارم که سراغم می‌آید، هر گاه به سراغم آمد از من دوری کنید و من دیگر بر موی و پوست شما تأثیری نخواهم داشت)، و نمی‌دانم چگونه پیامبر کسی را به بهشت وعده دهد که چنین باشد و او را از آتش در امان دارد تا همین سببی باشد برای ناچیز شمردن گناه و ستم بر امت».
نیز بنگرید به: همان مأخذ/ 303- 301، خصائص/ 255- 254.

ترجمه کشف الیقین ،ص:217
(1) فقیه ابن مغازلی شافعی «1»- از انس روایت کرده است که می‌گوید: روز مباهله رسید و پیامبر (ص) میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد و علی در جایی ایستاده بود که پیامبر او را می‌دید و جایش را در نظر داشت ولی میان او و هیچ کس برادری برقرار نکرد و علی با چشم گریان بازگشت. پیامبر (ص) جویای او شد و فرمود: ابو الحسن چه کرد؟
گفتند: یا رسول اللّه! با چشم گریان بازگشت. پیامبر فرمود: ای بلال! برو و او را نزد من بیاور. بلال به سوی علی (ع) رفت و این در حالی بود که او با چشم گریان به منزل وارد شده بود. فاطمه گفت: چه چیز تو را گریانده است؟ خداوند چشمت را نگریاند. علی گفت: ای فاطمه! پیامبر میان مهاجران و انصار برادری برقرار کرد در حالی که مرا می‌دید و جایم را زیر نظر داشت با هیچ کس برادرم نساخت. فاطمه گفت: خداوند غمگینت نسازد شاید که تو را برای خویش ذخیره کرده است. پس بلال گفت: ای علی! پیامبر (ص) را پاسخ گو. علی (ع) نزد پیامبر (ص) آمد و پیامبر (ص) فرمود: چه چیز تو را گریانده است ای ابو الحسن؟ علی گفت: یا رسول اللّه! میان مهاجران و انصار برادری برقرار کردی در حالی که مرا می‌دیدی و جایم را زیر نظر داشتی و مرا با هیچ کس برادر نکردی.
پیامبر (ص) فرمود: من تو را برای خویش ذخیره کرده‌ام. آیا این تو را شاد نمی‌کند که برادر پیامبر باشی؟ عرض کرد: آری یا رسول! من کجا و برادری تو کجا؟ پس پیامبر دست علی را گرفت و بر منبر بالایش برد و فرمود: خدایا! این از من و من از اویم. آگاه باشید که او برای من همچون هارون است به موسی [جز آن که پس از من پیامبری نیست]، بدانید هر که من سرور اویم این علی نیز سرور اوست.
علی (ع) با خوشحالی بازگشت و عمر بن خطّاب به دنبال او می‌رفت و می‌گفت: به به

_____
(1) این سخن را در مناقب ابن مغازلی نیافتیم، ولی احقاق الحق 5/ 79 از او نقل می‌کند.
ترجمه کشف الیقین ،ص:218
ای ابو الحسن! سرور ما و هر مسلمانی گشتی.
(1) حذیفة بن یمانی «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) میان مهاجران و انصار، برادری برقرار کرد و هر کس را با همسنگش برادر ساخت و سپس دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت:
این برادر من است.
حذیفه می‌گوید: رسول اکرم، سرور پیامبران و جلودار پرهیزگاران و فرستاده خدای جهانیان است که همانند و همسنگی [در میان مردم] ندارد

[و علی برادر اوست].
اخبار در این باره بسیار است و این منزلتی شریف و جایگاهی بزرگ است [که مانند آن برای هیچ کس به دست نیامده است].

مبحث چهارم: در بستن درها:

(2) پیامبر (ص) امیر المؤمنین (ع) را به فضیلتی اختصاص داد که هیچ کس جز او در آن شرکت نداشت.
(3) احمد بن حنبل در مسند خود «2»- به نقل از زید بن ارقم روایت کرده است که می‌گوید:
گروهی از اصحاب پیامبر (ص) درهایی داشتند که به مسجد باز می‌شد. روزی حضرت (ص) فرمود: این درها را ببندید مگر در علی را. گروهی در این باره اعتراض کردند. راوی می‌گوید پیامبر (ص) بپا خاست و خدای را سپاس گفت و ستایش کرد و فرمود: امّا بعد، به من دستور داده شده است این درها را ببندم مگر در علی را، و گروهی از شما اعتراض کرده‌اند. به خدا سوگند، چیزی را نبسته‌ام و نگشوده‌ام مگر آن که مأمور به امری شده‌ام و از آن پیروی کرده‌ام.
(4) از کتاب مناقب ابن مغازلی «3»- به نقل از عدیّ بن ثابت روایت شده که گفته است:
پیامبر (ص) به مسجد رفت و فرمود: خداوند به پیامبرش موسی وحی کرد که برای من مسجدی پاک بنیان کن که جز من و هارون و دو پسر هارون کسی در آن سکونت نورزد، و خداوند به من وحی کرده است که مسجد پاکی بر پا کن که جز من و علی و دو پسر علی کسی در آن سکونت نکند.

_____
(1) مناقب ابن مغازلی/ 38، ح 60.
(2) مسند احمد بن حنبل 4/ 369.
(3) مناقب ابن مغازلی/ 252، ح 301.
ترجمه کشف الیقین ،ص:219
(1) از حذیفة بن اسید غفاری «1»- روایت است که می‌گوید: چون اصحاب پیامبر (ص) به مدینه آمدند خانه‌ای نداشتند و در مسجد بیتوته می‌کردند. پس پیامبر به آن‌ها فرمود: در مسجد بیتوته نکنید که گاهی محتلم می‌شوید. سپس این گروه، خانه‌هایی را در اطراف مسجد بنا کردند و درهای آن را به روی مسجد قرار دادند و پیامبر (ص)، معاذ بن جبل را به سوی ایشان فرستاد و او به ابو بکر ندا درداد و گفت: پیامبر (ص) به تو دستور می‌دهد از مسجد بیرون شوی [و درت را ببندی]. او گفت: به دیده منّت. درش را ببست و از مسجد بیرون رفت. پیامبر سپس او را به سوی عمر فرستاد و معاذ به او گفت:
پیامبر (ص) به تو دستور می‌دهد دری را که به مسجد باز می‌شود ببند و از مسجد خارج شو. او نیز گفت سخن خدا و پیامبر را به دیده منّت می‌دارم

جز آن که از خدا آرزو می‌کنم دریچه‌ای را در مسجد به من واگذارد. معاذ سخن عمر را به پیامبر رساند. پیامبر سپس او را نزد عثمان فرستاد در حالی که رقیّه نزد او بود. او گفت: به دیده منّت پس درش را ببست و از مسجد بیرون شد. پیامبر سپس او را به سوی حمزه فرستاد، او نیز گفت:
فرمان خدا و رسول را به دیده منّت می‌دارم و علی تردید داشت و نمی‌دانست که آیا او از کسانی است که در مسجد اقامت خواهد داشت یا از آن بیرون خواهد شد. پیامبر اتاقی از اتاقهای مسجد را برای او ساخته بود. پیامبر به او فرمود: پاک و مطهّر در مسجد سکونت کن. سخن پیامبر (ص) به علی به حمزه رسید و به پیامبر عرض کرد: ای محمّد! ما را از مسجد بیرون می‌کنی و جوانان فرزندان عبد المطلب را در مسجد نگاه می‌داری.
پیامبر خدا به او فرمود: اگر وحیی در کار نبود هیچ یک از شما را باقی نمی‌گذاشتم به خدا سوگند، این را جز خدا بدو نداد و بشارتت باد که تو از سوی خدا و رسولش بر خیر و خوبی هستی.
پیامبر (ص) به او بشارت داد و او در روز احد شهید شد. این موجب شد برخی بر علی حسد ورزند و در دل غصه خوردند ولی برتری علی بر ایشان و دیگر صحابه پیامبر (ص) بر آن‌ها آشکار شد.
این خبر به پیامبر (ص) رسید و حضرت (ص) به خطابه ایستاد و فرمود: گروهی از

_____
(1) همان/ 255- 253، ح 303.
ترجمه کشف الیقین ،ص:220
مردان از این که من علی را در مسجد سکنا دادم غمگین شده‌اند. به خدا سوگند من نه آن گروه را بیرون کردم و نه علی را سکنا دادم. همانا خداوند عزّ و جلّ به موسی و برادرش وحی کرد که مردم‌تان را در مصر در خانه‌هایی جای دهید و خانه‌هاتان را در قبله قرار دهید و نماز بر پا دارید، و به موسی دستور داد در مسجدش سکونت نورزد و در آن نکاح نکند و جز هارون و فرزندان او را در آن وارد نسازد، و علی برای من همچون هارون است برای موسی. او برادر من است در برابر خاندانم و مسجد من برای هیچ کس حلال نیست که در آن زن به نکاح درآورد مگر برای علی و فرزندانش، و هر کس با او بدی پیشه کند به این سمت برود- و با دستش به طرف شام اشاره کرد «1».

_____
(1) ابن شهرآشوب در مناقب 2/ 195 می‌گوید:
«ویژگی این دو [یعنی: فاطمه و علی- علیهما السلام-] در گشودن در این دو، دلیل است بر فزونی رتبه این دو و خشنودی خدا از آن‌ها، و جواز

اقامت با جنابت در مسجد دلیل طهارت و عصمت آن دو می‌باشد».
شیخ امینی در الغدیر 3/ 213- 211 این سخن را با تفصیل بیش‌تری بیان کرده است که می‌توانید بدان مراجعه کنید.
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 233- 232 می‌گوید:
«اگر خداوند که به درون آن‌ها آگاه است در آن‌ها را بست و در علی را گشود، همین آگاهی به درستی باطن علی در برابر آن‌ها ایجاب می‌کند که علی بر آن‌ها امتیاز داشته باشد و با این کار، از پیروی کردن از آن‌ها منع کرده است، چه، به شرف نام او و ظهور برتری‌اش اشاره کرده و نقص و عدم صلاحیت آن‌ها را با تعریض بیان داشته است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 39/ 35- 34 می‌گوید:
«این دلیل فضیلت والا و بزرگواری گرانسنگی است که مستلزم امامت و خلافت و عصمت و طهارت می‌باشد و به همین سبب علی (ع) در شورا بدان احتجاج می‌کند، و چه فضیلتی درخشنده‌تر از این که پس از اخراج حمزه سید الشهداء با کهولت سن و قدیم العهد بودن، او در مسجد جای گیرد و تنها او اجازه داشته باشد در مسجد، جنب بگردد؟ و آیا چنین سخنی جز برای بیان سزاواری او به ریاست عظمی و خلافت کبر است؟».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 410- 409 می‌گوید:
«به طور کلّی استثنا کردن در ابو بکر که از کسانی نبود که خداوند او را از پلشتی پاک کرده باشد تا بتواند با جنابت به مسجد درآید وجهی نداشت، به علاوه آن که او برای پیامبر (ص) همچون هارون برای موسی نبود تا پیوندش با او زیبا باشد، پس آن چه دلیل استثنای در اوست باطل است به ویژه با ضعف سند و ناهمسویی آن با اخباری که به بستن در او و در افراد شایسته‌تر از او که از رعایت و کرامت برخوردار بودند یعنی حمزه شیر خدا و شیر پیامبر و عبّاس عموی پیامبر، تصریح دارند، تا جایی که عبّاس خواهش کرد تنها مقداری از در را باز بگذارند که تنها او بتواند وارد شود ولی پیامبر اجازه نداد عبّاس منفذی هم داشته باشد.
پیامبر با این کار برتری امیر المؤمنین (ع) را بر همه صحابه آشکار کرد و دانستند که او به امامت، شایسته‌تر است».
ابن بطریق در عمده 185- 181 [و اربلی در کشف الغمه 1/ 335- 333 آن را بیان داشته] با تفصیل کامل بیش‌تر این وجوه و وجوه دیگر را آورده است و در پایان سخنش می‌گوید:
«حال که سلامت باطن و ظاهر او به اثبات رسید، ضرورتا باید به امامت شایسته‌تر باشد و کسی که چنین باشد برای پیروی سزامندتر خواهد بود، زیرا هیچ کس ظاهری همسنگ ظاهر او و باطنی چونان باطن او ندارد. پس تنها حضرت (ع) به این دو اختصاص دارد و ثبوت آن هم رد نمی‌شود و

در آیات محکم قرآن و اخبار صحیح رسول، ظاهر است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:221

مبحث پنجم: در مباهله:

(1) قضیه مباهله دلیلی است بر فضل کامل و پاکدامنی تامّ مولای ما امیر المؤمنین- علیه السلام- و افضل الصّلوات و اکمل التّحیات- و دو فرزند و همسرش- صلّی اللّه علیهم-، چه، پیامبر در نیایش به درگاه خدا و فراهم کردن دعایش برای دست یافتن به اجابت این دعا، از آن‌ها یاری جست، و هنگامی که اسلام، پس از فتح، انتشار یافت و سیطره‌اش توان گرفت گروه‌هایی نزد پیامبر آمدند که از آن جمله کسانی بودند که اسلام آورده بودند و گروهی از ایشان نیز امان می‌خواستند تا در پرتو نظر حضرت (ع) نسبت به مردمشان به سوی آن‌ها باز گردند. از کسانی که بر حضرت وارد شدند یکی نیز ابو حارثه

ترجمه کشف الیقین ،ص:222

اسقف نجران بود به همراه سی مرد مسیحی که در میان ایشان، عاقب و سیّد و عبد المسیح نیز دیده می‌شدند. آن‌ها به هنگام نماز عصر به مدینه آمدند در حالی که جامه‌ای دیبا بر تن و صلیبهایی به همراه داشتند. گروهی یهود نزد آن‌ها آمدند و گفتگویی میان آن‌ها صورت گرفت. مسیحیان به آنان گفتند: شما چیزی نیستید، و یهود به آن‌ها گفتند: شما چیزی نیستید- همان گونه که خدا این را گفته است.

(1) پس چون پیامبر نماز عصر بگزارد آن‌ها رو به سوی حضرتش (ص) آوردند و در پیشاپیش آن‌ها اسقف قرار داشت. پس گفت: ای محمّد! در باره مسیح چه می‌گویی؟

حضرت (ص) فرمود: بنده خدا بود که پروردگار او را برگزید و انتخابش کرد. اسقف گفت: آیا برای او پدری می‌شناسی؟ پیامبر (ص) فرمود: او از نکاح به وجود نیامد تا پدری داشته باشد. اسقف گفت: پس چگونه می‌گویی او بنده‌ای است مخلوق در حالی که تو بنده مخلوقی را ندیده‌ای مگر آن که از طریق نکاح باشد و پدری داشته باشد؟

خداوند تبارک این آیات را نازل کرد: إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ «1»-، تا آن جا که می‌فرماید:

فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ «2»-.

پیامبر این آیات را بر مسیحیان خواند و آن‌ها را به مباهله دعوت کرد و فرمود:

خداوند به من خبر داده است اندکی پس از مباهله عذابی بر مبطل نازل خواهد شد و حقّ از باطل آشکار می‌شود. اسقف و اصحابش جمع شدند و به رایزنی پرداختند. و همگی همداستان شدند تا صبح روز بعد مهلت بگیرند پس چون به اردوگاه خود بازگشتند اسقف به آن‌ها گفت: در کار

محمّد بنگرید اگر فردا به همراه فرزندانش مباهله کرد از مباهله با او بپرهیزید و اگر به همراه اصحاب خود مباهله کرد با او مباهله کنید که دیگر او چیزی نخواهد بود.
عاقب گفت: ای گروه نصارا به خدا سوگند که دانسته‌اید محمّد پیامبری است فرستاده شده که از امر صاحب‌تان کلام فصل را به همراه آورده است. به خدا سوگند هرگز مردمی با پیامبری مباهله نکرده‌اند که بزرگان‌شان زندگی کنند و کوچک‌های‌شان

_____

(1) آل عمران/ 59؛ همانا مثل عیسی همچون مثل آدم است.
(2) همان/ 61؛ پس لعنت خدای را بر دروغگویان قرار دهیم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:223
رشد کنند و اگر چنین کنید هر آینه نابود خواهید شد. اگر شما همراهی دینتان را می‌خواهید و مایلید بر آن چه کنون هستید باقی بمانید این مرد را بدرود گویید و به سرزمین‌تان باز گردید. فردای آن روز پیامبر (ص) بیامد در حالی که دست علی (ع) را گرفته بود و حسن و حسین در برابر او می‌رفتند و فاطمه (س) پشت سر او قرار داشت.
اسقف از آن‌ها پرسید: پس به او گفتند: این پسر عمو و داماد و پدر فرزندان او و محبوب‌ترین مردم نزد او یعنی علی بن ابی طالب است، و این دو کودک دو پسر دختر او هستند از علی که این دو نیز از محبوب‌ترین مردمند نزد او، و این دختر جوان، فاطمه دختر اوست که عزیزترین مردم، نزد او و نزدیک‌ترین آن‌ها به قلب اوست.
اسقف به عاقب و سید و عبد المسیح نگریست و به آن‌ها گفت: بنگرید، فرزندان و اهل بیت خاصّش را آورده است. تا در حالی که به حقّ خود مطمئن است به همراه آن‌ها مباهله کند. به خدا سوگند او آن‌ها را نیاورده است در حالی که بهراسد حجّتی علیه او اقامه شود، پس از مباهله با او بپرهیزید، به خدا سوگند اگر منزلت امپراتور نمی‌بود در برابر او اسلام می‌آوردم، ولی با او مصالحه کنید به گونه‌ای که میان‌تان اتّفاق نظر باشد و به سرزمین‌تان باز گردید و در کار خود بیندیشید. ای گروه نصارا! من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر خدا بخواهد به سبب آن‌ها کوهی را از جایش برکند آن را بر می‌کند، با آن‌ها مباهله نکنید که نابود می‌شوید و دیگر تا روز رستاخیز یک مسیحی هم بر زمین باقی نخواهد ماند. پس گفتند: ای ابو القاسم! بهتر دیدیم که با تو مباهله نکنیم و تو را بر دینت برقرار و خود را بر دین خویش ثابت بداریم. پیامبر فرمود: حال که از مباهله ابا دارید پس اسلام آورید و در این صورت هر چه برای مسلمانان خواهد بود برای شما خواهد بود و هر چه برایشان باشد بر شما خواهد بود. آن‌ها از پذیرش اسلام سرباز زدند. پیامبر فرمود: پس من با شما می‌جنگم. آن‌ها گفتند: ما

توانایی جنگ با عرب‌ها را نداریم، ولی با تو مصالحه می‌کنیم که با ما جنگ نکنی و ما را نهراسانی و از دین‌مان بازمان نداری و در برابر، سالانه دو هزار جامه ابریشمی به تو می‌دهیم که بهای هر جامه چهل درهم است و کاستی و افزایش آن را به حساب می‌گذاریم. هزار جامه ابریشمی در صفر و هزار جامه ابریشمی در رجب و سی جوشن از آهن. پیامبر به همین شرط با آن‌ها مصالحه کرد و فرمود:
سوگند به خدایی که جان من در ید قدرت اوست نابودی بر مردم نجران رخ نمود و اگر
ترجمه کشف الیقین ،ص:224
تسلیم نمی‌شدند به میمون و خوک بدل می‌گشتند و دره بر آن‌ها پر از آتش می‌گشت و خداوند، نجران و مردم آن را تا پرنده‌ای بر سر درختشان ریشه کن می‌ساخت و سالی بر مسیحیان نمی‌گذشت تا آن که همگی‌شان به هلاکت می‌رسیدند «1».
خداوند در این آیه، نفس محمّد را همان نفس علی معرفی می‌کند و می‌فرماید:
وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ. «2»

---

(1) مدارک نزول آیه مباهله در شأن امیر المؤمنین و سایر اهل بیت (ع) از کتب عامه در احقاق الحق 3/ 62- 46 و 91- 70 آمده است.
(2) علامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 258- 257 در احتجاج امام رضا (ع) به آیه مباهله به نقل از کتاب فصول شیخ مفید می‌گوید:
«روزی مأمون به امام رضا (ع) گفت: مرا از بزرگ‌ترین فضیلت امیر المؤمنین (ع) آگاه ساز که قرآن بر آن دلالت دارد. راوی می‌گوید: امام رضا (ع) فرمود: فضیلت مباهله. خداوند سبحان می‌فرماید: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ، پس پیامبر (ص) حسن و حسین (ع) را فرا خواند که دو پسر او بودند و فاطمه (س) را که در این جا نساء او شمرده می‌شود و امیر المؤمنین (ع) را که بنا به حکم الهی همان نفس پیامبر بود، و ثابت شده است که هیچ کس از مخلوقات خدا بزرگ‌تر و برتر از پیامبر (ص) نیست. و این ایجاب می‌کند بنا به حکم الهی هیچ کس از نفس رسول اللّه برتر نباشد. راوی می‌گوید: مأمون به حضرت (ع) عرض کرد: آیا خداوند «ابناء» را با لفظ جمع نیاورده است در حالی که پیامبر خدا تنها دو پسرش را فرا خواند؟ و آیا «نساء» را با لفظ جمع نیاورده است در حالی که پیامبر (ص) تنها دخترش را فرا خواند؟ و آیا جایز است برای کسی دعا کند که نفس خود اوست و در حقیقت، مقصود، تنها نفس خود او باشد؟ پس آن فضلی که ذکر کردی

برای امیر المؤمنین (ع) نمی‌باشد.
راوی می‌گوید: امام رضا (ع) به او فرمود: یا امیر المؤمنین! آن چه گفتی صحیح نیست و دعاکننده، کسی است که برای دیگری دعا کند چنان که فرمانده نیز باید به دیگری فرمان دهد و در حقیقت صحیح نیست برای خود دعا کند چنان که در حقیقت، نمی‌تواند به خود فرمان دهد و از آن جا که پیامبر در مباهله جز به امیر المؤمنین (ع) به مردی دعا نکرده است ثابت می‌شود که علی همان نفس پیامبر است که خداوند در کتابش بدو توجّه کرده است و این حکم او را در قرآنش آورده است. راوی می‌گوید: مأمون گفت: وقتی پاسخ آید پرسش فرو می‌ریزد».
طبرسی آن گونه که همین مأخذ/ 266 از او نقل کرده است در تفسیر این آیه می‌گوید: ترجمه کشف الیقین ،ص:225

«همه اتّفاق نظر دارند که مقصود از «نساءنا» در این آیه فاطمه (س) است، زیرا در مباهله جز او زنی نبود و این دلالت بر برتری زهرا دارد به همه زنان و «انفسنا» یعنی فقط علی و جایز نیست مفهوم آن، خود پیامبر (ص) هم باشد، زیرا پیامبر، همان دعاکننده است و جایز نیست انسانی به خود دعا کند و صحیح آن است که به دیگری دعا کند، و اگر این سخن «و انفسنا» ناگزیر اشاره است به غیر پیامبر لا جرم باید اشاره باشد به علی (ع)، زیرا هیچ کس ادّعا نکرده است که کسی جز امیر المؤمنین (ع) و همسر و دو فرزند او در مباهله وارد شده باشد و این دلیلی است بر نهایت فضل و والایی مرتبه حضرت و رسیدن ایشان به قلّه‌ای که هیچ کس را توان رسیدن بدان نیست، چرا که خداوند سبحان او را نفس رسول قرار داده است و این جایگاهی است که هیچ کس بدان نتواند نزدیک شد».
ابن بطریق در عمده/ 192 می‌گوید:
«پس حال که خداوند تعالی آن‌ها را دلیل صدق پیامبر در ادّعای خود و نشانه صدق قرآن کریمی قرار داده است که خود آن تصدیق‌کننده دیگر پیامبران (ع) و کتاب‌های آسمانی است، پس سوگند به آن‌ها (ع) همسنگ هر پیامبر و هر کتابی است. اگر خداوند سبحان می‌دانست یکی از معجزه‌های ماندگار پیامبر در تصدیق او و تصدیق کتاب خدا جای آن‌ها را می‌گرفت، آن را می‌آورد و اهل بیت (ع) را کنار می‌نهاد، زیرا پیامبر (ص) در برابر منکران با رساترین اعجاز و تکان دهنده‌ترین آیات در دل‌هاشان رویارویی می‌کرد، و اگر مبارز طلبی با مسیحیان نجران هنگام انکار قرآن و نبوّت با مباهله اهل بیت (ع) صورت پذیرفت که آن نیز با وحی خداوند بود تا در برابر آن تصدیق پیامبر و قرآن کریم باشد، این در تعبّد امّت در پیروی از آن‌ها و الگو قرار دادن ایشان، رساتر بوده است و آن چه در تعبّد، رساتر باشد در لزوم حجّت، ضرورتر است، و آن چه در لزوم حجّت،

ضرورتر باشد چنان تنگاتنگ واجب است که هیچ خللی بدان راه نیابد و آن چه تنگاتنگ وجوب یابد و خللی بدان در نیاید واجب است چونان وجوب شناخت خدا و شناخت پیامبر (ص) به دلیل همانندهای پیشگفته در قرآن کریم از آن چه در اخبار صحیح پیرامون وجوب ولایت امیر المؤمنین همچون وجوب ولایت خداوند سبحان و ولایت پیامبر (ص) در این آیه شریفه ذکر شد: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ.
نظیر این سخن در خصائص/ 112- 110 آمده است. ترجمه کشف الیقین ،ص:226

زمخشری در کشّاف چنان که در طرائف/ 43 از او نقل شده است می‌گوید:
«در این قوی‌ترین دلیل نهفته است در فضل اصحاب کساء (ع)، و در آن برهانی روشن است در صحت نبوّت پیامبر (ص)، زیرا هیچ موافق و مخالفی روایت نکرده است که آن‌ها به این امر پاسخ دادند».
محقّق دوانی در نور الهدایه چنان که میرزا احمد آشتیانی در لوامع الحقائق/ 32- 31 آن را خلاصه و ترجمه کرده است می‌گوید: «اگر چه در تعیین جانشین پیامبر (ص)، میان گذشتگان اختلاف بسیاری است و باورها و نحله‌های گوناگونی دارند، ولی از میان آن‌ها سخن حقّی که شایسته تصدیق است تنها میان دو مذهب به چشم می‌خورد که عبارتند از مذهب اهل سنّت و جماعت که قائل به خلافت خلفای چهارگانه هستند و مذهب تشیّع که قائل به امامت دوازده امام هستند. من پس از آن که در کتاب‌های هر دو گروه نگریستم سخنان و دلایل بسیاری را در اثبات مذهبشان یافتم که نگارش آن‌ها شدنی نیست، ولی هنگامی که به قانون عقل مراجعه کردم بدین حکم کردم که جانشین پیامبر (ص) نشانه و نمونه‌ای است از خود او، پس ناگزیر باید در کمالات علمی و عملی و نفسانی و روحانی همانند خود پیامبر (ص) باشد و از نفسی قدسی بهره برد تا بر حسب آمادگی‌اش از آغاز عمر تا پایان از دایره عصمت، پا فراتر ننهد و سخن او حجّتی باشد که به هیچ روی شائبه‌ای بدان راه نیابد و دین و شریعت پیامبر (ص) را به وضع خود، پایدار نگاه دارد و پس از کند و کاو در سخنان اختلافی یا مورد اتّفاق هر دو گروه، دریافتم که علی در کمالات علمی و عملی به جایی رسیده است که پیامبر (ص) به امر الهی او را در مرتبه نفس شریف خویش قرار داد و این چنین است که آیه مباهله بدان تصریح دارد آن جا که خداوند می‌فرماید: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ...
مفسّران، اتّفاق دارند که مقصود از «انفسنا» علی بن ابی طالب و مراد از

«ابناءنا» و «نساءنا» حسن و حسین و فاطمه زهرا (ع) می‌باشد. نیز دانستم که علی (ع) حتّی پیش از تولّد، هنگامی که در رحم مادرش فاطمه دختر اسد قرار داشته است صاحب نفسی قدسی و علمی لدنی (غیر اکتسابی) بوده است. هنگامی که پیامبر (ص) فاطمه بنت اسد را می‌دید که نشسته است، فاطمه بدون اختیار و اراده بر می‌خاست و هنگامی که از دلیل برخاستن بی‌اختیار در برابر پیامبر (ص) از فاطمه پرسش می‌کردند پاسخ می‌داد هنگامی که من، بهترین آدمیان حضرت محمّد (ص) را می‌بینم جنینی که در شکم من است از روی ادب برای او برمی‌خیزد و هر گاه پیامبر (ص) به سمتی روی می‌آورد در می‌یابم که جنین نیز به همان سمت روی می‌گرداند.
بیش‌تر علمای اهل سنّت در کتاب‌های خود در بیان وجه دعا برای حضرت (ع)، هنگام بردن نام شریفش به «کرّم اللّه وجهه» (در برابر دیگر خلفا و صحابه) همان معنایی را آورده‌اند که ما ذکر کردیم، و لذا دانستم مقام رسالت و مرتبت حضرت پیامبر (ص) پیش از تولّد برای علی (ع) روشن بوده است، و این از آن روست که ایشان به خلافت خلفای سه‌گانه از نفس قدسی و ویژگی‌های آن برخوردار بوده است».
مراجعه کنید به: رساله نور الهدایة، چاپ شده در «الرسائل المختاره»/ 120- 122.
نیز بنگرید به: تلخیص الشافی 3/ 7- 6، کشف المراد/ 411، کشف الغمّه 1/ 233، صراط المستقیم 1/ 210، بحار الانوار 35/ 271- 268 (پاسخ علّامه مجلسی به سخن فخر الدین رازی پیرامون همین آیه)، حق الیقین 1/ 268، دلائل الصدق 2/ 388- 386 و لوامع الحقائق/ 11.
ترجمه کشف الیقین ،ص:227

مبحث ششم: در وجوب محبّت و مودّت به علی (ع):

(1) خداوند متعال می‌فرماید: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «1»-، و امیر المؤمنین سرور ذوی القربی است. «2»

_____

(1) شوری/ 23.

(2) مصنف در نهج الحق/ 175 در ذیل همین آیه می‌گوید:

«وجوب مودّت، مستلزم وجوب طاعت است».

شیخ مظفّر پس از بیان آیاتی در مفهوم قربی در دلائل الصدق 2/ 125 می‌گوید:

«پس مشخّص می‌شود که مراد از آیه چهار تن مطهّر است، و همین آیه دلیل برتری و عصمت آن‌ها و گواه این است که آن‌ها برگزیدگان خداوند سبحان‌اند، زیرا اگر چنین نمی‌بود تنها مودّت آن‌ها واجب نمی‌گشت و مودّت آن‌ها به این جایگاه بی‌مانند نمی‌رسید، چرا که این مودّت، همان اجر تبلیغ و رسالتی است که هیچ اجر و حقی بدان نمی‌ماند و از همین رو خداوند مودّت به نزدیکان نوح و هود را اجر تبلیغ آن دو قرار نداد، بلکه نوح گفت: لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی اللَّه و هود گفت: لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی الَّذِی فَطَرَنِی أَ فَلا تَعْقِلُونَ، پس امامت در خویشان پیامبر اکرم (ص) منحصر است، چه، امامت مفضول با امامت فاضل صحیح نیست چه رسد به چنین فضل درخشانی، به علاوه آن چه مصنّف (ره) بیان داشت در این که وجوب مطلق مودّت مستلزم فرمانبری مطلق است و ضرورتا عصیان و سرکشی با مودّت مطلق و وجوب مطلق فرمانبری منافات دارد که خود مستلزم عصمتی است که شرط امامت می‌باشد و بنا به اجماع، معصومی هم جز آن‌ها نیست، پس امامت به ویژه با وجود وجوب فرمانبری همه امّت از ایشان، منحصر در آن‌هاست».

سیّد شبّر در حقّ الیقین 1/ 270 می‌گوید:

«وجوب مودّت، مستلزم وجوب طاعت است، زیرا مودّت با عصمت، واجب می‌گردد، چه، با وجود ارتکاب خطا از سوی آن‌ها ترک مودّت ایشان واجب می‌گردد، چنان که خداوند می‌فرماید: لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ [مجادله/ 22؛]، و بنا به اتّفاق جز آن‌ها کسی معصوم نیست.

پس علی و دو پسر او امام می‌باشند».

ابن بطریق در خصائص/ 88 پس از سخن پیرامون این که وجوب مودّت اهل بیت به دلیل آیه مباهله همچون وجوب مودّت پیامبر (ص) است می‌گوید:

«این سخن پروردگار نیز دلیل وجوب فرمان بردن از ایشان است: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ، و از آن جا که مودّت به ایشان همچون مودّت به پیامبر اکرم (ص) است پس باید فرمانبری از ایشان همچون فرمانبری از پیامبر اکرم (ص) باشد و آن نیز همچون فرمانبری از پروردگار است به دلیل این سخن پروردگار که: مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ.
این قوی‌ترین دلیل است در وجوب پیروی از ایشان (ع) و «الّا» در این آیه به معنای «غیر» است که به مفهوم بزرگداشت امر آن‌ها و تجلیل از خود آن‌هاست».
بنگرید به: کشف المراد/ 418، الفصول المهمّه/ 220.
ترجمه کشف الیقین ،ص:229
(1) احمد در مسند «1»- خود روایت می‌کند که پیامبر، دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر که من و این دو پدر و مادر این دو را دوست دارد به روز رستاخیز در منزلگاه من خواهد بود.
(2) از مسند «2»- به نقل از زید بن حبیش آمده است که گفته: علی (ع) فرمود: به خدا سوگند [از آن چه پیامبر (ص) به من قول داده است] به من بغض نمی‌ورزد مگر شخص منافق و مرا دوست نمی‌دارد مگر شخص مؤمن.
(3) در همان جا «3»- به نقل از عبد الرحمن بن ابی لیلی آمده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود:
فردا درفش را به دست مردی خواهم سپرد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند. یورش آورنده است و گریزنده نیست و اصحاب پیامبر (ص) با آن سرفراز می‌شوند. پس آن را به علی (ع) سپرد. «4»

---

(1) مسند احمد بن حنبل 1/ 77.
(2) همان 1/ 84.
(3) همان 1/ 99 و نظیر آن در 1/ 133 با افزایشی در آغاز سخن.
(4) شیخ طوسی در تلخیص الشافی 3/ 15- 14 پس از آوردن اخبار مربوط به این مبحث می‌گوید:
«این اخبار و هر آن چه در این داستان و چگونگی ماجرای آن روایت شده است دلیل است بر نهایت برتری و پیشروی، زیرا اگر این سخن مفید نکته‌ای نباشد جز محبّتی که برای این گروه حاصل شده و در میان آن‌ها موجود است دیگر آن‌ها خواهان به دوش کشیدن پرچم نمی‌بودند و از خود گرایش نشان نمی‌دادند تا برای حمل پرچم فرا خوانده شوند و امیر المؤمنین مورد حسرت قرار نمی‌گرفت و سخن‌سرایان او را نمی‌ستودند و خود او به این جایگاه نمی‌بالید، و در مجموع داستان و تفصیل آن- اگر در

آن درنگ شود- تقریبا چاره‌ای جز برتری و نهایت پیشروی در میان نخواهد بود».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 39/ 18 می‌گوید:
«همانا خداوند دوست نداشتن علی را به ناکامان و ستمکاران و کافران و سرمستان و گردنکشان و اسرافکاران و متجاوزان و تبهکاران و هر کافر گنه‌پیشه و هر خودبین فخرورزنده و امثال آن‌ها نسبت داده است و این بر کسی که در آیات کریمه ژرف‌اندیشی کند پنهان نمی‌ماند و کسی که چنین باشد چگونه می‌تواند سزامند خلافت و امامت و جلوداری همه امّت به ویژه بهترین و برترین آن‌ها علی بن ابی طالب (ع) باشد؟ و نیز گواه این است که در این آیه مبارکه قرآنی يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ، درودها بر علی نازل شده است نه بر ابو بکر چنان که امام آن‌ها رازی در تفسیرش گمان برده است، چه، جایز نیست پیامبر اکرم (ص) آن را از حضرت (ع) نفی کند که خداوند برای او اثبات کرده است».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 395- 394 می‌گوید:
«اگر به درستی این حدیث حکم شود لازم خواهد آمد به کاستن شیخین نیز حکم شود، همان گونه که این حدیث، کمال و فضیلت امیر المؤمنین (ع) را در بر دارد، چرا که ستایش این گونه حضرت (ع) پس از آن که این دو پرچم را باز گرداندند صراحتا فروگذاری آن دو را در بر دارد و این که آن دو نفر فاقد چنین ویژگی هستند، چه، آن دو خدا و رسولش را دوست نمی‌داشتند و خدا و رسولش هم آن دو را دوست نمی‌داشتند و این که آن دو گریزندگانی بودند بی‌آنکه یورش آوردند و این بر کسی که همانندها را از نظر بگذراند پوشیده نیست. اگر کسی پیکی را برای ادای وظیفه‌ای گسیل دارد و او نتواند وظیفه را به انجام رساند و او به پیک بگوید: اینک پیک استواری را گسیل خواهم داشت که هم او مرا دوست دارد و هم من او را، این سخن خود گواه آن خواهد بود که پیک نخست این ویژگی را نداشته است. اگر چه این توصیف پیامبر در حق حامل پرچم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند ارتباطی به مقام ایشان (ع) ندارد مگر از نظر بیان این نکته که هر کس خدا و رسول او را دوست داشته باشد باید جان خویش را در راه آن دو ایثار کند و هنگام جهاد نهراسد و کسی را که خدا و رسول دوستش دارند با فرار از سپاه که از بزرگ‌ترین گناهان و بدترین لغزش‌هاست از فرمان آن دو سر بر نمی‌تابد، پس شایسته است آن دو مرد نیز از این ویژگی پسندیده برخوردار باشند، و در این هنگام هر گاه علی (ع) در برابر آن دو به دوستی نسبت به خدا و پیامبر و دوستی خدا و پیامبرش نسبت به او اختصاص یابد دیگر برای امامت متعیّن خواهد شد، زیرا چگونه ممکن است امام امّت و جلودار دین کسی باشد که خدا و رسول را دوست نداشته باشد و خدا و

رسول هم او را دوست نداشته باشند و انسانی باشد هراسان و گریزان.
بنگرید به: عمده/ 160- 158.
ترجمه کشف الیقین ،ص:230
(1) از حذیفه، روایت شده است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: هر که می‌خواهد به عصای یاقوتی چنگ زند که خدا به قدرت خود آن را آفریده و بدان دستور داده تا هستی یابد
ترجمه کشف الیقین ،ص:231
باید پس از من ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد «1» «2».
(1) از کتاب ابن خالویه و کتاب مناقب خوارزمی «3»- به نقل از عبد اللَّه بن مسعود آمده است که گفت: پیامبر (ص) از خانه زینب دختر جحش خارج شد و به خانه امّ سلمه آمد. پس کسی بیامد و در بکوفت. پیامبر گفت: ای امّ سلمه برخیز و در را بگشای. امّ سلمه گفت:
گفتم: این کیست یا رسول اللَّه که آن قدر مهم است که من باید در را برای او بگشایم و در حالی که مچهای من پیداست او را دیدار کنم و حال آن که دیروز در باره من آیاتی از قرآن مجید نازل شده است؟ پیامبر فرمود: ای ام سلمه! فرمانبری از پیامبر، فرمانبری از خداست و سرکشی از پیامبر، سرکشی از خداوند عزّ و جلّ. به کنار در، مردی است نه سبک سر و نه ساده لوح، و به منزلی در نمی‌آید که صدایش شنیده نشود و او خدا و پیامبرش را دوست دارد [و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند]. امّ سلمه می‌گوید: در را گشودم. او دو طرف در را گرفت و من باز گشتم تا به پرده درآمدم و چون دیگر صدای

---

(1) این نکته را در مسند احمد نیافتیم ولی در حلیة الاولیاء 1/ 86 بدان دست پیدا کردیم و در آن چنین بود:
کسی که شاد می‌شود چون من بزید و همچون من بمیرد و به عصای یاقوتی چنگ زند که خداوند متعال آن را آفریده است ...
(2) سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار 3/ 183 در پایان بابی که این خبر را با الفاظ و سندهای گوناگون می‌آورد و می‌گوید:
«این احادیث اندک، قطره‌ای است از دریای فضایل عترت پاک (ع) که برای ثبوت امامت و خلافت آن‌ها و بطلان سخنان دشمنان و ستیزه‌جویان آنان و فرو افتادن احادیث جعلی که در برابر حدیث ثقلین و حدیث سفینه بدان استشهاد می‌کنند کافی است و سپاس مر خدای جهانیان راست».
او در همین مأخذ 4/ 220 زیر همین خبر می‌گوید:
«این دلیل است بر وجوب پیروی از امامان، پس از پیامبر (ص) و این که امامان، خاندان پیامبرند و علی نخستین ایشان است، و در آن هشداری است برای امت در تکذیب فضل ایشان تا بدین وسیله پیوند پیامبر را

نگسلند و از شفاعت او به روز رستاخیز بی‌بهره نگردند.
پس درنگی باید. آیا این حدیث در برگیرنده تکذیب‌کنندگان حدیث نور و منکران دلالت آن نیست؟».
(3) به نسخه‌ای از کتاب ابن خالویه دست نیافتیم ولی این روایت در مناقب خوارزمی/ 43 دیده می‌شود.
ترجمه کشف الیقین ،ص:232
پایی نشنید داخل شد و بر پیامبر (ص) سلام کرد. پیامبر سپس فرمود: ای امّ سلمه آیا او را می‌شناسی؟ گفتم: آری، او علی بن ابی طالب است. پیامبر فرمود: او برادر من است، محبّت او محبّت من و گوشت او گوشت من و خون او خون من است. ای امّ سلمه! او پس از من از میان برنده دشمنان من است، پس گوش کن و گواه باش. ای امّ سلمه او ظرف علم من است و پس از من ولیّ من، پس گوش کن و گواه باش، او کشنده پیمان‌شکنان و ستمکاران و از دین برون رفتگان است پس از من، پس گوش کن و گواه باش، به خدا سوگند او زنده‌کننده سنّت من است، پس گوش کن و گواه باش، اگر کسی خدا را میان رکن و مقام، هزار سال و در پس آن هزار سال پرستش کند و سپس در حالی به دیدار خدا رود که بغض علی در سینه دارد خداوند او را به رو در آتش دوزخ فکند.
(1) در کتاب فردوس «1»- به نقل از معاذ آمده است که گفت: پیامبر (ص) فرموده است:
محبّت به علی بن ابی طالب، حسنه‌ای است که هیچ سیّئه‌ای با آن زیان نمی‌رساند و بغض به علی بن ابی طالب سیّئه‌ای است که با آن حسنه‌ای سود نرساند.
(2) در همین کتاب «2»- به نقل از ابن مسعود آمده است که: یک روز محبّت به خاندان محمّد بهتر از یک سال عبادت است و کسی که با داشتن این محبّت در دل بمیرد به بهشت درآید.
(3) در همین کتاب «3»- به نقل از ابو ذر آمده است که پیامبر فرمود: علی، در دانش و هدایت من است و آن چه را پس از خود می‌فرستم برای امّتم تبیین می‌کند. محبّت به او ایمان و بغض به او نفاق و نگریستن به او از روی مهر و دوستی، عبادت است.
(4) در کتاب مناقب خوارزمی «4»- به نقل از جابر آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل از سوی خدا برای من برگ سبزی از درخت مورد آورد که در آن به رنگ سپید نوشته

---

(1) احقاق الحق 7/ 257 به نقل از کتاب فردوس.
(2) همان 18/ 483 به نقل از کتاب فردوس.
(3) همان 4/ 338، به نقل از «مفتاح النجا فی مناقب آل العبا» از محمد

خان بن رستم خان معتمد بدخشی که آن را از دیلمی نقل می‌کند و در آن پاره‌ای اختلاف دیده می‌شود.
(4) مناقب خوارزمی/ 27.
ترجمه کشف الیقین ،ص:233
شده بود: من محبّت علی بن ابی طالب را به همه خلایقم واجب گردانیدم «1»، پس این را از سوی من به آن‌ها برسان.
(1) در همین کتاب «2»- به نقل از ابن عبّاس آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: اگر همه مردم در محبّت نسبت به علی بن ابی طالب همداستان می‌شدند دیگر خداوند آتش را نمی‌آفرید. «3»
(2) در همین کتاب آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای علی! اگر بنده‌ای خدای را چنان عبادت کند که نوح در میان قومش و چونان کوه احد زری از آن او باشد که در راه خدا انفاق کند و عمرش آن قدر بپاید که پای پیاده هزار حج بگزارد و در پی آن، مظلوم، میان صفا و مروه به قتل رسد ولی دوستی تو را در دل نداشته باشد شمیم بهشت را استشمام نکند و بدان در نیاید. «4»

_____

(1) همان.
(2) همان/ 28.
(3) اربلی در کشف الغمّه 1/ 100 در تبیین این خبر می‌گوید:
«چگونگی تبیین آن چنین است که محبّت به علی (ع) فرع بر محبّت به پیامبر (ص) و تصدیق اوست در هر آن چه به ارمغان آورده است، و محبّت به پیامبر (ص) و تصدیق او فرعی است از شناخت خداوند متعال و وحدانیت او و عمل کردن به بایدها و دوری گزیدن از نبایدهای او و روی آوردن به کتاب و سنّت پیامبر اوست و روشن است که اگر همه مردم بر این سرشت آفریده می‌شدند دیگر آتشی آفریده نمی‌شد، و چگونه علی را دوست خواهد داشت کسی که ناهمسو باشد با علی در علم و حلم و زهد و ورع و نماز و روزه و شتافتن او به طاعت از خدا و پیشگام شدن در این راه و روی آوردن او به کتاب خدا در حلال شمردن حلال و حرام دانستن حرام و تلاشش در راه خدا در حالی که نیزه و شمشیر برای او می‌زند و به جامه‌ای زبر و خوراکی سفت بسنده می‌کند و در محراب به عبادت می‌ایستد و شب را با اعمال صالح سر می‌کند. این ویژگی‌ها را بنده‌ای جز او نمی‌تواند داشته باشد ولی او خود می‌فرماید: مرا با پاکدامنی و کوشش یاری رسانید. او شیعه خویش را چنین توصیف می‌کند: شکمشان از گرسنگی فرو رفته است، چشمان‌شان از گریه تار می‌بیند».
(4) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 49 زیر همین خبر می‌گوید:
«می‌گویم: زیرا او مؤمن نیست و ایمان بنا به نص قرآن، شرط وجوب

پاداش است: وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ [طه 112].
ترجمه کشف الیقین ،ص:234
(1) کسی به سلمان گفت: تو چه قدر علی را دوست داری! سلمان پاسخ داد: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: هر که علی را دوست بدارد به تحقیق مرا دوست داشته است و هر که علی را دشمن دارد به تحقیق مرا دشمن داشته است. «1»-
(2) در همین کتاب «2»- به نقل از ابن عمر آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: هر که علی را دوست بدارد خداوند نماز و روزه و عبادت او را بپذیرد و دعایش پذیرفته گرداند. آگاه باش هر که علی را دوست بدارد خداوند در برابر هر یک از شریان‌های پیکر او شهری در فردوس بدو بخشد. آگاه باش هر که خاندان محمّد را دوست بدارد از حساب و میزان و صراط در امان خواهد بود. آگاه باش هر که بر محبّت خاندان محمّد بمیرد من به همراه پیامبران در بهشت ضامن او خواهیم بود. هوش دار کسی که به طور نوشته خاندان محمّد را دشمن دارد روز رستاخیز به صورتی می‌آید که میان دو دیده‌اش نوشته باشد: نومید از رحمت الهی.
(3) از عبد اللّه بن مسعود «3»- است که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: هر که گمان برد به من و آنچه آورده‌ام ایمان آورده است در حالی که علی را دشمن دارد دروغگوست نه مؤمن.
(4) ابی بردة می‌گوید: روزی نشسته بودیم که پیامبر (ص) فرمود: سوگند به خدایی که جان من در دست اوست به روز رستاخیز بنده هنوز یک قدم برنداشته که خداوند پیرامون چهار امر از او پرسش کند: عمرش را صرف چه کرده است، پیکرش را در چه راهی پوسانده است، مالش را از کجا به دست آورده و در چه راهی به مصرف رسانده

---

(1) همان 30.
(2) همان 32.
(3) همان 35.
ترجمه کشف الیقین ،ص:235
است و بالاخره پیرامون محبّت ما اهل بیت پرسش خواهد کرد. عمر بن خطّاب عرض کرد: نشانه محبّت‌تان پس از شما چیست؟ ابن بردة می‌گوید: پیامبر دستش را بر سر علی (ع) که در کنار او بود نهاد و فرمود: محبّت پس از من محبّت اوست. «1»

---

(1) ابن بطریق در عمده 283 می‌گوید:
«اگر اعمال انسان به محبّت علی (ع) برسد به جایگاه هر عملی دست یازیده که آدمی با آن امید نجات می‌برد و این نیست مگر برای رسول خدا

یا کسی که پس از او در جایگاهش نشیند که با این اخبار، پس از پیامبر، ولایت برای او ثابت می‌گردد». ابن بطریق پس از آوردن اخبار مربوط به وجوب محبّت علی و دشمن داشتن دشمن او (ص 284) می‌گوید:
«از آن جا که دوستی با او انسان را به بالاترین درجات بهشت در می‌آورد و دشمنی با او آدمی را به پایین‌ترین جایگاه‌های دوزخ فرو می‌فکند، پس او را باید راه رستگاری دانست و کسی که راه رستگاری باشد به پیروی شایسته‌تر است، و این همه را پیامبر نگفته است مگر برای آن که امّت بداند او سزاوار امامت است چرا که چنین چیزی در کس دیگر همنواختی ندارد».
او در همین مأخذ/ 219 سخنانی دارد نظیر آن چه گفته آمد و در پی می‌گوید:
«این است پایانه نهایی در وجوب پیروی و نهایت پاکی در گزینش. از این گذشته محبّت به علی (ع) راه هدایت و رهیافتگی نیست مگر از اصلی صحیح که همان دوستی خدا و نیز محبّت پیامبر (ص) است به حضرت (ع)، و از همین رو به ما دستور داده شده است حضرت (ع) را دوست بداریم که محبّت خدا نسبت به او برچیدن و محبّت پیامبر (ص) نسبت به او برگزیدن و محبّت امّت نسبت به او همان پیروی کردن از ایشان است و به همین سبب، علی (ع) راه روشنی است در نجات پیرو و حجّتی آشکار برای جلوگیری از گمراهی گمراه».
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 51 پس از بیان وجوب محبّت و فرمانبری از حضرت (ع) و دشمن داشتن دشمنان او می‌گوید:
«این مطلب را سخن پیامبر (ص) در روایت تقویت می‌کند: «نخستین شکافی که در اسلام پدید آمد مخالفت با علی و نخستین حق در اسلام پیروی از علی بود». مقصود از محبّت در این جا پیروی کردن از حضرت (ع) و الگو قرار دادن ایشان است، و هویداست کسی که بر حضرت پیشی جوید و فردی که از این کس پیروی کند حضرت (ع) را دوست ندارد، زیرا او را به خشم آورده حقّش را غصب کرده است و قبلا در سخنان پیامبر (ص) گفته شد که «نگونبخت کامل کسی است که علی را دشمن بدارد و کسی که او را آزار رساند یا یهودی برانگیخته خواهد شد یا مسیحی» پس ضرورتا باید حضرت (ع) را جلو داشت و این امری بایسته است که هیچ گریزی از آن نیست».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 39/ 310 در پایان باب «حبّ علی ایمان و بغض او کفر است» می‌گوید:
«بیان: بر انسان درنگ ورز پوشیده نیست که بیش‌تر اخبار این باب نصّ در امامت است که برخی از آن‌ها نیز ظاهر می‌باشد، چرا که اگر دوست داشتن یک فرد از میان همه آحاد امّت، نشانه ایمان و دشمنی با او نشانه

نفاق باشد تنها از این روست که این شخص، از سوی خدا امام و جانشین است و ولایت او از ارکان ایمان به شمار می‌آید و در غیر این صورت، دیگر مؤمنان حتّی اگر در ایمان به نهایت درجه برسند دوستی آن‌ها کسی را در ایمان وارد نمی‌کند و دشمنی با آنان کسی را از ایمان به کفر و نفاق منتقل نمی‌سازد و نهایت امر آن است که دشمن داشتن آن‌ها از گناهان کبیره به شمار آید که این مقتضی کفر نیست، و با چشم پوشی از این سخن، چنین فضل و امتیازی، نزد خردمندان مانع از آن است که دیگری بر حضرت (ع) پیشی داده شود».
علّامه امینی در الغدیر 3/ 186 همین مضمون را دارد که می‌توانید بدان مراجعه کنید.
سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 84 می‌گوید:
«اگر آن‌ها حجّتهای رسای الهی و سرچشمه‌های گوارای شریعت و قرارگیرندگان در جایگاه پیامبر به هنگام وضع بایدها و نبایدها و نمایندگان پیامبر در آشکارترین نمودهای هدایت نبوی نبودند چنین منزلت‌هایی برای آن‌ها ثابت نمی‌شد، پس بدین سبب دوستدار آن‌ها دوستدار خدا و رسول و دشمن دارنده آن‌ها دشمن دارنده خدا و رسول است».
بنگرید به همین مأخذ 384- 382 و دلائل الصّدق 2/ 12- 13 و 156- 155 زیر آیه وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ و نیز بنگرید به: معالم المدرستین 1/ 35.
ترجمه کشف الیقین ،ص:236
(1) از عبد اللَّه بن عمر «1»- رسیده است که گفت: شنیدم که از پیامبر (ص) پرسیدند: در شب معراج خدایت با چه زبانی با تو گفتگو کرد؟ پیامبر (ص) فرمود: با زبان علی بن ابی طالب

---

(1) همان/ 37- 36.
ترجمه کشف الیقین ،ص:237
با من گفتگو کرد. پس به من الهام کرد تا گفتم: بار خدایا! تو با من سخن گفتی یا علی؟
خداوند فرمود: ای احمد! من چیزی هستم نه همچون چیزها و با مردم سنجیده نمی‌شوم و با نظایر توصیف نمی‌گردم. تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو خلق کردم، پس بر نهفته‌های قلبت آگاهی یافتم و دیدم در قلب تو هیچ محبوب‌تر از علی بن ابی طالب نیست و از همین رو با زبان او با تو گفتگو کردم تا دلت آرام گیرد.
(1) در کتاب کفایة الطالب «1»- از حافظ ابو عبد اللَّه شافعی به اسناد او به نقل از ابو برده آمده است که گفت: پیامبر (ص) فرموده است: همانا خداوند علی را به من سخت سفارش کرده است پس عرض کردم خدایا!

آن را برای من روشن کن. پس فرمود: گوش کن. پس عرض کردم: گوش می‌کنم. پس فرمود: همانا علی، پرچم هدایت و پیشوای اولیا «2». و نور کسی است که مرا فرمان برد و همان کلمه‌ای است که آن را برای پرهیزکاران الزامی داشتم. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، پس او را به این مژده بده، پس علی آمد و من او را بدین مژده دادم.
علی عرض کرد: یا رسول اللّه! من بنده خدا و تحت اختیار اویم و اگر مرا عذاب کند به سبب گناهانم خواهد بود و اگر آن شود که تو مرا بدان مژده دادی خداوند اختیار دار من است. پیامبر می‌گوید: پس گفتم: بار خدایا قلب او را صیقل ده ایمان را آبشخور او قرار ده. خداوند عزّ و جلّ فرمود: با او چنین کردم. سپس خداوند به آگاهی من رساند که او را به چنان بلایی اختصاص دهد که هیچ یک از اصحاب مرا بدان اختصاص نداده است.
پس عرض کردم: بار خدایا! او برادر و همراه من است. پس فرمود: این چیزی است که رقم زده شده است، او بدان بلا گرفتار خواهد شد.
(2) از عمّار بن یاسر «3»- روایت است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: هر که را به من ایمان

---

(1) کفایة الطالب/ 73- 72.
(2) سید حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار 5/ 282 می‌گوید:
«این حدیث نیز به وضوح، مفید مطلوب است، به ویژه این که پیامبر (ص) امام (ع) را «پیشوای اولیا» توصیف می‌کند، و همین به تنهایی قصد ما را ثابت می‌کند».
(3) کفایة الطالب/ 74.
ترجمه کشف الیقین ،ص:238
آورده و تصدیقم کرده است به ولایت علی بن ابی طالب سفارش می‌کنم. هر که با او دوستی کند با من دوستی کرده است و هر که با من دوستی کند با خداوند عزّ و جلّ دوستی ورزیده است.
(1) در کتاب مناقب «1»- به نقل از ابو علقمه آمده است که گفته: نماز صبح را با پیامبر گزاردیم، سپس پیامبر به ما روی کرد و فرمود: ای گروه اصحاب من! شب گذشته عمویم حمزة بن عبد المطّلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را دیدم که در برابرشان طبقی از انجیر نهاده شده بود. آن دو ساعتی بخوردند و سپس انجیر به انگور بدل شد و ساعتی از آن خوردند، سپس انگور به خرمای تازه بدل شد که از آن نیز ساعتی بخوردند. پس به آن دو نزدیک شدم و گفتم: پدرم فدایتان باد، کدام اعمال را برتر یافتید؟ گفتند: پدر و مادرمان فدایت باد، بهترین اعمال را درود بر تو، سیراب کردن تشنگان و دوستی با علی بن ابی طالب یافتیم.

عمّار می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: «2»- همانا خداوند عزّ و جلّ به شما می‌بالد و همه شما را به طور کلّی و علی را به طور خاص می‌بخشد و من فرستاده خدایم به سوی شما در حالی که نه قوم خود را می‌هراسانم و نه کسی را به سبب خویشاوندی‌ام دوست دارم.
این جبرئیل است که به من خبر می‌دهد: سعادتمند کامل، کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگ او دوست بدارد و نگونبخت کامل نیز کسی است که علی را به هنگام زندگی و پس از مرگ او دشمن بدارد.
(2) در کتاب کفایة الطالب «3»- حافظ شافعی به نقل از عبد اللّه بن عبّاس در حالی که سعید بن جبیر او را فرماندهی می‌کرد آمده است که وی بر صفّه زمزم گذر کرد و ناگاه به مردمی برخورد که علی (ع) را دشنام می‌دادند، پس به سعید بن جبیر گفت: مرا به سوی ایشان باز گردان. پس در برابر آن‌ها ایستاد و گفت: کدام یک از شما به خداوند دشنام می‌دهد؟
گفتند: سبحان اللّه، کسی در میان ما نیست که به خداوند عزّ و جلّ دشنام دهد. او گفت:

---

(1) مناقب خوارزمی/ 33.
(2) همان/ 37.
(3) کفایة الطالب/ 83- 82.
ترجمه کشف الیقین ،ص:239
کدام یک از شما به پیامبر خدا دشنام می‌دهد؟ گفتند: [سبحان اللّه] کسی در میان ما نیست که به پیامبر خدا دشنام دهد. عبد اللّه بن عبّاس گفت: کدام یک از شما به علی بن ابی طالب دشنام می‌دهد؟ گفتند: در این مورد هستند کسانی. عبد اللّه بن عبّاس گفت: پیامبر (ص) را گواه می‌گیرم که با دو گوش خود شنیدم و قلبم آن را حفظ کرد که در باره علی (ع) فرمود:
[ای علی] هر که تو را دشنام دهد مرا دشنام داده است و هر که مرا دشنام دهد خدای را دشنام داده است و هر که خدای را دشنام دهد خدای او را به چهره در آتش درفکند.
عبد اللّه بن عبّاس این را گفت و از ایشان دور شد.
(1) در همین کتاب «1»- به نقل از انس آمده که گفته است: پیامبر اکرم (ص) فرمود: در شب اسراء که به آسمان برده شدم ناگاه به فرشته‌ای رسیدم که بر منبری از نور نشسته بود و فرشتگان پیرامون او را گرفته بودند. گفتم: ای جبرئیل! این فرشته کیست؟ جبرئیل گفت:
بدو نزدیک شو و درودش فرست. پس بدو نزدیک شدم و درودش فرستادم، پس ناگاه دیدم که او برادر و پسر عموی من علی بن ابی طالب (ع) است.
گفتم: ای جبرئیل! او در رسیدن به آسمان چهارم بر من پیشی گرفت؟
جبرئیل گفت: ای محمّد! چنین نیست، ولی فرشتگان اظهار محبّت فراوان

به علی کردند و خداوند این فرشته را از نور به شکل علی آفرید و فرشتگان در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار بار او را زیارت می‌کنند و خدا را تسبیح و تقدیس می‌کنند و ثواب آن را به دوستداران علی (ع) هدیه می‌کنند.
اخبار در این مورد آن قدر فراوان است که به شمار نمی‌آید.

مبحث هفتم: در این که حق و قرآن از علی جدا نمی‌شوند:

(2) در کتاب مناقب «2»- به نقل از ابو لیلی آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: پس از من فتنه‌ای خواهد آمد، پس هر گاه که چنین شد ملتزم علی بن ابی طالب باشید که او جداکننده حق از باطل است.
(3) ابن عمر «3»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرموده است: هر که از علی دوری جوید از من دوری

_____

(1) همان/ 133- 131.
(2) مناقب خوارزمی/ 57.
(3) همان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:240
جسته است و هر که از من دوری جوید از خداوند عزّ و جلّ دوری گزیده است.
(1) ابو ایّوب انصاری «1»- می‌گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که به عمّار بن یاسر می‌فرمود: گروه سرکش تو را می‌کشند در حالی که تو با حقّی و حق با توست. ای عمّار! هر گاه علی را دیدی که راهی را می‌پیماید و مردم به راه دیگری می‌روند راه علی را برو و مردم را رها کن، چرا که علی تو را به هلاکت رهنمون نمی‌شود و از هدایت برونت نمی‌کشد. ای عمّار: هر که شمشیری به میان بست تا با آن علی را در برابر دشمن یاری رساند خداوند در روز رستاخیز، حمایلی از مروارید به میان او بندد، و هر که حمایلی به میان بندد تا با آن دشمن علی (ع) را یاری رساند خداوند به روز رستاخیز حمایلی از آتش به میان او بندد.
(2) عایشه «2»- می‌گوید: پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: حق با علی است و علی با حق، و به هر کجا که رود با او خواهد بود.
(3) امّ سلمه «3»- می‌گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: حق با علی است و علی با حق [این دو از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند].
(4) از عایشه «4»- است که پیامبر (ص) فرمود: حق با علی است و علی با حق است و این دو از یک دیگر جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.
(5) امّ سلمه «5»- می‌گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: او و شیعیانش در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوند در حالی که حق با ایشان است و آن‌ها از حق جدایی نگزینند.

_____

(1) همان.
(2) این حدیث در احقاق الحق 5/ 637 به نقل از مفتاح النجا در مناقب آل عبا نقل شده که آن نیز از ابن مردویه نقل می‌کند.
(3) این حدیث در احقاق الحق 5/ 625 به نقل از ارجح المطالب آورده شده است.
(4) این حدیث در احقاق الحق 5/ 637 به نقل از مفتاح النجا در مناقب آل عبا روایت شده که آن نیز از مناقب ابن مردویه روایت کرده است.
(5) کشف الغمه 1/ 146 به نقل از مناقب ابن مردویه.
ترجمه کشف الیقین ،ص:241
(1) ابو رافع «1»- نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: ای ابو رافع! تو با جماعتی که علی را می‌کشند چگونه‌ای در حالی که علی بر حق است و آن‌ها بر باطل. جهاد جبهه علی بحق در راه خداست و هر که نمی‌تواند با دست به همراه آن‌ها جهاد کند پس با زبانش در کنار آن‌ها به جهاد پردازد و اگر با زبانش هم نتوانست با قلبش و دیگر پس از آن چیزی نخواهد بود.
ابو رافع می‌گوید: به ایشان عرض کردم: از خدا بخواه که اگر من آن‌ها را درک کردم در ستیز با این دشمنان یاری‌ام رساند و نیرویم بخشد. هنگامی که مردم با علی بن ابی طالب بیعت کردند و معاویه با او به مخالفت برخاست [و طلحه و زبیر به بصره رفتند] گفتم: این‌ها همان جماعتی هستند که پیامبر (ص) در باره آن‌ها آن سخن را فرمود.
او زمینش در خیبر [و خانه‌اش را در مدینه فروخت تا با آن علی و فرزندانش را تقویت کند] و سپس با همه اهل و عیالش با علی روانه شد و به همراه حضرت (ع) بود تا علی به شهادت رسید، و به همراه حسن به مدینه بازگشت [در حالی که در مدینه نه زمینی داشت و نه خانه‌ای، پس حسن از صدقه علی در ینبع زمینی به عنوان تیول بدو داد و خانه‌ای به او بخشید].
(2) هنگامی که زید بن صوحان در روز جمل زخمی شد علی (ع) در حالی که هنوز زید رمقی در تن داشت نزد او آمد و با حالی که داشت کنارش ایستاد و فرمود: ای زید! خداوند بر تو رحم گیرد تو را نیافتم مگر انسانی که زحمت اندک می‌رساند و یاری بسیار.
راوی می‌گوید: زیر سرش را بلند کرد و گفت: و تو [سرورم] خداوند رحمتت کناد، به خدا سوگند نیافتم تو را مگر آن که دانای به خدا و آگاه به آیات اویی. به خدا سوگند از روی جهل به همراه تو ستیز نکردم و شنیده‌ام از [حذیفة بن الیمان- رضی اللّه عنه- که می‌گفت شنیده‌ام] از پیامبر (ص) که می‌فرمود: علی امیر نیکوکاران و کشنده تبهکاران است، هر که او را یاری رساند یاری خواهد شد و هر که از او ترک یاری کند ترک یاری خواهد شد، آگاه باشید که حق با اوست که به دنبالش می‌رود، آگاه باشید که

گرایش‌تان با

_____
(1) این حدیث در احقاق الحق 7/ 335 به نقل از ارجح المطالب نقل شده که او نیز از ابن مردویه روایت کرده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:242
او باشد. «1»-
(1) امّ سلمه می‌گوید: «2»- از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی، و این دو از یک دیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. «3»

_____
(1) مناقب خوارزمی 111+ احقاق الحق 15/ 71 به نقل از ارجح المطالب که آن نیز از ابن مردویه روایت کرده است.
(2) احقاق الحق 5/ 640 به نقل از مناقب ابن مردویه.
(3) شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 257 می‌گوید:
«با این روایت از پیامبر (ص) بی‌آنکه بر امامت حضرت (ع) توجّه شود بر عصمتش استدلال شده است:
«علی با حق است و حق با علی و حق هر جا که علی رود با او می‌رود»، و نیز این روایت که: «خدایا هر که او را دوست دارد دوست بدار و هر که او را دشمن می‌دارد دشمن بدار». عمومیت این دو خبر ثابت شده است و ثبوت عمومیت این دو دلالت دارد بر نفی دیگر معایب از حضرت (ع)، زیرا کسی که حق از او جدا نشود و او از حق جدا نگردد جایز نیست باطلی را مرتکب شود».
ابن شهرآشوب چنان که بحار الانوار 38/ 29 از او نقل می‌کند می‌گوید:
«در برتری علی (ع)، معتزله به این خبر استدلال جسته است و امامیه معتقد است: ظاهر خبر مقتضی عصمت حضرت (ع) و وجوب پیروی از اوست، زیرا جایز نیست پیامبر (ص) به طور کلّی این خبر را دهد که حق با اوست و حال آن که وقوع قبیح از حضرت (ع) جایز باشد، چه، اگر قبیحی از حضرت (ع) سر زند خبر، دروغ می‌گردد و این بر پیامبر جایز نمی‌باشد».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 38/ 40 می‌گوید:
«بودن علی (ع) با حق و سخن پیامبر (ص) در این که حق نیز با علی است- چنان که گفته شد- دلالت بر عصمت علی دارد، و اخبار از طرق خاصّه و عامّه در این تواتر دارد که امیر المؤمنین (ع) از عملکرد پیشینیان خود شاکی بوده رضایتی نداشته است و ما این را در کتاب فتن ثابت کردیم، پس ثابت می‌شود که آن‌ها بر حق نبوده‌اند».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 470 تقریبا همین سخن را دارد و می‌افزاید:

«خیرخواهی علی برای خلفا پس از رایزنی آن‌ها با حضرت (ع) در پاره‌ای امور، تنها برای اصلاح دین بوده است نه برای ترویج خلافت آن‌ها و لذا پیوسته از دست آن‌ها دادخواهی می‌کرد و میان حضرت (ع) و آن‌ها چنان نفرت و دشمنی پیش می‌آمد که بر هر کس آشکار است».
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 147 با استدلال به این خبر در امامت امامان دوازده‌گانه (ع) می‌گوید:
«پیامبر (ص) گواهی داده است که هر جا که علی رود حق با او همان جا می‌رود، و اگر چگونگی درستی این سخن، دانسته نیاید ما باید توقّف کنیم و کار را به کسی واگذاریم که عصمتش دانسته شده است و با دعای پیامبر از خطا ایمن گشته است، همان گونه که در آیات مربوط به جبر و تشبیه به اثبات عدل و تنزیه مراجعه می‌شود».
بنگرید به: المعیار و الموازنه/ 36- 35 و الغدیر 3/ 180- 176.
ترجمه کشف الیقین ،ص:243
اخبار در این زمینه بیش‌تر از آن است که به شماره درآید.

مبحث هشتم: در این که پیامبر (ص) تصریح دارد علی سرور هر آن کسی است که حضرتش (ص) سرور اوست:

(1) پیامبر (ص) امیر المؤمنین (ع) را به یمن فرستاد تا آن چه را با مسیحیان نجران در گرفتن پارچه ابریشمی و نقدینه و خمس و زکات یمن توافق کرده بودند بستاند.
پیامبر (ص) رو به سوی حج نهاد و در دورترین شهرهای مسلمانان ندا در داد که برای خروج از مکانشان آماده شوند. پیامبر (ص) در بیست و پنجم ذی قعده خارج شد و به امیر المؤمنین نامه نوشت که از یمن به حج روی آورد ولی نوع حجّی را که تصمیم گزاردن آن را داشت مشخّص نکرد. پیامبر (ص) برای گزاردن حجّ قران با آوردن قربانی‌هایی خارج شد و از ذی الحلیفه، احرام بست و مردم نیز با او احرام بستند و امیر المؤمنین (ع) از یمن خارج شد. هنگامی که پیامبر (ص) از راه مدینه به نزدیکی مکّه رسید امیر المؤمنین (ع) نیز از راه یمن به نزدیکی مکّه رسید. امیر المؤمنین برای دیدار پیامبر (ص) از لشکر پیش افتاد و پیامبر را دریافت در حالی که مشرف به مکّه بود.
پیامبر (ص) با دیدن او شاد شد و فرمود: با چه احلال کردی؟ امیر المؤمنین (ع) گفت: تو برای من از احلال خود ننوشتی و من نیّت خود را به نیّت تو بستم و گفتم: احلالی
ترجمه کشف الیقین ،ص:244
همچون احلال پیامبر خدا و با خود سی و چهار شتر آوردم. پیامبر (ص) فرمود: اللّه اکبر، من شصت و شش شتر آوردم و تو در حج و مناسک و قربانی شریک من هستی. گروهی با پیامبر (ص) آمده بودند که قربانی همراه نداشتند و خداوند این آیه را نازل فرمود که:
وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ «1»-. پیامبر (ص) فرمود: این چنین به حجّ عمره وارد شدم- و انگشتان دو دست خود را در میان هم جای داد- تا روز رستخیز. سپس فرمود: اگر می‌دانستم گذشته من چه آینده‌ای می‌یافت قربانیی همراه نمی‌آوردم، و در پی آن به منادی امر کرد که ندا دهد: هر که از شما قربانی نیاورده است از احرام بیرون آید و حج خود را عمره گرداند، و کسی که قرانی همراه آورده است با احرام، اقامت کند. برخی فرمان بردند و برخی مخالفت ورزیدند. پاره‌ای از مخالفان گفتند: پیامبر، ژولیده و غبار گرفته است در حالی که ما جامه به تن می‌کنیم و به زنانمان نزدیک می‌شویم و به خود روغن می‌مالیم. پیامبر (ص) این کار را از مخالفان نپذیرفت و فرمود: اگر من قربانی نمی‌آوردم از احرام بیرون می‌آمدم و حجّ خود را عمره می‌گرداندم، هر که قربانی همراه نیاورده

است از احرام بیرون آید.
گروهی بازگشتند و گروهی از جمله عمر بن خطّاب باز ماندند. پیامبر (ص) او را احضار کرد و به او فرمود: عمر تو را محرم می‌بینم، آیا قربانی آورده‌ای؟ گفت: قربانی نیاورده‌ام. پیامبر فرمود: چرا از احرام بیرون نمی‌آیی و حال آن که من دستور داده‌ام هر که قربانی نیاورده است باید از احرام بیرون آید؟ عمر گفت: یا رسول اللّه! به خدا سوگند، از احرام بیرون می‌آیم در حالی که تو محرمی. پیامبر (ص) به او فرمود: تو بدان ایمان نمی‌آوری تا بمیری. به همین سبب عمر عزم انکار متعه کرد تا جایی که در دوران خلافتش بر منبر آشکارا آن را بیان داشت و مرتکب آن را تهدید نمود.
هنگامی که پیامبر حجّ را گزارد با مسلمانان همراه به مدینه رفت تا به غدیر خم رسید.
این مکان به سبب نداشتن آب و چراگاه برای اتراق مناسب نبود ولی او با مسلمانان در همان جا اتراق کرد و در همین جا بود که این آیه نازل شد: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ

_____
(1) بقره/ 196، و حج و عمره را برای خدا کامل به جای آرید.

مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ «1» «2»

_____
(1) مائده/ 67؛ ای پیامبر! ابلاغ کن آن چه را که از خدایت برایت نازل شده و اگر چنین نکنی رسالت او را نرسانده‌ای و خدا تو را از مردم نگاه می‌دارد.
(2) علّامه مجلسی در بحار الانوار 37/ 249 می‌گوید:
«اخبار پیشگفته که دلالت دارد بر نزول این آیه مبارکه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ، از عواملی است که معیّن می‌کند مقصود از مولی همان فرد شایسته‌تر و جانشین و امام است، زیرا تهدید به اینکه اگر مولی را معرفی نکند در حکم آن است که چیزی از رسالت خود را ابلاغ نکرده است و از طرفی ضمانت حفظ او باید در رساندن حکمی باشد که رساندن آن بهبود دین و دنیا را برای همه مردم در بر دارد و در پرتو آن حلال و حرام تا روز رستخیز برای مردم روشن خواهد شد و پذیرش آن برای خویشان دشوار خواهد بود و آن چه در احتمال‌های واژه «مولی» بیان داشته‌اند جز مفهوم خلافت و امامت علی (ع) را در بر ندارد، زیرا در پرتو خلافت و امامت اوست که آن چه را پیامبر (ص) در احکام دین بیان داشته باقی می‌ماند و

امور مسلمانان سامان می‌یابد، و کینه‌های مردم نسبت به امیر المؤمنین (ع) موجب شد فتنه‌هایی از سوی منافقان برانگیخته شود و لذا خداوند حفظ پیامبر را از شرّ ایشان تضمین کرد».
ابن بطریق در خصائص/ 58 می‌گوید:
«آگاه باش که خداوند سبحان در این آیه از فضل مولای ما امیر المؤمنین (ع) به گونه‌ای پرده بر می‌دارد که رساننده این حقیقت است که ولایت حضرت (ع) از هر فریضه‌ای که خداوند واجب گردانیده برتر است و اعلان می‌دارد که مقام حضرت (ع) برتر است از مقام همه پیشینیان و پسینیان از انبیا و صدّیقانی که پس از پیامبر (ص) آمده‌اند.
امّا آن چه دلالت دارد بر این که ولایت حضرت بزرگ‌تر است از دیگر فرایض و مؤکّدتر از همه واجبات، همین آیه کریمه است که: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ. پس ولایت حضرت (ع) قائم مقام نبوّت است، زیرا با درستی رساندن ولایت از سوی خداست که شهادت لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ سود می‌رساند و نرساندن این ولایت تبلیغ رسالت را به بطلان می‌کشاند.
پس اگر ولایت حاصل شود تبلیغ رسالت، صحّت می‌یابد و اگر این امر رسانده نشود تبلیغ رسالت سودی در بر نخواهد داشت و آن چه شرط باشد در صحّت وجود امری پس وجود آن صحیح نخواهد بود مگر به وجود این شرط و این شرط، همچون همان امر واجب خواهد بود».
ترجمه کشف الیقین ،ص:246
زیرا خداوند می‌دانست اگر پیامبر از غدیر خم بگذرد بسیاری از مردم که به سرزمین‌های خود خواهند رفت از او جدا می‌شوند، و از همین رو پیامبر (ص) در آن روز بسیار گرم در همان جا فرود آمد و دستور داد زیر درختان بزرگ نظافت شود و امر کرد جهاز شتران را در این مکان نهند و آن‌ها را به شکل منبری در آورد و سپس به نماز جماعت فرا خواند.
همه گرد آمدند در حالی که بیش‌ترین آن‌ها از شدّت گرما بر پاهای خود پارچه‌ای بسته بودند. پیامبر (ص) بر منبر رفت و امیر المؤمنین را فرا خواند و خدای را ستود و پند داد و رسالت خویش ابلاغ کرد و خبر مرگ خویش را به امّت داد و فرمود: همانا من فراخوانده شده‌ام و نزدیک است که پاسخ دهم و هنگام آن رسیده است که در میان شما پرپر بزنم.
من در میان شما آن به یادگار می‌نهم که هر گاه بدان چنگ در زنید هرگز گمراه نگردید:
کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم و این دو از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا وقتی که بر سر حوض کوثر بر من وارد آیند. «1»

---

(1) سید شرف الدّین در مراجعات/ 280- 278 می‌گوید:

«و تو- خداوند با حق به تو یاری رساند- می‌دانی آن چه مناسب مقام در این گرماست و شایسته اعمال و سخنان پیامبر در روز غدیر است جز رساندن پیمان و مشخّص کردن جانشین پس از خود نمی‌باشد و قراین لفظی و دلایل عقلی موجب یافتن این قطعیت ثابت و جزمی است که پیامبر اکرم (ص) در آن روز آهنگی نداشت مگر تعیین علی به عنوان ولیّ عهد و جانشین خود. پس حدیث با قراین پیوست آن، نصّی است آشکار در خلافت علی که هیچ گونه تأویلی را نمی‌پذیرد و برای برگرداندن آن از این معنی راهی نیست و این روشن است لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ.
امّا ذکر اهل بیت پیامبر در حدیث غدیر از اموری است که معنای پیشگفته را تأیید می‌کند. زیرا پیامبر آن‌ها را همراه قرآن استوار می‌سازد و الگویی قرارشان می‌دهد برای خردمندان و می‌فرماید: من در میان شما آن به یادگار می‌نهم که اگر بدان چنگ در زنید هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و خاندانم (اهل بیتم).
پیامبر چنین کرد تا امت بداند پس از پیامبر مرجعی جز این دو نیست و پس از ایشان تکیه‌گاه و معتمدی جز این دو برای امّت در میان نخواهد بود. در وجوب پیروی از امامان عترت طاهره همین شما را بس که با کتاب خداوند عزّ و جلّ قرین شده‌اند که نه از پس و نه از پیش باطلی بدان راه ندارد. پس همان گونه که جایز نیست به کتابی مراجعه شود که در حکم مخالف کتاب خداوند است جایز نخواهد بود به امامی مراجعه شود که در حکم، مخالف امامان عترت باشد و این سخن پیامبر که: «این دو از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند» دلیلی است بر این که زمین پس از پیامبر از وجود امامی از عترت خالی نمی‌ماند که همسنگ قرآن است. کسی که در حدیث تدبّر کند می‌یابد که خلافت منحصر در امامان عترت طاهره است، و مؤیّد این سخن حدیثی است که امام احمد در مسند خود به نقل از زید بن ثابت نقل کرده می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: «من در میان شما دو جانشین می‌نهم: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و عترت و اهل بیتم که این دو از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند». این نصّی است در خلافت امامان عترت (ع)، و شما می‌دانید که نصّ بر وجوب پیروی از عترت، نص است بر وجوب پیروی از علی، چه او سرور و امام بلا منازع عترت است. پس حدیث غدیر و امثال آن یک بار شامل نصّ است بر این که علی امام عترت است و از سوی خدا و رسول، منزلت قرآن را دارد و یک بار در برگیرنده شخصیّت بزرگ علی است و این که او ولیّ هر کس است که پیامبر خدا ولیّ اوست، و السّلام».
ترجمه کشف الیقین ،ص:247

سپس پیامبر با رساترین صدا ندا در داد که: آیا من به شما از خود شما اولی نیستم؟
گفتند: آری. پس پیامبر در حالی که بازوی علی را گرفت و به گونه‌ای آن‌ها را بلند کرد که سفیدی زیر بغل حضرت (ع) دیده شد فرمود: پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست. «1»

---

(1) شریف مرتضی در شافی آن گونه که بحار الانوار 37/ 237- 236 در بیان صحّت حدیث غدیر از او نقل می‌کند می‌گوید:
«دلالت بر درستی این خبر را نمی‌جوید مگر فرد خیره سر، چرا که این خبر هم ظهور دارد و هم شهرت و هر که آن را بشنود برایش علم حاصل خواهد شد و جویای تصحیح حدیث غدیر و دلالت آن نیست مگر همچون کسی که می‌خواهد از صحّت جنگ‌های آشکار و مشهور و احوال معروف یا حجّة الوداع حضرت (ص) با خبر شود، زیرا ظهور همه این‌ها و عمومیت آگاهی از آن‌ها یکسان است ... این خبر چنان منحصر به فرد است که دیگر احادیث در آن شرکتی ندارند، زیرا اخبار دو گونه‌اند: یکی خبری که اسانید متّصل در نقل آن معتبر نیست همچون خبر جنگ بدر و خیبر و جمل و صفّین، و گونه دیگر، خبری است همچون اخبار شریعت که اتّصال اسانید در آن معتبر است و شیعه و سنّی در آن اتفاق نظر دارند».
او پس از آوردن خبر تحلیف می‌گوید:
«اگر روشنی این خبر همچون خورشید نمی‌بود جایز نمی‌بود امیر المؤمنین (ع) به ویژه در این مقام آن را ادّعا کند».
امّا در دلالت خبر می‌گوییم:
سخنان علمای هر دو فرقه در دلالت و حصر این خبر به معنای اولویت و امامت و خلافت، بسیار فراوان است که ما برخی از آن‌ها را چکیده می‌آوریم:
از جمله ایشان است ابن بطریق در عمده 119- 112 ده وجه برای معنای مولی برمی‌شمرد و این معانی را با «اولی» آغاز می‌کند و سپس می‌گوید:
«این ستون و رکنی است که معانی دیگر اقسام بدان باز می‌گردد و بدانید که اهل زبان و عربی پردازان تصریح دارند که «مولی» در بردارنده معنای «اولی» است».
او پس از آوردن شواهدی که بر این ادّعا دلالت دارد دیگر معانی را به این معنی باز می‌گرداند و می‌گوید:
«حال که مسأله چنان است که بیان داشتیم ثابت می‌شود که منظور پیامبر (ص) از این سخن: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست» همان معنای اولی است که آن را پیش‌تر آورد و بیان داشت و دیگر جایز نیست این کلمه به دیگر گونه‌های واژه «مولی» و احتمالات آن برگردانده شود، و

این مقتضی آن است که علی (ع) از خود مردم به آن‌ها اولی باشد، زیرا ثابت شده است که حضرت (ع) مولای ایشان است چنان که پیامبر (ص) برای خود ثابت دانست که مولای مردم است و خداوند سبحان ثابت کرده است که پیامبر از خود مردم به ایشان اولی است، پس ثابت می‌شود که پیامبر (ص) از خود مردم به آن‌ها اولی است، پس ثابت شد که پیامبر بنا به تعبیر قرآن کریم اولی و بنا به تعبیر خود پیامبر مولاست، پس اگر معنی یکی نباشد
ترجمه کشف الیقین ،ص:248

دیگر پیامبر از واژه‌ای که در قرآن کریم در تعریف او وارد شده است به واژه دیگری روی نمی‌آورد، پس برای علی (ع) بی‌آنکه به معنای دیگری عدول شود همان به ثبوت می‌رسد که برای پیامبر».
شریف مرتضی چنان که بحار الانوار 37/ 241- 240 از او نقل می‌کند این سخن را با بیان دیگری در شافی می‌آورد:
«آن چه واژه مولی در بر دارد به گونه‌هایی تقسیم می‌شود که از آن جمله است آن چه به پیامبر (ص) تعلّق نمی‌گیرد و آن چه به پیامبر تعلّق می‌گیرد و با دلیل، روشن است که پیامبر آن را نمی‌خواسته است و آن چه برای پیامبر حاصل بوده است و پیامبر باید آن را می‌خواسته، چرا که دیگر گونه‌ها باطل هستند و محال است سخن پیامبر از مفهوم و فایده تهی باشد.
گونه نخست، همان برده آزاد شده و هم پیمان است، زیرا هم پیمان، کسی است که به قبیله یا عشیره‌ای می‌پیوندد و با آن هم پیمان می‌شود تا به یاری‌اش شتابد و به دفاع از آن برخیزد و به همین سبب به آن قبیله انتساب می‌یابد و بدان می‌بالد و پیامبر (ص) بنا به این وجه هم پیمان کسی نبوده است.
گونه دوم، خود به دو شکل تقسیم می‌شود و روشن است که یکی از آن دو، خواست پیامبر نبوده است چرا که فی نفسه باطل می‌باشد همچون آزادکننده برده و مالک و همسایه و داماد و جانشین و امام، در صورتی که این دو از اقسام مولی شمرده شوند و شکل دیگر آن نیز مورد خواست پیامبر نبوده، زیرا فایده‌ای نداشته است که خود، آشکار و شایع می‌باشد و آن عبارت است از پسر عمو.
گونه سوم که با دلیل، روشن است خواست پیامبر نبوده همان ولایت دین و یاری رساندن بدان و محبّت یا ولاء العتق می‌باشد و دلیل این که پیامبر (ص) آن را نمی‌خواسته همین است که هر کس بر اساس دین خود دانسته است که باید مؤمنان را دوست بدارد و یاری‌شان رساند و قرآن کریم هم این سخن را گفته است و پسندیده نیست پیامبر مردم را در این وضع- به

گونه‌ای که حکایت شده است- گرد آورد و اموری دینی را به آگاهی آن‌ها رساند که به انجام آن مجبور هستند و حال آن که آن‌ها می‌دانسته‌اند که ولاء العتق پسر عموها پیش و پس از شریعت مطرح است و این سخن عمر بن خطّاب در آن شرایط- آن گونه که روایت‌های گوناگونی حاکی از آن است- خطاب به امیر المؤمنین (ع) که: «مولای من و مولای همه مؤمنان گشتی» مبطل آن است که مقصود، ولاء العتق باشد. همان گونه که یادآور شدیم باطل است مقصود از این خبر، ولاء العتق یا وجوب یاری رساندن به دین باشد. نیز دور است که مقصود از آن پسر عمو باشد. زیرا هر دو سخن از هر گونه سودی تهی است. ترجمه کشف الیقین ،ص:249

پس وجهی باقی نمی‌ماند مگر گونه چهارم که برای پیامبر حاصل بوده است و پیامبر باید آن را می‌خواسته و آن عبارت است از اولای به تدبیر امور آن‌ها و امر و نهی ایشان».

اینک می‌گوییم: علّامه امینی در الغدیر 1/ 370- 366 برای واژه «مولی» بیست و شش معنی بیان می‌کند و در پایان می‌گوید:

«بنا بر این تنها یک معنی دارد که همان اولی بودن به چیزی است و این اولویت به حسب کاربرد در همه موارد تفاوت دارد، پس اشتراک معنوی همان اولی است از اشتراک لفظی که مقتضی شرایط بسیار و نامعلومی است بر اساس نصّ ثابت که با اصلی استوار نفی شده و شمس الدین بن بطریق در عمده در بخش‌هایی از این نظریه بر ما پیشی جسته است».

علّامه مجلسی پس از اثبات حصر مفهوم «مولی» در «اولی» در بحار الانوار 37/ 244 می‌گوید:

«اینک ثابت شد که مقصود از مولی در این جا اولی است که بیانش گذشت، و اولی در سخن پیش به چیزی یا وضعی مقیّد نشده است، و اگر منظور از آن عموم نباشد لازم می‌آید که در سخن پیش چیستانی گفته شده باشد، و از قواعد مقرّر ایشان است که حذف متعلّق بدون قرینه، دلالت دارد بر خصوص امری از امور که دالّ بر عموم است، به ویژه آن که این سخن پیامبر: «من انفسکم» بدان پیوست شده است، پس شخص باید آن گونه که می‌خواهد در خویش تصرّف کند و آن دسته از امور خود را که می‌خواهد بر عهده گیرد، پس هر گاه حکم شود به این که پیامبر از آن‌ها به خودشان اولی است، این خود گواه آن خواهد بود که او می‌تواند هر چه بخواهد بدیشان دستور دهد و امور دینی و دنیوی آن‌ها را آن گونه که می‌خواهد تدبیر کند و مردم با وجود حضرت (ص) اختیاری از خود ندارند و آیا این مفهومی جز امامت و ریاست عامّه دارد؟».

شیخ طوسی در رساله مفصح که در «الرسائل العشر»/ 136 به چاپ رسیده می‌گوید:

«هر گاه ثابت شود که مفهوم این سخن پیامبر (ص): «من کنت مولاه»، «من کنت اولی» است و نیز حضرت (ع) بر ما واجب الطاعه است پس ما باید فرمانش بریم و از آن چه بازمان می‌دارد کناره بگیریم و این خود دلیل آن است که او امام است، زیرا واجب بودن فرمانبری- بی‌هیچ نزاعی- واجب نیست مگر برای پیامبر یا امام، و از آن جا که می‌دانیم او پیامبر نبوده است پس لا جرم امام می‌باشد».
ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ 153- 151 می‌گوید:
«خبر غدیر بنا بر دو وجه دلالت بر امامت علی (ع) دارد: یکی این که پیامبر (ص) برای مخاطبان مقرّر کرد که باید از او فرمان برند و فرمود: «الست اولی بکم منکم بانفسکم»، و چون اعتراف کردند سخن خود را بی‌هیچ گسستگی با حرف تعقیب ادامه می‌دهد: «فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه»، و این مقتضی آن است علی (ع) با پیامبر (ص) در اولی بودن به مردم از خودشان، شریک باشد و این موجب آن است که فرمانبری از حضرت (ع) بر آن‌ها واجب شود، و بنا بر این وجه ثبوت فرمانبری بی‌هیچ شبهه‌ای حاکی از امامت حضرت (ع) می‌باشد ... ترجمه کشف الیقین ،ص:250

این که واژه «اولی» مفهوم امامت را در بردارد آشکار است، زیرا حقیقت اولی عبارت است از کسی که به داشتن حقّ تصرّف، اختیاردارتر و برای تدبیر شایسته‌تر است. می‌گویند: فلانی نسبت به خون و زن و یتیم و امور، اولی است به معنای آن که شایسته‌تر و اختیاردارتر می‌باشد. پس هر گاه این مفهوم میان کسی و گروهی حاصل شد مقتضی آن است که این شخص برای آن گروه واجب الطّاعه باشد، زیرا در پیشبرد مقاصد آن‌ها- حتّی اگر آن‌ها را خوش نیاید- و دوری از امور ناخوشایند- حتّی اگر آن‌ها بخواهند- از خود آن‌ها بدیشان شایسته‌تر است، و بر همین معنی حمل شده این سخن پروردگار که: «النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ و پیامبر (ص) هم همین معنی را بیان داشته است و هر گاه نظیر این سخن برای شخص منصوص علیه وجوب یابد فرمانبری از او به وجهی که برای حضرت (ع) حاصل بود وجوب می‌یابد و وجوب این فرمانبری بر اساس این وجه مقتضی امام بی‌چون و چرای حضرت (ع) خواهد بود». وی نظیر همین سخن را در تلخیص الشافی 2/ 168- 167 می‌آورد.
سید فیروزآبادی در فضائل الخمسه 1/ 448- 447 می‌گوید:
«از آن چه تأکید دارد پیامبر (ص) علی را در عمل و با این سخن به جانشینی خود برگزید و او را امام پس از خود برای مردم تعیین کرد این است که حارث بن نعمان از این رویداد، سخت دلتنگ شد و بر پیامبر (ص) اعتراض کرد و پیامبر (ص) به او پاسخ داد که این امر به دستور الهی صورت گرفته است و حارث هم گریزی ندید جز این که بر خویش نفرین

کند تا آن که عذاب بر او نازل شد و خداوند هلاکش گرداند. اگر مقصود پیامبر (ص) رساندن این مفهوم به مردم بود که: «هر کس من دوستدار و یار او»؛ یا نظایر آن هستم دیگر مسأله آن قدر اهمیت نمی‌یافت که حارث چنین دلتنگ شود تا جایی که خویش را نفرین کند و خداوند او را نابود سازد».

سید شرف الدین در مراجعات/ 259 می‌گوید:

«ما با آن‌ها احتجاج نمی‌کنیم مگر به وسیله آن چه از طریق خودشان رسیده است و حدیث غدیر و نظایرش از آن جمله است، اگر چه ما احادیث فضایل را چنان پژوهیده‌ایم که این جماعت در آن جداگانه به کند و کاو پرداخته‌اند و نکته مخالفی در آن‌ها نیافته‌ایم و به دلیلی در خلافت- خلفای سه‌گانه- برنخورده‌ایم و به همین سبب در خلافت این جماعت هیچ کس بدان استناد نمی‌جوید».

علّامه امینی در الغدیر 1/ 340 پس از بحث در صحّت خبر غدیر می‌گوید:

«در دلالت این خبر بر امامت مولای ما امیر المؤمنین (ع) باید بگوییم ما در هر چه تردید داشته باشیم در این تردیدی نداریم که واژه «مولی» خواه در مفهومی تصریح داشته باشد که بنا به وضع لغوی در جستجوی آنیم یا به دلیل اشتراک میان مفاهیم فراوان، مجمل به کار گرفته شده باشد و خواه برای اثبات آن چه در مفهوم امامت که ما مدّعی آنیم خالی از قرینه باشد یا قراین بسیار آن را در بر گرفته باشد، این واژه در این مقام جز بر این معنی دلالت نمی‌کند و این به دلیل درک حاضرانی از آن جمع بزرگ است که می‌توانسته‌اند این مقام را هضم کنند و نیز کسانی که مدّتها بعد این خبر را دریافت کرده‌اند و بی‌آنکه میان آن‌ها و پیامبر تکدّری باشد به سخن او در زبان استشهاد کرده‌اند و نیز پیوستگی این گونه درک در میان شعرا و ادبای بعد تا زمان ما که خود دلیل قاطعی است در مفهوم مقصود». ترجمه کشف الیقین ،ص:251

او در همین مأخذ 11/ 218 می‌گوید:

«شگفت است تأویل حدیثی که در امامت و وجوب اطاعت تصریح دارد و خرد درست (عقل سلیم) به تباهی این تأویل گواهی می‌دهد، چنان که حال و مقام و این سخن پیامبر (ص): الست اولی منکم بأنفسکم» پس از نزول آیه شریفه یا أَیُّهَا الرَّسُولُ و امثال آن، درستی چنین تأویلی را نفی می‌کنند.

طرفداران این گونه تأویل از مفهوم این سخن متنبّی غفلت کرده‌اند که:

فرض کنیم بگوییم این بام، شام است* آیا جهانیان از دیدن نور نابینا خواهند بود؟».

برای روشنی بیش‌تر سخن علّامه مجلسی را در بحار الانوار 37/ 242 می‌افزاییم که بر این گمانه بنا شده است که مفهوم مولی، دوستدار و یار

باشد:
«نیز می‌گوییم: حتّی به فرض این که مقصود از این واژه، دوستدار و یار هم باشد باز در میان صاحبان اندیشه‌های درست و فطرت صحیح بنا به قراین حالیه، دلالت بر امامت علی (ع) دارد. اگر فرض کنیم یکی از سلاطین هنگام نزدیک شدن زمان مرگش همه نظامیان خود را گرد آورد و دست نزدیکترین و خصوصی‌ترین خویش خود را بگیرد و بگوید: «هر که من دوستدار و یار اویم پس این دوستدار و یار اوست»، و سپس برای یار و دوستدار او دعا کند و کسانی را که به او یاری نرسانند و دوستش نداشته باشند نفرین فرستد و این سخن را در حق دیگری نگفته باشد و هیچ کس جز او را به عنوان جانشین معرفی نکرده باشد آیا رعایای او و کسانی که در این گردهمایی حضور دارند جز این می‌فهمند که سلطان می‌خواسته است با این کار او را به جانشینی خود برگزیند و مردم را تشویق کند که او را یاری رسانند و دوستش بدارند و همگان را به فرمانبری از او و یاری رساندنش در برابر دشمن وادارد؟».
نظیر همین سخن را علّامه امینی در الغدیر 1/ 366- 365 بیان می‌کند که هر کس خواهان آن است می‌تواند بدان مراجعه کند.
سیّد شرف الدین در مراجعات/ 284- 283 در پاسخ به سخن ابن حجر در صواعق- که علی به حکم حدیث غدیر امام بود لیکن اصل امامتش بیعت امّت با او بود- می‌گوید: ترجمه کشف الیقین ،ص:252

«تو- که خداوند به وسیله تو حق را یاری رساند- می‌دانی که اگر فلسفه ابن حجر و پیروان او در حدیث غدیر صحیح باشد در این هنگام پیامبر (ص) در تصمیم‌ها و خواست‌هایش- پناه بر خدا- همچون بازیگر و در سخنان و عملکردش- خدای ناکرده- چونان بیهوده گویی خواهد بود، چرا که بر اساس فلسفه آن‌ها پیامبر در این مقام بسیار مهم، مقصدی را نمی‌طلبید جز آن که بیان کند علی پس از عقد بیعت برای خلافت شایسته‌تر خواهد بود و این مفهومی است که دیوانگان هم از آن به خنده می‌افتند چه رسد به خردمندان و علی در میان آن‌ها بر دیگری امتیازی ندارد و از دیدگاه ایشان در آن هیچ مسلمانی نسبت به دیگری اختصاص نخواهد داشت، چرا که در میان آن‌ها هر کس با او بیعت شود برای خلافت شایسته‌تر خواهد بود و علی و دیگر صحابه و مسلمانان در این باره یکسان خواهند بود، پس ای مسلمانان! اگر فلسفه ایشان درست باشد کدام فضیلت بوده است که پیامبر (ص) در آن هنگام می‌خواسته است تنها علی را در میان پیشکسوتان بدان اختصاص دهد؟ امّا این سخن آن‌ها- که اگر اولویت علی به امامت بالمآل نبوده باشد هر آینه او با وجود پیامبر (ص) هم امام می‌بود- نادیده انگاشتنی شگفت و عجیب و غفلت از تمامی پیمان‌های انبیا و خلفا و

سلاطین و فرماندهان است به پسینیان خود و تجاهلی است به این حدیث: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست»، و فراموش کردن این سخن پیامبر (ص) در حدیث الدار به روز انذار است که فرمود: «سخن او را بشنوید و فرمانش برید» و به هر حال فراموش کردن دیگر سنّت‌های پیاپی است. حتّی در صورتی که اگر بپذیریم اولویت علی به امامت به سبب وجود پیامبر (ص) امکان نداشته در آن حال بوده باشد پس ناگزیر باید در پی رحلت پیامبر، آن گونه که پوشیده نیست برای همسویی با قاعده پذیرفته نزد همگان یعنی حمل لفظ- هنگام دشوار بودن دستیابی به حقیقت- به نزدیک‌ترین مجازات، خلافتی بلا فصل می‌داشت».
بنگرید به: «المعیار و الموازنه/ 212- 210، الرسائل العشر/ 138- 133، تقریب المعارف/ 158- 151، کشف الغمّه 1/ 62، اعلام الوری/ 170- 169، کشف المراد/ 395 و 420- 419، طرائف/ 142- 139، اللوامع الالهیه/ 278، صراط المستقیم 1/ 300، حق الیقین 1/ 255، فضائل الخمسه 1/ 443- 356، مراجعات/ 278 و 264 و معالم المدرستین 1/ 145.
ترجمه کشف الیقین ،ص:254
بار خدایا! هر که او را دوست می‌دارد دوست بدار و هر که را دشمنش می‌دارد دشمن بدار و به هر که یاری‌اش رساند یاری رسان و یاری‌ات را از هر که یاری‌اش را از او
ترجمه کشف الیقین ،ص:255
دریغ کرد دریغ کن. «1»

_____

(1) اسکافی در المعیار و الموازنه/ 212 می‌گوید:
«پایان این حدیث نیز گواه آن است که سستی مورد ادّعای آن‌ها را ندارد و آن همین سخن است: «بار خدایا! هر که او را دوست می‌دارد دوست بدار و هر که را دشمنش می‌دارد دشمن بدار»، و تمامی این‌ها دلالت بر سخن ما دارد که در دین بر مردم پیشی داشته و بر همه جهانیان از برتری برخوردار بوده است و این که پیامبر (ص) برای علمش او را برگزیده است و از حضرتش (ع) دگرگونی و ناپایداری دیده نمی‌شد و وضع ایشان همواره یکسان بود و دشمنی‌اش با دشمنی خدا و دوستی‌اش با دوستی خدا پیوند داشت چنان که پیامبر (ص) نیز همین پیوند را داشت».
علّامه مجلسی در بحار الانوار 37/ 248- 247 می‌گوید:
«امّا این که برخی از ایشان گمان کرده‌اند این سخن پیامبر: «بار خدایا! هر که او را دوست می‌دارد دوست بدار» قرینه‌ای است بر این که منظور از مولی موالی و یار است، سستی‌اش بر هیچ کس پوشیده نیست، چرا که

استدلال ما تنها مقدّم داشتن اولی نیست تا آن‌ها بدین گونه با ما به مخالفت برخیزند بلکه ما به سیاق کلام و مقدّمه چینی و شاخه‌های این مقدّمه و همان چیزی استدلال کردیم که عرف زباندانان در این مورد بدان حکم می‌کند. امّا دعا برای دوست داشتن دوست او چنین جایگاهی ندارد و این به هنگامی صورت می‌پذیرد که کسی ادّعا کند لفظ، پس از اطلاق به یکی از معانی، مناسب نیست به معنای دیگری اطلاق شود که در اشتقاق با آن مناسب و نزدیک است و چگونه عاقلی این را ادّعا کند با آن که این خود از آرایه‌های بدیعی به شمار است؟ در پی این گفتار سخنی می‌گوییم که بنا به چند وجه آن چه را گفتیم تأیید و آن چه را بنیان نهادیم تقویت می‌کند:

اوّل آن که وقتی ثابت شود پیامبر اکرم (ص) از ریاست عامّه و امامت کبری برخوردار بوده است و همین خود به سپاهیان و یارانی نیاز دارد و نظیر همان برای فردی از گروه او به اثبات رسد که موجب برانگیخته شدن حسدی می‌شود که ترک یاری و خودداری از کمک را به ارمغان می‌نهد، به ویژه این که پیامبر (ص) به دشمنی در دل نهفته منافقان حاضر و سعی و تلاشی که برای غصب خلافت حضرت (ع) در خویش، پوشیده می‌داشتند آگاه بود، همین خود اقتضا دارد که پیامبر سخن خود را با دعا برای یاران او و نفرین برای کسانی که در حقّ او کوتاهی کنند مورد تأکید قرار دهد، و اگر منظور صرفا یار بودن پیامبر یا ثبوت دوستی میان او و ایشان همچون سایر مؤمنان بود دیگر برای خواندن فرماندهان و ولایتمداران به این همه مبالغه و دعا نیازی نبود.

دوم این که همین دلالت دارد بر عصمتی که برای امامت حضرت (ع) ضروری است، زیرا اگر گناهی از او سر می‌زد بر کسی که این آگاهی را از او داشت واجب بود او را از این کار جلو گیرد و حمایتش را از او دریغ ورزد و به همین سبب دشمنی‌اش را با او آشکار سازد، و دعای پیامبر (ص) برای هر که او را دوست بدارد و یاری‌اش رساند و نفرین حضرت (ص) برای هر که بدو دشمنی ورزد و یاری‌اش نرساند مستلزم آن است که حضرت (ع) هرگز وضعی نداشته باشد که بر اساس آن سزاوار ترک دوستی و یاری گردد.

سوم این که اگر مقصود از مولی اولی باشد- چنان که می‌گوییم منظور از این واژه، طلب دوستی‌ورزیدن و پیروی از او و یاری رساندن بدوست از سوی آن قوم، و اگر مقصود، یار و دوستدار باشد، منظور، بیان کردن این حقیقت است که علی (ع)، یار و دوستدار ایشان است و دعا برای کسی که او را دوست بدارد و یاری‌اش رساند و نفرین برای کسی که این دو را از او دریغ کند در اوّلی مهم‌تر و مناسب‌تر از دومی است مگر آن که دومی نیز- چنان که پیش‌تر گفتیم- در مآل به مفهوم اولی بازگشت داشته باشد».

ترجمه کشف الیقین ،ص:256
پیامبر (ص) سپس فرود آمد و دو رکعت نماز گزارد و در پی آن آفتاب غروب کرد و پیامبر با مردم نماز به جای آورد و به خیمه درآمد [و دستور داد علی (ع) در خیمه، رو به روی حضرت بنشیند.] سپس دستور داد مسلمانان، گروه گروه بر علی وارد شوند تا برای امیری یافتن بر مسلمانان بدو تبریک گویند و درودش فرستند. از جمله کسانی که مفضّل تبریک گفت عمر بود که چنین اظهار داشت: به به بر تو ای علی! سرور من و سرور هر زن و مرد مؤمن گشتی. «1» «2»

_____

(1) مستدرک الصحیحین حاکم 3/ 109+ تذکرة الخواص/ 35- که به اختصار نقل کرده است- مناقب ابن مغازلی/ 26- 16+ ارشاد مفید 91+ مجمع البیان 3/ 223.
(2) ابو حامد غزالی در کتاب سرّ العالمین بر اساس آن چه در بحار الانوار 37/ 252- 251 آمده است پس از بحث در تحقیق امر خلافت و بیان اختلاف‌ها می‌گوید:
«لیکن حجّت، نقاب از چهره برگرفت و همگان به اتّفاق بر متن این حدیث از خطبه پیامبر (ص) در روز غدیر خم همداستان شدند که فرمود: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست»، پس عمر گفت: «زهی زهی بر تو ای ابو الحسن! سرور من و هر مرد و زن مؤمن گشتی». این خود، اعتراف و خشنودی و داوری است ولی بعدا هوای حبّ ریاست چیرگی یافت و به دوش کشیدن رکن خلافت و بستن قرارها و لرزش هوا در به هم خوردن پرچم‌ها و درهم شدن اسب‌های فراوان و گشودن شهرهای مختلف، جام هوس را بدیشان نوشاند و به اختلاف نخستین بازگشتند و حق را پشت سر بیفکندند و به بهایی اندک آن را فروختند و چه بد فروختند».
سیّد شرف الدین در مراجعات/ 282 پس از بیان تبریک ابو بکر و عمر به علی (ع) می‌گوید:
«این دو تصریح کردند که علی (ع) سرور هر زن و مرد مؤمن است و این سخن بدان معناست که از شامگاه روز غدیر، سروری علی همه مردان و زنان مؤمن را در بر می‌گیرد، پس به عمر گفته شد: «با علی چنان می‌کنی که با هیچ یک از صحابه چنان نمی‌کنی-. و او در پاسخ گفت: علی سرور من است».
عمر تصریح کرد که علی (ع) مولای اوست در حالی که در آن هنگام او را برای خلافت برنگزیده بودند و برای خلافت با او بیعت نکرده بودند و این خود دلیل آن است که علی (ع) در همان حال و نه در مآل مولای او و هر زن و مرد مؤمنی بوده است یعنی از همان هنگامی که پیامبر اکرم (ص) از سوی خداوند سبحان به روز غدیر این حقیقت را آشکارا بیان داشت، «دو

بادیه‌نشین دعوی نزد عمر بردند و عمر از علی خواست میان آن دو داوری کند. پس یکی از آن دو گفت: این میان ما داوری کند؟! عمر به او یورش برد و گریبانش گرفت و گفت: وای بر تو، می‌دانی او کیست؟ او سرور من و سرور هر مؤمنی است و هر که او مولایش نباشد مؤمن نیست»، و اخبار رسیده در این معنی بسیار است».
ترجمه کشف الیقین ،ص:257
(1) در کتاب مسند احمد بن حنبل «1»- به نقل از ابن بریده آمده است که گفت: پیامبر ما را در سپاهی به مأموریت فرستاد، پس چون آمدیم گفت: دوست خود را چگونه یافتید؟ یعنی علی (ع)- و من از او گله کردم و هیچ کس جز من از او گله نکرده بود. او می‌گوید: در حالی که پیاده و چشمم را به زمین دوخته بودم سر بلند کردم که ناگاه پیامبر (ص) را دیدم که چهره‌اش برافروخته شده بود و فرمود: هر که من ولیّ اویم علی نیز ولیّ اوست.

_____
(1) مسند احمد بن حنبل 5/ 350.
ترجمه کشف الیقین ،ص:258
(1) در صحیح ترمذی «1»- به نقل از عمران بن حصین آمده است که گفت:
پیامبر (ص) سپاهی را فرستاد و علی را به فرماندهی آن‌ها گماشت و او پس از آن که در سپاه مستقر شد کنیزی را برای خود برگزید و این را بر او زشت شمردند و چهار تن از اصحاب پیامبر (ص)، پیمان بستند و میان خود گفتند: هر گاه پیامبر (ص) را ملاقات کنیم به او خبر خواهیم داد که علی چه کرده است. هنگامی که مسلمانان از سفری بازمی‌گشتند.
نزد پیامبر (ص) می‌رفتند، به او سلام می‌کردند و به سوی بار و بنه خود بازمی‌گشتند. پس چون سپاه بیامد بر پیامبر(ص) درود فرستادند و یکی از آن چهار تن برخاست و گفت: یا رسول اللّه! آیا ندیدی که علی بن ابی طالب چنین و چنان می‌کند؟ پس پیامبر از او روی برگرداند. دومی برخاست و همان سخنان اوّلی را گفت. پیامبر از او هم روی برتافت.
سومی برخاست و همچون سخنان آن دو بگفت. پس پیامبر از او هم چهره گرداند. چهارمی برخاست و سخنانی نظیر آن سه بگفت: پس پیامبر (ص) در حالی که خشم در سیمایش نقش بسته بود به آن‌ها روی کرد و فرمود: از علی چه می‌خواهید [از علی چه می‌خواهید؟] [از علی چه می‌خواهید؟] علی از من است و من از اویم و او پس از من ولیّ هر مؤمنی است.
(2) در صحیح اوست «2»-: هر که من مولای اویم علی مولای اوست.
(3) در همان جاست: «3»- خداوند بر علی رحمت گیرد، بار خدایا! حق را هر کجا که او رفت با او همراه ساز.

(4) خطیب فخر خوارزم «4»- حدیث غدیر خم را روایت می‌کند و می‌گوید که پیامبر بازوی علی را گرفت [و آن دو را بلند کرد] تا جایی که مردم سفیدی زیر بغل او را دیدند و از یک دیگر جدا نشدند تا این که آیه شریفه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى «5»-

---

(1) همان 5/ 296، شماره 3796.
(2) سنن ترمذی 5/ 297، شماره 3797.
(3) همان، شماره 3798.
(4) مناقب خوارزمی/ 80.
(5) مائده/ 7.
ترجمه کشف الیقین ،ص:259
نازل گشت «1».

---

(1) مصنف در الفین/ 355 می‌گوید:
«امام رکنی از ارکان دین است، زیرا سخن او اصلی از اصول به شمار می‌آید و اوست نگاهبان شریعت و عامل بدان و کسی است که باید به آن عمل کند. پس اگر او معصوم باشد دین، کامل خواهد بود و اگر معصوم نباشد دین، کمال نخواهد یافت، لیکن خداوند می‌فرماید: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ، که این خود بالضروره گواه ثبوت امام معصوم است».
ابن بطریق در خصائص/ 65 می‌گوید:
«اگر دین امّت جز به ولایت او کمال نمی‌گیرد و نعمت الهی جز به وجود او برای خلقش به تمام نمی‌رسد و خداوند جز به وجود او اسلام را به عنوان دین خلقش بر نمی‌گزیند، پس این ولایت برای همه مسلمانان به غایت وجوب می‌یابد و اجماع مسلمانان هم بر آن تعلّق دارد، و همین ولایت، قائم مقام هر طاعتی از خداست، چه، اگر مسلمانی بر این طاعت قرار گیرد ولی بر ولایت پیامبر (ص) نباشد خداوند از اسلام او به عنوان دین، خشنود نخواهد بود و دینش نزد خدای کمال نیافته است و با وجود کمال نیافتن دین انسان و خشنود نبودن خدا از اسلام او، نعمت الهی برای او کمال نمی‌یابد و کسی که درگیر این امور شود در معامله زیان برده و ناکامی‌اش آشکار گشته است».
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 78 می‌گوید:
«پس از پیامبر، امّت یا نیازمند به امام است که در حکمت الهی نصب او واجب خواهد بود و خدا هم چنین کرده است آن گونه که در حکمت الهی بر گماشتن پیامبر، وجوب داشته، یا نیازمند امام نیست که در این صورت گزینشی بیهوده و عملکردی است بدون دستور خداوند. نیز اگر امامت از دین نباشد پس هیچ کس نباید چیزی را در دین وارد کند که از آن نیست و

اگر از آن باشد در صورتی که خداوند از آن سکوت ورزد، در واجب، اخلال ایجاد خواهد کرد که این خود قبیح و نقص است و اگر آن را به جای آورد گزینش باطل می‌گردد و خداوند، آن را در روزی که پیامبر، علی را با آگاهی نصب کرد به جای آورد و این آیه را نازل فرمود: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِی، اگر پس از این چیزی از دین باقی بماند خداوند دروغگو خواهد بود و خداوند برتر از آن است که دروغ بگوید و اگر چیزی باقی نماند مطلوب، لازم خواهد آمد».
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 233 می‌گوید:
«این سخن پروردگار: وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِی بزرگ‌ترین دلیل در نصب امام است، زیرا بزرگ‌ترین نعمت برای امّت به شمار می‌آید و بدون آن نعمت تمام نمی‌شود. اکمال دین نیز بنا بر این که امامت از اصول دین است- چنان که آن را می‌گوییم و دلیلش پیش‌تر آمد- با نصب امام، حاصل می‌شود و اگر امامی منصوب شده باشد بالضروره و اجماع آن امام، امیر المؤمنین (ع) خواهد بود».
بنگرید به: حق الیقین 1/ 253.
ترجمه کشف الیقین ،ص:260
پیامبر اکرم (ص) فرمود: اللّه اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب. سپس فرمود: بار خدایا! دوست او را دوست بدار و دشمنش را دشمن و کسی را که بدو یاری رساند یاری رسان و یاری‌ات را از کسی که یاری‌اش را از او دریغ ورزد دریغ ورز.
(1) در صحیح نسائی و ترمذی «1»- به نقل از جابر آمده است که گفت: پیامبر (ص) در روز طائف علی را فرا خواند و با او به نجوا سخن گفت. مردم گفتند: نجوای پیامبر با پسر عمویش طولانی شد. پیامبر (ص) فرمود: نه من که خدا با او نجوا می‌کرد. یعنی: خداوند به من چنین دستوری داده بود و اخبار در این زمینه آن قدر فراوان است که به شماره در نمی‌آید.

مبحث نهم: در تصریح به این که پیامبر (ص) پس از خود علی (ع) را به خلافت گماشته است:

(2) امامیه بر این امر تواتر دارد و جمهور در باره آن اخبار فراوانی نقل کرده‌اند که ما برگزیده‌هایی از آن را بر سبیل اختصار بیان می‌کنیم: (3) خوارزمی «2»- به نقل از جابر نقل می‌کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: خداوند

_____

(1) سنن ترمذی 5/ 303، شماره 3810، ولی در صحیح نسائی بدان دست نیافتیم، لیکن در احقاق الحق 6/ 531 به نقل از علامه به ارجح المطالب راه یافته است و او می‌گوید که: حدیث را از طریق ترمذی و نسائی و طبرانی به نقل از ابو هریره نظیر آن چه از صحیح ترمذی گفته آمد روایت کرده است.
(2) مناقب خوارزمی/ 80، و ظاهرا به قرینه حدیثی که پس از آن می‌آید مؤلّف آن را از مناقب ابن مردویه نقل کرده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:261
هنگامی که آسمان‌ها و زمین را آفرید آن‌ها را فرا خواند پس آن‌ها پاسخش دادند و نبوّت مرا با ولایت علی بن ابی طالب بر آن‌ها عرضه کرد و آن‌ها آن را پذیرفتند. سپس خداوند خلق را آفرید و امر دین را به ما واگذار کرد، پس سعادتمند به واسطه ما سعادتمند شد و نگون بخت به واسطه ما نگون بخت شد. ماییم که حلال خدا را حلال می‌کنیم و حرام خدا را حرام.
(1) در همین جا «1»- به نقل از ابو سعید خدری آمده است که از سلمان نقل کرده است که می‌گوید: عرض کردم: یا رسول اللّه! هر پیامبری جانشینی دارد، جانشین تو کیست؟ پیامبر سکوت کرد. پس چون بعدا مرا دید گفت: ای سلمان! و من به سوی او شتاب کردم و لبّیک گفتم. گفت می‌دانی جانشین موسی کیست؟ عرض کردم: آری، یوشع بن نون.
فرمود: چرا؟ عرض کردم: چون او در آن هنگام داناترین ایشان بود. پیامبر (ص) فرمود:
جانشین و سرّ نگه دار من و بهترین کسی که پس از خود باقی می‌گذارم «2» و وعده مرا ادا می‌کند و قاضی دین من می‌باشد «3» علی بن ابی طالب است.

_____

(1) آن را در مناقب خوارزمی نیافتیم، ولی احقاق الحق 5/ 154 آن را از ارجح المطالب نقل می‌کند که آن نیز از ابن مردویه نقل کرده است، نیز در کشف الغمّه 1/ 157 به نقل از مناقب ابن مردویه آمده است.
(2) سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 302 ذیل همین خبر می‌گوید:

«این سخن تصریحی است بر این که علی جانشین پیامبر است و صراحت دارد در این که او پس از پیامبر برترین مردم است و در این خبر دلالتی است التزامی در خلافت علی (ع) و وجوب فرمانبری از او که بر خردمندان پوشیده نیست.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 374 استدلال می‌کند که همین قرینه‌ای است دالّ بر خلافت.
«اخبار وصیّت، قراین دیگری را هم در بردارد که مقتضی آن است منظور از وصیّ، خلیفه است، همچون این سخن پیامبر (ص)- بخشی از سخن در توصیف علی (ع)- که او (علی) بهترین کسی است که به خلیفگی می‌گذارم یا پس از خود به یادگار می‌نهم.»
(3) می‌گوییم: در برخی روایات «قاضی دینی» به کسر دال وارد شده است و آن چه ما از علمای خود نقل می‌کنیم بر همین تقدیر، استوار است. مصنّف در کشف المراد/ 396 می‌گوید:
«پیامبر (ص) فرمود: تو برادر و جانشین و خلیفه پس از من هستی و قاضی دین من، و این نصّی است صریح در ولایت و خلافت بر اساس آن چه گفته آمد.» شیخ طوسی در تلخیص الشّافی 2/ 166 می‌گوید:
«در پاره‌ای روایات تعبیر «قاضی دینی» به کسر دال وارد شده است، و این روایت نیز صراحت در امامت دارد، زیرا قاضی به معنای حاکم است و هر گاه در همه دین حاکم باشد پس او امام خواهد بود.» ابن ابی جمهور احسائی در کتاب معین المعین چنان که در حاشیه اللوامع الالهیه/ 282 از او نقل شده می‌گوید:
«این سخن پیامبر (ص): «قاضی دینی» به کسر دال، برگرفته است از این سخن پیامبر: «اقضاکم علی (ع)»، و این دلیل آن است که علی برترین صحابه بوده است و قضا به همه علوم نیازمند است ...» «فرمود: «اقضاکم علی» و در این حدیث، منطوق آن را آشکارا بیان داشته است و مفهوم آن را به این اختصاص داده است که انواع و اقسام علوم را تنها برای علی (ع) گرد آورده است. وجود هر یک از فضایلی که گروهی از صحابه بدان اختصاص یافته‌اند متوقّف بر فضایل دیگر نیست مگر علم قضا که پیامبر (ص) آن را به صیغه افعل برای علی (ع) قرار داده است و آن مقتضی وجود اصل وصف و افزایش آن بر دیگری است و موصوف بدان باید عقلی کامل داشته باشد و نیکو تشخیص دهد و تیزهوش باشد و از سهو و غفلت به دور و به هنگام دشوار بودن حکم با ذکاوتش بدان دست یابد، عدالتی داشته باشد که مانع از آن گردد تا پیرامون محرّمات بگردد و مروّتی که او را به دوری از دنیا وادارد، زبانی راستگو داشته امانتداری‌اش آشکار شود.
ترکیب «قاضی دینی» در پاره‌ای روایات به فتح دال وارد شده است، چنان که در بحار الانوار 36/ 311- 310 به نقل از کفایة الاثر چنین آمده است.

در آن به نقل از انس بن مالک روایت شده است که از پیامبر (ص) شنید که فرمود:
«جانشینان پیامبران، کسانی هستند که پس از ایشان دیون آن‌ها را ادا می‌کنند و به وعده‌های آن‌ها عمل می‌کنند و بنا به سنّت ایشان به جنگ می‌پردازند. سپس به علی (ع) روی کرد و فرمود: تو در دنیا و آخرت جانشین و برادر منی، دین مرا ادا می‌کنی و به وعده‌های من عمل می‌کنی و بنا به سنّت من نبرد می‌کنی» (الحدیث).
ترجمه کشف الیقین ،ص:263
(1) در کتاب اربعین «1»- به نقل از انس بن مالک آمده است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: من و علی (ع) حجّت خداییم بر بندگانش. «2»

---

(1) فضائل الخمسة 1/ 375 به نقل از کتاب الاربعین الطوال از ابو القاسم دمشقی، و در کتاب اربعین ابن بابویه/ 591 بر حسب آن چه مؤلّف بدان نسبت می‌دهد. این روایت در تاریخ طبری 2/ 62+ مسند احمد بن حنبل 1/ 159+ کفایة الطالب/ 206+ کنز العمال 6/ 397 یافت می‌شود.
(2) اربلی در کشف الغمّه 1/ 162 می‌گوید:
«این حدیث دلیل آن است که هیچ کس نمی‌تواند به منزلت امیر المؤمنین (ع) نزدیک شود و این که جایگاه او نسبت به پیامبر (ص) بنایی والا و شالوده‌ای استوار دارد و شرفش به غایتی رسیده است که چگونگی آن خردها را به تحیّر می‌کشاند و اصحاب را از درک آن ناتوان می‌سازد و بر فرزانگان است که در اعتراف به ستیغ بلند آن هر چه دارند و ندارند بر زمین افکنند، چه، پیامبر (ص) وضع او را همچون وضع خود قرار داده و او را در این سخن و سخنان بسیار دیگر هم منزلت خویش گردانیده است، و چه کسی می‌تواند همچون انسانی پرداخته شود یا پا جای پای او نهد یا چگونه می‌توان کسی را از کارهایش بازداشت که حجّت بر بندگان و مردمی است که خانواده او به شمار می‌آیند؟
این نکته را برای توضیح بیش‌تر می‌افزاییم که همین دلالت بر آن دارد که هر چه برای پیامبر بوده است مانند آن نیز برای علی است، زیرا هر دوی آن‌ها حجت خدایند بر بندگان و نبوّت به دلیل دیگری از این امر استثنا می‌شود و باقی مانده آن اعمّ از ولایت بر مردم و جمع آوری خراج آن‌ها و تقسیم خراج میان ایشان و بر پا کردن حدود و امر به معروف و نهی از منکر برای حضرت (ع) می‌ماند و این برای هر که تأمّل کند و انصاف ورزد روشن است.» علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 75 می‌گوید:
«دلیل این که حضرت (ع) به طور کلّی بر همه امّت، حجّت بوده است، وجوب مقدّم داشتن بلا فصل ایشان است بر دیگران و اگر حضرت (ع)، چهارمین باشد، آن سه دیگر و هر که در زمان آن‌ها فوت شده بدون آن که

دلیلی لازم باشد از شمول این حکم خارجند.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:264
(1) هنگامی که آیه مبارکه: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ «1»- نازل شد حضرت (ص) خواص خاندان و عشیره خود را که فرزندان عبد المطّلب بودند در خانه ابو طالب گرد آورد. آن‌ها چهل تن بودند. حضرت (ص) به علی (ع) دستور داد ران گوسفندی را با یک مدّ طعام گندم بپزد و یک صاع شیر برایشان فراهم آورد. معروف بود که یکی از آن‌ها می‌تواند [در یک وعده] تنه گوسفندی را بخورد و یک مشک نوشیدنی را بیاشامد، پس تمامی این گروه از این خوراک اندک بخوردند تا سیر شدند و غذا کم نیامد. آن‌ها از این امر شگفت زده شدند و نشانه پیامبری حضرت (ص) برای ایشان آشکار شد. سپس پیامبر (ص) فرمود: ای فرزندان عبد المطلب! خداوند مرا به سوی مردم به طور کلّی و به سوی شما به طور خاص فرستاده و فرموده است: وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ، و من شما را به دو سخن فرا می‌خوانم که بر زبان سبک و در ترازوی الهی بسی سنگین است و در پرتو این دو سخن می‌توانید اختیار عرب و عجم را به دست گیرید و آن دو ملت تسلیم فرمان شما خواهند شد و با آن دو به بهشت در خواهید آمد و از آتش رهایی خواهید یافت:
شهادت به این که خدایی جز اللّه نیست و من پیامبر خدایم، پس هر که مرا در این امر اجابت کند و در پرداختن بدان یاری‌ام رساند برادر، وزیر و وصی [و وارث] و جانشین پس از من خواهد بود «2»، ولی هیچ کس پاسخی به او نداد.

---

(1) شعراء/ 214؛ خویشان نزدیک خود را هراس ده.
(2) شیخ طوسی در رسالة الاعتقادات که در رسائل عشر/ 106 چاپ شده می‌گوید:
«دلیل این که امام حقّ، پس از پیامبر (ص)، امیر المؤمنین (ع) است نصّ متواتر پیامبر است در خلافت علی و حال آن که بر هیچ کس جز او- همچون ابو بکر و عبّاس- نصّی ندارد، نصّی نظیر این سخن که می‌فرماید: «تو برادر، و وزیر و جانشین پس از منی.» دلیل دیگر امامت علی آن است که او معصوم می‌باشد و بنا به اجماع مسلمانان، کسی جز او معصوم نیست.» ابن بطریق در عمده/ 91 می‌گوید:
«این گونه اخبار رسیده از ابن حنبل و ثعلبی و ابن مغازلی و دیلمی بدون تردید بر لفظ خلافت حضرت (ع) تصریح دارند، پس باید به این نکته توجّه شود که همان کافی است و برای کسی که با دیده انصاف در آن تأمّل کند قانع‌کننده خواهد بود و دیگر هر چه جز لفظ خلافت باشد سخنی است از روی زاری که نوری برای طالب آن به دست نمی‌دهد و دلیلی نیست که از

آن بهره‌ای گرفته شود و دانش افزوده‌ای نخواهد بود».
شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 368 می‌گوید:
«امّا انکار دلالت آن بر نفی خلافت دیگران، ضرورتا ستیزه‌جویی خواهد بود، زیرا کدام دلیل صریح‌تر از این نفی پیامبر (ص) که: (خلیفه پس از من) و اگر قید (من بعدی) بر این دلالت نداشته باشد بنا به نص، خلافت بلا فصل هیچ کس به اثبات نمی‌رسد، و ای کاش می‌دانستم چرا وصیّت ابو بکر برای عمر، نصّ خلافت بلا فصل اوست ولی وصیّت پیامبر برای امیر المؤمنین چنین نیست؟ آیا وصیّت پیامبر در بلا فصل بودن، صریح‌تر از وصیّت ابو بکر و وصایای دیگر سلاطین برای ولیعهدهایشان نیست؟ [ص 103- 83].» در این باره رجوع کنید به اللوامع الالهیه/ 282 (حاشیه صفحه).
شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 164 می‌گوید:
«این سخن حضرت (ص): «هر یک از شما که مرا در این امر یاری رساند برادر و وصیّ و جانشین پس از من خواهد بود». نمی‌تواند خبری باشد که در آینده تحقّق می‌یابد، زیرا پیامبر (ص) این منزلت‌ها را بخشی از دعوت در بیعت با خویش قرار داده بود و آن را همچون ترغیبی بر زبان آورده بود و بنا بر این صحیح نیست لفظ بر خبر، حمل گردد و درستش چنین است که بر ایجاب حمل شود و گویی حضرت (ص) فرموده است:
«هر که از میان شما با من بیعت کند ضرورتا برادر، وصی و جانشین پس از من خواهد بود.» بر اساس آن چه پیش‌تر گفته شد خلافت از منازلی همچون وصیّت و اخوّت به شمار آمد که غرض از آن‌ها ایجاب است نه خبر و نظیر همین معنی در لفظ خلافت هم وجوب می‌یابد، زیرا محال است پیامبر برخی از منازل را بر برخی برتری دهد و منظور حضرت (ص) از همه آن‌ها ایجاب باشد نه خبر جز در مقام خلافت، چرا که آن، خروجی است از نظم سخن».
بنگرید به: الرسائل العشر/ 97، تقریب المعارف/ 137.
ترجمه کشف الیقین ،ص:267
امیر المؤمنین (ع) می‌فرماید: در میان آن‌ها من در برابر پیامبر ایستادم در حالی که سنّم از همه آن‌ها کمتر بود. پس گفتم: ای پیامبر خدا! من تو را در این امر یاری می‌رسانم پیامبر (ص) فرمود: بنشین.
حضرت (ص) برای بار دوم، سخن را برای قوم تکرار کرد و آن‌ها خاموشی ورزیدند، پس من برخاستم و سخن قبلی خود را دوباره گفتم. پیامبر (ص) فرمود: بنشین.
حضرت (ص) برای بار سوم سخن خود را تکرار کرد، ولی هیچ یک از آن‌ها [کلامی] بر زبان نیاورد. پس من برخاستم و گفتم: یا رسول اللّه! من تو را در این امر یاری می‌رسانم.

حضرت (ص) فرمود: بنشین، تو برادر، وصی، وزیر، وارث و جانشین پس از من هستی.
پس قوم برخاستند در حالی که به ابو طالب می‌گفتند امروز بر تو مبارک باشد که اگر به دین برادرزاده‌ات درآیی پسرت بر تو امیر می‌شود. «1»

---

(1) اسکافی همان گونه که در الغدیر 2/ 287 از او نقل شده در «النقض علی العثمانیة» می‌گوید:
«عاملی از عوامل کودکی و خواهشی از خواهش‌های دنیا علی را به سوی خود می‌خواند و نوباوگی او را وامی‌داشت تا در بازی کودکان حضور یابد و به احوال ایشان درآید، ولی ما از او ندیدیم جز آن که در اسلام برّا بود و در امورش مصمّم و سخن خود را با عملش عینیت می‌بخشید و اسلامش را با پاکدامنی و زهد به اثبات می‌رساند و در میان همه کسانی که در محضر پیامبر (ص) بودند او به حضرتش پیوست و در دنیا و آخرت مورد اعتماد و انس و الفت حضرت (ص) گشت. او بر شهوتش چیره شد و با خواهش‌های نفسانی خود به ستیز برخاست و در این راه برای آن چه امید می‌برد در رستگاری عاقبت و پاداش آخرت شکیبایی ورزید. حضرت (ع) در سخنان و خطبه‌هایش آغاز وضع خویش و شروع کارهایش را بیان می‌کند آن هنگام که پیامبر (ص) درخت را فرا خواند و درخت، در حالی که بر زمین شیار می‌کشید به سوی حضرتش آمد و قرشیان گفتند: افسونگری است با قدرت چشم بندی. علی (ع) گفت: یا رسول اللّه! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می‌آورد، به خدا و پیامبر او ایمان آوردم و آن چه را به ارمغان آوردی تصدیق می‌کنم و گواهی می‌دهم که درخت هر چه کرد به امر خدا بود در تصدیق نبوّت تو و چونان برهانی در دعوتت. آیا هرگز ایمانی صحیح‌تر از این ایمان یافت می‌شود با چنین پیوندی استوار و ریسمانی ناگسستنی؟! ولی خشم و نفرت طرفداران عثمان و تعصّب و انحراف جاحظ از اموری است که گریزی ندارد.» [مراجعه کنید به حدیث شجره در نهج البلاغه/ 302- 300 خطبه 192 (قاصعه)].
ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ 135 می‌گوید:
«سخنگویان هر دو فرقه در نقل این رویداد به عنوان بیان معجزات همداستانند که از جمله این معجزات است اطعام مردمی بسیار با خوراکی اندک که در همین روز بود، و هر که این داستان را نقل کرده همان گونه بیان داشته است که ما شرح دادیم. نیز همه علمای اهل قبله در «یوم الدّار» اجماع دارند و طریق آگاهی بدان نقل است و هر نقلی که از آن به دست آید به همان نصّی می‌رسد که در اخوّت و وصیّت و وزارت و یاری رساندن و خلافت پس از پیامبر (ص) از علی (ع) روایت کردیم و اگر منکری آن را انکار کند این تفصیل به آن مجمل می‌رسد».

سیّد حامد حسین در خلاصة عبقات الانوار 5/ 362 می‌گوید:
«از دلایلی که گواه آن است امیر المؤمنین (ع) وارث پیامبر (ص) می‌باشد حدیث «یوم الدّار» است که در آن آشکارا بر این نکته تصریح شده و علی (ع) هم در پاسخ کسی که از پیامبر پرسید: چرا پسر عمویت را وارث قرار دادی نه عمویت را؟ بدان استشهاد کرده است.
این حدیث از «ازالة الخفا» ی ولی اللّه دهلوی روایت شده است.
شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 362- 361 می‌گوید:
«همه این اخبار در برگیرنده لفظ «خلیفه» است و در «الکنز» [یعنی: کنز العمال] از ابن مردویه خبری نقل شده است که لفظ «ولایت» را در بر دارد ...
و شما می‌دانید که مقصود از ولایت در این جا همان خلافت است به قرینه پیش از آن و قید «پس از من»، زیرا یاری و محبّت به پس از پیامبر (ص) اختصاص ندارد و خلافت، بدان مختص می‌باشد.» سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 194 می‌گوید:
«ادّعای این که تنها آن دلالت بر این دارد که علی در میان اهل بیت پیامبر (ص) جانشین حضرت (ص) است از این جهت مردود می‌باشد که هر کس معتقد باشد علی خلیفه پیامبر خدا در میان اهل بیت اوست به خلافت عامّه او معتقد است و هر که خلافت عامّه او را نفی کند خلافت خاصّه او را هم نفی کرده است و کسی هم قائل به فصل نیست. پس فلسفه مخالفت با اجماع مسلمانان چیست؟».
بنگرید به: کشف الغمّه 1/ 62 و مراجعات/ 187 و الغدیر 2/ 279- 278.
ترجمه کشف الیقین ،ص:268
(1) در کتاب مناقب «1»- به نقل از ابن بریده «2»- آمده است که گفت: پیامبر اکرم (ص) فرمود: هر پیامبری وصی «3» و وارثی دارد و علی (ع) وصیّ و وارث من است.

---

(1) مناقب خوارزمی/ 42.
(2) در مأخذ چنین بوده و در نسخه ج: «بریدة، و در م: «بردة» و در دیگر نسخه‌ها: «ابو هریرة».
(3) ابن شهرآشوب در مناقب 2/ 26 می‌گوید:
«در حدیث ابو رافع آمده است که ابو بکر به عبّاس گفت: تو را به خدا قسم می‌دانی که پیامبر خدا همه شما را گرد آورد و گفت: ای فرزندان عبد المطلب! خداوند پیامبری را برنیانگیخته است مگر آن که از خاندانش وزیر، برادر، وارث، وصی و جانشین در خانواده‌اش قرار داده است، پس کدام یک از شما برای بیعت با من برمی‌خیزد تا برادر، وزیر، وارث، وصی و جانشین من در خاندانم باشد و علی با شرطی که کرده بود با حضرتش

بیعت کرد.
اگر این جمله درست باشد امامت بلا فصل علی پس از پیامبر (ص) واجب خواهد بود».
ابن بطریق در عمده/ 84- 81 سخنی دارد که چکیده آن چنین است:
«خداوند به همه مؤمنان دستور داده است وصیّت نامه بنویسند و در اخبار آمده است که به پیامبر (ص) نیز چنین دستوری داده و از سویی خداوند توبیخ کرده است کسی را که به نیکی بخواند و خود را فراموش کند و از همین رو بر پیامبر، حق است که وصیّت کند.
از سوی دیگر از آن جا که همه کارهای پیامبر، سنّت است پس ناگزیر باید از آن‌ها پیروی کرد. اگر پیامبر (ص) وصیّت را ترک کند، ترک وصیّت، سنّت می‌گردد و خلاف چنین چیزی آشکارا روشن است، پس وجوب وصیت ثابت شد. این از دلایل دروغ ابن ابی اوفی است- چنان که در صحیح بخاری آمده- که پیامبر جز به قرآن برای امتش وصیّتی نکرده است و نیز وصیّت پیامبر در چنگ زدن به ثقلین- کتاب خدا و اهل بیتش- دلالت بر دروغ بودن سخن او دارد.
پس با آن چه بیان داشتیم وصیّت برای سیّد عترت، امیر المؤمنین (ع) ثابت می‌گردد.» فاضل سیوری در اللوامع الالهیه/ 281 می‌گوید:
«به این سخن پیامبر: «تو برادر، وصی، جانشین پس از من و قاضی دین من هستی» از دو روی استدلال می‌شود:
اوّل: «تو وصیّ من هستی» و این را هیچ کس انکار نمی‌کند. امّا این که مقصود پیامبر از این سخن، تصرّف در هر آن چیزی است که پیامبر در آن تصرّف می‌کرده یا پاره‌ای از آن، باید گفت که شقّ دوم (پاره‌ای از آن) باطل است، زیرا لفظ اطلاق دارد و از هر گونه تقییدی بدور است و قرینه‌ای هم بر تقیید دلالت ندارد و اگر چنین مقصودی در میان بود در هم آمیختگی پیش‌می‌آمد که این از پیامبر (ص) جایز نیست، پس شقّ اوّل آن تعیّن می‌یابد که همان مطلوب ماست، زیرا ما از امامت جز همین را نمی‌خواهیم.» دوم: این سخن پیامبر «قاضی دینی» بنا به روایتی که دال مکسور باشد و این صراحت در خلافت علی (ع) دارد.
علّامه مجلسی در بحار الانوار 38/ 20 باب: علی وصی و سیّد الاوصیاء، می‌گوید:
«از اخبار آمده در این باب آشکار می‌شود که علی (ع) وصیّ پیامبر و سیّد اوصیاست و بیش‌ترین تصریح را دارد در این که مقصود از وصایت، خلافت عظماست و دیگر اخبار امتیازی را در بر دارند که موجب مقدّم داشتن علی (ع) بر دیگران است و روشن می‌سازد که حضرت (ع) خیر البشر است و این به اجماع به پیامبر (ص) تخصیص دارد و دیگر آحاد امّت داخل عنوان بشر هستند که برتری حضرت بر آن‌ها ثابت می‌شود، و این درجه‌ای است

والاتر از خلافت و امامت، و هیچ خردمندی تردیدی نمی‌کند در این که چنین امتیازی مستلزم خلافت و امامت است و چگونه عاقلی تجویز می‌کند که کسی نه پیامبر باشد نه امام و از پیامبران، برتر باشد؟ از دیگر اخبار، روشن می‌شود که علی از همه صحابه و همه امّت برتر بوده است
ترجمه کشف الیقین ،ص:269

و عقل سلیم نمی‌پذیرد که غیر افضل بر افضل مقدّم داشته شود. بیش‌تر اخباری که در این باب وارد شده مشتمل است بر آن چه دلالت دارد بر امامت علی (ع) که برخی از آن‌ها تصریحی است و پاره‌ای تلویحی و پرداختن بدان موجب اطاله سخن خواهد شد و بیش‌تر مخالفان به وصایت حضرت (ع) اعتراف دارند.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 374- 373 می‌گوید:
«این وصیّت شامل خلافت است و می‌توان آن را ظاهرترین نکته‌ای دانست که در بر دارد و به سوی آن انصراف می‌یابد بلکه معنی وصیّ پیامبر، خلیفه اوست و گواه آن مثلی است که پیامبر (ص) برای مسلمان، پیرامون وصیّ موسی یعنی یوشع آورد که جانشین موسی بود و نیز آن چه احمد در مسند خود به نقل از طلحة بن مصرف روایت کرده که گفته است: «ابو هذیل گفت: ابو بکر بر وصیّ پیامبر (ص) تحکّم می‌کرد.
ابو بکر دوست می‌داشت به پیمانی از رسول خدا دست می‌یافت تا آن را آویزه گوش کند.» «این سخن صراحت دارد که مفهوم وصیّ رسول اللّه خلیفه اوست مضافا به این که در حدیث مذکور، وارث بر وصیّ عطف شده است و مقصود از وارث یا وارث منزلت است که همان مطلوب است یا وارث علم که مقتضی خلافت می‌باشد، زیرا علم پیامبران، میراث برای کسی است که برای پیروی و ریاست شایسته‌تر باشد چه، خداوند می‌فرماید: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی. از این سخن در صورتی که مقصود از وصیّ کسی باشد که در علم و هدایت و حفظ قوانین شریعت و تبلیغ علم بدو وصیّت شود تمام مطلوب به دست می‌آید، به ویژه این که حفظ قوانین شریعت، متوقّف بر خلافت است.» شیخ مظفّر در همین مأخذ 2/ 378 در پاسخ به سخن ابن روزبهان می‌گوید:
«در دلالت این سخن بر امامت امیر المؤمنین برای آن چه پیش‌تر در حدیث سوم گفته آمد تردیدی نیست، به علاوه ظهور لزوم وصیّ برای هر پیامبری که لازمه آن، همان خلیفه می‌باشد، زیرا مردم ناگزیر باید امام داشته باشند. امّا این سخن او [یعنی سخن ابن روزبهان] که: «گاهی گفته می‌شود این وصیّ فلانی است در کودکی و مقصود چنین است که او پس از وی عهده‌دار است به امر کودکی»، مطلوب ما را اثبات می‌کند نه نفی،

زیرا وصیّ پیامبر، همان خلیفه اوست که عهده‌دار امر امّت اوست، و امّا این سخن او: «او نزدیک وارث است و به همین سبب با واژه وارث، قرینش ساخته» صحیح است و از همین رو هر دو لفظ، مفید معنای خلافت است، پس مراد از وارث، وارث علم و منزلت است در میان امّت نه مال و در نتیجه او امام خواهد بود.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:270

نیز سخن علی (ع) در نهج البلاغه/ 47 خطبه دوم نقل می‌شود که حضرت در آن می‌فرماید: «هم اکنون وصیّت و وراثت در میان ایشان است، چه، حق به میان اهلش بازگشت و به جایگاه خود منتقل شد.» مظفر در همین مأخذ/ 375 در ذیل این خطبه می‌گوید: «لطف این سخن حضرت (ع) که «حق به میان اهلش بازگشت» و دلالتش بر این که سه خلیفه پیشین آن را غصب کرده بودند بر کسی پوشیده نیست.» سیّد مرتضی عسکری در معالم المدرستین 1/ 295- 212 پیرامون وصیّت، پژوهشی فراگیر و پر بهره را با عناوین زیر وارد کرده است:
«وصیّت در میان ملّت‌های گذشته، وصیّ در احادیث پیامبر ما (ص)، اخبار مربوط به وصیّ پیامبر (ص) در کتب امّت‌های گذشته، وصیّت در اخبار صحابه و تابعان، شهرت لقب وصیّ پیامبر برای علی در اشعار صحابه و تابعان و لغت‌نامه‌ها، احادیث عایشه در این پیرامون، دستکاری خلفا نسبت به نصوص وصیّت پیامبر با حذف تمام یا برخی از آن‌ها و تأویل مفهوم حدیث یا انکار و سرپوش نهادن یا ضعیف شمردن آن و وضع روایت‌های گوناگون به جای این اخبار صحیح.» او در پایان بحث می‌گوید:
«در حالی که نصوص دالّ بر حقّ حضرت علی در حکومت پس از پیامبر (ص) و حق فرزندان امام او در این حکومت از مهم‌ترین مسائلی است که خلفای دیگر را در موضع انتقاد قرار می‌دهد، علمای مکتب خلفا در پوشاندن این گونه نصوص هیچ گونه کوتاهی نکرده‌اند و از مهم‌ترین آن‌هاست پژوهش‌های علمای اهل کتاب پس از وفات پیامبر در باره وصیّ و سخنان آن‌ها پیرامون او، و این در حالی است که این گونه اخبار علمای مکتب اهل بیت در کتاب‌هایشان حفظ شده است. [مراجعه کنید به بحار الانوار 10/ 10- 50].» بنگرید به: مناقب 2/ 58 و تقریب المعارف/ 134 و طرائف/ 26 و 133 و مراجعات/ 313- 307.
ترجمه کشف الیقین ،ص:271
(1) در همین کتاب «1»- به نقل از انس آمده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: ای انس!

---

(1) مناقب خوارزمی/ 42.

نخستین کسی که از این در بر تو وارد شود امیر المؤمنین (ع) و سرور مسلمانان «1» و جلو دار پیشانی سپیدان حجله‌نشین و خاتم اوصیاست.
انس می‌گوید: با خود گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار ده و هنگامی که علی (ع) آمد آن را کتمان کردم. پیامبر (ص) فرمود: او کیست ای انس؟ عرض کردم: علی (ع). پس حضرت (ص) با گشاده گشاده‌رویی برخاست و علی (ع) را در آغوش کشید و سپس عرق چهره‌اش را بر چهره علی (ع) مالید و عرق چهره علی (ع) را بر چهره خویش کشید.
علی (ع) گفت: یا رسول اللّه! با من آن کردی که پیش‌تر نکرده بودی.
پیامبر (ص) فرمود: چرا چنین نکنم در حالی که تو حقّ مرا ادا می‌کنی و صدای مرا به گوش آن‌ها می‌رسانی و پس از من اختلاف‌هایشان را برای آن‌ها تبیین می‌کنی.
(1) ابو نعیم حافظ روایت می‌کند «2»- که پیامبر (ص) روزی در باره علی (ع) فرمود: سرور مسلمانان و امام پرهیزکاران خوش آمد. «3»

---

(1) شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 165 می‌گوید:
«این سخن پیامبر «سرور مسلمانان و جلودار پیشانی سپیدان حجله‌نشین» به مفهوم امامت رجوع می‌کند، زیرا مفهوم سروری و سیادت، ریاست است و نیز جلودار مردم یعنی رئیس و فرمانده آن‌ها، به ویژه آن که این سخن اندکی پس از تعبیر «امام پرهیزکاران» آمده باشد.
علامه مجلسی در توضیح خبری که تعبیر «علی، سرور عرب» در آن آمده در بحار الانوار 38/ 94 می‌گوید: «شاید پیامبر (ص) به بیان سروری علی بر عرب اکتفا کرده تا برای پرهیز از تکذیب منافقان و تردید مسلمانان ضعیف و سست، فضل حضرت (ع) را به تدریج بیان کند.» این بیان به سخن سیّد شرف الدین می‌ماند که ذیل آیه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ آن را بیان کردیم.
(2) حلیة الاولیاء 1/ 66.
(3) شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 165- 164 می‌گوید:
«هیچ کس نمی‌تواند بگوید مقصود از این فرموده پیامبر (ص): «امام پرهیزکاران» همان تقواست آن گونه که صالحان در دعایشان می‌گویند که خداوند آن‌ها را امام پرهیزکاران قرار دهد، چنان که در این آیه مبارکه:
وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً [فرقان/ 74]، و اگر مقصود از آن امامت می‌بود امام متّقین بودن شایسته‌تر از امام فاسقان بودن به شمار نمی‌آمد و این از آن روست که نسبت دادن امام به این امر در برابر امر دیگری موجب تخصیص می‌گردد، و ظاهر سخن عموم است مگر آن که دلیلی بر تخصیصش اقامه شود. گرچه ما روشن کردیم مفهوم و حقیقت امامت،

پیروی از سخن و عمل کسی را در بر دارد که امام است. پس هر گاه ثابت شد که او برای بخشی از امّت در پاره‌ای امور، امام است پس ناگزیر باید در این محدوده و به این شکل پیروی گردد که همین مقتضی عصمت اوست و هر گاه عصمتش ثابت شد امامتش واجب می‌گردد، زیرا هر کس عصمت برای او ثابت شد و قطعی گشت امامت بلا فصل پس از پیامبر برای او ضروری می‌گردد.
امّا تخصیص لفظ (متّقیان)- در برابر فاسقان- ممتنع نیست، پس اگر او امام همه باشد چنان که خداوند می‌فرماید: هُدىً لِلْمُتَّقِينَ [بقره/ 2] و برای همگان هدایت باشد حمل آن بر پرهیزکاران به سبب بهره‌ای است که از هدایت او می‌برند و فاسقان از آن بی‌بهره‌اند و این سخن جایز است- ما می‌توانیم نظیر چنین سخنی را در این فرموده: «امام پرهیزکاران» قائل شویم و ذکر اختصاص لفظ آیه- با وجود عمومیت معنای آن- وجهی ندارد- الّا این که او را در این خبر، قائم بدانیم.
امّا جایز است این دعای صالحان که خداوند آن‌ها را امام پرهیزکاران قرار دهد حمل بر آن گردد که ایشان دعا کرده‌اند پیشوایانی گردند که از ایشان آن گونه به حقیقت پیروی شود که پیش‌تر توضیح دادیم و این غیر ممتنع است، و اگر مسیری را بپیماییم که طرف مقابل ما می‌خواهد که آن‌ها به خلاف این دعا کرده‌اند با وجود دلیلی به این نتیجه رسیده‌ایم- اگر چه حقیقت امامت آن چه را ما گفتیم در بر دارد-.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:273
(1) در کتاب مناقب «1»- به نقل از سلمان فارسی- رضی اللَّه عنه- آمده است که شنید پیامبر (ص) می‌فرماید: همانا برادر من، وزیر «2» من و بهترین کسی که پس از خود به جانشینی می‌نهم علی بن ابی طالب است.

---

(1) مناقب خوارزمی/ 62.
(2) ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ 136- 135 می‌گوید:
«وزارت در عرف نبوت، خلافت بدون اشکال است به دلیل آیه مبارکه وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی»، که مفهوم آن به اتّفاق مفسّران همان خلیفه و امام می‌باشد و نیز به سبب آن که لفظی که وزارت و اخوّت را در بر دارد، همان لفظی است که خلافت را در بر می‌گیرد و در این مورد به اعتماد آگاهی شنونده از باب اختصار به ذکر بخشی از منطوق اکتفا شده است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:274
(1) در همین کتاب «1»- به نقل از ابو ایّوب آمده است که پیامبر (ص) سخت بیمار شد و فاطمه (س) برای عیادت از حضرت (ص) آمد و چون خستگی و ضعف پیامبر (ص) را دید به حدّی اندوهگین شد که اشکش بر گونه‌هایش ریخت.

پیامبر (ص) به او فرمود: ای فاطمه! کرامت خدا بر تو همین که به ازدواج کسی درآوردمت که اسلامش پیش‌تر از همه و علمش بیش‌تر از همه و شکیبایی‌اش گسترده‌تر از همگان است. همانا خداوند تبارک و تعالی به زمینیان نگریست و از میان ایشان مرا برگزید و مرا به عنوان پیامبر و رسول برانگیخت و بار دیگر به زمین نگریست و از میان همه، شوی تو را برگزید و به من وحی کرد که تو را به ازدواج او درآورم و او را وصیّ [و برادر] خود گیرم. «2»
این حدیث را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل نیز روایت می‌کند «3».

_____

(1) مناقب خوارزمی/ 63.
(2) سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 303- 302 می‌گوید:
«این سخن نص در این است که علی، وصیّ است و صراحت دارد در این که او پس از پیامبر برترین مردم است و در بردارنده دلالت التزامی است در خلافت و واجب الطاعه بودن او که بر خردمندان پوشیده نیست ..
بنگرید چگونه خداوند پس از آن که خاتم الأنبیاء را از میان همه زمینیان برگزید علی را انتخاب کرد و ببینید چگونه گزینش وصی بسان گزینش پیامبر بوده است و مشاهده کنید چگونه خداوند به پیامبرش وحی می‌کند که او را داماد خود و وصیّ خویش گرداند و ببینید آیا جانشینان پیامبران گذشته جز اوصیای ایشان بوده‌اند و آیا رواست برگزیده خدا در میان بندگان و وصیّ سرور انبیا را عقب زنیم و دیگری را پیش کشیم و آیا صحیح است کسی بر او حکومت کند و حضرت (ع) را در شمار توده مردم و رعیت خویش گیرد؟ و آیا عقلا ممکن است فرمانبری از این حاکم بر کسی واجب باشد که خداوند او را بسان پیامبرش برگزیده است؟ و چگونه می‌شود خدا و رسول، او را برگزینند و ما دیگری را انتخاب کنیم وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا مُبِیناً [احزاب/ 36].»
بنگرید به کشف المراد/ 420.
(3) این حدیث و حدیث پیش از آن و چند حدیث دیگر را صاحب کشف الغمّه در کتاب خود (1/ 153- 151) به نقل از کتاب مناقب می‌آورد. او پس از نقل این حدیث اشاره می‌کند که دارقطنی این حدیث را به شکل کامل‌تری آورده است و می‌گوید: «تصمیم داشتم ذکر آن را تا امام الخلف الحجّة (ع) به تأخیر اندازم ولی در این جا بیانش کردم»، سپس آن را به نقل از کتاب کفایة الطالب دارقطنی می‌آورد و آن حدیثی است که در کتاب ما پس از این حدیث می‌آید. ظاهرا مؤلّف- رحمه اللّه- این حدیث- یعنی حدیث ابو ایّوب- را به همراه حدیث سلمان از کتاب مناقب آورده است که واسطه آن، کشف الغمّه بوده است، و از دقّت نظر او بوده است

که صاحب کشف اشتباها این حدیث را از ابو ایّوب نقل کرده که دارقطنی آن را آورده و حال آن که حدیث ابو هارون عبدی است- و اللّه اعلم-.
ترجمه کشف الیقین ،ص:275
(1) دارقطنی «1»- از رجالش به نقل از ابو هارون عبدی آورده که گفته است: نزد ابو سعید خدری آمدم و به او گفتم: آیا تو در بدر حاضر بوده‌ای؟ گفت: آری. گفتم: آیا در باره علی (ع) و فضلش چیزی از آن چه شنیده‌ای به ما نمی‌گویی؟ گفت: آری، پیامبر اکرم (ص) از یک بیماری بهبود یافت و دوران نقاهت را می‌گذراند که فاطمه (س) بر او وارد شد تا از پیامبر عیادت کند. من در سمت راست پیامبر نشسته بودم، پس چون فاطمه (س) ضعف و سستی پیامبر را دید بغض گلویش را فشرد تا جایی که اشکش بر گونه‌هایش آشکار شد. پیامبر (ص) به او فرمود: چرا می‌گریی ای فاطمه! فاطمه (س) گفت: از فوت می‌ترسم یا رسول اللّه! پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه! آیا نمی‌دانی که خداوند به زمین نگریست و پدر تو را برگزید و او را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر به زمین نگریست و شویت را در آن برگزید و به من وحی کرد و تو را به ازدواج او درآوردم و وصیّ‌اش گرفتم؟ آیا نمی‌دانی که کرامت خدا بر توست که به ازدواج کسی درآوردت که علمش بیش از دیگران و شکیبش

_____
(1) احقاق الحق 9/ 266- 265، او از الفصول المهمه ابن صباغ نقل کرده که در آخر حدیث گفته است: «این حدیث را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل چنین نقل کرده است»، جز آن که در الفصول المهمّه (ص 295) سند را از ابن هارون ذکر می‌کند، ولی ابو هارون چنان که در این جا و در احقاق است وجود ندارد. نیز صاحب احقاق آن را در همان جلد، ص 266 از «البیان فی اخبار صاحب الزمان» کنجی نقل می‌کند که در طریق سندش آورده: «... حافظ، شیخ اهل حدیث ... معروف به دارقطنی به ما گفته است ...»
ترجمه کشف الیقین ،ص:276
گسترده‌تر از همه و اسلامش پیش‌تر از دیگران است؟
فاطمه (س) بخندید و چهره‌اش باز شد. پس پیامبر آهنگ آن کرد که از تمامی خیری که خداوند برای محمّد (ص) و خاندانش مقرّر فرموده است برای فاطمه (س) بیفزاید، از این رو به فاطمه (س) فرمود: ای فاطمه! علی هشت منقبت دارد: ایمان به خدا و رسول، حکمت او، همسر او، دو پسرش حسن و حسین، امر به معروف و نهی از منکر. ای فاطمه! به ما اهل بیت شش خصلت داده شده که جز ما به هیچ کس از پیشینیان داده نشده و هیچ یک از پسینیان بدان نرسد: پیامبر ما که بهترین پیامبران است پدر توست، وصیّ ما که بهترین اوصیاست شوی توست، شهید ما که

بهترین شهداست حمزه، عموی پدر توست، از ماست دو فرزند این امت که دو پسر توست و از ماست مهدی این امّت که عیسی پشت سر او نماز می‌گزارد، و سپس بر شانه حسین زد و فرمود: مهدی امّت از اوست.
(1) از انس بن مالک «1»- است که پیامبر (ص) فرمود: دوست من، وزیر من، جانشین من و بهترین کسی که پس از خود به جای می‌نهم که دین مرا به جای می‌آورد و به وعده من وفا می‌کند علی بن ابی طالب (ع) است.
(2) در کتاب مناقب «2»- آمده است که پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل نزد من آمد در حالی که دو بالش را گشوده بود. بر یکی از دو بالش نوشته شده بود: نیست خدایی جز اللّه، محمّد پیامبر است و بر بال دیگر نوشته شده بود: نیست خدایی جز اللّه و علی، وصی است.
و اخبار در این زمینه بیش از آن است که به شماره درآید.

(3) در کتاب مناقب اخطب خوارزم «3»- به نقل از ابن عبّاس آورده است که گفت: پیامبر اکرم (ص) در صحن خانه بود در حالی که سر بر دامان دحیة بن خلیفة الکلبی داشت [پس علی (ع) وارد شد] و گفت: سلام بر تو، پیامبر خدا (ص) چگونه صبح کرد؟ ترجمه کشف الیقین 276 مبحث دهم: در این که پیامبر، علی(ع) را امیر المؤمنین می‌خوانده است: ..... ص : 276

---

(1) اصابه 1/ 217.
(2) مناقب خوارزمی/ 90.
(3) همان/ 231.
ترجمه کشف الیقین ،ص:277
پیامبر (ص) فرمود: به خیر و خوبی [ای برادر رسول اللَّه، علی (ع) عرض کرد: خدا از سوی ما اهل البیت به تو پاداش خیر دهد].
دحیه به او گفت: من تو را دوست دارم، همانا تو از ستایشی برخورداری که آن را به تو بشارت می‌دهم؛ تو امیر المؤمنین و جلودار پیشانی سپیدان حجله‌نشینی، تو سرور فرزندان آدم جز پیامبران و رسولان هستی، درفش حمد به روز رستاخیز در دست توست که به همراه شیعیانت و محمّد و طرفداران او با شادی تمام رو به بهشت می‌آورید. رستگار شد هر که تولّی تو را در دل داشت و زیان برد هر که از تو کناره گرفت، دوستداران محمّد دوستداران تواند و [دشمنان محمّد] دشمنان تو، شفاعت محمّد بدیشان نرسد. نزدیک من آی ای برگزیده خدا. پس سر پیامبر (ص) را گرفت و در دامان حضرت (ع) قرار داد. پیامبر (ص) فرمود: این هیاهو چیست؟ پس او را آگاه کرد [الحدیث. پیامبر (ص) فرمود: او دحیه کلبی نبود جبرئیل (ع) بود] که تو را با نامی نامید که خدا تو را نامیده بود و این همان اسمی است که محبّت تو را در دل مؤمنان و هراس تو را در دل کافران افکند.
(1) از ابن مردویه «1»- است که حدیثی را مرفوع به بریده می‌رساند و در آن آمده است:
رسول خدا به ما دستور داد به علی با لقب امیر المؤمنین درود فرستیم. «2»

---

(1) کشف الغمه 1/ 342، به نقل از مناقب ابن مردویه.
(2) شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 56 می‌گوید:

«پیامبر (ص) بر امامت علی پس از خود تصریح دارد و با الفاظ مخصوصی که آن را نقل کرده‌اند او را برای امّت به جانشینی نهاده است که از جمله این فرموده پیامبر است: به علی با لقب امیر المؤمنین درود فرستید، و این سخن پیامبر (ص) که با اشاره به علی و در حالی که دست او را در دست گرفته می‌فرماید: این جانشین من است در میان شما پس از من، پس سخنش را بشنوید و فرمانش برید، به علاوه سخن پیامبر در یوم الدار.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 37/ 340 می‌گوید:
«هیچ منصفی در تواتر اخباری که از طرق خاص و عام با اسناد فراوان و مختلف نقل شده تردید نمی‌کند و ما از ترس پرگویی برخی از آن‌ها را کنار گذاشته‌ایم و در پاره‌ای ابواب تنها بخش‌هایی از آن‌ها را آورده‌ایم که برای مقصود ما کافی بوده است آن هم از این روی که نصّ در امامت و خلافت حضرت (ع) بوده، زیرا اگر حضرت (ع) در زمان پیامبر (ص) و پس از رحلت ایشان از سوی خدا و پیامبر، امیر المؤمنین بوده باشد بر همه مسلمانان است که از بایدها و نبایدهای او فرمان برند و این همه مؤمنان را در بر می‌گیرد، چرا که اسم محلّی به «ال» بر عموم دلالت دارد و این است مفهوم امامت کبری و ریاست عظمی، به ویژه آن که در پیش‌تر اخبار با نصوص صریح دیگر و قراین ظاهری پیوست دارد که جز آن چه گفتیم حاوی نکته دیگری نیست. پس کسی را که خدا به سوی حق ره نماید باید برای او چنین مقامی را از اوضح امور دانست و کسی را که خدا برای او نوری قرار ندهد نوری برایش نخواهد بود.
باید بدانیم که سید علی بن طاوس دو کتاب پیرامون این خبر نوشته است: نخستین آن دو «الیقین فی إمرة امیر المؤمنین» نام دارد که چاپ شده است و دومی «التحصین لاسرار ما زاد علی کتاب الیقین» نام دارد که خطی است و نسخه‌ای از آن در کتاب خانه آیة اللّه مرعشی در قم وجود دارد که در فهرست آن هم به چشم می‌خورد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:278
(1) در کتاب مناقب ابن مردویه «1»- به نقل از عبد اللّه بن عبّاس آمده است که گفت: علی (ع) در حالی بر پیامبر (ص) وارد شد که نزد عایشه نشسته بود [پس حضرت میان عایشه و پیامبر نشست].
پس پیامبر بر پشت عایشه زد و فرمود: بس کن و با آزار رساندن به او به من آزار نرسان که او امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و جلودار پیشانی سپیدان حجله‌نشین است. به روز رستاخیز بر صراط می‌نشیند و اولیای خود را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ در می‌آورد.
(2) در کتاب مناقب «2»- به نقل از رافع غلام عایشه آمده است که گفت: من غلام عایشه بودم

---

(1) احقاق الحق 4/ 18، به نقل از مناقب ابن مردویه.
(2) الیقین از ابن طاوس/ 14، به نقل از مناقب ابن مردویه که در آن قدری اختصار به چشم می‌خورد. آغاز سند او چنین است: «عن ابی رافع».
در صفحه 41 آن نیز همین است جز این که آن را از کتاب معرفت، نوشته ابراهیم ثقفی صاحب کتاب الغارات نقل می‌کند و در آن اختلاف‌هایی ناچیز به دور از اختصار دیده می‌شود.
آغاز سند او چنین است: «عن نافع ...»
ترجمه کشف الیقین ،ص:279
و به او خدمت می‌کردم و هر گاه پیامبر (ص) نزد او می‌آمد در نزدیکی عایشه می‌ایستادم تا آن چه را می‌خواهد بدو دهم.
رافع می‌گوید: یک روز که پیامبر (ص) نزد او بود کسی بیامد و در را کوبید.
رافع می‌گوید: به سوی در رفتم و کنیزی را دیدم که با خود ظرفی «1»- سرپوش دار داشت. او می‌گوید: نزد عایشه آمدم و به او خبر دادم. عایشه گفت: او را داخل کن. کنیز وارد شد و ظرف را در برابر عایشه نهاد و عایشه هم آن را در برابر پیامبر (ص) گذاشت و پیامبر هم خوردن آغازید و کنیز خارج شد. پیامبر (ص) فرمود: ای کاش امیر المؤمنین و سرور مسلمانان و امام پرهیزکاران نزد من بود و با من طعام می‌خورد. [عایشه پرسید:
امیر المؤمنین و سرور مسلمانان کیست؟ پیامبر (ص) سکوت کرد و بار دیگر جمله خود را باز گفت و عایشه همان سؤال را پرسید و پیامبر (ص) سکوت کرد]، پس کسی آمد و در را کوبید و من به سوی در رفتم و ناگاه علی بن ابی طالب (ع) را دیدم. رافع می‌گوید:
بازگشتم و گفتم: کوبنده در علی (ع) است. پیامبر (ص) فرمود: او را داخل کن. پس چون داخل شد، پیامبر (ص) فرمود: خوش آمدی، دو بار تو را آرزو کردم تا جایی که اگر در آمدن به سوی من کندی می‌کردی از خدا می‌خواستم که تو را نزد من بیاورد. بنشین و با من بخور. [پس نشست و با او خورد. سپس پیامبر (ص) فرمود: ستیز کند خدا با کسی که با تو بستیزد و دشمنی ورزد با کسی که با تو دشمنی ورزد. عایشه گفت: چه کسی با او به ستیز برمی‌خیزد و به دشمنی می‌پردازد؟ پیامبر (ص) دو بار فرمود: تو و کسانی که با تو هستند].

---

(1) ابن اثیر در اسد الغابة 2/ 154 می‌گوید: رافع، غلام عایشه بود. ابو ادریس مرهبی از او روایت کرده که گفته است: غلام عایشه بودم و هر گاه پیامبر (ص) نزد او می‌آمد. خدمتش می‌کردم، و پیامبر (ص) فرمود: هر که با علی دشمنی ورزد خدا با او دشمنی ورزد- این حدیث را ابن منده و ابو نعیم نقل کرده‌اند.

ترجمه کشف الیقین ،ص:280
(1) از انس «1»- رسیده است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: بهشت، مشتاق چهار تن از امّت من است. ترسیدم از او بپرسم [آنان کیانند؟] پس نزد ابو بکر آمدم و گفتم پیامبر (ص) می‌گوید: بهشت، مشتاق چهار تن از امت من است. از او بپرس این چهار تن کیانند؟ گفت:
می‌ترسم از ایشان نباشم و بنی تمیم بر من عیب گیرند. پس نزد عمر آمدم و همین سخن را به او گفتم. گفت: می‌ترسم از ایشان نباشم. و بنی امیه بر من عیب گیرند. پس نزد علی آمدم در حالی که در مزرعه‌اش به کار مشغول بود. به او گفتم: پیامبر (ص) می‌فرماید:
بهشت، مشتاق چهار تن از امّت من است. از او بپرس این چهار تن کیانند؟ علی (ع) گفت:
به خدا سوگند حتما از او می‌پرسم. اگر از ایشان بودم هر آینه خداوند عزّ و جلّ را می‌ستایم و اگر از ایشان نباشم از خدا می‌خواهم مرا در شمار آن‌ها و دوستدارشان قرار دهد. علی (ع) نزد پیامبر (ص) آمد و من همراه او بودم. پس به حضرت (ص) وارد شدیم در حالی که سر او در دامان دحیه کلبی قرار داشت. همین که دحیه او را دید به سویش برخاست و سلام کرد و گفت: یا امیر المؤمنین! سر پسر عمویت را بگیر که تو به او شایسته‌تری. پس پیامبر (ص) بیدار شد در حالی که سرش در دامان علی بود. پیامبر (ص) فرمود: ای ابو الحسن! نزد ما نیامده‌ای مگر برای نیازی. علی (ع) گفت: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول اللّه. من وارد شدم در حالی که سرت بر دامان دحیه کلبی بود. او به طرف من آمد [و سلام کرد] و گفت: یا امیر المؤمنین سر پسر عمویت را بگیر که تو بدان از من شایسته‌تری. پیامبر (ص) به او گفت: آیا او را شناختی؟ علی (ع) گفت: او دحیه کلبی بود. پیامبر (ص) گفت: او جبرئیل بود. علی (ع) گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول اللّه! انس به من گفت که تو گفته‌ای: بهشت مشتاق چهار تن از امت من است. این چهار تن کیانند؟ پیامبر با دستش اشاره کرد و فرمود: به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی، به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی، به خدا سوگند تو نخستین ایشان هستی.
علی (ع) گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، آن سه دیگر کیانند؟ پیامبر (ص) فرمود: مقداد، سلمان و ابو ذر. «2»

---

(1) الیقین، ابن طاوس/ 18- 17 به نقل از مناقب ابن مردویه و در بحار الانوار 40/ 11 از او.
(2) تاریخ بغداد 14/ 123- 122، ترجمه شماره 7106.
ترجمه کشف الیقین ،ص:281
(1) در تاریخ خطیب «1»- به اسنادش از ابن عبّاس آمده که گفته است:

پیامبر (ص) فرمود: در قیامت جز ما که چهار تنیم هیچ کس سواره نخواهد بود. عبّاس عموی پیامبر (ص) برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، تو و چه کسانی؟ پیامبر (ص) فرمود: امّا من بر مرکب خدای یعنی براق سوارم و برادرم صالح که بر شتری سوار است که پی شد.
حمزه، شیر خدا و رسول خدا بر ناقه من عضباء سوار خواهد بود و برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب بر شتری از شتران بهشت سوار است که پشتی آراسته دارد و جهازش از زمرّد سبزی است که طلای سرخ نیز در بر دارد و سر آن از کافور سفید است و دمش از عنبر سپید مایل به خاکستری و پاهایش از مشک خوشبو و گردنش از مروارید که بر آن گلدسته‌ای از نور قرار دارد. باطن آن، عفو و گذشت الهی است و ظاهرش رحمت خدا.
در دست اوست درفش ستایش. به گروهی از فرشتگان نمی‌گذرد مگر آن که می‌گویند:
این فرشته‌ای است مقرّب یا پیامبری مرسل یا بر دوش دارنده اریکه خدای جهانیان است پس منادی از عرش ندا می‌دهد، یا کسی از درون عرش می‌گوید: این نه فرشته‌ای است مقرّب و نه پیامبری مرسل و نه بر دوش دارنده اریکه خدای جهانیان. این علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و امام پرهیزکاران و جلودار پیشانی سپیدان است که به سوی حضرت ربّ العالمین روان است. رستگار شد هر که او را تصدیق کرد و زیان برد هر که تکذیبش نمود. و اگر عابدی میان رکن و مقام، هزار سال و هزار سال خدای را عبادت کند که همچون سبدی پوسیده گردد و سپس خدای را در حالی دیدار کند که بغض آل محمّد را در دل دارد خداوند او را به رو در آتش جهنّم فکند.
(2) در مناقب خوارزمی «2»- آمده است که پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که در شب معراج به آسمان برده شدم [و سپس از آسمان] به سدرة المنتهی، در برابر خداوند عزّ و جلّ قرار

_____
(1) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 245 می‌گوید:
«در این حدیث، پیامبر تصریح دارد که بهشت، مشتاق علی است و در آن جبرئیل تصریح کرده است که او به پیامبر از جبرئیل شایسته‌تر است و این که علی، امیر المؤمنین است و اینک که از جبرئیل به پیامبر شایسته‌تر است از آن سه نفر و دیگران به سبب برتری برای ریاست شایسته‌تر می‌باشد.»
(2) مناقب خوارزمی/ 215.
ترجمه کشف الیقین ،ص:282
گرفتم.

خداوند [به من] فرمود: ای محمّد! عرض کردم: تو را اجابت می‌کنم و گوش به فرمان تو هستم. فرمود: خلایق را آزمودم تا روشن شود کدام یک از تو بیش‌تر فرمان می‌برد؟ پیامبر (ص) می‌گوید: عرض کردم: پروردگارا! علی. فرمود: راست گفتی ای محمّد. آیا برای خود جانشینی گزیده‌ای که وظیفه تو را ادا کند و بندگان من از کتاب آن آموزد که نمی‌دانند؟ پیامبر (ص) می‌گوید: عرض کردم [پروردگارا] تو برگزین که گزینش تو گزینش من است. فرمود: علی را برای تو برگزیدم، پس او را جانشین و وصیّ خود بگیر و علم و حلم خود را به او اختصاص می‌دهم و بحق او امیر مؤمنانی است که نه پیش از او و نه پس از او کسی بدان نرسید و نرسد. ای محمّد! علی درفش هدایت و امام کسی است که از من فرمان برد. او نور اولیای من است و کلمه‌ای است که آن را برای پرهیزکاران الزامی گرداندم. هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که با او بستیزد با من ستیزیده است. پس ای محمّد! او را بدین مژده ده.
پیامبر (ص) می‌گوید: عرض کردم: پروردگارا! مژده‌اش دادم و او گفت: من بنده خدا و در اختیار اویم، اگر مرا به سبب گناهانم مؤاخذه کند بر من هیچ ستم روا ندارد و اگر وعده‌اش را نسبت به من تمام کند پس هموست مولای من. پیامبر (ص) می‌گوید: [عرض کردم: خدایا] قلب او را صیقل بده و ایمان را در او شکوفا کن. خداوند فرمود: چنین کردم ای محمّد، جز آن که او را به امتحانی مختص گردانیده‌ام که احدی از اولیایم را بدان اختصاص نداده‌ام. پیامبر (ص) می‌گوید: عرض کردم: خدایا! او برادر و همراه من است.
پروردگار فرمود: در علم من چنین رفته است که او مورد امتحان قرار گیرد. اگر علی نباشد نه حزب من شناخته شود و نه اولیای من و نه اولیای پیامبران من.
این احادیث از بیش از سیصد طریق وارد شده است.

مبحث یازدهم: پیرامون اخبار منزلت و یکی بودن پیامبر (ص) و علی (ع).

(1) از احادیث مشهور و متواتر، این سخن پیامبر (ص) به علی (ع) است که فرمود: تو برای من همچون هارون هستی برای موسی و این که او نفس پیامبر (ص) است و خون او از خونش و گوشت او از گوشت پیامبر است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:283
(1) ابن عبّاس در کتاب مناقب «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: [این علی بن ابی طالب است که گوشتش از گوشت من و خونش از خون من است و او برای من همچون هارون است برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست. و فرمود: ای ام سلمه! گواه باش و بشنو، این علی است]، این امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و ظرف دانش من است و دری است که از آن درآمده‌ام. او برادر من در دنیا و یار دمساز من در آخرت است و در مراتب اعلی همراه من خواهد بود.
(2) از جابر «2»- رسیده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: من و علی از یک درختیم و مردم از درختان گوناگون. «3»
(3) از ابن عبّاس «4»- نقل شده است که: پیامبر (ص) فرمود: علی از من و همچون سر من است برای پیکرم.
هنگامی که علی (ع) خبر فتح خیبر را برای پیامبر (ص) آورد پیامبر (ص) فرمود: اگر

_____
(1) همان/ 86.
(2) همان/ 87.
(3) سیّد بن طاوس در طرائف/ 156 می‌گوید:
«بنگرید به اتّحاد میان پیامبر (ص) و علی (ع) پیش از تولّد تا رحلت. آیا هیچ یک از نزدیکان یا صحابه چنین به پیامبر نزدیک بوده‌اند. نزدیکی آن‌ها به پیامبر بر اساس اموری است که به ایشان افزوده شده و شایستگی آن‌ها نسبت به خلافت علی به حسب وضع آن‌ها بوده است نزد خداوند سبحان و نزد پیامبر (ص) در زمان حیات تا وفات ایشان».
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 182 می‌گوید:
«یکی بودن پیامبر و علی- علیهما السّلام- در سرایی از بهشت دلالت بر کمال مشاکلت حضرت (ع) در فضیلت و شایستگی منحصر به فرد او در دریافت پاداش است و بیانش هم چنین است که از پیامبر (ص) پیرامون درخت طوبی پرسش شد و پیامبر (ص) فرمود: ریشه آن در سرای من در بهشت است، و بار دیگر از ایشان پرسش شد و حضرت (ص) فرمود: در

سرای علی، و در این باره از حضرت (ص) سؤال شد و پیامبر (ص) فرمود: زیرا سرای من و علی یکی است.»
(4) مناقب خوارزمی/ 87 و 91.
ترجمه کشف الیقین ،ص:284
گروهی از امّت من نمی‌گفتند آن چه را که مسیحیان در باره مسیح گفتند هر آینه امروز در باره تو سخنی را می‌گفتم که بر گروهی نمی‌گذشتی مگر آن که خاک پای تو را توتیای چشم می‌کردند و از باقی مانده آب شستشویت شفا می‌طلبیدند، ولی تو را همین بس که از منی و من از توأم، از من ارث می‌بری و من از تو ارث می‌برم، و تو برای من چونان هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست و تو پیمان مرا ادا می‌کنی و در راه سنّت من می‌ستیزی و فردا در آخرت، نزدیک‌ترین مردم به من هستی. تو نخستین کسی هستی که در کنار حوض کوثر به من وارد می‌شوی و نخستین کسی هستی که همراه من پوشانده می‌شوی و در میان امّت من اوّلین کسی خواهی بود که به بهشت درمی‌آیی و شیعه تو بر منبرهایی از نور قرار می‌گیرند و حق بر زبان تو و در قلب تو و در میان دو چشم توست. «1»-
(1) در مناقب خوارزمی «2»- آمده است: معاویة بن ابی سفیان به سعد بن ابی وقّاص دستور داد امیر المؤمنین را دشنام دهد و او خودداری کرد. معاویه گفت: چه چیز مانع توست؟
سعد گفت: پیامبر سه سخن پیرامون علی (ع) گفته است لذا من هرگز او را دشنام نخواهم داد، زیرا حتّی یکی از آن سه سخن نزد من از یک رمه شتر اصیل محبوب‌تر است.
پیامبر (ص) در یکی از جنگ‌ها علی را به جای خود نهاد و علی (ع) عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا مرا در میان زنان و کودکان به جای خود می‌نهی؟ پیامبر (ص) به او فرمود:
آیا دوست نداری برای من همچون هارون باشی برای موسی جز آن که پس از من پیامبری نیست؟
و از پیامبر شنیدم که به روز خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. راوی می‌گوید: هر یک از ما توقّع گرفتن پرچم را داشتیم. پیامبر (ص) فرمود: علی را نزد من بخوانید. علی نزد پیامبر آمد در حالی که چشم درد داشت و پیامبر، آب دهان خود را در چشم او ریخت و پرچم را بدو سپرد و خداوند او را فاتح گرداند.

---

(1) همان/ 96، و نظیر همین حدیث با اندکی اختلاف در صص 76- 75.
(2) همان/ 59.

و هنگامی که این آیه نازل شد: نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ «1»-، پیامبر علی، فاطمه، حسن و حسین را خواند و فرمود: خدایا اینها خاندان من هستند.
(1) از جابر بن عبد اللّه «2»- است که گفت: پیامبر نزد ما آمد در حالی که ما در مسجد پهلو گرفته بودیم و در دست حضرت (ص) شاخه تر و تازه‌ای از خرما بود. پس فرمود: آیا در مسجد می‌خوابید؟ عرض کردیم: به شتاب به مسجد آمدیم و علی هم با ما آمد.
پیامبر (ص) فرمود: ای علی! آن چه بر من در مسجد حلال است بر تو نیز حلال است.
آیا نمی‌خواهی برای من همچون هارون باشی برای موسی جز پیامبری؟ به خدایی که جان من در ید قدرت اوست تو در روز رستاخیز از حوض من دفاع می‌کنی و مردانی را از کنار آن می‌رانی چنان که شتر گمراه را با عصای خیزران از کنار آب برانند. گویی جایگاه تو را در کنار حوض کوثر می‌بینم.
(2) علی (ع) می‌فرماید: «3»- دردی سخت مرا فرا گرفت و نزد پیامبر (ص) رفتم و او مرا در جای خود خواباند و به نماز ایستاد و یک طرف جامه خود را بر من افکند و نمازی خواند آن گونه که خدا می‌خواهد. سپس فرمود: ای پسر ابی طالب! بهبود یافتی و دیگر دردی نداری. تو چیزی از خدا نخواسته‌ای مگر آن که من نظیر آن را برای تو خواسته‌ام و من هم چیزی از خدا نخواسته‌ام مگر آن که به من داده است، فقط پیامبری پس از من نیست.
(3) معاذ بن جبل می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: من با پیامبری بر تو چیره‌ام و پیامبری پس از من نیست و تو با هفت چیز بر مردم چیره‌ای و در آن‌ها هیچ یک از قریشیان نمی‌توانند با تو به محاجّه برخیزند: تو در میان آن‌ها نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آورده است، و وفادارترین ایشان در پیمان الهی، و مقاوم‌ترین‌شان در امور الهی، و عادل‌ترین‌شان در تقسیم برابر، و دادگرترین‌شان نسبت به رعیت، و بیناترین‌شان در

---

(1) آل عمران/ 61؛ ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود را حاضر آوریم.
(2) مناقب خوارزمی/ 60.
(3) همان/ 61.

مسائل و با امتیازترین آن‌ها نزد خدا به روز رستاخیز.
(1) ابن عمر «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: هر که از علی کناره گیرد

از من کناره گرفته است و هر که از من کناره گیرد از خداوند عزّ و جلّ کناره گرفته است.
(2) از ابو ذر «2»- است که گفت: پیامبر (ص) فرمود: ای علی! هر که از من دوری گزیند از خدا دوری گزیده است و هر که از تو دوری گزیند از من دوری گزیده است. «3»

_____

(1) مناقب خوارزمی/ 57.
(2) مناقب ابن مغازلی/ 240، ح 287، و نظیر همان است در صفحه 278، ح 324.
(3) ابن بطریق در کتاب عمده/ 138- 137 در بیان وجوه استخراج شده از این حدیث می‌گوید:
«پیامبر (ص)، همه منزلت‌های هارون نزد موسی را برای علی (ع) اثبات کرده است مگر نبوّت که آن را استثنا نموده و جز برادری تنی که میان پیامبر و علی حاصل نبوده است. ثابت شده که منزلت‌های هارون نزد موسی اموری بوده است.
از جمله: این که هارون برادر تنی و شریک نبوّت موسی و محبوب‌ترین مردم نزد او بوده است و از کسانی بوده که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده است و در میان مردمش واجب الطاعه بوده و جانشین موسی بوده است در میان مردمش.
امّا این که هارون برادر موسی بوده است شاهد آن در چنین نسبتی از قرآن کریم به دست می‌آید: وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی [اعراف/ 142] و این سخن هارون که: قالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی [اعراف/ 150؛] و شاهد شریک بودن هارون در نبوّت این سخن پروردگار است به نقل از موسی (ع):
وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی [طه/ 32؛].
امّا این که محبوب‌ترین مردم نزد موسی بوده است نیازی به گواه ندارد، زیرا برادری تنی که شریک امور برادر و شریک نبوّت او و جانشین اوست در میان مردمش و کسی که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده است ضرورتا روشن است که محبوب‌ترین مردم نزد موسی باشد.
امّا این که هارون از کسانی بوده که خداوند به وسیله او موسی را تقویت کرده و یاری رسانده بر اساس این گفته خداوندی به نقل از موسی است که: هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی، و این سخن پروردگار که: سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما بِآیاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغالِبُونَ، [قصص/ 35؛]. پس غلبه و چیرگی برای او و برادرش و پیروان آن دو ثابت می‌شود و این چیرگی هم با قدرت و کثرت به دست نیامده بلکه با حجّت و دلیل حاصل گشته است، زیرا خداوند

می‌فرماید:
وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً، که این خود، حجّت و دلیل است.
خداوند برای خلافت او در میان قومش چنین شاهد می‌آورد: وَ قالَ مُوسی لِأَخِیهِ هارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی [اعراف/ 142؛] اینک که این منزلت‌ها برای هارون نزد موسی- علیهما السلام- حاصل گشته و پیامبر (ص) علی را به منزله هارون برای موسی تلقّی کرده است ضرورتا باید همه منزلت‌های هارون برای موسی برای علی (ع) حاصل گردد مگر نبوّت که لفظا استثنا شده و برادری که عرفا استثنا شده است.
از آن جا که پیامبر (ص) آگاهی داشت علی (ع) پس از او زنده خواهد ماند و هارون در زمان حیات موسی درگذشت و می‌دانست که اگر سخن خود را بدون قید استثنا بیاورد، نبوّت نیز از جمله منزلت‌هایی توهم می‌شد که علی سزاوار آن است لذا پیامبر در حالی که نبوّت را استثنا می‌کرد فرمود: جز آن که پیامبری پس از من نیست.
با این سخن که روشن کردیم موسی واجب الطاعه بود ثابت می‌شود که پیامبر (ص) نیز واجب الطاعه بوده است و باید در این سخن درنگ کرد که از هر سخنی بی‌نیازمان می‌کند».
به وجوه گفته شده سخن ابن روزبهان را در «ابطال الباطل» نیز می‌افزاییم که آن را در ردّ کتاب «نهج الحق» نگاشته است. او همان طور که در دلائل الصدق 2/ 389 آمده است می‌گوید:
«نیز در پرتو این سخن، فضیلت اخوت و یاری پیامبر اکرم (ص) در رساندن رسالت و دیگر فضایل اثبات می‌شود که این خود بدون تردید و به یقین آن‌ها را اثبات می‌کند.» ابن ابی الحدید به فضیلت پشتیبانی از پیامبر اشاره دارد چنان که در بحار الانوار 37/ 271- 270 نیز آمده است. این سخن او در شرح بندی از خطبه قاصعه [نهج البلاغه/ 301] آمده است که در آن امیر المؤمنین (ع) از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود:
«تو آن می‌شنوی که من می‌شنوم و آن می‌بینی که من می‌بینم جز آن که تو پیامبر نیستی لیکن وزیری و هر آینه تو بر خیری.» اینک می‌گوییم: شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 206 تکمله‌ای برای این وجوه دارد و می‌گوید:
«حال که منزلت نبوّت استثنا شد و عرف، منزلت اخوّت را به کناری نهاد- زیرا برای هر کس که آن دو را می‌شناسد روشن است که میان علی و پیامبر برادری نسبی وجود نداشته است- باید قطعا به ثبوت منزلت‌های دیگر جز این دو منزلت ره برد و هر گاه منزلت‌های دیگر جز این دو منزلت ثابت شود- که از جمله آن است اگر علی باقی بماند پیامبر او را به جانشینی می‌گمارد و علی به تدبیر امور امّت می‌پردازد و در میان ایشان در جایگاه پیامبر می‌ایستد و از سویی می‌دانیم که امیر المؤمنین (ع) پس

از رحلت پیامبر (ص) باقی ماند- امامت پس از پیامبر، بدون شبهه برای علی ثابت می‌شود.» شیخ صدوق در معانی الاخبار همچون بحار الانوار 37/ 274 می‌گوید:
«از منزلت‌های هارون نزد موسی بخشی آشکار است و بخشی پنهان. پس از منزلت‌های آشکار او این است که هارون افضل مردم زمان خود و محبوب‌ترین و خاص‌ترین و مطمئن‌ترین اشخاص نزد موسی بوده است، به گونه‌ای که اگر موسی در میان قومش حضور نداشت هارون جانشین او بود و هارون در دانش موسی بود و این که اگر موسی می‌مرد و هارون زنده می‌بود جانشین موسی می‌گشت، پس این خبر مقتضی آن است که همه این ویژگی‌ها را علی (ع) نزد پیامبر (ص) داشته باشد، و باید منازل باطنی هارون نزد موسی را برای علی واجب دانست، اگر چه اموری همچون برادر تنی بودن در میان است که عقل، این منزلت را برای علی (ع) و پیامبر (ص) سراغ ندارد ولی به هر روی باید منزلت‌های باطنی را نیز برای علی (ع) قائل شویم، زیرا خبر، مقتضی چنین امری است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 37/ 288 علاوه بر بیان این وجوه می‌گوید:
«مدلول خبر، صراحت دارد در نصّ بر علی (ع)، به ویژه آن که قراین دیگری نیز بدان پیوست شده است که از آن جمله است حدیث مشهور که دلالت دارد بر این که هر آن چه در قوم بنی اسرائیل پدید آمد دقیقا در امّت اسلامی پدید خواهد آمد. در امّت نظیر داستان هارون و پرستش گوساله پس از رحلت پیامبر (ص) پیش آمد و خلافت، غصب و از یاری رساندن به وصیّ پیامبر خودداری ورزیده شد، و در روایت‌های دو فرقه آمده است که امیر المؤمنین (ع) در آن هنگام رو به قبر پیامبر (ص) ایستاد و همان سخن هارون را گفت:
یا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی و از آن جمله است آن چه گروهی از مخالفان بیان داشته‌اند که وصایت موسی و خلافت او به فرزندان هارون رسید و از منزلت‌های هارون نزد موسی یکی هم این است که فرزندان هارون هم جانشین هارون بودند، پس این منزلت مقتضی آن است که حسنین- علیهما السّلام- که به دو پسر هارون هم نامیده می‌شوند به اتّفاق خاصّ و عام دو جانشین پیامبر باشند و این مستلزم خلافت پدر آن دوست، زیرا سخن فصل در میان نبوده است.» چه نیکو گفته صحابی بزرگ در کوتاه‌ترین سخن چنان که شیخ صدوق در معانی الاخبار آورده و در بحار الانوار 37/ 273 از او نقل شده است:
«هارون عبدی می‌گوید: از جابر بن عبد اللّه انصاری پیرامون مفهوم این سخن پیامبر به علی پرسش کردم که: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست.» جابر گفت: به خدا سوگند او را در زمان حیات و پس از وفات به جانشینی خود در میان امت

نهاد و فرمانبری از او را برای ایشان فرض و واجب گردانید و هر که پس از این سخن به خلافت علی گواهی ندهد از ستمکاران است.» سخن را با بیان چند فایده به پایان می‌بریم:
اوّل: سیّد بن طاوس در طرائف/ 54- 53 از کتابی یاد می‌کند نوشته ابو القاسم تنوخی در حدیث منزلت و روایت آن از صحابه و تابعان، و این که ابن طاوس نسخه کهنی از آن را دیده است که در طرائف آن را توصیف می‌کند. این تنوخی (زاده به سال 278، و در سال 342 وفات یافته است) همان کسی است که شیخ امینی در الغدیر 3/ 383- 380 شرح زندگانی او را آورده است.
دوم: برخی از مخالفان گفته‌اند مقصود از حدیث به جانشینی گماشتن علی (ع) بر مدینه تنها هنگامی است که حضرت (ص) راهی جنگ تبوک شد، چنان که موسی هنگام رفتن به طور، هارون را به جانشینی خود برگزید.
شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 392- 391 در پاسخ به این شبهه می‌گوید:
«این خطایی است آشکار، زیرا صرف این که موسی در موردی خاص هارون را به جانشینی خود گماشته، دلالت بر اختصاص خلافت هارون تنها به همان مورد ندارد، نیز چنین است به جانشینی گماشته شدن علی (ع) از سوی پیامبر، و ملاک عمومیت حدیث است همراه با اقتضای شرکت هارون با موسی در مسأله ثبوت خلافت عامّه، و همچنین است در باره علی (ع).
دلیل آن که این جانشینی تنها به مورد خاصّش اختصاص ندارد بیان این حدیث است در مواردی که ارتباطی بدان نداشته است.» از جمله این احادیث است: حدیث مؤاخاة و حدیث سدّ ابواب و نامیدن حسنین به شبیر و شبّر و جنگ خیبر و یوم الدار و موارد دیگری که مصنّف برخی از آن‌ها را در این کتاب یا نوشته‌های دیگر آورده است.
شریف مرتضی در الشافی، پاسخ دیگری به این شبهه می‌دهد که بحار الانوار 37/ 287- 285 آن را نقل کرده است و اگر بخواهید می‌توانید به آن مراجعه کنید.
سوم: فخر رازی در تفسیر این آیه مبارکه: وَ لَقَدْ قالَ لَهُمْ هارُونُ مِنْ قَبْلُ ... فَاتَّبِعُونِی وَ أَطِیعُوا أَمْرِی [طه/ 93؛] سخنی دارد که چکیده آن چنین است: در چنین جمع سترگی، تقیّه، هارون را از گفتن حق باز نداشت بلکه آشکارا حق را گفت و رافضه، علی را به هارون تشبیه می‌کنند با آن که علی چنان نکرد که هارون کرد.
شیخ حرّ عاملی در فوائد الطوسیة/ 18- 14 دوازده پاسخ بدو می‌دهد که چکیده آن چنین است:
الف- هارون ادّعای خود را به صراحت بیان کرد، زیرا یار و یاور او موسی بود و هارون، اطمینان داشت که موسی، حق را برای آن‌ها آشکار خواهد ساخت و امّت، همگی به پیامبری او اعتراف دارند در حالی که علی (ع)

پس از مرگ پیامبر (ص)، یاوری نداشت و حسنین- علیهما السّلام- در میان آن‌ها متّهم بودند و این است تفاوت میان آن دو.
ب- هارون با گوساله پرستان به جنگ و ستیز نپرداخت و گفت: إِنِّی خَشِیتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَیْنَ بَنِی إِسْرائِیلَ [طه/ 94؛]، و نیز گفت: إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنِی [اعراف/ 150؛] و بدین ترتیب روشن می‌شود که با همه زیاده‌روی‌ها ترس، او را از جنگ بازداشت. علی (ع) نیز به مخالفان همان گفت که هارون، ولی از او پذیرفته نیفتاد و علی هم چونان هارون آن‌ها را ترک کرد و مدّتی طولانی از بیعت با ایشان سرباز زد.
ج- بر اساس سخن رازی، عصمت، از پیامبر و امام منتفی است، ولی کنار گذاشته شدن این سخن- اگر قائل به آن باشیم- از سوی علی، خدشه‌ای به امامت او وارد نمی‌کند، زیرا آن از گناهان صغیره است که به حسب اعتقاد رازی وی ملزم به پذیرش آن است.
چهارم: علّامه مجلسی در بحار الانوار 37/ 289 می‌گوید:
«اگر هم از باب مماشات با خصم، آن چه را می‌گوید بپذیریم- با آن که دلایل مخالف آن را اقامه کرده‌ایم- در این نکته نمی‌تواند با ما به بحث برخیزد که علی (ع) اخصّ مردم به پیامبر و محبوب‌ترین آن‌ها نزد ایشان بوده است و کسی محبوب‌ترین فرد نزد پیامبر نمی‌شود مگر آن که افضل مردم باشد- و این را در باب‌های گذشته گفتیم- پس پیشی داشتن دیگری بر او از اموری است که عقل آن را نمی‌پذیرد و ناپسندش می‌شمارد، و کدامین عقل روا می‌داند که صاحب منزلت هارونی که مناقب بزرگ و فضایل سترگ دیگری هم دارد پیرو کسی قرار گیرد که جز معایب زشت و پلشتی‌های شنیع هیچ ندارد؟! سپاس خدایی را که حق را برای طالبانش روشن گردانید و در آن شبهه‌ای برای کسی نگذاشت.» پنجم: برخی از مسائلی را که مربوط به این بحث است در مبحث جنگ تبوک و موارد دیگر یادآور شده‌ایم.
بنگرید به: کشف المراد/ 419 و 395، تلخیص الشافی 2/ 222- 221، اعلام الوری/ 172- 170، بحار الانوار 37/ 279- 273 (سخن شیخ صدوق) و بحار الانوار 37/ 288- 279 (سخن شریف مرتضی)، اللوامع الالهیه/ 279، صراط المستقیم 1/ 322، مراجعات/ 198- 197 و خلاصة عبقات الانوار 5/ 350- 349.
ترجمه کشف الیقین ،ص:291

مبحث دوازدهم: در خبر پرنده:

(1) از احادیثی که نزد عامّه و خاصّه به تواتر نقل شده، خبر پرنده است.
(2) انس بن مالک «1»- روایت می‌کند: برای پیامبر (ص) پرنده‌ای هدیه آوردند. پس گفت:
خدایا! محبوب‌ترین مردمت را نزد من فرست تا این پرنده را با من بخورد.
با خود گفتم:
خدایا! او مردی از انصاری باشد. پس علی بیامد. به او گفتم: پیامبر کاری دارد، علی هم برفت. بار دیگر بیامد و من همان گفتم و او برفت، و بار دیگر بیامد. پیامبر (ص) فرمود:

---

(1) مناقب ابن مغازلی/ 175- 156+ مناقب کنجفی شافعی/ 144.
ترجمه کشف الیقین ،ص:292
در را بگشای، و من در را گشودم. او داخل شد و پیامبر پرسید: چرا دیر کردی ای علی؟
علی گفت: دو بار انس مرا باز گرداند و این سومین بار است، و او گمان می‌کرد تو کار داری. پیامبر فرمود: ای انس! چرا چنین کردی؟ عرض کردم دعای تو را شنیدم و خواستم آن مرد از قوم من باشد.
پیامبر (ص) فرمود: آدمی قوم خود را دوست دارد آدمی قوم خود را دوست دارد. «1»

---

(1) ابن بطریق در عمده/ 253 می‌گوید:
«مزیت علی بر دیگر مردم به دلیلی ثابت به اثبات می‌رسد که همان سؤال پیامبر (ص) در این مورد است، و اینک که علی محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر است پس باید تنها از او پیروی کرد و این غایت اشاره به نام او و دعوت مردم به پیروی از اوست. در این ستایش، همانندی نیز برای او نمی‌توان آورد، زیرا اگر محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر (ص) باشد دیگر در این زمینه جز شخص پیامبر (ص)، همانندی نخواهد داشت، چرا که پیامبر، خارج از این دعوت است و دلیل آن هم سخن پیامبر (ص) است هنگام دیدن علی:
خدایا دوست بدار ...» علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 210 می‌گوید:
«بیش‌تر شیوخ ما علی را به سبب عمومیت ریاست ایشان و بهره‌بری همه دنیا از خلافت ایشان بر پیامبران اولی العزم برتری می‌دهند، زیرا علی بر خلاف نبوّت ایشان، جانشین نبوّت عامّه است و نیز به سبب سخن پیامبر (ص) در خبر مربوط به پرنده بریان شده که: خدایا! محبوب‌ترین مردمت

را نزد من فرست و پیامبران را استثنا نکرد، و به سبب آن که او همسنگ پیامبری است که برتر است: وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ [آل عمران/ 61؛]، و مراد آوردن همانند است چرا که اتّحاد، ممتنع است و از برای آن که او از حسنین برتر است به سبب این سخن پیامبر (ص): «پدر آن دو بهتر از آن دوست»، و این که جدّشان این دو را در حدیث مشهوری در باره آن‌ها، آقا و سرور بهشتیان قرار داده است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 38/ 358 -359 می‌گوید:
«آگاه باشید که این اخبار با در نظر گرفتن تواتر و همداستانی دو فرقه در صحت آن‌ها دلالت بر این دارد که علی (ع)، برترین مردم و شایسته‌ترین آن‌ها به خلافت است پس از پیامبر (ص). امّا دلیل این که او برترین است از آن روست که حبّ الهی نیست مگر کثرت ثواب و توفیق و هدایتی که بر کثرت طاعت از خدا و موصوف بودن به ویژگی‌های برجسته مترتّب است، چنان که در جای خود اثبات شده است که خداوند از انفعالات و تغییرات به دور است و موصوف بودن خدا به حبّ و بغض و نظایر آن دو به اعتبار غایت‌هاست و تحقیق این نکته در کتاب توحید بیان شده، و دیگر این که پاداش دادن خدا و بزرگ داشتن او نیست مگر به سبب وجود فضیلت و اخلاق نیکو و کارهای پسندیده‌ای که مقتضی آن باشد و اساس آن هم همان حکم عقل است در زشتی برتری دادن ناقص بر کامل و گنه‌کار بر فرمان بردار و نادان بر دانا و برتر در کمالات بر نارسای در آن، و خداوند می‌فرماید: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ [آل عمران/ 31؛]، پس روشن شد که محبّت خداوند مترتّب است بر پیروی از پیامبر (ص) و ثابت شد که حضرت از همه خلایق، برتر است و به اجماع، رسول او را به این مقام اختصاص داده است و به قرینه این که پیامبر گوینده این سخن بوده است آشکار است که مقصود ایشان چنین است: محبوب‌ترین مردمان دیگر [جز پیامبر] نزد خداوند سبحان.
امّا این که علی به خلافت از همه شایسته‌تر بوده از آن روست که هر کس از همه صحابه و حتی از دیگر پیامبران و اوصیا برتر باشد، عقل، مقدّم داشتن دیگری را بر او روا نمی‌شمارد، به ویژه مقدّم داشتن کسانی که حتّی یک فضیلت برای آن‌ها به اثبات نرسیده است مگر بنا به روایت‌های ستیزه‌جویانی که نشانه‌های جعل و افترا و جلب رضایت سلاطین ستم به جای فرمان بری از خداوند آسمان و زمین در آن‌ها هویداست.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 436 می‌گوید:
«امّا دلالت این حدیث بر امامت امیر المؤمنین (ع) از آشکارترین امور است، زیرا محبوب‌ترین مردم نزد خدا همان کسی است که فضیلت و تقوای بیش‌تری داشته در فرمان بری از خدا کوشاترین است و ناگزیر باید چنین کسی شایسته‌ترین آن‌ها- به ویژه ابو بکر و عمر- به امامت باشد،

زیرا اگر چه این دو در محدوده عموم مردم هستند ولی حدیث نسایی آن دو را به خصوص نام برده است.» بنگرید به: تلخیص الشّافی 3/ 11، المناقب 2/ 282، کشف المراد/ 419 و لوامع الحقائق (مبحث امامت)/ 11.

ترجمه کشف الیقین ،ص:293

مبحث سیزدهم: در تصریح به این که حضرت (ع) بهترین مردم است:

(1) در مناقب ابن مردویه «1»- به نقل از حذیفه آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: علی (ع)

_____

(1) احقاق الحق 4/ 254، از مناقب ابن مردویه با آن چه در درّ الثمین و مناقب عبد اللّه شافعی وجود دارد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:294
بهترین مردمان است و هر که از پذیرش او سرباز زند کفر ورزیده است.
(1) از سلمان «1»- رسیده است که: پیامبر (ص) فرمود: علی بن ابی طالب، بهترین کسی است که پس از خود می‌نهم.
(2) از ابو سعید خدری «2»- است که گفت: [سلمان گفت]، پیامبر (ص) مرا دید و صدایم کرد.
عرض کردم: لبّیک یا رسول اللّه. فرمود: امروز تو را گواه می‌گیرم که علی (ع) [بهترین و برترین مردم است].
(3) ابو رافع «3»- به نقل از پدرش و او به نقل از جدّش می‌گوید: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو در دنیا و آخرت بهترین فرد امّت من هستی.
(4) حبشی بن جناده «4»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: پس از من بهترین کسی که بر زمین گام نهاده علی بن ابی طالب (ع) است.
(5) انس بن مالک «5»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: علی (ع) بهترین کسی است که پس از خود می‌نهم.
(6) جابر بن عبد اللّه «6»- می‌گوید: پیامبر (ص)، ولید بن عقبه را به سوی بنی ولیعه فرستاد [و میان آن‌ها در زمان جاهلیت دشمنی بود، پس چون به بنی ولیعه رسید] او را استقبال کردند تا ببینند چه سخنی برای گفتن دارد.
راوی می‌گوید: ولید از آن‌ها ترسید و نزد پیامبر (ص) بازگشت و گفت: بنی ولیعه آهنگ کشتن مرا کردند و از پرداخت صدقه خودداری ورزیدند.
چون سخن ولید در باره بنی ولیعه به گوش آن‌ها رسید نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند:

_____

(1) کشف الغمّه 1/ 156 به نقل از مناقب ابن مردویه.
(2) همان، 1/ 157- 156 به نقل از مناقب ابن مردویه.
(3) احقاق الحق 15/ 281 به نقل از مناقب غینی حیدرآبادی و ارجح المطالب که آن را از ابن مردویه روایت کرده‌اند، ولی سند را چنین آورده‌اند: از ابو رافع، از پیامبر (ص) ...
(4) کشف الغمّه 1/ 157، به نقل از مناقب ابن مردویه.

(5) همان.
(6) همان 1/ 158، به نقل از مناقب ابن مردویه.
ترجمه کشف الیقین ،ص:295
یا رسول اللّه! به خدا سوگند ولید دروغ می‌گوید و از آن جا که میان ما و او دشمنی بود ما هراس آن داشتیم که او بدین سبب ما را مؤاخذه کند.
پیامبر (ص) به آن‌ها فرمود: ای بنی ولیعه! یا بس کنید یا مردی از نزد خود به سوی شما فرستم که همچون خود من است، جنگجویان شما را می‌کشد و کسانتان را به اسارت می‌گیرد و بهترین کسی است که دیده‌اید و بر شانه علی بن ابی طالب (ع) زد.
آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ «1»- (الآیه) در باره ولید بن عقبه نازل شده است و اخبار در این مورد بیش از آن است که به شماره درآید.

مبحث چهاردهم: در تهدید کسانی که با خلافت علی (ع) به دشمنی برخیزند:

(1) در مناقب خوارزمی «2»- به نقل از ابو ذر غفاری آمده است که: پیامبر (ص) فرمود: هر که پس از من با خلافت علی به دشمنی برخیزد کافر است و به جنگ با خدا و رسول برخاسته است و هر که در علی شک کند کافر است.
(2) در همین کتاب «3»- به نقل از زین العابدین (ع) به نقل از پدرش به نقل از علی (ع) آمده است که فرمود: پیامبر (ص) فرموده است: خشم من و خدای بر کسی فزونی می‌یابد که خون مرا بریزد و مرا با آزار رساندن به خاندانم بیازارد.
(3) در همین کتاب به نقل از انس «4»- آمده است که گفت: نزد پیامبر (ص) بودم، پس علی (ع) را دید که می‌آید و در این هنگام فرمود: من و او به روز رستاخیز حجّت خدا بر امّت هستیم.
(4) در همین کتاب «5»- به نقل از معاویة بن حیدة القشیری آمده است که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که به علی (ع) می‌فرمود: ای علی! به کسی که می‌میرد و بغض تو در سینه دارد اعتنایی نمی‌شود و یهودی یا مسیحی مرده است.

_____
(1) حجرات/ 6؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری برای شما آورد ... الآیه
(2) نیز مناقب ابن مغازلی/ 45، ح 68.
(3) همان/ 41، ح 64.
(4) همان/ 45، ح 67، و نظیر آن در صفحه 197.
(5) همان/ 50، ح 74.
ترجمه کشف الیقین ،ص:296
یزید بن زریع می‌گوید: به بهز بن حکیم گفتم: آیا پدرت به نقل از جدّت و سپس به نقل از پیامبر (ص) در این باره با تو سخن گفته است؟ بهز گفت: پدرم به نقل از جدم آن را برایم گفته است و در غیر این صورت خدا گوشم را به پوششی از آتش بپوشاند.
(1) در همین کتاب «1»- به نقل از انس بن مالک آمده است که گفت: نزد پیامبر (ص) بودیم در حالی که گروهی از اصحابش نزد ایشان حضور داشتند. گفتند: یا رسول اللَّه! به خدا سوگند تو نزد ما از خود ما و فرزندانمان عزیزتری. راوی می‌گوید: در این هنگام علی (ع) وارد شد. پیامبر (ص) به او نگریست و خطاب به حضرت (ع) فرمود: دروغ گفته است کسی که گمان می‌کند با تو دشمن است و مرا دوست دارد.

(2) در همین کتاب «2»- به نقل از ابو ایّوب انصاری با نام خالد بن یزید نقل شده است که می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: ای علی! خداوند تو را چنین قرار داده است که مساکین را دوست بداری و به پیروی آن‌ها از خودت، خشنود باشی و آن‌ها هم از همچون تو امامی خشنود باشند، پس خوشا به حال کسی که از تو پیروی کند و تو را تصدیق نماید و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و تو را تکذیب نماید.
(3) در همین کتاب «3»- به نقل از ابن عبّاس آمده است که گفت: نزد پیامبر (ص) بودم که علی (ع) با حالتی خشمگین بیامد. پیامبر (ص) به او فرمود: چه چیز تو را خشمگین کرده است؟ علی (ع) عرض کرد: عموزادگان تو مرا با آزار تو می‌آزارند. پیامبر (ص) با خشم برخاست و فرمود: ای مردم! هر که علی را بیازارد [او نخستین شماست در ایمان و باوفاترین شما به پیمان الهی. ای مردم! هر که علی را بیازارد] در روز رستخیز یهودی یا مسیحی برانگیخته خواهد شد. جابر بن عبد اللّه انصاری گفت: یا رسول اللّه! و اگر شهادت دهد که خدایی جز اللّه نیست و محمّد (ص) فرستاده خداست؟
پیامبر (ص) فرمود: ای جابر! این کلمه‌ای است که شما از ریختن خون آن‌ها خودداری می‌کنید و نمی‌گذارید اموالشان مباح شمرده شود و جزیه نمی‌دهند در حالی که تحقیر

---

(1) همان/ 51، ح 75.
(2) همان/ 121، ح 159.
(3) همان/ 52، ح 76.
ترجمه کشف الیقین ،ص:297
می‌شوند.
(1) در همین کتاب «1»- به نقل از ابو هریره آمده است که گفت: پیامبر (ص) علی، حسن و حسین و فاطمه را دید و فرمود: من با هر کس که به ستیز با شما برخیزد به ستیز برخواهم خاست «2» و با هر کس که به صلح شما روی آورد صلح خواهم کرد.

---

(1) همان/ 63، ح 90.
(2) شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 137- 134 می‌گوید:
«این است معاویه و دیگری عمرو بن عاص- که پیامبر (ص) را درک هم کرده‌اند- که میان آن دو و امیر المؤمنین (ع) جنگ درگرفت و ایشان نسبت به حضرت (ع) دشمنی، آشکار کردند و به حضرت (ع) در قنوت نماز، نفرین می‌کردند چندان که شهرتش ما را از بیان آن بی‌نیاز می‌کند، در حالی که خود از پیامبر (ص) شنیده بودند که می‌فرمود: «ای علی! جنگ با

تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است»، و «خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن می‌دارد و یار او را یاری رسان و یاری خود را از هر کس که یاری خویش را از او دریغ می‌ورزد دریغ بورز» و «علی با حق است و حق با علی و هر جا علی باشد حق همان جا رود»، و اقوال و افعال دیگری که بیان داشتیم و هر یک دلالت دارد بر نهایت بزرگداشت و تجلیل و فضل و پیشی داشتن. حد اقلّ آن، این می‌بود که باید عملکرد آن‌ها اقتضای خودداری از جنگ با علی و نفرین او و پرداختن به دشمنی با حضرت (ع) را می‌داشت.
ما می‌دانیم در میان کسانی که یادآور شدیم هیچ کس از حق دور نیفتاد و از راه حق دور نشد مگر کسی که پیامبر را درک کرده و ظاهرا فضلی هم داشته ولی در حدّ گروهی نبوده است که در ترک نصّ و دسیسه چینی در عدم تطبیق آن به شخص شایسته‌اش بوده باشد ولی با کسانی که چنین کردند نزدیک بوده‌اند و در این دو فضیلت درک پیامبر و فضل ظاهری هیچ چیز اقتضای آن را ندارد که این گروه به گمراهی و دشمنی روی آورند.» او در همین کتاب 4/ 132- 131 می‌گوید:
«نیز می‌دانیم هر کس با حضرت (ع) ستیزیده باشد امامت ایشان را انکار کرده است و آن را پس زده است و پس زدن امامت کفر است چنان که پس زدن نبوّت، کفر به شمار می‌آید، چه، ناآگاهی از آن دو در یک حدّ است. از پیامبر (ص) روایت است که فرمود: «هر که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد مرده است چونان مردن جاهلی» و مردن جاهلی جز بر کفر نیست. نیز از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: «ای علی! جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است». روشن است که مقصود پیامبر (ص) جز این نیست که احکام جنگ با تو همچون احکام جنگ با من است و مقصود پیامبر (ص) چنین نیست که یکی از دو جنگ همان دیگری است، زیرا خلاف آن ضرورتا روشن است و اگر جنگ با پیامبر (ص) کفر است، جنگ با امیر المؤمنین (ع) نیز چنین خواهد بود. زیرا پیامبر (ص) جنگ با او را همچون جنگ با خود دانسته است.» بنگرید به: العمدة/ 322- 319، الطرائف/ 131.
ترجمه کشف الیقین ،ص:298

مبحث پانزدهم: در همانند کردن علی به سوره اخلاص و کعبه و سر پیامبر (ص) و تشبیه حق او به حق پدر:

(1) در کتاب مناقب خوارزمی «1»- به نقل از نعمان بن بشیر آمده است که گفت: پیامبر (ص) فرموده است: علی در این امّت همچون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در قرآن است.
(2) ابن عبّاس «2»- می‌گوید: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! تو در میان مردم نیستی مگر همچون قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ در قرآن، هر کس آن را یک بار بخواند گویی یک سوم قرآن را خوانده است، و هر کس آن را دو بار بخواند گویی دو سوم قرآن را خوانده است و هر کس آن را سه بار بخواند گویی تمام قرآن را خوانده است. «3»

_____

(1) مناقب ابن مغازلی/ 69، ح 100.
(2) ینابیع المودّه/ 125، که او از مناقب خوارزمی نقل کرده است، ولی ما آن را نه در مناقب خوارزمی یافتیم و نه در مناقب ابن مغازلی.
(3) سیّد داماد در رساله خود در همانند کردن علی به سوره توحید همچنان که در بحار الانوار 39/ 272 آمده می‌گوید:
«تخصیص تشبیه به قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ پس از قصد هشداردادن است به نهایت شکوه و منزلت، برای همخوانی با وضع علی بن ابی طالب (ع) در درجه اخلاص نسبت به خداوند سبحان و شناخت حقایق توحید. پس علی (ع) به زبان حال، همان را می‌گوید که قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ به زبان لفظ، و زبان حال فصیح‌تر و بیان آن بلیغ‌تر است و از همین رو بر زبان مبارکش نمایان شد که: «این کتاب صامت است و من کتاب ناطق»، پس علی (ع) در کتاب آفرینش، سوره اخلاص و توحید است و کتابی عقلی و مبین است که همسنگ کتاب نظام وجود می‌باشد و اسرار آیات، کلیدهای آن است نزد خداوند دانا و حکیم و رموز احادیث و مصابیح آن در مشکات است چنان که پیامبر (ص) فرموده است، و فضلی در میان نیست مگر با قدرت الهی و هیچ گونه رستگاری در کار نیست مگر در پیروی از پیامبر (ص) و چنگ زدن به اهل بیت طاهرینش- صلوات اللّه علیهم و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین-.» به این رساله چاپ شده در «اثنتی عشرة رسالة من رسائل میرداماد» مراجعه کنید.
ترجمه کشف الیقین ،ص:299
ای علی! تو نیز چنینی، هر کس به زبان، تو را دوست بدارد یک سوم اسلام را دوست داشته است، و هر کس با قلب و زبان تو را دوست بدارد دو سوم اسلام را دوست داشته است و هر کس با زبان و قلب و دست تو را

دوست بدارد همه اسلام را دوست داشته است. سوگند به آن که مرا به حقّ به پیامبری برانیگخت اگر زمینیان تو را چونان آسمانیان دوست بدارند کسی از آن‌ها به آتش، عذاب نشود.
(1) از ابو ذر «1»- است که: پیامبر (ص) فرمود: علی در میان شما (یا گفت علی در میان این امّت) همچون کعبه است که خواه پوشیده باشد یا آشکار، نظر کردن بدان عبادت، و حجّ آن واجب است. «2»

_____

(1) مناقب ابن مغازلی/ 106، ح 149.
(2) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 75 می‌گوید:
«در این سخن است وجوب رویکرد به ایشان و هر کس ایشان را پس زند بدیشان پشت کرده است.
ابن مغازلی با اسناد به ابو ذر این سخن پیامبر (ص) را آورده است که: علی در میان شما همچون کعبه است که نگریستن بدان فریضه است، و پیامبر هم بر پایه هوای و هوس سخن نمی‌گوید و چیزی را به ناهمانندش مانند نمی‌کند، پس همان گونه که حجّ، برای مردم واجب شده ولایت علی هم بر آن‌ها واجب گشته است. و همان گونه که وجوب حج به سالی اختصاص ندارد وجوب ولایت علی نیز به زمانی مخصوص اختصاص نیافته، و هر کس حضرتش (ع) را چهارم بداند ظاهر نصوص را کنار زده است.»
محقّق دوانی در رساله نور الهدایه چاپ شده در الرسائل المختاره/ 127- 125 سخنی دارد که چکیده آن چنین است:
«اگر کسی بپرسد: چنان چه علی پس از پیامبر خلیفه بلا فصل باشد لازم می‌آید که او پس از پیامبر (ص) مردم را به سوی خود بخواند و این برای او ثابت نشده است. ما در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: دعوت در عرف دو گونه است: قولی و عملی، و در علم میزان، مبرهن است که دلالت عملی قوی‌تر از دلالت لفظی است، زیرا اوّلی قراردادی و دومی عقلی است. اگر فرض کنیم علی، دعوت قولی نداشته از دعوت عملی برخوردار بوده است، زیرا نشستن او در خانه به مدّت چند روز پس از تدفین پیامبر (ص) دعوتی عملی بوده است قوی‌تر از دعوت قولی.
با برهان و اجماع علمای دو فرقه روشن است که حضرت (ع) از روی سرکشی در خانه ننشست] بلکه به سبب پیروی از امر پیامبر (ص) چنین کرد].
در حدیث آمده است که امام همچون کعبه است و کعبه به گشتن بر دور مردم، مأمور نیست بلکه مردم به گشتن بر دور او مأمورند.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:300
(1) ابن عبّاس «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: علی برای من همچون سر است برای پیکرم.

همو «2»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: علی برای من همچون سر است برای پیکرم.
(2) علی (ع) «3»- می‌فرماید: پیامبر (ص) فرمود: حقّ علی (ع) بر مسلمانان همچون حق پدر است بر فرزندش. «4»

---

(1) مناقب ابن مغازلی/ 92، ح 135، و نظیر آن در مناقب خوارزمی/ 87.
(2) همان ح 136 و همان/ 91- 90.
(3) همان/ 47، ح 70 و نظیر آن در خوارزمی/ 230- 229 با سندش از عمّار بن یاسر و ابو ایّوب.
(4) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 242 می‌گوید:
از حقوق پدران بر فرزندان است که به هنگام پاسخ به نیازهای آن‌ها بر ایشان رحم گیرند.
منظور از پدر بودن، ضرورت سپاس‌گزاری از نعمت‌های پدری است و این بر پدر و مادر نسبت به فرزندان نیز ضرورت دارد ... و ابن میثم در شرح نهج البلاغه نزدیک به این معنا را بیان کرده است و در آن جا سخنی را از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود: «هر پیامبری انسان زمان خویش است.» پس پدری بر پیامبر و علی به مجاز صدق می‌کند و پیامبر (ص) جز علی کسی را به چنین مقام والایی اختصاص نداده است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 14- 13 می‌گوید:
«اخبار در این پیرامون در باب اسامی پیامبر (ص) و کتاب امامت بیان شده و تحقیق آن چنین است که آدمی حیاتی جسمی دارد با روح حیوانی و حیاتی ابدی با ایمان و علم و کمالات روحانی که موجب دست یافتن به سعادت‌های جاودانه است و خداوند سبحان در جای جای قرآن کریم، کافران را مردگانی بی‌زندگی توصیف کرده است و مردگان مؤمنان کامل را به داشتن حیات وصف نموده است چنان که می‌فرماید: وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً [آل عمران/ 169؛] و می‌فرماید: فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً [نحل/ 197؛] و آیات و اخبار دیگر. حق پدر و مادر حقیقی در دخالت بیش‌تر آن دو در زندگی فانی این دنیا برای تربیت انسانی ضرورت می‌یابد که تقویت می‌شود و زندگی آن دنیا را تأیید می‌کند و حق پیامبر و امامان- صلوات اللَّه علیهم اجمعین- از هر دو جهت ضرورت می‌یابد: جهت اوّل این که آن‌ها علّت غایی ایجاد همه خلایقند و در پرتو وجود آن‌ها باقی می‌مانند و به سبب آن‌ها ارتزاق می‌شوند و باران به برکت آن‌ها می‌بارد و از برای وجود آن‌هاست که خداوند، عذاب را دور می‌کند و به خاطر آن‌ها خداوند اسباب را تدارک می‌بیند، و جهت دوم، همان زندگی سترگ است که به سبب آن‌ها ره می‌یابند و از نور آن‌ها برمی‌گیرند و به برکت چشمه‌های علم ایشان خداوند به آن‌ها حیاتی پاک ارمغان می‌کند که تا به

ابد از دست نمی‌رود، پس ثابت شد که آن‌ها پدرانی هستند حقیقی و روحانی که مردم باید حقوق آن‌ها را پاس بدارند و از عاقّشان بپرهیزند- صلوات اللّه علیهم اجمعین- برخی از این مباحث در ابواب کتاب امامت [بحار الانوار 23/ 271- 270] آمده است.» بنگرید به: مفردات مادّه «اب» در بیان مفاهیم ابوّت.
ترجمه کشف الیقین ،ص:301

مبحث شانزدهم: پیرامون سطل:

(1) خوارزمی با اسنادش به انس بن مالک می‌گوید: پیامبر (ص) به ابو بکر و عمر فرمود:
نزد علی بروید تا از آن چه در شب برای او رخ داد با شما سخن گوید، من هم در پی شما می‌آیم.
انس می‌گوید: آن دو رفتند و من هم همراه آن‌ها رفتم. پس ابو بکر و عمر اذن دخول
ترجمه کشف الیقین ،ص:302
خواستند و علی نزد آن دو آمد و فرمود: ای ابو بکر! اتّفاقی افتاده است؟ ابو بکر گفت: نه، اتّفاقی جز خیر پیش نیامده است. پیامبر (ص) به من و عمر گفت: نزد علی روید تا پیرامون آن چه در شب برایش پیش آمده با شما سخن گوید. پیامبر (ص) نیز در این هنگام بیامد و فرمود: ای علی! پیرامون آن چه در شب برای تو پیش آمده با آن دو سخن گو.
علی (ع) عرض کرد: شرمم می‌آید یا رسول اللّه! پیامبر (ص) فرمود: همانا خداوند از حق آزرمی ندارد. پس علی (ع) گفت: در حالی که به صبح نزدیک می‌شدیم برای طهارت، آب می‌خواستم و ترسیدم نماز صبح را از دست بدهم. برای یافتن آب، حسن را به راهی و حسین را به راهی فرستادم و آن‌ها دیر کردند و این مرا غمگین ساخت. ناگاه دیدم که سقف گشوده شد و سطلی آویزان به ریسمانی پایین آمد، چون به زمین رسید ریسمان آن را گشودم و دیدم که در آن آب قرار دارد، پس برای نماز، خود را پاکیزه کردم و غسل نمودم و نماز گزاردم و سپس سطل و ریسمان بالا رفتند و سقف به هم برآمد.
پیامبر (ص) به علی فرمود: آن سطل از بهشت بوده است و آب آن از رود کوثر و ریسمان آن از دیبای بهشتی. ای علی! در این شب چه کسی همچون تو بوده است که جبرئیل خدمتش کند.

مبحث هفدهم: در توصیف حضرت به سیادت و آقایی:

(1) خوارزمی «1»- از ابن عبّاس روایت می‌کند که گفت: پیامبر (ص) به علی بن ابی طالب (ع) نظر کرد و فرمود: تو در دنیا و آخرت آقایی، هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداوند سبحان است، و دشمن تو با من دشمن است و دشمن من دشمن خداوند سبحان است. وای بر کسی که پس از من، دشمنی تو در سینه داشته باشد.
(2) اخطب بن محمّد «2»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که در شب اسراء به آسمان برده شدم ناگاه قصری دیدم سرخ از یاقوت که می‌درخشد، پس در باره علی به من وحی شد که: او آقای مسلمانان و امام پرهیزکاران و جلودار پیشانی سپیدان حجله‌نشین است.

_____

(1) ابن مغازلی در مناقب/ 103، ح 145.
(2) همان/ 104، ح 146.
ترجمه کشف الیقین ،ص:303
(1) اسعد بن زراره «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: در شب اسراء به سدرة المنتهی رسیدم، پس خداوند در باره علی سه بار به من وحی کرد که: او امام پرهیزکاران و آقای مسلمانان و جلودار پیشانی سپیدان حجله‌نشین در فردوس برین است.

مبحث هجدهم: در این که اوست صاحب حوض کوثر و صاحب اذن در وارد شدن به بهشت و این که در روز رستخیز و در صراط پرچمدار است و دو ملک او بر ملائک می‌بالند:

(2) خوارزمی «2»- به نقل از ابن عبّاس می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: علی به روز رستخیز کنار حوض کوثر قرار دارد و هیچ کس به بهشت درنیاید مگر کسی که جواز علی (ع) را با خود داشته باشد. «3»
(3) جابر «4»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: دو فرشته علی بن ابی طالب (ع) بر دیگر فرشتگان می‌بالند، زیرا پیوسته با علی هستند و هرگز به سبب چیزی که موجب خشم خدای شود نزد خدا بالا نرفته‌اند.
(4) مجاهد «5»- به نقل از ابن عبّاس می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد خداوند به جبرئیل (ع) دستور می‌دهد بر دروازه بهشت بنشیند و هیچ کس از این دروازه وارد نشود مگر آن که جواز علی (ع) را با خود داشته باشد.

_____
(1) همان/ 105، ح 147.
(2) همان/ 119، ح 156.
(3) علّامه مجلسی در بحار الانوار 39/ 219 می‌گوید:
«بیش‌تر اخبار این باب را در کتاب معاد آورده‌ام و اندکی از آن‌ها را در این جا یاد کرده‌ام تا این مجلّد هم خالی از آن‌ها نباشد. برخی از آن‌ها را گفته‌ایم و برخی دیگر در ابواب بعدی خواهد آمد، و کدام فضیلت همسنگ این است که حضرت (ع) ساقی حوض کوثر و پرچمدار و نخستین کسی است که به بهشت درمی‌آید؟ و چگونه رواست کسی بر او مقدّم داشته شود که هیچ فضیلتی ندارد که با حضرت (ع) به سنجه درآید.»
(4) ابن مغازلی در مناقب/ 127، ح 167، و نظیر آن است در مناقب خوارزمی/ 226- 225.
(5) همان/ 131، ح 172، و همان/ 229.
ترجمه کشف الیقین ،ص:304
جابر «1» بن سمره می‌گوید: به پیامبر (ص) گفته شد: یا رسول اللّه! در روز رستاخیز چه کسی پرچمدار توست؟ فرمود: به روز رستخیز پرچمدار من همان پرچمدار من در دنیا یعنی علی بن ابی طالب است.
(2) عبد اللّه بن انس به نقل از جدّش می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: هنگامی که روز رستخیز فرا رسد و پل بر لبه جهنّم کشیده شود، کسی از آن گذر نکند مگر آن که نامه ولایت علی بن ابی طالب (ع) را با خود داشته باشد.

مبحث نوزدهم: پیرامون فرزندان حضرت (ع):

(3) از جمله فرزندان امیر المؤمنین (ع) دو امام، حسن و حسین- علیهما السّلام- هستند که فضایل‌شان از فراوانی شمرده نمی‌شود.
(4) خوارزمی «2»- به استناد خود از عبد اللّه بن مسعود روایت می‌کند که: پیامبر (ص) فرمود:
حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت‌اند. (5) ابو هریره «3»- می‌گوید: پیامبر (ص) می‌فرماید: فرشته‌ای از خداوند عزّ و جلّ اجازه خواست تا به دیدار من آید، پس به من بشارت داد و آگاهم گردانید که فاطمه، بانوی زنان امّت من و حسن و حسین دو آقای جوانان بهشتیان‌اند.
(6) یعلی عامری می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: حسین از من است و من از حسین. هر که حسین را دوست بدارد خدا هم او را دوست دارد. حسین نوه‌ای است از نواده‌گان.
(7) ابن عبّاس «4»- می‌گوید: جبرئیل بر محمّد (ص) نازل شد و گفت: همانا خداوند عزّ و جلّ

---

(1) همان/ 200، ح 237، و همان/ 258.
(2) نه در مناقب خوارزمی و نه در مناقب ابن مغازلی به این روایت دست نیافتیم و آن را در حلیة الأولیاء 5/ 58 یافتیم که در تعلیقات احقاق الحق 9/ 241- 229 و 10/ 587- 544 از منابع بسیاری آن را نقل کرده بود.
(3) همان، بلکه در کنز العمّال 12/ 117 شماره 3427 و در مجمع الزوائد 9/ 201 با اختلاف اندکی بدان دست پیدا کردیم. این روایت در تعلیقات احقاق الحق 102/ 104- 103 از خصائص نسائی و تاریخ اسلام ذهبی و دیگر منابعی نقل شده که مجمع الزوائد، آن‌ها را آورده است.
(4) این حدیث در احقاق الحق 11/ 322 به نقل از مناقب عبد اللَّه شافعی نقل شده که آن را از مناقب ابن مغازلی روایت می‌کند.
ترجمه کشف الیقین ،ص:305
به سبب یحیی بن زکریّا هفتاد هزار تن را بکشت و به سبب پسر دختر تو حسین با هفتاد هزار و هفتاد هزار تن بستیزید.
(1) پیامبر (ص) می‌فرماید: «1»- قاتل حسین در تابوتی از آتش قرار دارد که نیمی از عذاب اهل دوزخ و اهل دنیا بر اوست و دو دست و دو پایش با زنجیرهایی از آتش بسته شده است و در آتش سقوط می‌کند تا به ژرفای دوزخ رسد، و چنان بوی بدی از او به مشام می‌رسد که اهل دوزخ از آن به خدایشان پناه می‌برند، و او در دوزخ، جاودان است و چشنده عذابی دردناک که لحظه‌ای سستی نمی‌پذیرد و از چرکاب جهنّم سیراب می‌شود،

وای بر او از عذاب خداوند عزّ و جلّ.
(2) مصعب «2»- می‌گوید: حسین (ع) بیست و پنج بار پیاده حج گزارد.
(3) براء «3»- می‌گوید: پیامبر (ص) را دیدم که حسن (ع) را در آغوش گرفته می‌فرماید: خدایا! همانا من او را دوست دارم، پس او را دوست بدار.
(4) حذیفة بن یمان «4»- می‌گوید: پیامبر (ص) را دیدم که دست حسین بن علی (ع) را گرفته است و می‌فرماید: ای مردم! این حسین بن علی است، پس او را بشناسید و مقدّمش بدارید. به خدا سوگند به سبب جدّش نزد خداوند تعالی از جدّ یوسف بن یعقوب (ع) گرامی‌تر است. این حسین بن علی است که جدّش و جدّه‌اش و مادرش و پدرش و عمویش و عمّه‌اش و دایی‌اش و خاله‌اش و برادرش و خودش و دوستدارانش و دوستداران دوستدارانش همگی بهشتی هستند.

_____

(1) مناقب ابن مغازلی/ 66، ح 95، با قدری اختلاف.
(2) همان 71، ح 102.
(3) تاریخ بغداد 1/ 139 و احقاق الحق 11/ 16- 13.
(4) در مناقب ابن مغازلی بدان دست نیافتیم ولی در احقاق الحق 11/ 282 به نقل از مناقب عبد اللّه شافعی به نقل از مناقب ابن مغازلی آورده شده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:306
(1) ابو هریره «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) را دیدم که آب دهان حسن و حسین را چنان می‌مکد که شخص، شیر را.
(2) اسامة بن زید «2»- می‌گوید: شبی برای نیازی در خانه پیامبر (ص) را کوبیدم. پیامبر (ص) به سوی من آمد در حالی که چیزی با خود داشت که نمی‌دانستم چیست. چون از نیازم فارغ شدم گفتم: این چیست که با خود داری؟ ناگاه دیدم که حسن و حسین هستند که بر دو ران حضرت (ص) چسبیده‌اند. پیامبر (ص) فرمود: این دو پسران من و دو پسر دختر من هستند. خدایا! تو می‌دانی که من آن دو را دوست دارم، پس دوستشان بدار- پیامبر، این سخن را سه بار تکرار کرد.
(3) جابر «3»- می‌گوید: بر پیامبر (ص) وارد شدم در حالی که حسن و حسین را بر پشت داشت و می‌گفت: شتر شما چه نیکوست و شما چه بار نیکویی هستید.
(4) ابو سعید خدری «4»- می‌گوید: نزد پیامبر (ص) به سخن گفتن مشغول بودیم که نیم روز نزدیک شد و پیامبر (ص) را دیدیم که گاهی به راست نظر می‌کند و گاهی به چپ.
هنگامی که او را چنین دیدیم آهنگ رفتن کردیم، همین که به در رسیدیم

فاطمه (س) دخت پیامبر را دیدیم. علی (ع) به او گفت: ای فاطمه! چه چیز تو را هراسان در این ساعت از خانه بیرون کشانده است؟ فاطمه (س) گفت: از صبح دو پسرت حسن و حسین را گم کرده‌ام و گمان می‌کردم نزد پیامبر (ص) هستند. علی (ع) گفت: نزد پیامبر نیستند، باز گرد و او را آزار مده که اینک ساعت ملاقات نیست.
پیامبر (ص) سخن علی و فاطمه را شنید و در حالی که تنها لباس زیر داشت به سوی آن‌ها آمد و گفت: چه چیز تو را پریشان در این ساعت از خانه بیرون کشانده است؟
فاطمه (س) گفت: یا رسول اللَّه! دو فرزندت حسن و حسین از نزد من خارج شده‌اند و تا این ساعت آن‌ها را ندیده‌ام و گمان می‌کردم نزد تو هستند و هراسی سخت به دلم افتاده

_____

(1) مناقب ابن مغازلی/ 373، ح 420.
(2) همان/ 374، ح 421.
(3) همان/ 375، ح 423.
(4) همان/ 377، ح 426.
ترجمه کشف الیقین ،ص:307
است.
ابو سعید خدری می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه: خداوند، سرپرست و حافظ آن دو است و به خواست خدا گم نخواهند شد. دخترم! بازگرد که ما برای گشتن شایسته‌تریم.
فاطمه (س) به خانه‌اش بازگشت و پیامبر (ص) از یک سو و علی (ع) از سوی دیگر در پی آن دو رفتند تا این که آن دو را در بیخ دیواری یافتند در حالی که آفتاب زده شده بودند و یکی از آن دو دیگری را پوشانده بود. همین که پیامبر (ص) آن دو را در این وضع دید بغض گلویش را فشرد و خود را روی آن دو انداخت و بوسیدشان و سپس حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ نهاد و در حالی که آن‌ها را آورد که قدمی بر نمی‌داشت و گامی نمی‌نهاد مگر آن که از داغی شنهای تفتیده رنج می‌برد و نمی‌خواست حسن و حسین راه روند و رنجی را که او می‌کشد آن‌ها بکشند و لذا خود را مانعی قرار داد در برابر ناراحتی آن‌ها.
(1) سلیمان بن سالم «1»- می‌گوید: اعمش به من حدیث کرد و گفت: ابو جعفر منصور پیکی را در پی من فرستاد. به پیک گفتم: امیر المؤمنین از من چه می‌خواهد؟ گفت: نمی‌دانم. به او گفتم: به او پیغام بده که هم اکنون می‌آیم، سپس با خود اندیشیدم و گفتم: او در این ساعت برای امر خیری مرا فرا نخوانده است و ممکن است پیرامون فضایل امیر المؤمنین علی (ع) از من پرسش کند، و اگر به او بگویم مرا خواهد کشت.

او می‌گوید: خود را تطهیر نمودم و کفن پوشیدم و حنوط کردم و وصیّت خود را نوشتم و به سوی او رفتم و عمرو بن عبید را نزد او یافتم و لذا خدای را سپاس گزاردم و گفتم: یاری صادق از اهل بصره را نزد او یافته‌ام. منصور به من گفت: نزدیک شو ای سلیمان. من هم نزدیک شدم و چون نزد او رسیدم به عمرو بن عبید روی کردم تا دلیل احضار را از او بپرسم. منصور بوی حنوط را از من استشمام کرد، پس گفت: ای سلیمان این بوی چیست؟ به خدا سوگند یا راست می‌گویی یا تو را می‌کشم. گفتم: یا امیر المؤمنین! پیک تو در دل شب آمده است و من با خود گفتم: امیر المؤمنین در این

---

(1) همان/ 143، ح 188، با اختلاف فراوان در الفاظ، ولی در مناقب خوارزمی بدان دست نیافتیم.

ترجمه کشف الیقین ،ص:308

ساعت مرا احضار نکرده است مگر آن که از فضایل امیر المؤمنین (ع) از من پرسش کند (1) و اگر به او بگویم مرا خواهد کشت و از همین رو وصیّت خود را نوشتم و کفن پوشیدم و حنوط کردم. پس او نشست در حالی که می‌گفت: لا حول و لا قوّة الّا باللّه [العلیّ العظیم]، و سپس گفت: سلیمان! آیا می‌دانی نام من چیست؟ گفتم آری، یا امیر المؤمنین.

گفت: نامم چیست؟ گفتم: عبد اللّه المنصور بن محمّد بن علی بن عبد اللّه بن العباس بن عبد المطّلب. گفت: درست گفتی. تو را به خدا و خویشاوندی‌ام به پیامبر (ص) سوگند می‌دهم به من بگو از همه فقها چه قدر از علی فضیلت روایت کرده‌ای و این فضایل چه قدر است؟ گفتم: اندکی، یا امیر المؤمنین! حدود ده هزار حدیث یا بیش‌تر. گفت: ای سلیمان! دو حدیث در فضایل علی (ع) به تو می‌گویم که همه احادیثی را که از همه فقها روایت کرده‌ای می‌خورند، اگر هم اکنون سوگند بخوری که آن دو را به هیچ یک از شیعیان روایت نکنی برایت خواهم گفت. گفتم: سوگند نمی‌خورم، ولی به هیچ کس نخواهم گفت. پس گفت: من از بنی مروان فراری بودم و در همه شهرها می‌گشتم و به وسیله حبّ و فضایل علی بن ابی طالب (ع) به مردم نزدیک می‌شدم و آن‌ها به من آب و خوراک می‌دادند و به دیدن من می‌آمدند و بزرگم می‌داشتند و خدمتم می‌کردند تا آن که به بلاد شام وارد شدم. آن‌ها در حالی صبح می‌کردند که به علی (ع) در مساجدشان لعن می‌فرستادند، زیرا همه آن‌ها از خوارج و اصحاب معاویه بودند. پس روزی وارد مسجدی شدم در حالی که از آن‌ها در دل متنفّر بودم. نماز بر پا شد و من نماز ظهر را خواندم و جامه‌ای پوسیده بر تن داشتم، پس چون امام سلام کرد بر دیوار تکیه داد در حالی که همه اهل مسجد حضور داشتند. من هم نشستم و هیچ کس را ندیدم که

با احترام از امام جماعتشان سخن بگوید. ناگاه دو کودک وارد مسجد شدند. چون امام جماعت چشمش به آن دو افتاد گفت: وارد شوید، درود بر شما و آن که شما دو را به نام آن دو نامید، به خدا سوگند شما را به نام آن دو ننامید مگر به سبب حبّ محمّد و آل محمّد.
پس ناگاه دیدم یکی از آن دو حسن و دیگری حسین نامیده می‌شد. با خود گفتم: امروز به نیازم دست می‌یابم و لا قوّة الّا باللّه. جوانی کنار من نشسته بود، از او پرسیدم: این شیخ کیست و این دو کودک کیانند؟ او در پاسخ گفت: این شیخ پدر بزرگ آن دوست و در این شهر هیچ کس جز او علی را دوست ندارد و از همین رو آن دو را حسن و حسین نامیده
ترجمه کشف الیقین ،ص:309
است. (1) شادمان برخاستم و در آن هنگام مصمّم بودم که از مردان نترسم. نزدیک شیخ رفتم و گفتم: آیا می‌خواهی حدیثی به تو بگویم که چشمت بدان آرام گیرد؟ گفت: چه نیازی بدان دارم! اگر تو چشم مرا آرام گردانی من نیز چشم تو را آرام گردانم. گفتم: پدرم به نقل از جدّم و او به نقل از پدرش و او به نقل از پیامبر (ص) به من حدیث کرده است.
شیخ گفت: پدر و جدّ تو چه کسانی هستند؟ گفتم: محمّد بن علی بن عبد اللّه بن عبّاس. پدر جدّ من حدیث کرده است که: با پیامبر بودیم که ناگاه فاطمه (س) گریان به سوی ما آمد.
پیامبر (ص) پرسید: فاطمه! چرا می‌گریی؟ فاطمه گفت: پدر جان! حسن و حسین امروز از صبح رفته‌اند و من در پی آن‌هایم و نمی‌دانم کجایند و علی پنج روز است که باغ و تاکستان را آبیاری می‌کند و من آن دو را در منزل شما جستم امّا اثری از آن‌ها نیافتم. ناگاه ابو بکر آمد. پیامبر (ص) فرمود: ای ابو بکر! برو در پی آرام چشم من، و سپس فرمود: ای عمر! تو نیز در پی آن دو برو. سلمان! ابو ذر! فلان و فلان همگی در پی حسن و حسین بروید. شمار افرادی که پیامبر در پی حسن و حسین فرستاد به هفتاد رسید، و همگی بدون آن که حسن و حسین را بیابند بازگشتند. پیامبر (ص) به شدّت غمگین شد.
پیامبر (ص) بر در مسجد بایستاد در حالی که می‌گفت: به حق دوستت ابراهیم و به حق برگزیده‌ات آدم، اگر آن دو آرام چشم و ثمره قلب من‌اند و در دریا یا خشکی گرفتارند حفظشان کن و سالمشان بدار. ناگاه جبرئیل بر حضرت (ص) نازل شد و گفت: یا رسول اللّه! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: محزون و غمگین مباش، این دو کودک در دنیا و آخرت برترند و بهشتی هستند، فرشته‌ای را برای آن دو گمارده‌ام که در خواب و بیداری حفظشان می‌کند. پیامبر (ص) بسیار شادمان شد و جبرئیل از سمت راست او برفت و مسلمانان پیرامون پیامبر بودند که وارد طویله بنی النجّار شد و به فرشته موکّل آن دو سلام کرد. پیامبر (ص) سپس بر دو

زانوی خود نشست و حسن را دید که حسین را در آغوش گرفته است و هر دو به خواب رفته‌اند و همان فرشته یک بالش را زیر آن دو و بال دیگرش را روی آن دو افکنده است و هر یک از آن دو رواندازی از مو یا پشم داشتند و آب دهانشان بر لبشان نقش بسته بود و پیامبر آن قدر آن‌ها را بوسید تا بیدار شدند. پیامبر (ص)، حسن را در آغوش گرفت و جبرئیل حسین را و پیامبر از طویله خارج شد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:310
(1) ابن عبّاس می‌گوید: حسن را در سمت راست پیامبر و حسین را در سمت چپ او دیدیم در حالی که پیامبر آن دو را می‌بوسید و می‌گفت: هر که شما دو را دوست بدارد پیامبر را دوست داشته است و هر که شما را دشمن بدارد پیامبر را دشمن داشته است.
ابو بکر گفت: یا رسول اللّه! بگذار یکی از آن دو را من در آغوش گیرم و بیاورم.
پیامبر (ص) فرمود: نیکو یاری هستند و نیکو مرکبی دارند. چون به در طویله رسیدند عمر بن خطّاب پیامبر را دید و همان سخن ابو بکر را گفت و پیامبر (ص) هم همان پاسخی را بدو داد که به ابو بکر داده بود. حسن را دیدم که به جامه پیامبر (ص) چنگ زده بود و دست پیامبر بر سر او قرار داشت. پس پیامبر (ص) به مسجد درآمد و گفت: امروز دو پسرم را مشرّف می‌گردانم چنان که خداوند آن دو را مشرّف گردانیده است، و سپس فرمود: ای بلال! مردم را نزد من بخوان، و او در میان مردم ندا در داد و آن‌ها گرد آمدند.
پیامبر (ص) فرمود: ای گروه یاران من! از سوی پیامبرتان به همه برسانید که ما از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: آیا شما را به سوی کسی هدایت نکنم که بهترین مردمند در داشتن پدر بزرگ و مادر بزرگ؟ همه گفتند: آری، یا رسول اللّه! پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که پدر بزرگ آن دو رسول اللّه و مادربزرگشان خدیجه دختر خویلد بانوی زنان بهشتی است. ای مردمان! آیا شما را به سوی کسی هدایت کنم که در داشتن پدر و مادر بهترین مردم است؟ گفتند: آری، یا رسول اللّه. پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که پدرشان علی بن ابی طالب (ع) است که از آن دو بهتر است. جوانی است که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و در اسلام از منفعت و منقبت برخوردار است و مادرشان فاطمه دختر پیامبر خدا و بانوی زنان بهشتی است. ای گروه مردم! آیا شما را به سوی کسی هدایت نکنم که در داشتن عمو و عمّه بهترین مردم است. گفتند: آری، یا رسول اللّه. پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که عمویشان جعفر ذو الجناحین است که با آن دو به همراه فرشتگان در بهشت پرواز می‌کند و عمّه‌شان امّ

هانی دختر ابو طالب است. ای گروه مردم! آیا شما را به سوی کسی راهنمایی نکنم که در داشتن دایی و خاله بهترین مردم است؟ گفتند: آری، یا رسول اللّه. پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد حسن و حسین که دایی آن‌ها قاسم بن محمّد پیامبر خدا و خاله آن‌ها زینب دختر پیامبر خداست. آگاه باشید ای مردمان! به آگاهی شما
ترجمه کشف الیقین ،ص:311
می‌رسانم (1) که جدّ آن دو و جدّه‌شان و پدرشان و مادرشان و عمو و عمّه‌شان و دایی و خاله‌شان و خود آن دو همگی بهشتی هستند. هر که دو پسر علی را دوست بدارد با ما در بهشت خواهد بود و هر که آن دو را دشمن بدارد در آتش جای خواهد داشت و از کرامت آن دوست نزد خدا که پروردگار در تورات، شبّر و شبیر نامیدشان.
شیخ چون این سخنان از من شنید پیشم داشت و گفت: وضع تو چنین است و این چنین از علی روایت می‌کنی.
او مرا با خلعتی پوشاند و بر استری نشاندم که صد دینار فروخته بودمش، و سپس به من گفت: تو را نزد کسی می‌برم که به تو نیکی می‌کند. در این شهر من دو برادر دارم، یکی از آن دو پیشوای قومی است و هر گاه صبح می‌کرد هزار بار بر علی لعن می‌فرستاد، ولی خداوند بدو نعمتی ارمغان کرد و او را نشانه حق طلبان قرار داد و او مرا امروز علی را دوست دارد، و برادر دیگری دارم که از شکم مادر علی را دوست می‌داشت، پس نزد او برو ولی پیش او توقّف نکن.
به خدا سوگند ای سلیمان! در آن روز در حالی سوار بر استر شدم که گرسنه بودم و شیخ و اهل مسجد همراه با من برخاستند تا به در خانه رسیدیم و شیخ گفت: من منتظر تو می‌مانم، پس من در را کوفتم و دیگرانی که همراه من بودند رفتند و ناگاه جوانی گندمگون از در بیرون آمد و چون استر را دید گفت: خوش آمدی، به خدا سوگند ابو فلان خلعت خود را به تو نپوشانده و تو را بر استر خویش ننشانده مگر آن که تو را دوستدار خدا و رسول یافته است، اگر چشمم را آرام کنی چشمت را آرام می‌کنم.
به خدا سوگند ای سلیمان من با این حدیث که شنیدی و می‌شنوی مأنوس هستم.
پدرم به نقل از جدّم و او به نقل از پدرش به من گفت که: با پیامبر بر در خانه‌اش نشسته بودیم که ناگاه فاطمه (س) آمد در حالی که حسین را در آغوش داشت و به شدّت می‌گریست. پیامبر (ص) به سوی او رفت و حسین را از او گرفت و گفت: چه چیز تو را به گریه واداشته است ای فاطمه؟ فاطمه (س) گفت: پدر! زنان قریش بر من خرده می‌گیرند و می‌گویند: پدرت تو را به ازدواج انسان فقیری درآورده است که مالی ندارد. پیامبر (ص) فرمود: لحظه‌ای درنگ کن، این سخن را من نباید از تو

بشنوم. من تو را به ازدواج در نیاوردم تا وقتی که خداوند از فراز عرشش تو را به ازدواج درآورد و جبرئیل هم گواه
ترجمه کشف الیقین ،ص:312
آن است. (1) خداوند سبحان بر دنیا نظر کرد و از میان مردمان، پدر تو را به عنوان پیامبر برانگیخت، و بار دیگر بدان نگریست و از میان خلایق، علی (ع) را برگزید و به من وحی کرد و من تو را به ازدواج او درآوردم و او را وصیّ و وزیر خود گرفتم. علی دلاورترین مردم است و داناترین‌شان و شکیباترین آن‌ها و قدیمی‌ترین‌شان در پذیرش اسلام و بخشنده‌ترین‌شان و خوش اخلاق‌ترین‌شان. ای فاطمه! من پرچم حمد و کلیدهای بهشت را به دست گرفتم و آن‌ها را به علی سپردم و آدم و فرزندان او زیر لوای او هستند. ای فاطمه! فردا به روز رستخیز من علی را بر حوض کوثر می‌گمارم و او هر که را از امّت من بشناسد سیراب می‌کند. ای فاطمه! دو پسر تو حسن و حسین آقای جوانان بهشتی هستند.
و نام آن دو پیش از این در تورات موسی آمده و شبّر و شبیر نامیده شده‌اند و خداوند آن‌ها را به سبب کرامت محمّد و کرامت‌شان نزد خدا حسن و حسین نامید. ای فاطمه! پدر تو با دو حلّه از حلّه‌های بهشتی پوشانده شده و علی نیز با دو حلّه از حلّه‌های بهشتی پوشانده شده است و پرچم حمد در دست من است و امّتم زیر لوای من هستند و من به سبب کرامت علی نزد خدا، آن را به علی سپردم و منادی ندا در می‌دهد: ای محمّد! بهترین جدّ، جدّ تو ابراهیم است و بهترین برادر، برادر تو علی است و هر گاه خدای جهانیان مرا فرا می‌خواند علی را نیز با من فرا می‌خواند و هر گاه من به رکوع می‌روم علی هم با من به رکوع می‌رود و هر گاه شفاعت کنم علی نیز با من شفاعت می‌کند و هر گاه اجابت شوم علی نیز با من اجابت می‌شود و او در مقامات بالا یار من است در داشتن کلیدهای بهشت. ای فاطمه! برخیز که علی و شیعیانش به روز رستخیز تنها رستگارانند.
راوی می‌گوید: در حالی که فاطمه نشسته بود پیامبر (ص) آمد و نزدیک او نشست و گفت: ای فاطمه! چرا تو را گریان و غمگین می‌بینم؟ فاطمه (س) گفت: یا رسول اللّه! چگونه نگریم و حال آن که می‌خواهی از من جدا شوی. پیامبر (ص) به او فرمود: ای فاطمه! گریه مکن و غمگین مباش، ناگزیر باید از تو جدا شوم. گریه فاطمه (س) فزونی گرفت، و عرض کرد: ای پدر! کجا تو را ملاقات کنم؟ تو را زیر پرچم حمد ملاقات می‌کنم و امّتم را شفاعت می‌نماییم. فاطمه (س) عرض کرد: ای پدر! اگر تو را ندیدم. پیامبر (ص) فرمود: بر صراط مرا دیدار خواهی کرد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ من قرار دارد و اسرافیل قسمت جلوی جامه مرا گرفته است و فرشتگان

پشت سر من قرار دارند (1) و من ندا در می‌دهم: ای خدا! امّت من، امّت من، حساب بر آن‌ها آسان گیر. سپس به راست و چپ امّتم می‌نگرم و در آن هنگام هر پیامبری به خود مشغول است و می‌گوید: خدایا! من، من، و من می‌گویم: خدایا! امّتم، امّتم. نخستین کسانی که در روز رستخیز به من می‌پیوندند تو هستی و علی و حسن و حسین، و خداوند می‌فرماید:
ای محمّد! اگر امّت تو با گناهانی نزد من بیایند به بزرگی کوه‌ها آن‌ها را می‌بخشم البتّه مشروط بر آن که چیزی را شریک من نگرفته باشند و دشمن مرا یاری نرسانده باشند.
چون آن جوان این سخنان را از من شنید دستور داد ده هزار درهم به من دهند و سی جامه به من بخشید و سپس گفت: تو از کجایی؟ گفتم: اهل کوفه‌ام. گفت: عرب هستی یا وابسته؟ گفتم: عرب هستم. گفت: همان گونه که چشمم را آرام کردی چشمت را آرام کنم، و سپس گفت: فردا در مسجد بنی فلان نزد من بیا و مراقب باش راه را گم نکنی.
من نزد شیخ رفتم و او در مسجد نشسته منتظر من بود. چون مرا دید به استقبالم آمد و گفت: ابو فلان چه کرد؟ گفتم: چنین و چنان. گفت: خدا به او پاداش خیر دهاد و ما و او را در بهشت گرد هم آورد.
ای سلیمان! هنگامی که صبح کردم بر استر سوار شدم و راهی را که برایم گفته شده بود در پیش گرفتم. هنوز راه زیادی نرفته بودم که راه بر من مشتبه شد و اقامه نماز را از مسجد شنیدم. گفتم: به خدا سوگند، با این قوم نماز خواهم گزارد، پس از استر پیاده شدم و به مسجد درآمدم. مردی را دیدم که قامتش همچون قامت دوست من بود. در سمت راست او قرار گرفتم. همین که به رکوع یا سجود رفتیم عمامه‌اش از پشت بیفتاد و با دقّت به چهره‌اش نگریستم و ناگاه دیدم که چهره، سر، حلق دو دست و دو پایش چونان خوک است، دیگر نفهمیدم چگونه نماز می‌گزارم و در نماز چه می‌گویم و در امر او اندیشمند بودم. امام سلام گفت و مسأله را در چهره من خواند و گفت: دیروز نزد برادرم آمدی و به تو چنین و چنان امر کرد. گفتم: آری. پس دست مرا گرفت و بلندم کرد، چون اهل مسجد ما را دیدند در پی ما آمدند. او به غلامش گفت: در را ببند و مگذار کسی وارد شود.
سپس با دستی بر جامه خود زد و آن را بیرون کشید و ناگاه دیدم که پیکر او هم پیکر خوک است. گفتم: برادر! این چیست که در تو می‌بینم؟ گفت: من مؤذّن قومی بودم و هر روز هنگامی که صبح می‌کردم میان اذان و اقامه، علی را هزار بار لعن می‌کردم. او ادامه

داد: (1) یک روز از مسجد بیرون شدم و وارد همین خانه گشتم و آن، روز

جمعه بود و من علی و فرزندانش را چهار هزار بار لعن کرده بودم. به این سکّو تکیه دادم و خواب بر من چیره شد و در خواب دیدم که گویی به بهشت رفته‌ام و علی در آن تکیه داده است و حسن و حسین با او شادمان به یک دیگر تکیه داده‌اند و زیر آن‌ها سجّاده‌هایی است از نور و ناگاه پیامبر (ص) را دیدم که نشسته است و حسن و حسین در جلوی او قرار دارند و در دست حسن آبریزی و در دست حسین کاسه‌ای است. پیامبر (ص) به حسن فرمود:
بیاشام و او آشامید، و سپس به حسین گفت: پدرت را سیراب کن، علی نیز نوشید. سپس به حسن گفت: جماعت را سیراب کن، و همه آن‌ها آشامیدند، و سپس فرمود: آن مردی را که بر سکّو تکیه داده نیز سیراب کن. حسین روی از من بگرداند و گفت: ای پدر! چگونه او را سیراب کنم در حالی که هر روز هزار بار پدرم را لعن می‌کند و همین امروز چهار هزار بار بر او لعن فرستاده است؟! پیامبر (ص) فرمود: لعنت خدا بر تو باد، چرا علی را لعن می‌کنی و به برادر من ناسزا می‌گویی؟ چرا چنین می‌کنی؟ لعنت خدا بر تو باد، چرا فرزندان من حسن و حسین را ناسزا می‌گویی؟ و سپس پیامبر (ص) آب دهان بر چهره من انداخت که صورت و پیکرم را در برگرفت. پس چون از خواب بیدار شدم موضع آب دهان پیامبر (ص) را دیدم که مسخ شده است و چنان که می‌بینی نشانه‌ای شدم برای حق طلبان.
سپس منصور گفت: ای سلیمان آیا در فضایل علی، شگفت‌تر از این دو حدیث شنیده‌ای؟ ای سلیمان حبّ علی ایمان است و بغض او نفاق، علی را کسی دوست نمی‌دارد مگر انسان مؤمن و او را دشمن نمی‌دارد مگر انسان کافر.
گفتم: یا امیر المؤمنین! امان دارم؟
گفت: امان داری.
گفتم: امیر المؤمنین چه می‌گوید در باره کسانی که این‌ها را می‌کشند؟
گفت: بدون تردید در آتشند.
گفتم: چه می‌گویی در باره کسانی که فرزندان و فرزندزادگان آن‌ها را می‌کشند؟
گفت: خداوند سرنگون‌شان گرداند.
سپس گفت: ای سلیمان! حکومت پدر و مادر ندارد، ولی آن چه می‌خواهی در فضایل
ترجمه کشف الیقین ،ص:315
علی (ع) بگو.
(1) صاحب کتاب نهایة الطلب و غایة السؤال حنبلی «1»- به اسناد خود از ابن عبّاس می‌گوید:

نزد پیامبر (ص) بودم و پسرش ابراهیم بر ران چپ حضرت (ص) نشسته بود و بر ران راستش حسین بن علی (ع) قرار داشت، [و پیامبر یک بار این را و بار دیگر او را می‌بوسید] که جبرئیل با وحیی از سوی خداوند جهانیان فرود آمد و چون از پیش او رفت پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل از سوی خداوند عزّ و جلّ آمد و گفت: ای محمّد! خداوند تبارک و تعالی به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: این دو را با هم جمع نخواهم کرد، پس یکی را فدای دیگری کن. پس پیامبر (ص) به ابراهیم نگریست و گریست و به حسین نگریست و گریست و فرمود: مادر ابراهیم کنیز بوده است، اگر بمیرد کسی جز من بر او محزون نگردد، در حالی که مادر حسین فاطمه و پدر او علی، پسر عمویم است که گوشت و خون من می‌باشد، و اگر حسین بمیرد دخترم و پسر عمویم و خودم بر او محزون شویم. من حزن خود را بر حزن آن دو برمی‌گزینم. ای جبرئیل! جان ابراهیم را بگیر که من او را فدای حسین کردم.
راوی می‌گوید: پس از سه روز ابراهیم وفات کرد و هر گاه پیامبر (ص) حسین را می‌دید که می‌آید او را می‌بوسید و به سینه‌اش می‌چسباند و آب دهانش را می‌مکید و می‌گفت: پسرم ابراهیم را فدای تو کردم.
فضایل فرزندان علی آشکارتر از آفتاب است و فضایل فرزندان امام ایشان، آن قدر فراوان است که به شماره درنمی‌آید.
(2) خوارزمی در مناقب «2»- می‌گوید: ابن عبّاس نقل کرده است که: پیامبر (ص) فرمود:
اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح است، کسی که بر آن سوار شود نجات یابد و کسی که از آن کناره گیرد هلاک گردد.

_____

(1) احقاق الحق 11/ 316، به نقل از غایة السؤال حنبلی با آن چه در مناقب کاشی است، و آن را در فضایل خمسه 3/ 317 به نقل از تاریخ بغداد خطیب 2/ 204 آورده است.
(2) مناقب ابن مغازلی/ 132، ح 173، نیز در همان جا/ 134، ح 176.
ترجمه کشف الیقین ،ص:316
(1) ابو ذر «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: اهل بیت من همچون کشتی نوح است، هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آن کناره گیرد غرق گردد «2»، و هر که در آخر الزمان با

_____

(1) همان/ 134، ح 177، نیز در همان جا/ 133، ح 175 به اختصار.
(2) سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 77- 76 می‌گوید:
«این نهایت توانایی است نسبت به ملزم کردن امت در پیروی از آن‌ها و باز داشتن‌شان از مخالفت با ایشان، و من در میان همه زبان‌های بشری در

این مطلب، رساتر از این حدیث نمی‌یابم ...
شما می‌دانید که مقصود از تشبیه اهل بیت به کشتی نوح، آن است که هر کس در دین بدیشان پناهنده شد و فروع و اصولش را از امامان معصوم گرفت از عذاب آتش نجات می‌یابد و کسی که از آن‌ها کناره گرفت همچون کسی است که به روز توفان به کوهی پناه می‌برد تا آن کوه او را از امر الهی حفظ کند ولی در آب غرق خواهد شد و چنین کسی در دوزخ خواهد بود و پناه بر خدای می‌بریم.» سیّد حامد حسین در خلاصه عبقات الانوار 4/ 30 پس از ذکر ابیاتی از ابن ادریس شافعی به نقل از ذخیرة المآل می‌گوید:
«این است گواهی شافعی- همان گونه که شنیده می‌شود- که به سواران این کشتی نجات بخش تصریح می‌کند و به این ریسمان چنگ درمی‌زند و سواران بر این کشتی را از گروه نجات یافته می‌داند و معتقد است هر کس بر ایشان حکم بر هلاکت کند از راه عدالت دور افتاده است و به امامت خاندان فاطمه (س) خشنود است و خاندان هند و مرجانه و نظایر آن‌ها را نمی‌پذیرد، پس کجایند مقلّدان او؟!» در همین مأخذ/ 210- 207 آمده است:
«حدیث سفینه از چند وجه بر امامت اهل بیت (ع) دلالت دارد:
الف- ضرورت پیروی از آن‌ها: این حدیث دلالت دارد بر ضرورت پیروی از اهل بیت به طور کلی و پس از خدا و رسول، پیروی از هیچ کس جز امام، ضرورت ندارد و این چنان است که در وجوه دلالت حدیث ثقلین به مطلوب از آن آگاهی یافتید.
گواه ضرورت پیروی مطلق از ایشان، سخنان گوناگون علمای اهل سنّت است که از جمله آن‌هاست عجیلی شافعی که پاره‌ای از این سخنان بیان شده است.
ب- پیروی از آن‌ها موجب نجات است. این حدیث دلالت دارد بر این که پیروی از اهل بیت (ع) موجب نجات و رهایی است و روشن است که این دلیل عصمت آن‌ها نیز هست که مستلزم امامت و خلافت می‌باشد.
گروهی در دلالت این حدیث بر این جماعت مبارک در بیان وجه تشبیه آن‌ها به کشتی تصریح دارند.
واحدی می‌گوید: «ببین چگونه مردم را به منسوب شدن به ولایت آن‌ها و پیمودن راه، زیر پرچم آن‌ها با تمثیل کشتی نوح (ع) فرا می‌خواند. هراسگاه‌ها و خطرهای هولناک آتش آخرت را به دریایی تشبیه کرده است که دریانوردان را به زیر می‌کشد و آن‌ها را به پرتگاه مرگ می‌برد و جنگ و گریز بلا بر آن‌ها فیضان می‌یابد، و اهل بیت خود را موجب رهایی از این هراسگاه‌ها و نجات از عواملی می‌داند که این مشکلات را به هم برآورده‌اند، و همان گونه که از دریایی توفانزده با امواجی متلاطم جز به

کشتی نتوان گذشت هیچ کس از آتش در امان نخواهد بود و به نعمت اخروی دست نخواهد یازید مگر کسی که اهل بیت پیامبر (ص) را دوست بدارد و محبت و خیرخواهی‌اش را برای آن‌ها خالص و عقیده‌اش را در طرفداری از آن‌ها استوار گرداند. پس کسانی که از این کشتی باز مانند به بدی و شرّ گرفتار می‌آیند و از دنیا به سوی عقوبت و جهنمی روان خواهند شد که غل و قیدهای فراوان دارد، و با تمثیل کشتی نوح، آن‌ها را با کتاب خدا قرین کرده است. ترجمه کشف الیقین ،ص:317

و آن‌ها را کتاب دوم و همسنگ تنزیل دانسته است.» [تفسیر واحدی].
سمهودی در تنبیهات الذکر الخامس می‌گوید: «دوم: این سخن پیامبر (ص) است که فرمود: اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح است در میان قومش و چگونگی آن هم چنین است که کسانی از قوم نوح (ع) نجات یافتند که بر کشتی سوار شدند و قبلا آمده است که پیامبر در توسّل به ثقلین یعنی کتاب خدا و خاندانش (ص) تشویق می‌کرده است و این که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا آن که بر سر حوض کوثر بر حضرتش (ص) وارد آیند، و این که پیامبر (ص) در برخی طرق فرموده است: خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرده است و این رستگاری را برای آن‌ها اثبات نموده است و اهل بیت را موجب رسیدن به این نجات مقرّر فرموده است و بدین ترتیب این تمسّک کمال می‌یابد. نتیجه تشویق به آویختن بر ریسمان ایشان و محبّتشان و بزرگداشتشان، شکر نعمت بزرگ ارجمندشان (ص) و فراگیری هدایت علمای ایشان و محاسن اخلاقی و رفتاری آن‌هاست. پس هر که آن را بگرفت از ظلمات مخالفت رهایی یافت و شکر نعمت‌های فراوان را گزارد و هر که از آن کنار کشید در دریای کفران و امواج طغیان غرق شد و آتش را بر خود واجب گردانید» [جواهر العقدین].
ابن حجر می‌گوید: «وجه تشبیه آن‌ها به کشتی در آن چه بیان شد چنین است که هر کس ایشان را دوست بدارد و برای سپاس‌گزاری از بزرگ ارجمندشان (ص) بزرگشان شمارد و هدایت علمایشان را کسب کند از ظلمت مخالفت‌ها برکنار ماند و هر که از آن کناره گیرد در دریای کفران نعمت‌ها غرق گردد و در ناکجاآبادهای طغیان به نابودی رسد» [الصواعق المحرقه/ 91].
ج- دلالت این حدیث بر برتری آن‌ها. این حدیث دلالت دارد بر برتری مطلق اهل بیت (ع) بر مردمان دیگر، زیرا اگر کسی از آن‌ها برتر می‌بود تا با آن‌ها همسنگ بود پیامبر (ص) دستور می‌داد از آن‌ها پیروی کنند و در غیر این صورت لازم می‌آید که امّت خود را فریفته باشد و دور است که حضرتش (ص) چنین کند.

گروهی از بزرگان علمای اهل سنّت- همان گونه که بیان شد- به دلالت این حدیث بر این نکته تصریح کرده‌اند.
د- دلالت این حدیث بر ضرورت محبّت ایشان. این حدیث دلالت مطلق دارد بر وجوب محبّت اهل بیت (ع)، و وجوب محبّت دلیل است بر وجوب عصمت و برتری آن‌ها و دنباله روی از ایشان، چنان که به تفصیل در جلد مربوط به آیه مودت، آن را بیان کرده‌ایم، و این‌ها همه مستلزم امامت است. ترجمه کشف الیقین ،ص:318

ه- محبت آن‌ها موجب نجات است. این حدیث، دلالت بر آن دارد که محبّت اهل بیت (ع) موجب نجات است و این معنا مستلزم عصمت آن‌ها می‌باشد، زیرا اگر از آن‌ها کاری سر زند که موجب خشم الهی گردد دیگر محبّت و پیروی از آن‌ها هم جایز نبود- چه رسد به وجوب این محبّت و پیروی و اعتبار آن‌ها به عنوان سبب نجات- و این بسی روشن و معلوم است.
هر گاه عصمت آن‌ها (ع) به اثبات رسد دیگر در امامت آن‌ها تردیدی باقی نمی‌ماند.
و- هر که از آن‌ها کناره گیرد گمراه شود. این حدیث دلالت بر هلاکت و گمراهی کسانی دارد که از اهل بیت (ع) کناره بگیرند. خلفا آشکارا از آن‌ها کناره گرفتند و علمای برجسته ما در کتاب‌هایشان اثبات کردند که همین موجب ابطال جانشینی آن‌ها از پیامبر (ص) گشت و خلافت آقای ما امیر المؤمنین (ع) را به اثبات رساند.
ز- آن‌ها برای شناخت مؤمن و کافر، میزان هستند. این حدیث دلالت بر آن دارد که هر کس از آن‌ها پیروی کند از رستگاران نجات یافته است و هر که با آن‌ها به مخالفت برخیزد و ترکشان کند از کافران زیانکار خواهد بود. پس به سبب آن‌ها و با پیروی از ایشان است که مؤمن و کافر شناخته می‌شوند که این معنا نیز مقتضی امامت و ریاست عامّه آن‌هاست، زیرا آن از شئون عصمت است که مستلزم امامت می‌باشد .. و این پیش‌تر گفته شد.
ح- دلالت این حدیث بر لزوم وجود امام در هر عصر و زمانی. این حدیث دلالت دارد بر لزوم وجود امام معصوم از اهل بیت (ع) در هر زمانی تا روز رستخیز تا امّت در همه اعصار بتوانند بر این کشتی سوار شوند و با آن از هلاکت نجات یابند. این حدیث نیز گواهی دارد بر صحّت مذهب اهل حق و بطلان مذاهب دیگر، چنان که پوشیده نیست.» سخن را با بیان چند فایده به پایان می‌بریم:
اوّل: شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 240- 239 در حجیّت اجماع اهل بیت (ع) به این حدیث استشهاد می‌کند.

دوم: دهلوی در «التحفة الاثنی عشریة» پیرامون حدیث «اصحابی کالنجوم» و مخالفت آن با «حدیث سقیفه» سخن گفته و علّامه حجة سیّد حامد حسین در موسوعه خود: «عبقات الانوار» بدو نیکو پاسخ داده و همان گونه که در خلاصة عبقات الانوار 4/ 309 آمده می‌گوید:
«شگفت است از دهلوی که حدیث «اصحابی کالنجوم» را مخالف با «حدیث سفینه» می‌داند با این که بر حسب تصریحات حافظان بزرگ طایفه خود او، این حدیثی باطل و جعلی است. او به احادیث فراوانی که هم کیشان او از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند توجهی ننموده است؛ احادیثی که در آن اهل بیت به نجوم تشبیه شده‌اند و اقتدای امّت به آن‌ها ضروری شمرده شده است، و از آن جا که این احادیث بسیار فراوان است برخی از آن‌ها را در این جا می‌آوریم و برخی دیگر را به خواست خدا در جای مناسب آن ذکر خواهیم کرد.» بنگرید به: همان مأخذ/ 283- 279.
سپس سیّد حامد حسین- رحمه اللّه- در همین کتاب 289- 283 به شبهه دیگری پاسخ می‌دهد و آن نیاز کشتی است به ستارگان برای یافتن راه. او هفت پاسخ می‌دهد که ما برخی از آن‌ها را به عنوان چکیده می‌آوریم:
«الف: هدف از سوار شدن، نجات است. ترجمه کشف الیقین ،ص:319

هدف اصلی از سوار شدن بر کشتی نوح (ع) نجات یافتن است از هلاکت و غرق شدن در طوفانی که به قوم نوح رسید، یعنی: خداوند نجات را برای کسانی که به این کشتی سوار شوند تضمین کرد و در این وضع برای نجات یافتن از هلاکت و رهایی از غرق شدن بدون تکیه بر رهیابی به وسیله ستارگان، صرف سوار شدن کفایت می‌کند.
همین بود مقصود پیامبر (ص) هنگامی که فرمود: «هر که بدان سوار شود نجات یابد و هر که از آن بازماند غرق گردد.
ب: وجود نوح در کشتی چونان عاملی از عوامل نجات.
وجود نوح (ع) که پیامبری بود معصوم و از پیامبران اولو العزم از عوامل نجات کشتی و سواران آن بود و رهیابی آن به ساحل نجات نیازی به راهنماهای ظاهری نداشت.
ج: اگر اهل بیت نمی‌بودند کشتی حرکت نمی‌کرد.
اهل بیت پیامبر ما (ع) دلیل حقیقی حرکت کشتی نوح و نجات اهل آن از غرق و هلاکت بود و این در حدیثی آمده است که حافظ محبّ الدین بن نجار بغدادی با سندش از انس بن مالک روایت کرده و آن را به تفصیل در این کتاب آورده است می‌گوید:
این‌ها هستند از ویژگی‌های کشتی نوح، و آیا این کشتی نیازی به رهیابی از ستارگان دارد؟ به خدا سوگند که چنین نیست، و اهل بیت (ع) همچون سفینه نوح هستند.

سوم: دهلوی در تأویل حدیث سفینه به مقتضای منظورش می‌گوید: چنین نیست که محبّت همه اهل بیت و پیروی از آن‌ها برای نجات، ضروری باشد، زیرا اگر کسی در گوشه‌ای از کشتی قرار یافته باشد از غرق شدن نجات می‌یابد. او این تأویل را به برخی از علما نسبت می‌دهد:
سیّد حامد حسین در پاسخ به او می‌گوید:
«این متناسب با عقیده اهل سنّت است، زیرا آن‌ها به رغم این که گمان می‌کنند محبّت اهل بیت (ع) و دوستی ایشان را دارند، ولی با هدایت دشمنان و مخالفان ایشان مشی می‌کنند و در حق اهل بیت (ع)، کلمات زشتی بر زبان می‌آورند- که برخی از آن‌ها بیان شده است- و اجماع آن‌ها را حجّت نمی‌دانند و کسانی را بر ایشان مقدّم می‌دارند که در علم و فقه و زهد با اهل بیت مقایسه نمی‌شوند ...» نیز می‌گوید:
«شگفت است که دهلوی کشتی اهل البیت را با کشتی‌ای چوبی می‌سنجد که انسان آن را ساخته است و می‌توان آن را سوراخ کرد و در آن رخنه پدید آورد با آن که مسأله چنین نیست. این کشتی، ساخت خداوند سبحان است و اگر انس و جن جمع گردند تا شکافی در آن پدید آورند نخواهند توانست، اگر چه برخی، برخی دیگر را یاری رسانند» بنگرید به همان/ 267- 272.
«سپس میر حامد حسین- رحمه اللَّه- حدیث سفینه را با احادیث دیگری نظیر حدیث ثقلین و اشباح و باب حطه و نظایر آن جمع می‌کند، و با همه آن‌ها استدلال می‌کند که تنها سبب نجات، فرمان بری از دوازده امام و تمسّک بدیشان و وارد شدن به دین از راه همه ایشان و نه برخی از آن‌ها و نه راه دیگران است، و بدین ترتیب فرقه ناجیه را از فرقه‌های دیگر جدا می‌کند و این چنان است که پیامبر (ص) در اخبار بسیاری بدان تصریح کرده که همگی دلالت بر آن دارند که شمار امامان دوازده است.» همان/ 215- 210 و تقریب المعارف/ 125.
ترجمه کشف الیقین ،ص:321
آن‌ها بستیزد گویی در کنار دجّال جنگیده است.
(1) ابن عبّاس «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) به حسین (ع) فرمود: مهدی از فرزندان توست.
(2) در کتاب فردوس «2»- به نقل از ابن عبّاس آمده است که گفته: با دو گوش خود از

---

(1) ما این حدیث را نه در مناقب ابن مغازلی و نه در مناقب خوارزمی نیافتیم، ولی در احقاق الحق 13/ 115 به نقل از ابن مغازلی و او به نقل از مناقب عبد اللَّه شافعی (مخطوط، ص 215) آورده است.
(2) این حدیث در فردوس، با خبر خطاب دیلمی 1/ 52، شماره 35 آمده

است و در احقاق الحق 9/ 157 به نقل از چند کتاب آمده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:322
پیامبر (ص) شنیدم و کر شوم اگر دروغ بگویم: من درخت هستم و فاطمه، بار آن، و علی، لقاح آن، و حسن و حسین، میوه‌های آن، و دوستداران ما اهل بیت، برگ آن در بهشت هستند حقّا حقّا.
(1) جابر بن عبد اللّه «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: بهشت، مشتاق چهار تن از خاندان من است که خداوند آن‌ها را دوست دارد و به من دستور داده است آن‌ها را دوست بدارم:
علی بن ابی طالب، حسن، حسین و مهدی- صلّی اللَّه علیهم- که عیسی بن مریم (ع) پشت سر او نماز خواهد گزارد.
(2) پیامبر (ص) «2»- می‌فرماید: در روز رستخیز شفاعت چهار کس کنم: آن که فرزندان مرا بزرگ دارد و نیازهای ایشان را برآورد و به هنگام اضطرار در راه سامان به امورشان بکوشد و با قلب و زبان آن‌ها را دوست بدارد.
(3) خوارزمی «3»- به اسنادش از لیث بن سعد روایت کرده است که می‌گوید: سال صد و ده حج گزاردم و خانه خدا را طواف کردم و سعی بین صفا و مروه نمودم و از ابو قبیس بالا رفتم. مردی را دیدم که دعا می‌کرد و می‌گفت: خدایا! خدایا! تا دیگر نمی‌توانست دم برآورد [سپس می‌گفت: یا اللّه! یا اللَّه! تا دیگر نمی‌توانست دم برآورد، سپس می‌گفت: یا حیّ! یا قیّوم! تا دیگر نمی‌توانست دم برآورد]، سپس می‌گفت: [یا ذا الجلال و الاکرام! تا دیگر نمی‌توانست دم برآورد،] سپس می‌گفت: یا ربّ! یا رب! تا دیگر نمی‌توانست دم برآورد. سپس گفت: بار الها! دو جامه‌ام پوسیده شده است، پس مرا بپوشان، من گرسنه‌ام، پس مرا اطعام کن. پس ناگاه سبدی دیده شد که در آن مقداری انگور بود بدون دانه و دو جامه ملقاوی، پس من به سوی او رفتم تا همراه او بخورم. به من گفت: دست نگاه دار. گفتم: من در این خیر، شریک تو هستم. گفت: برای چه؟ گفتم: هر گاه تو دعا می‌کردی، من هم آمین می‌گفتم. به من گفت: بخور و چیزی باقی مگذار، و ما خوردیم و

---

(1) این حدیث را نه در فردوس دیلمی و نه در مناقب خوارزمی و ابن مغازلی و نه در مأخذ دیگری نیافتیم.
(2) این حدیث در احقاق الحق 9/ 483- 481 به نقل از چند کتاب اهل سنّت آورده شده است.
(3) مناقب ابن مغازلی/ 389، ح 444. این حدیث در احقاق الحق 12/ 241- 239 به نقل از مآخذ بسیار آمده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:323

در آن هنگام در منطقه ما انگور یافت نمی‌شد. با شکم پر بازگشتیم در حالی که از سبد چیزی کاسته نشده بود. او به من گفت: یکی از این دو جامه را برای خود بردار. گفتم:
نیازی به جامه ندارم. گفت: از جلوی چشم من دور شو تا آن دو جامه را بپوشم. آن دو جامه را پوشید و لباس کهنه را در دست گرفت و فرود آمد. من هم در پی او به راه افتادم.
گدایی او را دید و گفت: مرا بپوشان [خداوند تو را بپوشاند] ای پسر دختر پیامبر خدا. او هم لباس کهنه را به گدا داد. در پی گدا رفتم و به او گفتم: این کیست؟ گفت: این جعفر بن محمّد الصادق (ع) است.
(1) سفیان [ثوری] سالی حج گزارد و گفت: جعفر بن محمّد (ع) را دیدم و هیچ حاجی را نظیر او ندیده بودم که در مشعرها بایستد و چنین سخت گریه و زاری کند. چون به عرفه رسید کناری از مردم را برگزید و در آن موقف، بسیار دعا کرد. سپس انگوری از آسمان بر او فرود آمد و فرمود: ای سفیان! آیا می‌دانی چند تا حاجی است؟ گفتم: خدا و پسر پیامبرش آگاه‌تر است. پس فرمود: ای سفیان! چهار صد هزار حاجی هستند و تنها چهار تن از آن‌ها حجی صحیح و پذیرفته دارند و خداوند حج همه را به سبب حجّ این چهار نفر می‌پذیرد.
اخبار در فضایل آن‌ها بیش از آن است که به شماره درآید.
(2) در جمع بین صحیحین به نقل از جابر بن سمره «1»- آمده است که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده امیر خواهند بود که همگی از قریش هستند.
(3) در مسند احمد بن حنبل «2»- به نقل از مسروق آمده است که گفته: به همراه عبد اللّه بن مسعود در مسجد نشسته بودیم. مردی نزد او آمد و گفت: ای ابن مسعود! آیا پیامبرتان به شما گفته است پس از او چند خلیفه خواهد بود؟ ابن مسعود گفت: آری، به شمار پیشوایان بنی اسرائیل، (4) و پیامبر (ص) به حسین (ع) فرموده است: این پسر من امام [برادر امام]، [پسر امام] پدر نه امام [و] نهمین‌شان قائم ایشان است. «3»

---

(1) علّامه عسکری احادیث به این مضمون را در مقدّمه خود بر مرآة العقول 1/ 24 آورده است.
(2) مسند احمد 1/ 406؛ و نظیر آن در همین کتاب 1/ 398 آمده است.
(3) شیخ صدوق در کمال الدین به نقل از نوبختی- از علمای بزرگ متقدّم ما می‌گوید:
«از روشن ترین دلایل امامت، آن است که خداوند عزّ و جلّ، نشانه پیامبر (ص) را آن قرار داد که داستان پیامبران (ع) گذشته را نقل می‌کرد، و از تورات و انجیل و زبور بی‌آن که ظاهرا کتابت بداند یا مسیحی یا یهودی‌ای

را ملاقات کرده باشد آگاهی کامل داشت و این از بزرگ‌ترین معجزات حضرت (ص) بود.» او پس از اشاره به علم لدنی امامان می‌گوید:
«نیز گروه امامان (ع) چنین است سنّت‌شان در علم که هر گاه از حلال و حرام پرسیده شوند بی‌آنکه از کسی آموخته باشند پاسخ‌هایی یکسان می‌دهند. کدام دلیل قوی‌تر از این بر امامت ایشان. و دیگر آن که پیامبر (ص) آن‌ها را نصب کرده و تعلیم داده و علم خود و پیامبران پیش از خود را بدیشان سپرده است. آیا معمولا ما کسی را می‌بینیم که همچون محمّد بن علی و جعفر بن محمّد (ص) بی‌آنکه از کسی بیاموزند چنین افاضاتی داشته باشند؟.» بنگرید به: علم الیقین 1/ 414- 413.
فیض کاشانی در همان مأخذ/ 413 می‌گوید:
«این روایت و امثال آن در کتب عامّه، فراوان آمده است، و در نزد ما با نصوص واضح و آشکار و مفصّل به چنان تواتری رسیده که هیچ گونه تردیدی در آن راه ندارد. هر یک از امامان (ع) به امام بعدی تصریح کرده است و امامت او و نام و وصفش را به آگاهی اصحابش رسانده است، و پاکی و صداقت همه آن‌ها نزد تمامی معتبران مسلمان، اثبات شده است، و این از نخستین دلایل حجیّت شخص آن‌هاست برای کسانی که در فضل و وضع آن‌ها اختلاف یافته‌اند. نیز عصمت آن‌ها و ولایت الهی آن‌ها نزد ما ثابت است، و شرافت و فضیلت و حجیّت آن‌ها با کندو کاو در آثار و معارفشان چنان هویدا می‌گردد که دیگر جایی برای تردید باقی نمی‌ماند.»
شیخ قندوزی حنفی در ینابیع المودّة ذیل روایت پیامبر (ص) که فرمود: «بر شما باد سنّت من و خلفای راشدین» چنان که در خلاصة عبقات الانوار 2/ 358- 357 از او نقل شده است می‌گوید:
«احادیثی که دلالت بر آن دارد شمار جانشینان پس از پیامبر (ص) دوازده تن هستند از طرق فراوان، شهرت یافته است و با شرح زمان و تعریف کون و مکان دانسته می‌شود که مقصود پیامبر (ص) از حدیث خود چنین است: دوازده امام از اهل بیت و عترت او. چه، امکان ندارد این حدیث بر اصحاب جانشین او حمل گردد که شمارشان از دوازده کمتر است، چنان که نمی‌شود آن را بر سلاطین اموی حمل کرد که شمارشان از دوازده بیش‌تر است و جز عمر بن عبد العزیز آشکارا ستم می‌کرده‌اند و از بنی هاشم هم نبوده‌اند،
ترجمه کشف الیقین ،ص:324

زیرا پیامبر (ص) در روایت عبد الملک بن جابر فرموده است همه آن‌ها از بنی هاشم هستند، و مسکوت گذاشتن این سخن پیامبر (ص) این روایت را تقویت می‌کند، زیرا آن‌ها خلافت بنی هاشم را دوست نمی‌داشتند، چنان که این حدیث را نمی‌توان بر سلاطین عبّاسی حمل کرد که شمار آن‌هاِ نیز از

دوازده تن پیش‌تر بوده است و اعتنایی به این آیه کریمه: قُلْ لا أَسْئَلَکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی و حدیث کساء نداشته‌اند. پس ناگزیر باید این حدیث را بر دوازده امام اهل بیت و عترت پیامبر (ص) حمل کرد، زیرا آن‌ها داناترین و بزرگوارترین و پاکدامن‌ترین و پرهیزکارترین شخصیت‌های زمان خود بوده‌اند که نسبشان از همه والاتر و حسبشان از همه گرانقدرتر بوده است، نزد خداوند گرامی‌ترین افراد به شمار می‌آمده‌اند و علومی که از پدرانشان برگرفته بودند از راه وراثت و لدنی بودن به جدّشان پیامبر (ص) می‌رسد و اهل علم و تحقیق و اهل کشف و تدقیق آن‌ها را معرفی کرده‌اند. حدیث ثقلین و احادیث آمده در این کتاب و کتاب‌های دیگر تأیید می‌کنند و گواهی می‌دهند که مقصود پیامبر (ص)، دوازده تن از اهل بیتش بوده است، و مقصود پیامبر (ص) در روایت جابر بن سمره که: «همه امّت بر آن‌ها همداستان خواهند شد» این است که همه امّت به هنگام ظهور قائم آن‌ها مهدی- رضی اللّه عنه- به امامت همه آن‌ها اعتراف خواهند کرد.» اربلی در کشف الغمه 1/ 58 چنان که علم الیقین 1/ 415- 414 از او نقل می‌کند می‌گوید:
«این که امامان (ع) از خلافت منع شدند و از منصبی که خدا بر ایشان برگزیده بود کنار نهاده شدند و افراد دیگری در برابر آن‌ها به صحنه آمدند، خدشه‌ای به مسأله وارد نمی‌کند، چنان که تکذیب مکذّبان به نبوّت پیامبران خدشه‌ای وارد نکرد و به سبب انحراف منحرفان، تردیدی به دل آن‌ها راه نیافت و وارد کردن اشکال از سوی جمعی چهره نیکوی آن‌ها را نیالود و مخالفت دشمنان و اعلان جنگ آن‌ها و سرکشی آشکار این جماعت، گردی بر شرافت این بزرگواران ننشاند.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 495- 488 این سخن را روشن می‌کند که ما چکیده‌ای از آن را بیان می‌کنیم:
«پیامبر (ص) فرمود: پیوسته خلافت در میان قریش خواهد بود تا زمانی که از مردم تنها دو تن باقی بمانند.
مقصود از این سخن، حصر امامت شرعی است در قریش مادامی که مردم برقرارند نه سلطه ظاهری که بیش‌تر از آن غیر قرشیان بوده است، و این خود قرینه‌ای است بر آن که مقصود از حدیث اوّل، حصر خلفای شرعی است در دوازده تن که جز با مذهب ما راست نمی‌آید.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:325

او همچنین می‌گوید:
«آن‌ها بنا به این نص پیامبر (ص) خلیفه هستند: به شمار پیشوایان بنی اسرائیل و پیشوایان آن‌ها هم بنا به نصّ قرآنی، خلیفه بوده‌اند: وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً [مائده/ 12؛]، با وجود آن که سؤال صحابه از پیامبر (ص) پیرامون خلفایی بوده است که با نصّ،

سر کار می‌آیند نه آن که بر مردم امارت می‌یابند یا بر آن‌ها چیره می‌شوند، زیرا این سؤال برای مردم مهم نبوده است، چرا که امارت یافتن بر مردم و چیرگی سلاطین معمولا بر دین استوار نیست تا پرسش از آن برای صحابه مهم باشد و سلاطین بلا نص و شمار آن‌ها نیازی به پرسش ندارد، زیرا عادت، بر وجود چنین افرادی جاری است و در عدد خاصّی منحصر نیستند. پس روشن می‌شود که پرسش، پیرامون خلفای منصوص علیهم است و پاسخ پیامبر (ص) هم در باره آن‌هاست. این که خلفای دوازده‌گانه منصوص علیهم غیر از امامان ما (ع) است گوینده‌ای ندارد، پس مقصود از دوازده امام در این حدیث تنها ایشان هستند.» او در توضیح سخن اربلی توضیحی دارد:

«همان گونه که صحیح نیست گفته شود نبوّت پیامبر بر کنار از عملکرد سودی ندارد صحیح نخواهد بود اگر گفته شود امامت امام بر کنار از عملکرد سودی ندارد، زیرا فایده، تنها در عملکرد منحصر نیست، زیرا وجود آن‌ها کافی است تا حجّت، روشن گردد و راه، نمایانده شود و دانش، گسترده گردد، و حتّی اگر امکان این را هم نیابند فایده آن‌ها این است که وجودشان حجّت خداست بر بندگان و دفع‌کننده عذر آن‌ها، چنان که خداوند در شأن پیامبران می‌فرماید: لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ [نساء/ 165؛]، پس همان گونه که پیامبر، حجّتی است که نبوّتش با حبس یا عدم حضورش باطل نمی‌گردد همان گونه که پیامبر ما در غار پنهان شد و موسی از قومش کناره گرفت، امام نیز چنین است و طول غیبت یا انحصارش به یک فرقه و گروه، تأثیری بر مسأله نمی‌نهد.» بنگرید به سخن سیّد مرتضی عسکری در معالم المدرستین 1/ 341- 336.

او در همین مأخذ 1/ 330 می‌گوید:

«رسول خدا (ص) در روایات خود بر امامت امام اوّل علی بن ابی طالب (ع) بیش از دیگر ائمه تأکید کرده است و به امام آخر حضرت مهدی (عج) بشارت داده فرموده است که شمار امامان دوازده تن است. زیرا اگر امام اوّل و آخر و شمار آن‌ها اثبات گردد دیگر جایی برای تردید در این باقی نمی‌ماند که این دوازده امام کیانند که نخستین‌شان امام علی و آخرین‌شان حضرت مهدی- سلام اللّه علیهم اجمعین- است.» او پس از آوردن پاره‌ای از الفاظ این حدیث در همین مأخذ/ 336 می‌گوید: ترجمه کشف الیقین ،ص:326

«از آن چه گفته آمد نتیجه می‌گیریم که: شمار امامان در این امّت دوازده تن پیاپی است و پس از این دوازده تن عمر جهان به پایان می‌رسد. در حدیث اوّل چنین آمده است:

«همچنان این دین برپاست تا رستخیز به پا شود یا دوازده خلیفه بر شما

بگردد ..» این حدیث، مدّت برپایی دین را معلوم می‌کند و این مدّت را با فرا رسیدن رستخیز، مشخّص می‌سازد و شمار امامان را در این امت دوازده تن معیّن می‌کند.
در حدیث پنجم آمده است:
«پیوسته این دین، موجود است تا دوازده خلیفه از قریش. پس هر گاه آن‌ها نابود شدند زمین اهل خود را می‌بلعد.» این حدیث دلالت دارد بر پایایی وجود دین تا دوازده خلیفه که پس از آن زمین در هم کوبیده می‌شود.
در حدیث هشتم، شمار این خلفا منحصر در دوازده است:
«جانشینان پس از من به شمار اصحاب موسی هستند.» این حدیث دلالت دارد بر آن که خلیفه‌ای پس از پیامبر نیست مگر این دوازده تن.
محتوای این روایت‌ها تصریح دارد بر این که شمار خلفا در دوازده منحصر است و پس از ایشان پریشانی پیش می‌آید و زمین، درهم کوفته می‌شود و رستخیز بر پا می‌گردد. محتوای احادیث دیگری که احتمالا درک نمی‌شود با این تصریح، روشن می‌گردد.
بر این اساس ناگزیر باید عمر یکی از آن‌ها خارق العاده باشد چنان که عملا عمر دوازدهمین امام و وصیّ پیامبر (ص) چنین شده است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:328
(1) در کتاب مناقب «1»- به نقل از ابو سعید خدری آمده است که پیامبر (ص) فرمود: نزدیک است که فرا خوانده شوم و پاسخ گویم. من در میان شما دو امر گران سنگ نهاده‌ام: کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و خاندانم که همان اهل بیت منند، و خداوند لطیف خبیر، مرا آگاهانیده است که این دو هرگز از هم جدا نگردند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. پس بنگرید بعد از من در خصوص این دو چه پیش می‌فرستید. «2»

_____
(1) مناقب ابن مغازلی/ 235، ح 283.
(2) سیّد حامد حسین در خلاصة عبقات الانوار 2/ 333- 269 در دلالت این حدیث فصلی فراگیر را در آن چه از رجال اهل سنت در تبیین اخبار ثقلین رسیده است می‌آورد که ما با حذف شواهد، چکیده آن را بیان می‌داریم:
«این حدیث دلالت دارد بر آن چه اهل حق ادّعا می‌کنند و بیان آن در چند بند به شرح زیر است:
الف- محتوای حدیث، وجوب پیروی است:
محتوای این حدیث، وجوب پیروی از اهل بیت است در همه اقوال و احکام و افعال و اعتقادات، و به نظر می‌رسد که این شأن از این نگاه، تصوّری ندارد مگر برای کسی که به زعامت کبری رسیده باشد و پس از رسول خدا از امامت عظمی برخوردار باشد. پس امیر المؤمنین (ع) سرور اهل

بیت و همان امام و خلیفه است و کسی است که امت باید پس از پیامبر به او اقتدا کند و تنها از او پیروی نماید و از هدایت او ره بجوید و احکام را از او برگیرد و اوامرش را فرمان برد.
ب- پیروی اهل بیت همچون پیروی پیامبر:
پیامبر (ص)، پیروی از اهل بیت و اقتدای به ایشان را همچون پیروی از قرآن و تسلیم در برابر اوامر و دست کشیدن از نواهی آن در وجوب و لزوم می‌داند.
پیامبر (ص) در این باره حجّت را به کامل‌ترین شکل تمام نموده و روشن است کسی که اقتدای به او پس از پیامبر همچون اقتدای به قرآن باشد نیست مگر خلیفه و امام، و بدین ترتیب آشکار می‌شود که اهل بیت، تنها جانشینان پیامبر (ص) هستند، زیرا نمی‌توان احکام و افعال دیگران را در وجوب فرمان بری همچون احکام قرآن دانست، به علاوه آن که هیچ یک از مسلمانان مطلقا چنین چیزی را نگفته است.
با این بیان روشن شد که جانشینان پیامبر همان اهل بیت اویند و نه مردمان دیگر و به همگان دستور داده شده است از اهل بیت (ع) پیروی کنند.
ج- پیروی از اهل بیت، فریضه‌ای بر امّت:
محتوای این سخن پیامبر (ص): «مادامی که به این دو چنگ درزنید پس از من گمراه نگردید» همان وجوب پیروی از اهل بیت (ع) است. پیامبر (ص) این را بر امّت فرض شمرد تا پس از او گمراه نشوند و همچون زیانکاران به قهقرا باز نگردند. بدون تردید واجب شمردن پیروی از آن‌ها دلیلی است متین و برهانی است استوار بر امامت و خلافت ایشان و به همین سبب هنگامی که خلافت و امامت را به اهل بیت (ع) تحویل ندادند و با پیامبر خدا (ص) به مخالفت برخاستند گمراه شدند و به کژراهه افتادند و به قهقرا رفتند چنان که خداوند سبحان، خود فرموده است.
د- واژه «ثقلین» دلیلی است بر وجوب پیروی.
پیامبر اکرم (ص) در این حدیث برای کتاب خدا و عترت خود، واژه «ثقلین» را به کار برده است و صرف همین کاربرد، دلیلی روشن و برهانی آشکار است در وجوب پیروی از اهل بیت و عترت طاهره، و سبب آن هم سخن بسیاری از پیشوایان حافظ اهل سنّت در وجه تسمیه این تعبیر است: تلاش و گرفتن آن دو و فرمان‌بری از آن دو و پاس داشت حقوق آن دو را رعایت این حقوق و آن چه برای آن دو ضرورت دارد کاری نفیس و گران است.
روشن است که گرفتن و عمل کردن به احکام قرآن، فریضه است و عترت نیز چنین است و این همان
ترجمه کشف الیقین ،ص:329

مطلوب ماست.
ه- امر به چنگ زدن به ریسمان خدا، دلیلی بر وجوب ولاء:
جماعت از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که فرموده است: من در میان شما آن به یادگار می‌نهم که اگر پس از من بدان چنگ زنید گمراه نگردید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم.
در روایتی از جعفر بن محمّد آمده است که او ریسمان خدا را در این سخن پروردگار: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً تفسیر کرده است.
در این جا گفتنی است که شافعی بِحَبْلِ اللَّهِ را ولاء اهل بیت تفسیر کرده و در بیان آن این ابیات را به نظم کشیده است.
هنگامی که مردم را دیدم که مذاهبشان آن‌ها را به دریاهای گمراهی و نادانی می‌کشانند با نام خدا بر کشتی نجات نشستم که همان اهل بیت پاک خاتم پیامبران هستند.
و به ریسمان خدا چنگ در زدم که همان ولاء ایشان است چنان که دستور داده‌ایم به این ریسمان چنگ زنیم تا پایان ابیات.
نیز شایسته گفتن است که برخی از آن‌ها حبل را در آیه کریمه وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً با استناد به حدیث ثقلین به عترت طاهره تفسیر کرده‌اند، و حدیث به گونه‌ای رسیده است که آشکارا دلالت بر آن دارد که مقصود از حبل همان اهل بیت‌اند که خداوند دستور داده بدیشان چنگ زنند.
علاوه بر این برخی از علمای اهل سنّت حدیث ثقلین را با آیه: وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ همراه ساخته‌اند و بدین ترتیب در صدد اثبات چنگ زدن به اهل بیت (ع) برآمده‌اند.
و- واژه اخذ در حدیث، دلیل وجوب پیروی است:
در حدیث ثقلین آمده است: «من در میان شما آن به یادگار نهاده‌ام که اگر آن را «اخذ» کنید هرگز گمراه نگردید: کتاب خدا و عترت من اهل بیتم»، که این نیز مفید وجوب پیروی از اهل بیت (ع) است.
ز- واژه «پیروی» در برخی نصوص این حدیث:
پیامبر (ص) با بیان این سخن: «هرگز گمراه نمی‌شوید اگر از آن دو پیروی کنید» وجوب پیروی از اهل بیت (ع) را روشن کرده است، و این که اهل بیت تا روز رستخیز از گمراهی جلوگیرنده هستند، و این مفهوم، ملازم است با امامت حقّه و خلافت شرعی.
ح- تکرار در حدیث دلیلی بر وجوب پیروی از اهل بیت:
این فرموده پیامبر (ص): «خدای را در باره اهل بیتم به یاد شما می‌آورم» امر است به امّت در فرمان بری از اهل بیت (ع) و پیروی از ایشان و چنگ درزدن بدان‌ها ...
ط- همراه ساختن عترت با قرآن، دلیلی بر وجوب پیروی:
پیامبر (ص) با این سخن: «این دو از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار

حوض کوثر بر من وارد آیند» به امّت دستور می‌دهد به اهل بیت (ع) چنگ درزنند. ترجمه کشف الیقین ،ص:330

ی- امر پیامبر به رعایت اهل بیت (ع):
این فرموده پیامبر (ص): «پس بنگرید در باره آن دو چه پیش می‌فرستید» دلیل دیگری است بر وجوب پیروی از اهل بیت (ع).
ک- قرآن و اهل بیت، دو همراه:
اگر پیامبر (ص) نمی‌گفت جز «من دو امر را در میان شما به یادگار می‌نهم، یکی از آن دو کتاب خدا و دیگری اهل بیتم» باز هم دلیلی کافی بود در امامت ایشان (ع)، زیرا آن چه به ذهن می‌نشیند چنین است: این دو امر را پس از من حاکم قرار دهید و خود را محکوم آن دو بدانید و از آن دو پیروی نمایید و لگام خویش به دست آن دو سپارید نه آن که بر کتاب و اهل بیت حکومت کنید و آن‌ها را پیرو خویش قرار دهید ... چنین دوگانگی ناپسندی هرگز بر خاطر هیچ کس گذر نمی‌کند.
(تکمیل و تتمیم) حدیث ثقلین همان گونه که بر امامت دوازده امام از اهل بیت (ع) و امامت بلا فصل علی (ع) پس از پیامبر (ص) دلالت دارد بر وجود و بقای امام دوازدهم- عجّل اللّه تعالی ظهوره- حجّت منتظر نیز دلالت دارد.
بیان آن چنین است که این حدیث دلالت دارد بر عدم جدایی قرآن و عترت تا روز رستاخیز به هنگام ورود به حوض کوثر. پس همان گونه که قرآن تا روز رستاخیز باقی است باید کسی وجود داشته باشد که شایسته تمسّک و پیروی باشد و تا روز قیامت، امام زمان و حجّت وقت از عترت طاهره تلقّی گردد.
ل- دلالت حدیث بر عصمت امامان اهل بیت:
حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت (ع) دلالت دارد، زیرا:
اوّل: پیامبر در این حدیث به مسلمانان دستور داده است از اهل بیت پیروی کنند و دور است که پیامبر (ص) به پیروی از خطاکاران و مخالفان با کتاب و سنت دستور دهد.
دوم: پیامبر (ص)، اهل بیت را با کتاب خدا قرین ساخته به پیروی از هر دو با هم دستور داده است، پس همان گونه که قرآن از هر گونه باطلی بدور است اهل بیت نیز چنین هستند.
سوّم: پیامبر (ص)، چنگ در زدن به اهل بیت را همچون چنگ زدن به قرآن مانع از گمراهی دانسته و کسی که گمراهی بر خود او روا باشد نخواهد توانست مانع از آن گردد ..
چهارم: پیامبر (ص) به جدایی ناپذیری میان قرآن و عترت تصریح کرده است و این بدان مفهوم می‌باشد که ایشان هیچ گاه با قرآن به مخالفت

برنخواهند خاست.
پنجم: پیامبر (ص)، در برخی طرق چنین تصریح دارد: «علی (ع) با قرآن است و قرآن با علی (ع) و این دو از یک دیگر جدا نگردند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند»، و این تخصیص پس از تعمیم است ...
ششم: پیامبر (ص)، برای علی (ع) دعا کرده است، چنان که در برخی روایات آمده است: «خدایا! حق را هر کجا که علی (ع) است قرار ده.»
هفتم: پیامبر (ص)، چنان که در برخی احادیث آمده فرموده است: «یاری رساننده به آن دو به من یاری رسانده است و هر که از یاری رساندن به آن دو دریغ ورزد از یاری رساندن به من دریغ ورزیده است، دوست آن دو دوست من و دشمن آن دو دشمن من است»، و آن هر دو را در عصمت همچون خویش دانسته است. ترجمه کشف الیقین ،ص:331

هشتم: پیامبر (ص)، در برخی روایات در حقّ اهل بیت فرموده است: «آن‌ها هرگز شما را از دروازه هدایت خارج نمی‌کنند و هیچ گاه شما را به دروازه گمراهی واردتان نمی‌سازند.» نهم: پیامبر (ص)، در برخی از احادیث ثقلین صراحتا، عصمت اهل بیت را تبیین فرموده است، و عصمت همان گونه که در جای خود اثبات شده است مستلزم امامت می‌باشد.
بعضی از علمای بزرگ اهل سنّت، به مقتضای قرآن و سنت و به ویژه حدیث ثقلین به عصمت اهل البیت (ع) اعتقاد یافته‌اند.
م- حدیث ثقلین بر داناتر بودن اهل بیت دلالت دارد، زیرا:
اوّل: پیامبر (ص)، همراه با قرآن، آن‌ها را «ثقلین» خوانده است و این حکایت از داناتر بودن آن‌ها دارد.
از سوی دیگر علمای اهل سنّت در بیان وجه تسمیه کتاب و سنّت به «ثقلین» گفته‌اند: «زیرا دین به سبب آن دو صلاح و آبادانی می‌یابد»، و این دلیل دیگری است بر داناتر بودن ایشان.
دوم: پیامبر (ص) در این حدیث، اهل بیت را با قرآن قرین ساخته است ...
سوم: پیامبر (ص) در این حدیث به مردم دستور داده است علم را از آن‌ها فرا گیرند، در حالی که اگر در میان اصحاب او و دیگران کسانی داناتر از ایشان یافت می‌شدند پیامبر (ص) امّت را پس از خود به آن‌ها ارجاع می‌داد و حال آن که صراحتا دستور داده است همگی باید علم را از اهل بیت فرا بگیرند.
چهارم: از محتوای این حدیث چنین به دست می‌آید که علوم پیامبر (ص) با وراثت به امیر المؤمنین (ع) منتقل می‌شود و این دلیلی است آشکار در داناتر بودن حضرت (ع).
پنجم: پیامبر (ص) در برخی از احادیث رسیده فرموده است: «این دو از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند، من این را از

خدای خویش خواسته‌ام، پس بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک شوید و از آن دو عقب هم نمانید که به نابودی کشانده شوید و به آن‌ها چیزی نیاموزید که از شما داناترند». علمای اهل سنّتی که حدیث پیشگفته را روایت کرده‌اند در پی یادآور خواهیم شد.
ن- دلالت لفظ خلافت بر امامت در این حدیث:
پیامبر اکرم (ص) در برخی از احادیث قرآن و عترت را به «دو خلیفه» تعبیر کرده است و بر این اساس در دلالت حدیث بر امامت امیر المؤمنین (ع) دیگر جایی برای تردید باقی نمی‌ماند.
س- پیشی گرفتن بر اهل بیت، گمراهی است:
پیامبر در حدیث ثقلین می‌فرماید: «از اهل بیت من پیشی نگیرید که نابود می‌شوید»، و این حاکی از خلافت اهل بیت (ع) است و دلالت بر آن دارد که پیشی گرفتن بر امیر المؤمنین (ع) در خلافت- که سرور اهل بیت است- هلاکت و گمراهی است.
شیخ نعمانی در الغیبة/ 51- 43 سخن مفصّلی پیرامون این حدیث دارد که ما چکیده‌ای از آن را در این جا می‌آوریم: ترجمه کشف الیقین ،ص:332

«اوّل: وجوب فرا گرفتن علم قرآن از عترت:
قرآن با عترت و عترت با قرآن است و این دو ریسمان استوار خدایند که همان گونه که پیامبر (ص) فرمود از یک دیگر جدایی نپذیرند، و در این سخن برای آن که خداوند گوش دل او را گشوده است و حسن بصیرت در دین بدو بخشیده، دلیلی است آشکار. هر کس علم قرآن و تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و حلال و حرام و خاصّ و عامّ را جز از کسی بجوید که خداوند فرمان بری از ایشان را واجب گردانیده و پس از پیامبر، والیان امور قرارشان داده و پیامبر (ص) به دستور الهی با قرآن قرینشان ساخته و قرآن را تنها همراه آنان گردانیده و باری تعالی، علم، شریعت، فرایض و سنّت‌های خویش را بدیشان سپرده است، به تحقیق گمراه و منحرف گشته، هم خود به هلاکت می‌رسد و هم دیگران را به نابودی می‌کشاند.
دوم: گمراه‌کنندگان و گمراه‌شدگان:
مردم کسانی را ترک گفتند که این است ویژگی آن‌ها و این است ستایش آن‌ها و دعوت به سوی آن‌ها، و در برابر، مردم از آن‌ها روی برتافتند و چهره درهم کشیدند و امر پیامبر (ص) را بیهوده شمردند و سخن او را لغو پنداشتند و کسی را کنار زدند که خداوند به زبان پیامبرش فرمان بری از او و پرسیدن و بهره گرفتن از او را با این فرموده فرض کرده بود: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ [انبیاء/ 7؛]، و نیز با این آیه شریفه:
أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ [نساء/ 60؛]، و پیامبر (ص)، نجات را با توسّل بدو و عمل به سخن او و تسلیم در برابر اوامر او

و آموزش گرفتن و نور جستن از پرتو او دانسته است، ولی آن‌ها این همه برای دیگران ادّعا کردند و از اهل بیت به دیگران روی آوردند و به همین دیگران دل خوش داشتند و خداوند آن‌ها را از علم دور گردانید و هر یک بر پایه هوی و هوس خود به توجیه روی آوردند و گمان بردند با عقل و قیاس و آرای خود از امامانی بی‌نیازند که خداوند، آن‌ها را هدایتگران خلقشان قرار داده است، و خدای عزّ و جلّ هم به سبب مخالفت ایشان با امر او و عدولشان از برگزیدن پروردگار و دوری از فرمان بری خدای و فرمان بری از کسی که خداوند او را برای خویش برگزیده بود ترکشان کرد، و آن‌ها را به اختیار خود و آرا و عقولشان وانهاد و در نتیجه، ایشان گمراه شدند و به کژراهه‌های ژرف درافتادند و نابود شدند و به نابودی کشاندند و برای خود چنان شدند که پروردگار فرمود: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِی الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً [کهف/ 103]، گویی مردم، سخن پروردگار را که سخن ستمکاران این امّت را در روز رستخیز و به هنگام پشیمانی بر عملکرد خود نسبت به خاندان پیامبرانشان و کتاب خدایشان نشنیده‌اند آن گاه که می‌فرماید: وَ يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلى يَدَيْهِ يَقُولُ يا لَيْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا* يا وَيْلَتى لَيْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلاناً خَلِيلًا [فرقان/ 32- 31]، و چه کسی رسول است جز محمّد (ص)؟ و این «فلان» که به نام ناپسندش تصریح نشده و منش و مصاحبت و همراهی او در جامعه با ستم همراه است کیست؟ سپس می‌گوید: لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنِی، یعنی پس از آوردن اسلام و اعتراف بدان. این ذکری که خلیل او پس از آمدنش از آن غافلش گردانیده است چیست؟ آیا همان قرآن و عترتی نیست که همه در ظلم بدان و طرد آن دست به دست هم دادند و همداستان گشتند؟ ترجمه کشف الیقین ،ص:333

سوم: کنار گذاشتن قرآن به منزله ستم به عترت:

در میان امّتی که شرم دارد و افترا نمی‌زند و از دروغ، روی برمی‌تابد و خودسری نمی‌کند اختلافی نیست که وصیّ پیامبر خدا امیر المؤمنین (ع) است که صحابه را در هر دشواری و گرفتاری راهنمایی می‌کرد و آن‌ها نمی‌توانستند او را به سوی حق راهنمایی کنند و او هدایتشان می‌کرد و جز او کسی هدایت نمی‌کرد و همه به او نیاز داشتند و او از همه بی‌نیاز بود و همه علوم را در بر داشت و آن‌ها نمی‌توانستند به او نکته‌ای بیاموزند. با فاطمه (س) دخت پیامبر (ص) چنان کردند که او را به این وصیّت واداشت که شبانه به خاکش بسپارند و کسی از امّت پدرش جز آن که نامش را برد بر او نماز نگزارد.

اگر در اسلام مصیبتی پیش نمی‌آمد و مسلمانان را رسوایی و عاری در بر نمی‌گرفت و حجّتی برای مخالفان دین اسلام باقی نمی‌ماند مگر آن چه به

فاطمه (س) رسید تا جایی که با خشم از میان امّت پدرش ره پیمود و چنان رفتاری با حضرتش- علیها السّلام- در پیش گرفته شد که ایشان را واداشت وصیّت کند کسی بر او نماز نگزارد همین خود، فاجعه‌ای عظیم و دهشتناک به شمار می‌آید که به اهل غفلت هشدار می‌دهد، مگر آن کس که خداوند بر قلبش مهر زده و کورش گردانیده است که چنین پدیده‌ای را زشت نشمارد و بزرگش نداند و به چیزی نگیرد، ولی این وضع بر رنج یک مسلمان دامن می‌زند و آتش آن را بیش‌تر بر می‌افروزد و ترجیح می‌دهد که ای کاش او به جای فاطمه (س) و علی (ع) و فرزندان او این رنج را تحمّل می‌کرد و البته شأن چنین مسلمانی هم در نزد اهل بیت، بزرگ است.

چهارم: دوری گزیدن از اهل علم و چنگ زدن به قیاس و اجتهاد:

شگفت‌تر ادّعای کران و کورانی است در این که در قرآن کریم، علم همه فرایض کوچک و بزرگ و احکام و سنن دقیق وجود ندارد. از آن جا که این عده، علوم پیشگفته را در قرآن نیافته‌اند به قیاس و اجتهاد به رأی و تلاش در حاکم گردانیدن این دو نیازمند شده‌اند و این دروغ را به پیامبر (ص) نسبت داده‌اند که ایشان، اجتهاد را برای این عدّه روا شمرده است.

هر که این حقیقت را انکار کند که همه امور دنیا و آخرت و احکام و فرایض و سنن دینی و هر آن چه اهل شریعت بدان نیاز دارند در قرآنی موجود نیست که پروردگار در باره آن فرموده است: تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ [نحل/ 89؛] سخن خدای را پس زده بر مقام کبریایی‌اش دروغ بسته، کتابش را تصدیق نکرده است.

به جان خودم سوگند آن‌ها در باره خویش و پیشوایانشان در این که چنین اموری را در قرآن نمی‌یابند راست می‌گویند، زیرا اساسا اهل این کار نیستند و علم آن بدیشان داده نشده و خدا و رسولش برای آن‌ها بهره‌ای قرار نداده‌اند. تمامی این علوم را اهل بیت پیامبر (ص) به کسانی اختصاص داده‌اند که علم را به آن‌ها بخشیده‌اند و هدایتشان کرده‌اند، کسانی که بدیشان دستور داده شده از اهل بیت سؤال کنند تا محلّ این نکات را در کتابی برای آن‌ها روشن سازند که ایشان خزانه داران، وارثان و بازگوکنندگان آنند. ترجمه کشف الیقین ،ص:334

اگر آن‌ها به این فرمان الهی گردن نهند که: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» [نساء/ 83؛] و «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ» خداوند نیز آن‌ها را به نور هدایت می‌رساند و به آن‌ها آن می‌آموزد که نمی‌دانند و از قیاس و اجتهاد به رأی بی‌نیازشان می‌سازد. او در همین مأخذ/ 56- 55 می‌گوید:

«چون با پیامبر (ص) مخالفت شد و سخن او را به کناری نهاده و اوامرش

در باره اهل بیت (ع) با سرکشی رو به رو گشت و مردم در برابر آن‌ها خود رأیی به کار زدند و حقّشان را انکار کردند و از دادن ارث‌شان خودداری ورزیدند و از روی تجاوز و حسادت و ستم و دشمنی به تبانی با یک دیگر پرداختند، بر مخالفان امر او و سرکشان در برابر ذریّه او و پیروان ایشان و هر آن که به عملکرد آن‌ها خشنود بود تهدید الهی در پیش آمدن فتنه و عذاب دردناک، ثابت گردید و خداوند با کور کردنشان در پیمودن مسیر معتدل و اختلاف در احکام و گرایش‌ها و پراکندگی در آرا و پرداختن به کارهای کورکورانه، خیلی زود فتنه در دین را برایشان پیش آورد و برای آن‌ها تا روز حساب در رستخیز عذابی دردناک فراهم آورد.» بنگرید به همین معنا در: طرائف/ 117 و دلائل الصدق 2/ 477.
ما برخی از سخنان بزرگان در کتاب‌هایشان را که به این حدیث مربوط است بیان می‌داریم:
1- علّامه عسکری در معالم المدرستین 1/ 361 می‌گوید:
«این روایات را بر غیر دوازده امام اهل بیت پیامبر (ص) که عمر آخرین آن‌ها به درازا کشیده شده است و پس از آن‌ها دنیا نابود خواهد شد تصدیق مکن. از آن جا که علمای مکتب خلفا به امامان اهل بیت رضایت ندادند در تفسیر این گونه روایات صحیح سرگردان شدند و نتوانستند آن‌ها را چنان تفسیر کنند که خود خشنود گردند.» 2- ابن بطریق در عمده/ 73 می‌گوید:
«هر که مسلمان باشد لزوما باید از ثقلین یعنی قرآن و عترت پیروی کند. بر اهل بیت پیامبر لازم نیست از احدی پیروی کنند، زیرا پیامبر (ص) وصیّت کرده است به اهل بیت او چنگ درزنند و این را به امّتش دستور داده است. نیز پیامبر (ص) دستور داده است تا قطع شدن تکلیف باید از این دو پیروی کرد، چه، پیامبر (ص)، تمسّک به این دو را تا ابد دانسته است و مدّت با هم بودن این دو را تا هنگام ورود به حوض کوثر بر پیامبر (ص) معرفی کرده است.» 3- ابن بطریق در همین مأخذ/ 74 به حدیث تقسیم امّت به هفتاد و سه فرقه اشاره کرده است:
«بنا به اجماع همه مسلمانان خبری از زبان پیامبر (ص) رسیده است که فرقه ناجیه امّت را بیان می‌دارد و این همان فرقه‌ای است که به ثقلین یعنی کتاب خدا و عترت رسول چنگ در زده است، زیرا پیامبر (ص) فرموده است: «مادامی که به این دو چنگ درزنید هرگز گمراه نگردید»، پس تمسّک به این دو راه رستگاری و چنگ در نزدن به آن دو، راه گمراهی است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:335

شریف مرتضی با این شیوه به حجّیت اجماع اهل بیت (ع) استدلال می‌کند.

مراجعه کنید به سخن او در بحار الانوار 23/ 156- 155 و تلخیص الشافی 2/ 240- 239.
4- شیخ مفید چنان که در طرائف/ 120 آمده است در بیان این حدیث می‌گوید:
«هیچ سخنی بلیغ‌تر از این نیست که کسی بگوید: در میان شما فلانی را نهادم، چنان که یک امیر به هنگام ترک کشور، برای مردم کسی را به جانشینی خویش نهد و بگوید: فلانی را در میان شما نهادم که سرپرستی‌تان کند و در بین شما جایگاه مرا داشته باشد، یا کسی که می‌خواهد از کس و کارش دوری گزیند و قصد آن داشته باشد کسی را به وکالت خویش برگزیند که امور آن‌ها را انجام دهد خطاب به آن‌ها بگوید: فلانی را در میان شما نهادم، سخنش بشنوید و فرمانش برید.
پس این نصّ آشکار که احتمال دیگری در آن راه ندارد همین گونه است، چه، پیامبر (ص) در میان همه خلایق، اهل بیت خود را به جانشینی خویش برگزید و دستور داد همه از ایشان فرمان برند و سر تسلیم در برابرشان فرود آورند، زیرا پیامبر (ص)، خبر از عصمت ایشان داده بود و گفته بود که آن‌ها از قرآن جدا نمی‌شوند و از حکومت صواب، پا فراتر نمی‌نهند.» همین سخن در بحار الانوار 23/ 113- 112 به نقل از شیخ مفید آمده است.
5- سیّد بن طاوس در طرائف/ 130 می‌گوید:
«بنگرید به علم و اجماع و اتّفاق مسلمانان در این که فاطمه (س)، حسن و حسین (ع) همگی در امام و رئیس‌شان، همداستان بوده‌اند و بدون هیچ گونه اختلافی پیروی از علی بن ابی طالب (ع) را واجب می‌دانستند. این احادیث که همه مسلمانان به اجماع آن‌ها را صحیح می‌دانند به صراحت دلیل آن است که پیامبر در میان آن‌ها علی بن ابی طالب (ع) را به جانشینی برگزیده و تمسّک به او و کسانی از ذریّه خود را که برای خلافت تعیین کند ضروری دانسته است و بدین ترتیب، پیامبر (ص)، حجّت را برای امّت آشکار ساخته است.
پس آیا پیامبر (ص) در ترک خلافت و پرداختن به مخالفت، عذری را برای مسلمانی باقی گذاشته است؟.» 6- شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 476 با الفاظ گوناگون به این خبر اشاره می‌کند:
«هر یک از این سخنان در بطلان خلافت شیوخ سه‌گانه صراحت دارد، زیرا پیامبر (ص)، گمراه نشدن امّت را برای همیشه موکول به تمسّک به ثقلین کرده و این بدان معناست که ضرورتا به سبب اختلاف ادیان و عملکردهای تباه، گمراهی پیش خواهد آمد. پس دانسته می‌شود که ایشان در آغاز امر به اهل بیت و قرآن تمسّک نجستند، و خلافت سه خلیفه اوّل به معنای عدم تمسّک به این دو است و به همین سبب، گمراهی پیش آمد، و این سخن، نقضی نمی‌پذیرد که امّت به واسطه بیعت با علی (ع) به اهل بیت، تمسّک

جست ولی با این حال باز هم همین گمراهی پیش آمد، زیرا مقصود از تمسّک به اهل بیت، همچون تمسّک به کتاب خداست که باید پس از پیامبر (ص)، بلا فصل باشد، با در نظر گرفتن این که امّت به سبب مخالفت بسیاری از مسلمانان به علی (ع) تمسّک نجستند تا جایی که علی (ع) روزگار خود را به جنگ با امّت سپری کرد. پس کجاست تمسّک امّت به اهل بیت و کجاست تمسّک امّت به کتاب خدا و حال آن که علی (ع) بر سر تأویل همین کتاب با آن‌ها به نبرد برخاست.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:336

7- سیّد شرف الدّین در مراجعات/ 75 می‌گوید:
«برای امامان عترت طاهره همین بس که نزد خدا و رسول خدا همچون قرآن مجیدی باشند که به هیچ روی باطلی بدان‌ها راه نیابد و همین حجّتی است که همه را با قدرت وامی‌دارد تا نسبت به مذهب آن‌ها تعبّد داشته باشند. یک مسلمان هرگز برای کتاب خدا جانشینی را نمی‌پذیرد پس چگونه برای همسنگان آن‌انتقال را روا می‌دارد؟.» 8- آشتیانی در لوامع الحقائق (مبحث امامت) 1- 2 در ضرورت عقلی حدیث ثقلین می‌گوید:
«ما در بحث نبوّت بیان داشتیم که باید برای کمال یافتن حکمت ایجاد جهان جسمانی و سامان یافتن امور دنیوی و اخروی مردم، عالمی حکیم وجود داشته باشد که بدون اختصاص به زمان و عصر و قرنی، پاک و برکنار از خطا باشد. نیز در همان جا نبوّت پیامبر ما (ص) و خاتمیت او و این که پیامبری پس از او نخواهد آمد و دین و شریعت او تا روز رستخیز باقی خواهد ماند ثابت شد. ضرورتا روشن است که شارع حکیم در هر رویداد و رخدادی حکمی دارد که مردم باید بدان عمل کنند. آیات قرآنی نیز در حرمت تشریع و بدعت‌گذاری در دین، صراحت دارند، و روشن است قرآن کریمی که بر پیامبر (ص) نازل شد و تا روز رستخیز معجزه باقی خواهد ماند در هدایت و آموزش و به کمال رساندن مردم، کافی نیست و اختلاف‌های میان مسلمانان با آن از میان نمی‌رود، زیرا هر یک از آن‌ها قرآن را بر اساس رأی و مسلک خود تفسیر می‌کند با آن که در قرآن، آیات مجمل و متشابهی وجود دارد که فهم مقصود از آن‌ها به مفصّل و مفسّر و مبیّنی نیازمند است که با خاندان وحی و رسالت در پیوند باشد، پس پیامبر (ص) ضرورتا می‌بایست جانشینانی داشته باشد که پس از ارتحال او به انجام همان وظایفی کمر بندند که پیامبر (ص) در زمان حیاتش بدان‌ها می‌پرداخت؛ وظایفی همچون آموزش بندگان و به کمال رساندن ایشان و تبلیغ احکام دین و اجرای قوانین دینی و نظایر آن- که پیش‌تر در فواید وجود پیامبر بیان داشتیم- و اثبات حقیقت اسلام برای مسلمانان و نبوّت محمّد (ص) با براهین قطعی یا اظهار معجزات و کرامات، و تبیین آیات

مجمل و متشابه قرآنی، و حفظ شریعت محمّدی از تغییر و دگرگونی.» 9- سیّد محسن امین در الغدیر 3/ 298 می‌گوید:
«حال که این حقیقت دانسته شد آشکار گشت که ممکن نیست مقصود از اهل بیت، همه بنی هاشم باشند، بلکه آن عامّی است که اختصاص زده شده است با کسانی که اختصاص‌شان در فضیلت و علم و زهد
ترجمه کشف الیقین ،ص:337

و عفت و نزاهت به اثبات رسیده است یعنی همان امامان خاندان پاک و دوازده امامی که مادرشان زهرای بتول است، زیرا اجماع است در این که دیگران از عصمت بی‌بهره‌اند و وجدان نیز اقتضای خلاف آن را دارد، چه، از اعضای دیگر بنی هاشم، گناه سر می‌زند و بسیاری از احکام را نمی‌دانند و امتیازی بر دیگر خلایق ندارند و نمی‌توان آن‌ها را همسنگان قرآن در امور پیشگفته تلقّی کرد، پس باید برخی از آن‌ها مطرح باشند نه همگی‌شان، زیرا آن‌ها چنانند که گفتیم. امّا تفسیر زید بن ارقم که مقصود، مطلق بنی هاشم است در صورت صحّت صدور این سخن از او پس از اقامه دلیل بر بطلان آن دیگر ضرورتی در پذیرش آن وجود نخواهد داشت.» در خلاصة عبقات الانوار 2/ 242 سخنی مشابه از توفیق ابو علم رسیده است.
10- شیخ طوسی در تلخیص الشافی 2/ 247- 246 به برخی از اخبار همچون: «از کسانی که پس از من می‌آیند پیروی کنید» که شبهه معارض حدیث ثقلین هستند پاسخ‌هایی داده است که ما یکی از آن‌ها را می‌آوریم:
«نخستین سخن پیرامون این اخبار آن است که با اخبار و احادیث ما ناهمگونی دارند، زیرا اخبار ما را موافق و مخالف نقل کرده‌اند و مخالفان نیز آن‌ها را درست دانسته‌اند و امّت با نگاه پذیرش بدان‌ها نگریسته و اختلاف در تأویل و تفسیر آن‌هاست، در حالی که اخبار مخالف با آن‌ها مسیری دیگر گونه دارند و تنها شخص مخالف آن را نقل کرده است و چیزی از آن بر نمی‌تابد مگر آن که پس از کشف آن و بررسی سند آن، انحراف راوی و تعصّب مدّعی آن بر ما هویدا می‌گردد، و پیش‌تر بی‌ارزش بودن مخالفت اخباری را که این مسیر را می‌پیمایند روشن ساخته‌ایم.»
11- علّامه مجلسی در بحار الانوار 23/ 126 می‌گوید:
«مقصود از جدایی ناپذیر بودن قرآن و عترت آن است که خاندان پیامبر از الفاظ قرآنی و چگونگی نزول و تفسیر و تأویل آن آگاهند و گواه صحّت قرآنند چنان که قرآن نیز گواه حقانیّت و امامت ایشان است و هیچ کس به یکی از این دو ایمان نمی‌آورد مگر آن که به دیگری ایمان بیاورد.
در توضیح این سخن می‌گوییم: همان گونه که حدیث ثقلین، گواه جدایی ناپذیری کتاب و سنّت است قرآن نیز گواه جدایی ناپذیری آن با سنّت می‌باشد و آیاتی که این مفهوم را تفسیر می‌کند فراوان است و ما تنها

برخی از آن‌ها را بیان می‌داریم:
الف- وَ إِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْا إِلی ما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ رَأَیْتَ الْمُنافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً [نساء/ 61؛].
در این جا خداوند بیان می‌دارد که پیامبر (ص)، همسنگ قرآن است.
ب- فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ [نساء/ 64؛].
می‌بینیم که قرآن، ایمان را پس از تحکیم به پیامبر و فرمان بری از او بیان می‌دارد. ترجمه کشف الیقین ،ص:338

ج- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ [نساء/ 59؛].
بازگرداندن امور به خدا یعنی پذیرش آن چه در قرآن است و بازگرداندن امور به پیامبر یعنی پذیرش حکم پیامبر و این هر دو به مساوات، شرط کمال ایمان به خدا و روز واپسین است.
د- وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ [نحل/ 44؛].
قرآن، بدون تبیین پیامبر، مبهم است و «لام» در «لتبیّن» برای بیان غرض از نزول قرآن است.
ه- وَ ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ إِلَّا لِتُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی اخْتَلَفُوا فِیهِ [نحل/ 64؛].
این آیه در رساندن مقصود از آیه قبل، رساتر است و در آن افزایش حصر است در غرض نزول و تصریح به این که تنها در قرآن، اختلاف ممکن است و برای پیمودن این گردنه وجود پیامبر لازم است.
و- وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلی عَلَیْکُمْ آیاتُ اللَّهِ وَ فِیکُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ [آل عمران/ 101؛].
تلاوت آیات به سوی راه مستقیم هدایت نمی‌کند مگر با وجود پیامبر و تبیین او و با این دو امر است که چنگ زدن به خداوند سبحان صورت می‌پذیرد.
ترجمه کشف الیقین 338 مبحث نوزدهم: پیرامون فرزندان حضرت(ع):
..... ص : 304
ز- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا، آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ الْکِتابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلی رَسُولِهِ [نساء/ 136؛].
نداشتن ایمان به یکی از آن‌ها ایمان را ناقص و حتّی در حقیقت از میان می‌برد.
ح- وَ لَوْ کانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیاءَ [مائده/ 85؛] ط- رَبَّنا آمَنَّا بِما أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِینَ [آل عمران/ 53؛].
ی- وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ إِنَّما کُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ، قُلْ أَ بِاللَّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزؤُنَ [توبه/ 65؛].

ک- ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتِی وَ رُسُلِی هُزُواً [کهف/ 106؛].
ل-: فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنْزَلْنا [تغابن/ 8؛].
مقصود از نور در این جا همان گونه که بیش‌تر مفسّران گفته‌اند قرآن است.
م- بَلْ مَتَّعْتُ هؤُلاءِ وَ آباءَهُمْ حَتَّی جاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِینٌ [زخرف/ 29؛].
مقصود از حق در این جا همان گونه که بیش‌تر مفسّران گفته‌اند قرآن است.
ن- فَإِنَّما یَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ [دخان/ 58؛].
این آیه، مفهوم آیه تکراری در سوره قمر را تبیین می‌کند: وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ، و حاکی از آن است که پیامبر تنها سبب تیسیر قرآن می‌باشد.
س- یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبِیناً [نساء 174؛].
مقصود از برهان، پیامبر و مراد از نور، کتاب اوست.
ع- إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ [نساء/ 105؛].
این آیه حاکی از آن است که اختلاف مردم، روی نیاوردن آن‌هاست به سخن پیامبر در آن چه در کتاب خدا با بینش الهی آشناست و آن‌ها آشنا نیستند، و روی آوردن به هدایت پیامبر (ص)، امری ضروری است.
ف- قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ [مائده/ 15؛].
مقصود از نور در این جا پیامبر اکرم (ص) است.
این آیات، عدم جدایی کتاب و پیامبر را تبیین می‌کند.
از آن جا که ما در این کتاب جایگاه اهل بیت را نسبت به پیامبر به ثبوت رساندیم و بیان داشتیم که آن‌ها همه نوری واحد و همگی جانشینان پیامبران در همه امور و شئون جز نبوّت هستند پس این آیات به اهل بیتی مربوط هستند که حاملان قرآن و قرآن گویا به شمار می‌آیند.
پیامبر (ص) خود، حق عترتش را تبیین کرده می‌فرماید: خدایا! آن‌ها از من و من از آن‌هایم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:343
(1) ابن عبّاس «1»- می‌گوید: هنگامی که آیه شریفه: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی

---

(1) همان/ 309- 307، ح 352.
ترجمه کشف الیقین ،ص:344
الْقُرْبی «1»- نازل شد، گفتند: یا رسول اللَّه! اینانی که خداوند به مودّت

آن‌ها دستور می‌دهد کیانند؟ فرمود: علی (ع)، فاطمه (س) و فرزندان آن دو. (1) هنگامی که حسن (ع) به حال احتضار افتاد گریست. حسین (ع) برادرش پرسید: آیا از ترس مرگ گریه می‌کنی و حال آن که یکی از دو آقای جوانان بهشتی هستی و بیست حج را پیاده گزارده‌ای و سه بار دارایی خود را با خدا به دو نیم تقسیم کرده‌ای و یک لنگه کفش را صدقه داده و لنگه دیگر آن را برای خود نگاه داشتی؟
امام حسن (ع) فرمود: من از ترس مرگ نمی‌گریم و گریه من به سبب دوری دوستان است. «2»-

مبحث بیستم: پیرامون همسر امام (ع):

(2) پیامبر خدا (ص) فاطمه (س)، همسر علی (ع) را بسیار گرامی می‌داشت و اجازه نداد از مردم کسی جز علی (ع) با او ازدواج کند.
پیامبر (ص) فرمود: فاطمه (س)، پاره تن من است، هر که او را آزار دهد مرا آزار داده است. «3»-
(3) خوارزمی «4»- در روایتی می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه! خداوند به سبب خشم تو خشم می‌گیرد و با خشنودی تو خشنود می‌شود. «5»

_____

(1) شوری/ 23؛ بگو: بر این رسالت مزدی از شما، جز دوست داشتن خویشاوندان، نمی‌خواهم.
(2) این حدیث را نه در مناقب ابن مغازلی یافتیم و نه در کتاب دیگری، و تنها در مقتل حسین خوارزمی/ 137 حدیثی مشابه آن یافت می‌شود که اختلاف فراوانی در الفاظ و قدری اختلاف در معنا با این حدیث دارد.
(3) بنگرید به: احقاق الحق 10/ 199- 190 و 211- 209 + 19/ 78- 77 و 84- 83.
(4) مناقب ابن مغازلی/ 351، ح 401، و نظیر آن است در صفحه 352، ح 402.
(5) سیّد شرف الدّین در سخنی درخشان که با الفصول المهمه/ 244 چاپ شده است می‌گوید:
«آیا در میان امّت پیامبر کسی با پاره گوشت رسول و عضو پیکر او برابری می‌کند؟ هر خردمندی که در این حدیث ژرف‌اندیشی کند آن را می‌بیند که رو به سوی عصمت فاطمه (س) دارد، زیرا این حدیث دلالت دارد بر امتناع وقوع اذیت فاطمه (س) و تردید او و خشم و خشنودی و انقباض و انبساط او در غیر جایگاهش، همان گونه که اذیت پیامبر (ص) و تردید و خشم و خشنودی رسول (ص) و انقباض و انبساط او همین گونه می‌باشد و این است کنه و حقیقت عصمت، آن گونه که پنهان نیست.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:345
(1) عبد اللّه بن مسعود «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: همانا فاطمه (س) عفّت خویش را پاس داشت و خداوند متعال، نسل او را بر آتش حرام گرداند.
(2) پیامبر (ص) می‌فرماید: «2»- دخترم را فاطمه نامیدم، زیرا خداوند عزّ و جلّ او و دوستدارانش را از آتش گرفته است چنان که نوزاد را از شیر می‌گیرند.

(3) پیامبر (ص) می‌فرماید: «3»- چون روز رستخیز فرا رسد منادی از آن سوی پرده ندا در می‌دهد که: ای جماعت! چشمان خویش فرو هلید و سرهاتان به زیر اندازید که فاطمه (س) دخت پیامبر آهنگ گذر از صراط را دارد.
(4) ابن عبّاس «4»- می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) فاطمه (س) را فراوان می‌بوسید. عایشه به پیامبر (ص) عرض کرد: یا رسول اللّه! تو فاطمه (س) را زیاد می‌بوسی. «5»- پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل در شب معراج مرا به بهشت درآورد و مرا از همه میوه‌های بهشتی خوراند، پس آبی در کمر من پدید آمد و با خدیجه همبستر شدم و او فاطمه (س) را باردار شد و من هر گاه به آن میوه‌ها اشتیاق می‌یابم فاطمه (س) را می‌بوسم و بدین ترتیب بوی میوه‌هایی را استشمام می‌کنم که آن‌ها را خورده‌ام.
(5) عایشه «6»- می‌گوید: پیامبر (ص) بیمار شد و فاطمه (س) نزد حضرت (ص) آمد و خود را روی پدر افکند، پیامبر (ص) در گوش او نجوایی کرد و فاطمه (س) گریست. فاطمه (س)

_____

(1) مناقب ابن مغازلی/ 353، ح 403.
(2) همان/ 65، ح 92.
(3) همان/ 355، ح 404.
(4) همان/ 357، ح 406.
(5) همان.
(6) همان/ 362، ح 408.
ترجمه کشف الیقین ،ص:346
بار دیگر خود را روی پدر انداخت و پیامبر (ص) دیگر بار در گوش او نجوایی کرد و این بار فاطمه بخندید. چون پیامبر (ص) رحلت کرد چگونگی امر را از فاطمه (س) پرسیدم و او گفت: هنگامی که خود را روی پدر انداختم به من گفت که از این بیماری می‌میرد و من گریستم و بار دیگر خود را بر روی او افکندم و پیامبر (ص) به من خبر داد که من زودتر از هر عضو دیگر اهل بیت به او خواهم پیوست و گفت که من بانوی زنان بهشت هستم مگر مریم دختر عمران، پس سرم را بلند کردم و خندیدم. «1»
(1) انس «2»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: تو را چهار زن از جهانیان کافی است: مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم و زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه (س) دختر محمّد (ص).

_____

(1) علّامه مجلسی در بحار الانوار 37/ 40 ذیل خبری به همین مضمون می‌گوید:
«این استثنا در سخن پیامبر (ص) که «مگر آن چه خداوند برای مریم قرار

داده است» با روایات اهل سنّت، همسوست و اخبار متواتر را خواهیم آورد که فاطمه (س)، بانوی زنان جهانیان است از پیشینیان تا پسینیان. و شاید مفهوم بانو بودن زنان منحصر در اوست مگر مریم که بانوی زنان جهان خود است.» اینک می‌گوییم: در برخی از اخبار رسیده است که پیامبر (ص) فرمود: فاطمه (س)، بهترین زن در میان امّت من است الّا آن چه مریم زاده است.
مولی محمّد مهدی نراقی در مشکلات العلوم/ 211 ذیل همین خبر می‌گوید:
«به فرض درستی این خبر، آشکارتر آن است که «الّا» به مفهوم واو عاطفه باشد و واژه «الّا» در زبان عربی چنان که در «مغنی اللبیب» و جز آن تصریح شده به معنای واو آمده است و پس از آن جمله‌ای که «الّا» پیش از آن آمده است در تقدیر است و دلیلش هم سیاق آن می‌باشد و بدین ترتیب، سخن چنین خواهد بود:
«فاطمه، بهترین زن در میان امّت من است و بهترین زنان امّت، کسی است که او مریم را زایید»، و مقصود از آن که مریم او را زایید عیسی (ع) است.» شیخ علی نمازی در مستدرک سفینة البحار 8/ 251 سخنی دارد که چکیده آن همین است. نیز می‌گوییم می‌توان به فرض درستی این خبر، حدیث اوّل را همین گونه تأویل کرد، پس درنگی باید.
(2) مناقب ابن مغازلی/ 363، ح 409.
ترجمه کشف الیقین ،ص:347
(1) یزید بن عبد الملک نوفلی «1»- به نقل از پدرش می‌گوید که جدّش گفته است: بر فاطمه (س) دختر پیامبر خدا (ص) وارد شدم و او در سلام بر من پیشدستی کرد و گفت:
پدرم در زمان حیاتش فرمود: هر که بر من و بر تو [فاطمه] سه روز سلام کند، بهشت از آن اوست. راوی می‌گوید: به او گفتم: این در زمان حیات او و توست یا پس از مرگ او و تو؟
گفت: در زمان حیات و پس از مرگمان.
(2) هنگامی که این آیه شریفه نازل شد: «2»- لا تَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُمْ کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضاً «3»-، فاطمه (س) فرمود: هیبت، مرا گرفت که بگویم ای پدر و به او گفتم ای رسول اللّه. پس پیامبر (ص) روی به من کرد و فرمود: دخترکم این آیه در باره تو و خانواده‌ات نازل نشده است، تو از منی و من از تو، این آیه برای اهل ستم و تن‌آسایی و تکبّر نازل شده است، پس بگو: ای پدر! که این گونه خطاب کردن تو قلب مرا خشنودتر و پروردگار را راضی‌تر می‌گرداند. سپس پیامبر (ص) پیشانی مرا بوسید و آب دهانش را بر من بسود به گونه‌ای که دیگر از آن پس به عطر، نیازم نیفتاد.

مبحث بیست و یکم: پیرامون اخبار مربوط به آیات نازل شده در حق علی (ع) به نقل از جمهور:

(3) خوارزمی «4»- به نقل از ابن عبّاس می‌گوید که: هیچ گاه آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا نازل نشد مگر این که علی (ع) در رأس آن قرار داشت و مصداق اتمّش به شمار می‌آمد.
(4) ابن مردویه حافظ «5»- به اسناد خود از ابن عبّاس نقل می‌کند که گفته است: در قرآن آیه‌ای نیست مگر آن که علی (ع) در رأس و پیشاپیش آن قرار دارد. «6»

---

(1) همان، ح 410.
(2) همان/ 364، شماره 411.
(3) نور/ 63؛ آن چنان که یک دیگر را صدا می‌زنید پیامبر (ص) را صدا مزنید.
(4) مناقب خوارزمی/ 188.
(5) کشف الغمّه، اربلی 1/ 314، به نقل از مناقب ابن مردویه.
(6) ابن بطریق در عمده/ 204 می‌گوید:
«اینک که او سرور الّذین آمنوا و رئیس و شریف و امیر آن‌ها به شمار است در میان کسانی که ایمان آورده‌اند بی‌مانند خواهد بود، زیرا سرور و امیر و رئیس و شریف به پیش بودن، شایسته‌تر است از کسی که این منزلت‌ها برای او حاصل نیست، و به سبب این که چنین ویژگی‌های پسندیده و زیبایی، موجب تقدّم و سیادت است و حال که همه این اوصاف در او گرد آمده است پس پیروی از او سالم‌تر و دنباله روی از او به دوراندیشی نزدیک‌تر است.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 315 می‌گوید:
«این دلیل است بر امامت امیر المؤمنین، زیرا منظور از این که علی (ع) رئیس و امیر این آیه می‌باشد آن است که او رئیس کسانی است که مورد خطاب قرآنند که همانا مؤمنانی هستند که او امیر ایشان است.
نیز بنگرید به: صراط المستقیم 2/ 53.
ترجمه کشف الیقین ،ص:348
(1) او به اسناد خود «1»- از علی (ع) نقل می‌کند که: قرآن در چهار بخش نازل شده است، یک چهارم آن در باره ما، یک چهارم در باره دشمنان ما، یک چهارم در باره سیره و یک چهارم در باره فرایض و احکام و بخش‌های گوهرین قرآن، از آن ماست.
(2) ابن عبّاس می‌گوید: «2»- آن چه در قرآن در باره علی (ع) نازل شده در باره هیچ کس نازل نشده است.

(3) مجاهد «3»- می‌گوید: در باره علی (ع)، هفتاد آیه نازل شده است.
(4) براء در باره این آیه: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا «4»- می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) به علی بن ابی طالب (ع) فرمود: ای علی! بگو: خدایا! برای من نزد خود پیمان و محبّتی قرار ده و دوستی مرا در دل مؤمنان قرار ده. پس این آیه نازل شد

_____

(1) همان.
(2) همان.
(3) همان.
(4) مریم/ 96؛ کسانی که ایمان آوردند و کار شایسته کردند خداوند رحمان برای آن‌ها دوستی قرار خواهد داد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:349
و از طرق مختلف، رسیده است. «1» «2»

_____

(1) همان.
(2) علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 360- 359 می‌گوید:
«اینک که بر اساس نقل مخالف و موافق ثابت شده که این آیه در حقّ علی (ع) نازل شده است، می‌توان آن را گواه فضیلتی سترگ برای علی (ع) دانست و می‌توان آن را به دلایل گوناگون در امامت علی (ع) مورد استشهاد قرار داد:
اوّل: نزول این آیه پس از دعایی که پیامبر (ص) به علی (ع) آموزش داد دلالت بر آن دارد که سخن از مودّت خاصّی در میان است نه چونان مودّت دیگر صالحان و این فضیلتی است که علی (ع) بدان اختصاص دارد و مانند آن برای دیگری ممکن نیست، پس او امام صالحان خواهد بود، زیرا قبیح است مفضول، برتری داده شود. نیز ظاهر بیش‌تر اخبار در این باب، دلالت بر آن دارد که محبّت علی (ع) از لوازم و ارکان و شالوده‌های ایمان است.
دوم: این که «صالحات» جمع و مفید عموم است، پس دلیل عصمت علی (ع) خواهد بود که خود از لوازم امامت به شمار می‌آید.
سوم: دشمن داشتن تبهکاران به سبب تبهکاری‌شان واجب است، پس دوستی علی (ع) نیز در دل همه مؤمنان خواهد بود و خبر دادن خداوند از این امر بر بنیاد تشریف، استوار است که دلالت بر عصمت و امامت او دارد و اگر هم دلیل تلقّی نشود برای تأیید دلایل دیگر شایستگی خواهد داشت.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 144 می‌گوید:
«پوشیده نیست که این عنایت الهی و مژده خدایی که استحقاق یادآوری در قرآن کریم را داشته، برخاسته از شایستگی کسی است که این عنایت به او ارمغان شده و مزیت او به نزدیکی خدا و برتری او بر همه مؤمنان در

فضیلت و اطاعت اوست که اختصاص به امیر المؤمنین (ع) دارد و لذا در میان صحابه، این آیه تنها در حق علی (ع) نازل شد. پس او بر پایه بزرگداشت خداوند سبحان برترین فرد در میان امّت و امام آن‌هاست، زیرا تعبیر الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ در باره حضرت (ع)، کنایه از آن است که او به منزله همه آن‌هاست در داشتن ایمان و کردار صالح، و این از آن روست که امام آن‌هاست و سبب ایمان و عمل صالح آن‌ها و لذا پیامبر (ص) در روز خندق در حق او فرمود: (تمامی ایمان، رخ نمود)، و نیز فرمود: (ضربت علی (ع)، همسنگ عبادت انس و جن است)، نیز آن گونه که در الصواعق المحرقه آمده این عنایت برای فرزندان پاک امیر المؤمنین نیز ثابت است که به این ترتیب امامت آن‌ها نیز ثابت می‌گردد.
از آن جا که ایجاب دوستی به طور کلی مستلزم وجوب طاعت است مطلقا که آن نیز مستلزم امامت و عصمتی می‌باشد که شرط امامت است، پس بنا به اجماع و ضرورت این شرط از دیگران سلب می‌شود و امامت حضرت (ع) تعیّن می‌یابد.» بنگرید به: حق الیقین 1/ 271.
ترجمه کشف الیقین ،ص:350
(1) پیرامون آیه وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ «1»- ابن عبّاس می‌گوید: هنگامی که آیه إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ «2»

---

(1) رعد/ 7، و برای هر قومی، هدایتگری است.
(2) ابن بطریق در خصائص/ 123- 122 می‌گوید:
«خداوند با واژه «انّما» انذار را برای پیامبر (ص)، اثبات کرد. این واژه، بی‌هیچ نزاعی برای تحقیق و اثبات است. سپس خداوند بدون فاصله به آن عطف کرده و فرموده: وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ، پس به همان شیوه اثبات نبوّت برای پیامبر (ص)، امامت را برای علی (ع) به اثبات رساند، زیرا عطف برای معطوف همان حکمی را ایجاب می‌کند که بر آن عطف گرفته شده و این سخن پروردگار بر روشنی آن افزوده است که:
وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ و این همه مردم را فرا می‌گیرد، پس در پرتو وحی، انذار برای او و نسلش تا پایان انقطاع تکلیف ثابت می‌شود، زیرا که فرموده است: وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 407- 406 می‌گوید:
«بر پایه دلالت این آیه و پس از رسیدن این همه اخبار، دیگر پوشیده نیست که هیچ زمانی از پیشوایی هدایتگر خالی نخواهد بود، و این که امیر المؤمنین (ع) تنها هدایتگر و جانشین پس از پیامبر (ص) است که این نیز دلایل گوناگون دارد:
اوّل: همردیف بودن او با پیامبر در این که حضرتش (ص) منذر و علی (ع) هادی است و انسان خردمندی که از شیوه‌های سخن، آگاه است به خود

تردیدی راه نمی‌دهد که همین دلیل آن است که پس از پیامبر (ص)، علی (ع) به انجام اموری خواهد پرداخت که پیامبر (ص) می‌پرداخت و چه بسا بیش از پیامبر (ص)، چرا که پیامبر (ص)، تنها انذار را به خود نسبت می‌دهد در حالی که هدایت را که قوی‌تر است به علی (ع) نسبت داده است.
دوم: حصری که از این سخن پیامبر (ص) به دست می‌آید: «انت الهادی»، زیرا تعریف خبر به «ال» دلالت بر حصر دارد. چنین است سخن علی (ع): «و انا الهادی»، نیز این سخن پیامبر (ص): «و الهادی علیّ»، زیرا تعریف مبتدا به «ال» نیز دلالت بر حصر دارد.
سوم: تقدیم ظرف: «بک یهتدی المهتدون» که آن نیز دلالت بر حصر دارد. همچنین است الفاظی که پیش‌تر گفته شد. با این اخبار روشن می‌شود که حدیث: «اصحاب من همچون ستارگانند، به هر کدام که اقتدا کنید ره یافته‌اید» از بافته‌هایی است که شارح الشفاء و ابن حزم و حافظ زین الدین عراقی به جعلی بودن و ضعف راویان آن اعتراف دارند.» سید شبّر در حق الیقین 1/ 268 می‌گوید:
«عامّه و خاصّه به طرق گوناگون از پیامبر (ص) روایت کرده‌اند که فرموده: «انا المنذر و علیّ الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون». پس علی (ع) امام است، زیرا خداوند می‌فرماید: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ [یونس/ 35]. این آیه بر حقّانیت بیش‌تر امامیه نیز دلالت دارد، زیرا بر پایه اعتقاد امامیه، هیچ زمانی خالی از حجّتی هدایتگر نیست.» بنگرید به: دلائل الصدق 2/ 148 و 147 و لوامع الحقائق، مبحث امامت/ 3.
ترجمه کشف الیقین ،ص:351
فرود آمد پیامبر اکرم (ص) با دستش به سینه علی (ع) اشاره کرد و هنگام نزول آیه وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ با اشاره به علی (ع) فرمود: پس از من رهیافتگان از تو پیروی خواهند کرد.
(1) در این آیه شریفه: أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ «1» «2» منظور از مؤمن،

---

(1) سجده/ 18؛ آیا مؤمن، چونان تبهکار است، اینان برابر نیستند.
(2) علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 344 می‌گوید:
«بر پایه نقل خاص و عام، ثابت شده که این آیه در حقّ علی (ع) نازل شده است و دلالت بر کمال ایمان او دارد، زیرا در برابر فسق قرار گرفته، پس مراد از آن ایمانی است که با فسق و تباهی در نیامیخته باشد و بر این اساس جایز نیست مؤمن با فاسق همسنگ شمرده شود چه رسد به آن که فاسق، مقدّم داشته شود! بدون تردید کسانی که علی (ع) بر آن‌ها مقدّم

داشته شده است نه تنها معصوم نبوده‌اند که چه بسا پیش از خلافت فاسق بوده‌اند و در کتاب امامت، پیرامون آن سخن گفته‌ایم: نیز دلالت کافی دارد در این که کمال ایمان او در ثبوت فضل اوست که اگر به دیگر فضایلش پیوست شود عقلا نمی‌توان دیگری را بر او مقدّم داشت.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 241 می‌گوید:
«منظور از فاسق در این آیه، کافر است و لو در زمان‌های گذشته، و این به قرینه مقابله آن با مؤمن است.
گفتیم «و لو در زمان‌های گذشته»، زیرا ولید به هنگام نزول این آیه مسلمان بود، پس دلالت آیه بر ناهم‌برابری کافر (در هر زمان) با مؤمن (در هر زمان) چنان که آشکار است قاعده‌ای کلّی به شمار می‌آید، و اگر آیه در مورد خاص نازل شده باشد دلالت دارد بر ناهم‌برابری خلفای سه‌گانه با امیر المؤمنین (ع) به سبب ثبوت کفر آن‌ها در هر زمان، و بدین ترتیب، امامت برای حضرت (ع) متعیّن می‌گردد.» بنگرید به خصائص/ 167- 166.
ترجمه کشف الیقین ،ص:352
علی (ع) و مراد از فاسق، ولید است.
(1) در باره آیه أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ، «1»- عبّاد بن عبد اللّه اسدی می‌گوید: از علی (ع) شنیدم که بر منبر می‌گفت: مردی از قریش نیست که یک یا دو آیه در حقّ او نازل نشده باشد. مردی که پای منبر نشسته بود گفت: در حقّ تو چه نازل شده است؟ حضرت (ع) خشمگین شد و فرمود: اگر تو این را در برابر سران قوم نمی‌پرسیدی به تو نمی‌گفتم: وای بر تو، آیا در سوره هود نخوانده‌ای که: أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ، پیامبر (ص) بر بیّنه است و من شاهد بر او. «2» «3»

---

(1) هود/ 17؛ آیا آن کس که از جانب پروردگار خویش دلیلی روشن دارد و زبانش بدان گویاست بدان شهادت داده است.
(2) همان.
(3) ابن بطریق در خصائص/ 123 می‌گوید:
«پس پیامبر خدا از سوی خدایش بر بیّنه بوده است و علی (ع) گواه بر او. اگر لفظ «شاهد» در قرآن کریم کاربردی مطلق و عمومی داشت دیگری نیز در گواه بودن شریک علی (ع) می‌بود، ولی از آن جا که خدا می‌خواست امیر المؤمنین (ع) را به امامت، اختصاص دهد این عمومیت را با بیان «شاهد منه» به حضرتش (ع) تخصیص داد و همین تخصیص، امامت را برای او واجب می‌گرداند و پیامبر (ص) روشن ساخته است که این آیه تنها برای تخصیص علی به امامت نازل شده است و این همان چیزی است که خبر صحیح حاکی از آن است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 394

می‌گوید:
«اینک که ثابت شد آیه در حقّ علی (ع) نازل شده است می‌گوییم: بدون تردید گواه پیامبر بر مردم، دادگرترین آن‌هاست به ویژه اگر- همان گونه که رازی می‌گوید- این گواه، افتخار آن را داشته باشد که بخشی از وجود پیامبر باشد دیگر چگونه می‌تواند کسی بر او تقدّم یابد؟ این کلام پروردگار: وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ بیان می‌کند که امیر المؤمنین (ع) بدون هیچ فاصله‌ای جانشین پیامبر است و همین دلیل، علیه کسی است که علی (ع) را پس از سه نفر، جانشین پیامبر (ص) بداند.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 245- 244 می‌گوید:
«این آیه بنا بر چند وجه به امامت امیر المؤمنین (ع) دلالت دارد:
اوّل: این آیه، علی را گواه می‌داند و منظور از آن گواه بر امت است به قرینه آن که او را تالی پیامبر (ص) معرفی می‌کند و پیامبر، همان کسی است که ولایت در امور مردم را به علی (ع) اعطا می‌کند و این چنان است که خداوند می‌فرماید: إِنَّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً وَ یَوْمَ نَبْعَثُ فِی کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنا بِکَ شَهِیداً عَلی هؤُلاءِ.
دوم: این آیه، علی (ع) را بخشی از وجود پیامبر (ص) معرفی می‌کند، چنان که پیامبر (ص) می‌فرماید:
«علی از من است و من از علی» و این دلیلی است بر مشارکت علی (ع) در عصمت و فضیلت و دیگر صفات پسندیده که علی (ع) را در رسیدن به خلافت، شایسته‌تر می‌گرداند.
سوم: این آیه علی (ع) را تالی پیامبر (ص) معرفی می‌کند. ضمیر مفعول در «یتلوه» مذکّر است و ظاهرا به کسی بر می‌گردد که از سوی خداوند بر بیّنه بوده است نه به خود بیّنه (که مؤنث است).
بر اساس دو وجه اوّل و دوّم، تالی یا مشابه پیامبر باید امامی باشد از سوی خداوند تعالی، زیرا کسی که به بیّنه و اعجاز نیازمند است، پیامبر یا امامی است از سوی خدا یا کسی است که مشخصا به منزلت او از سوی خدا تصریح شده است. امّا بر اساس وجه سوم، از آن جا که علی (ع) در نشر دعوت الهی پشتیبان پیامبر خدا بوده است همچون هارون برای موسی، پس برای خلافت شایسته‌تر خواهد بود.» بنگرید به:
حق الیقین 1/ 267.
ترجمه کشف الیقین ،ص:354
(1) در باره این آیه کریمه: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ، «1»- ابن عبّاس می‌گوید: آن‌ها مسئولند در برابر ولایت علی بن ابی طالب (ع). «2» «3»

---

(1) صافات/ 24؛ و آن‌ها را نگه دارید که مسئولند.
(2) همان.

(3) ابن بطریق در خصائص/ 125 می‌گوید:
«کسی که در روز رستخیز، امّت را در باره ولایت او مورد بازخواست قرار می‌دهند ضرورتا استحقاق آن را دارد که امّت، بدو ولاء داشته باشد، زیرا انسان پس از مرگ از شناخت خدا و پیامبر و امامی پرسش می‌شود که خداوند او را ولیّ امت قرار داده است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 79- 78 می‌گوید:
«در باره امامت امام این چنین استدلال شده است: ولایتی که در میان دیگر عقاید و اعمال تنها از آن پرسش می‌شود و انسان، برای آن مورد بازخواست قرار می‌گیرد دلالت دارد بر این که باید آن را بزرگ‌ترین رکن ایمان دانست که چیزی نیست مگر همان اعتقاد به امامت و خلافت علی (ع).
نیز ضرورت این ولایت عظمی که در روز رستخیز از آن پرسش می‌شود دلالت بر فضیلت سترگ حضرت (ع) دارد در میان صحابه و این که تقدیم مفضول عقلا قبیح است و پیرامون ولایت بارها سخن گفته‌ایم.» مجلسی نظیر همین سخن را در بحار الانوار 35/ 427 می‌آورد.
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 152 می‌گوید:
«به هر روی، این آیه با این مفهوم دلیل امامت علی (ع) است، زیرا امامت، نخستین چیزی است که پس از وحدانیت و رسالت از آن پرسش می‌شود و برای گذر از صراط، شایسته‌ترین مقوله برای شناخت می‌باشد، چه، هر کس امامت امام خود را باز نشناسد مرگی جاهلی خواهد داشت- چنان که پیش‌تر گفتیم- و این بر خلاف دیگر واجبات است زیرا کسی که به انجام آن‌ها نپردازد از دین خارج نمی‌شود، چرا که آن واجبات جزء اصول دین نیست و به همین سبب این آیه کریمه در لابلای ذکر کافران آمده است و از آن چه آشکار ساختیم اعتقاد به برتری او دانسته می‌شود (و چنان چه صحیح باشد دلیل آن است که او از اولیای خداوند تبارک است)، و کدام عاقل این مفهوم را از این روایت می‌فهمد و اگر هم بپذیریم پرسش از ولایت حضرت (ع) به این معنا در میان دیگر اولیا دلیل امتیاز اوست بر آن‌ها در پرتو فضیلت و نزدیکی به خداوند تبارک که خود، اقتضای امامت دارد و دور است که منظور از ولایت در اخبار «دوستی» باشد، اگر چه دوستی او واجب است و پاداشی است برای رسالت، مگر آن که رساننده مفهوم ملازمت میان دوستی خالصانه و اعتراف به امامت حضرت (ع) باشد، چرا که پس از وضوح امامت ایشان، کسی آن را انکار نخواهد کرد مگر آن که از حضرت (ع) روی برتابد، با این که پرسش از دوستی او و موکول بودن گذشتن از صراط به دوستی او، دلیل آن است که حضرت (ع) در میان دیگر صحابه منزلتی بزرگ و مرتبتی سترگ دارد که به سبب برتری او بر ایشان چنین جایگاهی را برای او ضروری می‌سازد و البتّه

شخص افضل، برای امامت، شایسته‌تر است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:355
(1) در باره آیه: اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ «1»- از ابن عبّاس رسیده است که در باره علی (ع) نازل شده است. «2» «3»

---

(1) توبه/ 119، از خدا بپرهیزید و با درستکاران باشید.
(2) همان.
(3) ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ 124 می‌گوید:
«پس به پیروی از کسانی دستور داده که در آیه ذکر شده‌اند و در این میان جهت خاصّی مورد نظر نبوده است. پس باید در همه امور از آن‌ها پیروی کرد و این مقتضی عصمت آن‌هاست، زیرا قبیح است به فرمان بری از فاسق یا کسی دستور دهند که انجام فسق و تباهی از او دور نیست و جز آن‌ها عصمت، برای هیچ کس ثابت نگشته و برای دیگری ادّعا نشده است، پس باید به امامت آن‌ها قطعیت یافت و صفت واجب امامت را به آن‌ها اختصاص داد، بگذریم از این که هیچ کس میان ادّعا به عصمت آن‌ها و امامت، تفاوتی قائل نشده است.» نویسنده نظیر همین سخن را در کشف المراد/ 397 دارد.
ابن بطریق در خصائص/ 239 می‌گوید:
«خداوند تبارک و تعالی برای هر آن که در این امر وارد آید وجود ایمان و امر او به تقوی را اثبات کرده است و سپس روشن ساخته است که ایمان و تقوی سودی ندارد مگر آن که با او باشند و این دلیل آن است که ولاء حضرت (ع)، پاک‌کننده اعمال است هر چند اعمال صالحه باشد و این که چنین اعمالی با همه شایستگی، جز با ولاء حضرتش (ع) و همراه بودن با ایشان، پذیرفته نیفتد. سپس خداوند روشن می‌فرماید که ولاء حضرت (ع) و پیروی از او و همراهی با ایشان، همان قدر واجب است که برای پیامبر (ص)، و مقام کبریایی، در وجوب امر به پیروی، میان پیامبر (ص) و علی (ع) تفاوتی ننهاده است.» ابن شهرآشوب همچنان که در بحار الانوار 35/ 408- 409 آمده است می‌گوید:
«متکلّمان گفته‌اند: از دلایل امامت علی (ع) یکی نیز همین آیه شریفه است: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ، و ما این ویژگی را در علی (ع) یافتیم به سبب این فرموده پروردگار: وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ، یعنی جنگ، و أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ، و لذا اجماع حاصل شده است که علی (ع) در امامت از دیگری شایسته‌تر است، زیرا هرگز از یورشی نگریخت چنان که دیگران از مواضع خود گریختند.» علّامه مجلسی در اربعین/ 388 می‌گوید:
«چگونگی استدلال به این آیه، آن است که خداوند به همه مؤمنان دستور

می‌دهد با صادقان باشند و روشن است که مقصود آن نیست پیکرشان با ایشان باشد بلکه مفهوم، لزوم پیروی از شیوه، عقاید، اقوال و افعال آن‌هاست، و باز روشن است که خداوند دستور به پیروی از کسی نمی‌دهد که می‌داند فسق و گناه از او سر می‌زند- و حال آن که از ارتکاب تباهی و گناه باز می‌دارد- پس ناگزیر باید این گروه معصوم باشند و در امری خطا نکنند تا در همه امور، پیروی از آن‌ها واجب گردد. نیز امّت، اجماع دارد که خطاب قرآن، عام است و همه زمان‌ها را در بر می‌گیرد و اختصاص به زمانی خاص ندارد، پس ناگزیر باید در هر زمان، معصومی در میان باشد که امور مؤمنان هر زمان با وجود آنان سامان یابد.
او در همین مأخذ/ 390 می‌گوید:
«این سخن پروردگار: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ امر به تقوای ایشان دارد و این امر کسی را در بر می‌گیرد که متّقی بودن او صحیح باشد و این می‌تواند در باره کسی باشد که جایز الخطاست، پس آیه، دلیل آن خواهد بود که باید شخص جایز الخطا از کسی پیروی کند که عصمت او واجب است و این‌ها همان کسانی هستند که خداوند حکم به صداقت آن‌ها کرده است و ترتّب حکم در این آیه، دلیل آن است که باید جایز الخطا از چنین کسی پیروی کند تا مانع از خطای جایز الخطا گردد و این مفهوم در همه زمان‌ها هست، پس حصول آن در همه زمان‌ها واجب می‌گردد.» او در همین مأخذ/ 391 در پاسخ به فخر الدّین رازی که «صادقین» را همه امّت می‌داند نه چند شخص مشخّص، می‌گوید:
«منظور از صادق» یا صادق به طور کلّی است که مصداق آن همه مسلمانان است و آنها ناگزیر یا در کلمه توحید، صادق هستند یا در همه سخنان و ممکن نیست شکل نخست، مقصود باشد، چرا که لازم می‌آید مسلمانان، هر یک از دیگری پیروی کند که این، همان ظاهر عموم جمع محلّی به «ال» است. پس شکل دوم تعیّن می‌یابد که همان لازم العصمة است، و امّا آن چه موجب شده «صادقین» به شکل جمع به کار رود این است که آن‌ها جمعا کاذب نیستند، و این سخنی است که حتّی بیسوادی احتمال آن را نمی‌دهد و زبان عرب هرگز با آن مأنوس نبوده است.» مانند این سخن را شیخ مفید گفته که در بحار 35/ 419 از او نقل گردیده است.
شیخ مفید، چنان که در بحار الانوار 35/ 420 از او نقل شده است پس از اشاره به این سخن پروردگار:
لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ ... تا أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [بقره/ 177؛] می‌گوید:
«مفهوم دریافتی از این دو آیه، آن است که از صادقانی پیروی کنید که با دارا بودن ویژگی‌هایی که آن‌ها را در ایشان برشمردیم بحق می‌توان آن‌ها را «صادقین» نامید و ما در میان اصحاب رسول اکرم (ص) کسی را جز

امیر المؤمنین (ع) نمی‌یابیم که این ویژگی‌ها در او جمع باشد، پس لزوما او همان کسی است که در این آیه، منظور نظر پروردگار است و در آیه به پیروی از او و همراهی با او در مقتضیات دینی دستور داده شده است.» او سپس همخوانی آن چه را در آیه آمده با رفتار امیر المؤمنین (ع) به تفصیل بیان می‌کند. بنگرید به همین مأخذ/ 423- 420.
شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 217- 215 می‌گوید:
«این دلیل وجود معصومی است که پیروی از او در هر زمان، ضروری است. این معصوم محمّد (ص) بوده است در زمان خود و علی (ع) و امامان طاهر، پس از این دو بوده‌اند در زمان خود، چنان که این اقتضای واژه «صادقین» است به صیغه جمع. روایت‌های پیش گفته اختصاص بدان دارند که باید به سبب تمام شدن زمان وجوب پیروی از پیامبر (ص)، از علی (ع) پیروی کرد که نخستین و اصل امامان است و وجوب پیروی از آن‌ها فرع وجوب پیروی از اوست .. و ما پیروان امام زمان خود هستیم با اعتراف به امامت او و عمل به احکامش اگر چه سعادت حضور در کنار او و دیدار سیمای درخشانش را نیافته‌ایم.» بنگرید به: حق الیقین 1/ 266- 263.
ترجمه کشف الیقین ،ص:358
(1) در باره این آیه مبارکه: الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً «1»- ابن عبّاس می‌گوید: این آیه در حق علی (ع) نازل شده است. او چهار درهم داشت که یک درهم را در شب و یک درهم را در روز و یک درهم را پنهانی و یک درهم را آشکار صدقه داد. «2»-
(2) در باره آیه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً، «3»- هیچ کس جز امیر المؤمنین (ع)- نه پیش از او و نه پس از او- بدان عمل نکرده است. «4»-
(3) این آیه: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ، وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ، «5» «6» در حقّ علی (ع)

---

(1) بقره/ 274؛ کسانی که شب و روز در نهان و آشکار اموالشان را انفاق می‌کنند.
(2) همان.
(3) مجادله/ 12؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون می‌خواهید که با پیامبر نجوا کنید پیش از نجوا کردنتان صدقه بدهید.
(4) همان.
(5) مائده/ 55؛ جز این نیست که دوست شما خداست و رسول او و مؤمنانی که نماز می‌خوانند و همچنان که در رکوعند انفاق می‌کنند، و هر

که با خدا و پیامبر او و مؤمنان دوستی کند بداند که پیروزمندان، گروه خدایند.
(6) ابن بطریق در خصائص/ 216 در بیان این آیه شریفه: أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ می‌گوید:
«کسی که حزب خدا باشد و خداوند خبر داده باشد که حزب او رستگارانند باید از او پیروی کرد تا الگو از رستگاران باشد، و در این سخن، بیش‌ترین هشدار است در ضرورت پیروی از او.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:359
نازل شده است، زیرا در حالت رکوع، انگشترش را صدقه داد. «1»-
(1) در باره آیه شریفه: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ، «2»- علی (ع) می‌فرماید: پیامبر (ص) در حالی که او را به سینه خود تکیه داده بودم فرمود: ای علی! آیا این سخن پروردگار را شنیده‌ای که: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا ... الآیة»؟ مقصود از این آیه تو و شیعیان توست و وعده‌گاه من با شما حوض کوثر است. آن گاه که امّت‌ها برای محاسبه آورده شوند شما در حالی فرا خوانده می‌شوید که پیشانی سپیدان حجله‌نشین هستید. «3» «4»

---

(1) همان.
(2) بیّنه/ 7؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و کار شایسته کرده‌اند آن‌ها بهترین مردمانند.
(3) همان.
(4) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 71 می‌گوید:
«اینک که علی (ع) بر مبنای عمومیت لفظ، بهترین مردم است باید غیر او را ترک گفت و به کس دیگری تکیه نکرد، زیرا همگان بدو نیازمندند، و حال که عمل به دین اسلام، جز به تنفیذ آن حاصل نیاید که آن نیز موکول به یاری و پشتیبانی حضرت (ع) است و اوست که موجب رهایی خرد و کلان از عذاب دوزخ شمرده می‌شود پس پاداش او بیش‌تر و فضیلتش کامل‌تر است و انسان خیّر، کسی است که پاداش بیش‌تری به چنگ آورد، چرا که با شور بیش‌تری به انجام اعمال خیر می‌پردازد.» ابن بطریق در خصائص/ 227- 226 می‌گوید:
«از همین جمله است این سخن پروردگار: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ، که خاصّ حضرت (ع) و شیعیان اوست آن هم بر پایه سخن کسی که نه از سر هوی و هوس که از روی وحی سخن می‌گوید. پس باید تنها او را در نظر داشت و دوستی امّت نسبت به او واجب است، زیرا او ولیّ ایشان است و بهترین مردمان، و منزلتش بر همه فزونی دارد و بر همه خلایق از برتری بهره‌مند است. این سخن، در

بردارنده تشویق و هشدار است در وجوب پیروی بی‌حد و مرز از حضرت (ع) که خود، نشانه‌هایی دارد برای ژرف‌اندیشان.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 212 می‌گوید:
«بدون تردید منظور از شیعه علی (ع)، پیروان او هستند و اگر خلفای سه‌گانه، پیروان او بوده‌اند مطلوب ما حاصل است و اگر پیروان او نبوده‌اند و چنان چه قوم پنداشته‌اند پیشوایان او بوده‌اند دیگر شیعه علی و بهترین مردمان نخواهند بود و با عقل، همخوانی ندارد که آن‌ها پیشوایان علی بوده باشند، و این آیه شریفه بهترین دلیل در امامت اوست.» بنگرید به: بحار الانوار 35/ 345.
ترجمه کشف الیقین ،ص:360
(1) این آیه شریفه: فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ، «1»- در حق علی و فاطمه و حسن و حسین- علیهم السّلام- نازل شده است. «2»-
(2) در باره آیه فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ «3»- گفته شده که: اسلام با شمشیر علی (ع) سامان یافت. «4»-

---

(1) آل عمران/ 61، از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای، هر کس که در باره او با تو مجادله کند، بگو: بیایید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خود و شما خود. آنگاه دعا و تضرّع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان بفرستیم.
(2) همان.
(3) فتح/ 29؛ و بر پاهای خود بایستد.
(4) همان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:361
(1) اسماء بنت عمیس و ابن عبّاس در باره آیه وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ «1»- گفته‌اند: از پیامبر (ص) شنیدیم که می‌فرمود: صالح المؤمنین، علی بن ابی طالب (ع) «2»- است. «3»

---

(1) تحریم/ 4؛ و مؤمنان شایسته.
(2) همان.
(3) مصنّف در کشف المراد/ 418 می‌گوید:
مفسّران، اتّفاق نظر دارند که مقصود از صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ علی (ع) است و مولی در این آیه، همان یاور است، زیرا قدر مشترک میان خدا و جبرئیل می‌باشد و حضرت (ع) در مقام سوم قرار گرفته است و کلمه «مولی» در هر سه مورد در این سخن پروردگار إِنَّ اللَّهَ هُوَ مولاه حصر یافته است.»

علّامه بیاضی در صراط المستقیم َ 1/ 287 در بیان مفهوم «صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ» می‌گوید:
«مقصود از آن «اصلح» است. پس اینک که علی (ع)، اصلح است مقدّم داشتن او به صواب، نزدیک‌تر است، و از آن جا که کفه فضیلت او سنگین‌تر است پس اعتقاد به امامت او پرسودتر خواهد بود.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 32- 31 می‌گوید:
«اینک که بنا به نقل خاصّ و عامّ و به طرق گوناگون دانستید که مقصود از «صالح المؤمنین» در این آیه، امیر المؤمنین (ع) است و چنان که سیّد مرتضی- رحمه اللَّه- گفته، شیعیان در آن اجماع دارند پس برتری حضرت (ع) از دو روی ثابت می‌گردد:
اوّل: روا نیست خداوند پس از ذکر نام خود و جبرئیل (ع)، از کسی خبر دهد که پس از همداستانی همه علیه پیامبر (ص) بدو یاری رساند مگر آن که این کس نیرومندترین فرد در یاری رساندن به پیامبر (ص) و نفوذ ناپذیرترین رزمنده در دفاع از حضرت (ص) باشد. آیا چنین نیست که اگر حکومت سلطانی از سوی برخی دشمنان ستیزه گرش با تهدید رو به رو شود می‌گوید: در من طمع نکنید و پیش خود سخن از چیرگی بر من مگویید، زیرا فلان و بهمان یاران من هستند. او در این هنگام از کسانی نام می‌برد که بیش‌ترین یاری را بدو می‌رسانند و در دلاوری پرآوازه‌اند و برای این سلطان، نیکو پدافند می‌کنند و یاری جانانه‌ای بدو می‌رسانند و این خود دلیل آن است که علی (ع) دلاورترین یار و یاور پیامبر اکرم (ص) بوده است.
دوم: این سخن پروردگار: «صالح المؤمنین» دلالت بر این دارد که حضرت (ع) بنا به عرف و استعمال، از همگان اصلح است، زیرا هر گاه کسی بگوید: فلانی دانشمند مردم خود و زاهد شهروندان خویش است تنها این مفهوم از سخن او دریافت می‌شود که این شخص داناترین و زاهدترین آن‌هاست. پس اینک که برتری حضرت (ع) به این دو دلیل به اثبات رسید ثابت می‌گردد که روا نخواهد بود دیگری را بر او پیشی داشت.
زیرا قبیح است مفضول، پیش داشته شود.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق/ 230 می‌گوید:
«اینک که دانستید منظور از «صالح المؤمنین» یگانه‌ترین آن‌هاست در شایستگی، خواهید دانست که حضرت (ع) شایسته‌ترین فرد است به امامت، زیرا امامت، منزلتی دینی است که لیاقت آن را ندارد مگر کسی که در یاری رساندن صالح‌ترین و نیرومندترین باشد.» او در بیان «ان تظاهرا» در آیه شریفه می‌گوید:
«خداوند در این آیه می‌خواهد دو زن پیامبر [عائشه و حفصه] را بیم دهد. بار خدایا! این دو چه قدر به سرور پیامبران (ص) آزار رساندند و چه

نیرنگ‌های بزرگی به کار زدند تا جایی که پیامبر (ص) برای بازداشتن آن‌ها مجبور شد با نصرت خدا و جبرئیل و علی- که در یاری رساندن به پیامبر، سرزنش سرزنشگران را به هیچ نمی‌انگاشت- تهدیدشان کند، در صورتی هم که بر صبر آن‌ها اعتماد ورزیم همه فرشتگان پشتیبان حضرت (ص) خواهند بود و آدمی از نفرین این جمع کثیر در امان نخواهد ماند. چه بزرگ بوده نابکاری این دو تا آن جا که خداوند دو زن نوح و لوط را برای آنان مثال آورده است. پس درنگ کن و به شگفت آی!!.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:362
(1) در باره این آیه کریمه: وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ «1»-، از جابر بن عبد اللّه رسیده است که از پیامبر (ص) شنیده است که فرمود: مردم از درختان گوناگونند و من و تو ای علی از یک درختیم، و سپس این آیه را تلاوت «2»- فرمود. «3»

_____

(1) رعد/ 4؛ و باغ‌های انگور و کشتزارها و نخل‌هایی که دو تنه از یک ریشه رسته است یا یک تنه از یک ریشه و همه به یک آب سیراب می‌شوند.
(2) همان.
(3) ابن بطریق در خصائص/ 254 می‌گوید:
«از آن جمله این که آن‌ها از یک درخت بوده‌اند و مردم از درختان گوناگون، و اگر این دو- علی (ع) و پیامبر (ص)- از یک درخت بوده باشند در آفرینش، همسانند، زیرا از یک ریشه‌اند و در وجوب فرمان بری و ولاء برابر خواهند بود، چه، خداوند می‌فرماید: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا و پیش‌تر گفتیم که این آیه به حضرت (ع) اختصاص دارد، و اگر کسی در وجوب ولاء امّت همچون پیامبر (ص) باشد و چونان او در آفرینش، باید در همه موارد مانند او باشد مگر نبوّت که استثنا شده است، و در این باره، هیچ یک از مردمان، همانند او نیستند.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 180 پس از بیان این آیه و این فرموده پروردگار: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ [نحل/ 90؛] و خبر نزول این دو آیه در حق علی (ع) می‌گوید:
«این دو از لایه‌های درونی این دو آیه هستند و دلالت بر آن دارند که نیروی اسلام در پرتو وجود علی (ع) بوده است و این که او و پیامبر (ص) در برخورداری از فضایل همچون نوزادان «دوقلو» در نهایت اختصاص و اشتراک بوده‌اند، و همین کافی است برای فضل او در دلیل عدم جواز مقدّم داشتن دیگری بر او نزد هر آن کس که بویی از ایمان برده است.»
سیّد حامد حسین در خلاصة عبقات الانوار 5/ 280 می‌گوید:
«این حدیث، حدیث نور را تأیید و صحّت آن را اثبات می‌کند و بر وجوب پیروی از علی (ع) و اعتقاد به امامت او دلالت دارد.» او در همین مأخذ/ 281 پیرامون جمع این خبر و حدیث مدینة العلم می‌گوید:

«این که پیامبر (ص) حدیث شجره و حدیث مدینة العلم را در یک سیاق آورده حاکی از آن است «باب مدینة العلم» بودن حضرت (ع) شاخه‌ای است از «فرع الشجرة» بودن ایشان، و دلالت حدیث شجره، همچون حدیث نور، اقتضای عالم‌تر بودن علی (ع) را دارد.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 249- 248 می‌گوید:
«خداوند سبحان با بیان آن، مثلی آورد برای فضیلت پیامبر و امیر المؤمنین بر مردمان دیگر، اگر چه اصلی یگانه دارند ... زیرا اگر بر مشارکت علی (ع) با پیامبر (ص) و برتری بر مردم دلالت دارد، پس او را باید بهترین و شایسته‌ترین آن‌ها دانست در رسیدن به خلافت و زیبنده‌ترین ایشان به امامت پس از پیامبر (ص)، که این همان مدّعاست.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:363
(1) در باره این آیه کریمه: یَوْمَ لا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ «1»- ابن عبّاس می‌گوید:

_____

(1) تحریم/ 8؛ روزی که خداوند پیامبر (ص) و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی‌کند.
ترجمه کشف الیقین ،ص:364
نخستین کسی که از دیبای بهشتی پوشیده می‌شود ابراهیم است به سبب دوستی‌اش با خداوند عزّ و جلّ، و پس از او محمّد (ص)، زیرا که برگزیده خداست و سپس علی که در میان این دو به شادی به بهشت برده می‌شود.
ابن عبّاس سپس این آیه را خواند و گفت:
مقصود علی (ع) و یاران «1»- اوست. «2»
(1) این آیه شریفه: وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً» «3»- در حق علی، فاطمه، حسن و حسین- علیهم السّلام- نازل شده است. «4»-
(2) این آیه: مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ «5»- در حق علی (ع) نازل شده است. «6» «7»

_____

(1) همان.
(2) علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 350 پس از آوردن این خبر می‌گوید:
«این خبر، حاکی از نیروی ایمان و والایی مقام او در رستخیز است و این که مؤمن نیست مگر کسی که از حضرت (ع) پیروی کند و در شمار یاران او باشد، و این فضیلتی است که اگر در کنار فضایل دیگر نهاده شود مانع می‌گردد دیگری بر او پیشی داشته شود گرچه در نگاه شخص منصف به تنهایی نیز کافي است.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 208 می‌گوید:

«منظور از «الّذین آمنوا» در این آیه، علی (ع) و یاران اوست و مراد از یاران او، پیروان اوست و لذا نام شریف او در کنار آن‌ها آمده است، و خلفای سه‌گانه در این جمع، جای نمی‌گیرند، زیرا چنان که قوم می‌پندارند آن‌ها پیشوایان علی (ع) بوده‌اند و لذا آیه آن‌ها را در برنمی‌گیرد، پس فضل و امامت علی (ع) تعیّن می‌یابد و این در حالی است که مفهوم کمترینه روایت دلیل آن است که علی (ع) جلودار و رئیس مؤمنان است.»
(3) انسان/ 8؛ و با دوستی او، مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می‌کنند.
(4) همان.
(5) احزاب/ 23؛ مردان مؤمنی که بر پیمان خود با خدا راستی ورزیدند.
(6) همان.
(7) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 250 می‌گوید:
«این دلیل امامت اوست، زیرا مقتضای مفهوم توصیف مردان به «صدقوا» این است که دیگران با خدا پیمان نبسته‌اند یا به پیمان خود وفا نکرده‌اند. پس ایشان مؤمنان خاص و برگزیدگان ایشانند. چه، تنها آن‌ها به این فضیلت نسبت داده شده‌اند که حکایت دارد از فزونی معرفت آن‌ها و ذوب شدن در ذات الهی، و تردیدی نیست که علی (ع) در میان خواص، خاص است، و در این صورت به سبب افضلیتش، شایسته‌ترین مردم به امامت است، به ویژه آن که صداقت در پیمان، پس از پیامبر (ص) به او اختصاص دارد و بر این اساس دیگر کسی جز او صلاحیت امامت نخواهد داشت.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:365
نیز این آیات در حق علی (ع) نازل شده است: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا. «1»- أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی. «2»- أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُ «3»- (1) علی (ع) می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: الم، أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ «4»-، عرض کردم یا رسول اللّه! این فتنه کدام است؟ فرمود: ای علی! فتنه برای تو که تو مورد خصومتی، پس برای خصومت آماده باش. «5» «6»

_____

(1) فاطر/ 32؛ سپس کتاب را به بندگانی از خود به ارث نهادیم که برگزیدیمشان.
(2) یوسف/ 108؛ من و کسانی که پیروی‌ام کنند.
(3) رعد/ 19؛ آیا کسی که می‌داند آن چه بر تو از خدایت نازل شده، حق است.
(4) عنکبوت/ 2؛ الف، لام، میم. آیا مردم گمان کرده‌اند همین کافی است که بگویند ایمان آوردیم و مورد امتحان قرار نمی‌گیرند؟
(5) همان 1/ 317- 316.
(6) مصنف این خبر را در نهج الحق آورده است، و شیخ مظفّر در دلائل

الصّدق 2/ 257- 256 در توضیح آن می‌گوید:
«به طور کلّی این روایت، دلالت دارد بر آن که مقصود از این آیه علی (ع) است، و محبّت مؤمنان نسبت به او افراد ثابت الایمان را از دیگران و تأییدکننده او را از تکذیب‌کننده‌اش جدا می‌کند. هر که بر ایمان در امامت او پایدار بود به حقیقت مؤمن است و هر که از آن روی برتافت ایمانی عاریتی و دروغین دارد و گواه آن همین سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «تو مورد دشمنی هستی پس برای دشمنی آماده شو»، و دشمنی میان او و قومش خاستگاهی جز امامت حضرت (ع) نداشت.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:366
(1) علی (ع) می‌فرماید: مقصود از آیه: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا «1»- ما هستیم. «2»
(2) امام باقر (ع) «3»- در باره آیه: وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدى «4»- می‌فرماید: این آیه در «امر علی (ع) نازل شده است. «5»
(3) هم ایشان (ع) می‌فرماید: «6»- پیامبر اکرم (ص) در باره آیه: وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِى فَضْلٍ فَضْلَهُ، «7»- «8» فرموده است: مقصود من هستم و علی بن ابی طالب [و خاندان من] که پیروی‌ام

---

(1) فاطر/ 32؛ سپس کتاب را به بندگانی از خود به ارث نهادیم که برگزیدیمشان.
(2) شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 353 می‌گوید:
«در این هنگام آیه دلالت بر امامت حضرت (ع) دارد، چرا که حاکی از عصمتی است که شرط امامت است و بنا به اجماع، در میان صحابه، معصومی جز حضرت (ع) نیست و از سویی به ارث بردن کتاب با گزینش در شأن جانشینان انبیاست و بر همین اساس، علی (ع) خلیفه و امام خواهد بود.»
(3) همان.
(4) محمّد/ 32؛ و با آن که راه هدایت بر ایشان آشکار شده بود با پیامبر (ص) مخالفت ورزیدند.
(5) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 259 می‌گوید:
«از «امر» علی (ع) جز خلافت او فهمیده نمی‌شود و آن آشکارترین امری است که در زمان پیامبر (ص) و پس از او دشواری‌ها بر سر آن رخ نمود. یک بار گمراهی به او نسبت دادند و بار دیگر هذیان گویی و بار سوم این سخن حارث بن نعمان فهری را که: خدایا! اگر آن چه محمّد می‌گوید حق است بر ما از آسمان، سنگ باران. و چهارم آن بیعت سقیفه و پنجم وادار کردن او به بیعت و دشواری‌ها دیگر در زمان حیات و مرگ پیامبر (ص) که در «امر» علی (ع) پیش آمد.»

(6) محمّد/ 32؛ و با آن که راه هدایت برایشان آشکار شده بود با پیامبر (ص) مخالفت ورزیدند.
(7) هود/ 3؛ و هر شایسته انعامی را نعمت دهد.
(8) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 261- 260 می‌گوید:
«مقصود از این آیه شریفه یا آن است که خداوند این نعمت را بر مردم ارزانی داشته که فضل و شناخت بدیشان ارمغان کرده است و برخی را بر برخی برتری داده است، یا مقصود چنین است که به هر با فضلی پاداش فضلش داده می‌شود؛ یعنی پاداش او بر حسب کم و زیادی تلاش و داشتن اخلاص، که در این هنگام مفهوم نازل شدن آن در حق علی (ع)، اعلان این حقیقت است که او ذاتا یا جزءا فاضل است و فاضل در هر یک از این دو به امامت شایسته‌تر خواهد بود. در صورتی که فاضل ذاتی باشد نیازی به توضیح نیست و مسأله از روشنی کامل برخوردار است و در صورت دوم از این رو خواهد بود که افزایش پاداش فرع فراوانی تلاش و داشتن اخلاصی است که هر دو از فضل ذاتی بر می‌خیزند- و این چنان است که بدان اشارت رفت-.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:367
می‌کنند. «1» «2»
(1) این آیه شریفه: أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُ «3» «4» در حق علی بن

---

(1) همان.
(2) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 254 می‌گوید:
«دلیل اختصاص امیر المؤمنین (ع) به این آیه، نزول آیه بیست و یکم سوره انفال می‌باشد که قبلا نازل شده است: یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ، و همه می‌دانیم که دعوت همراه با بینش و کمال پیروی از پیامبر در سخن و رفتار، دو عامل انتشار دعوت به دین هستند آن گونه که خدا می‌خواهد.
پس آن که پیروی کامل کند و دعوتگری باشد بر پایه بینش به منصب پیامبر (ص)، شایسته‌تر و به جانشینی او زیبنده‌تر است، به ویژه اگر پیروی مطلق، مقتضی ثبوت عصمت و موصوف شدن به اوصاف پسندیده‌ای همچون علم، حلم و نظایر آن است که از امام، انتظار می‌رود و در این صورت، امیر المؤمنین (ع)، همان امام خواهد بود.» بنگرید به بحار الانوار 36/ 54.
(3) رعد/ 19، آیا کسی که می‌داند آن چه از خدایت بر تو نازل می‌شود، حقّ است.
(4) شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 256- 255 می‌گوید:

«اگر مراد از آیه او باشد ناگزیر باید مقصود از علم پیامبر این باشد که آن چه بر پیامبر (ص) نازل می‌شود حق باشد، و این همان علمی است که نه تردیدی بدان راه می‌یابد و نه وهمی بدان نفوذ می‌کند، زیرا این همان علمی است که بدان ممتاز است و شایستگی ستایش بر آن می‌یابد، و بدون شک هر یک از مردم که نسبت به حق بودن شریعت نبوی یقین بیش‌تری داشته باشد شایسته‌ترین آن‌ها خواهد بود در دست یافتن بدان و پاس داشتنش، چنان که هر کس در داشتن یقین، همسنگ او نیست از نظر عقل و فضل از او پایین‌تر خواهد بود و لذا خداوند چنین کسی را کور خوانده است و در همین آیه می‌فرماید: أَ فَمَنْ یَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمی إِنَّما یَتَذَکَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ، و پیش‌تر گفتیم که امامت برای شخص مفضول با وجود شخص فاضل، زیبنده نیست و صحیح نیست شخصی کور، به هر روی امام باشد و مقصود از کور، اعم است از این که شخصی یقین نداشته باشد یا در یقینش کاستی داشته باشد که شخص کم یقین نیز به طور کلّی کور شمرده می‌شود.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:368

ابی طالب (ع) نازل شده است.

(1) ابن عبّاس می‌گوید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا نازل نشد مگر آن که علی (ع) در رأس آن قرار داشت. «1»-

(2) همو می‌گوید: «2»- خداوند در قرآن یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا نگفت مگر آن که علی (ع) در رأس آن قرار داشت. خداوند در آیه‌هایی از قرآن برخی از اصحاب محمّد (ص) را نکوهیده است، ولی علی (ع) را جز به خیر یاد نکرده و به ما دستور داده برای او استغفار کنیم.

از حذیفه نقل شده است که: همیشه علی (ع)، مغز و لبّ این آیه بوده است. «3»-

(3) امام کاظم (ع) به نقل از امام صادق (ع) می‌فرماید: مقصود از آیه: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَ کَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جاءَهُ «4»- کسی است که سخن پیامبر (ص) در باره علی (ع) را رد

---

(1) همان.

(2) همان.

(3) همان.

(4) زمر/ 32؛ پس کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ می‌بندد و سخن راستی را که بر او آمده است تکذیب می‌کند. آیا کافران را در جهنّم جایگاهی نیست؟

ترجمه کشف الیقین ،ص:369

کند. «1»-

(1) ابو رافع در باره آیه: وَ قالَوا حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ «2»- می‌گوید: پیامبر (ص) علی (ع) را با گروهی در پی ابو سفیان فرستاد و در راه بادیه‌نشینی از خزاعه به آن‌ها برخورد و گفت: جماعت، بر شما بسیج شده‌اند، و آن‌ها گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ»، پس این آیه نازل شد. «3» «4»
(2) ابن مسعود این آیه شریفه را: وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ «5»- چنین می‌خواند: «وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ بعلیّ بن ابی طالب وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً» «6» «7».

_____

(1) همان.
(2) آل عمران/ 173؛ و گفتند: خدا ما را بسنده است و چه نیکو یاوری است، پس از جنگ بازگشتند در حالی که نعمت و فضل خدا را به همراه داشتند و هیچ آسیبی به آن‌ها نرسیده بود.
(3) همان.
(4) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 263 می‌گوید:
«همان گونه که می‌بینید این واقعه دلالت دارد بر عمق توکّل امیر المؤمنین (ع) و همراهان او و بینش درست آن‌ها و این که تهدید، تنها به ایمان آن‌ها افزود و از همین روی خداوند در قرآن کریم آن‌ها را ستوده است. و روشن است که برترین ایشان علی (ع) می‌باشد که منظور و اصل این رویداد به شمار می‌آید، زیرا رئیس و جلودار آن‌ها بوده و به همین سبب، نخست به او نظر می‌شود.»
(5) احزاب/ 25؛ و در کارزار، مؤمنان را خدا بسنده است.
(6) همان.
(7) ابن بطریق در خصائص 222- 221 می‌گوید:
«از آن جا که خداوند متعال در جنگ مؤمنان، وجود علی (ع) را کافی دانسته است، پس حضرت (ع) در جنگ‌های خود در جایگاه هر مؤمنی قرار گرفته است، زیرا همسنگ همه مؤمنان است و کسی که به امر الهی بپردازد و در جنگ، برای همه مؤمنان، بسنده باشد پس باید او را بر همه امّت، مقدّم داشت، زیرا در بسندگی امر الهی در جایگاه امّت ایستاده است و این مقامی است که در میان همه آحاد امّت، مانندی برای آن یافت نمی‌شود و این نهایت درجه آگاهانیدن است در ضرورت پیروی از حضرت (ع) و کفایتی است برای یاری طلب و هدایتی برای بینش جو.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 26 می‌گوید:
«همین خود دلالت دارد بر این که حضرت (ع) دلاورترین فرد امّت و یاورترین شخص برای پیامبر اکرم (ص) بوده است و این فضیلت بزرگی است که مانع می‌شود دیگری را بر او مقدّم داشت.» شیخ مظفّر در دلائل

الصدق 2/ 265 می‌گوید:
«ناگزیر حضرت (ع) برترین و شایسته‌ترین آن‌هاست در رسیدن به امامت، و این از فزونی دانش و معرفت و بینش کامل ایشان به دست می‌آید تا جایی که استحقاق آن را یافت خداوند او را در کتاب مقدّس خود بستاید و چگونه برای جز او این جایگاه، حاصل آید.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:370
(1) آیه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ «1»-، در شأن ولایت نازل شده است. «2»-
(2) زید بن علی می‌گوید: هنگامی که جبرئیل (ع)، خبر ولایت را آورد پیامبر (ص) غمگین شد و فرمود: مردم من تا همین اواخر در جاهلیت می‌زیستند. پس این آیه نازل شد. «3»
(3) زرّ به نقل از عبد اللَّه می‌گوید: ما در زمان پیامبر (ص) این آیه را چنین می‌خواندیم: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ انّ علیّا مولی المؤمنین و إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ». «4»-
(4) انس به نقل از بریده در باره آیه: فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ «5»- می‌گوید: پیامبر (ص) این آیه را تلاوت کرد تا به کلمه «الأبصار» رسید. پس مردی برخاست و گفت: یا رسول اللَّه! این خانه‌ها کدامند؟ فرمود: خانه پیامبران. ابو بکر گفت: آیا این خانه [یعنی خانه علی و فاطمه] هم در شمار آن‌هاست؟ پیامبر (ص) فرمود: بله، از برجسته‌ترین این خانه‌ها. «6»-

_____
(1) مائده/ 67؛ ای رسول برسان آن چه را که از سوی خدایت برای تو نازل شده است.
(2) همان.
(3) همان.
(4) همان 1/ 319.
(5) نور/ 36؛ [آن نور] در خانه‌هایی است که خدا رخصت داد ارجمندش دارند.
(6) همان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:371
(1) در باره آیه کریمه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ «1»- گفته شده است: علی (ع) به گروهی از صحابه، آهنگ آن کردند شهوت را به طور کلّی کنار نهند که این آیه نازل شد. «2»-
قتاده می‌گوید: علی (ع) همراه با گروهی از صحابه از جمله عثمان بن مظعون تصمیم گرفتند از دنیا کناره گیرند و زن‌ها را ترک گویند و رهبانیت در پیش گیرند که این آیه فرود آمد. «3»- ابن عبّاس می‌گوید: آیه در حق

على (ع) و اصحابش نازل شده است. «4»-
(2) امام صادق (ع) روايت مى‌كند اين آيه: وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ «5»- در حقّ على (ع) نازل شده است. ولايت حضرت (ع) بر ابراهيم (ع) عرضه شد و او عرض كرد:
بارخدايا! آن را در نسل من قرار ده و خداوند چنين كرد. «6» «7»

_____

(1) مائده/ 78؛ اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد رزق و روزى‌هاى حلال خدا را حرام نكنيد.
(2) همان.
(3) همان.
(4) همان.
(5) شعراء/ 84؛ و ذكر جميل مرا بر زبان آيندگان جارى ساز.
(6) همان مأخذ 1/ 320.
(7) شيخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 267- 266 در بيان اين آيه مى‌گويد:
«دلالت اين آيه بر امامت امير المؤمنين (ع) از دوروست:
اوّل: اين كه آيه صراحت دارد در عرضه ولايت حضرت (ع) بر ابراهيم (ع)، و اين نيست مگر از براى آن كه ولايت او از قديم و حديث، مطلوب مقام كبريايى بوده است و اين بزرگ‌ترين دليل است بر فضل و امامت حضرت (ع). اين مفهوم را آيه 45 سوره زخرف تقويت مى‌كند كه: وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا، يعنى پيامبران (ع) بر پايه شهادتين و ولايت على (ع) برانگيخته شده‌اند، و نيز آيه 171 سوره اعراف آن را تأكيد مى‌كند كه: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ.
دوم: دعاى ابراهيم (ع) كه آن را در نسل او قرار دهد آشكارترين سخن است در فضيلت، عمق ايمان و عظمت او نزد خداوند سبحان تا جايى كه افتخار و شرف ابراهيم (ع) به شمار مى‌آيد، و كسى كه چنين باشد ناگزير بايد سرور و امام امّت محمّد (ص) باشد.»
ترجمه كشف اليقين ،ص:372
(1) حبّه عرنى در باره آيه: وَ النَّجْمِ إِذا هَوى ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوى وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى «1»- مى‌گويد: چون پيامبر (ص) دستور داد درهاى مسجد را ببندند بر جماعت، دشوار آمد.
حبّه گفت: در آن گاه به حمزة بن عبد المطلب مى‌نگريستم كه زير مخملى قرمز سر فرو برده بود و مى‌گريست و مى‌گفت: عمويت و ابو بكر و عمر و عبّاس را بيرون كردى و پسر عمويت را نگاه داشتى. در اين هنگام مردى گفت: در بالا بردن پسر عمويش از هيچ چيز كوتاهى نمى‌كند. پس پيامبر (ص) دانست كه اين سخن بر آن‌ها گران آمده است و ندای نماز جماعت سر داد و بر منبر شد و خطبه‌اى خواند كه هيچ كس تا آن روزگار از پيامبر

(ص) خطبه‌ای چنین بلیغ در تحمید و توحید نشنیده بود. پس چون از خطبه فارغ شد فرمود: ای مردم! نه من درها را بستم و نه من گشودم و نه من شما را بیرون کردم و نه من او را در کنار خود جای دادم. و این آیه را خواندم: وَ النَّجْمِ إِذا هَوی تا إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی. «2»-
(2) ابن عبّاس در باره آیه وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ «3»- می‌گوید: إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ یعنی ابو جهل، إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا یعنی علی (ع) و سلمان.
وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ «4»- علی (ع) و سلمان هستند. «5»

---

(1) نجم/ 201؛ و ستاره آن گاه که فرود آید، یار شما نه گمراه شده و نه از روی هوی سخن می‌گوید.
(2) همان.
(3) و العصر 201؛ سوگند به زمان، همانا انسان البتّه در زیانکاری است مگر آن‌ها که ایمان آوردند و شایسته عمل کردند.
(4) توبه/ 100؛ و پیشینیان و نخستینیان.
(5) علّامه مجلسی این خبر را در بحار الانوار 35/ 334 به نقل از این کتاب آورده و در توضیح آن می‌گوید:
«اگر پیشی گرفتن سلمان در آوردن اسلام مورد گفتگو قرار گیرد ممکن است مقصود از پیشی گرفتن او به حسب رتبه باشد نه به حسب زمان. یا گفته شود: او پیش از رسیدن به محضر پیامبر (ص) مؤمن بوده است- چنان که در باب احوال او گفته آمد-، همان گونه که گفته شده: او به پیامبر (ص) رسید در حالی که پیش از بعثت به حضرت (ص) ایمان آورده بود، و در برخی کتب معتبر آمده است که او واسطه نزدیک کردن ابو بکر به پیامبر (ص) در مکّه بود، و این چنان است که صاحب کتاب احقاق الحق بیان داشته است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:373
وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ تا وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ «1»- می‌گوید در باره کسانی است از جمله علی (ع) و سلمان. «2»-
(1) ابن عبّاس در باره این آیه قرآنی: وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ «3»- می‌گوید: این آیه در حق علی (ع) نازل شده است. «4» «5»

---

(1) حج/ 35 و 34؛ و از آن چه روزی‌شان دادیم انفاق می‌کنند.
(2) همان.
(3) و العصر/ 3؛ و یک دیگر را به شکیبایی سفارش می‌کنند.
(4) همان.
(5) مصنف، این خبر را در نهج الحق روایت کرده است. ابن روزبهان این

خبر را مورد اعتراض قرار داده و گفته که صبر، تنها یک ویژگی از میان ویژگی‌هاست و از نام‌ها نیست تا شخص مورد نظر باشد.
علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 185- 184 به این شبهه پاسخ می‌دهد:
«پاسخ این است که چنین اعتراضی از بدفهمی پرسنده یا شدّت تعصّب او برمی‌خیزد. ظاهر آن این است که مقصود صبر بر دشواری‌های ولایت است که در اخبار گذشته بدان تصریح شده است، و این دو وجه را در بر دارد:
اوّل: این که مقصود از الّذین آمنوا امیر المؤمنین (ع) باشد برای بزرگداشت و تجلیل از ایشان، که در این صورت با خبر پیش گفته، همسو خواهد بود.
دوم: این که تفسیر «حقّ» باشد، یعنی حق، ولایت علی (ع) را در نظر آورد. و اگر هم تفسیر «صبر» باشد با هر دو وجه راست می‌آید. اوّل این که حضرت با کنایه به صبر یاد شده به سبب کمال حضرت (ع) در صبر که در این صورت عین این وصف گشته است، و دوم این که مقصود از صبر، ولایت حضرت (ع) باشد که جز با التزام به صبر کمال نیابد و لذا ولایت با کنایه، همراه گشته است و این گونه کاربردها در کلام فصیح به ویژه در سخن مقام کبریایی دشوار نیست.» شیخ مظفّر در دلائل الصدق 2/ 269 می‌گوید:
«منظور ابن عبّاس از «تواصو بالصبر» علی (ع) است، ولی نه بدین معنا که علی (ع)، خود صبر است- و این کاملا وضوح دارد- و خداوند سبحان علی (ع) را برای بزرگداشت و بیان کمال شکیبایی او به صیغه جمع، یاد کرده است و این که صبر او به مثابه صبر همه مؤمنانی است که به حق سفارش می‌کنند و این به سبب شدّت التزام حضرت (ع) است نسبت به حق، که هرگز از حضرت (ع) خلاف صبر دیده نمی‌شود؛ صبری که باید آن را دو گونه دانست: صبر بر طاعت و صبر بر معصیت، و از همین روی حضرت (ع) برترین فرد امّت و معصوم و امام ایشان است.» ابن روزبهان به تأویل آیه الّذین آمنوا در خبر پیش گفته در باره علی (ع) و سلمان اشکال وارد می‌کند و علّامه مجلسی و شیخ مظفّر در دو مأخذ گذشته به او پاسخ داده‌اند. شیخ مظفّر در دلائل الصدق دو احتمال را مطرح می‌کند و می‌گوید:
«بر اساس این دو احتمال استثنا کردن علی (ع) و سلمان دلیلی است در برتری آن دو و عصمتشان در میان امّت، و تردیدی نیست که علی (ع) بر سلمان برتری دارد و لذا امامت او تعیّن می‌یابد.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:374
(1) نعمان بن بشیر در باره آیه: إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنی أُولئِکَ عَنْها مُبْعَدُونَ «1» می‌گوید: شبی علی (ع) این آیه را تلاوت کرد و فرمود: «من از ایشان هستم»، و هنگامی که نماز بر پا شد برخاست و گفت: «لا

يَسْمَعُونَ حَسِيسَها.» «2»- «3»
(2) ابو سعید در باره آیه: وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ «4»- می‌گوید: تو آن‌ها را در کینه نهفته در گفتارشان نسبت به علی (ع) می‌شناسی. «5» «6»

---

(1) انبیاء/ 101؛ کسانی که پیش از این مقرّر کرده‌ایم که به آن‌ها نیکویی کنیم، از جهنّم برکنارند.
(2) همان.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 273 پیرامون دلالت این آیه می‌گوید:
«دلالت این آیه پیرامون آن چه در آیه گذشته بدان اشاره کردیم به آسانی دریافت می‌شود. ما در آیه سی و دوم إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ [حجر/ 47؛ دلائل 2/ 222- 218] توضیح دادیم که مژده دادن به شخص معین در رسیدن به ارمغان وعده داده شده و در امان بودن از تهدید همراه با آگاهی او اقتضای بشارت به عصمت او یا چیزی نظیر آن دارد. در آن جا توضیح دادیم که خلفای سه‌گانه و نظایر آن‌ها چنین نبوده‌اند. پس امیر المؤمنین (ع) تنها معصومی است که بر دیگران برتری دارد و لذا همو امام خواهد بود.»
(4) محمّد/ 30، و از لحن سخن آن‌ها را البتّه خواهی شناخت.
(5) همان 1/ 321- 320.
(6) ابن بطریق در خصائص/ 126 می‌گوید:
«منظور خداوند از این سخن: فِی لَحْنِ الْقَوْلِ بغض نسبت به علی (ع) است و به همین سبب پیامبر (ص) می‌فرماید: «جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق به تو بغض نمی‌ورزد»، و کسی که بغض نسبت به او نشانه نفاق و دوست داشتن او نشانه ایمان باشد نیاز امّت به او آشکارتر و اهتمام او به ولایت، همه جانبه‌تر و گواه وضع او روشن‌تر از آوردن استدلال خواهد بود: إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ.
علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 178 می‌گوید:
«کسی که دوست داشتن او از پایه‌ها و نشانه‌های ایمان باشد جز پیامبر یا امام نخواهد بود که این نیز فضیلت بزرگی است که از میان صحابه، علی (ع) بدان اختصاص یافته است و مقدّم داشتن دیگری بر او مقدّم داشتن مفضول است، به ویژه آن که این فضیلت با فضایل دیگری جمع شده است که به شماره در نمی‌آید- چنان که آمد و خواهد آمد-.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 155 با این سخن استدلال می‌کند و چنین می‌افزاید: «ملاک ایمان و نفاق، تنها حبّ و بغض نیست بلکه التزامات معمولی آن است که عبارت است از اقرار به خلافت یا انکار آن که بدان تصریح شده است. پس هر که بدو بغض ورزد معمولا چنین است که امامت او را انکار کرده

است و هر که این بغض را ایمان بنمایاند منافق است و هر که او را دوست بدارد به امامت او باور دارد.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:375
(1) علی (ع) در باره آیه: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها «1»- می‌فرماید: منظور از «حسنة» حبّ ما اهل بیت و منظور از «سیّئة» بغض ما اهل بیت است و هر که آن را داشته باشد خداوند او را به چهره در آتش افکند. «2» «3»

_____

(1) انعام/ 160؛ هر که حسنه‌ای به جای آورد ده برابرش از آن او خواهد بود.
(2) همان 1/ 321.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 276- 275 پس از بیان برخی اخبار در این باره می‌گوید:
«نیز دلالت بر مطلوب ما دارد هم پیوندی میان دوستی علی و دوستی خدا و رسول و هم پیوندی میان بغض و بغض آن‌ها. پس چگونه می‌شود منظور، بیان امامت علی (ع) نباشد و حال آن که قرآن کریم از ضرورت دوستی او و حرمت بغضش سخن گفته است و این سخن، بارها نزول یافته و دوستی او به «حسنه» و دشمنی او به «سیّئة» تعبیر شده است و سنّت نبوی نیز آکنده از این دو مفهوم است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:376
(1) امام باقر (ع) در باره آیه کریمه: فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ «1»- می‌فرماید: مقصود از آن علی (ع) «2»- است. «3»
(2) امام باقر (ع) در باره این آیه: إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ «4»- می‌فرماید: شما را به ولایت علی بن ابی طالب (ع) فرا می‌خواند. «5» «6»

_____

(1) اعراف/ 44؛ آن گاه آواز دهنده‌ای در آن میان آواز دهد.
(2) همان.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 277 روایتی را از امیر المؤمنین (ع) نقل می‌کند که فرموده است: «نفرین خدا بر ستمگران» یعنی: کسانی که ولایت مرا تکذیب کردند و حقّم را ناچیز شمردند. او سپس در توضیح این آیه و این خبر می‌گوید:
«دلالت این آیه بر مطلوب، آشکار است، زیرا مقصود از ستمگران یا مطلق سرکشان است که در این هنگام ناگزیر باید مؤذّن، معصوم باشد، چه، صحیح نیست سرکشی ندای نفرین سرکشان سر دهد، و اگر معصومی باشد تنها و بی‌نظیر، همان امام خواهد بود، زیرا چنان که گفته آمد عصمت، شرط امامت است، و دور می‌نماید ندای نفرین، هر سرکشی را در

برگیرد، و یا مقصود از ستمگران، مرتکبان گناهان کبیره همچون کفر و نفاق است که بغض به علی هم از جمله آن‌هاست- چنان که گفته شد-، و بدون تردید هر یک از مردم که دشمنی به او موجب نفرین گردد و چنین کسی به روز رستخیز در برابر همگان چنین ندایی را سر دهد همو امام حق است و منادی بودن او خود دلیلی است بر فضل و برتری او به امّت و شخص افضل، همان امام خواهد بود. گواه دلالت آیه بر امامت، خبر آخرین است که مقصود از ولایت در آن، امامت است، زیرا تکذیب، بدان تعلّق می‌گیرد نه به حبّ و دوستی، و به مقتضای اطلاق ولایت در حدیث، دیگر تفاوتی نخواهد بود میان کسی که امامت او را مطلقا تکذیب کند یا در زمانی خاص.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 65 در بیان این آیه و این سخن پروردگار: طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ [رعد/ 29؛] و بازگشت آن دو به علی (ع) می‌گوید:
«همین دو کافی است در فضل و استحقاق او و از برای تقدیم به آدمیانی نادان، فرومایه، خشن و ناکس، و خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»
(4) انفال/ 24؛ آن گاه شما را به آن چه زنده‌تان می‌گرداند فرا می‌خواند.
(5) همان.
(6) علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 186 می‌گوید:
«اگر مقصود از ولایت، خلافت است- چنان که به نظر می‌رسد- آیه، دلالت دارد بر وجوب فرمان بری از او و اعتقاد به خلافتش، و اگر مقصود یاری و محبّت بدوست باز هم دلالت بر امامت او دارد، زیرا وجوب محبّت و یاری بدو و این که این دو عامل از عواملی است که زندگی جاودانه معنوی انسان را زنده می‌کند به همراه تهدید و بیم دادن بر ترک آن، دلالت دارد بر فضیلت سترگی که به امام اختصاص دارد و بر این پایه- چنان که بارها گفته شد- جایز نیست کسی دیگر بر او مقدّم داشته شود.
شیخ مظفّر مانند همین مفهوم را آورده است. بنگرید به: دلائل الصّدق 2/ 278.
ترجمه کشف الیقین،ص:377
(1) جابر بن عبد اللّه در باره آیه فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ «1»- می‌گوید: نزد پیامبر (ص) نشسته بودیم و اصحاب پیرامون بهشت گفتگو می‌کردند. پیامبر (ص) فرمود: نخستین کسی که به بهشت درآید علی بن ابی طالب است. ابو دجانه انصاری گفت: یا رسول اللّه! به ما گفته‌ای که بهشت بر پیامبران حرام است تا آن که تو بدان درآیی و بر امّت‌های دیگر، حرام تا امّت تو بدان درآید. فرمود: آری، یا ابا دجانه. آیا نمی‌دانی که خداوند درفشی از نور و ستونی از یاقوت دارد که بر آن نور نوشته شده است: لا إلهَ إلّا اللّهُ، محمّد رسولی [آل] محمّد خیر البریّة، صاحب اللّواء

امام القیامَة وَ با دست خود بر دوش علی بن ابی طالب زد.
او می‌گوید: با این خبر، پیامبر (ص) علی (ع) را شاد کرد و علی (ع) فرمود: سپاس خدای را که به ما در پرتو وجود تو بزرگی و شرافت بخشید.
پس پیامبر (ص) به او فرمود: ای علی! مژده‌ات باد، بنده‌ای نیست که به دوستی تو منتسب باشد مگر آن که خداوند او را در روز رستخیز با ما برمی‌انگیزاند و سپس پیامبر (ص) این آیه شریفه را تلاوت فرمود:
فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ. «2» «3»

---

(1) قمر/ 55؛ در جایگاه صدقی، نزد سلطانی با قدرت.
(2) قمر/ 55.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 280- 279 می‌گوید:
«چگونگی دلالت آن بر امامت امیر المؤمنین (ع) این است که خداوند از او با صیغه جمع یاد کرده و فرموده است: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ»، و این دلیل آن است که علی (ع) به مثابه همه پرهیزگاران است، زیرا جان مایه و زیر ساز تقوا به شمار می‌آید. او بزرگ‌ترین و برترین فرد امّت است و لذا امام خواهد بود. نیز این آیه، شخص علی (ع) را به بهشت مژده می‌دهد و او از این نکته آگاه بود، زیرا علم کتاب نزد اوست، و پیش‌تر گفته شد که همین اقتضای عصمت و برتری او به دیگران را دارد و بر همین اساس امام خواهد بود.
او پس از نقل حدیثی که مصنف در متن کتاب آورده است- در کنار خبری دیگر- می‌گوید:
«از آغاز این دو حدیث چنین به دست می‌آید که دوست داشتن پیامبر (ص) و علی (ع) هم پیوند هستند، چنان که از این دو حدیث به دست می‌آید دوستی علی (ع) موجب در آمدن به بهشت است و این خود دلیل برتری اوست بر دیگر آحاد امّت. پس علی (ع) امام این امّت است، به ویژه آن که اعلان شده است او اهل بهشت و دلیل ورود دیگران به بهشت است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:378
(1) علی (ع) در باره آیه کریمه: وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ «1»- می‌فرماید: پیامبر (ص) فرمود: تو نمونه‌ای هستی از عیسی، چرا که او را جماعتی چنان دوست داشتند که به هلاکت افتادند و قومی نیز او را دشمن داشتند که به نابودی درآمدند. منافقان گفتند: نمی‌شد نمونه دیگری جز عیسی بیاورد! پس این آیه نازل شد. «2»- «3»

---

(1) زخرف/ 57؛ و چون داستان پسر مریم آورده شد قوم تو به شادمانی فریاد زدند.
(2) همان.

(3) ابن بطریق در خصائص 174- 173 در بیان دلایل امامت می‌گوید:
«از آن جمله است این سخن پروردگار: وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ يَصِدُّونَ، زیرا هنگامی که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو نمونه‌ای هستی از عیسی» این سخن بر گروهی از اصحاب و نزدیکان پیامبر گران آمد و گفتند: عیسی از او بهتر است، زیرا عیسی را تا دیروز خدای خود می‌دانستیم.
چون خداوند سخن این جماعت را شنید آن را سخنی بس باطل شمرد و انکارش کرد، چه، می‌فرماید:
إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ يَصِدُّونَ، وَ قالُوا أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ما ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ، و این که سخن آن‌ها را جدل نامیده و دشمن‌شان خوانده است خود، بزرگ‌ترین دلیل است در انکار سخن آن‌ها.
سپس خداوند، از حقیقت انکار سخن آن‌ها پرده برمی‌دارد و می‌فرماید: إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلًا لِبَنِی إِسْرائِيلَ. سپس خداوند، داستان را با بیان این که آن یک همانندگی حقیقی است توضیح می‌دهد و با این سخن روشن می‌کند که منکر آن جدلی مسلک و دشمنی بیش نیست: وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکُمْ مَلائِکَةً فِی الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ، زیرا هنگامی که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: «تو برای من چونان هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست»، می‌دانست که علی (ع) پس از او زنده خواهد ماند و حال آن که هارون در زمان زندگی موسی درگذشت، و اگر پیامبر (ص)، نبوّت را از جمله منازل علی (ع) استثنا نمی‌کرد تمامی منزلت‌های هارون نزد موسی برای علی (ع) ثابت می‌بود و خلافت حضرت (ع) و واجب الطاعه بودن او به ثبوت می‌رسید.
چنین است لفظ قرآن کریم، زیرا هنگامی که خداوند سبحان، اراده همانندی و تأیید سخن پیامبر را می‌کند، به ویژه آن که خداوند متعال می‌داند ممکن است از این همانندی، نبوّت توهّم شود وضعیت خلافت را بدون نبوّت مشخص می‌سازد تا بدینسان خداوند وضع توهّم نبوّت را نفی کرده باشد و خلافت را برای حضرت (ع) اثبات کرده باشد، و لذا فرمود: وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْکُمْ مَلائِکَةً فِی الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ، پس خداوند او را به خلافت- و نه نبوّت- اختصاص داده است، زیرا پس از محمّد (ص) پیامبری نیست، و این تعبیر پروردگار: «ملائکة» بزرگداشتی است برای خلافت حضرت (ع)، زیرا این توهّم می‌رود که فرشتگان از بنی بشر، برترند، و این سخن پروردگار: «منکم» بهترین دلیل است در اختصاص آن به مولانا امیر المؤمنین (ع) از سوی پیامبر (ص) به دلیل این فرموده خداوند که: وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ و نیز به دلیل این سخن پیامبر (ص) که: «علی از من است و من از علی.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 326- 325 می‌گوید:
«پوشیده نماند آن چه به طرق گوناگون در اخبار خاصّ و عام آمده است

استوارتر از احتمالاتی است که به خبری استناد ندارد، با در نظر گرفتن این که سخنان ما از آن چه آن‌ها گفته‌اند با مجموع آیه، همخوانی بیش‌تری دارد.
باید بدانیم که این آیه، دلالت بر فضیلت بزرگی دارد که هیچ فضیلت دیگری بدان مانند نیست، و دلالت بر این دارد که پیامبر با ستودن فراوان علی و عرضه داشتن فضایل بسیارش باز هم بسیاری از فضایل او را از هراس تندروها پوشیده گذاشت، و بر این اساس چگونه روا خواهد بود مشتی نادان و کم خرد که غثّ را از سمین تشخیص نمی‌دهند و از احکام دین و دنیا هیچ نمی‌دانند بر حضرتش (ع) پیشی گیرند خداوند ما را از کوری کوران نجات بخشد و در دنیا و آخرت با امامان پاک برانگیزاند.» مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 282 می‌گوید:
«از آن چه گفته آمد چگونگی دلالت آن بر امامت علی (ع) روشن شد، و مثل آوردن او به عیسی دلیل آن است که فضیلت او نزد خدا چونان عیسی است چه، دشمنی با او موجب هلاکت است، پس حضرت (ع) در عظمت به عیسی (ع) می‌ماند و بر امّت برتری دارد و امام امّت خواهد بود، و به همین سبب منافقان گفتند: چرا عیسی را برای او نمونه آورد، به علاوه آن که دعوتگر به تندرویی در حق حضرت (ع) همچون کسی است که در حقّ عیسی (ع) به تندرویی فرا می‌خواند که البتّه این به سبب معجزات و کرامات شگفت‌انگیز ایشان بود و بدون تردید سرزدن این گونه کرامت‌ها از شخص دیگر، دلیل کرامت او نزد خدا و گواه برتری او بر قوم خود است و شخص افضل، امام خواهد بود و دلیل امامت او از سوی خدا به هم پیوستگی معجزه اوست با ادّعای امامت، و در معجزات او همین ما را بس که امور غیبی را خبر می‌داد و خورشید در زمان حیات پیامبر (ص) و پس از رحلت ایشان برای او بازگردانده شد و با اژدها گفت و گو کرد، و کرامت‌های شگفت‌آور دیگری که از ایشان مشاهده شده است.» بنگرید به عمده 215- 213 و دلائل الصّدق 2/ 426- 424.
ترجمه کشف الیقین ،ص:380
(1) زاذان به نقل از علی (ع) در باره آیه: وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ «1»- می‌گوید: این امّت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود که هفتاد و دو فرقه در آتشند و یک فرقه در بهشت، و اینان همان کسانی هستند که خداوند در حقّ آن‌ها فرموده است:
وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ، و آن‌ها من و شیعیان من هستند. «2» «3»

---

(1) اعراف/ 181؛ از آفریدگان، گروهی هستند که به حق راه می‌نمایند و به عدالت رفتار می‌کنند.

(2) بحار الانوار 36/ 187.
(3) علّامه مجلسی در بحار الانوار 36/ 187 روایات گوناگونی را می‌آورد و در پی آن می‌گوید:
«آخرین روایتی که رازی نقل می‌کند صراحت دارد در تخصیص حقانیت شماری از امت، و واقعیت نیز همین است آن گونه که ما در باب پراکندگی امّت، ثابت کردیم، و در کنار هم نهادن این حدیث با حدیث ابن مردویه اقتضا دارد که مقصود از «قوم» آمده در آن علی و شیعیان او باشد، و روشن است که خلفای سه‌گانه و پیروان سنّی آن‌ها بر پایه جدایی و مخالفت میان آن‌ها و امیر المؤمنین (ع) که اثبات کردیم از شیعیان علی نیستند پس بر باطلند، زیرا حقّ، هیچ گاه در دو جهت مختلف قرار نمی‌گیرد. درنگی باید.
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 284 نزدیک به همین مفهوم را می‌آورد و می‌افزاید:
«اگر علی (ع) و پیروان او همان گروه رستگاری هستند که به حق ره می‌یابند و بدان بازمی‌گردند بدون تردید علی امام خواهد بود، زیرا نمی‌شود او مأموم و پیرو برخی از شیعیان خود باشد، چه، شیعه به مفهوم تابعان است نه متبوعان.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:381
(1) بریده در باره آیه: وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود:
خداوند به من دستور داده است تا تو را نزدیک کنم نه دور و بیاموزمت و تو بنیوشی و حقّ الهی است تا بنیوشی، پس این آیه نازل شد.
(2) مکحول می‌گوید: پیامبر (ص)، این آیه را تلاوت فرمود و سپس به علی (ع) روی آورد و گفت: «از خدا خواسته‌ام آن گوش را گوش تو قرار دهد.
«2» «3»

---

(1) حاقّه/ 12؛ و گوش‌هایی دقیق آن‌ها را می‌نیوشند.
(2) همان.
(3) ابن بطریق در خصائص/ 157 با اشاره به این فرموده الهی: سَنُقْرِئُکَ فَلا تَنْسی می‌گوید:
«خداوند وضع آن دو را در حفظ وحی، یکسان قرار داده است، و اگر چنین نبود که آن دو در پیروی از هر کس دیگر شایسته‌تر نبودند در فراموش نکردن چیزی در وحی الهی اختصاص نمی‌یافتند و این بهترین دلیل است در ضرورت پیروی از کسی که نکته‌ای از وحی الهی را فراموش نمی‌کند، زیرا جایگاه اوامر خداست در امر و نهی او، و این برای کسی که درنگ کند روشن است.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 331 می‌گوید:

«این آیه به اتّفاق هر دو فرقه دلالت دارد بر کمال علم و اختصاص حضرت (ع) در میان دیگر صحابه، و هیچ خردمندی تردید ندارد که برتری انسان با علم است و پایه خلافتی که ریاست دین و دنیاست در پرتو علم به دست می‌آید و آیات و اخبار در این پیرامون، فراوان است ... پس ثابت می‌شود که علی (ع) به خلافت، شایسته‌تر از دیگر صحابه است و نباید دیگری را بر او برتری داد.» مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 172- 171 می‌گوید:
«این نه تنها بر علم و فضل او که بر اعلمیت و افضلیتش دلالت دارد، زیرا حاکی از آن است که تنها گوش علی نیوشنده است. خداوند می‌فرماید: لِنَجْعَلَها لَکُمْ تَذْکِرَةً وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَةٌ، پس او برای امامت، حقّ بیش‌تری دارد، و این که در برخی اخبار آمده است: «و حقّ الهی است تا تو بنیوشی» خود دلیل است بر این که علی باید نیوشنده باشد و این اشاره دارد به وجوب الهی در نصب امامی با بینش، و از همین رو خداوند به پیامبرش (ص) دستور می‌دهد او را آموزش دهد- چنان که در اخبار بعدی خواهد آمد-، پس او امام و دیگری مأموم خواهد بود و چگونه ممکن است فردی بدون بینش والی امور مسلمانان و حاکم امور دینی باشد و فرمان بردن از او بر کسی واجب باشد که گوش‌هایی نیوشنده دارد: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.
این که واژه «اذن» در آیه، مفرد آمده است و نکره، دلالت دارد بر این که مقصود، تنها علی (ع) است، چنان که در اخبار بسیاری بر اینکه علی (ع) مقصود است تصریح شده است.
این که مقصود از «اذن واعیة» گوش علی باشد منافاتی ندارد با آن که گوش حسن و حسین نیز نیوشنده باشند، زیرا آن دو نیز از اویند و او از آن دو، یا آن دو گوش‌هایی نیوشنده هستند به این اعتبار که آن را از پدرشان گرفته‌اند چنان که پدرشان همین مقام را از پیامبر اکرم (ص) به کف آورده است.» بنگرید به: حق الیقین 1/ 272.
ترجمه کشف الیقین ،ص:382
(1) این آیه شریفه: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِ تا أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ «1»- در حقّ علی (ع) نازل شده است. «2»-
(2) امام کاظم (ع) نقل می‌کند: این آیه: تَراهُمْ رُکَّعاً سُجَّداً «3»- در حقّ علی (ع) نازل شده

---

(1) توبه/ 20 و 19؛ آیا آب دادن به حاجیان را ... آن‌ها همان رستگارانند.
(2) همان.
(3) فتح/ 29؛ آن‌ها را در حال رکوع و سجده می‌یابی.
ترجمه کشف الیقین ،ص:383
است. «1»-

(1) مقاتل بن سلیمان می‌گوید: آیه: وَ الّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا «2»- در حقّ علی (ع) نازل شده است، و آن هنگامی بود که گروهی از منافقان او را آزار می‌رساندند و به دروغ نسبتش می‌دادند. «3» «4»
(2) ابن عبّاس می‌گوید: آیه وَ یَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنا «5»- در حقّ علی (ع) و مردی از قریش نازل شده است که زمینی از حضرت (ع) خرید. «6»-
(3) مقصود از آیه: وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً «7»- علی و فاطمه- علیهما السّلام- است. «8» «9»

---

(1) همان.
(2) احزاب/ 58؛ و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی‌هیچ گناهی می‌آزارند.
(3) همان.
(4) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 287- 286 می‌گوید:
«چگونگی دلالت آن به مطلوب، همین فرموده: بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا است که گواهی است بر برائت علی (ع) از آن چه می‌گویند، و این که سخن آن‌ها بهتانی است آن گونه که خداوند در پایان آیه می‌فرماید: فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً. روشن است توجّه آیه به برائت علی (ع) و گفتن این حقیقت که اگر کسی او را بیازارد گناهی آشکار مرتکب شده است با آن همه بهتان و آزار رساندن به مؤمنان، خود دلیلی است بر عظمت او نزد خداوند تبارک و برتری او بر دیگران، به ویژه آن که به صیغه جمع از او تعبیر شده است و آزار او همراه با آزار خدا و رسول آمده است و البتّه فرد برتر برای امامت شایستگی بیش‌تری دارد. منافاتی نیست میان ذکر زنان مؤمن در آیه و نزول این آیه در حقّ علی (ع) و کسانی که او را آزار می‌رسانند، زیرا مانعی نیست زنانی را بسان پیروان، یاد کرد، به ویژه آن که مقصود از زنان مؤمن همراه اراده علی با واژه «مؤمنان» همان فاطمه مظلومه است و بر فایده آیه در رساندن مطلوب می‌افزاید.»
(5) نور/ 47؛ و می‌گویند به خدا و رسول ایمان آوردیم و فرمان می‌بریم.
(6) همان.
(7) فرقان/ 54؛ او خدایی است که از آب انسان را آفرید و او را خویش نسبی و سببی قرار داد.
(8) همان.
(9) ابن بطریق در خصائص/ 235- 234 می‌گوید:
«وحی، او را از دیگر مردمان جدا کرده است، اگر چه دیگران نیز همچون او با پیامبر (ص)، خویشی داشتند و اشاره وحی گرانسنگ، به نام او امتیاز

او بر دیگر مردم است و این نشانه تشویق در وجوب پیروی از اوست.»
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 214- 213 می‌گوید:
«حاصل مفهوم آیه کریمه آن است که خداوند سبحان، آدمی را از آب بیافرید یعنی آن چه آب گشته است و نوری بوده نهاده شده در پشت آدم و بنی بشر را خویشان یک دیگر قرار داد که مقصود، همان محمّد (ص) است، زیرا او خویش فاطمه و حسنین است و برخی را داماد قرار داد که همان علی (ع) است، و بر این پایه دلالت آیه شریفه بر امامت امیر المؤمنین (ع) آشکار می‌باشد، زیرا یگانگی نور آن دو که بر آدم، پیشی داشته‌اند دلیل برتری علی (ع) است حتّی بر پیامبران، و کسی که چنین باشد امامت برای او ضرورت می‌یابد، به ویژه آن که در اخبار نور- که بعدا خواهیم آورد- پیامبر (ص) فرموده است: «مرا پیامبر، بیرون آورد و علی را وصیّ» و در برخی احادیث آمده است: «در من نبوّت را قرار داد و در علی (ع) امامت را»، و اگر بپذیریم که مقصود از آب در آیه غیر از نور است بدون تردید آیه شریفه، به ویژه محمّد و علی را در هر جهتی از جهات یک بشر می‌داند که در خارج به خویشی و دامادی تقسیم شده‌اند و این دلیلی است در برتری علی و این که او جان پیامبر (ص) و همانند اوست و در رسیدن به امامت، برترین و شایسته‌ترین مردمان است.»
ترجمه کشف الیقین ص:384
(1) در باره آیه: وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ، «1»- گفته شده که در حقّ علی (ع) نازل گشته است، زیرا او مؤمن و مهاجر و خویشاوند بود.» «2» «3»

---

(1) احزاب/ 6؛ و در کتاب خدا خویشان نسبی از مؤمنان و مهاجران به یک دیگر سزاوارترند.
(2) همان.
(3) فاضل سیوری در اللوامع الالهیة/ 280- 279 می‌گوید:
«چگونگی دلالت آن چنین است: اولویت خویشان یا در تصرّف در هر آن چیزی است که از آن میّت بوده است یا در بخشی از آن، اگر اوّلی باشد لازم خواهد آمد انتقال ولایت پیامبر (ص) به خویشان بر پایه عمومیت و اگر دومی باشد این بخش یا همان ولایت است یا جز آن، که این [جز آن] باطل است، زیرا لفظ و قرینه بر آن دلالت ندارد، پس بنا به دلالت قرینه، مقصود، همان ولایت خواهد بود، چه، خداوند می‌فرماید: النَّبِیُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، و روشن است مقصود از اولویت پیامبر، همان ولایت است، و اگر یک لفظ دو مفهوم داشته باشد که تنها یکی از آن دو قرینه داشته باشد همان مفهومی تعیّن می‌یابد که قرینه دارد، مگر آن که مفهوم دیگری دلیلی قوی‌تر در بر داشته باشد که چنین نیست.» قاضی نور

اللّه همان گونه که در بحار الانوار 36/ 189 آمده است می‌گوید:
«این آیه تصریح دارد بر امامت علی (ع)، چه، دلالت دارد بر این که از میان خویشان، کسی نسبت به پیامبر، اولویت دارد که امور سه‌گانه را گرد آورده باشد، و همه مسلمانان همداستانند در انحصار امامت پس از پیامبر در علی و عبّاس و ابو بکر. عبّاس اگر چه مؤمن بود و خویش ولی مهاجر نبود و از جمله طلقا به شمار می‌آمد و ابو بکر بر فرض صحّت ایمان و هجرت از خویشان پیامبر نبود، پس تنها علی (ع) گردآورنده امور سه‌گانه است و پس از پیامبر (ص) برای امامت و خلافت، شایسته‌تر خواهد بود.»
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 289 می‌گوید:
«مسأله مهم، اولویت امیر المؤمنین است نسبت به ابو بکر در میراث پیامبر (ص) که برآمده از خویشاوند نبودن ابو بکر است، چنان که بر همین مفهوم دلالت دارد باز پس گرفتن سوره برائت از ابو بکر، که بر این اساس خلافت او باطل خواهد بود و حقّ با علی (ع).»
ترجمه کشف الیقین ،ص:385
(1) جابر به نقل از امام صادق (ع) می‌گوید: آیه: وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ «1»- در حقّ ولایت علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است. «2» «3»

_____

(1) یونس/ 2؛ و مؤمنان را بشارت ده که نزد پروردگارشان پایگاهی رفیع دارند.
(2) همان.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 290 می‌گوید:
«دلالت آیه بر امامت امیر المؤمنین روشن است، زیرا هر که قدم صدق مؤمنان به ولایت او استوار گردد و خداوند در کتاب عزیزش ثبوت این ولایت را مژده داده است باید برترین و بهترین همه آن‌ها باشد و لذا امام آن‌ها خواهد بود، و اگر مقصود از ولایت در حدیث، امامت باشد، آیه، تصریح بر آن خواهد داشت.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:386
(1) ابن عبّاس در باره آیه: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ «1»- می‌گوید: یوشع بن نون پیش از دیگران به موسی بن عمران و مؤمن آل یس زودتر از دیگران به عیسی بن مریم و علی بن ابی طالب زودتر از دیگران به پیامبر (ص) ایمان آوردند. «2» «3»
(2) ابو سعید می‌گوید: این سخن پروردگار: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ «4»- در جریان حدیث غدیر خم نازل شد که پیامبر (ص) دست علی (ع) را بلند کرد. پس پیامبر (ص) فرمود:

_____

(1) واقعه/ 10؛ و نخستینیان، نخستینیان همان نزدیکان هستند.
(2) همان 1/ 323.
(3) ابن بطریق در خصائص/ 133 می‌گوید:
«او در میان این امّت در پیشی گرفتن ایمان به خدا و رسول (ص) بی‌مانند است، و اینک که در فرمان بری از خدا و رسول (ص) بی‌مانند است باید به او اقتدا کرد و از او پیروی نمود، و در لفظ قرآن کریم، اشاره و هشداری است در آن چه دلالت دارد بر اقتدار از شخص او، چه، خداوند می‌فرماید: وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ، و همین در بردارنده تشویق بر پیروی از اوست و بر شخص دیده‌ور پوشیده نیست که پیروی از کسی که نزد خدا و رسول، مقرّب است ضروری‌تر و بایسته‌تر می‌باشد.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 335 می‌گوید:
«این که علی (ع) قدیمی‌ترین این امت و برترین پیشی‌گیرندگان امّت‌ها و تنها مقرّب این امّت است به دلیل فرموده پروردگار: أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ مانع از آن است که دیگری بر او مقدّم داشته شود و- چنان که بارها گفته شده است- کسی بر او پیشی گیرد.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 158 می‌گوید:
«زمخشری در تفسیر سوره یس از پیامبر (ص) روایت می‌کند که فرمود: (پیشی‌گیرندگان امّت‌ها سه نفرند که حتّی چشم به هم زدنی به خدا کفر نورزیده‌اند: علی بن ابی طالب، صاحب یس و مؤمن آل فرعون)، و این دلالت دارد بر فضیلت دیگر امیر المؤمنین نسبت به دیگر صحابه و آن این که با در نظر گرفتن دوران خردسالی و رشد و نمو در میان بت‌ها باز هم چشم به هم زدنی به خدا کفر نورزیده است، پس برای امامت، شایسته‌تر خواهد بود از کسی که به سبب کاستی در خرد و فراوانی جهل، در طول عمر خود، بت پرستیده است.»
(4) مائده/ 3؛ امروز دینتان را برایتان کامل گرداندم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:387
اللّه اکبر بر کمال یافتن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب (ع). «1»-
(1) این آیه مبارکه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ «2»- در شبی نازل شد که علی (ع) در بستر پیامبر (ص) خفت. «3»-
(2) عبد الغفّار بن قاسم می‌گوید: در آیه: أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ «4»-، در باره «أُولِی الْأَمْرِ» از جعفر بن محمّد (ع) پرسش کردم. فرمود: به خدا سوگند، از جمله آن‌هاست علی (ع). «5» «6»

---

(1) همان.

(2) بقره/ 207؛ و از مردم کسانی هستند که در راه خشنودی خدا جان خود را می‌فروشند.
(3) همان.
(4) نساء/ 59؛ از خدا و پیامبر و اولو الامرتان فرمان برید.
(5) همان.
(6) ابو الصلاح حلبی در تقریب المعارف/ 131 می‌گوید:
«خداوند سبحان، فرمان بری از اولی الامر را همان گونه واجب گرداند که فرمان بری از خود و رسولش را و این به مقتضای عطفی است که موجب پیوند حکم معطوف علیه می‌گردد. ما دانسته‌ایم که فرمان بری از خداوند و رسول او در همه اجسام و ازمان و امور، عمومیت دارد، و مانند آن به موجب امر الهی، برای- اولی الامر، حاصل است و این مقتضی آن است که تعبیر «اولی الامر» خطاب به امیر المؤمنین علی (ع) باشد، زیرا هیچ کس قائل به عمومیت فرمان بری از اولی الامر نیست مگر آن که را به علی (ع) و امامان ذریّه او- علیهم السّلام- اختصاص دهیم، و اگر فرمان بری او بر امت و ازمان و امور، عمومیت یابد امامت او ثابت می‌شود، زیرا امّت، اجماع دارد در امامت کسی که ویژگی‌هایی چنین دارد و البتّه دیگری استحقاق آن را نخواهد داشت.» او در همین مأخذ/ 133 می‌گوید:
«ترتیب دیگر چنین است: اطلاق فرمان بری از اولی الامر مقتضی عصمت آن‌هاست، زیرا مطلقا قبیح خواهد بود که به فرمان بری از مواضع قبیح فرمان داده شود، و هیچ کس به عصمت اولی الامر قائل نیست.
مگر آن که علی و ذریّه پاک او (ع) را تخصیص زده باشد.» سیّد شبّر در حق الیقین/ 254 می‌گوید:
«آیه دلالت دارد بر ضرورت وجوب فرمان بری از اولی الامر همچون فرمان بری از پیامبر و به همین سبب میان آن دو با آوردن فعل، فاصله نینداخت، زیرا کمال اتّحاد و همانندگی میان آن دو [پیامبر و علی] است که البتّه این در اطاعت از خدا و پیامبر به چشم نمی‌خورد، زیرا میان خالق و مخلوق، کمال ناهمسانی برقرار است و به همین سبب با آوردن فعل میان آن دو فاصله شده است، و روشن است که خداوند سبحان هیچ گاه مؤمنان، به ویژه صالحان و عالمان و فاضلان را به فرمان بری از هر امیر حاکمی، فرمان نمی‌دهد، زیرا گاهی در میان آن‌ها تباهی و ستم دیده می‌شود و کسانی یافت می‌شوند که به سرکشی خداوند سبحان فرمان می‌دهند. پس ضرورتا اولو الامر باید کسانی باشند که خداوند به فرمان بری از آن‌ها دستور داده است؛ کسانی همچون پیامبر در عدم صدور خطا و فراموشی و دروغ و گناه و چنین کسی بر گماشته نمی‌شود مگر از سوی خداوندی که به نهفته‌ها آگاهی دارد.» آشتیانی در لوامع الحقائق- مبحث امامت-/ 5 می‌گوید:

«چگونگی دلالت آن چنین است که خداوند سبحان فرمان بری از اولی الامر را قرین فرمان بری از خود و پیامبرش کرد و فرمان بری از آن‌ها را بر همه خلایق، فرض گرداند، و ممکن نیست خداوند اطاعت کسی را بر همه مردم واجب گرداند مگر آن که او از هر گونه خطا، غفلت، سهو و نسیان در امان و به عصمت، موصوف باشد و همه احکام شرع را بداند تا هر چه را بدان امر می‌کند یا از آن باز می‌دارد، حجیّت داشته باشد و امر و نهی او همان فرمان الهی باشد تا پیروی از همه اقوال و افعال او وجوب و ضرورت یابد.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 291 می‌گوید:
«این ممکن نیست دیگر خلفا را در بربگیرد، خواه خصوص چهار تن قصد شود یا اعمّ آن‌ها را که عبارتند از: معاویه، یزید، ولید و نظایر آن‌ها، زیرا آیه دلالت بر آن دارد که اولو الامر از عصمت برخوردارند و اینان- چنان که در آغاز مباحث امامت توضیح داده شد- چنین نبودند، پس ناگزیر مقصود از اولی الامر، علی و فرزندان پاک او هستند، چرا که دیگران بنا به ضرورت و اجماع از عصمت بدورند.» علّامه عسکری در معالم المدرستین 1/ 164 می‌گوید:
«اختلاف در میان دو مکتب در کسانی است که می‌شود اولو الامر نامیدشان. مکتب اهل بیت، معتقد است که چون مقصود از اولی الامر، امامان می‌باشد پس ناگزیر باید از سوی خداوند سبحان برگماشته شده باشند و از گناه، برکنار، و تفصیل آن به خواست خدا در باب خود خواهد آمد.
مکتب خلافت معتقد است «اولی الامر» کسانی هستند که مسلمانان در حکومت با آنان بیعت می‌کنند، و بر همین اساس معتقدند هر که با آن‌ها بیعت کرده است باید فرمان برد و لذا از خلیفه یزید بن معاویه، فرمان می‌برند و خاندان پیامبر را در کربلا به اسارت کشیدند و شهر پیامبر (ص) را سه روز مباح شمردند و کعبه را به منجنیق بستند که به خواست خدا در جایگاه خود بیان خواهد شد.» بنگرید به الفین/ 24، 65، 78، 83، 94، 103، 127، 281، 283، 287، 288، 290، 291، 294، 295، 307، 315، 337، 338، 342، 363، 364، 376، 384، 369، 399، 408، 428، 440، و نیز بنگرید به کشف المراد/ 398 و 391 و اللوامع الالهیه/ 285.
ترجمه کشف الیقین ،ص:389
(1) این سخن پروردگار: وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ «1»- هنگامی نازل شد که علی (ع) برخی از آیات سوره برائت را اعلان داشت.
در مسند احمد بن حنبل آمده است: هنگامی که این سوره را با ابو بکر فرستاد و علی را در پی او روان داشت فرمود: به من دستور داده شده است که این سوره را نرساند مگر من یا کسی از من.» «2»-

(2) محمّد بن سیرین در باره آیه: طَوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ «3» «4» می‌گوید: مقصود از آن

---

(1) توبه/ 3؛ و اعلانی است از سوی خدا و پیامبرش به مردم در روز حج بزرگ.
(2) همان.
(3) رعد/ 29؛ خوشا به حال ایشان و نیکو بازگشتنگاهی دارند.
(4) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 293- 292 می‌گوید:
«این که پیامبر (ص) ابو بکر را فرستاد مخالف شیوه عرب‌ها نبود و عزل او به وسیله علی (ع)، هشداری بود از سوی خدا و پیامبر او در برتری علی (ع) و این که تنها او از پیامبر (ص) است و ابو بکر شایستگی رسیدن به مقام پیامبر (ص) را ندارد، و دیگر بر این اساس چگونه ممکن است در رهبری کلان جامعه، در جای پیامبر بنشیند و حال آن که اگر از همان آغاز علی (ع) فرستاده می‌شد دیگر سخنی از این هشدار در میان نبود.
از آن گذشته ضمیر در حدیث (هو علی) به اذان یا مؤذّنی باز می‌گردد که از کلام، مستفاد است.» در همین مأخذ در خبری از علی بن الحسین (ع) آمده است که فرموده:
«و تو می‌دانی که نامیدن حضرت (ع) در قرآن کریم به اذانی که به خداوند عزّ و جلّ منسوب است، دلیلی است بر شرافت جایگاه او و مقام والایش و هرگز کسی که برای رساندن پیام شایستگی ندارد با حضرتش (ع) به سنجه در نمی‌آید.» بنگرید به خصائص/ 149.
ترجمه کشف الیقین ،ص:390
درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی (ع) است و در بهشت خانه‌ای نیست مگر آن که شاخه‌ای از شاخه‌های این درخت در آن قرار دارد. «1» «2»
(1) ابن عبّاس در باره آیه: فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ «3»- آمده است که گفته: منظور از مُنْتَقِمُونَ علی (ع) است. «4» «5»

---

(1) همان.
(2) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 294 می‌گوید:
«دلالت این آیه بر امامت امیر المؤمنین (ع) از دوروست:
اوّل: این که آیه روشن می‌کند علی (ع) اهل بهشت است و پیش‌تر بارها گفته شده است معرفی شخص او به این که بهشتی است مقتضی عصمت او و برتری او به دیگران است.
دوم: این که یکی بودن خانه پیامبر (ص) و ولیّ، دلیل آن است که هر دو همچون جان واحد و در یک منزلت هستند، پس علی (ع) برترین و بهترین

مردم حتّی انبیاست و بر این پایه، هر آینه امام امّت خواهد بود.
(3) زخرف/ 41؛ و اگر تو را ببریم، از آن‌ها انتقام می‌گیریم.
(4) همان.
(5) ابن بطریق در خصائص/ 156 می‌گوید:
«او کسی است که خدای خبر داده است پس از رفتن پیامبر در جایگاه او خواهد نشست و حقّ الهی را از کافران و مشرکان خواهد ستاند و در انتقام کشیدن از دشمنان خداوند شریک پیامبر (ص) است و این موجب بر پا شدن دین خداوند سبحان است و کسی در این مهم، شریک پیامبر (ص) نیست و در جایگاه او نخواهد نشست مگر آن که به دلیل نصّ قرآن کریم در ولای امّت، جای او را بگیرد.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 296 برای کسانی که ادّعا کرده‌اند آیه تنها در برگیرنده کافران زمان پیامبر (ص) است چنین توضیح می‌دهد:
«اگر علی (ع) همان کسی است که به مقتضای این اخبار، خداوند وعده داده است پس از پیامبر به وسیله او انتقام کشد پس او همان امام خواهد بود، زیرا نشستن در جایگاه پیامبر در اموری که در عملکرد خلفا و امامان مناسب‌تر است در امامت او آشکار و هویداست، و اگر بپذیریم که آیات برای کافران نازل شده است پس متجاوزان به حقّ امیر المؤمنین (ع) نیز از این دسته خواهند بود، چه، امامت او را انکار کردند و امامت از اصول دین به شمار می‌آید، به علاوه آن که پیامبر (ص) فرموده است: «جنگ با تو جنگ با من است»، و خداوند در قرآن کریم آورده است: مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ ... الآیه پس این آیه در حقّ علی (ع) و کسانی نازل شده است که با او جنگیده‌اند، به علاوه این که دلایل دیگری نیز در میان است که به کفر آن‌ها دلالت می‌کند و لو حکما.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:391
(1) انس در باره آیه شریفه: مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ «1»- می‌گوید که مقصود علی (ع) و فاطمه (س) است، و آیه یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ در حقّ حسن و حسین نازل شده است.
(2) [ابن عبّاس می‌گوید: علی (ع) و فاطمه (س) است و مقصود از بَیْنَهُما بَرْزَخٌ پیامبر (ص)، و مراد از: یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ حسن و حسین- صلوات اللّه علیهم هستند]. «2» «3»

---

(1) الرّحمن/ 19؛ دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند.
(2) همان، 1/ 324- 323.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 205 می‌گوید:
دلالت این سخن بر مفهوم مورد نظر ما آشکار است، زیرا خداوند سبحان، علی را به سبب فراوانی علمش به دریا مانند کرده است و در سخن

خداوند و گواهی او به بنده‌اش، زیاده گویی راه ندارد، پس او امیر المؤمنین خواهد بود با امتیازهایی انکار نشدنی بر کسی که مفهوم «أبّ» و «کلالة» را نمی‌داند و کسی که بانوان، فقه از او بیش‌تر می‌دانند، پس او همان امام خواهد بود.
امّا این که پیامبر (ص) به برزخ و فاضل میان علی و فاطمه تشبیه شده است از آن روست که ایشان، هدایت‌کننده آن دو هستند و لا جرم آن دو به سبب عصمتشان، از پیامبر پیروی می‌کنند و هیچ یک بر حقّ دیگری تجاوز نمی‌کند و اراده علی و فاطمه به دو دریا نزدیک‌تر و شبیه‌تر است که اگر ظاهر آن دو مورد نظر باشد برای خروج لؤلؤ و مرجان از آن دو به توسّع نیازمندیم، زیرا چنان که گفته شده است لؤلؤ و مرجان از یکی از آن دو بیرون می‌آید.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 37/ 97 می‌گوید:
«شگفتی ندارد که علی و فاطمه دو دریا باشند، زیرا فضل‌شان گسترده و خیرشان فراوان است و بحر به سبب گستردگی «بحر» نامیده شده است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:392
(1) ابن عبّاس می‌گوید: در باره آیه: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «1»- از پیامبر (ص) پرسیدند: اینان کیانند که دوستی آنان بر ما واجب است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو پسر آن‌ها، و این سخن را سه بار تکرار کرد. «2»-
(2) مجاهد می‌گوید: آیه: وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ «3»- در حقّ علی (ع) نازل شده است. «4»-
(3) امام باقر (ع) می‌فرماید: مقصود از الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ محمّد (ص) و منظور از صَدَّقَ بِهِ علی بن ابی طالب (ع) می‌باشد. «5»-

---

(1) شوری/ 23؛ بگو بر آن از شما مزدی نمی‌خواهم مگر دوستی نزدیکانم را.
(2) همان 1/ 324.
(3) زمر/ 33؛ و کسی که سخن راست آورد و تصدیقش کرد.
(4) همان.
(5) همان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:393
(1) علی (ع) در باره آیه: وَ إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ «1»- می‌فرماید:
مقصود، منحرفان از ولایت ما هستند. «2»-
(2) علی (ع) در باره آیه: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّار «3»- می‌فرماید:

مقصود از «حسنه» دوستی ما و منظور از «سیئة» دشمنی با ماست. «4» «5»
(3) علی (ع) در باره آیه: وَ نادی أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالًا یَعْرِفُونَهُمْ بِسِیماهُمْ «6»- می‌فرماید: ما اصحاب اعراف هستیم و هر که را به چهره بشناسیم به بهشت در می‌آوریم. «7» «8»

---

(1) مؤمنون/ 74؛ و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه راست منحرفند.
(2) همان.
(3) نمل/ 89 و 90؛ هر کس که کار نیکی کند بهتر از آن را پاداش گیرد و نیکوکاران از وحشت آن روز در امان باشند، و آنان را که کارهای بد می‌کنند سرنگون در آتش اندازند.
(4) همان.
(5) ابن بطریق در خصائص/ 221 می‌گوید:
«اگر حسنه‌ای که خداوند به سبب آن، شخص را به بهشت در می‌آورد دوستی با حضرت (ع) و سیّئه‌ای که خداوند به سبب آن، شخص را به رو در دوزخ می‌افکند دشمنی با حضرتش (ع) می‌باشد، پس ضرورتا خلافت بعد از پیامبر (ص) از آن اوست و امّت باید نسبت به او دوستی داشته باشد، زیرا هدف از پیروی امّت از امام، آن است که در پرتو پیروی او به بهشت درآیند و از آتش نجات یابند، و این نیست مگر برای کسی که امّت باید او را دوست داشته باشد چنان که باید خدا و پیامبر را، و دلیل آن هم این سخن پروردگار است که: إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ، و چنان که پیش‌تر گفتیم این آیه به حضرت (ع) اختصاص دارد.
شناخت راه ورود به بهشت یعنی دوستی با حضرت (ع) و شناخت درآمدن به آتش دوزخ یعنی دشمنی با حضرت (ع) برای ما ثابت شد و تمامی آن‌ها با وحی الهی است که: لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ.
(6) اعراف/ 48؛ و ساکنان اعراف مردانی را که از نشانی‌شان می‌شناسند آواز دهند.
(7) همان.
(8) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 338- 337 می‌گوید:
«دلالت این آیه- همچنان که در سه آیه پیش از آن در آیه دوم و سوم و جز آن توضیح دادیم- به امامت امیر المؤمنین، آشکار است، و این با عدم صلاحیت عبّاس برای امامت با در نظر گرفتن حیات او پس از پیامبر (ص) و وضوح دلالت این خبر بر بهشتی بودن او منافاتی ندارد و این به سبب

عدم آگاهی اوست به این که از اصحاب اعراف است و اگر هم علم و آگاهی او را فرض کنیم مفضول بودن او مانع از امامت اوست چه رسد به وضوح عدم عصمت او.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:394
(1) در باره آیه: هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ «1»-، و سلام علی آل یس «2»-، و وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ «3»- و فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ «4»- ابن عبّاس می‌گوید:
«آل یس»، آل محمّد هستند. و ما همچون باب حطّه بنی اسرائیل هستیم، و وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ علی (ع) است. «5»

---

(1) نحل/ 76؛ آیا او برابر است با کسی که به عدالت فرا می‌خواند و بر راه راست قرار دارد.
(2) صافّات/ 130؛ سلام بر آل یس.
(3) رعد/ 43؛ و کسی که علم کتاب، نزد اوست.
(4) حاقّه/ 19؛ و امّا کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود.
(5) علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 75 می‌گوید:
«اینک که معتمد قرآن مجید، اوست مرجع نیاز مردم به شمار خواهد بود، زیرا اوست که حلال و حرام و دیگر احکام شرعی را روشن می‌سازد و اگر کاتب باید عملا طریق رستگاری را بپیماید، پس ضرورتا باید به دامان کسی چنگ در زد که علم قرآن کریم نزد اوست.» سیّد شبّر در حق الیقین 1/ 269 می‌گوید:
قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ [رعد/ 43؛]، منظور از کسی که علم کتاب نزد اوست علی (ع) است و خداوند می‌فرماید: وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إِلَّا فِی کِتابٍ مُبِینٍ [انعام/ 59؛]، و نیز می‌فرماید: ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ، پس حضرت (ع) از همه چیز آگاه است و بر همه امّت برتری دارد، پس هموست امام و خداوند او را قرین شهادت قرار داده است و بالاتر از این چیزی نیست و به شهادت دادن او اکتفا شده است و این خود دلیل عصمت حضرت (ع) است.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 208- 207 می‌گوید:
«گواه این که علی در این آیه مورد نظر است همان که با تعبیر مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ آورده شده است که این خود دلالت دارد بر احاطه علم او بر هر آن چه در قرآن کریم است که مفهوم آیه هم همین می‌باشد.
چه، به علم آن احاطه ندارد مگر قرینی که پیامبر (ص) دستور داده است بدو چنگ درزنند، و چنان که در الدرّ المنثور آمده است مقصود ابن سلام نیست.
اشکالی ندارد که این آیه را دلیل امامت امیر المؤمنین (ع) نیز بدانیم، زیرا

آیه، مقتضی فضیلت آشکار اوست بر دیگران و در بردارنده عصمت حضرت (ع)، زیرا خداوند سبحان شهادت او را در ثبوت نبوّت پیامبر ما از نظر ظهور فضل و معرفت و فهم و کمال و عصمت و دروغ گریزی و دوری از هر گونه کاستی تا جایی قرار داده است که همسنگ شهادت خداست، پس ناگزیر او باید امام باشد به ویژه آن که علم قرآن کریم نزد اوست.» بنگرید به خصائص/ 215.

ترجمه کشف الیقین ،ص:395

و منظور از: فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ «1» علی بن ابی طالب «2» است. و گفته شده است ترجمه کشف الیقین 395 مبحث بیست و یکم: پیرامون اخبار مربوط به آیات نازل شده در حق علی(ع) به نقل از جمهور: ..... ص : 347

---

(1) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 301- 300 می‌گوید:

از آیه قبلی- آیه 32- و جز آن، دلالت بر امامت حضرت (ع) دانسته می‌شود، چرا که این آیه بدو بشارت داده و اعلان داشته است که کارنامه به دست راستش داده خواهد شد و این که در بهشتی والا زندگی خوشایندی خواهد داشت.»

(2) ابن بطریق در خصائص/ 214 می‌گوید:

«کسی که خدای بر او درود فرستد خداوند قدر و منزلت او را بر هر قدر و منزلتی فزونی خواهد داد و به گزینش، ممتازش خواهد کرد و این خود دلیل آن است که او، همسر و فرزندانش بی‌مانندند.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 299- 298 می‌گوید:

«خداوند سبحان در این سوره یعنی سوره صافّات، گروه خاصّی از انبیاء را برتری داده و فرموده است:

وَ تَرَکْنا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ، و نیز فرموده است: سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ، و سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ، و سوره را با تعمیم همه پیامبران به پایان می‌برد و در این اثنا خاندان محمّد را به درود، مخصوص می‌گرداند و می‌فرماید: سلام علی آل یس، و این خود، دلیل منزلت شریف آن‌هاست و این که آن‌ها همسنگ پیامبران و رسولان هستند که همین دلالت بر فضیلت و امامت امت دارد.» نظیر همین سخن از رازی نیز نقل شده است.

ترجمه کشف الیقین ،ص:396

که مراد از آیه: وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ علی بن ابی طالب (ع) است. «1» «2»

(1) در باره آیه: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً «3»- ابن مردویه حافظ، در بیش‌تر از صد طریق آورده است که

آیهَ پیشگفته در حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین- صلوات اللّه علیهم اجمعین- نازل شده است. «4»-
(2) ابو عبد اللَّه، محمّد بن عمران مرزبانی به نقل از ابو الحمراء روایت کرده است که می‌گوید: حدود نه یا ده ماه خدمت پیامبر (ص) می‌کردم. هر بامداد به هنگام نماز صبح، از خانه بیرون نمی‌رفت مگر آن که دو لنگه در خانه علی (ع) می‌گرفت و می‌فرمود: السّلام علیکم و رحمة اللَّه و برکاته، و فاطمه و علی و حسن و حسین در پاسخ می‌گفتند: و علیک السّلام یا نبیّ اللَّه و رحمة اللَّه و برکاته. سپس پیامبر (ص) می‌فرمود: هنگام نماز است

_____

(1) همان.
(2) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 297- 289 می‌گوید:
«خداوند سبحان، این مثل را برای خود و بت‌ها آورده و آن‌ها را لال ناتوان توصیف کرده و خود را به علی (ع) تمثیل کرده و فرموده است: الگوهای والا از آن خداست و علی (ع) از همه آحاد امّت والاتر و برتر است و امام ایشان می‌باشد، و نیز دلیل است بر آن که علی (ع) بر راه مستقیم قرار دارد پس معصوم است، نیز به عدالت، فرمان می‌دهد پس به امامت، شایسته‌تر از کسی است که گفت: «به خدا سوگند من بهترین شما نیستم، آیا گمان کرده‌اید که من در میان شما به سنّت پیامبر خدا رفتار می‌کنم که چنین نیست، چه، پیامبر (ص)، با وحی حمایت می‌شد و فرشته‌ای با او بود و حال آن که پیوسته همراه من شیطانی است، پس هر گاه خشمگین شدم از من کناره گیرید که کتک‌تان می‌زنم.»
(3) احزاب/ 33؛ همانا خداوند می‌خواهد هر گونه پلشتی را از شما اهل بیت دور کند و پاک، پاکتان گرداند.
(4) همان 1/ 325- 324.
ترجمه کشف الیقین ،ص:397
رحمت خدا بر شما باد إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.
راوی می‌گوید: به دنبال این سخن، پیامبر (ص) راهی مصلای خود می‌شد. «1»-
(1) مجاهد می‌گوید: آیه: أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِیهِ «2»- در حقّ علی (ع) و حمزه نازل شده است. «3» «4»
(2) گفته شده است آیه: إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ «5»- در حقّ علی (ع) و حمزه و عبیدة بن الحارث نازل شد به هنگامی که به مبارزه با همسنگان خود عتبه، شیبه و ولید به میدان رفتند، و در باره کافران این آیه نازل شد: هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ تا عَذابَ الْحَرِیقِ «6»- و در باره علی (ع) و یاران او

نازل شده است آیه: إِنَّ اللّهَ یُدْخِلُ اَلّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلَوا الصَّالِحاتِ «7»

_____

(1) این رویداد از انس بن مالک و ابو سعید خدری نیز روایت شده و احقاق الحق از منابع فراوانی آن را نقل کرده است. بنگرید به: 2/ 515، 520، 521، 526، 529، 530، 531، 533، 536، 548، 2/ 529، 530، 14/ 51، 52، 57، 59، 67، 68، 79، 82، 105، 18/ 365، 366، 371، 375، 376 و 382.

(2) قصص/ 61؛ آیا کسی که به او وعده نیکو دهیم آن را می‌بیند.

(3) کشف الغمّه 1/ 325.

(4) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 337- 336- با اندک تغییری در بیان- می‌گوید:

«از دلالت موجود در این آیه، امامت حمزه لازم نمی‌آید، زیرا او خود این آگاهی را نداشت که آیه در باره او نازل شده باشد، در حالی که امیر المؤمنین علی (ع) چنین نبود، به علاوه آن که حمزه، مفضول بود و با وجود فاضل، امامت مفضول جایز نیست، به علاوه آن که او پیش از پیامبر (ص) فوت کرد و حتّی اگر قائل به امکان امامت در او باشیم مورد آن منتفی است.»

(5) حج/ 23؛ همانا خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته انجام داده‌اند به بهشت‌هایی درآورد که از زیر آن نهرها جریان دارد.

(6) حج/ 19؛ این دو گروه در باره پروردگارشان به خصومت برخاسته‌اند ... عذاب آتش سوزنده.

(7) آیه هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ کمال مدح الهی است برای علی (ع) به دلیل آیه مبارکه: إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ اَلَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ [صف/ 4؛]، و این آیه تنها به ایشان اختصاص دارد و هر که محبّت خدا برای او حاصل آید به مهمّی دست یازیده است که جز پیامبر (ص)، کسی نمی‌تواند بدان نزدیک شود، پیامبری که به بهره‌مند شدن بیش‌تر از محبّت الهی، ویژه گشته است.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 336 می‌گوید:

«دلالت این آیات بر مفهوم مورد نظر ما آشکار است، چرا که علی را به بهشت بشارت می‌دهد و علی (ع) خود از این بشارت، آگاه است، زیرا علم قرآن نزد اوست و او قرین قرآن، و بارها دلالت این گونه از آیات را بر امامت علی (ع) متعرّض‌شده‌ایم چنان که در آیه سی و دوم توضیح دادیم.»

ترجمه کشف الیقین ،ص:398

(1) ابو هریره در باره آیه: وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ «1»- می‌گوید: علی بن ابی طالب به پیامبر خدا عرض کرد: یا رسول اللَّه! کدام یک از ما دو نفر نزد تو محبوب‌ترین، من یا فاطمه؟

فرمود: فاطمه نزد من محبوب‌تر از تو و تو نزد من عزیزتر از اویی. گویی تو را می‌بینم که در کنار حوض کوثری و مردم [بر کنار از ولایت] را از آن دور می‌کنی و بر این حوض جام‌هایی است به شمار ستارگان آسمان و تو به همراه حسن و حسین، فاطمه، عقیل و جعفر [در بهشت] همچون برادران، رو به روی هم بر اریکه‌هایی نشسته‌اید [تو با منی و شیعه تو در بهشت. سپس پیامبر (ص) آیه إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ را خواند] به گونه‌ای که هیچ یک، پشت دیگری را نمی‌بیند. «2» «3»

---

(1) حجر/ 47؛ هر کینه‌ای را از دل‌شان برکنده‌ایم، همه برادرند، بر تخت‌ها رو به روی همند.
(2) همان.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 303- 302 پس از آوردن آیه، بیانی افزون دارد که به این حدیث مربوط می‌گردد:
«این حدیث در برگیرنده ویژگی‌های دیگری است که اقتضای امامت حضرت (ع) را دارد، و از آن جمله است این که حضرت، ساقی حوض پیامبر است و مردم را از آن دور می‌سازد. ظاهر این سخن اقتضای امتیاز و برتری بر همه مردم و دست کم برتری او به این امت را دارد که بر این اساس امام خواهد بود. دیگر این که شیعه او در بهشت هستند، پس اعتقاد آن‌ها در این که تنها او امام است بر حق است. دیگر این که مژده بهشت به شخص اوست و این همان گونه که گفته شد دلیل عصمت و برتری اوست بر شیوخ سه‌گانه که بشارت آن‌ها به بهشت صحیح نیست و لذا در میان آن‌ها تنها علی (ع) امامت خواهد یافت.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:399
(1) امام صادق (ع) می‌فرماید مقصود از آیه: یُعْجِبُ الزُّرّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفّارَ «1»- علی بن ابی طالب (ع) است. «2»-
(2) ابن عبّاس در باره آیه: وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعِینَ «3»- می‌گوید: این آیه به ویژه در حق پیامبر (ص) و علی (ع) نازل شده است که نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و به رکوع رفتند. «4»- این همه را ابن مردویه «5» از مسند جمهور «6»- نقل کرده است و خوارزمی در آیه: وَ النَّجْمِ إِذا هَوی «7»- به اسنادش از انس، سخن افزونی دارد و می‌گوید: (3) در زمان پیامبر اکرم (ص)، ستاره‌ای فرو افتاد. پیامبر (ص) فرمود: به این ستاره بنگرید، به خانه هر که درافتد او جانشین پس از من خواهد بود. همه دیدند که این ستاره، به خانه علی (ع) درافتاد و خداوند، این آیات را نازل فرمود: وَ النَّجْمِ إِذا هَوی، ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی، وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی، إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی «8» «9»

---

(1) فتح/ 29؛ و کشاورزان را به شگفتی وادارد تا آن جا که کافران را به خشم آورد.
(2) همان.
(3) بقره/ 43؛ و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.
(4) همان.
(5) ابن بطریق در خصائص/ 240 می‌گوید:
«این آیه، خاصّ پیامبر (ص) و علی (ع) است، و پیش از علی (ع) هیچ کس با پیامبر (ص) نماز نگزارده است و همین خود، دلیل آن است که باید از این دو نفر، یکسان پیروی کرد، و این حاکی از وجوب پیروی از علی (ع) پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) است.»
(6) کشف الغمّه 1/ 325- 315 به نقل از ابن مردویه در مناقبش.
(7) نجم/ 2؛ سوگند به آن ستاره چون فرو افتد.
(8) مناقب، ابن مغازلی/ 266، ح 313.
(9) علّامه مجلسی در بحار الانوار 35/ 284 می‌گوید:
«خاصّه و عامّه نقل کرده‌اند که این آیه در حقّ علی (ع) نازل شده است، و برخی از اخبار به امامت ایشان تصریح دارد و بعضی از این اخبار به قرینه سؤال و حسد مردم به ایشان پس از این ماجرا، صراحت دارد تا جایی که پیامبر خود را به گمراهی نسبت دادند! و این دلیل آن است که مراد از وصایت، همان امامت می‌باشد، چنان که دلیل فضیلت کاملی است برای حضرت (ع) که مانع از آن می‌شود دیگری بر ایشان مقدّم گردد.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 237- 236 می‌گوید:
«ستاره‌ای که فرود آمد ممکن است از ستارگان آسمان باشد که خداوند آن را در جرمی خرد بسان معجزه‌ای به خانه علی درافکنده است تا آن را نشانه آشکاری قرار دهد برای امامت امیر المؤمنین (ع)، چنان که شقّ القمر کرد و آن را در اندازه‌ای کوچک به زمین فرستاد تا معجزه رسالت پیامبر (ص) باشد، و ممکن است به گونه دیگری باشد، زیرا در آیات الهی، روی دادن هیچ پدیده ممکنی دور نیست، چنان که دور نیست خلافت امیر المؤمنین (ع) در مکّه آشکار گردد تا حاجیان علیه حضرت (ع) همداستان گردند. چه، پیامبر (ص) می‌دانست قریش در پایان با علی (ع) چه خواهد کرد و چنان که پیامبر (ص) از بیان خلافت علی خردسال (ع) خودداری نمی‌کرد و لذا در آغاز رسالت خود هنگام نزول آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ با گردآوری بنی هاشم، خلافت حضرت (ع) را صراحتا اعلان داشت.» بنگرید به: خصائص/ 66.
ترجمه کشف الیقین ،ص:400
(1) جابر به نقل از امام باقر (ع) در باره آیه: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ «1»- می‌گوید: ما همان مردم [النّاس] هستیم. «2»

«3»

_____

(1) نساء/ 54؛ یا به مردم حسد می‌ورزند به سبب آن چه خداوند از فضل خود، بدیشان بخشیده است.
(2) همان/ 267، 314.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 306 می‌گوید:
«چگونگی دلالت این سخن بر بحث مورد نظر ما روشن است. مقصود از: ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ همان علم، هدایت، درک، حکمت و صفات و ویژگی‌های دیگری است که شأن محمّد (ص) و علی (ع) است، نه امور پست دنیوی، و هویداست دادن این فضیلت به علی (ع) که موجب حسادت مردم به او گشته است مقتضی افضلیت و امامت حضرت (ع) است و در غیر این صورت، حضرت (ع) مورد حسادت قرار نمی‌گرفت، چنان که شرکت علی (ع) با پیامبر (ص) در فضیلت- بر اساس روایت دوم- دلیل فضیلت علی (ع) است همچون فضیلت پیامبر (ص) که بدین ترتیب برای خلافت و جانشینی پیامبر (ص)، شخص افضل و احق خواهد بود.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:401
(1) اصبغ بن نباته آیه: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ «1»- را برای علی (ع) تلاوت کرد و ایشان گریست و فرمود: «به خاطر می‌آورم هنگامی را که خداوند «2»- از ما پیمان گرفت.» «3» «4»

_____

(1) اعراف/ 172؛ و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد.
(2) همان.
(3) همان/ 272- 271، ح 301.
(4) ابن بطریق در خصائص 262- 261 می‌گوید:
«این چنین تفسیر شده است که خداوند به ملائکه فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ فرشتگان گفتند:
آری، و خداوند تبارک و تعالی فرمود: من خدای شمایم و محمّد (ص) پیامبر شما و علی امیر شما، و این پیش از زمانی بوده است که احدی از بنی آدم آفریده شده باشد، چه، فرمود: و آدم، میان روح و جسم است و علی (ع) پیش از آفرینش آدمی‌زاده، امیر المؤمنین نامیده شده بود و پیش از بنی آدم به امارت بر ملائکه اختصاص یافت، پس بعد از پیامبر خدا (ص)، ولای او بر امّت واجب است، زیرا خداوند تبارک، نام او را با نام خود و پیامبر (ص)، همراه ساخت و این مرتبه‌ای است که در گزینش، افزونی بر آن در تصوّر نمی‌گنجد و مانندی برای آن یافت نمی‌شود و در این برای صاحبدلان پندی است.» سیّد حامد حسین در خلاصة عبقات الانوار 5/ 264 می‌گوید:

«گرفتن پیمان نبوّت پیامبر ما از دیگر پیامبران، فرع بر تقدّم نبوّت پیامبر ماست و این دلالت دارد بر افضلیت پیامبر اکرم (ص)، نیز از پیش دانسته شد که تقدّم نبوّت پیامبر، متفرع است بر تقدم نسبت به خلایق، پس هر گاه فرع فرع بر افضلیت دلالت کند دلالت خواهد داشت بر اصل افضلیت بنا به اولویت قطعی.
نور علی (ع) نیز با نور پیامبر (ص) یکی است و او نیز پیش از آدم آفریده شده است، پس امام (ع) هم فضیلتی سترگ دارد که گرفتن پیمان، فرع فرع آن است، پس بدون تردید او بر همه انبیا و پیامبران، افضل است و تنها او برای جانشینی پیامبر (ص) متعیّن خواهد گشت.» او در همین جلد از کتاب/ 269 می‌گوید:
«اگر این مفهوم، متفرّع باشد به تقدّم پیامبر بر خلایق و این تقدّم در میان خلایق برای علی (ع) نیز ثابت باشد او نیز پس از پیامبر اکرم، برترین مردم خواهد بود و اوست همان امام و جانشین پس از پیامبر (ص) و روا نخواهد بود احدی از مردم بر او پیشی گیرد.
احادیث فراوانی در کتاب‌های ایشان صراحت دارد بر این که پیمان ولایت و امامت علی (ع) بسان پیمان نبوّت محمّد (ص) از پیامبران و دیگران گرفته شده است. پس هر فضیلتی که علمای بزرگ در پرتو احادیث مربوط به میثاق و جز آن برای پیامبر (ص) یادآور شده‌اند برای علی (ع) نیز ثابت است، و این همان عاملی است که زبان ستیزه‌جویان را می‌برد و نفس بر معاندان تنگ می‌کند وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» او در همین مأخذ/ 273 می‌گوید:
«پس هر چه برای پیامبر ثابت شده باشد برای علی ثابت است و او بر همه فرشتگان برتری دارد، و اینک که او بر همه پیامبران- جز پیامبر ما- و همه فرشتگان برتری دارد بر همه مردم اعم از صحابی یا جز آن برتری خواهد داشت و تنها او پس از پیامبر (ص)، جانشین خواهد بود و امیر و فرمانده.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 227 می‌گوید:
«به هر حال این روایت حاکی از امارت علی (ع) است حتّی بر خلفای سه‌گانه، زیرا از خود آن‌ها هم بر ولایت علی (ع) پیمان گرفته شده است. و گرفتن پیمان به امارت علی (ع) به همراه نبوّت محمّد (ص) دلیل آن است که حضرت (ع) خلیفه بلا فصل پیامبر است و در غیر این صورت کنار گذاشتن خلفای پیش از او وجهی نخواهد داشت.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:402
(1) عبد اللّه بن مسعود در باره آیه: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً «1»- می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: من همان دعای اجابت‌شده پدرم، ابراهیم هستم. عرض کردیم: یا رسول اللّه! تو چگونه دعای اجابت‌شده پدرت ابراهیم گشتی؟ فرمود: خداوند به ابراهیم وحی کرد که من تو را

پیشوای مردم قرار می‌دهم. ابراهیم از این خبر، شادمان شد و فرمود: بار الها! آیا نسل من هم چونان خودم پیشوا خواهند بود؟ خداوند بدو وحی کرد: ای ابراهیم! به تو

_____

(1) بقره/ 124؛ همانا من تو را برای مردم، امام قرار می‌دهم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:405
قولی نمی‌دهم که بدان وفا نکنم. [ابراهیم عرض کرد: این کدام قولی است که بدان وفا نمی‌کنی؟] فرمود: این پیشوایی را به ستمگران از نسل تو ندهم. در این هنگام ابراهیم عرض کرد: «خدایا! من و فرزندانم را دور بدار از این که بت‌ها را بپرستیم، بار الها! بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند.» پیامبر (ص) می‌فرماید: این دعای ابراهیم در باره من و علی اجابت شد و هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی به سجده نیفتاده است و بدین ترتیب خداوند مرا پیامبر خود و علی را وصیّ و جانشین قرار داد. «1» «2»

_____

(1) همان مأخذ/ 276، ح 322.
(2) ابن بطریق در خصائص/ 115 می‌گوید:
«هر یک از فرزندان ابراهیم (ع) که بت پرستیده باشد نسبت از او منتفی نگردد بلکه به مقتضای نفی وحی در امامت کسی که بت پرستیده باشد استحقاق امامت از آن‌ها منتفی است، چه، پروردگار فرمود:
لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ علی (ع) همان گونه که پیامبر (ص) استحقاق نبوّت دارد، شایستگی امامت یافته است، زیرا این دو هیچ گاه در برابر بتی به سجده نیفتادند و بر این اساس ثابت می‌شود که این دو، اجابت دعای پدرشان ابراهیم- صلّی اللّه علیهم اجمعین- هستند.» طوسی در تلخیص الشّافی/ 255- 254 می‌گوید:
«اگر گفته شود: مراد آیه کسانی است که ستمکاری خود را استمرار دهند و کسی که از ستم خود توبه کند ستمکار نامیده نمی‌شود، پس چگونه آیه، پیشوایی او را نفی می‌کند؟ در پاسخ می‌گوییم: حتّی اگر بپذیریم کسی که توبه کند ستمگر نامیده نمی‌شود بدون تردید در حال ستمکاری، آیه او را در بر می‌گیرد و اگر آیه او را در برگیرد در برگرفتن آیه در همه احوال او عمومیت می‌یابد، زیرا تخصیص آیه به تنها یک وضع و حال، نیاز به دلیل دارد و حمل آن بر کسی که ظلمش را ادامه می‌دهد- نه کسی که توبه می‌کند- تخصیصی است بدون دلیل. دلیل آن که نام ظلم پس از توبه هم آن‌ها را در بر می‌گیرد چنین است: همه کسانی که در وعید مخالف ما هستند در آیات وعید و تهدید، توبه را شرط کرده‌اند و اگر توبه، آن‌ها را از این نام نهی می‌ساخت دیگر شرط کردن توبه در این آیات مفهوم معقولی

نمی‌یافت و هیچ کس نمی‌تواند بگوید:
این جاری مجرای این فرموده پروردگار است که: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ، زیرا این سخن مادام که مؤمن هستند آن‌ها را در بر می‌گیرد و هر گاه از ایمان خارج گردند دیگر آن‌ها را در بر نخواهد گرفت. البتّه اگر از ظاهر آیه چشم بپوشیم از فراگیری آیه خارج نمی‌شوند ولی دلیل، گواه آن است که استمرار ایمان، شرط آیه است که ما متعرّض آن گشتیم. ولی آیه‌ای که یادآور شدیم چنین نیست و دلیلی که آن را در آیه بشارت به ایمان شرط دانستیم چنین است که ایمان، شایسته پاداش را در بر می‌گیرد، و کسی که ثواب او خنثی شود از شمول این آیه خارج می‌گردد. این شیوه مخالفان ما در اعتقادشان به «احباط» است، امّا آن گونه که ما باور داریم بشارت، در هر حال، حاصل خواهد بود.» بیاضی در الصراط المستقیم 1/ 83- 82 می‌گوید:
«تنبیه: آن سه تن، ستمکار به شمار می‌آیند، زیرا کافر بودند و نمی‌توان آن‌ها را به امامت مسلمانان برگزید، چه، پروردگار می‌فرماید: لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ. گفتند: اسلامی که می‌آید احکام کفر گذشته را محو می‌کند. گفتیم: آن زشتی که زدوده‌شدنش از امام، ضروری است پس از اسلام، همچنان در آن‌ها وجود داشت، و به همین سبب علی (ع) با طهارت و عصمتش در نهج البلاغه می‌فرماید: اگر کار به دست خود مردم بود هر یک از آن‌ها خود را برمی‌گزید و اگر اختیار با ابراهیم (ع) باشد آن‌ها را در میان ستمکاران قلمداد می‌کند تا جایی که خداوند او را از این کار بازداشت و فرمود: لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ، هر کس بت یا طاغوت یا یغوث یا یعوق یا نسر یا خورشید و ماه و سنگ و درخت پرستیده باشد یا در جهادی الهی ناکامروا گشته یا دروغ گفته یا بدگویی کرده یا به سخن چینی پرداخته یا ستمی روا داشته باشد امامتی نخواهد داشت. خداوند می‌فرماید: وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ، فَلا تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقائِهِ وَ جَعَلْناهُ هُدیً لِبَنِی إِسْرائِیلَ وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا، پس آیا خدا آن‌ها را امام قرار داده است یا خود، خویشتن را، یا مردم آن‌ها را به این منصب رسانده‌اند؟
تکمیل: شیخ ابو جعفر قمی با سندش به امام رضا (ع) می‌گوید: آیا آن‌ها قدر امامت را می‌دانند؟ امامت، بلند منزلت‌ترین، والاترین، پر اوج‌ترین، پهناورترین و ژرف‌ترین عرصه‌ای است که هرگز مردم نخواهند توانست با اندیشه و آرای خود بدان راه یابند یا امام را به اختیار خود بگمارند. امامت، مقامی است که خداوند، آن را پس از نبوّت و دوستی، به ابراهیم اختصاص داد و آن را چونان مرتبه‌ای سوم قرار داد و فضیلتی گرداندش که ابراهیم را بدان مشرّف گرداند و با آن ابراهیم را ستود و فرمود: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً، و ابراهیم خلیل از سر شادی گفت: وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی؟ و خداوند

فرمودَ: َلا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ. بدین ترتیب، این آیه امامت هر ستمگری را تا روز رستخیز باطل کرد.
سپس خداوند با قرار دادن امامت در نسل او و برگزیدگان و پاکان، ابراهیم را گرامی داشت و فرمود:
وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ.
سخن این دو امام، به صراحت دلالت دارد بر عدم شایستگی اهل کفر و دروغ برای امامت.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 141- 140 می‌گوید:
«دلالت آیه به ضمیمه این حدیث در امامت امیر المؤمنین (ع) از آن روست که حدیث، گواه استجابت دعای ابراهیم است در شماری از فرزندان او و امامت یافتن آن‌ها برای مردم، چرا که یا پیامبر بودند یا وصیّ.
نیز این حدیث دلالت بر آن دارد که دعای ابراهیم (ع) به پیامبر اکرم (ص) و علی (ع) رسید و امامت پیامبر (ص)، چنین بود که خداوند او را به پیامبری برگزید و علی (ع) را پیامبر (ص) به وصایت انتخاب کرد و وصایت او هم ناگزیر باید به امامت بر مردم ختم شود، و اگر بپذیریم که مقصود از وصایت، به ارث بردن علم و حکمت است باید آن را از ویژگی‌های ائمّه دانست، چه، پروردگار می‌فرماید: أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ.
این سخن پیامبر (ص) که: «هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی به سجده نیفتاده است» اشاره دارد به انتفای مانع نبوّت و امامت- یعنی گناه و ستم که در آیه ذکر شده است- برای این دو نفر. در میان گونه‌های متفاوت ستم و گناه، بت‌پرستی، خاطر نشان شده است، زیرا در انتفا و ابتلا در میان قومش عمومیت داشته است، و مقصود، بیان انتفای مانع از آن دو نفر است که در آیه ذکر شده است نه آن که عدم سجده در برابر بت، علّت تامّه‌ای باشد در رسیدن دعا به پیامبر (ص) تا در پی آن لازم آید که هر کس در برابر بت سجده نکرده باشد حتّی اگر نادان و سرکش باشد امامت بیابد، و نه این سخن که هر کس در برابر بت به سجده نیفتد از فضیلت منحصر به فردی در تاریخ برخوردار می‌شود تا گفته شود هر که در دوران اسلام زاده شده- و در برابر بتی سجده نکرده است- از این فضیلت برخوردار است، و نه این سخن که سجده نکردن در برابر بت، سبب تامّ برتری است تا گفته شود برخی از کسانی که از کفر توبه کردند برترند از کسانی که در دوران اسلامی زاده شده‌اند.
از این گذشته مقصود از رسیدن دعا به این دو نفر، انحصار این دو نفر نیست، زیرا با «الی» متعدّی شده و بر این اساس امامت حسن و حسین و

نه تن پس از او منتفی نخواهد بود.» علّامه عسکری در معالم المدرستین 1/ 207 می‌نویسد:
«اگر بخواهیم پیرامون دلایل امامت ایشان به پژوهش در باره تعیین جانشین پس از پیامبر (ص) بپردازیم درمی‌یابیم که این مسأله نه از خاطر پیامبر رفته است و نه از یاد اطرافیان حضرت (ص)، چه برخی از ایشان از پیامبر (ص) می‌خواستند امر جانشینی پس از خود را به آن‌ها واگذارد. و پیامبر (ص) پاسخ می‌فرمود: این امر در اختیار خداست و هر که را بخواهد برمی‌گزیند و در بر پا کردن جامعه اسلامی از آن‌ها بیعت گرفت تا اهل این مهم در آن به اختلاف برنخیزند و امام علی (ع) را در نخستین روزی که دیگران را به اسلام فراخواند به عنوان وزیر و جانشین پس از خود تعیین کرد و دیدیم که هر گاه خود به دلیلی در مدینه نبود علی (ع) را به جانشینی بر آن می‌گماشت، حتّی اگر فاصله پیامبر از آن یک میل یا کمتر بود.» بنگرید به: معالم المدرستین 1/ 127، تقریب المعارف/ 133، اللوامع الالهیه/ 285- 284، لوامع الحقائق- مبحث امامت/ 6- 5.
ترجمه کشف الیقین ،ص:406
(1) محمّد بن سهل بغدادی به نقل از موسی بن قاسم به نقل از موسی بن جعفر در باره آیه:
کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ «1»- می‌گوید: از ابو الحسن (ع) در باره این فرموده پروردگار: کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ پرسش کردم. فرمود: «مِشکاة» فاطمه زهراست و «مصباح» حسن و «زجاجه» حسین. در باره کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌ گفت: ستاره‌ای درخشان است در میان زنان جهان. یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ شجره مبارکه، ابراهیم است. لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ نه یهودی است و نه مسیحی، در باره یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ گفت: نزدیک است که دانش از آن سخن گوید، در باره وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ گفت: امامی در پی امامی، در باره یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ گفت: خداوند هر که را بخواهد به سوی ولایت ما هدایت می‌کند. «2» «3»

_____
(1) نور/ 36؛ چونان چراغدانی که در آن چراغی باشد.
(2) نور/ 36.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 308 می‌گوید:
«حاصل مفهوم، این که مثل نور الهی همچون فاطمه عالمه است که با مصباح نور حسن و حسین که با نور فرزندان امام او چند چندان می‌شود پرتو می‌افشاند و این خود گویاترین دلیل است در امامت علی (ع) و فرزندان پاک او و چنین آمده است که ائمّه یکی پس از دیگری از فاطمه (س) هستند و تردیدی در امامت آن‌ها نیست و امامت آن‌ها شاخه‌ای است از امامت امیر المؤمنین (ع) و بدین ترتیب امامت او ثابت می‌گردد که

همین مورد نظر ماست، به علاوه آن که خداوند تبارک و تعالی با آوردن مثلی برای فاطمه و فرزندان او فضیلتی آنها را آشکار ساخته است که همسنگ ندارد و افتخاری که مانندی برای آن نیست و شکّی نیست که فضیلت آن‌ها از فضیلت علی (ع) برمی‌خیزد، پس او برترین فرد امت است و برترین فرد امّت، همان امام خواهد بود.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:407
(1) در باره آیه: وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً «1»- ابن عبّاس می‌گوید منظور چنین است که: اهل بیت پیامبرتان را نکشید. «2» «3»

---

(1) نساء/ 29؛ خودتان را نکشید که خداوند نسبت به شما مهربان است.
(2) همان/ 318، ح 362.
(3) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 310- 309 می‌گوید:
«به این استدلال از این دیدگاه باید نگریست که نباید کشته شدن خاندان پیامبر (ص) همچون کشت و کشتار مردم عادی تلقّی شود، زیرا در هم شکستن هسته مرکزی فتنه و حفظ جان‌ها به وجه شرعی موکول است به امامان معصوم، و در این صورت آیه دلیلی است بر امامت و عصمت آن‌ها که این آیه قرآنی آن را تقویت می‌کند: إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ [انفال/ 24؛ دلائل 2/ 278] یعنی شما را به ولایت علی (ع) می‌خواند و مقصود از «انفس» در آیه، مفهوم حقیقی آن است، ولی به صورت کنایه کشتن «انفس» را برای کشتن اهل بیت (ع) به کار برده است، چرا که حفظ جان‌ها به آن‌ها بستگی دارد، چنان که ممکن است مجازا نسبت دادن قتل به «انفس» برای نسبت دادن آن به اهل بیت باشد، چونان که این احتمال نیز وجود دارد که مراد، مجاز در مفرد باشد و مجازا «انفس» به «اهل بیت» اطلاق شده باشد تا به این مطلب اشاره گردد که آن‌ها در وجوب حفظ و رعایت از سوی همه مردم بسان «انفس» هستند، زیرا زندگی اهل بیت از هر نظر همچون زندگی «انفس» است، چرا که از نظر رستاخیز، آنان هدایتگرانند و رستگاری در پرتو وجود آن‌ها به دست آمدنی است، و از نظر دنیا هم از این رو که حفظ جان‌ها بدان‌ها بستگی دارد و سعادت و برکت، با وجود آن‌ها رخ می‌نماید، و به همین سبب سلمان فارسی- رضی اللّه عنه- می‌گوید: «اگر از علی (ع) فرمان برید از بالای سر و زیر پا به شما رزق و روزی خواهد رسید»، و احتمال دارد مجاز در مفرد باشد و مقصود از «انفس» اهل بیت (ع) باشد و مراد از قتل ایشان، غصب خلافت آن‌ها باشد، چه، این غصب، به کشتن آن‌ها می‌انجامد چنان که دریافت ما حاکی از آن است.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:408
(1) ابن عبّاس در بارِه آیه: وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ

مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً «1»- می‌گوید: جماعتی از پیامبر (ص) پرسیدند: یا رسول اللَّه! این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟
فرمود: چون روز رستخیز فرا رسد درفشی از نور سفید فراهم آید، و ناگاه منادی ندا در دهد: سرور مؤمنان و کسانی که پس از بعثت پیامبر (ص) به همراه او ایمان آوردند برخیزند. پس علی بن ابی طالب (ع) برمی‌خیزد و آن پرچم نورانی سپید به دست او داده می‌شود که همه مهاجران و انصار نخستین در زیر آن گرد آیند و دیگران به جمع آن‌ها راه نیابند تا آن جا که حضرت (ع) بر منبری نشیند که از نور ربّ العزّة است و همگان، فرد فرد به ایشان عرضه می‌شوند و حضرت (ع) پاداش و نور خود را بدیشان می‌دهد. هر گاه کار به آخری رسد به آن‌ها گفته می‌شود: جایگاه خود را در بهشت دانستید، پروردگارتان می‌فرماید: [انّ لکم] عندی مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً یعنی بهشت. پس علی بن ابی طالب (ع) در حالی که مهاجران و انصار به همراه او زیر پرچم قرار دارند برمی‌خیزد تا آن که ایشان را وارد بهشت می‌کند و سپس به منبر خویش باز می‌گردد و مؤمنان، یک یک به ایشان عرضه می‌گردند و هر یک بهره خود از بهشت را می‌ستانند و گروهی نیز به آتش درمی‌افتند و این همان سخن پروردگار است که: الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ

_____

(1) فتح/ 29، خداوند به آنانی که ایمان آورده‌اند و کار شایسته کرده‌اند مغفرت و پاداش بزرگی وعده داده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:409
وَ نُورُهُمْ «1»- یعنی نخستین مؤمنان و اهل ولایت حضرت (ع)، وَ الَّذِینَ کَفَرُوا [وَ کَذَّبُوا] بِآیاتِنا أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحِیمِ «2»-، یعنی ولایتی که حقّ علی (ع) است و این که رعایت حقّ علی (ع) بر جهانیان واجب است. «3» «4»
(1) این چکیده احادیثی بود که از طریق جمهور به دست ما رسیده است و در این جا احادیثی را که امامیه نقل کرده‌اند نیاوردیم. «5»

_____

(1) اشاره است به آیه مبارکه 19 در سوره حدید: وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ.
(2) مائده/ 86؛ کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل شایسته کرده‌اند اجر و درخشش خود را دارند.
(3) همان/ 323- 322، ح 369.
(4) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 312 می‌گوید:
«دلالت این آیه بر امامت حضرت (ع) از چند روست: یکی این که ایشان، سرور مسلمانان است و مؤمنان به همراه ایشان و زیر پرچم حضرتش (ع)

به بهشت درمی‌آیند و دیگر آن که همگی به حضرتش (ع) عرضه می‌شوند و این اقتضای امامت حضرت را دارد، چرا که بر برتری حضرت (ع) دلالت می‌کند و البتّه فرد برتر، همان امام است، به ویژه این که در پایان حدیث تصریح شده است که مراعات حقّ حضرت (ع) بر جهانیان واجب است و به این نکته تصریح شده است که اهل ولایت حضرت (ع) همان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و نپذیرندگان ولایت او در شمار کافران هستند، و این نه تنها بر امامت حضرت (ع) دلالت دارد بلکه گواه آن است که امامت، از اصول دین است، چه، هر که غیر اصول را انکار کند کافر نمی‌شود.»
(5) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 317 می‌گوید:
«در ینابیع المودّة طبرانی به نقل از ابن عبّاس می‌گوید که گفته است: در ستایش علی بیش از سیصد آیه نازل شده است و شما می‌دانید که فراوانی ستایش کسی در قرآن مجید- و لو به هر مناسبت- دلیل برتری او بر دیگران و عظمت او نزد خداوند سبحان است و فرد برتر، همان امام خواهد بود، به ویژه آن که آیات با بیان‌های گونه گونی آمده است که برخی از آن‌ها حاکی از تفضیل حضرت (ع) و برخی گواه عصمت حضرت (ع) و شماری دلیل وجوب پیروی از ایشان و تعدادی بیان‌کننده این است که شخص، پیرامون ولایت حضرتش، پرسش خواهد شد.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:410

مبحث بیست و دوم: این که نسل پیامبر (ص) از پشت علی (ع) است و او تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ است: «1»

(1) خوارزمی «2»- به اسناد خود از جابر روایت می‌کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود:
«خداوند تبارک و تعالی نسل هر پیامبری را در پشتش قرار داده و نسل محمّد (ص) را در پشت علی (ع) قرار داده است.
(2) عبد اللّه بن عبّاس می‌گوید: من و پدرم عبّاس بن عبد المطّلب نزد پیامبر (ص) نشسته بودیم که علی (ع) وارد شد و سلام کرد و پیامبر (ص) پاسخ سلام او را داد و به او خوشامد گفت و به سوی او رفت و در آغوشش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و در سمت راست خود نشاندش. عبّاس عرض کرد: یا رسول اللّه! او را دوست داری؟ فرمود:
ای عموی رسول خدا! به پروردگار سوگند، از خود بیش‌تر دوستش دارم. همانا خداوند نسل هر پیامبری را در پشت او می‌نهد و نسل مرا در پشت علی (ع) نهاده است. «3»-

---

(1) شیخ طبرسی در اعلام الوری/ 189 از جمله مناقب حضرت را آن می‌داند که خداوند او را بدین افتخار مشرّف گرداند که آتش را فرمانبر او قرار داد.
علّامه مجلسی در بحار الانوار 39/ 210 می‌گوید:
«دلیل بر این سخن در باب‌های پیشین آورده شد و در باب‌های پسین نیز آورده خواهد شد و بیش‌تر آن را در کتاب معاد بیان داشته‌ایم و در تواتر آن تردیدی وجود ندارد و هیچ عاقلی شک نمی‌کند در این که هر کس قسمت‌کننده بهشت و دوزخ باشد از دیگری پیروی نمی‌کند و چگونه یک خردمند تجویز می‌کند که امام در وارد شدن به بهشت، به اجازه رعیّت خود نیاز داشته باشد؟ با در نظر گرفتن این که بر شخص منصف، آثار پیاپی پوشیده نیست که کسانی بر او پیشی یافتند که دشمنان او بودند، و این اخبار حاکی از آن است که حضرت (ع)، دشمنان خود را به آتش وارد خواهد کرد. پس سپاس خدایی را که ولایت او و ولایت امامان از نسل برگزیده او را بهره ما گرداند.»
(2) مناقب ابن مغازلی/ 49، ح 72.
(3) بنگرید به: مناقب ابن مغازلی/ 49، ح 72. او در این کتاب به اسناد خود از جابر بن عبد اللّه انصاری روایت می‌کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: همانا خداوند نسل هر پیامبری را در پشتش قرار داده است و نسل محمّد را در صلب علی بن ابی طالب نهاده است.

مصحّح این مأخذ در حاشیه همان صفحه می‌گوید:
همین سند را علّامه قندوزی در ینابیع المودّة/ 266 و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد 9/ 272 و ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة/ 74 و سیوطی در الجامع الصغیر 1/ 230 ذکر کرده‌اند و آغاز حدیث چنین است: «من و عبّاس نزد پیامبر نشسته بودیم (و حدیث همچنان که آوردیم ادامه می‌یابد) او سپس می‌گوید:
خطیب در تاریخ خود 1/ 316 به اسناد ابن عبّاس می‌گوید: من و پدرم عبّاس نزد پیامبر نشسته بودیم- حدیث همچنان که آوردیم پیش می‌رود- محبّ طبری در ذخائر العقبی 67 و الریاض النضرة 2/ 168 و ذهبی در میزان الاعتدال 2/ 116 و ابن حجر در لسان خود 3/ 429 و علّامه زرقانی در شرح المواهب 2/ 6 همین را آورده‌اند.
ترجمه کشف الیقین ،ص:411
(1) پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: تو قسمت‌کننده دوزخی و تو در بهشت را می‌کوبی و بدون حساب بدان درمی‌آیی. «1»-

مبحث بیست و سوم: پیرامون خبر منا شده: «2»-

(2) از اخبار مشهوری که از طریق خاصّه و عامّه، به حد تواتر نقل شده، خبر مناشده است که خوارزمی و دیگران از عامر بن واثله «3»- روایت کرده‌اند که گفته است: در روز شوری در خانه، نزد علی (ع) بودم و شنیدم که به آن‌ها می‌گفت: چنان با شما استدلال کنم که نه عرب‌های شما بتواند آن را باطل کند و نه عجمی از شما.
سپس فرمود: ای جماعت! شما همه را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدای را به یگانگی پرستیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه.
فرمود: شما همه را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی جز من هست که

_____
(1) همان/ 67، ح 97، و مناقب خوارزمی/ 209.
(2) مناشده آن است که برای مطالبه حقّی، فردی دیگران را به خدا سوگند دهد تا به حقّ، گواهی دهند- م.
(3) مناقب خوارزمی/ 222، مناقب ابن مغازلی/ 112، احقاق الحق 21/ 121- 94 و 6/ 340- 305 و مآخذ بسیار دیگر.
ترجمه کشف الیقین ،ص:412
برادری چون برادر من جعفر طیّار داشته باشد که در بهشت همراه فرشتگان باشد؟
گفتند: به خدا سوگند نه. (1) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که عمویی همچون حمزه، شیر خدا و شیر رسول خدا داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا کسی در میان شما جز من همسری همچون فاطمه دختر محمّد سرور زنان بهشتی دارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که دو پسر همچون حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا جز من کسی در میان شما هست که ده بار با رسول خدا نجوا کرده باشد و هر بار صدقه پرداخته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، جز من در میان شما کسی هست که پیامبر (ص) در باره او فرموده باشد: «هر که من مولا و سرور اویم علی مولا و سرور اوست، خدایا دوست بدار آن کس را که دوستش دارد و دشمن بدار کسی را که دشمنش می‌دارد و حاضران این خبر را به آگاهی غایبان برسانند»؟ گفتند به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا

سوگند، آیا در میان شما کسی هست که پیامبر (ص) در حقّ او گفته باشد: «خدایا کسی را نزد من فرست که پیش تو و من محبوب‌ترین است و تو و من را بیش‌تر از هر کسی دوست دارد تا این پرنده را با من بخورد» و جز من کسی نزد او رفته باشد و آن پرنده را با او خورده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که پیامبر (ص) در باره او فرموده باشد: «فردا پرچم را به کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و باز نخواهد گشت مگر آن که خداوند به دست او گشایش، پیش آورد»، و هر کسی جز من شکست خورده بازگشت؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که پیامبر به بنی ولیعه در باره او فرموده باشد: «یا از این اعمال دست می‌شویید یا مردی را به سوی شما خواهم فرستاد همچون خود که فرمانبری از او چونان فرمانبری از من و سرکشی در برابر او بسان سرکشی در برابر من است و شما را با شمشیر به سختی درهم کوبد»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من کسی در میانتان هست که پیامبر در حقّ او فرموده باشد: «دروغ گفته است

ترجمه کشف الیقین ،ص:413

کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد و علی (ع) را دشمن می‌شمارد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. (1) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که در یک ساعت سه هزار فرشته به او سلام کرده باشند که از جمله آن‌هاست: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، آن‌گاه که از چاه برای پیامبر (ص) آب آوردم؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود:

شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که آسمانیان در حقّ او این ندا را سر داده باشند: «نیست شمشیری چون ذو الفقار و نیست جوانمردی همچون علی»؟

گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که جبرئیل به او گفته باشد: «او مظهر برابری است»، و پیامبر (ص) فرموده باشد:

«او از من است و من از او»، و جبرئیل گفته باشد: «و من از شما دو نفر»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حقّ او فرموده باشد: «من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم و تو بر سر تأویل آن خواهی جنگید»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی جز من هست که با ناکثان و قاسطان و مارقان، به گفته پیامبر (ص)، ستیزیده باشد؟

گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما

کسی جز من هست که خورشید برای او بازگشته باشد تا نماز عصر را بهنگام بخواند؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) به او دستور داده باشد سوره برائت را از ابو بکر بازستاند و ابو بکر به او گفته باشد: آیا در باره من چیزی نازل شده و پیامبر (ص) به او بفرماید: از من پیامی نمی‌رساند مگر علی (ع)؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میانتان کسی جز من هست که پیامبر (ص) در حقّ او فرموده باشد: «تو برای من همچون هارون هستی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا کسی جز من در میان شما هست که پیامبر (ص) در باره او فرموده باشد: «تو را جز مؤمن کسی دوست ندارد و جز کافر دشمنت نمی‌شمارد»؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، می‌دانید که پیامبر دستور داد [در مسجد] همه درهایتان را ببندید و تنها در من باز ماند و شما اعتراض کردید و پیامبر (ص) فرمود:
«نه من درهای شما را بستم و نه در علی (ع) را باز گذاردم و این خدا بود که درهای آن‌ها
ترجمه کشف الیقین ،ص:414
را بست و در علی را باز گذاشت»؟ گفتند: به خدا سوگند چنین بود. (1) فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که در روز طائف پیامبر (ص) تنها با من به تفصیل نجوا کرد، و شما اعتراض کردید که چرا تنها با من نجوا می‌کند، و پیامبر (ص) فرمود: نه من که خدا با او نجوا کرد. گفتند: به خدا سوگند چنین بود. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که پیامبر (ص) فرمود: «حق با علی است و علی با حق و حق، پیوسته با علی در گردش است»؟ گفتند: آری، به خدا سوگند چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که پیامبر (ص) فرمود: «من در میان شما دو گران بها می‌نهم، کتاب خدا و خاندانم، تا آن گاه که به آن دو چنگ درزنید گمراه نگردید و این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد آیند»؟ گفتند: به خدا سوگند چنین است. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که خود را سپر بلای پیامبر در برابر مشرکان کرده باشد و در بستر او خفته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما جز من کسی هست که به مبارزه طلبی عمرو بن عبد ودّ عامری پاسخ مثبت داده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه. فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا جز من در میان شما کسی هست که خداوند آیه تطهیر را در حقّ او نازل کرده باشد:
إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر (ص) او را سرور عرب نامیده باشد؟ گفتند: به خدا سوگند نه.
فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر در حقّ او فرموده باشد: «از خدا برای خود چیزی نخواستم مگر آن که مانند آن را برای تو مسألت کردم»؟ گفتند: به خدا سوگند نه.

مبحث بیست و چهارم: پیرامون دعا برای حضرت (ع):

(2) خوارزمی «1»- به نقل از عبد اللَّه بن سلمه روایت می‌کند که گفته است: شنیدم که علی (ع) فرمود: پیامبر (ص) نزد من آمد در حالی که از درد می‌نالیدم و می‌گفتم: خدایا! اگر اجل من فرا رسیده است راحتم کن و گر نه شفایم ده، و اگر بلایی در میان است شکیبایم گردان. پس پیامبر با پایش به من زد و گفت: چه گفتی: و من سخنم را تکرار کردم. پس

_____

(1) مناقب ابن مغازلی/ 123، ح 161.

ترجمه کشف الیقین ،ص:415

فرمود: خدایا شفایش ده، یا فرمود: خدایا خدایا لباس عافیت بدو بپوشان. علی (ع) می‌فرماید: دیگر از دردی شکایت نکردم.

(1) امّ عطیه «1»- می‌گوید: پیامبر (ص) لشکری را گسیل داشت که علی بن ابی طالب هم در میان آن‌ها بود. شنیدم که پیامبر (ص) در حالی که دو دستش را بلند کرده بود چنین دعا می‌فرمود: خدایا! مرا نمیران تا وقتی که چهره علی بن ابی طالب را نشانم دهی.

(2) عبد اللَّه بن حارث «2»- به نقل از علی (ع) می‌گوید: درد شدیدی داشتم که نزد پیامبر (ص) آمدم. پس او مرا در جای خود قرار داد و گوشه جامه‌اش را بر من افکند و سپس برخاست و نمازی گزارد، و در پی آن فرمود: ای علی! دیگر غم مخور که بهبود یافتی. من برای خود چیزی نخواسته‌ام مگر آن که نظیر آن را برای تو طلب کرده‌ام، و دعایی نکرده‌ام مگر آن که مستجاب شده است. یا فرمود: هر چه خواسته‌ام در اختیارم نهاده شده مگر آن که پیامبری پس از من نیست.

مبحث بیست و پنجم: پیرامون بیم دادن به کسی که بغض علی (ع) در دل داشته باشد:

(3) خوارزمی «3»- از معمّر و او از زهری و او از عکرمه و او از ابن عبّاس روایت کرده که گفته است: پیامبر (ص) فرموده: خداوند عزّ و جلّ به سبب بدگمانی بنی اسرائیل نسبت به پیامبران و اختلاف در دین، اجازه نداد آسمان بر آن‌ها ببارد و این امّت را به سبب بغض نسبت به علی بن ابی طالب به خشکسالی گرفتار کرد.
(4) معمّر می‌گوید: «4»- زهری برایم حدیثی گفت، امّا در آن بیماری که بدان گرفتار شد روایتی از عکرمه برایم بازگفت که نه قبلا و نه پس از آن برایم نگفته بود. چون از بیماری‌اش بهبود یافت پشیمان شد و به من گفت: ای یمانیّ (زهری)! این حدیث را پوشیده دار و آن را در هم پیچ که اینان (بنی امیه) در یاد و نام علی، عذری را نمی‌پذیرند. «5»

_____

(1) همان/ 122، ح 160، و نظیر آن با اختصار در مناقب خوارزمی/ 30 آمده است.
(2) همان/ 135، ح 178. مانند آن در مناقب خوارزمی/ 61 آمده است.
(3) همان/ 141، ح 186.
(4) همان و حدیث، ص 142.
(5) ابن شهرآشوب در مناقب 2/ 226 می‌گوید:
«دعای پیامبر (ص) دریافتن پیروزی و ولایت جایز نیست مگر برای ولیّ امر و بدین ترتیب امامت ایشان آشکار می‌گردد.
علّامه بیاضی در صراط المستقیم 2/ 80 در ذیل خبر دعای پیامبر در حقّ اهل بیتش چنین آورده است:
«و هر که وصیّت مرا در حقّ آنان تباه سازد بهشت را بر او حرام ساز.»
«دعای پیامبر (ص) مستجاب است، زیرا نیرویی قوی پشتیبان اوست، چه، پروردگار می‌فرماید: وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی [نجم/ 3؛].
ترجمه کشف الیقین ،ص:416
گفتم: یا ابا بکر [کنیه زهری] چگونه با شنیدن این حدیث از عکرمه که در برگیرنده فضیلتی از فضایل علی است و برای من بازگفتی با این قوم همکاری می‌کنی و آن را در دل نگه داشتی؟ گفت: کافی است که بدانی آن‌ها ما را در دنیای خود شریک ساختند و ما در برابر، به ورطه هوی و هوس آن‌ها فرو افتادیم.
(1) انس «1»- روایت می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: خداوند، آفریده‌هایی دارد که نه از فرزندان آدم هستند و نه از فرزندان ابلیس و دشمنان علی بن ابی طالب را نفرین می‌کنند.

عرض شد: یا رسول اللّه! آنان کیانند؟ فرمود: پرندگانی قنبره نام که سحرگاهان بر سر درختان ندا درمی‌دهند که لعنت الهی بر دشمنان علی بن ابی طالب، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفی» (2) جابر بن عبد اللّه انصاری «2»- می‌گوید: شنیدم که علی (ع) می‌فرمود: سه سال با پیامبر نماز گزاردم پیش از آن که احدی از مردم با او نماز گزارد. و از علی شنیدم که می‌فرمود: از جمله، قول‌هایی که پیامبر به من داد این است که هیچ کافری مرا دوست نخواهد داشت و هیچ مؤمنی مرا دشمن نخواهد شمرد. آگاه باشید به خدا سوگند نه دروغ می‌گویم و نه به من دروغ گفته‌اند و نه گمراه شده‌ام و نه کسی به سبب من گمراه شده است.
(3) جابر بن عبد اللّه «3»- می‌گوید: چون علی بن ابی طالب (ع) برای فتح خیبر آمد پیامبر (ص)

_____
(1) همان/ 142، ح 187.
(2) همان/ 194، ح 230.
(3) همان/ 237، ح 285.
ترجمه کشف الیقین ،ص:417
به او فرمود: ای علی! اگر چنین نمی‌بود که گروهی از امّت من در حقّ تو همان سخنی را می‌گفتند که مسیحیان در حقّ عیسی بن مریم (ع) گفتند در باره تو آن می‌گفتم که کسی بر تو گذر نمی‌کرد مگر آن که از خاک پای تو و غساله‌ات شفا می‌جستند، ولی تو را همین بس که برای من همچون هارونی برای موسی جز آن که پیامبری پس از من نیست و تو ذمّه مرا پاک می‌کنی و عورت مرا می‌پوشانی و در راه بر پا داشتن سنّت من می‌ستیزی، و تو در روز رستخیز، نزدیک‌ترین مردمان به من خواهی بود و بر سر حوض کوثر، جانشین من هستی، و پیروان تو بر منبرهایی از نور خواهند بود با چهره‌هایی سپید که پیرامون من هستند و در بهشت، همسایگان من، [بی‌آنکه از شمار اصحاب من کاسته شود]، جنگ با تو جنگ با من، صلح با تو صلح با من و سرشت تو سرشت من است. فرزندان تو فرزندان من هستند و تو دین مرا ادا می‌کنی و وعده مرا بر می‌آوری و حق، بر زبان تو و در قلب تو و با تو و در کنار تو و در برابر دیدگان توست. ایمان، با گوشت و خون تو درهم آمیخته چنان که با گوشت و خون من درهم آمیخته است. بدخواه تو بر سر حوض کوثر بر من وارد نشود و دوستدار تو از آن کنار گذارده نشود. پس علی (ع) به سجده افتاد و فرمود:
سپاس مر خدایی را که با اسلام بر من منّت نهاد و به من قرآن آموخت و بهترین مردمان و ارجمندترین آفریدگان و گرامی‌ترین آسمانیان و زمینیان،

خاتم انبیا و سرور رسولان و برگزیده خدا در میان همه جهانیان را به سبب نیکی به من و تفضّل بر من، محبوب دلم گرداند. پیامبر (ص) به او فرمود: ای علی! اگر تو نمی‌بودی پس از من، مؤمنان شناخته نمی‌شدند. خداوند، نسل هر پیامبری را در پشت او نهاده است و نسل مرا در پشت تو گذارده است. ای علی! تو برای من عزیزترین و گرامی‌ترین مردم هستی و دوستدار تو ارجمندترین فرد در میان امّت من است که بر سر حوض کوثر به من وارد می‌شود.

مبحث بیست و ششم: پیرامون داستان اصحاب کهف و گفت و گوی حضرت (ع) با یهود:

(1) ابو اسحاق احمد بن محمّد بن ابراهیم ثعلبی در کتاب عرائس «1»- آورده است که:
هنگامی که عمر بن خطّاب به خلافت رسید گروهی از دانشمندان یهود نزد او آمدند و

_____

(1) عرائس التیجان/ 574- 566.
ترجمه کشف الیقین ،ص:418
گفتند: ای عمر! تو پس از محمّد، ولیّ امر مسلمانان هستی، ما آهنگ آن داریم که پیرامون مسائلی از تو پرسش کنیم، اگر پاسخ ما را بدهی خواهیم دانست که اسلام، حق است و محمّد، پیامبر و اگر نتوانی پاسخمان دهی خواهیم دریافت که اسلام باطل است و محمّد، پیامبر، نیست. عمر گفت: آن چه به نظرتان می‌رسد بپرسید. گفتند: به ما بگو: قفل‌های آسمان‌ها کدام است و کلیدهای آن کدام؟ و آن کدام قبر بود که صاحب خود را حرکت داد؟ و آن کدام غیر انسان و غیر جنّی بود که قوم خود را انذار کرد؟ پنج چیز به ما بگو که روی زمین راه رفتند بی‌آنکه در رحمی قرار گرفته باشند. به ما بگو درّاج در فریادش و خروس در آوازش و اسب در شیهه‌اش و قورباغه در صدایش و چکاوک در نغمه‌اش چه می‌گویند؟ عمر سر به زیر انداخت و گفت: بر عمر عیبی نیست که اگر از مسأله‌ای از او پرسند که نداند بگوید نمی‌دانم. یهودیان برجهیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که محمّد، پیامبر نبوده، اسلام بر باطل است.
سلمان فارسی- رضی اللّه عنه- از جای خود پرسید و به یهودیان گفت: اندکی درنگ کنید و سپس به سوی علی بن ابی طالب (ع) رفت تا بر او وارد آمد و عرض کرد: یا ابا الحسن! به داد اسلام رس. حضرت (ع) فرمود: چه شده است؟ و سلمان، جریان را به آگاهی او رساند. حضرت (ع) در حالی که برده پیامبر (ص) را بر دوش می‌کشید بیامد.
همین که چشم عمر به حضرت (ع) افتاد از جای خود پرید و او را در آغوش گرفت و گفت: ای ابو الحسن! تو به هنگام هر دشواری و شدیده‌ای فرا خوانده می‌شوی. علی (ع) به یهودیان فرمود: آن چه به نظرتان می‌رسد بپرسید. همانا پیامبر (ص)، هزار در از دانش را به من آموخته که از هر یک هزار در گشوده می‌گردد. آن‌ها پرسش‌های خود را مطرح کردند. علی (ع) فرمود: من با شما شرطی دارم. آیا اگر چنان پاسخ شما را دهم که در توراتتان آمده است به دین ما در می‌آیید و به پیامبر ما ایمان می‌آورید؟ گفتند: چنین باشد.

فرمود: یک یک بپرسید. گفتند: قفل‌های آسمان کدام است؟ فرمود: قفل‌های آسمان، شرک به خداست، زیرا اگر زن و مرد بنده‌ای مشرک باشند عملشان به آسمان نمی‌رسد.
گفتند: کلید آسمان‌ها کدام است؟ فرمود: کلید آن، شهادت به «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و محمّد عبده و رسوله» است. یهودیان به یک دیگر نگریستند و گفتند: این جوان درست می‌گوید: گفتند:
کدام قبر، صاحب خود را به حرکت درآورد؟ فرمود: آن نهنگی که یونس بن متّی (ع) را
ترجمه کشف الیقین ،ص:419
بلعید (1) و او را در دریاهای هفتگانه بگرداند. گفتند: به ما بگو کدام غیر انسان و غیر جنّی بود که قوم خود را انذار کرد؟ فرمود: مورچه سلیمان آن گاه که گفت: یا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَساکِنَکُمْ لا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ «1»- گفتند: نام پنج چیز را برای ما ببر که بر زمین راه رفته‌اند بی‌آنکه در رحم، قرار گرفته باشند. فرمود: آدم، حوّاء، ناقه صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی. گفتند: به ما بگو درّاج در فریادش چه می‌گوید؟ فرمود:
می‌گوید: رحمان بر عرش قرار گرفت. گفتند: به ما بگو خروس در آوازش چه می‌گوید؟
فرمود: می‌گوید: به یاد آورید ای غافلان. گفتند: به ما بگو اسب در شیهه‌اش چه می‌گوید؟ فرمود: می‌گوید: هر گاه مؤمنان به سوی کافران رفتند بار خدایا! بندگان مؤمنت را بر کافران یاری رسان. گفتند: به ما بگو دراز گوش در عرعرش چه می‌گوید: فرمود:
گمرک‌چی را نفرین می‌کند و در چشم شیاطین عر می‌زند. گفتند: به ما بگو قورباغه در صدایش چه می‌گوید؟ فرمود: می‌گوید: پاک است خدای معبود من و در اعماق دریاها تسبیح می‌شود. گفتند: به ما بگو چکاوک در نغمه‌اش چه می‌گوید؟ فرمود: می‌گوید: بار خدایا! دشمنان محمّد و آل محمّد را لعنت کن.
دو نفر از این سه نفر یهودی گفتند: نشهد أن لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ و انّ محمّدا عبده و رسوله. عالم سوم برخاست و گفت: ای علی! در دل یاران من همان ایمان و تصدیقی گذشت که در دل من، و اینک یک پرسش مانده است که از تو می‌پرسم. حضرت (ع) فرمود: آن چه می‌خواهی بپرس.
گفت: مرا آگاه کن از قومی که در اوّل الزّمان سیصد و نه سال بمردند و سپس خداوند آن‌ها را زنده کرد. داستان آن‌ها چه بود؟ علی (ع) فرمود: ای یهودی! اینان اصحاب کهف بودند و خداوند تبارک و تعالی در قرآن ویژگی‌های آنان را بر پیامبر ما نازل کرده است که اگر بخواهی برایت می‌خوانم. یهودی گفت: قرآن شما را بسیار شنیده‌ایم، اگر می‌دانی ما را

از نام آنان و نام پدرانشان و نام شهرشان و نام سلطانشان و نام سگشان و نام کوهشان و نام غارشان آگاه کن و داستان ایشان را از آغاز تا انجام بر ایمان بازگو.
علی (ع) ردای پیامبر (ص) را به خود پیچید و فرمود: ای برادر یهودی! حبیب من

_____
(1) نمل/ 18؛ ای مورچگان! به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش شما را بی‌خبر درهم نکوبند.
ترجمه کشف الیقین ،ص:420
(1) محمّد (ص) به من فرمود: در سرزمین روم، شهری بود که به آن افسوس یا طرسوس گفته می‌شد، [نام آن در جاهلیت افسوس بود و چون اسلام بدان جا راه یافت طرطوس نامیدندش.] آنان سلطانی شایسته داشتند و چون این سلطان بمرد رشته کارهایشان از هم گسست و بدین ترتیب خبر به سلطان ایران رسید که دقیانوس نامیده می‌شد و حاکمی بود زورگو و حق پوش. او با لشکریانش به راه افتاد تا به افسوس رسید و آن جا را پایتخت خود گرفت و کوشکی در آن بر پا ساخت. یهودی از جای خود پرید و گفت: اگر می‌دانی آن کوشک و جایگاه‌های آن را برایم توصیف کن. فرمود: ای برادر یهودی! او کوشکی از مرمر برافراشت که طول آن یک فرسنگ بود در یک فرسنگ از مرمر صاف و صیقلی و در آن چهار هزار ستون از طلا و هزار آویز طلایی به کار زده شده بود که زنجیرهایی از نقره از آن آویزان بود و هر شب این زنجیرها با روغنهای خوشبویی که بدان مالیده می‌شد چراغانی می‌گشت. شرق آن دویست پنجره و غرب آن نیز دویست پنجره داشت و خورشید از هنگام برآمدن تا هنگام فرو شدن همان گونه که چرخش داشت در این کوشک می‌گردید. او اریکه‌ای از طلا برای خود فراهم آورده بود که طول آن هشتاد ذرع و عرضش چهل ذرع بود و جواهر بر آن نشانده بودند. در سمت راست اریکه، هشتاد تخت از طلا نهاده شده بود که مقامات روحانی بر آن می‌نشستند و در سمت چپش نیز هشتاد تخت که پهلوانان [و قاضیان] بر آن می‌نشستند. او سپس بر اریکه می‌نشست و تاج بر سر می‌نهاد. یهودی از جای خود پرید و گفت: ای علی! اگر راست می‌گویی به من بگو تاج او از چه فراهم آمده بود؟ حضرت (ع) فرمود: ای یهودی! تاج او از طلای خالص بود که هفت پره داشت و بر هر پره، مرواریدی درخشان، آن گونه که چراغی در شب پرتو افشاند. او پنجاه پسر بچه از فرزندان روحانیون را برگزیده بود که کمربندهای حریر سرخ به میان بسته بودند و شلوارهای ابریشم سبز بر پای داشتند. هر یک از آن‌ها تاجی بر سر، دستبندی بر دست و خلخالی بر پای داشتند. هر یک از آن‌ها با فانوسی طلایی بر دست، نزدیک سر سلطان ایستاده بودند. او

شش پسر نوباوه از فرزندان علما را برگزیده، وزیر خود قرارشان داده بود و بدون نظر آن‌ها تصمیمی نمی‌گرفت، سه تن از ایشان در سمت راست و سه تن در سمت چپ او قرار داشتند.
یهودی از جای خود برخاست و گفت: ای علی! اگر از حال آنان آگاهی به من بگو نام سه
ترجمه کشف الیقین ،ص:421
تنی که در سمت راست او و سه تنی که در سمت چپ او قرار داشتند چه بود؟ (1) حضرت (ع) فرمود: حبیب من رسول خدا به من فرمود: نام سه تنی که در سمت راست او قرار داشتند تملیخا و مکسلمینا و محسیمینا و نام سه تنی که در سمت چپ او قرار داشتند مرطلیوس و کشطوش و سادنیوس بود و او در همه امور با ایشان رایزنی می‌کرد.
همه روزه هنگامی که او در صحن حیاط قصر می‌نشست و مردم در حضورش گرد می‌آمدند از در خانه سه پسر بچه وارد می‌شدند که در دست یکی‌شان جامی از طلا پر از مشک و در دست دیگری جامی از نقره پر از گلاب و در دست سومی پرنده‌ای بود که بر آن صیحه می‌زدند و آن به پرواز در می‌آمد تا بر جام گلاب می‌نشست و در آن غوطه می‌خورد و سپس بال و پر خود را می‌تکاند و بار دیگر بر آن صیحه می‌زدند و آن به پرواز درمی‌آمد تا بر جام مشک می‌نشست و در آن غوطه می‌خورد و سپس بال و پر خود را می‌تکاند و برای بار سوم بر آن صیحه می‌زدند و آن به پرواز در می‌آمد تا بر تاج سلطان می‌نشست و پر و بال خود را با مشک و گلابی که داشت بر سر سلطان می‌تکاند [و گلاب و مشک بر سر او می‌فشاند]. این سلطان سی سال بر مسند حکومت بود بی‌آنکه نه سرش درد گیرد یا ناراحتی یابد یا به تبی گرفتار آید یا آب دهان یا بینی او سرازیر شود. او چون خویش را چنین نیرومند یافت سرکشی و طغیان و زورگویی در پیش گرفت و در برابر خدا، ادّعای خدایی کرد و سران قومش را به سوی خود خواند، پس هر که از ایشان پاسخش می‌داد بدو بخشش می‌کرد و عطایایش می‌داد و خلعتش می‌بخشید و هر که بدو پاسخ نمی‌داد و پیروی‌اش نمی‌کرد به قتلش می‌رساند. آن‌ها همه پاسخش دادند و مدّتی در سرزمین او، به جای خدا عبادتش می‌کردند.
یک بار که در عید بر اریکه خود جلوس داشت و تاج بر سر، یکی از روحانیان نزدش بیامد و به او خبر داد که سپاهیان ایران بدو نیرنگ زده‌اند و آهنگ کشتن او در سر دارند.
او از این خبر چنان محزون شد که تاج از سرش بیفتاد و از اریکه بر زمین غلتید. در این هنگام یکی از سه نوجوانی که خردمند هم بود و در سمت راست او قرار داشت و تملیخا نامیده می‌شد بدو نگریست و نزد خود اندیشه‌ای کرد و گفت: اگر این دقیانوس آن گونه که خود می‌پندارد

خداست نه غمگین می‌شد نه می‌خوابید نه بول می‌کرد و نه تغوّط، چه، این‌ها از ویژگی‌های خدا نیست. این شش نوجوان همه روزه در خانه یکی از آن‌ها با
ترجمه کشف الیقین ،ص:422
هم گرد می‌آمدند (1) و آن روز نوبت تملیخا بود. آن‌ها نزد او گرد آمدند و خوردند و آشامیدند، ولی تملیخا نه خورد و نه آشامید. دوستانش به او گفتند: ای تملیخا! چرا نمی‌خوری و نمی‌آشامی! او در پاسخ گفت: برادران! گمانی در دلم پیدا شده که مرا از خواب و خوراک، محروم کرده است. آن‌ها گفتند: این چه گمانی است؟ گفت: پیرامون آسمان، بسیار اندیشیده‌ام و پیوسته با خود می‌گویم: چه کسی آن را همچون سقفی محفوظ بی‌هیچ پیوندی با بالا یا پایه‌ای از زیر، برافراشته است، و چه کسی خورشید و ماه آن را به جریان انداخته است و چه کسی با اختران، آن را آراسته است؟ پیرامون زمین نیز بسیار اندیشه کرده‌ام و پیوسته با خود می‌گویم: چه کسی آن را بر پشت دریای توفنده، چنین هموار ساخته، و چه کسی آن را نگاه داشته و به کوه‌های سر به فلک کشیده پیوندش داده است تا لرزه بر آن نیفتد؟ پیرامون خود نیز فراوان اندیشیده‌ام و پیوسته با خود می‌گویم: چه کسی مرا به گاه نوزادی از شکم مادرم بیرون آورد و تغذیه‌ام کرد و پرورد؟ برای تمام این امور، سازنده و گرداننده‌ای است جز دقیانوس سلطان. نوجوانان به پای او افتادند و آن را غرق بوسه ساختند و گفتند: ای تملیخا! در دل ما همان گذشته که در دل تو، پس ما را راه بنما. تملیخا گفت: برای خود و شما راهی نمی‌یابم مگر آن که از شرّ این ستمگر به سوی خدای آسمان‌ها و زمین بگریزیم. گفتند: نظر، نظر توست.
تملیخا با شتاب مقداری خرما از باغی که داشت کند و آن را به سه درهم فروخت و پول‌ها را در جامه خود پنهان کرد و همگی بر اسبان خود سوار شدند و رفتند و چون به سه میلی شهر رسیدند تملیخا بدیشان گفت: برادران! دست سلطان دنیا از ما کوتاه شده است و دیگر تحت امر او نیستیم، پس از اسبانتان فرود آیید و پیاده راه بپیمایید شاید که خداوند گشایش و گریزگاهی در کارتان پیش نهد.
آن‌ها از اسب‌های خود فرود آمدند و هفت فرسنگ، پیاده، ره پیمودند تا پاهایشان به خونریزی افتاد، زیرا آن‌ها به راه رفتن عادت نداشتند، در راه به چوپانی برخوردند و گفتند: ای شبان! آیا نوشیدنی‌یی از آب یا شیر نزد تو یافت می‌شود؟ چوپان پاسخ داد: هر چه بخواهید نزد من یافت می‌شود، ولی من چهره شما را بسان چهره سلاطین می‌بینم، و گمان می‌کنم گریخته باشید، داستان خود را به من بازگویید. آن‌ها گفتند: ای مرد! ما به دینی درآمده‌ایم که گفتن دروغ بر ما روا نیست. آیا راستی و درستی ما را نجات می‌دهد؟

ترجمه کشف الیقین ،ص:423
(1) چوپان گفت: آری، و آن‌ها داستان خویش بدو بازگفتند. چوپان به پای آن‌ها افتاد و بوسه بر پایشان می‌زد و می‌گفت: در دل من نیز همان می‌گذرد که در دل شما. همین جا منتظر من بمانید تا گوسفندان را به صاحبشان بازگردانم و نزد شما بازگردم. آن‌ها منتظر چوپان ماندند و او گوسفندان را تحویل داد و در حالی که سگی دنبال او می‌آمد به شتاب به قرارگاه رسید.
در این هنگام مردی یهودی ایستاد و گفت: ای علی! اگر راست می‌گویی مرا از نام و رنگ آن سگ آگاه کن. علی (ع) فرمود: ای برادر یهودی! حبیب من محمّد (ص) به من گفته است رنگ آن سگ سفید و سیاه و نام آن قطمیر بود. چون نوجوانان به سگ نگریستند یکی از آن‌ها به دیگران گفت: می‌ترسیم این سگ با پارس کردن ما را لو دهد، لذا با سنگ او را راندند و چون سگ دید آن‌ها در راندن او پا می‌فشارند روی دم خود نشست و دست‌هایش را تکان داد و با زبانی شیوا و رسا گفت: ای قوم! مرا از خود مرانید که من گواهی می‌دهم خدایی جز اللّه نیست و تنهاست بی‌هیچ انبازی. بگذارید شما را در برابر دشمنانتان پاسداری کنم و با این کار به خدا نزدیکی جویم. آن‌ها او را رها کردند و به راه خود ادامه دادند. چوپان آن‌ها را از کوهی بالا برد و بر غاری فرودشان آورد. در اینجا مرد یهودی از جای خود پرید و گفت: ای علی! نام این کوه و آن غار چه بود؟
علی (ع) فرمود: ای برادر یهودی! نام آن کوه نیکلوس بود و نام آن غار وصید، و در صحن آن غار درختان میوه و چشمه‌ای جوشان قرار داشت. آن‌ها از آن میوه خوردند و از آن آب نوشیدند تا آن که شب شد و ایشان در همان غار پناه گرفتند و سگ در مدخل غار به پاسبانی مشغول شد و دو دست خود را بر مدخل نهاد. خداوند به ملک الموت دستور داد جان آن‌ها را بگیرد و برای هر یک از ایشان دو فرشته مأمور کرد که آن‌ها را از این پهلو به آن پهلو کند و به خورشید فرمان داد تا در هر بامداد و عصر به آن غار بتابد و آن نیز بر اساس مأموریت خود هنگام طلوع و غروب بر آن غار می‌تابید.
هنگامی که دقیانوس سلطان از مراسم عید بازگشت از این نوجوانان جویا شد و به او پاسخ دادند که ایشان خدایی جز او را برگزیده‌اند و گریخته‌اند. او به همراه هشتاد هزار سواره به راه افتاد تا مگر رد پایی از آن‌ها بیابد و از همان کوه هم بالا رفت و به نزدیکی غار رسید و دید که همه آنان آرمیده‌اند و گمان برد که ایشان در خوابند و لذا به اطرافیانش
ترجمه کشف الیقین ،ص:424
(1) گفت: هر کیفری که بخواهم در باره آن‌ها اجرا کنم آن‌ها خود، به بدتر از آن خویش را کیفر کرده‌اند. بنّاها را نزد من آورید. بنّاها را نزد او آوردند

و آن‌ها مدخل غار را با آهک و سنگ مسدود کردند. او سپس به اطرافیانش روی کرد و گفت: به آن‌ها بگویید اگر راست می‌گویند از خدای خود در آسمان بخواهند از این وضع، نجاتشان بخشد.
آن‌ها سیصد و نه سال به همین حال بودند تا آن که خداوند بار دیگر در آن‌ها روح دمید و از خواب بیدار شدند آن گونه که خورشید، درخشیدن می‌گیرد. آن‌ها روی به یک دیگر کردند و گفتند: امشب از عبادت خدا غافل شدیم. بیایید به کنار آب برویم، و همین که برخاستند ناگاه چشمشان به چشمه افتاد که خشک شده بود و درختان که پژمرده شده بودند، پس گفتند: در وضع شگفت آوری قرار گرفته‌ایم، چنین چشمه‌ای و چنین درختانی یک شبه خشک شده‌اند. خداوند، آن‌ها را گرسنه گرداند، پس گفتند:
کدام یک با این پول به شهر می‌رود و برای ما خوراکی خریداری می‌کند، هر که می‌رود باید مراقب باشد خوراکی خریداری نکند که با چربی خوک فراهم شده باشد. [این همان سخن پروردگار است که: فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّها أَزْكى طَعاماً «1»-، یعنی خوراک حلال‌تر و بهتر و پاک‌تر].
تملیخا گفت: برادران! کسی جز من نمی‌تواند چنین خوراکی بیاورد، و تو ای چوپان جامه خود به من ده و جامه مرا بگیر. او جامه چوپان بر تن کرد و رفت. او از جاهایی می‌گذشت که نمی‌شناخت و راهی که با آن آشنایی نداشت، تا به دروازه شهر رسید و ناگاه بر دروازه، پرچم سبزی را دید که بر آن نوشته شده بود: خدایی جز اللّه نیست و عیسی پیامبر خداست. جوان، همی می‌نگریست و چشمش را می‌مالید و با خود می‌گفت: آیا من در خواب هستم؟
پس از آن که مدّتی به این وضع باقی بود به شهر وارد شد و در راه به مردمی گذر می‌کرد که انجیل می‌خواندند و آدم‌هایی را در پیش روی خود می‌دید که نمی‌شناختشان تا آن که به بازار رسید و بر در نانوایی ایستاد و گفت: ای نانوا! نام این شهر چیست؟ گفت:
افسوس. پرسید: نام سلطانتان چیست؟ پاسخ داد: عبد الرحمن. تملیخا گفت: اگر راست

_____
(1) کهف/ 19؛ پس یکی از خود را با این پول به شهر فرستید و او بنگرد خوراکی پاک‌تر بیابد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:425
بگویی وضعم بسی شگفت آور است. (1) با این پول قدری نان به من بده. پول رایج دوران دقیانوس، سنگین وزن بود. نانوا از دیدن درهم‌های تملیخا تعجّب کرد. در این لحظه، مرد یهودی از جای خود پرید و گفت: ای علی!

اگر می‌دانی به من بگو وزن یک درهم آن چه قدر بود؟ علی (ع) فرمود: ای برادر یهودی! حبیب من پیامبر (ص) به من فرمود: هر درهم از آن ده درهم و یک سوم درهم وزن داشت. نانوا به او گفت: ای مرد! تو به گنجی دست یافته‌ای یا مقداری از آن را به من بده یا تو را نزد سلطان خواهم برد. تملیخا به او گفت: من به گنجی دست نیافته‌ام، این بهای خرمایی است که سه روز پیش به سه درهم فروختم و من در حالی از این شهر خارج شدم که مردم، دقیانوس سلطان را می‌پرستیدند. نانوا خشمگین شد و گفت: آیا نه تنها نمی‌خواهی بخشی از گنجی که یافته‌ای به من دهی بلکه مرا مسخره هم می‌کنی و نام مرد زورگویی را نزد من می‌بری که ادّعای خدایی می‌کرده و سیصد و نه سال پیش مرده است، سپس او را گرفت و مردم گرد آمدند. آن‌ها تملیخا را نزد سلطانشان بردند که مردی خردمند و دادگر بود. او به آن‌ها گفت: داستان این جوان چیست؟ گفتند: به گنجی دست یافته است. سلطان به او گفت نترس، پیامبر ما به عیسی دستور داده از گنج‌ها تنها خمس آن را بگیریم، خمس این گنج را به من بده و سالم برگرد. تملیخا گفت: ای سلطان! در کار من درنگ کن، من گنجی نیافته‌ام و من خود، اهل این شهرم. سلطان به او گفت: تو اهل این شهری؟ تملیخا گفت:
آری. سلطان گفت: کسی از اهالی این شهر را می‌شناسی؟ گفت: آری. سلطان پرسید: او را نام ببر، و تملیخا حدود هزار نفر را برای او نام برد که آن‌ها حتّی یکی از این عدّه را نمی‌شناختند، پس به او گفتند: ای مرد! ما این اسامی را نمی‌شناسیم، این اسامی افراد هم روزگار ما نیست. آیا تو در این شهر خانه‌ای داری؟ گفت: آری، کسی را با من روانه کن تا آن را نشانت دهم. سلطان کسی را با او روانه کرد و مردم همراه ایشان همی می‌رفتند تا آن که تملیخا آن‌ها را به مرتفع‌ترین خانه شهر برد و گفت: این خانه من است و در را کوبید. پیرمردی در را گشود که از پیری و افتادگی ابروهایش به روی چشم‌هایش افتاده بود. پیرمرد گفت: ای مردم! شما را چه شده است؟ فرستاده سلطان گفت: این نوجوان گمان می‌کند این خانه، خانه اوست. پیرمرد خشمگین شد و رو به تملیخا کرد و [از روی تحقیق] پرسید: نام تو چیست؟ گفت: تملیخا فرزند فسطین. پیرمرد گفت: دوباره تکرار
ترجمه کشف الیقین ،ص:426
کن (1) و تملیخا دوباره تکرار کرد. پس ناگاه پیرمرد بر دست و پای او بیفتاد و غرق بوسه‌اش کرد و گفت: به خدای کعبه سوگند او جدّ من است و یکی از جوانانی است که از شرّ دقیانوس زورگو به سوی خداوند آسمان‌ها و زمین بگریخت و عیسی داستان آن‌ها را نقل کرده، پیشاپیش خبر داده که آن‌ها زنده خواهند شد. خبر به سلطان رسید و خود سواره نزد

ایشان آمد و چون تملیخا را دید از اسب پیاده شد و تملیخا را بر دوش خود نهاد و مردم دست و پای او را می‌بوسیدند و می‌پرسیدند: ای تملیخا! یاران تو چه کردند؟
تملیخا به آن‌ها گفت: که یارانش در غار هستند. در این زمان سرپرستی شهر افسوس در اختیار یک مسلمان و یک مسیحی بود. آن دو تن با یاران خود بر مرکب‌هایشان سوار شدند و همراه تملیخا تا نزدیکی غار رسیدند. تملیخا به آنان گفت: در این جا توقّف کنید، چه، از آن می‌هراسم که اگر صدای پا و زنگوله لگام اسبانتان را بشنوند گمان برند دقیانوس محاصره‌شان کرده است و همگی از ترس، خرقه تهی کنند. اندکی درنگ کنید تا من داخل شوم و آن‌ها را از موضوع آگاه کنم. مردم ایستادند و تملیخا بر آن‌ها وارد شد و جوانان به سوی او شتافتند و در آغوشش گرفتند و گفتند: سپاس خدایی را که تو را از شرّ دقیانوس رهایی بخشید. تملیخا گفت: من و دقیانوس را رها کنید. شما چه مدّت در این جا بوده‌اید؟ گفتند: یک روز یا کمتر. تملیخا گفت: شما سیصد و نه سال در این جا بوده‌اید و دقیانوس مرده است و قرن‌ها سپری شده است و مردم شهر به خدای بزرگ ایمان آورده‌اند و اینک نزد شما آمده‌اند. آن‌ها گفتند: ای تملیخا! می‌خواهی ما را فتنه جهانیان کنی؟ تملیخا گفت: می‌خواهید چه کنید؟ گفتند: تو و ما دستانمان را بالا می‌بریم و پس از آن که دستانشان را بالا بردند گفتند: خدایا! به حق شگفتی‌هایی که بر ما نمودی جان ما را بگیر تا هیچ کس بر ما آگاهی نیابد. خداوند نیز به فرشته مرگ فرمان داد روح آن‌ها را بستاند و در غار را از میان برد. و آن دو سرپرست، هفت روز پیرامون غار می‌گشتند ولی برای آن نه دری یافتند و نه منفذی و نه راهی و در این هنگام به لطف صنع خدای کریم یقین پیدا کردند و دریافتند که وضع ایشان پندی بوده که خداوند بدیشان نموده است. مرد مسلمان گفت: بر اساس دین من آن‌ها مرده‌اند، من در کنار در این غار مسجدی بنا می‌کنم، و مرد مسیحی گفت: بر اساس دین من نیز آن‌ها مرده‌اند ولی من دیری بر پا خواهم کرد. آن دو به جنگ با یک دیگر پرداختند و مسلمان، مسیحی را
ترجمه کشف الیقین ،ص:427
شکست داد (1) و بر در آن مسجدی بر پا کرد. [و این همان سخن پروردگار است که فرمود:
قالَ الَّذِینَ غَلَبُوا عَلی أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَیْهِمْ مَسْجِداً «1»-. ای مرد یهودی! این بود داستان آن‌ها. سپس فرمود: تو را به خدا سوگند ای یهودی! آیا این داستان با آن چه در تورات شما آمده است همخوانی دارد؟ یهودی پاسخ داد: نه حرفی افزودی و نه حرفی کاستی‌ای ابا الحسن، و دیگر مرا یهودی

مخوان. من گواهی می‌دهم که خدایی جز اللّه نیست و محمّد رسول خداست و تو عالم این امّتی.

مبحث بیست و هفتم: پیرامون قرار گرفتن حضرت (ع) بر شانه پیامبر (ص):

(2) خوارزمی «2»- به نقل از ابو هریره روایت می‌کند که پیامبر (ص) روز فتح مکّه به علی بن ابی طالب فرمود: آیا این بت را در کعبه می‌بینی؟ عرض کرد: آری، یا رسول اللّه.
پیامبر (ص) فرمود: من تو را بر دوش می‌گیرم تا دستت بدان رسد. علی (ع) عرض کرد:
من شما را به دوش می‌گیرم یا رسول اللّه! پیامبر (ص) فرمود: اگر قبیله ربیعه و مضر می‌کوشیدند در زمان حیات من تنها عضوی از اعضای مرا از زمین حرکت دهند نمی‌توانستند. و اینک تو بایست ای علی، پس پیامبر (ص) دو ساق پای علی را گرفت و او را چنان از زمین بلند کرد که سفیدی زیر بغلش هویدا شد و سپس گفت: چه می‌بینی ای علی؟ علی (ع) عرض کرد: خداوند عزّ و جلّ را می‌بینم که مرا به سبب تو شرافت بخشیده است تا جایی که اگر بخواهم آسمان را لمس کنم می‌توانم. پیامبر (ص) به او فرمود: ای علی! بت را بگیر و علی (ع) بت را گرفت و آن را به زمین انداخت. سپس پیامبر (ص)، خود را از زیر پای علی (ع) کنار کشید و علی به زمین افتاد و خندید. پیامبر (ص) پرسید:
چرا می‌خندی؟ علی (ع) عرض کرد: از بالای کعبه سقوط کردم و هیچ آسیبی ندیدم.
پیامبر (ص) فرمود: چگونه می‌خواهی آسیب ببینی و حال آن که محمّد تو را بالا برد و جبرئیل پایینت آورد! «3»

_____

(1) کهف/ 21، کسانی که بر آن‌ها چیره شدند گفتند مسجدی بر آن خواهیم برگرفت.
(2) مناقب ابن مغازلی/ 202، ح 240.
(3) ابن شهرآشوب در مناقب 2/ 142 می‌گوید:
«این خود، دلایل ظاهری است در این که علی نزدیک‌ترین و خاصّ‌ترین فرد به پیامبر بوده است و پس از او جانشین و وصیّ ایشان بر امّت به شمار می‌آمده است، و این که پیامبر (ص) هیچ یک از شیوخ را جز آن چه در باره ابو بکر نقل می‌شود به نمایندگی خود برنگزید. پیامبر (ص) ابو بکر را بنا به قول عایشه به نمایندگی خود برگزید و گفت: به ابو بکر دستور دهید امامت مردم را در نماز به عهده گیرد و این محلّ اختلاف است. علی بن ابی طالب امتیازاتی دارد و پیامبر (ص) هیچ کس را بر او ولایت نداد و او را به محلّی نفرستاد و در میان قومی نگذاشتش مگر آن که بر آن‌ها ولایتش بخشید در صورتی که شیخین تحت ولایت اسامه و عمرو بن العاص و

دیگران بوده‌اند.» این سخن از ابن شهر آشوب در بحار الانوار 38/ 79 نیز نقل شده است.
شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 456- 455 می‌گوید:
«وجه دلالت این رویداد به نکته مورد نظر ما در این که پیامبر (ص)، تنها از علی خواست تا در این امر مهم با او همراه گردد دلیلی است در برتری علی (ع) بر دیگران، به ویژه آن که پای بر دوش پیامبر (ص) نهاد نه عیوق و سر فرشتگان. شافعی این رویداد را با ستایشی از علی، آن گونه که در ینابیع المودّه [باب 48] آورده است چنین نقل می‌کند:
به من می‌گویند علی را بستای که نام او آتش فروزان را بر می‌نشاند گفتم من چگونه مردی را بستایم که خردمندان تا بدان جا گمراه شده‌اند که او را می‌پرستند و پیامبر مصطفی به ما گفت در شب معراج هنگامی که به آسمان رفت خداوند دست خود را به پشت من نهاد و قلبم احساس کرد به آرامش دست یازیده است و علی پای خود را در جایی نهاد که خداوند دست خود را در آن جا نهاده بود می‌گویند: این حدیث بنا به وجه دیگری نیز مفید امامت امیر المؤمنین (ع) است و آن این که ضعف علی در به دوش کشیدن پیامبر (ص) اگر چه مخالف نیروی سترگی است که علی داشته است، ولی دلالت بر این حقیقت دارد که حضرت (ع) می‌خواسته مقام نبوّت را مراعات کند، چه، اگر پیامبر (ص) می‌خواست به آسمان دست یازد در پرتو مقام والای نبوّت می‌توانست چنین کند و لازم نبود بر دوش علی سوار شود ولی پیامبر (ص) این را برای شریک امر خود و کسی می‌خواست که همچون خود او بود و جانشین ایشان در میان امّتش.»
بنگرید به: بحار الانوار 38/ 84- 82.
ترجمه کشف الیقین ،ص:429

مبحث بیست و هشتم: در این که یاد کردن و نگاه کردن به علی (ع)، عبادت است:

(1) خوارزمی «1»- به نقل از عایشه روایت کرده که گفته: پیامبر (ص) فرموده است: یاد علی عبادت است.
(2) او با اسناد خود به معاذ بن جبل روایت می‌کند که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (ع) عبادت است. «2» «3»

---

(1) مناقب خوارزمی/ 261، و مناقب ابن مغازلی/ 206، ح 243.
(2) مناقب ابن مغازلی/ 206، ح 244، و نظیر آن در صفحه 208 همین مأخذ، ذیل حدیث 247.
(3) جزری در نهایه [4/ 155] در توضیح این خبر می‌گوید:
«در حدیث عمران بن حصین آمده که گفته است: پیامبر (ص) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (ع) عبادت است.» گفته شده معنای این سخن آن است که هر گاه علی ظاهر شود مردم بگویند که لا اله الّا اللّه چه شریف است این جوان! لا اله الّا اللّه چه کریم است این جوان! لا اله الّا اللّه چه داناست این جوان! لا اله الّا اللّه چه دلاور است ای جوان! و دیدن او مردم را به ادای کلمه توحید وامی‌دارد.» علّامه مجلسی در بحار الانوار 38/ 195 در پاسخ به او می‌گوید:
«این ناصبی می‌خواهد منقبت علی را نفی کند ولی چندین برابر آن را اثبات کرده است. انگیزه چنین کاری چیست؟ و این که محض نگریستن به حضرت (ع) عبادت است چه استبعادی دارد؟.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:430
همین حدیث از عایشه «1» و عمران بن حصین «2» و جابر «3» و واثلة بن اسقع «4» با اسنادهای گوناگونشان از پیامبر (ص) روایت شده است.
(1) عبد اللّه بن مسعود می‌گوید: «5» پیامبر (ص) فرمود: نگاه کردن به چهره علی (ع) عبادت است.
(2) عایشه «6» می‌گوید: ابو بکر را دیدم که به چهره علی (ع) زیاد می‌نگریست. به او گفتم:
ای پدر! می‌بینم به چهره علی (ع) زیاد می‌نگری؟ گفت: دخترم! از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: نگاه کردن به چهره علی عبادت است.
(3) عایشه می‌گفت: مجالس خود را با یاد علی (ع) زینت بخشید. «7»

مبحث بیست و نهم: در این که علی (ع) در روز رستخیز میان پیامبر (ص) و ابراهیم (ع) قرار دارد:

(4) خوارزمی به نقل از عبد الرحمن و او به نقل از سهل بن ابی حثمه و او به نقل از پدرش روایت کرده است که می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: چون روز رستخیز فرا رسد خداوند سمت راست عرش را با قبّه‌ای از طلای سرخ برای من بیاراید و برای ابراهیم (ع) قبّه‌ای از طلای سرخ را بیاراید و میان این دو برای علی (ع) قبّه‌ای از طلای سرخ بیاراید، پس چه گمان می‌کنی در باره حبیبی میان دو خلیل؟ «8»

---

(1) همان/ 207، ح 245 و نظیر آن در صفحه 210 همین مأخذ، ح 253، مناقب خوارزمی/ 261.
(2) مناقب ابن مغازلی/ 207، ح 246، نظیر آن در صفحه 208 همین مأخذ، ح 247، و صفحه 211، ح، 254 و مناقب خوارزمی/ 261- 260.
(3) همان/ 209، ح 248.
(4) همان/ 210، ح 251.
(5) همان/ 209، ح 249.
(6) همان/ 210، ح 252 و 253، مناقب خوارزمی/ 261.
(7) همان/ 219، ح 265.
(8) ابن بطریق در خصائص/ 226 می‌گوید:
«از آن جمله است این که حضرت (ع) به روز رستخیز، نخستین کسی است که جامه پوشانده می‌شود و با شادی راهی بهشت می‌گردد در حالی که میان خلیل خدا و حبیب او قرار دارد و هر که در پرتو وحی الهی به چنین جایگاهی دست یازد بی‌مانند و منحصر به فرد خواهد بود.» علّامه بیاضی در صراط المستقیم 1/ 295 می‌گوید:
«آن دو [محمّد و ابراهیم، علی نبیّنا و آله و علیه السّلام] را در کرامت، همانندی برقرار نیست مگر آن که از منزلت امامت برخوردار باشد.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:431

مبحث سی‌ام: پیرامون این که پیامبر (ص) دستور داده از علی (ع) ره بجوییم و این که او همان وسیله است:

(1) خوارزمی «1» به اسناد خود از زید بن ارقم روایت می‌کند که گفته است: در حضور پیامبر (ص) نشسته بودیم، پس فرمود: آیا شما را به سوی کسی هدایت بکنم که اگر از او ره جویید هرگز گمراه نشوید و به هلاکت نرسید؟ گفتند: آری، یا رسول اللّه. فرمود: او همین است و به علی بن ابی طالب اشاره کرد و فرمود: با او برادری کنید و یاری‌اش رسانید و به او راست بگویید و خیرش را بخواهید. آن چه به شما گفتم جبرئیل به آگاهی من رسانده است. (2) حارث «2»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: در بهشت، درجه‌ای است که وسیله نامیده می‌شود و آن برای یک پیامبر است که امیدوارم من او باشم و هر گاه آن را خواستید برای من بخواهید. گفتند: چه کسی با شما در آن سکونت دارد؟ فرمود: فاطمه و شوهرش و حسن و حسین علیهم السّلام.

مبحث سی و یکم: پیرامون [حدیث] دینار:

(3) خوارزمی «3»- به نقل از ابو سعید خدری روایت می‌کند که گفته است: علی (ع) بسیار نیازمند شد در حالی که چیزی نداشت. پس از خانه بیرون رفت و در راه دیناری یافت و آن را به آگاهی همگان رساند ولی صاحبی برای آن یافت نشد. حضرت (ع) به

_____

(1) مناقب ابن مغازلی/ 245، ح 292.
(2) همان/ 247، ح 295.
(3) همان/ 366، ح 414.
ترجمه کشف الیقین ،ص:432
فاطمه (س) گفت: چگونه است که این دینار را برای خود برداری و با آن قدری آرد خریداری کنی و اگر صاحبش آمد آن را بدو پس می‌دهی. راوی می‌گوید: حضرت (ع) برای خرید آرد از منزل خارج شد و با مردی آرد فروش رو به رو گشت و به او فرمود: یک دینار آرد چه قدر می‌شود؟ آرد فروش گفت: فلان قدر. حضرت (ع) فرمود: بکش، و آن مرد یک دینار آرد کشید و حضرت (ع) خواست دینار را به دو دهد. آرد فروش گفت: به خدا سوگند دینار را نمی‌گیرم. راوی می‌گوید: حضرت (ع) نزد فاطمه (س) بازگشت و او را از ماجرا آگاه ساخت. فاطمه (س) گفت: سبحان اللّه، آرد مرد را گرفتی و دینار را پس آوردی! حضرت (ع) فرمود: او سوگند خورد که دینار را نخواهد گرفت، من چه کنم؟
راوی می‌گوید: حضرت (ع) همچنان وجود این دینار را به آگاهی همگان می‌رساند در حالی که آرد را همچنان می‌خوردند تا آن که آرد تمام شد و هیچ کس برای گرفتن دینار نیامد. حضرت (ع) باز با همان دینار برای خرید آرد بیرون رفت و ناگاه همان مرد آرد فروش را دید. باز پرسید: یک دینار آرد چه قدر می‌شود و او گفت: فلان قدر.
حضرت (ع) فرمود: بکش و آن مرد یک دینار آرد کشید، و حضرت (ع) خواست دینار را بدو دهد که باز آرد فروش سوگند خورد که دینار را نخواهد گرفت و حضرت (ع) با دینار و آرد بازگشت و ماجرا را به آگاهی فاطمه (س) رساند. فاطمه گفت: سبحان اللّه، باز با آرد و دینار بازگشتی! فرمود: چه کنم؟ سوگند خورد دینار را از من نخواهد ستاند.
فاطمه (س) گفت: تو می‌بایست پیش دستی می‌کردی و او را سوگند می‌دادی. راوی می‌گوید: حضرت (ع) همچنان وجود این دینار را به آگاهی همگان می‌رساند در حالی که آرد را می‌خوردند تا آن که باز آرد، تمام شد، و حضرت (ع) دوباره برای خرید آرد بیرون رفت و باز به همان آرد فروش

برخورد و از او پرسید: یک دینار آرد چه قدر می‌شود و او در پاسخ گفت: فلان قدر، و حضرت (ع) فرمود: بکش، و او یک دینار آرد کشید. علی (ع) به او فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم بهای آرد را بستانی و دینار را به سوی او انداخت و بازگشت. رسول اکرم به علی (ع) فرمود: مسأله دینار چه شد؟ و حضرت (ع) ماجرا را به آگاهی پیامبر (ص) رساند. پیامبر (ص) فرمود: آیا می‌دانی آن مرد که بود؟ او جبرئیل بود و آن رزقی بود که خداوند، بهره شما ساخته بود. سوگند به آن که جان من در ید قدرت اوست اگر او را سوگند نمی‌دادی مادام که دینار را در دست داشتی او به تو آرد
ترجمه کشف الیقین ،ص:433
می‌داد.
(1) ابو سعید خدری «1»- می‌گوید: علی (ع) و فاطمه (س) به بی‌توشه‌گی گرفتار آمدند و فاطمه (س) به علی (ع) گفت: چیزی در خانه نداریم، خوب است که برای طلب چیزی از خانه بیرون شوی. راوی می‌گوید: حضرت (ع) می‌رفت که در راه دیناری یافت.
حضرت (ع) آن قدر این دینار را به آگاهی مردم رساند که خسته شد و هیچ صاحبی برای آن یافت نگشت. راوی می‌گوید: حضرت (ع) نزد فاطمه (س) بازگشت. فاطمه (س) به حضرت گفت: آیا می‌توانی در برابر آن دیناری قرض کنی و فعلا ما را از این وضع نجات دهی؟ راوی می‌گوید: حضرت (ع) به بازار رفت و پیرمردی را دید که آرد می‌فروشد. پس آرد از او خرید و دینار بدو داد ولی پیرمرد دینار را به حضرت (ع) بازگرداند. حضرت (ع) نیز آن را گرفت و فاطمه (س) را از ماجرا آگاه ساخت. فاطمه (س) گفت: خداوند بر این پیرمرد رحمت گیرد، لا بد به خویشاوندی تو با پیامبر (ص) آگاه شده و دینار را از تو نستانده است. آنها آرد را به مصرف رساندند، و باز فاطمه (س) گفت: آیا دیناری دیگر قرض نمی‌کنی؟ حضرت (ع) به بازار آمد و باز همان پیرمرد را دید که آرد می‌فروشد.
حضرت (ع) از او یک دینار آرد خرید ولی او باز هم دینار را به حضرت (ع) پس داد، و حضرت (ع) ماجرا را به آگاهی فاطمه (س) رساند و این آرد را هم به مصرف رساندند و برای بار سوم بازگشت و از او آرد خرید ولی این بار سوگندش داد که دینار را از او بگیرد.
ابو هارون [عبدی] می‌گوید: ابو سعید خدری این حدیث را به من گفت و من از نزد او بیرون آمدم که به مردی از انصار برخوردم. او گفت: ابو سعید به شما چه گفت؟ و ما حدیث را به او بازگفتیم. او گفت: اگر راز نگه دار باشید به شما می‌گویم آن پیرمرد چه کسی بود؟ او جبرئیل (ع) بود.

مبحث سی و دوم: در بیان این که پیامبر (ص)، علی (ع) را یاور خود معرفی می‌کند و این که چگونه حضرت (ع)، فاطمه (س) را دیدار کرد:

(2) خوارزمی «2»- از ابو سعید خدری روایت می‌کند که فاطمه (س) فرمود: خدمت پیامبر

_____

(1) همان/ 368، ح 415، و نظیر آن در مناقب خوارزمی/ 230 آمده است.
(2) همان/ 379، ح 428.
ترجمه کشف الیقین ،ص:434
رسیدم و عرض کردم: سلام بر تو ای پدر. فرمود: و سلام بر تو دختر عزیزم. فاطمه عرض کرد: یا رسول اللّه! به خدا سوگند در خانه علی خوراکی یافت نمی‌شود و پنج روز است که لبان او به خوردن نجنبیده است، و ما نه گوسفندی داریم و نه شتری و هیچ حبوباتی در منزل نیست. پیامبر به او فرمود: نزدیک من آی، و فاطمه نزدیک پیامبر (ص) رفت و پیامبر به او فرمود: دستت را بر پشت من نه، و فاطمه دست بر پشت پیامبر نهاد و ناگاه سنگی دید میان دو کتف پیامبر (ص) که با عمامه‌اش به سینه‌اش بسته شده بود.
فاطمه فریادی بلند کشید. پیامبر فرمود: دو ماه است که در خانه محمّد اجاقی برای خوراک افروخته نشده است. سپس پیامبر به فاطمه فرمود: آیا می‌دانی منزلت علی نزد من چه قدر است؟ او در حالی برای انجام امور من بسنده بود که دوازده سال بیش‌تر نداشت و زمانی در پیش روی من شمشیر زدن آغازید که شانزده ساله بود و هفده ساله بود که در میدان نبرد، قهرمانان را به خاک و خون می‌کشید و بیست و دو ساله بود که غم از من می‌زدود در حالی که پنجاه مرد با او بودند. چهره فاطمه (س) درخشید و هنوز قدم از قدم برنداشته بود که علی (ع) بیامد و خانه را دید که از نور چهره فاطمه (س) درخشش یافته است. علی به فاطمه گفت: ای دختر محمّد! هنگامی که از خانه بیرون می‌رفتم حالتی چنین نداشتی. فاطمه گفت: پیامبر مرا از فضل تو آگاه کرد.
(1) عمران بن حصین «1»- می‌گوید: نزد پیامبر آمدم و به او درود فرستادم، و حضرت (ص)، درود مرا پاسخ داد و فرمود: ای عمران! تو نزد ما منزلت و مقامی داری. آیا می‌آیی به دیدن فاطمه برویم؟ عرض کردم: آری، پدر و مادرم فدایت باد. پیامبر (ص) به همراه من برخاست و به در خانه فاطمه رفتیم. فرمود: سلام بر تو دختر عزیزم، آیا داخل شوم؟
فاطمه گفت: داخل شو یا رسول اللّه. پیامبر فرمود: من و همراهم؟

فاطمه گفت: چه کسی همراه توست یا رسول اللّه؟ پیامبر فرمود: عمران بن حصین خزاعی همراه من است.
فاطمه گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق برانگیخت جز چادرکی بر خود ندارم.
پیامبر (ص) فرمود: دخترکم! آن را چنین به خود ببند، و با دست چگونگی آن را نشان داد. فاطمه گفت: یا رسول اللّه! پیکر خود را با آن پوشاندم. سرم را چه کنم؟ پیامبر (ص)

_____

(1) همان/ 398 ح 453.
ترجمه کشف الیقین ،ص:435
روپوش کهنه خود را به سوی او افکند و فرمود: دخترکم! این را به سرت بپیچ. سپس فاطمه اذن دخول داد و من با پیامبر (ص) وارد شدیم. پیامبر (ص) فرمود: دختر عزیزم! چگونه صبح کردی؟ عرض کرد: یا رسول اللّه! قدری کسالت دارم و افزون بر آن، ناراحتی ناشی از گرسنگی است و طعامی برای خوردن نمی‌یابم و این گرسنگی مرا بی‌تاب کرده است. پیامبر (ص) گریست و من هم با او گریستم. پیامبر (ص) فرمود: ای فاطمه! مژده‌ات باد و چشمت روشن و غمت مباد، سوگند به خدایی که به حق مرا به پیامبری برانگیخت سه روز است که خوراکی نچشیده‌ام در حالی که من نزد خدا گرامی‌تر از توام و اگر بخواهم می‌توانم از خدا تقاضا کنم مرا خوراک و نوشیدنی رساند ولی من آخرت را بر دنیا برگزیدم. دخترکم! بیتابی مکن، سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت تو سرور زنان جهانیانی. فاطمه، دست خویش بر سر نهاد و گفت: ای کاش فاطمه می‌مرد، پس کجاست آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران؟ پیامبر (ص) فرمود:
آسیه، سرور زنان روزگار خود بود و مریم نیز چنین و خدیجه نیز سرور زنان دوران خود و تو سرور زنان جهان خودت هستی. شما چهار زن در خانه‌هایی فراهم شده از مروارید و زبرجد سکونت خواهید داشت که هیچ آزار و اذیّتی به شما نرسد. فاطمه عرض کرد:
یا رسول اللّه! خانه‌های از مروارید و زبرجد کدام است؟ فرمود: مرواریدی درون تهی از جنس زبرجد که آزار و اذیّتی بدان نفوذ نکند. راوی می‌گوید: پیامبر با دست خود به شانه فاطمه زد و فرمود: دختر عزیزم! سوگند به خدایی که مرا به حق برانگیخت، تو را به ازدواج مردی درآوردم که در دنیا و آخرت، سرور و سالار است.

مبحث سی و سوم: علی در شب معراج:

(1) ابو عمر زاهد به نقل از پیامبر می‌گوید که فرمود: در شب معراج به جماعتی گذر کردم که فکّشان درهم ریخته بود. به جبرئیل گفتم: اینان کیانند؟ گفت: اینان کسانی هستند که غیبت مردم می‌کردند. پیامبر (ص) می‌گوید: به جماعتی گذر کردیم که غوغا و جنجال می‌کردند. به جبرئیل گفتم: اینان عدّه چه کسانی هستند؟ گفت: این عدّه کافرانند.
پیامبر (ص) می‌گوید: از همان راه بازگشتیم و چون به آسمان چهارم رسیدیم علی را دیدم که نماز می‌گزارد. به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! این علی است که بر ما پیشی گرفته است؟
جبرئیل گفت: نه این علی نیست. گفتم: پس کیست؟ جبرئیل پاسخ داد: فرشتگان مقرّب و
ترجمه کشف الیقین ،ص:436
کرّوبیان چون فضایل و ویژگی‌های علی را شنیدند و شنیدند که تو در باره او گفته‌ای: «تو برای من همچون هارونی برای موسی، جز آن که پس از من پیامبری نیست» مشتاق شدند که علی را ببینند و خداوند عزّ و جلّ برای آن‌ها فرشته‌ای آفرید به چهره علی که هر گاه به دیدن علی اشتیاق یابند نزد این فرشته می‌آیند و در این حال گویی علی را دیده‌اند. «1»
(1) ابن عبّاس «2»- می‌گوید: پیامبر (ص) فرمود: شبی که به آسمان عروج کردم بر در بهشت چنین نوشته دیدم: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، علیّ ولیّ اللَّه، الحسن و الحسین صفوة اللَّه، فَاطمة امة اللَّه، علی باغضیهم لعنة اللَّه.

مبحث سی و چهارم: در این که رسول خدا (ص) به علی (ع) می‌فرمود: پدرم فدای تو باد و باغ‌های بهشتی بدو بشارت می‌داد.

(2) در کتاب مناقب «3»- به نقل از عایشه آمده که گفته است: پیامبر (ص) را دیدم که علی را بغل کرده، می‌بوسد و به او می‌گوید: پدرم فدای شهیدی باد که تنها و بی‌یاور است. (3) در همین جا «4»- از علی (ع) روایت شده که فرموده است: در یکی از کوچه‌های مدینه با پیامبر (ص) می‌رفتیم که به بستانی رسیدیم [باغی با درختان سرسبز]. عرض کردم: یا رسول اللَّه! چه بستان زیبایی است! پیامبر (ص) فرمود: آری، چه زیباست! ولی در بهشت، بستان تو زیباتر از آن است. سپس به بستان دیگری رسیدیم. عرض کردم: یا رسول اللَّه! این نیز بستان زیبایی است. فرمود: بستان تو در بهشت، زیباتر خواهد بود، تا به هفت باغ رسیدیم و عرض کردم: یا رسول اللَّه! چه قدر زیباست، و پیامبر (ص) فرمود: بستان تو در

_____

(1) سیّد حامد حسین در خلاصة عبقات الانوار 5/ 284 در پی این خبر می‌گوید:
«این دلیل آن است که فرشته آفریده شده از نور علی به چهره امیر المؤمنین (ع) از دیگر فرشتگان، برتر است و چه جای شکّی که امیر المؤمنین (ع) از نور آفریده شده، پس از پیامبر اکرم از همه خلایق، برتر است؟.»
(2) مناقب خوارزمی/ 214، مقتل الحسین/ 108 با اسنادش به علی بن ابی طالب به نقل از رسول اللَّه با اختلافی در الفاظ.
(3) همان/ 26.
(4) همان.
ترجمه کشف الیقین ،ص:437
بهشت، زیباتر از آن‌هاست. چون به خلوت رسیدیم مرا بغل کرد و گریه‌اش گرفت. عرض کردم یا رسول اللَّه! چرا می‌گریی؟ فرمود: کینه‌هایی در دل جماعتی نهفته است که پس از مرگ من آن را آشکار خواهند ساخت. عرض کردم: در راه سلامت دینم؟ فرمود: آری در راه سلامت دینت.

مبحث سی و پنجم: در این که خداوند به پیامبر (ص) دستور داد فضایل علی (ع) را به دیگران ابلاغ کند:

(1) جابر بن عبد اللَّه انصاری «1»- روایت می‌کند که: پیامبر (ص) فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خداوند به تو دستور می‌دهد در برتری علی برای اصحابت سخنرانی کنی تا آن‌ها نیز آن را از سوی تو به دیگران برسانند. خداوند به همه فرشتگان دستور داده است سخنان تو را بشنوند. خداوند به تو وحی می‌کند که ای محمّد! هر که در باره علی با تو مخالفت کند آتش از آن اوست و هر که در باره علی تو را فرمان برد بهشت، جایگاه او خواهد بود. پس پیامبر (ص) دستور داد که منادی ندا در دهد: نماز جماعت.
مردم گرد آمدند و پیامبر (ص) بر منبر قرار گرفت و چنین آغاز سخن کرد: اعوذ باللَّه من الشّیطان الرّجیم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ و سپس فرمود: ای مردم! من بشیرم و نذیر و پیامبر امّی. من از سوی خداوند سبحان حقیقتی را پیرامون کسی به شما می‌رسانم که گوشت او گوشت من و خون او خون من است. او جایگاه دانش است و همان کسی است که خداوند او را از میان این امت برگزیده، رهش نموده و ولایتش بخشیده است. خدا او و مرا آفرید، مرا به رسالت تفضیل داد و او را به تبلیغ رسالت من برتری‌اش بخشید. مرا شهر علم گرداند و او را در آن. خداوند، او را گنجینه دار علم و برگیرنده احکام از آن قرار داد و به وصایت، ویژه‌اش گرداند، و امرش را آشکار کرد و نسبت به دشمنی با او هشدار داد و یار او را نزدیک گرداند و پیروانش را بخشود و همه مردم را دستور به فرمانبری از او داد. خداوند می‌فرماید: هر که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده است و هر که دوستش بدارد مرا دوست داشته است و هر که به او دشنام دهد به من دشنام داده است و

_____

(1) امالی طوسی 1/ 119- 118 و کشف الغمّه 2/ 9 به نقل از امالی طوسی. ما گمان می‌کنیم آنچه علّامه- رحمه اللَّه- نقل کرده با واسطه کشف الغمّه از امالی برگرفته است. بنگرید به همان مأخذ، آغاز جلد دوم.
ترجمه کشف الیقین ،ص:438
هر که با او به مخالفت برخیزد با من به مخالفت برخاسته است (1) و هر که در برابر او سرکشی کند در برابر من سرکشی کرده است و هر که او را آزار دهد مرا آزار رسانده است «1» و هر که به او کینه توزد به من کینه ورزیده است و هر که به او محبّت کند به من محبّت کرده است و هر که آهنگ او کند آهنگ من کرده است و هر که با او بستیزد با من ستیهیده

است و هر که به او یاری رساند به من یاری رسانده است. ای مردم! سخن مرا در آن چه فرمانتان می‌دهم بنیوشید و فرمان برید. من عذاب خدا را به شما هشدار می‌دهم: یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَها وَ بَیْنَهُ أَمَداً بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ «2»- پیامبر (ص) سپس دست علی (ع) را گرفت و فرمود: ای مردمان! او مولای مؤمنان و حجّت خدا بر همه خلایق و مجاهد در برابر کافران است. خدایا! من پیام تو را در برابر بندگانت رساندم و تو در اصلاح آن‌ها توانایی، پس ای ارحم الراحمین به رحمت خودت آن‌ها را اصلاح کن. از خدا برای خود و شما طلب آمرزش دارم.
پیامبر (ص) سپس از منبر به زیر آمد و جبرئیل به خدمتش رسید و گفت: همانا خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: خداوند برای این تبلیغ به تو پاداش خیر دهاد.
رسالت خدایت را رساندی و امّتت را نصیحت کردی و مؤمنان را خشنود گرداندی و چشم کافران را کور کردی. ای محمّد! پسر عموی تو امتحان می‌شود و از عهده امتحان برمی‌آید. ای محمّد! در همه وقت بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَ

---

(1) شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 446- 445 می‌گوید:
«این خود، مقتضی وجوب فرمانبری از علی (ع) است، زیرا سرکشی از او ضرورتا آزارش خواهد رساند و وجوب اطاعت از او به طور کلّی مقتضی عصمت و امامت اوست. و اگر این حدیث را در کنار این آیه شریفه: إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً بنهیم وضع ناکثان و قاسطان را درخواهیم یافت.» او سپس می‌گوید: «تردیدی در صحّت این روایات نیست، چرا که پیش‌تر گفتیم بغض نسبت به علی (ع) نشانه نفاق است و روشن است که منافق، حکم یهودی و مسیحی را دارد.»
(2) آل عمران/ 30، روزی که هر کس کارهای نیک و کارهای بد خود را در برابر خود حاضر بیند، آرزو کند که ای کاش میان او و کردار بدش فاصله‌ای بزرگ بود. خداوند شما را از خودش می‌ترساند.
ترجمه کشف الیقین ،ص:439
مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ «1»- (1) ابن عبّاس «2»- می‌گوید: از پیامبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: خداوند به من پنج چیز داد و به علی پنج چیز، به من جوامع الکلم (سخنان جامع و پر معنی) داد و به علی جوامع العلم (مجموعه دانش)، به من نبوّت و به علی وصایت داد، به من کوثر و به علی سلسبیل ارمغان کرد، به من وحی فرستاد و به علی الهام، مرا به سوی خود به معراج برد و برای او درهای آسمان و حجاب‌ها را گشود تا جایی که او مرا

دید و من او را دیدم و سپس پیامبر (ص) گریست. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد چرا می‌گریی؟ فرمود: ای ابن عبّاس! نخستین کلمه‌ای که خداوند به وسیله آن با من سخن گفت این بود که فرمود:
ای محمّد! به زیر خود بنگر. و دیدم که حجاب‌ها دریده شده‌اند و درهای آسمان را دیدم که گشوده شده است، و علی را دیدم که به سوی من سر می‌افرازد، پس خدا با من سخن گفت و من نیز با او سخن گفتم. عرض کردم: یا رسول اللّه! خداوند به تو چه گفت؟ گفت:
به من فرمود: ای محمّد! علی را وصیّ تو قرار دادم [و وزیر تو و خلیفه پس از تو]، پس این را به آگاهی او برسان که صدایت را می‌شنود، و من آن را در حالی به آگاهی علی رساندم که در حضور خداوند سبحان بودم، و علی پاسخ داد: می‌پذیرم و فرمان می‌برم. خداوند به فرشتگان دستور داد بر او درود فرستند و آن‌ها نیز چنین کردند. [و حضرت (ع) پاسخ درود آن‌ها را داد]، و فرشتگان را دیدم که به هم مژده می‌دادند، و به گروهی از آن‌ها گذر نکردم مگر آن که به من تبریک می‌گفتند و اظهار می‌داشتند: ای محمّد! سوگند به خدایی که تو را به حق برانگیخت این که خداوند پسر عمویت را جانشین تو قرار داد در دل همه فرشتگان سرور افکنده است. من حاملان عرش را دیدم که سر به زیر انداخته بودند، علّت را از جبرئیل (ع) جویا شدم و او در پاسخ گفت: آن‌ها از خداوند اجازه می‌خواهند بدو نظر کنند و خداوند هم به آن‌ها اجازه داد. پس چون فرود آمدم من او را از ماجرا آگاه می‌ساختم و او مرا آگاه می‌ساخت. آن گاه دانستم پای بر جایی ننهاده‌ام مگر آن که بر علی معلوم بوده است. ابن عبّاس می‌گوید: عرض کردم: یا رسول اللّه! مرا توصیه‌ای کن. فرمود:

_____

(1) شعراء/ 227، و ستمکاران به زودی خواهند دانست به چه مکانی بازمی‌گردند.
(2) امالی طوسی 1/ 105- 102 و کشف الغمّة 2/ 6.

علی بن ابی طالب را دوست بدار. (1) عرض کردم: یا رسول اللّه! دیگر چه سفارشی داری؟
فرمود: به علی بن ابی طالب مودّت ورز. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخته است خداوند هیچ حسنه‌ای را از بنده‌ای نمی‌پذیرد مگر آن که از حبّ علی بن ابی طالب از او پرسش کند و خداوند، آگاه‌تر است. اگر در حالی به روز رستخیز آمد که ولایت علی را با خود داشت که خداوند هر چه هم کرده باشد عمل او را مپذیرد و اگر ولایت او را نداشت دیگر خداوند از اعمال او پرسشی نمی‌کند و فرمان می‌دهد به آتش دراندازندش. ای ابن عبّاس! سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری

برانگیخت، آتش بر کسی که نسبت به علی کینه توزد بیش‌تر شعله خواهد کشید تا کسی که برای خدا فرزند قائل باشد. ای ابن عبّاس! اگر همه فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسل بر بغض به علی همداستان شوند (که هرگز نمی‌شوند) خداوند آن‌ها را با آتش، عذاب خواهد کرد.
عرض کردم: یا رسول اللّه! آیا کسی به او کینه می‌توزد؟ فرمود: ای ابن عبّاس [آری، جماعتی به او کینه می‌توزند که گفته می‌شود از امّت من هستند ولی خداوند بهره‌ای از اسلام برای آن‌ها قرار نداده است، ای ابن عبّاس] نشانه بغض آن‌ها به علی برتری دادن کسی است که از علی پایین‌تر است. سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، خداوند پیامبری نیافریده که نزد او ارجمندتر از من باشد و جانشینی خلق نکرده است که نزد او عزیزتر از علی (ع) باشد.
ابن عبّاس می‌گوید: من همان گونه که پیامبر (ص) به من دستور داده بود و مرا به مودّت علی توصیه می‌کرد دوستدار او بودم و این نزد من، بزرگ‌ترین کار به شمار می‌آید.
ابن عبّاس می‌گوید: زمانی از این ماجرا گذشت و پیامبر اکرم (ص) در آستانه رحلت قرار گرفت که خدمتشان شرفیاب شدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول اللّه! زندگی شما رو به پایان است، مرا به چه دستور می‌دهید؟ فرمود: ای ابن عبّاس! با هر که مخالف علی بود مخالفت کن و برای آن‌ها پشتیبان و یاور مباش. عرض کردم: یا رسول اللّه! چرا مردم را به ترک مخالفت او دستور نمی‌دهی؟ پیامبر (ص) آن قدر گریست که از هوش رفت، و سپس فرمود: ای ابن عبّاس! قلم، بر این رفته است و علم خداوند بدان تعلّق گرفته است. سوگند به خدایی که مرا به حقّ به پیامبری برانگیخته است هیچ یک از مخالفان علی که حقّش را انکار کرده از دنیا نمی‌رود مگر آن که خداوند نعمت
ترجمه کشف الیقین ،ص:441
او را دگرگون سازد. ای ابن عبّاس! اگر می‌خواهی در حالی خدا را دیدار کنی که از تو راضی باشد راه علی بن ابی طالب را در پیش گیر و به هر جا که او گرایید بگرای و به امامت او خشنود باش و دشمنش را دشمن بدار و دوستش را دوست. ای ابن عبّاس، مباد که در باره او شکّی به تو راه یابد که شک در باره علی کفر است نسبت به خدا.
(1) سلمان «1»- می‌گوید: با پیامبر (ص) بیعت کردیم که در خیرخواهی مسلمانان کوتاهی نکنیم و علی بن ابی طالب را امام بدانیم و از او طرفداری کنیم.
(2) جعفر بن محمّد (ع) «2»- به نقل از پدرانش می‌فرماید: پیامبر (ص) فرمود: چون شب معراج به آسمان رفتم و به سدرة المنتهی رسیدم ندا دادند: یا محمّد! برای علی سفارش خیر کن که او سرور مسلمانان و امام

پرهیزگاران و جلودار سپیدرویان حجله‌نشین به روز رستخیز است.
(3) عبد الرحمن انصاری «3»- می‌گوید: پیامبر اکرم (ص) فرمود: در باره علی نه فضیلت به من ارزانی شده است که سه در دنیا و سه در آخرت است و دو تای آن را برای علی امید می‌برم و از یکی بر او می‌ترسم. امّا سه تای در دنیا این که: پوشاننده عیب من و پردازنده به امور خانواده من و جانشین من است در میان آن‌ها، و سه تای آخرت این که: به من در روز رستخیز پرچم حمد دهند و من او را به علی می‌سپارم تا برای من حمل کند و در مقام شفاعت به علی تکیه می‌کنم و در آوردن کلیدهای بهشت یاری‌ام می‌رساند، و دوتایی که برای علی امید می‌برم این که: پس از من به راه گمراهی باز نگردد و کفر نورزد، و آن چه بر او می‌ترسم این که قریش پس از من در حقّ او نیرنگ به کار برد.
(4) عبد الرحمن بن ابو لیلی می‌گوید: «4»- پدرم نقل می‌کرد: در روز خیبر، پیامبر (ص)، پرچم را به علی سپرد و او را روز غدیر خم بر دست بالا برد و به مردم اعلان داشت که او سرور هر زن و مرد مؤمنی است، و فرمود: تو از منی و من از تو، و فرمود: تو بر سر تأویل قرآن

_____

(1) امالی طوسی 1/ 155 و کشف الغمّه 2/ 15.
(2) همان 1/ 196 و کشف الغمّه 2/ 17.
(3) همان 1/ 212.
(4) همان 1/ 362 و کشف الغمّه 2/ 24.
ترجمه کشف الیقین ،ص:442
خواهی جنگید چنان که من بر سر تنزیل قرآن جنگیدم، و به علی فرمود: تو برای من همچون هارونی برای موسی [مگر آن که پس از من پیامبری نیست]، و به او فرمود: من با هر که با تو صلح کند صلح می‌کنم و با هر که با تو بجنگد می‌جنگم، و به او فرمود: تو ریسمان استوار الهی هستی، و نیز فرمود: تو پس از من هر آن چه را که بر ایشان مشتبه گردد روشن می‌کنی. نیز فرمود: تو پس از من امام و سرور زنان و مردان مؤمن هستی. نیز فرمود: تو همان کسی هستی که خداوند در حقّ تو آیه: وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ «1»- را نازل کرد. نیز فرمود: تو در پیش‌گیرنده سنّت من و مدافع آیین منی. نیز به علی فرمود: من نخستین کسی هستم که در روز قیامت زمین برایم شکافته می‌شود و سر از گور برمی‌دارم و تو همراه منی. نیز فرمود: من نزد حوض کوثرم و تو همراه من. نیز فرمود: من نخستین کسی هستم که به بهشت درمی‌آید و تو همراه من هستی با حسن و حسین و فاطمه. نیز فرمود: خداوند به من وحی کرد که در میان مردم پرده از فضیلت تو برگیرم و من در میان مردم چنین کردم و آن به مردم رساندم که خداوند، مرا مأمور رساندنش کرده

بود. نیز فرمود: بپرهیز از کینه‌هایی که در سینه‌ها برای تو نهفته است و آشکار نشود مگر پس از مرگ من، آنان کسانی هستند که خدا و نفرین‌کنندگان نفرینشان می‌کنند و سپس پیامبر گریست. عرض شد: چرا می‌گریید یا رسول اللّه! فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آن‌ها به علی ستم می‌کنند و از حقّش باز می‌دارند و به جنگ با او می‌پردازند و فرزندانش را می‌کشند و پس از او به فرزندانش ستم می‌کنند. جبرئیل از سوی خداوند عزّ و جلّ به من خبر داد که این ستم به هنگام ظهور قائم‌شان از میان می‌رود و سخن آن‌ها رواج می‌یابد و امّت بر محبّت ایشان همداستان می‌گردند و دشمنان‌شان کاستی می‌گیرد و متنفّران از آن‌ها خوار می‌شوند و ستایشگران‌شان رو به فزونی می‌نهد و این زمانی است که سرزمین‌ها دگرگون شود و بندگان، ضعیف شوند و دیگر امید گشایش نبرند، در این هنگام قائم آن‌ها ظهور می‌کند.
سپس پیامبر (ص) فرمود: نام او همچون نام من و نام پدرش همچون نام پدر من است.
او از فرزندان دختر من فاطمه است که خداوند به سبب آن‌ها حق را آشکار می‌سازد و

---

(1) توبه/ 3؛ در روز حجّ بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلان می‌شود.
ترجمه کشف الیقین ،ص:443
باطل را با شمشیر ایشان درهم می‌کوبد و مردم هم یا از سر رغبت یا از بیم، از آن‌ها پیروی می‌کنند. در این هنگام گریه پیامبر (ص) آرام گرفت و فرمود: ای گروه مؤمنان! بشارت گشایشتان باد که وعده الهی تخلّف ناپذیر است، و قضا و قدر او حتمی، و اوست حکیم و خبیر، و گشایش خدا نزدیک است. خدایا! آن‌ها خاندان من هستند پس پلشتی را از آن‌ها دور بدار و پاک، پاکشان کن. خدایا! رزقشان رسان و تحت عنایت خود قرارشان ده و با آن‌ها باش و یاری‌شان رسان و مددشان کن و ارجمندشان بدار و خوارشان مگردان و در میان آن‌ها به جای من باش که تو بر هر چیز توانایی.
(1) به امّ سلمه خبر رسید که برده‌اش از قدر و قیمت علی می‌کاهد و دشنامش می‌دهد. او را احضار کرد و گفت: پسرم! شنیده‌ام که تو از ارزش علی می‌کاهی. برده پاسخ داد: آری.
امّ سلمه گفت: بنشین- مادرت به سوگت نشیند- تا حدیثی را برای تو بازگویم که از پیامبر اکرم (ص) شنیده‌ام و پس از آن هر چه خواستی بگو. در آن شب و روزی که پیامبر (ص) در حجره‌ام بود نزدش رفتم و اجازه دخول خواستم و گفتم: یا رسول اللّه! داخل شوم؟

فرمود: خیر، و من از شدّت ناراحتی پایم سست شد و به زمین افتادم و ترسیدم که مباد مرا از خشم باز می‌گرداند یا در باره من آیه‌ای از آسمان نازل شده است. برای بار دوم آمدم و این بار نیز اذن دخول نداد. برای بار سوم آمدم ولی این بار به من اجازه دخول داد و فرمود: داخل شو و من داخل شدم و علی را دیدم که در برابر او به زانو نشسته بود و عرض می‌کرد: پدر و مادرم فدایت یا رسول اللّه اگر چنین و چنان باشد چه دستورم می‌دهی؟ فرمود: به شکیبایی. علی، سخن را تکرار کرد و پیامبر (ص) فرمود: به شکیبایی. علی برای بار سوم همان سخن را بر زبان آورد و پیامبر (ص) فرمود: ای علی! اگر از آن‌ها چنین دیدی شمشیرت را بکش و آن را حمایل کن و گام به گام آن‌ها را گردن بزن تا آن هنگام که مرا با شمشیر آخته‌ات که خون آن‌ها از آن می‌چکد دیدار کنی. سپس پیامبر (ص) رو به من کرد و گفت: تو چرا غمگینی ای امّ سلمه؟ عرض کردم: چرا مرا بازگرداندی یا رسول اللّه؟ فرمود: به خدا سوگند تو را برای ناراحتی باز نگرداندم و تو از سوی خدا و رسولش بر خیر و خوبی هستی ولی زمانی آمدی که جبرئیل در سمت راست و علی در سمت چپ من نشسته بودند و جبرئیل اخبار و رویدادهای پس از من را به آگاهی می‌رساند و به من دستور داد پیرامون این رویدادها به علی رهنمون دهم. ای
ترجمه کشف الیقین ،ص:444
امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است، برادر من در دنیا و آخرت. ای امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است و وزیر من در دنیا و آخرت. ای امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است در دست دارنده پرچم من در دنیا و پرچمدار حمد، فردا به روز قیامت. ای امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است وصیّ و جانشین پس از من و از میان برنده دشمنانم و مدافع حوض کوثر.
ای امّ سلمه! گوش کن و گواه باش، او علی بن ابی طالب است، سرور مسلمانان و امام پرهیزگاران و جلودار پیشانی سپیدان حجله‌نشین و کشنده ناکثان و قاسطان و مارقان.
عرض کردم: یا رسول اللّه! ناکثان کیانند؟
فرمود: کسانی که در مدینه بیعت می‌کنند و در بصره بیعت می‌شکنند.
عرض کردم: قاسطان کیانند؟ فرمود: معاویه و یاران شامی او. عرض کردم: مارقان کیانند؟ فرمود: اصحاب نهروان. غلام امّ سلمه گفت: گره از قلبم گشودی، خداوند گره از قلبت گشاید، به خدا سوگند دیگر هرگز او را دشنام ندهم. «1»-

مبحث سی و ششم: پیرامون اخباری که زبیر بن بکّار «2»- نقل کرده است:

(1) زبیر بن بکّار بن عبد اللَّه بن مصعب بن ثابت بن عبد اللَّه بن زبیر بن عوّام از ستیزه‌گرترین افراد نسبت به امیر المؤمنین (ع) بود. (2) ابن عبّاس «3»- روایت کرده می‌گوید: من در یکی از کوچه‌های مدینه به همراه عمر بن خطّاب می‌رفتم که ناگاه به من گفت: ای ابن عبّاس! من دوست تو را مظلوم می‌بینم. با خود گفتم: به خدا سوگند، پیش از هر چیز پاسخ او را خواهم داد و لذا پاسخ دادم که: یا امیر المؤمنین! مظلومیت او را از میان ببر. پس دست

_____

(1) امالی طوسی م/ 40- 39 و کشف الغمّه 2/ 27- 26.
(2) بنگرید به: کشف الغمّه 2/ 42 و پس از آن.
گفته شده: زبیر بن بکّار عالم به اخبار و انساب و آثار و اشعار قریش بوده است. او در حجاز به دنیا آمد و رشد کرد و در ذی القعده سال 256 در سن هشتاد و چهار سالگی در مکّه درگذشت. پدرش قاضی مکّه بود که متوکّل پس از مرگ پدرش که او نیز قاضی بود قضای مکّه را بدو سپرده بود. از جمله آثار اوست کتاب «موفقیات» (مراجعه کنید به اعلام زرکلی 3/ 42).
(3) کشف الغمّه 2/ 45.
ترجمه کشف الیقین ،ص:445
خود را از دست من کشید و رفت و ساعتی [با جبرئیل] همهمه کرد. سپس ایستاد و من به او رسیدم. پس گفت: ای ابن عبّاس! من گمان می‌کنم دلیل مظلومیت او این است که کوچکش می‌شمارند. با خود گفتم: به خدا، این بدتر از اوّلی است، و پاسخ دادم: به خدا سوگند، خداوند او را کوچک نشمرد آن گاه که دستور داد سوره برائت را از رفیق تو (ابو بکر) بازستاند. این بار روی از من برتافت.
(1) احمد بن ابو طاهر به سند خود از ابن عبّاس در تاریخ بغداد «1»- روایت می‌کند که: در اوایل خلافت عمر بر او وارد شدم در حالی که یک ظرف خرما در پیش روی او قرار داشت. او مرا به خوردن دعوت کرد و من یک خرما خوردم و او هم شروع به خوردن کرد تا جایی که دیگر خرمایی نماند و از کوزه‌ای که نزد او بود آب نوشید و بر بالشش تکیه داد و گفت: ای عبد اللَّه! از کجا می‌آیی؟ گفتم: از مسجد. گفت: پسر عمویت را چگونه رها کردی؟ من گمان کردم مقصود او عبد اللَّه بن جعفر است. گفتم: او را در حالی ترک کردم که با همسن و سال‌هایش بازی می‌کرد. گفت: مقصود من این نبود. منظورم بزرگ شما اهل بیت است. گفتم: نخل‌هایش را با دلو

آب می‌داد. در حالی که قرآن تلاوت می‌کرد.
گفت: ای عبد اللّه! خون شترهای قربانی بر گردن تو باد اگر پاسخ این پرسشم را کتمان کنی. آیا هنوز در امر خلافت چیزی در خاطر او می‌گذرد؟
گفتم: آری. گفت: آیا گمان می‌کند پیامبر (ص) خلافت را برای او قرار داده است؟ گفتم: آری، و اضافه می‌کنم که از پدرم در این پیرامون پرسش کردم و او گفت راست می‌گوید. عمر گفت: پیامبر (ص) گاهی سخنان والایی بر زبان می‌آورد که هیچ حجّت و برهانی آن را ثابت نمی‌کند و عذری را از میان بر نمی‌دارد. او گاهی این موضوع را خاطرنشان می‌ساخت و می‌خواست در بستر مرگ صراحتا نام او را ببرد، ولی من از باب احتیاط و هراس بر اسلام او را جلو گرفتم.
سوگند به خدای این خانه [کعبه] هرگز قریش بر این امر [خلافت علی] اجتماع نمی‌کرد و اگر خلافت بدو می‌رسید عرب‌ها از جای جای سرزمین‌های عرب‌نشین بر او می‌تاختند.
پس پیامبر (ص) دانست آن چه را در دل دارد من نیز می‌دانم و لذا از این کار دست شست

_____

(1) همان 2/ 46؛ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید [12/ 21-20]، به نقل از تاریخ بغداد احمد بن طاهر.
ترجمه کشف الیقین ،ص:446
و خداوند ابا دارد جز کاری که محتوم کرده امری را جاری سازد. این اشاره عمر است به روزی که پیامبر (ص) فرمود: دوات و کاغذی به من دهید و عمر در پاسخ گفت: پیامبر هذیان می‌گوید.
(1) اینک به روایت زبیر بن بکّار بازمی‌گردیم که گفت: عمویم مصعب به نقل از جدّم عبد اللّه بن مصعب گفته است که: وکیل مؤنسه، طرف مقابلش را به دادگاه، نزد شریک بن عبد اللّه قاضی فرا خواند و در مسأله‌ای که با هم نزاع داشتند از او شکایت کرد. در این میان وکیل مؤنسه که موقعیت خود را برتر می‌دید به دشمن موکّلش یورش برد و بر او درشتی کرد. شریک به او گفت: دست بردار بی‌مادر. او گفت: به من چنین می‌گویی؟ من وکیل و کار فرمای امور مؤنسه هستم. قاضی به غلامش دستور داد برای تأدیب او سیلی‌اش زند و غلام ده سیلی به صورت او نواخت و او خوار و نزار بازگشت و بر مؤنسه وارد شد و از عملکرد شریک نسبت به او به مؤنسه شکایت کرد. مؤنسه، نامه‌ای به مهدی نوشت و از شریک و عملکرد او نسبت به وکیلش شکایت کرد، مهدی هم قاضی را عزل کرد، و پیش از عزل او با خشونت و عتاب به او گفت: آیا باید همچون تویی احکام مسلمانان را در دست داشته باشد؟ قاضی گفت: چرا؟ یا امیر المؤمنین! مهدی گفت: به سبب مخالفت تو با نظر جماعت

پیرامون خلافت. قاضی گفت: من دینی نمی‌شناسم مگر از جماعت، پس چگونه با آن‌ها به مخالفت برخیزم در حالی که دین خود را از آن‌ها ستانده‌ام. امّا در باره امامت و خلافت باید بگویم که من امامی نمی‌شناسم مگر کتاب خدا و سنّت پیامبر (ص) و این دو هستند امامان من که با آن‌ها پیمان بسته‌ام. امّا این که امیر المؤمنین می‌گوید: همچو منی احکام مسلمانان را در کف دارد این همان است که بر شما وارد است که اگر در این کار خطایی مرتکب شده‌اید باید آمرزش بطلبید و اگر به صواب رفته‌اید باید بدان ملتزم باشید و قاضی را در مقام قضاوت ابقا کنید. مهدی گفت:
در باره علی بن ابی طالب (ع) چه می‌گویی؟ قاضی گفت: همان که جدّ تو عبّاس و عبد اللّه گفتند. مهدی پرسید: آن‌ها چه گفته‌اند؟ قاضی گفت: عبّاس با این اعتقاد مرد که علی از همه صحابه برتر است و تا پایان عمر، بر این باور بود، چه، بزرگان صحابه و مهاجران در حلّ مسائل پیچیده و رویدادها به او نیاز داشتند و او به کسی نیازی نداشت. عبد اللّه ابن عبّاس هم که با دو شمشیر حضرت را همراهی می‌کرد و جنگ‌های او را درک کرده
ترجمه کشف الیقین ،ص:447
بود و در این جنگ‌ها حضرت، فرماندهی بود که دستورهایش بی‌چون و چرا به اجرا در می‌آمد و اگر امامت او بر پایه ستم بود نخستین کسی که از همکاری با او سر برمی‌تافت پدر تو بود زیرا به دین خدا و فقه احکام الهی آگاهی داشت. مهدی ساکت شد و شریک بیرون رفت. میان این نشست و عزل او یک هفته بیش‌تر طول نکشید.
(1) زبیر می‌گوید: پسر زبیر به ابن عبّاس گفت: با امّ المؤمنین و حواریون پیامبر (ص) جنگیدی و فتوا به متعه دادی. ابن عبّاس گفت: تو به همراه پدر و دایی‌ات او [عایشه] را به جنگ کشاندید و او به سبب مؤمنانی همچون ما امّ المؤمنین نامیده شد و ما بهترین فرزندان او بودیم [خدا از سر تقصیرات او بگذرد] و تو به همراه پدرت با علی جنگیدید.
اگر علی مؤمن بود که شما با جنگ با او در شمار گمراهان بوده‌اید و اگر کافر بوده است که با گریز خود از صحنه نبرد به خشم خدا [و رسول] گرفتارید. متعه را ما روا می‌شماریم. من از پیامبر (ص) شنیدم که آن را حلال می‌شمرد و اجازه می‌کرد و من هم فتوا بدان دادم.
(2) زبیر «1»- به نقل از مطرف بن مغیرة بن شعبه می‌گوید: با ابو مغیره بر معاویه وارد شدم.
پدرم نزد او می‌رفت و با او سخن می‌گفت و سپس به سوی من بازمی‌گشت و از معاویه می‌گفت و از آن چه از او می‌دید اظهار شگفتی می‌کرد. شبی آمد و از خوردن شام خودداری کرد و او را غمگین یافتم.

ساعتی منتظر شدم گمان بردم میان من و او سوء تفاهمی پیش آمده است. گفتم: امشب تو را غمگین می‌بینم. گفت: پسرم! امشب از نزد پلیدترین مردم نزد تو می‌آیم. گفتم: چه شده است؟ گفت: در حالی که خلوت کرده بودیم به او گفتم: یا امیر المؤمنین! از تو سنّی گذشته است، اگر می‌خواهی عدالت آشکار کنی و خیر بگسترانی اینک که سنّی از تو گذشته خوب است به برادرانت از بنی هاشم نظر کنی و صله رحم به جای آری. به خدا سوگند دیگر آن‌ها امروز خطری برای تو ندارند که از آن‌ها بهراسی. او گفت: هیهات، هیهات. فردی از بنی تمیم (ابو بکر) حکومت کرد و با عدالت رفتار نمود و کرد آن چه را که باید بکند، ولی به خدا سوگند از میان رفت چنان که نامش، و اگر گهگاهی از او یاد می‌شود، تنها می‌گویند «ابو بکر». سپس کسی از

---

(1) همان 2/ 44.

ترجمه کشف الیقین ،ص:448

تیره بنی عدی (عمر) حکومت کرد و ده سال آستین همّت بالا زد و کوشید. به خدا سوگند او هم هلاک شد چنان که نامش، و اگر گهگاهی از او یاد می‌شود تنها می‌گویند «عمر». سپس عثمان بر سر کار آمد که در نسب هیچ کس همچون او نبود و کرد آن چه کرد، امّا به خدا سوگند دیری نگذشت که از دنیا رفت و تنها نامی و نشانی از او و عملکردش باقی ماند. امّا این برادر بنی هاشم که حکومت به دستش افتاد روزانه پنج بار نامش با عظمت بر مأذنه‌های مساجد برده می‌شود: «اشهد انّ محمّدا رسول اللّه». ای بی‌مادر! دیگر چه باقی می‌ماند؟ نه، هرگز، مگر آن که این نام دفن شود.

این سخن در حقّ پیامبر (ص) دلالت دارد بر سستی اعتقاد او پیرامون پیامبر.

(1) زبیر از رجال «1»- حدیث خود نقل کرده است که: محقن بن ابی محقن ضبّی بر معاویه وارد شد و گفت: ای امیر المؤمنین! از نزد لئیم‌ترین، بخیل‌ترین، ناتوان‌ترین سخنورترین و ترسوترین مرد عرب نزد تو آمده‌ام. گفت: او کیست ای برادر بنی تمیم؟ گفت: علی بن ابی طالب. معاویه گفت: ای شامیان! گوش فرا دهید برادر عراقی شما چه می‌گوید. در مهمان کردن و بزرگداشت او بر یک دیگر پیشی گیرید. چون مردم پراکنده شدند معاویه به او گفت: تو چه گفتی؟ و او سخن خود را تکرار کرد. معاویه به او گفت: وای بر تو ای نادان، چگونه است لئیم‌ترین فرد عرب در حالی که پدر او ابو طالب و جدّ او عبد المطلب و زن او فاطمه دختر پیامبر اکرم است؟ و چگونه است بخیل‌ترین فرد عرب که به خدا سوگند اگر دو خانه داشته باشد یکی از کاه و دیگری از زر، خانه زرّین را

پیش از خانه کاهی بخشش کند؟ و چگونه است ترسوترین فرد عرب که به خدا سوگند اگر دو گروه متخاصم رویاروی یک دیگر قرار گیرند تنها سوار دلاوری که بی‌باکانه به دشمن یورش می‌برد جز علی کسی نیست؟ و چگونه ناتوان‌ترین سخنور در میان عرب است که به خدا سوگند جز او کسی بلاغت را در میان قریش بنیان ننهاد؟ سپس گفت: آن که مادر محقن او را بزاد از نظر نسب، پست‌تر، بخیل‌تر، ترسوتر، و در سخن گفتن ناتوان‌تر است. به خدا سوگند اگر آن چه را می‌دانی در میان نبود سر از تنت جدا می‌کردم. نفرین خدا بر تو باد.
بنگر که تا دیگر چنین سخنانی را تکرار نکنی. محقن گفت: به خدا سوگند، تو ستم

_____
(1) همان 2/ 47.
ترجمه کشف الیقین ،ص:449
پیشه‌تر از منی، چه، می‌دانی جایگاه او کجاست و با این حال با او جنگیدی. معاویه گفت:
من به سبب این انگشتری [ریاست] با او جنگیدم تا با آن به مقاصدم دست یابم. محقن گفت: آیا این در برابر خشم الهی و عذاب دردناک او برای تو کافی خواهد بود؟ معاویه گفت: نه، ای ابن محقن! ولی من از خدا آن می‌دانم که تو نمی‌دانی، چه، خداوند می‌فرماید: وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ‌ءٍ «1»- (1) زبیر بن بکّار «2»- به اسنادش از عمّار بن یاسر نقل می‌کند که گفته است: پیامبر (ص) فرموده است: «به هر که به خدا ایمان آورده و مرا تصدیق کند، ولایت علی بن ابی طالب سفارش شده است، هر که ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و هر که ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته است، و هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست بدارد خدای را دوست داشته است.

(2) همگان در این حقیقت، همداستانند که جبرئیل (ع) در جنگ احد فرود آمد و چنین ندا سر داد: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ».
(3) خوارزمی «3»- و دیگران «4»- به نقل از محمّد بن عبید اللَّه بن ابی رافع روایت می‌کنند که:
منادی به روز احد ندا در داد که: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علی.» «5»

---

(1) اعراف/ 156؛ رحمت من هر چیز را در بر می‌گیرد.
(2) همان 2/ 52.
(3) مناقب ابن مغازلی/ 197، ح 234.
(4) تاریخ طبری 2/ 514؛ میزان الاعتدال ذهبی 3/ 324، شماره 6613 و لسان المیزان عسقلانی 4/ 406، شماره 1241.
(5) علّامه مجلسی در بحار الانوار 42/ 67 پس از نقل خبر امام رضا (ع) در باره «ذو الفقار» می‌گوید:
«پس او را به حق و حرمت سوگند داد که آیا شمشیری که مأمون از حضرت (ع) گرفت همان شمشیر رسول اللَّه (ص) است؟ پس امام پاسخ فرمود که آن شمشیر پیامبر (ص) نیست، زیرا شمشیر او تنها نزد امام است.» شیخ مظفّر در دلائل الصّدق 2/ 467 می‌گوید:
«تردیدی نیست که این ندا از سوی جبرئیل بوده است، و اگر در یکی از این سه جایگاه بوده باشد که صراحت دارد بر نفی فتوّت- به معنای بخشش- از غیر علی (ع)، دلالت بر آن خواهد داشت که حضرت (ع)، سخی‌ترین مردم بوده است برای خدا و فرمانبرترین فرد در دستورهای الهی و فضیلت فرمانبری، فرع بر فضیلت ذاتی است، و شخص افضل برای امامت شایسته‌تر خواهد بود، و گواه فضیلت ذاتی امام (ع) این حدیث نبوی است که: «او از من است و من از او» و این سخن جبرئیل که «و من از شما دو نفرم.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:450
این روایت از طرق متعدّد نقل شده است. «1»-
(1) ابو عمر زاهد به اسناد خود از ابن عبّاس می‌گوید: محمّد مصطفی (ص) یک روز که شادمان بود فرمود: «منم آن جوانمرد، فرزند جوانمرد و برادر جوانمرد.» این سخن پیامبر (ص) که: «من جوانمردم» زیرا که جوانمرد عرب بود به اجماع یعنی سرور همه آن‌ها به شمار می‌آمد، و این سخن ایشان که «پسر جوانمردم» اشاره دارد به ابراهیم خلیل در این آیه

شریفه: قالَوا سَمِعْنا فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ إِبْراهِیمُ، «2» و این که فرمود: «برادر جوانمردم» یعنی برادر علی (ع) هستم، و این همان مفهوم سخن جبرئیل است در روز بدر که خبر پیروزی را به آسمان برد در حالی که از شادی فریاد می‌کرد: «لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ.»
(2) ابن عبّاس می‌گوید: ابو ذر را دیدم که خود را به پرده کعبه آویخته بود و می‌گفت: هر که مرا شناخت که شناخت و هر که مرا نشناخته من ابو ذر هستم. اگر آن قدر روزه بگیرید که پیکرتان چونان نخ شود و اگر آن قدر نماز بگزارید که پشتتان خمیده گردد بدون دوستی علی سودی نرساندتان.
اینک که چنین روایتی را زاهدترین مردم در میان اهل سنّت یعنی ابو عمر زاهد نقل می‌کند دیگر چگونه می‌توان امام (ع) را نادیده گرفت، مگر آن که محبّت دنیا و ریاست‌طلبی در کار باشد.

_____

(1) احقاق الحق 6/ 23- 12.
(2) انبیاء/ 60؛ گفتند: شنیده‌ایم جوانی به نام ابراهیم از آن‌ها سخن می‌گفته است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:451

ترجمه کشف الیقین ،ص:453
(1) شیخ دانشمند ابن بابویه که مردی فاضل بود از اعقاب مصنّف کبیر شیخ معظم، الصّدوق ابو جعفر محمّد بن بابویه «1»- کتابی در بیان فضایل مولانا امیر المؤمنین (ع) تصنیف کرده است و خود را ملتزم کرده در این کتاب چهل حدیث نقل کند که هر حدیث را چهل نفر نقل کرده باشند و در آن داستان شگفتی را نقل می‌کند. «2»- او می‌گوید: شاعری به نام ببغا «3»- بر یکی از سلاطین وارد شد. او هر ساله بر این سلطان وارد می‌شد و سلطان را در

_____
(1) او منتجب الدّین ابو الحسن علی بن الشیخ موفق الدّین عبید اللَّه بن الشیخ شمس الدّین ابو محمّد الحسن، معروف به «حسکا» بن الحسین بن الحسن بن الشیخ الفقیه الحسین (برادر شیخ صدوق) بن ابی الحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی، از علمای بارز سده ششم است، و این کتاب او «الاربعین عن الاربعین من الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین» بدین مفهوم است که: چهل حدیث را از چهل شیخ به نقل از چهل صحابی آورده که به تازگی در قم به چاپ رسیده، و مدرسه امام مهدی (ع) به تحقیق و نشر آن همّت گماشته است. او پس از نقل چهل حدیث، چهارده حکایت لطیف در مناقب حضرت (ع) ذکر می‌کند.
(2) همان/ 100- 98. علّامه مجلسی در بحار 42/ 19- 15 در شماره 12 به نقل از علّامه حلّی در کشف الیقین آن را می‌آورد. شکل این حدیث در این مأخذ و کشف الیقین با یک دیگر اختلاف دارد. بهتر است بدان رجوع شود.
(3) او ابو الفرج عبد الواحد بن نصر مخزومی معروف به «ببغا» است. او شاعری بوده ادیب که دیوان و ستایش سروده‌هایی دارد برای سیف الدوله. او در شهرها می‌گشت و به ستایش بزرگان می‌پرداخت. در شعبان سال 398 هجری قمری درگذشت. (به حاشیه همین مأخذ بنگرید).
ترجمه کشف الیقین ،ص:454
حال شکار می‌یافت. (1) پس وزیر به سلطان نامه‌ای می‌نوشت و خبر آمدن ببغا را به آگاهی او می‌رساند و سلطان دستور می‌داد او را در یکی از خانه‌ها اسکان دهند. بر در یکی از این خانه‌ها اتاقی بود که ببغا شب‌ها را در آن جا به صبح می‌رساند. این اتاق مشرف به جاده بود. هر شب نگاهبان، نیمه شب بیرون می‌آمد و با صدای بلند فریاد می‌زد: ای غافلان! خدا را به یاد آورید [بر دشمنان معاویه لعنت خدا] «1»-. ببغا شاعر این

صدا را خوش نمی‌داشت.
شبی این شاعر در خواب پیامبر اکرم- صلی اللَّه علیه و آله و سلّم- را دید که به همراه علی علیه السّلام به این جاده آمدند و پیامبر این نگاهبان را یافت و به علی (ع) فرمود:
سیلی‌ای به چهره او بنواز که او امروز چهل سال است تو را دشنام می‌دهد.
امیر المؤمنین (ع) ضربه‌ای به میان دو کتف او زد که شاعر، پریشان از خواب پرید، و سپس منتظر صدایی ماند که همیشه از نگاهبان می‌شنید، ولی صدایی به گوشش نرسید.
او از این وضع، شگفت زده شد. در این هنگام مردان و فریاد زنانی را دید که، رو به سوی خانه نگاهبان دارند. خبر را جویا شد. گفتند: ضربه‌ای به قدر کف دست بر میان دو کتف او پدید آمده که رنجش می‌دهد و قرار را از او گرفته است. هنوز صبح نشده بود که این نگاهبان مرد و چهل نفر گواه او در این وضع بودند.
در موصل هم شخصی بود که او را حمدان بن حمدون بن حرث عدوّی می‌نامیدند. او نسبت به امیر المؤمنین (ع) بغض و کینه بسیار داشت. یکی از اهالی موصل، آهنگ حج کرد و برای خداحافظی نزد او آمد و گفت: آهنگ رفتن به حج دارم، اگر در آن جا نیازی داری بگو تا آن را برآورم. حمدان به او گفت: نیاز مهمّی دارم که برآوردن آن برای تو بسیار آسان است. آن مرد گفت: دستور بده تا آن را برای تو انجام دهم. حمدان گفت:
هر گاه حج گزاردی و وارد مدینه شدی و حرم پیامبر را زیارت کردی از سوی من به او بگو: یا رسول اللَّه! چه چیز علی تو را خوش آمد که دخترت را به ازدواج او درآوردی، شکم‌گنده او یا ساق‌های باریکش یا طاسی سرش؟ حمدان این مرد را سوگند داد و از او

---

(1) در نسخه ج و أ همین مقدار است ولی در نسخه‌های دیگر آمده است که: سپس بر علی- درود بر او- ناسزا می‌گفت. در بحار هم همین طور است و محقق آن را بر مبنای مأخذ تصحیح کرده است.

قول گرفت که این پیام را برساند. (1) آن مرد هنگامی که وارد مدینه شد و کارهایش را انجام داد این سفارش حمدان را فراموش کرد. پس امیر المؤمنین (ع) را در خواب دید و حضرت (ع) به او فرمود: آیا به سفارش فلانی عمل نمی‌کنی؟ مرد از خواب بیدار شد و بلافاصله روانه حرم پیامبر (ص) شد، و پیام حمدان را به پیامبر (ص) رساند و هنگامی که خوابش برد دوباره در خواب، امیر المؤمنین (ع) را دید که دست او را گرفت و هر دو به خانه حمدان رفتند و در، خود به خود گشوده شد و حضرت (ع) کاردی را

بر داشت و او را سر برید و سپس با ملحفه‌ای که آن جا بود چاقو را تمیز کرد و آن را زیر خرابه‌های سقف پنهان کرد و از منزل خارج شد. حاجی، پریشان بیدار شد و خواب را برای دوستانش تعریف کرد و تاریخ این خواب را ثبت نمود.
[نیمه شب در خانه حمدان در موصل صدای شیون به حدّی بالا گرفت] که حاکم موصل از خواب بیدار شد. به او گزارش دادند که صاحب منزل را در رختخوابش سر بریده‌اند. حاکم دستور داد برای تحقیق و بررسی واقعه، همسایگان و کسانی را که به آن‌ها مشکوک بود دستگیر و بازداشت کنند. مردم موصل از کشته شدن او شگفت زده شدند، زیرا نه رخنه‌ای یافتند و نه ردّ پایی بر دیوار بود و نه دری باز و نه قفلی شکسته شده بود. حاکم همچنان شگفت زده در مسأله می‌نگریست و نمی‌دانست چه کند. با این شرایط محال بود کسی بتواند از بیرون به این خانه درآید به علاوه آن که کالایی هم از خانه سرقت نشده بود.
همسایگان و دیگران همچنان در زندان بودند تا هنگامی که این حاجی از مکّه آمد و همسایگان را در زندان یافت و دلیل را جویا شد. به او گفتند: در فلان شب فلانی را سر بریده در خانه‌اش یافته‌اند و هنوز قاتل او شناخته نشده است. حاجی تکبیری زد و به دوستانش گفت: تاریخ خوابی را که برای شما تعریف کردم ببینید. آن‌ها تاریخ را بیرون آوردند و بدان نگریستند و دیدند تاریخ خواب، همان شبی بوده است که حمدان را به قتل رسانده‌اند. او به همراه همه مردم روانه خانه مقتول شدند و دستور داد ملحفه را بیرون آوردند و او نشانی‌های خونی را که بر آن بود داد و آن‌ها با شگفتی دیدند که همان گونه است. سپس دستور داد خرابه‌های سقف را درهم بریزند و بدین ترتیب چاقوی قتل از زیر سقف پیدا شد و بدین ترتیب دانستند که خواب او راست است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:456
زندانیان آزاد شدند و مردم موصل به ایمان نسبت به اهل بیت بازگشتند. این از الطاف خداوندی بود در حق ذرّیّه پاک پیامبر (ص).
(1) ابو دلف هم فرزندی داشت. روزی دوستان او در باره حب و بغض به علی با یک دیگر سخن می‌گفتند. برخی از آن‌ها از پیامبر (ص) نقل می‌کردند که فرموده است: ای علی! تو را دوست ندارد مگر مؤمن متّقی و تو را دشمن نمی‌داند مگر منافق شقی که زاده زنا و حیض است. فرزند ابو دلف گفت: نظر شما در باره حرم ابو دلف چیست؟ آیا ممکن است کسی قصد بدی به او داشته باشد؟ گفتند: خیر. او گفت: به خدا سوگند، من کینه‌توزترین مردمانم نسبت به علی بن ابی طالب. در این حال پدرش با خشم رسید و جویای ماجرا شد. گفتند: چنین و چنان، و سخنان فرزندش را باز گفتند. او گفت: به خدا سوگند، این خبر حق است، به خدا سوگند او

زاده زنا و حیض [با هم] است. من در خانه برادرم، سه روز تب‌دار و بیمار بودم. کنیز او برای انجام وظیفه‌ای نزد من آمد و من از او آن تقاضای دیگر کردم. او نپذیرفت و گفت: من حیض هستم. ولی من ستیزه‌گری کردم و با او جمع شدم و او این فرزند را باردار شد لذا او زاده زنا و حیض [با هم] است.
(2) پدرم- رحمه اللَّه- نیز حکایت می‌کرد که روزی به همراه دوستانم از یکی از راه‌های بغداد گذر می‌کردیم که تشنگی شدیدی بر من غالب آمد. به یکی از دوستانم گفتم: از یکی از خانه‌ها آب بخواه. او در طلب آب رفت و من و دیگر دوستان منتظر آب ماندیم.
در آن جا دو کودک بازی می‌کردند. یکی از آن دو می‌گفت: امام، همان علی (ع) است و دیگری ابو بکر را امام می‌دانست. با خود گفتم: پیامبر (ص) راست گفت آن گاه که فرمود:
ای علی! جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز زاده حیض [یا زنا] تو را دشمن نمی‌شمارد. پس ناگاه زنی با آب پیش آمد و گفت: تو را به خدا آن چه را گفتی به من نیز بگو. گفتم: حدیثی بود از پیامبر (ص) که دیگر نیازی به بازگفت آن نیست. دوباره از من خواست و من حدیث را برای او روایت کردم. گفت: سرورم! به خدا سوگند این خبر، صحیح است. این دو فرزندان من هستند، آن که علی را دوست دارد فرزند دوره پاکی من است و آن یکی که علی را دشمن می‌دارد زاده دوران حیض من. پدرش نزد من آمد و به من اصرار همی کرد در حالی که من حیض بودم و با من درآمیخت و من این کودک را باردار شدم که علی را دشمن می‌دارد.
ترجمه کشف الیقین ،ص:457
(1) باز یکی از زاهدان مردم را پند می‌داد. روزی هنگام پند آن قدر ثنای علی (ع) گفت که دیگر آفتاب می‌رفت که غروب کند و افق تاریک شد. او به شعر خورشید را چنین مخاطب قرار داد:
ای خورشید! غروب مکن تا تمام شود ثنای من از همسنگ مصطفی و فرزند او اگر طالب شنیدن ثنای اویی عنان خود را باز گردان آیا فراموش کرده‌ای روزی را که برای او عنان خود را باز گرداندی اگر ایستادن تو برای مولا بوده است.
امروز هم به خاطر یاران و ملتزمان رکاب او بایست پس ناگاه خورشید بازگشت و افق روشنایی یافت تا ستایش او پایان گرفت. این رویداد، در پیش دیدگان گروهی فراوان صورت پذیرفت که خبر را به حدّ تواتر می‌رساند. این واقعه در میان خواصّ و عوام، شهرت دارد. «1» «2»
(2) و در حلّه، شخصی می‌زیست اهل دین و صلاح که پیوسته قرآن کریم تلاوت می‌کرد و جنّیان از روزنه‌ها و پنجره‌های بسته به طرف او سنگ پرتاب می‌کردند و او را سنگباران می‌نمودند و آزارش می‌رساندند. من

خود جاهایی را که سنگ از آن‌ها می‌آمد دیده بودم. او در بهره بردن از دعاها و تعویذات کوتاهی نمی‌کرد و آن‌ها را در خانه‌ای قرار

---

(1) تذکرة الخواص/ 55. علّامه مجلسی در بحار 41/ 191 آن را به نقل از کشف الیقین می‌آورد.
(2) علّامه امینی در الغدیر 5/ 24 می‌گوید:
«آیا نتیجه‌گیری یک پژوهشگر از این رویداد آن است که ایمان آورد اسماعیل، نزد خداوند از پیامبر عظیم الشأن و وصیّ او امیر المؤمنین، منزلتی بیش‌تر دارد؟ چه، باز گرداندن خورشید یک بار به دعای علی (ع) بوده و یک بار به دعای پیامبر اکرم (ص)، در حالی که اسماعیل به خدمتگزار خود دستور داد به خورشید فرمان دهد بایستد و سپس به او دستور داد از اسارت آزادش کند و خورشید به حال خود بازگردد، شاید هم خود او به خورشید، دستور ایستادن داده و خورشید در پی فرمان او از حرکت باز ایستاده است.
این همه عظمت و تقرّب در صورتی است که خواب و خیال‌ها درست باشد، ولی عقلا می‌دانند و راویان آن نیز نیکو آگاهند که این داستان کی پرداخته و به هم بافته شده و چرا شکل گرفته است؟.»
ترجمه کشف الیقین ،ص:458
می‌داد که قرآن در آن جا تلاوت می‌کرد ولی هیچ گاه سنگسار او قطع نمی‌شد. روزی به خاطرش رسید خوب است کنار دری بایستد که سنگ از آن سو می‌آمد. او به این جنّیان که نمی‌دیدشان چنین گفت: به خدا سوگند اگر از این کار دست نکشید شکایت شما نزد علی بن ابی طالب (ع) می‌برم. در دم سنگباران قطع شد و دیگر تکرار نگشت.
(1) همچنین در حلّه امیری بود که روزی به صحرا درآمد و بر قبّه «مشهد الشمس» پرنده‌ای دید. پس بازی را برای شکار آن بفرستاد. پرنده شکست خورده گریخت و باز به دنبال او تا جایی که پرنده به خانه ابن نمای «1»- فقیه درافتاد و باز خود را روی آن افکند. امّا باز شکاری ناگاه از حرکت باز ماند و دو پا و بالش به لرزه افتاد و در جا خشک شد. یکی از اطرافیان امیر بیامد و باز شکاری را در این وضع یافت و خبر نزد اربابش برد. ارباب این واقعه را بزرگ شمرد و علوّ منزلت این مشهد را دریافت و باز سازی و تعمیر آن را آغازید.
(2) باز ابن جوزی که حنبلی مذهب بود در کتاب تذکرة الخواص «2»- نقل می‌کند که:
عبد اللّه بن مبارک، یک سال حج می‌کرد و یک سال در جنگ شرکت می‌جست و پنج سال بدین منوال سپری شد. یک سال روانه حج شد و با خود پانصد دینار برداشت تا از محلّه شتر فروش‌های کوفه شتری را برای

رفتن به حج خریداری کند. پس زنی علویه را در آن جا دید که بر کنار زباله‌ها نشسته و پرهای یک مرغابی را می‌کند. او می‌گوید: به سوی این زن علویه رفتم و به او گفتم: چرا چنین می‌کنی؟ زن گفت: ای عبد اللّه! از آن چه که به تو ارتباطی ندارد پرسش نکن. عبد اللّه گفت: از سخن او طرحی به ذهنم ره یافت و بر پرسش خود اصرار کردم. آن زن گفت: ای عبد اللّه! تو مرا وامی‌داری پرده از سرّم برگیرم.
من زنی علویه هستم و چهار دختر یتیم دارم که پدرشان چندی پیش مرده است و این

---

(1) شاید او همان محمّد بن جعفر بن هبة اللّه بن نما الحلّی نجم الدّین از دانشمندان بزرگ و والامقام صاحب کتاب «مثیر الاحزان» باشد که به مقتل ابن نما شهرت دارد و در آن شرح انتقام‌گیری مختار را آورده است. او از مشایخ علّامه حلی- رحمة اللّه علیهما- بوده است.
(2) تذکرة الخواص/ 328، که علّامه مجلسی در بحار الانوار 42/ 11، شماره 12، آن را به نقل از کشف الیقین آورده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:459
چهارمین روزی است که چیزی نخورده‌ایم و لذا گوشت مرده بر ما حلال است و من این مرغابی را تمیز کردم تا برای خوردن، نزد دخترانم ببرم. با خود گفتم: وای بر تو ای ابن مبارک، تو کجا و این زن کجا! به او گفتم: دامنت را بگشای و دینارها را در یک طرف دامنش ریختم در حالی که او به من توجّه نداشت و چشمانش را به زمین دوخته بود.
عبد اللّه می‌گوید: من به سوی خانه رفتم و خداوند در آن سال محبّت حج از دلم برکند. سپس به شهر خود رفتم و در همان جا بودم تا مردم حجّ گزاردند و بازگشتند. من برای دیدار همسایگان و دوستان بیرون آمدم و به هر که می‌گفتم: حجّت مقبول و سعیت مشکور، به من پاسخ می‌داد: تو نیز چنین، ما با تو در فلان جا و فلان مکان با هم بودیم.
بیش‌تر مردم همین سخن را به من می‌گفتند. من به فکر فرو رفتم. شبی پیامبر (ص) را در خواب دیدم که به من می‌فرمود: ای عبد اللّه! شگفت مکن. تو خاطر یکی از فرزندان مرا از غم زدودی و من از خدا خواستم فرشته‌ای را به چهره تو بیافریند که تا روز رستخیز به جای تو حج کند. اگر خواستی به حج می‌روی و اگر نه، نه.
(1) ابن جوزی در همین کتابش «1»- روایت می‌کند که: در کتاب «ملتقط» که نوشته جدّ من ابو الفرج بن جوزی است خوانده‌ام که: در بلخ، مردی علوی سکونت داشت که همسری داشت و دخترانی. این مرد درگذشت. زنش می‌گوید: دختران را از ترس نکوهش دشمنان به سمرقند بردم و هنگامی آن جا رسیدیم که هوا بسیار سرد بود. دختران را به مسجدی بردم

و در آن جا بودم تا برای آنها توشه‌ای فراهم کنم. مردم را دیدم که پیرامون شیخی گرد آمده‌اند. در باره او پرسش کردم. گفتند: این شیخ شهر ماست [پیش رفتم] و شرح حالم را به او باز گفتم. شیخ گفت: برای من دلیلی بیاور که تو علویه هستی، و توجّهی هم به من نکرد. از او نومید شدم و به مسجد بازگشتم. در راه شیخی را دیدم که بر سکّویی نشسته بود و اطرافش جماعتی بودند. پرسیدم: او کیست؟ گفتند: کفیل شهر است و مجوسی. گفتم: شاید موجب گشایشی گردد، [پیش رفتم] و شرح حال و ماجرای خود را با شیخ بدو بازگفتم [و این که دخترانم در مسجدند و توشه‌ای ندارند.]
او با صدای بلند خدمتگزارش را فرا خواند و گفت: به بانوی خود بگو لباسش را

---

(1) همان/ 330، بحار الانوار 42/ 12 همین حدیث را به نقل از کشف الیقین نقل کرده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:460
بپوشد. (1) خادم به اندرونی رفت و با زنی خارج شد که کنیزکانی هم همراه او بودند.
مجوسی به آن زن گفت: با این زن به فلان مسجد می‌روی و دخترانش را به خانه می‌آوری. آن زن به همراه من آمد و دختران را به خانه آورد، و اتاقی خاص در اختیار ما نهادند [او ما را به حمام فرستاد و لباس‌های فاخری بر تنمان کرد، و انواع و اقسام خوراکی در پیش رویمان نهاد و نیکوترین شب را پشت سر نهادیم]. چون نیمه شب شد شیخ مسلمان شهر در خواب دید که گویی رستخیز به پا گشته است و رسول اکرم زیر پرچم حمد قرار دارد و در آن حال قصری از زمرّد سبز را تماشا می‌کرد. پس پرسید این قصر از آن کیست؟ گفتند: برای مسلمانی موحّد. شیخ خواست خدمت رسول اللّه (ص) رسد که پیامبر (ص) از او روی برتافت. شیخ عرض کرد: یا رسول اللّه! چرا از من که مسلمانم روی برمی‌تابی؟ رسول اللّه (ص) فرمود: دلیلی بیاور که مسلمانی، و شیخ، حیران ماند. پیامبر (ص) به او فرمود: فراموش کردی به آن زن علویه چه گفتی؟ این کوشک، از آن مردی است که آن زن هم اینک در خانه او به سر می‌برد.
شیخ از خواب بیدار شد در حالی که سیلی بر چهره خود می‌نواخت و می‌گریست. او در جست و جوی آن زن علویه غلامان خود را در شهر بگستراند و خود در پی یافتن او روان شد. به او گفتند که این زن در خانه مجوسی است. شیخ نزد او رفت و گفت: آن زن علویه کجاست؟ مجوسی گفت: نزد من. شیخ گفت: آن زن را می‌خواهم. مجوسی گفت:
تو به او دست نخواهی یافت. شیخ گفت: این هزار دینار را بگیر و او را به

من تحویل ده.
مجوسی گفت: به خدا سوگند اگر صد هزار دینار هم بدهی او را به تو نخواهم داد. چون شیخ اصرار کرد مجوسی به او گفت: همان خوابی که تو دیدی من نیز دیدم و قصری که تو دیدی برای من آفریده شده است و تو مرا به اسلام ره نمودی. به خدا سوگند هیچ کس در این خانه نخفته مگر آن که به دست این زن علویه اسلام آورده است و او برای ما برکت به ارمغان آورده است و در خواب دیدم که پیامبر (ص) به من فرمود: به سبب آن چه با این زن علویه کردی این قصر از آن تو و خانواده‌ات خواهد بود و شما بهشتیانی هستید که خداوند شما را از روز ازل مؤمن آفریده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:461
(1) در همین کتاب «1»- به نقل از ابن ابی الدّنیا روایت شده است که: کسی پیامبر (ص) را در خواب دید و رسول اکرم به او فرمود: پیش فلان مجوسی برو و به او بگو: دعایت اجابت شد. مرد از انجام این دستور سر باز زد تا مباد مرد مجوسی گمان برد که او می‌خواهد خود را به مرد مجوسی که مرد توانگری بود بنمایاند. مرد برای بار دوم و سوم پیامبر اکرم (ص) را در خواب دید و چون صبح شد نزد مجوسی آمد و در خلوت به او گفت: من پیک پیامبر خدا برای تویم. پیامبر (ص) فرموده است: دعای تو مستجاب شد.
مجوسی گفت: آیا تو مرا می‌شناسی؟ مرد گفت: آری. مجوسی گفت: من دین اسلام و پیامبری محمّد را انکار می‌کنم. مرد گفت: من این را می‌دانم ولی پیامبر چندین بار از من خواسته این پیام را نزد تو آورم. مجوسی در دم، شهادتین را بر زبان جاری ساخت و به خانواده و یارانش روی کرد و گفت: من تاکنون بر کژراهه بودم و اینک به راه حق بازمی‌گردم. شما نیز اسلام آورید. هر که از شما اسلام آورد هر چه در اختیار دارد از آن او خواهد بود و هر که از پذیرش اسلام سر باز زند حق تصرّف در مال مرا ندارد. یاران و خانواده او اسلام آوردند. او دختری داشت که به ازدواج پسرش درآورده بود و با آوردن اسلام از آن دو را از یک دیگر جدا کرد. سپس مجوسی به این مرد گفت: آیا می‌دانی دعای من چه بوده است؟ گفتم: به خدا سوگند نه و هم اینک می‌خواستم از تو بپرسم. مرد مجوسی گفت: هنگامی که دخترم را به ازدواج درآوردم طعامی فراهم کردم و مردم را دعوت کردم و آن‌ها هم آمدند. در همسایگی ما مردمی آبرومند می‌زیستند که در فقر و نداری به سر می‌بردند. به خدمتکاران خود دستور دادم حصیری در وسط حیاط پهن کند، و در آن هنگام صدای دختر بچه‌ای را شنیدم که به مادر خود می‌گفت: این مجوسی با بوی خوراکی که به راه انداخته ما را می‌آزارد. من طعام فراوانی به همراه جامه و دینار برای همه

آن‌ها فرستادم. چون چشمشان به هدایا افتاد همان دختر بچه به دیگران گفت:
به خدا سوگند از این طعام نمی‌خوریم مگر آن که برای این مرد دعا کنیم. پس همگی دستشان را بلند کردند و گفتند: خداوند تو را با جدّ ما رسول اللّه (ص) محشور کند و دیگران به این دعا آمین گفتند و این همان دعایی بود که اجابت شد.

_____

(1) همان/ 331. بحار الانوار 42/ 12 همین حدیث را از کشف الیقین نقل کرده است.
ترجمه کشف الیقین ،ص:462
(1) همچنین ابن جوزی در همین کتاب «1»- به نقل از جدّش ابو الفرج به اسناد او از ابن خصیب روایت می‌کند که: من کاتب مادر متوکّل بودم. یک روز که در دیوان مشغول کار بودم ناگاه پسر بچه خدمتگزاری از پیش او آمد در حالی که کیسه‌ای محتوی هزار دینار در دست داشت. او به من گفت: بانو به تو می‌گوید: این پول را در میان مستحقّان پخش کن که این مبلغ از پاک‌ترین اموال من است، و نام کسانی را که این پول را میان آن‌ها پخش کردی بنویس تا در نوبت‌های بعد نیز اگر مالی به دستم رسید میان آن‌ها توزیع کنم.
کاتب می‌گوید: به خانه رفتم و آشنایان خود را گرد آوردم و اسامی افراد مستحق را از آن‌ها گرفتم، آن‌ها هم اشخاصی را نام بردند و من سیصد دینار میان آن‌ها توزیع کردم و باقیمانده پول تا نیمه شب همچنان در دست من بود که ناگاه کسی در خانه مرا کوبید.
گفتم: کیستی؟ گفت فلان علوی. او همسایه من بود. [با خود گفتم: این همسایه من است که مدّتی است به دیدن من نیامده است]. به او اجازه ورود دادم [و خوشامد گفتم] و از او پرسیدم کارش چیست؟ گفت: من گرسنه‌ام، و من از آن پول‌ها دیناری به او دادم. هنگامی که نزد همسرم باز گشتم از من پرسید: در این وقت شب که بود و از تو چه می‌خواست؟
گفتم: از فرزندان پیامبر (ص) بود و من چون خوراکی در اختیار نداشتم دیناری به او دادم و او سپاس گزارد و بازگشت. زنم با شنیدن این سخن گریه کنان به سوی در رفت و می‌گفت: آیا شرم نمی‌کنی که چنین فردی نزد تو آید و تو تنها دیناری بدو دهی. من می‌دانم که او مستحق است، همه پول‌ها را به او بده. سخن او در دل من نشست و کیسه پول را برداشته پشت سر او به راه افتادم و آن مرد پول را گرفت و بازگشت. چون به خانه رسیدم پشیمان شدم و پیش خود گفتم: هم اینک خبر به متوکّل که با علویان دشمنی دارد می‌رسد و دستور قتل مرا صادر می‌کند. همسرم به من گفت: نترس، به خدا و جدّ آن‌ها توکّل کن. همچنان مشغول سخن گفتن

با یک دیگر بودیم که ناگاه خدمتکارانی مشعل به دست در زدند و پس از گشودن در به من گفتند که بانو تو را احضار کرده است. هراسان برخاستم و اندکی که ره می‌پیمودم پیکی دیگر به آن‌ها اضافه می‌شد. چون به سراپرده بانو رسیدیم خدمتگزار به من گفت: بانو در آن سوی این پرده است.

_____

(1) همان.

ترجمه کشف الیقین ،ص:463

کاتب می‌گوید: صدای گریه او را می‌شنیدم که شیون می‌کرد و می‌گفت: ای احمد! خدا تو را پاداش خیر دهد و به همسرت نیز. هم اینک خواب بودم که پیامبر (ص) را در خواب دیدم. ایشان به من فرمودند: خداوند به تو و همسر ابن خصیب پاداش خیر دهد.

مفهوم این سخن چیست؟ و من جریان را به آگاهی او رساندم در حالی که او می‌گریست.

او به من دینار و جامه فراوان داد و گفت: این برای آن علوی، این برای همسرت و این هم برای خودت. کاتب می‌گوید: مقدار پولی که به من داد صد هزار درهم بود. پول را ستاندم و راه خانه آن علوی را در پیش گرفتم. در را کوفتم، او از داخل منزل فریاد زد: ای احمد آن چه با خود داری بیاور و به سوی من آمد در حالی که می‌گریست. دلیل گریه‌اش را جویا شدم. گفت: هنگامی که از خانه شما به خانه خود آمدم همسرم گفت: چه با خود داری و من داستان را به او باز گفتم. همسرم گفت: برخیز تا نماز بگزاریم و برای بانو احمد و همسرش دعا کنیم، ما نیز نماز گزاردیم و دعا کردیم. سپس به خواب رفتم و پیامبر را به خواب دیدم که می‌فرمود: آن‌ها را بر کارشان سپاس گزاردم، اینک برای تو چیزی می‌آورند، آن را از ایشان بپذیر.

در این مختصر به همین قدر بسنده می‌کنیم. هر که بخواهد همه فضایل حضرتش (ع) را برشمارد آهنگ محالی کرده است، زیرا فضایل حضرت- علیه افضل الصّلاة و السّلام- از فراوانی به شماره درنمی‌آید. سپاس می‌نهیم خدای را که آفریننده جهانیان است و درود خدا بر سرور پیامبران محمّد نبی و خاندان پاکش.

[در محرّم سال هفتصد و ده در شهر سلطانیه- که خداوند آبادش گرداند- از نگارش آن فراغت یافتم. حسن بن یوسف بن مطهر، مصنّف این کتاب در حالی آن را نگاشته که خدای را سپاس می‌گزارده، و بر سرور ما محمّد و خاندانش درود می‌فرستاده است.

این تصویر خطّ مصنّف است: بنده نیازمند به خدای بی‌نیازی که محتاج گذشت و خشنودی اوست. محمّد بن علی بن حسن جبّاعی- که خداوند به

روز هراس بزرگ او را ایمن گرداند و امامان او را توشه او در محشر قرار دهد- این را از نسخه‌ای که به دست مصنّفش- رحمه اللّه- نگاشته شده به روز سه شنبه ماه شعبان سال هشتصد و پنجاه و دو نوشته است. سپاس خدایی را که پرونده جهانیان است و درود او بر سرور ما محمّد نبی
ترجمه کشف الیقین ،ص:464
و خاندان پاک و پاکیزه‌اش]. «1»-
[از نوشتن آن در محرّم سال هفتصد و ده در شهر سلطانیه- که خداوند آبادش گرداند. فارغ شدم. حسن بن یوسف بن مطهّر، مصنّف این کتاب در حالی آن را می‌نوشته که خدای را سپاس می‌نهاده، و بر سرور ما محمّد و خاندانش درود می‌فرستاده است و نیازمندترین خلایق خدا و کمترین بندگان او، ضعیف و آه بر سینه و مطرود، محمّد بن مرحوم محمّد شریف الشریف معروف به سعید- که خداوند به روز رستخیز بار از دوششان برگیرد و پوزششان را بپذیرد- به نوشتن آن تشرّف جسته است و در نیمه ربیع الآخر سال یک هزار و دویست و سی هجری در مشهد الرضا- بر مشرفش هزاران گونه درود- از آن فراغت جستم. سپاس از آن خدای جهانیان است و درود خدا بر محمّد و خاندان پاک و پاکیزه‌اش]. «2»-
[نوشتن کتاب موسوم به «کشف الیقین فی فضائل امیر المؤمنین- صلّی اللّه علیه الی یوم الدّین- برای طلب پاداش الهی و دست یافتن به خشنودی خدا در عصر روز دوشنبه یازدهم ماه جمادی الثّانی سال یک هزار و هشتاد و شش پایان یافت. خداوند، نویسنده آن و هر که را بر او رحم گیرد و زنان و مردان مؤمن را به حرمت امیر المؤمنین (ع) و پسر عمویش (ص) بیامرزاد. (او در حاشیه نسخه می‌نویسد: نویسنده فقیر و حقیر، مؤمن ابن عبد الجواد کاظمی)]. «3»-
[نوشتن کتاب موسوم به «کشف الیقین فی فضایل امیر المؤمنین- صلّی اللّه علیه الی یوم الدّین- برای طلب پاداش الهی و دست یافتن به خشنودی او در ظهر روز شنبه، دهم ماه رجب المرجب سال یک هزار و ده پایان گرفت. خداوند، نویسنده آن و هر که را بر او رحم گیرد و زنان و مردان مؤمن را به حرمت امیر المؤمنین و پسر عمویش (ص) بیامرزاد.
(او در حاشیه این نسخه می‌نویسد: کار به یاری خداوند ملک متعال به پایان رسید و درود

---

(1) پایان نسخه ج.
(2) پایان نسخه أ.
(3) پایان نسخه ش.
ترجمه کشف الیقین ،ص:465
خدا بر محمّد و خاندان او که بهترین خاندان‌هاست)]. «1»-

[در روز سه شنبه اوّل ماه ربیع الاوّل سال یک هزار و دویست و نود و هشت هجری نبوی- بر مهاجر آن هزاران درود- از نگارش آن فراغت حاصل شد و در چاپخانه جناب فخر الحاج حاجی ابراهیم تبریزی به چاپ رسید و علّامه فهّام و فاضل اقیانوس‌وش جناب میرزا محمّد علی آقا- که خداوند او و ما را موفّق و مؤیّد بدارد- آن را کاملا مقابله کرده است، و من بنده گنه‌پیشه محمّد هاشم هستم. درود بر هر که ره هدایت در پیش گیرد]. -«2»

---

(1) پایان نسخه د.
(2) پایان نسخه م.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹